صص

اختيارات بديعي

كتاب اختيارات بديعي
مخطوط عسف

I



داروجه روشنایی عطاری که در نسخه احمد پاشا

تریاک مصری دهن فرنکی زهره ادمی سنک راتینج اخلاقی هوازی اکلیل

مروارید ناسفته لعل پرورده یاقوت رمانی خوش بوی ونشان روغن شلک

مرقشیشا ذهبی تونشادر کرمانی ملح اندرانی نبات مصری

کف دریا کافور زعفران اقلیمیا فضه مامیران چینی عنزروت

صبر سقوطری حصص مکی شیاف مامیثا

[illegible]

جهت صرف حلوا ساز نسخه

قند سفید   آرد گندم سفید   روغن گوسفند

گلاب   عرق گاوزبان   مغز بادام   مغز پسته

مغز حبة الخضرا   خشخاش سفید   تخم ریحان   رازیانه

دارچینی

آرد گندم روغن با هم حلوا باید پخته سازد و بسازند قند سفید با گلاب و عرق گاوزبان

حلوا ساز و بعد از آن بادام پسته حبة الخضرا خشخاش ریحان

رازیانه دارچینی بر آنجا افشانند و بار خورند

این جفا که داری عجب از تو   و رحمت دلان یاد نیاری عجب از تو
هر چند که در کوی تو افتیم بغربت   ما را سگ خود هم نشماری عجب از تو
با آنکه چو خورشید بکوی شده طاقتی   یک ذره بدل مهر نداری عجب از تو
امشب که وصالش شده روزی تو ای دل   جان در نظر او نسپاری عجب از تو
این یک دو نفس عمر که باقیست وفایی
بی درد و غم یار آری عجب از تو

ندانم چند با من بر سر بیداد و کین باشی   ز حد بگذشت بیداد تو تا کی اینچنین باشی
مرا گر دیدنت بر دیده خورشید می آید   جهان بینم که با هر ناتوانی همنشین باشی
چنین گز ناز کشتی و آفت جان مشتاقان   کسی جان بر کجا ماند اگر دایم چنین باشی
ز جان ارمانی نازنین که شوخی ورزی   که عشق پیدا کند خساره اندر کمین باشی
وفایی روز وصال از درد فارغ میشود عاشق
همان بهتر که با درد و غم هجران قرین باشی

مؤمنک قلبی درای صاحب دل التهنگ ادی

لیس مقبول الصلوة القلبیه الا بالحضور

ندارم تاب کز نزدیک بینم ماه روی تو   مگر از دیده بینم گاه گاه از دور سوی تو
ز کویت عزم هر جانب که کردم چون نهانی شد   دگر سرگشته دیدم خویش را در گرد کوی تو
اگر جان دادنم آری شدم بیمار   ببالینم قدم نه تا بکام آید آرزوی تو
نیایم ز آه و ناله در کویت مگر وقتی   که مردم در میان آیند آنجا گفتگوی تو
سر مویی ندارم فکر دنیی بلکه عقبی هم   چو کردم هر دو عالم را فدای تار موی تو
وفایی بر سر کویش بخت خفته آب رو دشتی
مگر اشک دمادم ریخت بر خاک آب روی تو

دمی که پیش تو از عاشقان سخن گذرد   چه خوش بود که بتقریب نام من گذرد
رود دل از خود و جان هم روان شود زپیش   کهی که از نظر آن سرو سیمتن گذرد
روم ز حال چو نامش برآید چون شنوم   که بر زبان کسی نام یار من گذرد
شوند اهل دل از حال زار من گریان   دمی که درد دل من از انجمن گذرد
بیاد عشوه شیرین او جگر سوزد   بهر کجا سخن از عشق کوه کن گذرد
براه عشق وفایی کسی تواند رفت
که اولین قدم از جان خویشتن گذرد

یک شاخ گل تازه درین باغ ندیدیم   کز یاد گل روی تو آهی نکشیدیم
هرگز نرسیدیم بسر منزل مقصود   هر چند که در وادی عشق تو دویدیم
باشد بجزای تو دو پامال تو گردیم   از خاک سر راه تو چون سبزه دمیدیم
تلخیست بکام دل ما لذت و عشرت   تا زهر غم و محنت عشق تو چشیدیم
از عشق تو مقصود دلم کشته شدن بود   المنة لله که بمقصود رسیدیم
در خلق وفا نیست از آن همچو وفایی
چون آهوی وحشی زهمه خلق رمیدیم





بسم الله

امداد حمد بی عدد و اعداد سپاس بی قیاس مبدعی را که آثار ابداع او بر هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح یافته و بر سر هر ثمری از اثمار روزبهی از ازهار انوار ایجاد او تافته

شعر

برگ درختان سبز نزد خداوند هوش … هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

بی امر کن فکان هیچ نبات از دریچهٔ وجود لب بشکر خنده نشود و نما نمی کند و بی حکم و فرمان روانی او سلطان صرصری برگ گلی از هیچ نهال نمی رباید تا سحاب قدرتش آبیاری بستان روزگار نکرد و تصویر نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق نظام نگشت و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ الوان بر چهره نباتات و حیوانات نکشید و نوعروس اشکال و الوان بر منصهٔ ظهور جلوه نمود

شعر

ففی کل شیء له آیة … تدل علی انه واحد

و درود فراوان و صلوات بی پایان حضرت خواجه را که غرض از تکوین موجودات وجود مبارک وی بود و موجب خلق آفرینش طفیل دین او و علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها

شعر

فیها ایها الراجون منه شفاعة … صلوا علیه و سلموا تسلیما

اما بعد بر رای فطنت و اصحاب حکمت مخفی و مستور نماند که هر چیز از انواع مخلوقات و اصناف موجودات از حکمت ربانی خالی نباشد و هیچ چیز را چنانچه منفعتی وجودی هست مضرتی و مزاجی هست و هر چند معرفت ادویه تمامها بغیر از خالق بر هیچ کس ظاهر نگشته و خود در گنجینهٔ اختراع

وابداع خالق که ره نتواند یافت اما بعضی که گاهی مزاج و خاصیت و منفعت و مضرت آن روی نقش غیب و حجاب ستر نموده بالهام تعالی او با علام تقدس بوده و نه هر کس از علما بحسب تجربه خود خلافی کرده و غث و ثمین از یکدیگر جدا نهاده اند و چون بندهٔ کمترین علی بن حسین الانصاری المشتهر بحاجی زین عطار در این قسم بحسب المقدور و الامکان شروعی نموده منخولات تا قول اصح و تجربهٔ ارجح باز نماید تا جماعتی که نایرهٔ اشتیاق این علم داشته باشند بزلال معرفت این کتاب تسکین آتش نزاع و انتزاع کنند و نیز مدتی مدیدات تا مجموع همت مصروف و عنان نهمت معطوف آن بود که بوسیلهٔ خویشتن را از مرتبهٔ بد اختری بسر حد نیک اختری و مشتری طالعی رسانند و دیدهٔ بخت گران خواب خود را از نوم الغافلین بیدار کرده اند و این معنی بی آنکه تشبث بذیل اشفاق و مرحمت و توسل باستان الطاف و موهبت صاحب قرانی کنند که خاک درگاه او کیمیای مس هنر و هوای بارگاه او چون فروغ بخش هر صاحب هنر نتواند بود و چند آنکه عقل دوربین و فهم پیش بین اندیشه در عرصهٔ امکان و فضای دوران گرد بغیر از آستان آسمان رفعت حضرت زمین و زمان ملک تخت نشین سلطان بن سلطان جوانبخت جهان

بیت

آنکه در مهد جلالش وهم دانا بوده است … وانکه با ستر عنایتش باد دانا بوده راه
با وجود عظمت آن دور باشش آفتاب … کی تواند کردن اندر سایهٔ چترش نگاه
زهرهٔ زهرا دولت اختر برج شرف … شمسهٔ گردون عظمت سایهٔ لطف اله

عضد الدوله و الدنیا و الدین بدیع الجمال خلد الله تعالی ایام سلطنتها و ابد آثار معدلتها بدنست نیاورد و قانون کلی خویش و ذخیرهٔ اغراض دو خود بجز از نظر کیمیا خاصیت آن صاحب قران که خاک درگاهش شفای انواع حوادث و فتح ابواب کامرانی و دافع علامات بی طالعی و منهاج طرف اقبال و جامع متفرقات جلال است نتوانست ساخت امیدوار است که بعین عنایتش ملحوظ گشته بر ارباب بصیرت و اصحاب حکمت مبارک باشد

والله الموفق والمعین بدانکه این کتاب مشتمل بر دو مقالت است
مقالت اول در ادویهٔ مفرده و اسامی و لغت هر یک و
ابدال و اصلاح و منفعت و مضرت آن مقالت دوم
در مرکبات مستعمل و این کتاب را اختیارات بدیعی نام نهاده شد
مقالت اول بباید دانست که ادویه یا نباتی یا حیوانی
یا کانی بود مستعمل از وی بزر بود و اوراق یا قضبان یا ازهار یا عصاره
یا ثمار یا صموغ یا لحا یا [illegible] بود که جمله وی مستعمل بود اگر مستعمل از
نبات اوراق بود همچون ساذج و مازریون و تانبول و امثال آن
واجب بود که وقتی گیرند که در حجم خود تمام شده باشد و بغایت خود
رسیده بود پیش از تغیر لون و اگر بزر بود مانند انیسون و کرویا و کمون و
امثال آن باید که وقتی گیرند که نضج مستحکم گشته باشد و فقاحیه و مائیه از
وی منتشر شده باشد و اگر اصول بود مانند عاقرقرحا و جنطیانا و امثال
آن بعد از ادراک تمام پیش از ذبول باید گرفت و اگر ثمار بود مانند فلفل
و قرنفل و بلادر و امثال آن بعد از نضج تمام پیش از تبدل گیرند و اگر
قضبان بود همچون زرنب و اسطوخودوس و حاشا و امثال آن
بعد از ادراک تمام پیش از تبدل و استعداد سقوط گیرند و اگر جمله وی
مستعمل بود مانند اذخر و قنطوریون و قیصوم و امثال این پیش از تبدل
و بعد از ادراک تمام تخم گیرند و اگر تخم آور بود و بهار ادویه که در اصول
نشنج و در قضبان ذبول کمتر بود و در بزر و [illegible] و بعضی در فواکه اکثر
در [illegible] ضعفی با نزدیک بهوا [illegible] تر و بری از نباتات قوی تر از بستانی
بود و نباتات جبلی اقوی بود از بری و هر کدام از نباتات که در لون خود
اشبع بود و به طعم اظهر آنچه وی از آنکه در باب خود اقوی بود و اکثر
قوت حشایش بعد از دو سال تا سه سال ضعیف شود اما وقت گرفتن
صموغ همچو بارزد و اشق و جاوشیر و حلتیت و مانند آن بعد از انعقاد
پیش از غایت جفاف گیرند بیشتر از صموغ را قوت بعد از سه سال ضعیف شود

و همین و امثال آن وقتی
گیرند که اوراق افتاده
گیرد و اگر ازهار بود همچون
بنفشه و نرگس و اقحوان به
و امثال آن بعد

بیشتر بود بهتر بود
و نیکوتر بود و گرفتن
ادویه نباتی در هوای
صافی اولیتر از آنکه
در هوای ابر

خاصه فرفیون اما گرفتن لحا همچو [illegible] و ماهیزهرج و سلیخه و امثال
آن وقت رسیدن شجرهٔ وی پیش از نقصان گیرند اما گرفتن عصارات
مثل اقاقیا و افیون و حضض و مانند آن بعد از رسیدن نبات وی
گیرند اما آنچه اقوی بود از هر طبقه مدت بقای وی بیشتر بود اما دو [illegible]
که یکی از وی تازه بیابند و قوی او ولی آن بود که ضعیف همین
نوع را بجای وی خرج کنند و اگر نیابند آنگاه وی را بدل کنند اما حیوانی
مانند قرون و مرارات و اکباد واجب آن بود که از حیوانات جوان
گیرند و در زمان ربیع از اصح المزاج و از رسیده تر و آنچه از وی
گیرند بعد از کشتن گیرند و حیوانات میته میل نکنند و از ایشان
ادویه نگیرند اما معدنیات مانند قلقطار و قلقند و زرنیخ که جوهر
آن پاک بود و در لون تفاوت نبود و همان طعم مخصوص بود اما
نگاه داشتن قوی ادویه بر پنج وجه بود اول جمع آوردن اجزای آن
دارو و کوفتن و قرص ساختن و در سایه خشک کردن همچون دار چینی
دوم خلط آن دارو با چیزی که حافظ وی بود بخاصیت همچون
خلط کافور با [illegible] یا فلفل یا جوز و خلط فرفیون با [illegible] یا با اقلا
یا با پوست بادام تر و خلط فلفل سفید یا با اقلا و امثال آن بسبب قوت
اجزای سیوم مضروف چنانچه بعضی ادویه را واجب بود که در ظرفی
کنند و سر وی تنگ بود و سر آن بموم استوار کنند تا قوت وی بتاثیر
هوا تحلیل نیابد و مانند مشک و کافور و عنبر اولی آن بود که در ظرفی
اسربی کنند و اگر یافت نشود آبگینه و کافور در ظرفی آبگینه کنند
و اگر یافت نشود در دبه کنند و بعضی ادویه در کوزه کنند و سر کوزه
محکم دارند مانند بزور و اوراق و در انبانه کنند مانند خربقین و [illegible]
و کهربا و امثال آن و بعضی را آبگینه گرد یا سر گلی بود مانند اقاقیا و
پوست عصارات چهارم آنکه جایگاه آن چنانکه خازن
ادویه در موضعی بود معتدل در حرارت و برودت و خالی از رطوبت

و در موضعی که تنگ گشاده بود و ممر ریاح و دخان بود بنهند پنجم
بنهادن ادویه لازم آید که هریکی را بجای خود یعنی نگاه دارد تا ادویه
حاده مانند سقمونیا و افیون و ادویه که اقوی بود مانند حلتیت و
سکبینج و امثال آن در مجاورت ادویه که استعداد قبول آن روایح
داشته باشد و بسبب آن چار قوت ساقط گردد مانند بنفشه و نیلوفر
و امثال آن ننهند چون این معنی مقرر شد که ادویه از این سه قسم
بیرون نیست **قول کلی** که دوا از غیر تمیز کنند باید دانست
اکنون بدانکه آنچه ماکول و مشروب آدمیست از پنج قسم بیرون نیست
یا غذای مطلق یا دوای مطلق یا اغذیه دوائی یا ادویه غذائی
و یا سم و آنچه خورده شود یا سهل الاستحاله بود قوت بدن را بجا
بردی غالب بود و آنرا بدل ما یتحلل سازد آن غذای مطلق بود همچون
نان و گوشت یا چنان بود که اول بدن وی را تغییر کند یا ذوی را و
این را دوای مطلق گویند مانند زنجبیل و قرنفل و سنبل و امثال آن
چنان بود که اول وی در بدن تاثیر کند تاثیری ظاهر شود یا ذوی در
بدن اثر کند و آنرا ما یتحلل بدل سازد و این را غذای دوائی گویند
همچون سرکه و خشخاش و کاهو و امثال آن و اگر قوت دوائی غلبه بود
آنرا دوائی غذائی گویند مانند کمون و نانخواه یا کردیا و چنان بود که
قوت وی ابدا ثابت باشد و ابدا بکیفیت وی بدن غالب بود و
مفسد بدن باشد و آنرا سم خوانند و بیش و شک و شوکران والله اعلم
و چون کلیات تمام شد بذکر مفردات آریم تا پایان هر یک چنانکه
التزام کرده ایم گفته شود ان شاء الله تعالی

باب الالف

اطریلال نباتیست که تخم وی مستعمل است و مانند تخم کرفس بود
و برزک و بلون کبود بود و آنرا تخم خلال دان گویند و آن اطریلال است
غیر مصری و آنچه کبود اطریلال مصری بود و حبشیش وی را رجل الطیر
و رجل الغراب و جوز الشیاطین گویند و کفته شود و طبیعت اطریلال

گرم و خشک است در آخر دوم در مداوای بهق و برص سودمند بود
و بعضی تنها مستعمل کنند و بعضی یک درم از آن با عاقرقرحا بسایند
و بعسل بسرشند و لعق کنند یک ساعت و دو ساعت در آفتاب نشینند
چندانکه عرق بکنند و گاه باشد که همان زمان آبله بزند و گاه باشد که
روز دیگر یا پس فردا آبله بزند و بعد از آن آب زرد بسیار از وی
روانه شود بقدرت حق تعالی لون آن موضع باز لون اندام گردد
خاصه که این زحمت در موضعی که نشیمند بود زود تر و آسانتر زایل گردد
و این مجربست و جامع این کتاب امتحان کرده اما بشرط آنکه اول
تنقیه کرده باشد پس این دوا استعمال کند و باید که در تابستان
باشد و وقتی که آفتاب در غایت گرمی باشد و بعضی گویند یک جزو و نیم
اطریلال و پوست مازریون یک جزو ورق سداب یک جزو و مجموع کوفته و بیخته
پنج روز هر روز سه درم با شراب انگوری بیاشامد از برص شفا یابد
خاصه که در آفتاب هر روز می نشیند چندانکه عرق بکند و اگر تنها
بسایند و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز دو مثقال با آب گرم بیاشامد
و پانزده روز متواتر چنین کند البته بکل زایل گردد که اثر برص
نماند و اگر اطریلال کوفته و بیخته در بینی زن دمند بچه بیندازد

ارزنیس بزبان اهل دمشق و مصر عود الزنج خوانند
و آن قشر اصل انبرباریس است بپارسی پوست بیخ زرشک خوانند
و طبیعت وی گرمست در اول و خشک است در دوم چون بجوشانند
و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند در هر دهن که باشد و هر نوع
قلاع که باشد بجو بسایند در گلاب و در چشم چکانند رطوبتی که باشد
آنرا خشک گرداند و سودمند بود جهت تعفن رمدی که مزمن
شده باشد و اگر پیش از درد چشم استعمال کند صحت چشم نگاه دارد
و اگر طبیخ آن احتقان کنند ریش روده را نافع بود و اگر بشراب
با سرکه بجوشانند و بیاشامند ورم جگر و درد آنرا نافع بود و صلابت

آنرا لازم کند و صاحب جامع کوید اطبای مصر در داروهای چشم بدل مامیران
چینی و مامیران مکی این را می کنند **اباد** آنکه محرقت بیارسی
سرف سوخته می کویند صفت آن بستانند تا به آهنی و اثرب
برروی تابه نهند و بدمند تا آن زمان که سوخته کردد و طبیعت این سرد
بود در دوم جون معسول کنند نشف ریشهای چشم بکند و داینهاد
ریشهای مفاصل ذکر و خصیه نافع بود جون دران محل بزور کنند و بوان
د سرطان و ریشهای زشت و بدل ان اثمد است **ابق** الکبیر با
آنرا زیبق خوانند و بزبان ایشان سیمابرا نام دارد و کفته شود
ابکون لباب القمح است و لباب الغوم و لباب البر نیز خوانند
و آن لباب الحنطه است و نشاسته است و کفته شود **ابرخلسا**
الجوسا ست و خس الحمار د عاقر شمعا د شجرت الدم و رجل الحمامه و حمیرا
و موفیلوس و شفادو کیلا و انغلیلی کویند و بسریانی حالوما و بلغظی
دیکر بالغش و کاموخر نیز خوانند و بهترین آن بود که ورق وی سیاه
رنگ بود و بیخ آن سبز و برک آن بسیار و طبیعت آن کرم و خشکست
در اول و دوم جون با سرکه بر بهق طلا کنند زایل کند و جون بر خنازیر
نهند تحلیل باید و ریشها را نافع بود و مرهم وی سوختکی را نافع بود
و شقاق منقعد را و جون ورق وی بریان کنند و با شراب بیامیزند
شکم ببندد و جون بخایند و بر کزندکان انداز ند کزنده بکریزد و بیخ
آن جون بخورند یا بخود بر کیرند بچه بیندازند و مقدار مستعمل از وی
دو درم بود و بسیار مستعمل کردن صداع آورد و مصلح وی روغن بنفشه
بود باکدو **ابریشم** نیکوترین آن بود که پاک و نیکو بود و طبیعت
وی معتدل بود در کرمی و سردی و کویند کرم و خشک بود در اول و خوردی
کویند کرم و تر بود در اول بلغم و سودا را پاک و بدن را فربه کند و قوت
بدن بدهد و حزن زایل کند و ذهن تیز کند و روشنی چشم بیفزاید
و جون در معاجین بکار کنند که شربتی آن عسل مجامعت را زیادت کند

[illegible]

و تغوظ آورد و منی بیفزاید و در معاجین بعد از آنکه سوخته باشند
مستعمل کنند با مقرض و صفت سوختن وی مانند سوختن صوف بود و
کفته شود و اکر خفقان بود لطیف تر بود از بهر آنکه قوت وی زیاده
جون سوخته بپاشند مفرحی تمام بود و تقویت دل بدهد و خفقان
را سودمند بود و مقدار شربتی یک درم بود و جون بعد از سوختن بشویند
جهت ریشهای چشم سودمند بود و پوشیدن وی مسخن بود مانند پنبه
و معتدل بود و کویند پوشیدن وی شپش پیدا کند و معده را بد بود
خاصه خشن وی و مصلح وی ربت ریباس و اترج بود **ابهل**
جوز الابهل کویند و ثمرة العرعر و بپارسی عنجه کویند و آن ثمر سرو کوهی
بپارسی تخم وبهل کویند و طبیعت ان کرم و خشکست در دوم و جالینوس
کوید در سوم و بهترین آن سیاه رنگ و فربه بود و بهترین ورق
وی سبز رنگ بود و اکر با روغن کنجد بجوشانند در ظرفی آهنین
تا سیاه شود و در کوش جکانند کرانی ببرد و اکر سه درم سفوف سازند
کرمها بکشد و اکر کوفته و بیخته بر آکله افشانند نافع بود و اکر سه درم
بعسل بسرشند و لعق کنند حیض براند و بچه زنده بکشد و بچه مرده
بیندازد و وی مضر بود بجکر و مصلح وی عود البوج است یا خولنجان یا
حماما و بدل آن جوز السرو است و دارچینی مساوی و کویند بدل وی
یک وزن و نیم دارچینی و بوزن آن جوز السرو بود **آبنوس**
سیاه و ملمع و درخت ان بدرخت عناب ماند و هر دو نوع جون در آب
اندازند فرو رود و بهترین آن سیاه املس و طبیعت ان کرم و
خشکست در درجه دوم و جون کحل سازند با آب حل کرده سفیدی چشم و
شب کوری ببرد و جهت سوختکی آتش نافع بود و جهت درد چشم که از رمد
بود و خارش نشان وی موی براند و اکر بیاشامند سنگ کرده و
مثانه بریزاند و جامع این کتاب کوید در خشک بند ها که از زخم کارد
و شمشیر بکار برند هیچ بهتر از نشاره آبنوس نیست و کویند بدل وی

جوب کزرست و مصلح آن صمغ عربی با شاسفرم **ابرکاکیب**
ابرکاکیاب نیز خوانند و آن نسج العنکبوت است بپارسی کره کویند و نشاری
کرتنه و چون بر جراحت نهند خون باز دارد و ریما نکند که آن جراحت
ورم چون سرکه بران چکانند و بر دمل نهند در ابتدای آن ریما
نکند که دمل بزرگ شود و باز کردانند اگر با نقره بدندان بمالند
جلا تمام بدهد و اگر کرتنه که در تابستان بود و کثیف شده بود
و در پوست بندد و کسی که او را تب ربع بود زایل کند **ابرون**
حی العالم است و گفته شود و معنی ابرون حی العالم ابد یعنی همیشه
زنده است و سبز بود و تر بود **ابل** قاقله صغار است چون
چون از غلاف بیرون کنند لاخی خوانند و غلاف او مثلث بود
و آن دو نوع است یک نوع مثل جوز بویا مثلث شکل و یک نوع
مانند استخوان بلیله کرد شکل بود و پوستی دقیق بروی بود و بهر دو
نوع قاقله کوچک بود و هیل و هال و بوا و شوشمیر نیز کویند
طبیعت وی کرم و خشکست در سیوم و بهترین وی آن بود که
بزرکتر بود و بوی بغایت تیز دارد و بقوت مانند قرنفل است
جهت معده و جگر سرد نافع بود و قی باز دارد و کویند لطیفتر از قاقله
بزرکست **البت** تخم اترج است بپارسی کوشت ترنج خوانند
و به بالنگ کویند و بهترین آن کوشت بلنک دبه است که اترابان تو
خوانند دکرمیربان اترام کب خوانند و طبیعت آن کرم است در
اول و همچنان خوردن دیر هضم شود و معده را زیان دارد و قولنج
آورد و دلیل آن بود که مربا کنند **ابن عرس** راسو کویند
اگر اندرون وی بکشنیز بیاکنند و خشک کنند جهت کزندگی جانوران
زهردار نافع بود و اگر نمک سود کنند و خشک کنند و دو مثقال
از آن دفع ضرر با دسموم بکند و اگر دماغ وی با کوشت یا سرکه بیامیزند
صرع را نافع بود و اگر بسوزانند در دیک مسین و خاکستران با سرکه

بر نقرس طلا کنند نافع بود و خون وی بر خنازیر مالند سود دهد
و بعضی کویند اگر کعب وی بیرون آورند زمانی که زنده بود و بر زن
بندند آبستن شود و رازی کوید اگر در طعامی زهر باشد ابن
عرس به بیند فریاد کند و موبهای وی راست بایستد **ابرهیم**
آشی است مانند زیرباج اما عوض سرکه آب غوره کنند با سرکه
مصعد و قند زیادت باشد و جوجهای آن با قندی عود و در کرباس
بندند و در دیک اندازند و قند و بادام بکلاب حل کنند و در آن
ریزند طبیعت وی معتدلست و مانند زیرباج در خاصیت و
موافق معده و جگر بود و مقوی قلب **اترج** بپارسی
ترنج خوانند و پوست بیرون آن کرم و خشکست در دوم و کوشت آن
کرم و ترست در اول و تخم آن کرمست و در وی اندک رطوبت هست
و ترشی آن سرد و خشکست در دوم کلف را زایل کند چون طلا کنند
و خفقان که از حرارت بود خوردن وی صفرا بشکند و اشتهای طعام
پیدا کند و مالیخولیا که از صفرا بود سوخته نافع بود و قوت دل
بدهد و دفع خمار بکند و نیز باقیه در وی هست و کزندکی مار و جرارت
و کزندکان را معودی دیر فایزا نافع بود اما سینه و عضلها را زیان
دارد و مصلح آن شراب خشخاش بود و بدل آن لیمو و بوئیدن آن
دفع عفونت هوا و وبا کند اما دماغ کرم را زیان دارد و مصلح آن
بنفشه است و قشر آن ازاد و به قلبی بود و مفرح نیز باقیه در وی هست و
بوی دهان خوش کند و چون در دهان نگاه دارند و بر برص طلا کنند
نافع بود و اگر در طعام کنند قوت هضم نیکو دهد و عصارهٔ وی سودمند بود
جهت کزندکی افعی و اگر در خمیر اندازند ترش کند اما کوشت وی
بطی الهضم بود و معده را بد بود و قولنج آورد و چون مربا کنند سالم بود
اما دانه وی نافع بود جهت عقرب کزیده دو مثقال مقشر کنند و با آب
نیم کرم بیاشامند یا با شراب پخته و اگر کوفته طلا کنند نافع بود و بهار آرا

تحلیل کند و اگر میان جامها کنند شپش بریزد و دیسفوریتوس گوید دانه
وی با خرما با دو جزو فلفل سفید سحق کنند و زن بپاشامد در حال
بچه بیندازد اما قوت ورق وی محلل و مجفف بود و طعام را هضم بود
و تسخین معده بود و سده بلغمی بگشاید و مسکن نفخ بود و مقوی
معده و احشا و منفعت وی نزدیک است بعشبه اما ورق وی فقاح
وی لطیفتر از قشر است **اثمد** کحل اصفهان است بپارسی سرمه
اصفهانی گویند معدنی بود و بهترین وی آن بود که شفاف و بی سنگ بود
و آنرا بروغن گاو چرب کنند تا اندکی نقطی سیاه که در آن باشد
بسوزد پس بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد است در اول و
خشک در دوم اگر در چشم کشند آب رفتن از چشم باز دارد و صحت
چشم نگاه دارد و گوشت زیاده بخورد و اگر با پیه بر سوختگی طلا کنند
نافع بود و اگر همچنان سوده بر جراحت تازه برافکنند نافع بود
اما چون نیک شود اثر سیاهی بماند و همچنین ریش قضیب را و هم
اعضایی که مزاج وی بخشکی گراید و فولس گوید چون با اقلیها و
عسل کف گرفته رقیق در چشم کشند صداع را زایل کند و باید که در
جانب مصدع کشند و مضر بود به شش و مصلح وی شکر و کثیرا بود
اسلیخ ارند و سیستان و سرسار و اعیان البراطین و
سنک سبوبه و سجسبوبه و اعنین و حب الغفد و طاهره و فطان فلون
و ذو خمسه اوراق و این جمله فجنجشت و فجنکشت و بخنجشت و بنجکشت
نیز گویند و بپارسی فلفل خوانند و بشیرازی تخم دل اشوب گویند
و در کنار رودها روید و تخم آن گرم و خشک است در سیوم و چوب
وی باید که استعمال کنند و منفعت وی در ذو خمسه اوراق گفته شود
اجاص دو نوع است سیاه و سفید از آن سیاه عیون البقر
خوانند و از آن سفید شاهلوج و گفته شود و از آن سیاه بپارسی
آلو سیاه گویند و بهترین آن بود که بغایت خود رسیده باشد و

بزرگ و شیرین و طبیعت آن سرد و تر است در دوم طبع را براند
خاصه اگر آب وی صافی کنند و نبات و ترنجبین در آن حل کنند بدر سینه
که مسهل صفرا بود و تشنگی ساکن کند و حرارت را بنشاند اما مرخی
معده بود و مولد خلط مایی و دفع مضرت وی بکند بگل قند گویند
مضر بود بسر و مصلح وی عناب است و گویند بدل آن تمر هندی و باقی
خواص در حرف سین گفته شود **اقحوان** اقحوان است و بهار المرضي
عرار و عین البقر و منبتهار و عین اعلی و گاو چشم و گافودی نیز
میگویند بپارسی بابونه گاو نیز خوانند و در اقحوان گفته شود
اخیون را ابن الافعی خوانند و آن ثمر نباتیست مشابه برأس
الافعی و بیخ آن از انگشت باریکتر بود و برنگ سیاه بود و چون با
شراب بیاشامند گزندگی مجموع جانوران نافع بود و اگر پیش از
گزیدن بیاشامند دیگر هیچ مضرت نرسد بیخ آن و ورق آن و ثمر
آن مجموع این خاصیت دارد و اگر بیخ آن با شراب بیاشامند
درد پشت ساکن کند **اجیوس** اجیروس و خرد بینه و خود رینه
گویند و بعضی گویند آن گندم ناکشته است که در صحرا روید و آنچه
محقق است نباتیست که نزدیک آبها روید و در آبهای ایستاده رود
و ثمری سیاه کوچک دارد و گلی سفید و دانه وی بمقدار دو درم با چهار
درم عسل بیامیزند و در چشم کشند قطع سیلان رطوبت از چشم بکند
و اگر عصاره وی با کوکرد و قطران بیامیزند و در گوش چکانند درد
گوش ساکن کند **ادرک** ببسوق است بپارسی آلوچه گویند
و آلو جبلی و آلوکشته و طبیعت آن سرد و تر است در اول و مسکن حرارت
بود و مسهل صفرا اما مرخی معده بود و مصلح وی قند است **ادارج**
دوایی هندی است و از جمله سموم است و در طلاها استعمال کنند
و طبیعت آن بغایت گرم است و سم مجموع حیوانات بود که دردان
داشته باشند و آنرا بپارسی و هندی کجله خوانند و اگر کسی بخورد مداوای

آن بنی و بشیر نازه و روغن بادام کنند و مرقا سفیداج حرب و لعاب
با روغن گل نافع بود جهت قلقنه اسب مفید بود **اذناب الخیل**
گیاهیست که بعربی اذناب الخیل گویند و بردی لحیة التیس و گفته شود
اذربو آذربویه گویند و آن بیخ خاربست و گلی زرد دارد و آن
بیخ را فلار و فلا زو بلا ر و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن
بیخ عطشا ست و فیلا سوس نیز گویند و سطر نیون نیز گویند
و بپارسی و شترانی چوبک اشنان گویند و بخور مریم نوعی
از انست طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم چون با سرکه
بسایند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و خاکستر وی با سرکه بر
عرق النسا طلا کنند نافع بود و چون زن بخود برگیرد بچه بیندازد
و ابن ماسویه گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده خاصه گزندگی
جانوران چون با شراب و مثلث بیاشامند و اگر زن که آبستن
نگردد بخود برگیرد آبستن شود و رازی گوید درد و رگ بین را سود دهد
و منفتح سدد فضلات بود و فواق زایل کند و بوی آن بغایت
معطش بود و اگر زن آبستن بوی آن بشنود از عطسه بیم آن بود
که بچه بیندازد و وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب مورد بود
و بدل آن بوزن آن حب اترج و چهار دانگ وزن آن لبن الحبش ابن
و نیم وزن آن بادآورد **اذان الفار** انا غبس است و
سمنو و سمبون و در بجان داود و شمشیر اذغیسوب و عنفزدم و کوبیس
و این جمله اسم مرزنجوش است و بپارسی نیز گویند مرزنکوش و بزبان
یونانی مریس افطی معنی آن آذان الفار بود و حب الفقد نیز گویند
و طبیعت حشیش آن گرم و خشکست در دویم و گویند در سیوم و
این اسم برچوب وی نهاده اند که طبیعت آن سرد و ترست در اول
و چون بنهند بر خار بیرون آورد و جراحتها را نافع بود و جهت لقوه
سقوط کردن سود مند بود و جهت صرع آشامیدن نافع بود با

مرزنکوش بهترین وی آنست که گل وی لاجوردرنگ بود جهت صرع
و لقوه نافع بود و بجهت صرع آشامیدن و بجهت لقوه عصاره
آن سعوط کردن و جهت گزندگی افعی با شراب آشامیدن و دردهای
که از سردی و تری بود و صداعی که هم از آن بود و مسخن معده و احشا
بود و محلل نفخ و سدد بگشاید و ادرار بول کند و رطوبت معده در امعا
خشک کند و دماغ را از اخلاط سرد پاک کند و قتی که با آب وی اندکی
عسل غرغره کنند و وی مضر مثانه و مصلح وی بزر خرفه یا بزر قطونا بود آدرو
اذخر خلال مامون گویند و ببربانی تجلش و یونانی سخوینس
و به لغتی دیگر طونلس و سخو ضبین نیز گویند و تبن مکه و گرد دشتی
و کاه مکی هم گویند بپارسی کور گیا خوانند و بهترین عربی بود سرخ
رنگ باریک خوشبوی طبیعت وی گرم و خشکست در اول و در دویم
کوهها بود و مرغزاری بود و طبیعت این نوع اعرابی گرم است در اول
و گویند در دوم و خشکست در اول و اسحق گوید گرم و خشکست در دوم
سنگ گرده براند و منضج و ملین بود و ادرار بول بکند و خون حیض
براند و محلل نفخ بود و فقاح وی سودمند بود جهت نفث دم و درد معده
و ورم آن و سستی جگر و گرده و اختناق رحم را نافع بود و در بعضی
معاجین مستعمل کنند اما اذخر جهت ورم صلب که در جگر و معده بود
ضماد کردن نافع بود و جهت دردهای اندرونی خاصه رحم نافع بود
اگر با شراب بجوشانند بول براند و مسخن مثانه بود و محلل
جمیع نفخها بود که در بدن پیدا شود اما مسحوق خوردن فعل وی زیاده
کند از مشروب بود اما بیخ وی سودمند بود در جلاب جهت مفاصل
سرد بدهد و جهت تبهای بلغمی با سکنجبین در اخر آن بدهند و اگر
بجوشانند و در آن نشینند موافق بود ورمهای گرم که در رحم زنان
بود و در بیخ وی قبض بسیار بود اما فقاح سخنین زیادت بود و
قبض و جود است در همه اجزای وی بدل وی قصب الذریره است و گویند

مصدّع بود و مصلح وی صندل و گلاب بود یا عرق نیلوفر **اذان الفیل**
فلفموس است و گفته شود **آذریون** اذرگون خوانند و اردم و بیشتر قول
صاحب جامع آنست که نوعی از اقحوانست و گل اقحوان زرد بود و سرخ بود
و این خلافست گل اقحوان زرد و سفید بود و همو گوید نبات وی بمقدار
یک گز بود و مؤلف گوید نبات اقحوان یک گز باشد اما نبات اذرگون
یک وجب زیادت نبود و برگ آن برگ اقحوان ماند مطلق اما گل وی
سرخ رنگ بود مانند آتش میان گل وی سیاه بود و از گل اقحوان
بزرگتر بود اما گل اقحوان میان وی زرد بود و برگهای کنار وی سفید بود
و اذرگون کنار سرخ و میان سیاه و این نوع از شقایق است بتحقیق
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم چون با روغن بیامیزند و بر
ورمهای صلب ضماد کنند تحلیل دهد و نافع بود جهت درد دل کهن شده و بر کلف
طلا کردن نافع بود و در قوت تریاقیست و جالینوس گوید عرق
النسا و نقرس و مفاصل و لقوه را نافع بود و حکیم دیسقوریدوس گوید
گزندگی جانوران و ریشهای شش و جگر و معده را نافع بود و قوس
گوید منی بیفزاید و چون سحق کنند و با روغن گل بسرشند و طلا کنند
بر مقعد علت بواسیر و شقاق را نافع بود و مقدار شربت از وی
یک درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل بود و بدل آن بادآورد
ارمال چوب بیخی است خوشبوی و ارمال نیز خوانند و مانند قرفه است
و بهترین وی آن بود که بوی آن بوی قرفه ماند و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید گرمست در دوم و خشکست در اول و اسحاق گوید در وی قبض و
تخفیف بود و بوی دهان خوش کند و قوت دل و دماغ بدهد و دردها را نیز
نافع بود و قوت بیخ دندان بدهد و اعصاب را و خوردن آن درد چشم را
نافع بود و شکم ببندد و مصلح آن جلاب با بزرقطونا بود و بدل آن چوب
کادی ارسطالیخ است و گفته شود **ارزه** درخت صنوبر است که کشتی
و از وی نفت سازند و در زمین عرب بسیار بود و طبیعت آن گرم و

خشک **ارز** بپارسی برنج گویند طبیعت آن سرد و خشکست
در دوم گویند معتدلست و گویند گرمست در اول و خشک است
در دوم و گویند معتدلست و گویند بهترین وی کربالی بود پس خوارزمی
پس گیلانی شکم ببندد باعتدال اما برنج سرخ شکم ببندد محکم اما
برنج کربالی چون بشویند و با روغن بادام یا دنبه با کنجد بپزند نافع بود
جهت گزندگی معده و اگر با آب خشک دانه بپزند سپیده تولد کند
طبیعت نرم دارد و اگر با آبی که برنج سرخ در وی جوشانیده باشند با
بعضی دوایه قابض حقنه کنند سحج روده را نافع بود اما برنج سفید لون را
صافی کند و بدن را فربه کند اما مضر بود باصحاب قولنج و مصلح وی
شیر تازه بود با روغن و صاحب تقویم گوید مصلح آن عسل و شکر سرخ
بود و جالینوس گوید شکم ببندد و چون با شیر بپزند منی بیفزاید و دیسقور
یدوس برنج فارسی نافع بود جهت شکم خون رفتن باز دارد و علت
گرده و مثانه و اختناق رحم و تزحیر را نافع بود و جالینوس گوید بدل آن
پسته جو است **اربد برید** دوائیست مانند پیاز شکافته که از
شبستان خیزد و چون بر بواسیر طلا کنند نافع بود و اگر بپاشند خون
حیض براند بقوت **اردقانی** نباتیست صحرایی و در طلا بکار برند
جهت گزندگی جانوران خاصه زنبور و جهت درد چشم طلا کردن نافع بود
و آن قثاء الحمار است و گفته شود **اربیان** ملخ دریاییست و آنرا جراد
البحر خوانند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ بپارسی میگ
دریایی خوانند و ماهی ربیان خوانند اگر صاحب جامع یک قول آورده
که بلغت اهل شام نوعی از بابونه است و قولی دیگر آورده که گیاهیست
و هر دو قول خلافست و آنچه محقق است گفته شد طبیعت آن گرم
و خشک و بهترین آن تازه بود باه را زیادت کند و طبع را نرم دارد
گویند غذای صالح دهد اما اصح آنست که خلطی غلیظ بد از وی حاصل شود
و نمک سود آن مولد سودا بود و مصلح آن روغن بادام بود و بدل آن

دبیثا **ارجوان** بپارسی آنرا ارغوان خوانند و بهاریست که آنرا همچنان
میخورند و طبیعت ان سرد و خشکست و پوست بیخ آنرا اگر بجوشانند
و آب آن بپاشند فی تمام آورد و اگر چوب وی بسوزند و برابرو
مالند موی برآند و سیاه و انبوه گرداند و اگر از بهار وی شراب سازند
منع خمار کند **اراقو** تخمیست سیاه مدور شکل بغایت صلب بود و در
میان عدس و گندم می باشد بپارسی آنرا سهاک گویند چون آرد وی
با سرکه و آب بسرشند و شش ساعت در آفتاب نهند بعد از ان با
تنها دیگر بسرشند و بر ورمهای صلب ضماد کنند نرم کند و درد آن را
زایل کند **ارنب بری** لاغنورش و لاغرش و لاعوبی خوانند بپارسی
خرگوش گویند و بهترین آن باشد که لون وی بسیاهی زند و بپایانی که
سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشکست و خون وی چون گرم بود
بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و چون خون وی بریان کرده باشند
جهت رعشه که بعد از مرض حادث شود بغایت نافع بود و در خواص
آورده اند که پای وی چون بر زن تعلیق کنند آبستن نشود ما دام که
با وی باشد بقراط گوید چون سر وی بسوزند و با پیه خرس یا سرکه
طلا کنند بر داء الثعلب نافع بود و پنیره وی چون با نمشک یا با روغن
یا با عسل حل کنند و با سرکه بخورند صرع را نافع بود و اگر زن بعد از
طهر سه روز با سرکه بیاشامد منع آبستنی کند و زنی که آبستن
نشود چون از طهر بخود برگیرد حامله گردد و ان پازهر مجموع سمهای کشنده بود
خاصه افعی و گویند بدن را چون ببوی وی بخور کنند از سرما اذیت نرسد
اما از گوشت وی خونی غلیظ حاصل میشود و ان در نقرس و مفاصل
نزدیکست بفعل مرقی تغلب دارد نشستن و گوشت وی اولی ان بود
که با روغنها پزند مثل زیت و اگر بریان کنند بخار آب بهتر بود و وی
سهر آورد و مصلح وی ابازیر بود **ارنب بحری** حیوانیست دریایی کوچک
صدفی شکل سرخ رنگ و بر سر وی سنگپاره ایست اگر سر وی بسوزانند

وخاکستر وی نافع بود جهت داء الثعلب خاصه که با پیه خرس طلا کنند
البته موی برویاند و اگر در چشم کشند ان خاکستر جلا بدهد و از جمله سموم
قاتله است و خون وی گرم بر بهق و کلف طلا کنند زایل کند و خاکستر
آن چون سنون سازند دندانرا جلا دهد و علامت خوردن ان ضیق
النفس و سرخی چشم و سرفهٔ خشک و دشواری بول و نفث دم و درد معده
و درد گرده و لون بول که بنفشجی بود و گوشت را ریش کند و از جمله است
که کشنده است معالجهٔ ان بلعابات روغن بادام شیرین و شیر تازه
دخاری و خطمی کنند خوشانیده نافع بود **ارساتیقون** زرنیخ زرد است
و گفته شود **ارغاموني** نباتیست که بشکل مانند خشخاش بری بود و بلون
نزدیک بشقایق النعمان بود و مرد باشند که فرق نکنند از شقایق و مولف
گوید بشیرازی اورا مشای سرخ خوانند و شیرهای چشم را پاک کند
و ورق ان چون ضماد کنند بر چشم ورم آن ساکن کند و دردی قوت
جلا و تحلیل بود **آزاددرخت** درختیست در کرمان وی را هزمین
خوانند و در شهرری درخت هلیله بود و در طبرستان طاخک و بشیرازی
درخت طعک خوانند و بپارسی طاق گویند و بهترین ان تابستان بود
و بسیاهی مایل بود و طبیعت ان گرم است در سیوم و گویند در دوم یا
خشکست و در آخر اول و ورق آن اگر بهایم خورد بمیرد و چوب وی
نیز همین فعل دارد و عصارهٔ وی نافع بود جهت دفع سم چون با عسل سایند
و جهت قولنج نافع بود و سده بگشاید و بعد از ما خوذ از وی سه مثقال بود
و ثمر وی مولف گوید جهت سرفهٔ بلغمی نافع بود اگرچه صاحب منهاج
و صاحب جامع آورده اند که کشنده است اما هر چند که امتحان کرده
خلافست و ثمر وی اندک حلاوتی داشته باشد و صاحب منهاج گوید
بغایت تلخ است و نه چنین است و ورق وی موی دراز کند و اگر بدان
سر بشویند و بدل آن در دراز کردن موی ورق سهدانج است **اسفیداج**
بپارسی اسفیداب گویند و نیکوترین آن پاک و سفید و خوشبوی بود

وطبیعت آن سرد و خشک است در دوم و گویند در سیوم خشک است و جالینوس
گوید ریشها و سعفه و بثره و داء الحیه چون با روغن گل طلا کنند
مفید بود و دیسقوریدوس گوید مرد جراحتها بود که در ظاهر بدن
باشد چون در مرهم زفت استعمال کنند ملین اورام بود و دانهای
چشم را نافع بود و اسفیداج قلعی چون بر گزندگی عقرب بحری و سمک
بحری بمالند نافع بود و جهت درد چشم چون با ادویها خلط کنند
نافع بود و ریش را نرم کند و تسکین ورم گرم بود طلا کردن و
خوردن اسفیداج کشنده بود و مداوای وی بقی کنند بمطبوخ تخم کرفس و
انیسون و رازیانه و افسنتین و غسل کند صاحب تقویم گوید اصلاح
وی بنبید و صمغ عربی کنند و بدل اسفیداج رصاص خبث الرصاص
بود اسفنج وی را ابر کفن گویند و ابر مرده گویند حیوانی دریایی است
بدین سبب چون دست بر وی نهند خود را درکشد و وقتی که بمیرد آب
وی را بساحل اندازد و گویند نباتی دریایی است و این محقق است
و باقی خلافست و بهترین وی آنست که تازه بود و طبیعت وی گرم است
در اول و خشک است در دوم و چونکه بسوزانند و خاکستر وی بر زخمی که در
ساعت زده باشند خشک بند کنند نافع بود و مجفف اورام بلغمی بود
و شیخ الرئیس گوید چون با زفت بسوزانند منع نفث دم بکند و تازه
وی مضر بود با حشا و مصلح وی رب غوره با ریباس و از خواص اسفنج
یکی آنست که اگر شراب با آب مخلوط بود وی را در آن اندازند آب را
جمله برگیرد و اگر خواهند که بهمان مستعمل کنند بمقراض پاره کنند
که بهاون نتوان کوفت و اگر با آب بمالند بر روی سنگی زبر و بر قضیب
طلا کنند قوتی عظیم بدهد و سنگ و مثانه متفتت باشد و بخانه زنبور ماند
و بلغت اهل مغرب شنه شفعه خوانند و بپارسی بشکر و گازران گویند
و در مصر گازران آنرا در آب می نهند و آب بر میگیرند و در جامها
می مالند اسطوخودوس معنی آن موقف الارواح است و آن جزیره

که از آنجا خیزد نام آن جزیره سقطری است و آنرا شاسفرم رومی
خوانند و طبیعت آن گرم است در درجه اول و خشک است در دوم و
بهترین آن بود که تازه بود و لون آن بسبزی مایل بود و در طعم وی
تلخی و حرافت بود و دماغ را از اخلاط پاک کند و صرع را نافع بود
و سده بگشاید و مرض عصبانی سودمند بود و مره سودا و بلغم لزج
براند و محلل و مفتح بود و طبیخ وی مسهل خلط سودایی بود خاصه از
سر و مقوی و مفرح دل بود و جمیع اعضای باطن و همه بدن است و در
تقویت دل و تزکیه فکر بغایت نیست و شربتی از وی مقدار سه درم
بود و اگر طبیخ وی بر مفاصل ضماد کنند درد ساکن کند و جهت زهری
که خورده باشند و گزندگی جانوران سودمند بود و اگر دو جزو از وی
و یک جزو پوست بیخ کبر کوفته و بیخته با عسل سرشته و استعمال کنند
جهت سردی معده و خلطهای بد نافع بود و بدل آن فراسیون است
بوزن آن و وی مضر است به ششها و غثیان و کرب آورد و صاحب
منهاج گوید مصلح وی حماما بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صمغ
با کتیرا بود اسیوس گویند نمک حجری است و آن سنگی است سبک
و زود ریزان بود و از نم دریا نمک بروی می بندد و آنرا زهره اسیوس
گویند و جالینوس گوید آن سنگی نشف است که مانند سنگهای دیگر
نیست و سفید رنگ بود و نوعی زرد رنگ باشد و چون نزدیک
زبان آرند زبان را بگزد و چون با آرد باقلا بر نقرس طلا کنند نافع بود
جهت ورم سپرز چون با کلس و سرکه طلا کنند مفید بود و جهت ریش سر
با عسل لعوق کنند و قوت زهره وی از حجر بادت تیزتر بود و بکوشرا از وی
بود چشم را قوت دهد و جلا بخشد و سفیدی چشم بکلی زایل کند چون در چشم
کشند اسود سالخ حیة السودا است و آن نوعی از مار است بپارسی
سیه مار خوانند اسقیل بصل الفار است و بصل الفی و آن بصل
العنصل است و بصل الفار از بهر آن گویند که موش را می کشد و بپارسی

بپارسی دشتی خوانند و در میان نرگس بسیار بود و چون از زمین بر کشند
خصی باید کرد و داغ تا قوت وی باطل گردد و خصی کردن وی چنانست
که بیخ اورا از میان بر کشند و داغ چنان کنند که سفالی آذرگون کنند
و بر بن وی نهند و مشوی کردن وی چنانست که در خمیر گیرند و بعد ازان
در گل گیرند و در تنور تافته نهی نهند تا پخته شود آنگاه پوست وی
باز کنند و بکار چوبین دو پاره کنند و در رشته کلان کشند چنانچه
از یکدیگر دور باشند و در سایه باد وزند تا خشک شود و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و چنین گویند در سیوم بهترین وی آنست
که بغایت رسیده بود و سرد وی کشیده بود و طعم وی شیرین بود و با تیزی
و تلخی و گرمی چون با عسل بر داء الثعلب طلا کنند بغایت نافع بود و
رازی گوید جهت صرع و مالیخولیا سودمند بود و خوردن وی تیزی چشم
زیادت کند و جهت ربو و سعال مزمن و صلابت سپرز و عرق النسا
و یرقان و استسقا بغایت مفید بود و شریف گوید چون بریان
کنند با آتش چندان نمک خلط کنند و دو مثقال ازان بناشتا بیاشامند
فی معتدل آرد بی منقص و منفعت و چون بیخ وی با پیه دم روغن زنبق
بجوشانند تا پخته گردد و بعد ازان صافی کنند و در هر دو کف پای بمالند
و در جامه خواب رود و بخسپد بغوطی تمام آورد اما باید که پای بر زمین
ننهد و مقعد او چنین کند که قوتی تمام بخشد و وی مقوی معده بود
و بول براند و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصب سلیم و مصلح وی
سکنجبین شکری بود و باید که مشوی کرده استعمال کنند و غیر مشوی
قطعا مستعمل نکند مگر پخته و مصلح ان شیر تازه است و بعد ازان که بیخ
وی در آب خاکینه شود و تخم وی جهت قولنجی که سخت بود و دوای آن بود
نافع بود و چون بکوبند خرد و با شراب بسرشند و حبها سازند هر یک
بمقدار نخودی و یک حب ازان استعمال کنند و از عقب آن گرم
ارمنی در آن جوشانیده باشد بیاشامند و از خواص ورق وی یکی آنست

که اگر برگ بر روی وی ببندند و در رنگ کنند لنگ گردد و گفته اند با
که ببرد فتبارک الله احسن الخالقین و بدل آن بلیوس است و گویند
اسقوردیون **آس نبکه** قنطیبس خوانند و غمار و اسمار و رند و زند
خوانند بپارسی مورد گویند بهترین آن خسروانی بود تازه و طبیعت
آن سرد است در اول و خشک است در دوم شکم ببندد و عرق و چون
که از جمله اعضا رود باز دارد و سستی اعضا بطون کردن نافع
بود و چون بسوزانند بوی دهن خوش کند و جهت ورمهای گرم
نافع بود و سوختگی آتش چون بدان باشند بغایت سود دهد و
جهت ورم گرم و مقوی دل و معده باشد و خفقان زایل کند و تخم
وی سرفه را نافع بود و شکم ببندد و جهت گزندگی عقرب و رتیلا
سودمند بود و بوییدن مورد نافع بود جهت بخار گرم و اگر عصاره وی
در چشم کشند قوت چشم بدهد و آب رفتن باز دارد و روغن وی قوت
موی بدهد و لون آن سیاه گرداند و اگر زن مورد را در شب خود
بخور کند خون رفتن رحم باز دارد و خون وی تشنگی بنشاند و قی
باز دارد و بدل آن ورق توت است و گویند عصاره زرشک و وی
طبیعت ببندد و سهر آورد و مصلح آن بنفشه تازه است **اسقولو
قندریون** اسقولوقندریون و حشیشة الطحال نیز گویند و در مصر
بکف النسر خوانند و چند اسم دیگر دارد و در سین گفته شود اما اسقولو
قندریون در لغت یونانیان کاد بست در دریا و قندریون انرا خوانند
که طحال نبود بسبب تاثیر این دارو در که را بندن سپرز این را نام نهاده
اند و گویند بیخ کبر رومی است و گویند نوعی از اسغبل است و آنچه
محقق است نباتی صخری لشیرازی تلخی دارد و خوانند و در سین گفته شود
اسقوردیون سقوردیون خوانند و ثوم الحیة و آن سیر بری است
بپارسی سیر مو گویند و طبیعت گرم و خشک است در چهارم حیض براند
و از ادویه تریاق فاروق است و منفعت وی در ثا در صفة ثوم الحیة

گفته شود و بدل آن ثوم الذکر است و گویند عنصل کوچک **اسارون**
بیخ گیاهیست که برگ آن مانند نبات لادن خرد تر و شکوفه وی ارغوانی
رنگ بود و غلاف تخم وی مانند غلاف تخم بیخ بود و بعضی شکوفه
وی بنفش رنگ بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و در کوههای روم
و در مصر و در همدان نیز یافته باشد و آن دو نوع بود غلیظ و دقیق
و از یک بیخ ریشهای بسیار بود بشکل ناردین اما ناردین باریکتر
بود و رنگ ناردین زرد بود مانند مامیران اما اسارون آنچه در میان
باریکی و ستبری بود نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است در درجه
دوم و گویند اسارون بیخ سنبل رومی است و گفته شود اما منفعت
اسارون سودمند بود جهت دردهای اندرونی و ملطف و مسخن بود
و اگر یک مثقال با شراب بیاشامند جهت عرق النسا و وجع در
مفاصل نافع بود و سدد بگشاید و مسهل بلغم لزج بود که در سینه
جمع شده باشد و باه را زیادت کند و بوی دهان خوش کند و جهت
نزول آب و سهل و داء الثعلب و حبه نافع بود و مقوی معده بود
و نسیان را و امراض دماغی را سود دهد و شربتی از وی سه مثقال بود
اما با ماء العسل و نافع بود جهت استسقا و حیض براند و سودمند
بود جهت صلابت سپرز و مثانه را قوت دهد و گرده را نافع بود
و در خواص آورده اند که چون بکوبند و با شیر تازه بسرشند و ضماد
کنند میان هر دو ورک باه را برانگیزاند و انعاظ آورد و گویند
مضر است به شش و مخنث اعصاب بود و مصلح آن میویزج است
و گویند مویز است و مصلح آن که در روغن بادام خوابانیده باشند
و بدل آن یک وزن و نیم وج و دانگی وزن آن حماما و جالینوس گوید
بدل آن زنجبیل بود **اسغاناج** بپارسی اسغاناخ گویند و طبیعت آن سرد و
ملین بود و در وی قوت جلا بود و زود از معده بگذرد و طبع نرم دارد
و درد پشت و موی نافع بود و درد سینه و شش که از گرمی بود سود دهد

و مضر بود بمزاجهای سرد و مصلح وی مری و فلفل و دارچینی بود **اسطفلین**
اسطفلین است و اسطون نیز گویند و آن جزر است و گفته شود
اسد الارض گویند مازریون است و صاحب جامع گوید بتحقیق که آن
حرباست و یونانی خامالاون اسم حرباست و خامالا اسم مازریون است
و این سهو بدین سبب کرده اند و صاحب جامع گوید که بعضی متاخران
گفته اند که اسد الارض نباتیست که یونانی خامالاون مالس گویند و معنی
آن مازریون است سیاه و صفت مازریون و حربا هر دو گفته شود
اشنه شیبة العجوز گویند و کرکس بابه بغدادی خوانند بپارسی
دواله گویند و دوالی و دوال مشک نیز گویند و آن بر درخت صنوبر
و جوز و بلوط و غیر آن بچیده شود و بهترین آن سفید و خوشبوی و آن
نوع مصری گویند و آنچه سیاه باشد بد باشد و آن هندی است و اشنه
در کوفتن نرم باید کرد تا زود کوفته شود و طبیعت آن جالینوس گوید در گرمی
و سردی معتدل است و در وی قبض اندکی هست و چنین گوید گرم در اول
و خشک بود در دوم و سودمند بود بخور وی جهت صرع و اختناق رحم و اگر
بجوشانند و در آب وی نشینند حیض براند و وجع رحم را نافع بود و قی را بندد
و معده را قوت دهد و خفقان را سودمند بود و قوت دل بدهد و سده رحم
بگشاید و شیر زنان زیاده کند و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند ساکن کند
و تحلیل صلابت مفاصل کند و درد ضعیف را سود دهد و محلل اخلاط عروق
باشد و شهوت باه بیفزاید و قوت قضیب بدهد و اگر در شراب بپزند
آن شراب سودمند بود جهت گزندگی جانوران و از جمله منومات بود
و اگر در شراب نقیع کنند مقدار یک درم تا دو درم همین عمل کند اما اشنه
مضر بود برده و مصلح آن انیسون است و بدل آن قردمانا **اشترغاز**
زنجبیل العجم خوانند و بعضی اشترغاز شوکة الجمال است و آن بیخ انجدان
خراسانی است و آن نوعی از زرافه است و انجدان از بیابان مرو و بلاد
روم خیزد و بهترین آن رومی است و صفت آن انجدان گفته شود و طبیعت

وطبیعت اشترغاز گرم و خشک است در آخر سیوم و بوحنیفه گوید گرم و خشک
در دوم و مصلح وی سرکه بود و شیخ الرئیس گوید بسرکه وی جهت معده
نافع بود و قوت وی بدهد و اشتها آورد و هضم را قوت دهد و اسهال
مسخن معده بود و دفع مضرت سموم بکند و تب ربع که از بلغم سوخته بود
نافع بود و بخاصیت و سرکهٔ وی نزدیک باشد بسرکهٔ عنصل و بدل آن
انجدانست و قالس گوید جرم وی بنفخ بود و مصلح وی شراب غوره با ربها
باشد **اشقاقل** اشقاقل و شقاقل و مشقعل نیز گویند و آن جزر
اقلیطی است بپارسی جزر البر گویند و بهترین وی ستبر بود و الوان آن
بزردی زند و وزن سنگین بود و طبیعت آن جالینوس گوید گرم و
تر است در سیوم و گویند گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم باه را
زیادت کند و قضیب را قوت دهد و ادرار بول کند و شیر زنان زیادت
کند و اگر زن بخود برگیرد بچه بیندازد و ورق آن اگر بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر ریشی که خورنده باشد طلا کنند پاک کند اما شقاقل شربتی
از وی سه درم بود و مضر بود به شش و مصلح وی عسل است و بدل آن
جلغوزه با بوزیدان و بانی منفعت آن در تسکین کننده شود **اشخیص**
درخت گرم دانه است و آن نوعی از مازریون است و آنرا خامالاون
لوقس گویند و تفسیر لوقس سفید بود و بعضی قسیا خوانند و در کوهستان
شیراز بسیار بود و آنرا باروتی بیش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون
مالس و مالس سیاه گویند و مازریون دهر دو گفته شود **اشق** اشج خوانند
و کلیانی نیز گویند و آن لزاق الذهب وصمغ آن گفته شود اما اشق
صاحب منهاج گوید صمغ ترنوث است و صاحب جامع گوید صمغ ترنوث است
و مؤلف کتاب گوید صمغ نباتیست که آنرا بشیرازی بدران گویند و طبیعت
آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است در اول و اسحق گوید گرم و خشک
در دوم و بهترین آنست که سفید و دانه درشت بود و دیسقوریدوس
گوید مفتح سده بود و جگر را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و تحلیل خلط

سپرز بکند چون بروی طلا کنند و اگر مقدار یک درم با سرکه بخورند دوم
سپرز بگدازد و اگر با عسل خلط کنند و لعوق کنند مفاصل و عرق النسا
و صرع را نافع بود و مسهل بلغم بود و استسقا را نافع بود و ماء
اصفر بزداید و اگر مرهٔ چشم بدان بمالند جرب و سفیدی چشم و تاریکی
زایل کند و جهت ریشهای بد نافع بود و جهت خناق که از بلغم
و مره و سودا بود نافع بود و بچهٔ مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر زنان
خورند و بخود برگیرند و اگر با سرکه بر ورمهای صلب و بلغمی و خنازیر
و سلعه و امثال آن طلا کنند تحلیل دهد و چون با زیت بسرشند و
بر بهق و کلف مالند نافع بود و اگر با آب حل کنند و بدان غرغره کنند
دماغ را پاک کند از بلغم و خوردن آن سودمند بود جهت درد پشت
و فالج و خدر و باد بهار بشکند اما مضر بود بگرده و مصلح آن زوفا بنفشه
و بدل آن دو سبع آن ابرابیخ است و گویند بدل آن سکبینج است و گویند
خردل سفید **اشراس** اصل الخنثی است در قول صاحب جامع است
که اصل الخنثی است و سهو کرده است قول صاحب منهاج و قول
صاحب تقویم در این معتبر است بپارسی سریش گویند و طبیعت آن
گرم و خشک است در دوم و چون بسوزانند گرم بود در دوم و خشک بود
در سیوم سودمند بود جهت داء الثعلب طلا کرده و خرد کرده بیاشامند
بول و حیض براند لیکن مرخی فم معده بود و مصلح وی گلقند بود و بر قوبا
طلا کردن و بر ورمهای بلغمی نافع بود و بکار زند و شربتی از وی پنج درم
بود **اشنان** حرض خوانند و غاسول گویند و آن انواع است و
بهترین آن بارقی است سبز ناک و بارق موضعیست نزدیک کوفه و
لطیفترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم است در دوم و ماسرجویه
گوید گرم و خشک است در سیوم و محرق بود و اما مفتح سده بود و منقی و
گوشت زیاده بخورد و نیم درم از وی عسر البول بگشاید و یک درم از وی
حیض براند و سه درم از وی مسهل مائیه مستسقی بود و پنج درم از وی بچه

مرده بازنده بیندازد و ده درم از وی سم قاتل بود و مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل است یا کلنکبین و گویند مصلح وی تخم خربزه است و از عنب
وی بنفشه **اسیاف مامیثا** عصاره مامیثاست و گفته شود **اصابع صفر**
بیخ نباتیست مانند کف ابلق است از زرد و سفید و صاحب تقویم گوید
بیخ پنجنکشت است و این خلافست و نوعی هست که زرد بود و تیره رنگ بود
لی سفیدی و آنرا کف عایشه و کف مریم نیز خوانند و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم محلل فضلهای غلیظ بود و جهت سمها نافع بود و گزندگی
جانوران و جهت سمها و جنون بغایت مفید بود و عصبها را پاک کند
و دیسقوریدوس گوید اعضای عصبانی را نافع بود و درد مفاصل و
رعشه را سود دهد و دفع جنون کند و بدل وی یک وزن و نیم آن نیزار
خیبان و چهار دانگ سعد و وی مضر بود بآلات بول و مصلح وی حب
الآس یا بلوط بود و با فقاح سورنجان است و زرد و سفید بود و صاحب
جامع گوید محقق است که شکوفه سورنجان است و طبیعت آن گرم و خشک
در دوم و مسیح گوید در سیوم و درد مفاصل و ریشهای کهن و سفرفه و
نقرس ضماد کردن نافع بود و بقراط گوید که تریاق درد مفاصل بود
خاصه در وقت نزول آب ماده و صاحب منهاج گوید که در قوت مانند
سورنجان بود و بوییدن وی نافع بود جهت صداع گرم و سرد و بادها
که در دماغ بود بشکند و سده بگشاید و باه را زیادت کند خاصه با
زنجبیل و زیره و فودنج **اصابع هرمس** نوعی از انگور سیاهست دراز مانند
بلوط و آنرا انگور زیتونی خوانند و طبیعت آن گرم و تر است و در صفت
عنب گفته شود **اصابع العذاری** اصل الملک است و بپارسی بیخ تهک
گویند و به اصفهانی ... و طبیعت آن معتدلست بگرمی و سردی و تری و خشکی
نافع بود جهت خشونت سینه و قصبه شش و حلق و تشنگی بنشاند و
دیسقوریدوس گوید چون عصاره وی وقتی که تر باشد در چشم کشند ناخنه
ببرد و جهت دشخواری زادن و حرقه بول و اختلاج و وجع عصب نافع بود

نوعی از انگور است سیاه دراز مانند بلوط از انگور زیتونی خوانند طبیعت آن گرم و تر است **اصل السوس**

و اگر بیخ تهک خشک کرده سحق کنند و در چشم کشند همان خاصیت عصاره
دارد و عصاره وی جهت درد سینه و جگر و جرب و مثانه و درد گرده
نافع بود و آب وی و طبیخ وی انواع سپرز را نافع بود و بدل آن نیم وزن
آن رب السوس بود **اصول اربعه** بیخ کاشنی و بیخ رازیانه و بیخ بکر و
بیخ کرفس را خوانند و هر یک جداگانه گفته شود **اصول اللوف** بیخ
قیلجوس است و بیونانی دراقیطون گویند طبیعت وی گرم و خشک است در
سیوم اخلاط غلیظ لزج دفع کند و سده جگر و سپرز بگشاید و ریشهای بد
نافع بود و اگر با سرکه کهن بر بهق طلا کنند نافع بود **اصل الغضب**
به پارسی بیخ نی گویند و در قوت جاذبه هست و اگر بکوبند و در عضوی که
آهن در وی بود ضماد کنند بیرون آورد و چون سحق کرده با سرکه بسرشند و
بر درد مفاصل طلا کنند نافع بود و بر برص و بر کلف طلا کردن نافع بود
و اگر خاکستر وی با هم چندان حنا بسرشند بر سر نهند موی را قوت دهد
و برویاند **اصل الراسن** بیخ الراسن است و انرا نزد کان اندر منحو آیند
و آن نوعی از قیلجوس است و در باب را در راسن گفته شود **اصل
السوس** بیخ سوسن سفید است و در دوم در میان بنفشه میروید و باطراف
می برند و آن مشهورست نه بیخ بنفشه و آن اقسط تبر نیست و در قاف
گفته شود **اصل اللفاح** یبروح است بپارسی سابرک میخوانند و گفته شود
و در یبروح الصنم و انواع آن و خواص آن **اصل الفلفل** فلفلمویه است
و گفته شود **اصل الکبر** بپارسی بیخ کبر خوانند و طبیعت آن عیسی گوید گرم و
خشک است در سیوم و اگر بر خنازیر طلا کنند با سرکه تحلیل یابد و عرق النسا
و بواسیر نافع بود و چون دیگر منقطع و ملطف بود و پوست آن جهت درد دندان
که از سردی بود نافع بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند و تنها یا بند
و اگر با سرکه بسایند و بر کلف و بهق سفید طلا کردن نافع بود جهت سپرز
بغایت نافع بود و خوردن با سرکه یا با سرکه و عسل طلا کردن و اخلاط
غلیظ لزج را قطع کند و بواسیر بیرون آورد و وجع ورکین را نافع بود

و حیض براند و چون غرغره کنند بلغم را قلع کند و اگر بر پیشهای بد باشند
کوفته با ضماد کنند بصلاح آورد و ورمهای صلب بگدازاند و مسهل بلغم
بود و مضر بود ماشین و مثانه را نیک بود و مصلح وی عسل بود و بدل آن
در ادویه شیر زیکدرم صلیب با سکنجبین بود **اصل الجدان** خراسانی شیر غار است
و گفته شود **اصل اللوز** بیخ بادام تلخ گویند و چون بسایند و نیک بکوبند
و با سرکه و روغن گل بیامیزند و بر پیشانی ضماد کنند صداع سرد را
نافع بود **اصطرک** سطرکا گویند و آن صمغیست برنگ عناب جرجانی
سرخی که بسیاهی مایل بود و بغایت خلوقی رنگ و بسقوزینوس گویند
نوعی از میعه و گویند صمغ است که از درخت روم حاصل میشود و جالینوس
و غیر وی گویند صمغ زیتون است و طبیعت وی گرم است در سیوم و
خشک در اول و رازی گوید گرم و خشک است در دوم جهت سعال و زکام
و نزله و حیض براند و صلابت رحم را سود دهد چون بیاشامند یا حمول
برگیرند و صاحب منهاج گوید صداع آورد و مصلح وی رازیانه است
و شربتی از وی یکدرم تا یک درم و نیم بود و صاحب تقویم گوید
مولد سبات و صداع بود و مصلح وی خمیره بنفشه یا شراب نیلوفر
بود و بدل وی گویند چند بیدستر بود **اطمینا** فصوم است و گفته شود
اطماط صاحب جامع گوید اطموط و اطماد و اطیوط هر سه اسم
فندق هندی و انزاریه خوانند و صاحب جامع گوید بعضی گویند
آن فوفل و مولف گوید آنچه محقق است نوعی از باقلای هندیست
سخت بود و نقطهای سیاه بود بر وی و بصلبی شبیه بود به بندق هندی
و طبیعت آن گرم و تر است در اول بهق را زایل کند و باه زیاده کند
اطریه بپارسی رشته خوانند و از آرد فطیر سازند طبیعت آن
گرم و تر است دیر هضم شود نافع بود جهت سینه و سرفه و شش
چون قند و روغن بادام اضافه کنند یا خشک یا نعلة الحمقا بپزند
بالسان الحمل سود دارد و جهت نفث دم و منفع و بطی الانحدار بود و مصلح وی

فلفل و سعتر و فودنج بود و بعد از آن مثلث با عسل و زنجبیل خورند **اطبا(?)**
الکلبه مخاطه و هفت نیز خوانند و آن سپستان است و گفته شود **اظفار الطیب**
ناخن بویا گویند و ناخن صدف و ناخن بربان و بشیرازی ناخن دیو
بود و طبیعت آن گرم و تر است و گویند خشک است در دوم و ماسویه
گوید در سیوم چون زن در سبب خود آنرا بخور کند حیض براند و اختناق
رحم نافع بود و خفقان و درد معده و جگر و رحم را سود دهد و رازی
گوید اگر با سرکه بیاشامند شکم نرم دارد و بسیار دل پیچ آورد و مصلح
وی گل مختوم با کثیرا است و بدل آن قصب الذریره **اغبر** توتیای
مرکبست از بلیج و توتیای کرمانی و نبات قصری و در مرکبات گفته
شود **اغلیقی** بزبان یونانی مسیح گویند و بپارسی کچیوش گویند و در
منفعت مرکبات گفته شود **افلاطون** مقل است و گفته شود **افرنجمشک**
افرنجمشک و بلنگمشک و فلنجمشک و برنجمشک نیز گویند و بپارسی
قرنفل بستانی گویند و بشیرازی بلنگوی خود روی و در بستانها زید
و در کنار آب روان بسیار بود و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر
دوم و بوییدن آن سده دماغ بگشاید و جهت خفقان که از بلغم و سودا
بود نافع بود و جهت بواسیر نافع بود و جگر و دل و معده سرد را قوت
دهد و غذاهای غلیظ هضم کند و بوی دهان خوش کند و بن دندان
سخت کند و بوییدن وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح آن بنفشه بود و
بدل آن قرنفل است **افسنتین** خترق خوانند و آن انواع است
خراسانی و رومی و سوسی و طرسوسی و نبطی و سوسی گویند نوعی از درمنه است
و مولف گوید نوعی از بزرنجاسف است کوهی و گل وی بشکل
اقحوان سفیدی دارد و آن ندارد و نیکوترین آن رومی بود و طبیعت
وی گرم است در اول و خشک است در دوم درد چشم که کهنه شده باشد
سود دهد و جهت معده سرد بغایت مفید بود و مسهل صفرا از معده
بود و قوت بدن بدهد و لون را نیکو کند و اگر بر ورم صلب ضماد کنند

نافع بود و بول و حیض براند چون با عسل بخورد بر گیرند و جهت گزندگی
عقرب بغایت نافع بود و در تقویت دل و جگر و تنهای کهن و بواسیر و
شقاق مقعد و داء الثعلب و حیّه مجرّب است اما معده گرم را مضر بود
و مصدّع و مصلح وی انیسون یا مصطکی بود و بدل آن معده یا بسنج
ارمنی بود و در تقویت معده اسارون با نیم وزن آن هلیله اما
صاحب جامع آورده است که مقوی معده گرم بود و پاک کرداند
از اخلاط حاره و جهت مفاصل بغایت نافع بود و چون سبب آن
خلطی گرم بود و چون با سرکه پخته بر سر ضماد کنند نافع بود و اگر با روغن
بادام شیرین بپزند و اندکی از زهره بره اضافه کنند و در گوش
چکانند محلل ریاح غلیظ گوش را پاک کند از ریم و جراحت و از ا
بصلاح آورد نافع بود و جهت کری **افیون** عصاره خشخاش است
سیاه مصری و از البن الخشخاش خوانند باید که در آب گرم اندازند
تا زود حل شود و در آفتاب گرم نهند تا زود نرم شود و آنچه مغشوش
بود آنرا زرد گویند درست نماند و غش وی با گیشا و لبن خس می
کنند و آنچه بغایت براق بود غش آن بصمغ کنند اما طبیعت وی
سرد است در چهارم مخدر بود و مسکن همه وجعها چون طلا کنند و اگر
بیاشامند شربتی از وی مقدار عدسی بود و از دو دانگ زیادت
نکنند و ریشها را خشک کند و سودمند بود جهت وردهای گرم و اگر
با زرده تخم مرغ بریان کرده بر نقرس طلا کنند درد ساکن کرداند
و خواب آورد و اگر بخود بر گیرند نزله را سود دهد و اگر با روغن گل
و زعفران در گوش چکانند درد گوش ساکن کند و اگر با شیر زنان
در چشم کشند درد چشم ساکن کند و جهت سحج و حبس اسهال نافع بود
و دو درم از وی کشنده بود و مصلح وی فلفل است و دارچینی و جند
بیدستر و فرفیون و بعد از آن قی و خاق و شراب کهنه بسیار
و بعد از آن حمام و بعد از حمام اشتهای چرب و صاحب تقویم گوید

مصلح وی عود هندی بود یا عود الوج و بدل آن سه وزن آن بزر
البنج بود و یک وزن وی تخم لفاح است **افیمون** آن بزری و زبری
و قضبانی خرد است و بهترین آن قضبانی بود اما افریطی یا معدنی
که تخم وی سرخ بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم نافع
بود جهت صرع و تشنج و مسهل سودا و بلغم بود و جهت مالیخولیا بغایت
نافع بود و اگر افتیمون را بیاشامند تنها و باید که در مطبوخ بسیار
بجوشانند که قوت وی باطل شود و غثیان و قی آورد و شربتی
از وی در مطبوخ از پنج درم تا هفت درم شاید و گویند ده درم
و صاحب منهاج آورده است شربتی از یک درم تا دو درم بود
و رازی گوید از چهار درم تا شش درم و مصلح محتاج نیست و صاحب
منهاج آورده است که بروغن بادام چرب کنند اگر تنها استعمال
می کنند نه در مطبوخ و ابن ماسویه گوید مصلح وی آنست که پیش از آن
روغن بادام استعمال کنند و اگر خشک استعمال خواهند کرد شربتی
از یک درم تا دو درم بود و اگر نقوع کنند از دو درم تا چهار درم و
بدل آن رازی گوید در مسهل سودا بوزن آن تربد و دو دانگ آن
جانشا و گویند بدل آن اسطوخودوس است و بسفایج و مضر بود به شش
و مصلح آن کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن شراب صندل
بود و یا رب سیب **اقحوان** اقداح المرضی خوانند و گفته شد و در مصر
کرکاش خوانند و یونانی فرما بنون و در موصل شجرة الکافور و
بپارسی کاوچشم خوانند و بعربی عین البقر و بشیرازی بابونه گاو
و بهترین وی آنست که برگ سبز بود و بیرون وی گل سپید بود و اندرون
زرد و در طعم وی تلخی بود و نوعی هست که برگ سپید ندارد و طبیعت
وی گرم و خشک است در دوم و چنین گوید گرم است در سیوم و خشک است
در دوم و چنین گویند گرم است در سیوم و خشک است در دوم مفتح سده
جگر بود و محلل رطوبات بود و مسهل بلغم و سودا بود و سنگ گرده بریزاند

وعرق برآید محلل خونهای فسرده بود و ناسور را نافع بود و صلابت
رحم را تحلیل دهد چون زن در آب آن نشیند و زنی را که حیض بسته بود
فرزجه ازوی بنخود برگیرد بگشاید و اگر خشک کرده بکوبند و با سکنجبین
با نمک بیاشامند مسهل بلغم و مره سودا بود و صاحب جامع قول
شریف آورده است که آب وی چون بگیرند و بر اعضای نزدیک که
انثیین و ورکین بود طلا کنند قوت مجامعت بدهد و اگر ادمان بوییدن
آن کنند سبات آورد و اگر تر وی ببویند خواب آورد و مقدار شربتی از
وی سه درم بود اما مضر بود بمعده و سپرز و مصلح وی انیسون است و
کشنیز و قند اقاقیا عصاره قرض و قرض تخم خاریست که ادیم بود
باعث کنند و جالینوس گوید درخت شجر خرنوب است و گویند عصاره
پوست انار است و این اقوالها خلافست و آن عصاره قرض است
و در مصر سنط و ضبط خوانند و قرض بپارسی کره خوانند و آن مصری
و فلفل نیز خوانند و طبیعت آن سرد است در دوم و مجفف است در
سیوم و غیبی گوید سرد است در اول و خشک است در دوم و بهترین وی
آن بود که جبلیت و سبز و سیاه رنگ بود با سرخی چون نخود بر گیرند
قطع خون رفتن بکند و چون بیاشامند جهت سحج نافع بود و اسهال
دموی و استرخاء مقعد و رحم و شکم ببندد و حقنه کردن و خوردن آن
چشم نافع بود و اگر با داروها بود در و کنهای چشم بغزاید و در طلاها که
جهت استرخای اعضا بود نافع بود و اگر بر ورمهای گرم طلا کنند سودمند
بود و بدل وی حضض بود یا صندل یا عدس مقشر بوزن آن
الرمان الهندی نار مشک است و گفته شود اقوانی ماء العسل است
و گفته شود اقط بپارسی کشک گویند و هنو گویند و طبیعت آن سرد و
خشک است شکم ببندد خاصه بریان کرده اما دیر هضم شود و معده را
بد بود و مصلح آن بعد از خوردن آن گلنگبین بود اقطی خمان گویند
و آن دو نوع است بزرگ و کوچک خمان بزرگ سنوقه گویند و کوچک

خاما اقطی گویند و گفته شود و صعتر و ثمر آن ایل گویند اقطن بلغت
اهل یمن ماش است و گفته شود اقبولی بیونانی معنی آن شوکت
البیضاست و آن بادآورد است و گفته شود اجّ تفاح بری است
و آن زعرور است و گفته شود اکروفش جوز رومی است و گفته شود
اغیرس نیز گویند و گفته شد اکلیل الملک گیاه قیصر خوانند و بپارسی
کل الملک گویند و بهترین آنست که تازه و رسیده بود و برنگ زرد بود
که بسفیدی مایل بود چون بشکافند دانه وی زرد بود و طبیعت آن گرم بود
و خشک در اول محلل و ملین بود و اورام صلب که در مفاصل و احشا بود
سود دهد و اگر با افسنتین بر ورمهای جگر و سپرز و احشا ضماد کنند نافع
بود و چون با شراب بجوشانند بیاشامند درد معده ساکن کند و با
عصاره وی چون تر بود با میبختج بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش
ساکن کند و بر ورمهای گرم که در چشم و رحم و مقعد و انثیین بود ضماد
کنند نرم گرداند و چون بمیبختج بیاشامند اخلاط بگدازاند و شربتی از
وی مقدار یک درم بود اما مضر بود با نثیین و مصلح وی عسل بود و بدل
وی فراسیون بوزن آن لسان الذکر یا بوزن آن بابونج و نیم وزن
آن ورق البخور الکمکت صاحب منهاج گوید جوز هندی و تنمو
گوید بندق هندیست و گویند اطلوطست و این جمله تمامه خلافست و
قول صاحب جامع سهوست و قول صاحب جامع معتبر است که از حجر
العقاب و حجر النسر و حجر الولاده خوانند و بیونانی اناطیطس و معنی
این اسم آنست که آن سنگیست که زائیدن را آسان میکند و مولف گوید
مانند حجری بمقدار جوز بویا تیره رنگ بود چون بجوشانند نافع بود و اگر
بجنبانند مغزی در اندرون وی بود سفید تلخ طعم و بشکل شاه بلوط
بود و بشیرازی اینرا کن ابلیس خوانند و بعضی خصیه ابلیس زنان آبستن
و مجموع حیوانات چون در شیب ایشان نهند آسان بزایند و
اگر بر صره بندند و بر ران زن آبستن بندند زود بزاید و از خواص

وی آنست که چون ورا دیم گیرند و بر ساق چپ ببندند آسان بر آید و اگر بخور
کنند با شیر زنان و پشم را بدان بیالایند و زنی که بزاید بخود بر گیرد
بفرمان خدای تعالی آبستن گردد و تفلیسی در خواص آورده که چون در دست
گیرد و با کسی مخاصمت کند بر خصم غالب آید و اگر بر درختی نهد که بر می
اندازد دیگر نیندازد و ابن ماسویه گوید بدل آن فوانیاست الکف
نغنعه نوعی از زرع الحمام است و گفته شود الکوران فرفیون آنست
و گفته شود الاطنین بلا است و گفته شود السنة العصافیر لسان العصافیر
است و گفته شود الوج نوعی از زبان مخلصه است بشیرازی کازنسک
خوانند و در مخلصه گفته شود الط تمام است و تماما و تمام الملک نیز
می باشد و فرفیون و آن سی سنبر است بپارسی سه سنبل گویند
و گفته شود ایلیه بپارسی دنبه گویند طبیعت وی گرم و تر است دیر هضم
شود و غذای بد دهد و گرم و تر و غلیظ تر از پیه بود نافع بود جهة
عصبهای کوفته و دیده چون بران ضماد کنند و ابن ماسویه گوید مفسد معده
بود و محلل اورام صلب مصلح وی زنجبیل و فلفل و دارچینی و مری بود
و بعد از خوردن وی جوارشات نافع بود اماهون حماماست و گفته شود
آموس زنانخواه است و گفته شود امعاء الارض غارکرم است و آن را خراطین
گویند و گفته شود امجاین بلغت رومیان عصیر حصرم است و بپارسی
آب غوره گویند و این صنعت در حصرم گفته شود املج بپارسی امله گویند
و بهترین وی سیاه بود و طبیعت آن سرد است در دوم و گویند سرد است
در اول و خشک در دوم بعضی گویند گرم است به حال و خشک است بخلاف مقوی
معده و مقعد و اعصاب دل بود و اشتهای طعام پیدا کند و جهت بواسیر
سودمند بود و سودا و بلغم براند و بغایت مقوی دل بود و حفظ و ذهن
زیادت کند و موی را سیاه کند چون با آب آن خضاب کنند و اگر ده درم
از آن نیم کوفته کنند و در آب شیرین بخوابانند ده ساعت و بعد از آن صافی
کنند و سه نوبت در چشم چکانند سپیدی زایل کند و شربتی از وی سه درم بود

تنها و ابن مؤلف گوید که رازی آورده است که بهترین امله آنست که لون آن
سرخ بود و بوی تیز دارد و از جزیره او رطبش آورند و ابوریحان گوید
این صفات لایق نیست امله مضر بود به سپرز و مصلح آن عسل است و بدل
آن شیرامله است ام غیلان درختیست بیابانی و معروف گوید بشوکة المصریه
و طبیعت آن سرد است و خشک است و قابض منع خون و اصناف سیلان
از رحم بکند و در قان و ورم لهات و سبل را نافع بود و خون ببندد انجبار
نباتیست که در کنار جویها روید و تخم آن شدح و سلح خوانند و سرخ رنگ بود
و گویند در میان اسپست روید و وی رومی بود و انجبار را زاده به سر تغدا
خاصه عرق و ورق وی و عصاره مانند آب با قوت بود و لعاب تیز سرخ رنگ
و اگر یک مثقال از آن نیم کوفته بجوشانند با قدری قند مسحوج بیاشامند
جهة نفس الدم را نافع باشد از هر عضوی از قصبه شش و حجاب ثبنه و سحج امعا
و بواسیر و گشودگی سر رگها و قروح امعا بدهد و شکم ببندد و بی آنکه حمیت
رساند و ریش شش پاک کند و قطع بباسند سنگ شکن اعضا نافع بود و جامع صفت
وی بسیار است انجل عسل است و گل و برا الکثیر البغعه خوانند بپارسی
خطمی گویند و گفته شود انبرباریس بپارسی زرشک گویند و زراج و زرنگ
خوانند و بهترین آنست که بغایت خود رسیده بود و لون وی سرخ بود که باز
بسیاهی مایل باشد و تیزی دارد و طبیعت آن سرد و خشک است در دوم صفرا را
بشکند و قوت معده و دل و جگر بدهد و قی باز دارد و تشنگی بنشاند و سحج را
نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن سودمند بود و قطع ترف دم بکند مقوی
جگر گرم بود چون با ادویه گرم مثل سنبل خلط کنند و سنگی که از سردی جگر
رود ببندد و جهت معده که ضعیف شود بسبب تب بلغمی نافع بود اما
مضر بود به کسانی که طبع ایشان تشنه بود و مصلح آن جلاب بود و بدل آن
بوزن آن تخم گل و چهار دانگ وزن آن صندل انخطینا بو سیطون و
وسطبوس و غم و حد گویند و آن ثمره شوک مصری خوانند بپارسی کل
گویند و بعربی جلنار و بشیرازی گل صد برگ و درباب جیم گفته شود

انیسون را زبانهٔ رومی خوانند و آن دو نوع است آنچه رومی بود بشکل نخواه
بود و آنچه غیر رومی بود بقدر مانا ماند بهترین وی رومی بود و طبیعت آن
گرم و خشکست در سیوم و در وی قبض اندک بود بول براند و باد که در
شکم بود تحلیل دهد و از مجموع بدن برود و قطع سیلان رطوبات بکند
و حیض و عرق براند و تشنگی بنشاند و شکم ببندد و چون در سبب بینی
بخور کنند صداع ببرد و نزله سرد را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و شهوت
جماع برانگیزاند و دفع مضرت سموم جانوران بکند و اگر سحق کرده با
روغن گل خلط کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و جهة
استسقا و نفخ معده و قراقر بغایت سودمند بود و چون در چشم کنند
سبل کهنه ببرد و نافع بود ورمهای کهن و سدهٔ جگر و سپرز و مثانه و رحم را
بگشاید و اگر سحق کرده سنون سازند ورمهای کهن را و گند دهن را ببرد که
سبب از عفونت بن دندان بود نافع و اسحق گوید مضر بود با معا و مصلح
آن تخم رازیانه است و بدل آن تخم شبت و گویند بدل آن کرویا افسانا
رب الجبل است و آن میویزج خوانند و گفته شود انجدان دو نوع است
بپارسی انگدان خوانند و انگوان خوانند و آن درخت حلتیت است
و محروث اصل آنست و حلتیت صمغ آن و ورق آن سفید بود و سیاه و
بهترین آن سفید طیب است و سیاه و منتن و صمغ انجدان طیب است
و انجدان رومی سیسالیوس است و تخم آن کاشم خوانند و گفته شود و انجدان
خراسانی بیخ اسنرغاز است و گفته شود اما طبیعت آن گرم و خشکست در
سیوم سودمند بود جهت زهرهای کشنده و برفتا زیر ضماد کردن تحلیل دهد
چون با موم روغن زیت بود و با روغن سوسن جهت عرق النسا نافع
بود و اگر با سرکه بپزند در پوست انار و ضماد کنند بر بواسیر نافع بود
و اگر بیاشامند باد زهرها و کشنده بود اما عسر الهضم بود و مضر بود
بمثانه و سودمند عسر البول بود و سردی معده ببرد و حیض براند و
رطوبات معده خشک کند و نفوخ آورد و مسخن کرده بود و روده و چون

با سرکه بود لطیف کننده غذا بود و زود هضم کند و بدل آن بابح آن با
دو دانگ وزن آن حلتیت طیب بود و گویند بدل آن نوفر است و گویند تخم
کزر است انفاق زیتست و آن از زیتون است نارسیده گیرند و در بابا
گفته شود انقیا شقایق است و گفته شود انطونیا کاشنی شامی است طبیعت
آن سرد و تر است در اول نافع بود جهت جگر گرم انب حدق است و عد
و معده و کهر گل و حیصل نیز خوانند و آن بادنجانست و گفته شود انزروت
صمغ خاربست که آنرا انگمه خوانند و سرخ و سفید بود و بهر دو از یک خار است
و چون حرارت آفتاب در وی اثر کند و کهنه شود سرخ گردد و آنرا انزرد
و غرزرد گنجده خوانند و بشیرازی کوزد گویند و آن از کوهستان کاره
گیرند و بهترین آن سفید بود که بزردی مایل بود طبیعت آن گرم است
در دوم و خشکست در اول و بغایت تلخ و اگر بخم مرغ یا با شیر سحق کنند و در چشم
کشند درد چشم را نافع بود و بخاصیت مسهل بلغم لزج بود و صفرا و شربتی
از وی نیم درم بود تا یک درم و مضر بود بروده و آنرا مصلح صمغ عربیست
و نافع بود جهت درد چشم و سفیدی چشم و مرضی که در چشم آید و آب آمدن
چشم باز دارد و منضج ورمها بود و محلل و اگر سحق کنند با قدری بطرون و بر
ورمها که بر بدن یا گردن بود مانند خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و اگر فتیله بعسل
بیالایند و بانزروت سوده بگردانند و در گوش که ریم آید بنهند چند روز
صحت یابد و بدل آن نیم وزن آن صبر است و مصلح آن صمغ عربی است
انف السودا جدوار است و گفته شود انابیق الجره است و گفته شود انجوج
عود است و گفته شود انفحه بپارسی پنیرمایهٔ خرگوش گویند و چون با سرکه بیاشامند
صرع را نافع بود و نیم مثقال با زهر گزندگی جانوران باشد و مانع خون که
فراط از وی چون با شراب کهن بخته بیاشامند نافع بود جهت گزندگی مار
و عقرب و مجموع گزندگان سودمند بود و اگر زن از آبستن پنیرمایهٔ خرگوش نر و
با خصیه وی با شراب ممزوج بیاشامد فرزند نر آورد و اگر پنیرمایه بود
فرزند ماده آورد و اگر مقدار باقلایی با شراب سخت بیاشامند تب ربع را

نافع بود و اگر کودکان بیاشامند از صرع ایمن باشند و همه پنیرمایها این خواص
دارد خاصه خرگوش و اگر با آب بسرشند و بر بینی نهند خون رفتن باز دارد
و اگر بچه شیرخواره قی کند و شکم وی بسته بود قدری بوی دهند نافع بود و اگر
زن بعد از طهر با نمشک بخود برگیرد بر آبستنی نافع بود و اگر سه روز بعد از
طهر بیاشامد منع آبستنی کند و امساک سیلان رطوبت رحم بکند و شکم ببندد و
پیچ روده و ترف دم را نافع بود و اگر با خطمی و زیت بر عضوی نهند که خار
در آنجا باشد بیرون آورد انفحة الفرس سودمند بود جهت اسهال مزمن
و ریش روده و درد آن انفحة الجدی الظبی والحمار الوحشیة والخشف العجل
بالجاموس والابل سودمند بود جهت دفع زهر گزندگان و قطره شربتی از وی نیم
مثقال بود چون با سرکه بیاشامند موافق بود جهت بستن شیر در معده و انفحة خرگوش
که آن بچه نرینه ابل بود چون زن بعد از طهر سه روز بخود برگیرد آبستنی باز دارد
و انفحة الجمل صاحب منهاج آورده است که اگر پنیرمایه شتر به مقدار نخودی
با آب نیم گرم پیش از مجامعت بیاشامند قوت باه را زیادت کند و از همه
ادویهای باهی زیادت تر بود و اگر پنیرمایه خرگوش و آهو و گوسفند
با سرکه بیاشامند نافع بود جهت شیر که در معده ببندد و انفحة در قوت مانند
جند بیدستر بود و اگر بیاشامند جهت صرع و اختناق رحم نافع بود و مجموع
انفحها آنچه بسته بود بگدازد و آنچه گداخته بود ببندد انفحة الذئب
ابن زهر در خواص آورده که پنیرمایه خرس فربهی تمام آورد چون بیاشامند
انقردیا بلادر است و معنی وی آنست که مانند دل است و انزا ثمر البلادر
گویند و در باب با گفته شود انومالی و ادبالی نیز گویند یونانی و معنی
آن دهن النسل بود و عسل داود علیه السلام نیز خوانند و آن روغن است
که از ساق درختی حاصل میشود و آن مانند عسل است بسطری و بهترین طعم بود
و بهترین آنست که کهن و غلیظ بود و صافی و طبیعت آن گرم و تر است
و سودمند بود جهت جرب تر چون طلا کنند و درد مفاصل را سود دهد و
جهت تاریکی چشم چون در چشم کشند نافع بود و اگر هشت درم با چهار یکی

بنوشند اخلاط خام براند اما خوردن آن سبات و استرخا آورد و باید
که آنکس که آن خورده باشد تا عمل تمام نکند نخسبد البته اوسعید نوعی
از نیلوفر هندی است و طبیعت آن گرم و خشک است محلل ریاح غلیظ بود و
رطوبات بگدازاند شربتی از وی یک درم بود اوقیمن یونانی
بادروج است و گفته شود اوقطاریون غافث است و گفته شود اوز
یونانی مرغابی گویند و آن انواع بزرگترین مرغهای آبی بود و طبیعت
آن گرم و تر بود و فربهی آورد و لیکن بدتر از فضلهای غلیظ پر کند
و اولی آن بود که پیش از کشتن قدری نمک سوده در حلق وی ریزند
یا با ریز گرم بپزند و اگر بریان کنند اولی آن بود که بزیت بریان کنند
اهلیلج اصفر هلیله زرد گویند بپارسی بهترین آنست که فربه بود و
طبیعت وی سرد است در اول و خشک است در دوم جهت چشم که آب ریزد
در چشم کشیدن نافع بود و خوردن خفقان را سود دهد و مسهل صفرا بود و
اندکی بلغم نیز براند و شربتی از وی از هفت درم تا ده درم اگر نقوع کنند
و اگر نقوع از دو درم تا پنج درم و مقوی معده و دماغ آن بود و جهت
استرخاء معده نافع بود و مضر بود بسفل وی اگر کوفته با آب گرم خورند
قند بود یا ترنجبین و اگر در مطبوخ بود عناب و سپستان و آلو بیا مصلح
آن بود و بدل آن پوست انار ترش اهلیلج اسود بپارسی هلیله
سیاه خوانند و بتازی هلیله میویزکی و بهترین وی هندی است و طبیعت
وی سرد است در اول و خشک است در دوم سردی وی کمتر از کابلی بود و گویند
گرم است لون را صافی کند و جذام را سودمند بود و درد سپرز برد و مسهل
سودا بود و بواسیر را سود دهد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر در چشم
کشند قوت باصره بدهد و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود
و غیر منقوع از سه درم تا پنج درم و خوردن وی مضر بود بجگر و مصلح آن
عسل است و بدل آن هلیله کابلی اهلیلج کابلی بهترین وی آنست که
فربه بود و اگر در آب اندازند فرو رود و طبیعت آن سرد و خشک و گویند

گرم است باعتدال عقل و حفظ بیفزاید و درد سر استسقا و تبهای کهن را
زایل کند و اگر بریان کنند شکم ببندد و بریان ناکرده مسهل بلغم و سودا بود
و قولنج را نافع بود و شربتی از وی منقوع از پنج درم تا ده درم بود و غیر
منقوع از دو درم تا پنج درم و بدرستی که مسهل صفرا بود اما بخاصیت مسهل
خلطهای غلیظ مثل بلغم و سودا بود و خفقان را نافع بود اما مضر بود بسپر
و مصلح آن عسل است و مربای آن مقوی معده بود و هضم طعام بکند و حمل
معده محکم دارد و بواسیر را نافع بود و سده بلغمی بگشاید و بیخ دندان محکم
دارد و اگر یکسال هر روز یک هلیله زرد بخورد سیاهی موی را نگاه دارد

ابهقان خرچیر بیابانیست و در حیم گفته شود **ایل** چهار نوع است یک
نوع در چشمها کنار رودها و صحراها گردد آن نوع زرد رنگ بود و لطیفترین
انواع ایل است و یک نوع در کوههای عمان و بحرین باشد و آنرا محمور
خوانند و یک نوع دیگر وعلی خوانند و در کوههای سرد سیر باشد و یک نوع
بقر الوحش خوانند و در دامن کوهها و میان درختان گردند و همه در طبیعت
مانند یکدیگرند و نر ایشان چون گرسنه شود مار بخورد و صحت یابد و بقر
الوحش بپارسی گاو کوهی خوانند وی بینی بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را
خوردن گیرد و مار اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بگیرد چون تمام
خورد حدتی و سوزشی در جسم وی پیدا شود و آب از چشم وی روان
گردد و در کنج چشم وی گوی هست و آنجا جمع می شود و می بندد و بمرور
روزگار مانند سنگی گردد چنانچه در گوش میباشد و چون وی افکند
آن سنگ برگیرند و در دفع سم عمل تریاق فاروق میکند و صاحب منهاج
آورده است که دنبال وی سم قاتل است و اولی آن بود که در وقت کشتن
دو مرد باید تا هر دو با هم بکشند یکی سر ببرد و یکی دنبال و کاتب گوید
من دیدم که گاو کوهی را در کشتن دنبال جدا نکرده بودند هر کس که از آن گوشت
خورد رنجور شد و جالینوس گوید خونی که از گوشت ایشان حاصل شود
غلیظ بود و گوشت ایشان دیر هضم شود و شیخ الرئیس گوید گوشت ایشان

با وجود غلظ زود از معده بگذرد و بول براند و رازی گوید بهترین آن
که تازه بود و در زمان گرم صید کرده باشند و باید که در پختن مهرا شود
و با روغن بپزند و بعد از آن شراب کهنه بخورد و بماء العسل بیاشامند اما
قرن ایل دیسقوریدوس گوید چون بسوزانند و دو مثقال از آن با کتیرا
بیاشامند جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال کهن و یرقان و درد
مثانه سودمند بود و جهت زنان حایض که سیلان رطوبات از رحم ایشان
آید و مزمن شده نافع بود چون با ادویه که موافق این زحمت بود او
بیاشامند و ابن مؤلف گوید گاو کوهی چون مار خورد و بعد از آن سم
سرطان طلبد و خورد جهت دفع سم آن و گاو ماده چون زاد بچه خود را بخورد
و از این سبب است که پوست وی علت نقرس را نافع است و دود کردن آن
و صفت سوختن آن بستانند شاخ آن و در دیگی گوادی کنند و در
گل گیرند و در تنور حمام یا در شب آتش نهند تا سفید گردد مانند آنا بعد
بشویند موافق بود جهت چشم که ماده و ریش که در وی بود و اگر سنون
کنند دندانرا جلا دهد و اگر بخور کنند گزندگان بگریزند و چون در سرکه
طبخ کنند و مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و در خواص ابن زهر
آورده است که قرن ایل سوخته اگر با سرکه بسایند و بر برص و بهق طلا
کنند در آفتاب ببرد و اگر بخورند سپرز را زود دفع کند و اگر با روغن
گاو سرشته بر شقاق دست و پای طلا کنند زایل کند و اگر تر بر دندان
اطفال باشند قلاع را نافع بود و چون بر پستان و زهار طلا کنند حیض براند
و گویند قرن ایل خوانند و چون بر زن حامله بندند فرج باز نهند و باز
دیسقوریدوس گوید پنیر مایه نر وی چون زن بعد از طهر سه روز بخورد بر کرد
منع آبستنی بکند و ابن زهر گوید اگر پاره پوست وی با خود نگاه دارند
هیچ مار گرد وی نگردد و دیسقوریدوس گوید خون وی چون بریان کنند
جهت قرحه امعا و قطع اسهال نافع بود و چون بیاشامند باه را زیاده کند
و نعوظ آورد و اگر بر بازو بندند از هیچ مار نترسند و هیچ گزنده گرد ایشان نگردد

و ابن زهر در خواص آورده است که چون دنبال وی همچنان با پوست و گوشت
و استخوان بسوزند و سحق کنند با شراب و بر قضیب طلا کنند همین عمل کند
و همو گوید ایل را زهره نیست و اگر تیری بوی زنند و پیکان در وی بماند
چون منشط امشبع بخورد بیفتد از و گویند قرن ایل محرق قولنج را
نافع بود تا حدی که گویند در ساعت درد ساکن کند **ایرسا** بیخ سوسن
آسمان گونی است و نام وی ایرسا از بهر آن کرده اند یعنی قوس و قزح
و گل وی زرد و سفید و لاجوردی بود و بهترین بیخ آن صلب بسیار گره و
خوشبوی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم فالج و تشنج و صداع را
نافع بود و مفتح لطیف بود و سینه و شش را از فضلات و اخلاط غلیظ
پاک کند و بول و حیض براند و گزندگی مار بر موضع زخم طلا کردن نافع بود.
و جهت سرفه بلغمی مفید بود و اندروماخس گوید جهت حدت زهرهای
کشنده و ادویه سمیه و اگر هفت درم از وی بماء العسل بیاشامند بلغم غلیظ
و مره صفرا براند و اگر بر کلف و نمش طلا کنند زایل کند و اگر با سرکه بخورند
گزندگی جانوران و مطحول را بغایت نافع بود و خواب آورد و دیگر
جالینوس گوید عرق النسا و فالج را بغایت نافع بود خاصه روغنی که در
وی پخته باشد و اگر با عسل فرزجه زن بخود برگیرد بچه بیندازد و چون باز
مسلوق کنند و بر خنازیر و بر ورمهای صلب ضماد کنند نرم گرداند و اگر
سحق کرده بر ریشی که ناصورش بود بپاشند گوشت برویاند و اگر با روغن
گل و سرکه بر سر ضماد کنند درد سر را سودمند بود و چون در بینی چکانند
گند بینی ببرد و اگر بطبیخ وی مضمضه کنند درد دندان و ملازه را نافع بود
و اگر در آن بنشینند صلابت رحم و درد آنرا که از سردی بود نافع بود و رازی
گوید بدل وی در اسهال آب دو وزن و دانگی وزن آن مازریون و باسه و نیمه
بن لفاح است و اسحق بن حنین گوید ایرسا مضر بود بشش و مصلح آن
عسل است ایرسا پارسی بیخ سوسن صحرایی خوانند و روغن وی چون در گوش
چکانند با سرکه درد گوش ببرد و منع نزلات بکند و مفتح ابواب نواسیر بود.

و در دشت رویین راه کازرون این گیاه بسیار باشد و مؤلف گوید تخم وی
از منومات بود و مجرب است و اگر بیخ وی قدری بر دندان نهند که درد کند
بریزاند و باید که بدندان دیگر نرسانند که خراب کند والله اعلم **باب الباء**
بارنج رانج گویند و آن نارجیل است و کهنه شود **باقلا** جرجیر خوانند
و فوله گویند و طبیعت وی نزدیکست باعتدال و گویند سرد است در
اول و خشک در دوم و در وی رطوبتی فضلی خاصه تر وی و بهترین وی
آنست که فربه و بزرگ و خشک بود و تر بدی بود و کلف را زایل کند و
بقراط گوید غذا نیکو دهد و صحت را نگاه دارد و چون مقشر کنند و
بدو نیم کنند و بر زخم که خون آید نهند خون باز دارد و از خواص وی آنست
که چون از مرغ پیاو بزند مرغ از قضا نهادن باز ایستد و چون بکوبند و
بر زهار کودکان ضماد کنند موی رستن باز دارد و اگر مکرر کنند بر موضعی
که موی ستره باشد همین عمل کند و بهق را زایل کند خاصه با پوست و باقلا
سینه و سرفه و نفث الدم همین عمل کند اما نفاخ بود بغایت و دیر گوار
منهضم شود و خوابهای آشفته بیند لیکن ضماد کردن بر ورم و ابتهن پستان
که شیر بسته در وی بود بغایت نافع بود و قطع ادرار بول بکند و چون با
آرد حلبه و عسل بیامیزند محلل دمامیل بود و ورمهای بن گوش و ورمهای
نشیب چشم و اگر با شبت بابونه و زیت بر خنازیر طلا کنند تحلیل یابد و
چون با سرکه و آب بپزند و با پوست بخورند اسهال که از قرحه امعا بود
و اسهال مزمن قطع کند و شرط آن بود که چون بپزد جوش برند آب
آن بریزند و آبی دیگر بجای کنند تا نفخ آن کمتر شود و باقلا کهن را نفخ کمتر
بود که تازه بود و گوشت بدن زیاده کند و آرد وی چون رقیق بپزند و
روغن بادام و قند اضافه کنند و بخورند سرفه و خشونت سینه و حلق را سودمند
بود و آنچه با پوست بپزند نفخ وی زیاده بود و خارش بدن پیدا کند و مصلح
وی آنست که مقشر کنند و بپزند و در روغن مطجن کنند و با نمک و سعتر
و زیره و دارچینی و فلفل و انجدان و فودنج بخورند و بعد از آن زنجبیل پرورده

با بعضی جوارشات نافع بود **بارزد** بپارسی قنه است بیرزد و بشیرازی بیرز خوانند و آن سه نوع است بری و بحری و جبلی و گویند دو نوع یکی سفید سبک و آن خشک بود و یکی نرم بود زرد رنگ مانند عسلی صافی تیز بوی و این نوع بهتر بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم و گویند تر است جهت عرق النسا و نقرس بغایت مفید بود و مقدار دو درم و چون زن بخور برگیرد و در زیر خود بخور کند حیض براند و بچه بیفکند و چون با شراب مر و صافی بیاشامند بچه مرده بیفکند و دفع زهرها بکند خواه مار خواه عقرب و اگر درم هم کنند و بر خنازیر ضماد کنند نافع بود و اگر دو درم با آب بیاشامند بواسیر سرد چون سه نوبت بیاشامند دیگر هرگز عود نکند البته و رازی گوید محرور مزاج را نشاید که استعمال کند و شیخ الرئیس گوید سودمند بود جهت صداع سرد و درد گوش که از سردی بود دو درم آن تحلیل دهد بی اذیتی و رازی گوید محلل ریاح بود و شیخ الرئیس گوید مفسد لحم بود و اگر حل کنند بعسل و لعوق کنند سده کرده بگشاید و سنگ از بریزاند و زاییدن آسان کند اما مضر بود بسر و مصلح آن اشنه است و جالینوس گوید بدل آن دو وزن سکنجبین است و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن سکنجبین است و نیم وزن آن جاوشیر **باقلا مصری** ترمس است و گفته شود **بادرنجبویه** بادرنبویه گویند و بادرنگ و ترنجان و نعلبه و اترجیه نیز گویند و بپارسی بالنگو نیز خوانند و بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و سودمند بود علتهای بلغمی و سودایی و بوی دهن خوش کند و نافع بود جرب را و سده دماغ دفع دل و جگر بدهد و مفرحی تمام بود در تقویت دل و تفریح آن نظیر ندارد و خفقان زایل کند و ذهن صافی کند و مقدار شربتی از آب وی بیست درم بود و اسحق گوید مضر بود بریه و مصلح آن صمغ عربی است و اگر با شراب ورق آن ضماد کنند بر گزندگی عقرب و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود و اگر بیاشامند همین عمل کند و اگر بطبیخ آن

مضمضه کنند جهت دندان نیکوتر بود و اگر با نمک ضماد کنند بر خنازیر تحلیل یابد و همچنین بر درد مفاصل مجربست و از خواص وی آنست که چون قدری از ورق و تخم و بیخ آن همه خشک کرده در خرقه کنند و با بریشم محکم ببندند و در جیب نگاه دارند مادام که همراه او بود هر که او را ببیند دوست دارد و محبوب خلق گردد و دایم شادمان بود و مولف گوید که بغایت مجربست و بکرات امتحان کرده و خوردن وی تقوی دماغ و جگر و دل و معده بود و جهت خفقان سودایی و خفقان که از بلغم سوخته بود بغایت نافع بود و آنرا مفرح القلب المحزون خوانند و بدل وی در تفریح بوزن آن ابریشم و چهار دانگ وزن آن پوست اترج بود **بادزهر** حجر التیس است و گفته شود **بادآورد** شوکة البیضاست و نبات وی در زمین ریگ بوم و دامن کوهها بیشتر بود و ساق وی بسطبری انگشت بود و قد آن مقدار یک گز بود و بیشتر در روی زمین پهن باشد و در اول که برگ بیرون کند گیاه بود و بآخر خار گردد و سفید شود و گل وی بنفش رنگ و سفید رنگ و سرخ و سفید نیز بود و تخم وی مانند خسک دانه بود و بغایت خارناک بود نبات وی و انبوه خارهای دراز سفید و بهترین وی آنست که ورق آن سفید بود و تازه و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است در اول و بیخ وی سرد و خشک بود مسهل بلغم لزج بود و در وی قوة محلل و نفخ هست خاصه تخم وی نافع بود جهت اورام بلغمی و تشنج و تبهای بلغم کهن و ضعف معده و درد دندان چون طبیخ آن مضمضه کنند و بگزندگی جانوران ضماد کنند نافع بود و دیسقوریدوس گوید بیخ وی چون بجوشانند جهت نفث الدم و درد معده کهن نافع بود و اسهال کهن را سود دهد و بول براند و اگر داء الثعلب بیخ آن حل کنند بغایت سودمند بود و شربتی از وی یک درم و نیم بود اما مضر بود به شش و مصلح وی افسنتین بود و شیخ الرئیس گوید بدل وی در تبهای بلغمی شاهترج بود و در [illegible]

خوانند **بادنجان** انب و وغد و مغد و حدق خوانند و بهترین وی
فارسی بشترین تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم اگر در روغن
بریان کنند شکم براند و اگر در سماق یا سرکه پزند امساک کند و درد معده
و خاصره آورد و سر و چشم را بد بود و خون سیاه ازوی حاصل شود
و مولد سودا بود و سده آورد و بواسیر و لون را سیاه کند و شیخ الرئیس
گوید کهن وی بد بود و تازه سالم تر بود و جذام و صداع و سنحوانی
آورد و مولد کلف و سرطانات و سده بود و اگر با سرکه بپزند سده جگر را
بگشاید اما بواسیر آورد لیکن گل وی در سایه خشک کنند و سحق کنند
طلا بی نافع بود جهت بواسیر و اگر بادنجان زرد با روغن بپزند
و از ان روغن موم روغن سازد بر شقاق کعبین و میان انگشتها طلا
کنند بغایت نافع بود و اگر گل وی با روغن بادام تلخ هم چندان بکوبند
و روغن بنفشه بر بواسیر طلا کنند بر دیزنان طلای ثعالی و اگر بادنجان
بسوزانند و خاکستر وی بر سرکه بسرشند و بر ثالیل طلا کنند سود کند و بو
و بشیرازی گوک بود و گویند معده بود و قطع ترف دم بکند بخاصیت
خوردن وی و اولی آن بود که در آب و نمک خوابانند یا مساوی کنند
در روغن کنجد یا بادام بریان کنند یا با سرکه و کرویا **بابونج** بابونه
گویند و بهترین آن بود که گل وی زرد و بزرگ بود و طبیعت وی گرم و خشک است
در اول منضج و ملطف بود و محللی بی حدت و ورمهای صلب نرم گرداند
و جهت صداع سرد نافع بود همه ورمها را خاصه که از عفونت سودا و بلغم بود
و ورمهای احشا و اگر بجوشانند و در آب ان نشینند نشاک کرده بر برانند حیض
و بول براند و بچه بیندازد و اگر بیاشامند بول و حیض براند و بچه در زادن
سهل گرداند و بدن را تنقیه تمام کند و اگر بر جرب تر ضماد کنند نافع بود و بجای
وی در اخر تبها بغایت سود دهد و اگر با آب و سرکه بپزند و در آخر زمد
بخار آن دارند چشم را پاک گرداند و درد زایل کند و اگر درمان نماند و اگر چشم
با آب بابونه شها بشویند درد ساکن کند اما اسحق بن حنین گوید مضر است بحلق

و مصلح وی عسل و بدل آن در تقویه دماغ و زایل کردن صداع سر برگ سنف
بادروج حوک خوانند و آن نوعی از ریحان کوهی است و در دامن
کوهها باشد طبیعت وی گرم است در دوم و خشک بود در اول و گویند
رطوبتی فضلی در وی هست و بهترین وی آنست که خوش بوی بود و از
ادویهٔ قلبی است و اگر عصارهٔ وی در چشم کشند چشم را جلا دهد و
رطوباتی که از چشم روانه بود خشک کند و اگر بسیار خورند تاریکی چشم
آورد و شکم نرم دارد اما باه برانگیزاند و مولد ریاح بود و بول براند
و دشخوار هضم بود و اگر بر گزندگی عقرب و زنبور ضماد کنند نافع بود و
اگر با روغن گل و سرکه و نبت جو بر ورم گرم ضماد کنند نافع بود و خوردن
وی کرم در شکم پیدا کند و چون بخایند و در آفتاب نهند کرم از ان تولد
کند و شریف گوید چون آفتاب بحمل نزول خواهد کرد و برائی بخایند
در ان سال از درد دندان ایمن باشند و اگر بخایند و در گوش نهند درد
گوش ساکن کند و صاحب کامل آورده که در خوردن وی هیچ منفعتی نیست
ضماد کردن منضج و محلل بود و از خوردن وی خلطی سودائی بد تولد کند و چشم را
تاریک کند و مصلح وی بقلة الحمقا و بدل ان دو وزن سیسنبر **بان**
درخت حب البان است و گفته شود **بتع** شرابی مست کننده ای
و صاحب منهاج گوید نبید العسل است و صاحب جامع گوید نبید خرمائی
است که از خرما و تر سازند و در نون صفت نبید گفته شود **بجبجات**
عصی الراعی است و گفته شود و بیشاندارو و بطبلا و حنجو
شبطبا و هوحره و هو فقیندا اس نیز گویند بشیرازی گسنه خوانند و بکرمانی
سرخ مرد **بخور مریم** شجرهٔ مریم است و آن خشبش است و بیخ ان عظیم
است و صفت آن در الف گفته شد و بخور مریم را بفیلاسوس گویند
و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در دوم محلل و منضج بود و طبع را
براند و چون به پشم پاره بخود بر گیرند شیاف خواهد یا بر سبیت ناف طلا
کنند و چون بیاشامند کرم دراز و کدو دانه بیندازد و حیض براند و بچه

مرده بیندازد و یرقان را نافع بود و کلف ببرد و بر سپرز بسخت بشدت طلا
کنند نافع بود و اگر با عسل در چشم کشند نافع بود جهت نزول آب و ضعف
چشم و اگر با شراب بیاشامند زهرها را نافع بود و ادویه کشنده خاصه
ارنب بحری و چون با شراب بیاشامند مستی را زیاده کند **بداسفان** نید
برسکان و بدکشان و بدشغان نیز گویند و قامل و زلف الکلب هم گو
و آن حشیشی است گرم و خشک اما ملطف و محلل بود نافع بود اصحاب
بلغم و رطوبات را و رازی گوید بدل آن نیم وزن آن دروغ و زیره کرمانی
بوزن آن باشد **برنج کابلی** ابرنج گویند و بدنق گویند بپارسی برنگ
گویند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم و آن دو نوع است
بزرگ و کوچک و بهترین آن کوچک است که لون آن بسرخی زند و دو درم
از وی مسهل بلغم لزج بود و از قاتلات هیچ دوا باین نمیرسد و حب القرع را
سودمند بود و حبیش آورده است که شربتی از وی ده درم بود با شیر تازه
و جهت حب القرع لیکن مضر بود برودها و مصلح آن کثیرا است و بدل
آن بوزن آن ترمس و دو دانگ آن فنبیل **برنجاسف** بعربی شویلا خوانند
و بشیرازی بدترانشک و چند اسم دیگرش هست و گفته شود بهترین وی زرد
بود و طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است در آخر اول جهت صداع
سرد ضماد کردن با نطول کردن نافع بود و ملطف و مفتح باشد و صاحب
دوار و سدد را نافع بود و سنگ گرده بریزاند و اگر در طبیخ این نشینند
حیض براند و ریش رحم پاک کند و بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد
و ورم رحم را نافع بود و اگر سه درم از وی بیاشامند همین عمل کند و اگر
بسوزانند و خاکسترش بر ریش قرح افشانند خشک گرداند و اگر با عسل
بیاشامند کرم را بکشد و حب القرع و زکام و سدد را نافع بود و اگر
طبیخ وی بشویند و خوردن وی مضر بود بگرده و مصلح وی انیسون است و
رازی گوید بدل آن در درد سر بابونج است و گویند بوزن آن افسنتین
بردی نباتیست که در آب روید و در مصر از وی کاغذ سازند و مولف گوید

که بشیرازی نک خوانند و شاخ میان وی بزر خوانند و در قوة مانند کاغذ
بود در سوخته وی تخفیف زیاده بود و طبیعت وی سرد و خشک باشد
در دوم و اگر بر جراحتهای تر باشند خشک کند و اگر در سرکه خیسانند
و خشک کنند و بر صور کنند نافع بود و خاکستر وی اکله که در دهن بود
سود دهد و جنس نفث الدم بکند و آنچه مصری بود غذا دهد چون برسند
و بکنند مانند نی شکر بود **برسیاوشان** شعر الجن و شعر الجبال و شعر
الارض و لحیة الحمار و شعر الخنازیر و ساق الاسود و الوصیف الاسود و
کزبرة البیر نیز خوانند و آن شعر الغول است بپارسی برسیاوشان گویند
و بکرمانی کورسو خوانند و بهترین وی آنست که چوب وی سیاه بود و ورق آن سبز
بود و گویند که بهترین آنست که چوب وی بسرخی زند و طبیعت وی گویند
معتدلست در گرمی و سردی و گویند میل بگرمی و خشکی زند و سه درم از وی
مسهل بلغم بود و سودا و سینه و شش را از فضول غلیظ پاک کند و بکبد ازا
و یرقان و سپرز را نافع بود و بول و حیض براند و سنگ بریزاند و چون
بیاشامند شکم ببندد و مشیمه بیرون آورد و گزندگی سگ دیوانه و مار را
نافع بود و دیگر جانوران موذی و چون با شراب بیاشامند و ملطف و
محلل بود داء الثعلب را نافع بود و موی برویاند و خنازیر و دنبلات را
تحلیل کند و ربو و یرقان و عسر البول را نافع بود و اگر با لادن و دهن
مورد یا روغن سوسن بود و با زوفا و شراب بیامیزند و بر موی که ریزد
طلا کنند دیگر نریزد و بیخ آن محکم دارد و اگر سوخته بر سر کل طلا کنند موی
بروید و اسحق گوید مضر است بسپرز و مصلح آن مصطکی است و رازی گوید
بدل آن در ربو بوزن آن بنفشه با نیم وزن آن رب السوس بود **برنوم**
بلغت اهل بغداد قنب است و گفته شود **بزرقطون** بپارسی اسفیوش و
بیونانی فسلیون و معنی آن برغوثی بود و بشیرازی سکو گویند و آن
دو نوع است سفید و سرخ و بهترین آن سرخ است که میل بسیاهی دارد
و فربه بود و چون در آب کنند و در بن آب نشیند اما سفید سردتر از سیاه بود

بغایت و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم و گویند در سیوم و گویند که
معتدلست در تری و خشکی حرارت و تشنگی بنشاند و اگر بریان ناکرده
دو درم با جلاب گرم بیاشامند طبیعت براند و اگر بریان کرده بود با روغن
گل شکم ببندد و سحج را نافع بود خاصه طفلان و لعاب وی جهت خشونت
و حفظ سینه و لذع معده نافع بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن و جهت
با سرکه و جهت صداع با گلاب سودمند بود و نشاید که کوفته استعمال
کنند که گشنده بود و شربتی از وی مقدار دو درم بود و مداوای کسی
که بکوفته خورده باشد اسفیداج و فلفل و حلتیت با مثلث کنند و
دواء المسک بدل وی بکلیمن طبیعت بدانه بود با تخم مرو و در تر و طیب و تر
تخم بوزک **بزر الکرفس بستانی** تخم کرفس بستانی طبیعت این گرم و
خشکست در دوم بول و حیض براند و سده گشاده کند و جگر بگشاید و فواق که
از امتلا بود سود دهد و شربتی از وی از سه درم بود جهت گزندگی
جانوران نافع بود و شریف در خواص آورده که تخم خرد و کرفس همچنان کوفته
با قند و روغن گاو چرب کنند و سه روز بیاشامند باه زیادت کند اما باید
که غذا گوشت خروس فربه بخورد و بدل آن در ابر فطراسالیون و درد
پهلو را نافع بود و مصلح آن حماماست و گویند که انیسون و نیم وزن
آن فطراسالیون **بزر الخبازی** بپارسی تخم خبازی گویند و بکرمانی سیرکه
خطمی و طبیعت این معتدلست در حرارت و رطوبت غالب بود و در عمل او قوی
بود و بهتر از تخم خطمی بود و طبع او معتدل بود خشونت سینه را ساقط
کند و سحج را و ریش روده را سود دهد و جهت گزندگی رتیلا و سموم نافع
بود و چون در ادویه حقنه کنند دفع مضرت ادویه حاره کنند و بدل آن
تخم خطمی است **بزر الخطمی** بهترین وی آن بود که سیاه و رسیده و طبیعت
آن سرد و خشک بود و معتدلست اگر با سرکه بر بهق طلا کنند و در آفتاب
نشینند نافع بود و جهت سرفه گرم سودمند بود و خون رفتن شکم ببندد
و در ضمادات که جهت ذات الجنب سازند نافع بود و شکم ببندد و

بر بیزاند و بدل وی تخم خبازی بود **بزر الرطبه** بزر القداح و بزر الفصفصه
و بزر القت و بزر العضب گویند و آن بزر العلف است بپارسی تخم اسپست
گویند و بهترین وی زرد فربه باشد و طبیعت آن گرم و تر بود و گویند
وی نضج بود و باه زیادت کند و مجامعت را قوت دهد و منی زیاده
کند و بدل وی در معاجین تخم شلغم بود **بزر الجرجیر** بپارسی تخم
گیکر خوانند و بکلیچ گویند و بشیرازی کیکزک و بهترین وی بستانی مجرب
بود و طبیعت او گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم سودمند بود جهت
عسر البول و برص طلا کردن نافع بود و باه برانگیزد و درد سرین را نافع
بود و مقدار یک درم و اگر با سکنجبین و آب گرم بیاشامند قی بلغمی
آورد و صداع را دفع کند و منی بیفزاید و بول براند و تاریکی چشم را
و بر کلف روی طلا کردن نافع بود و بدل آن تخم گندنا است و دیسقوری
دوس گوید در طبیخ بدل آن خردلست **بزر الجزر** بپارسی تخم زردک گویند
و جبهه است و باصفهانی حاکشتی و بتبریزی شوارطان و بترکی جراسی و در
حاکفته شود **بزر الشرمق** بزر القطف بود و صفت آن در قاف گفته
شود و طبیعت آن معتدلست در حرارت و برودت و خشک بود در اول
و گویند گرمست و در وی جلا و تلیین بود و مضر بود بشعلی و مصلح وی قند
گلابست **بزر الخرفه** بزر البقلة الحمقا است و رجله و فرفخ و بقلة المبارکه
و بقلة الزهرا و بقلة گیند و دندان سا و کف و فرفخین و حقوق ابن
اسم تخم توزگست و باصفهانی تخم توپهن و بکرمانی تخم بکرگ و بتبریزی
تخمگان و طبیعت وی سردست در سیوم سودمند بود جهت درد جگر که از گرمی
بود و بتنهای چاده مقدار پنج درم از وی بکوبند و شیره بگیرند و با نبات
بخورند و اگر بجلاب خورند جهت سرفه که از حرارت بود نافع بود جهت
لذع فم معده و اما منقطع شهوت بود و منی که افراط کنند و مضر بود بسپرز و
بلغمی و مصلح وی قند است و بدل آن بزر و طونا **بزر الجزر** بپارسی تخم
گزر بستانی گویند جهت ریشهای خورنده خرد بکوبند و ضماد کنند و اگر بخورند

التخم

باه برانگیزد و بول و حیض براند و استسقا را نافع بود و گزندگی جانوران
و فولس گویند در دیار فرنگ یکدرم تخم گزر با یکدرم قند بیاشامند نافع بود
و بدل آن بوزن آن انیسون **بزر السداب** بفارسی تخم سداب خوانند
و بهترین آن سیاه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم نافع
جهت فواق بلغمی اگر یکدرم یا دو درم بیاشامند و اگر با شراب بیاشامند
جهت دفع زهرها نافع بود و گزندگی جانوران و جهت عرق النسا نافع بود
اما منقطع منی بود و مصلح آن کثیرا است یا عسل و بدل آن سداب **بزر الخس**
بفارسی تخم کاهو گویند و طبیعت آن سرد و خشکست مخدر و منوم بود و شهوه
جماع ساکن کند جهت کسی که ویرا احتلام بسیار افتد و تقطیر منی را خشک کند
و مصلح وی مصطکی بود و بدل وی دم الاخوین **بزر البنج** بفارسی تخم
بنگ گویند و بلغتی دیگر جداع الرجال و آن سه نوع است سیاه و سرخ
اما سیاه کشنده بود و طبیعت او سرد و خشک بود در آخر سیوم و از آن
سفید سردست در اول سیوم و خشکست در دوم و عصارهٔ وی درد گوش
را نافع بود و خوردن وی مضر بود و ضیق النفس و تاریکی چشم آورد و گرانی
گوش و هذا و ای وی قی کنند یا آب گرم و صاحب تقویم گوید که مصدع
و مخدر بود با خشنا و مصلح وی عسلست و انیسون و اگر بر برص طلا کنند نافع
نافع بود و مقوی اعضا بود و چون در حمام طلا کنند بر بدن درد جگر
مزمن نافع **بزر الحرف** بفارسی تخم تره تیزه خوانند و بهترین وی آنست
که فربه بود و طبیعت وی گرمست در سیوم و خشکست در دوم جهت نمش و
کلف و بهق و اثر ریشها نافع بود و اگر با آب رازیانه طلا کنند و برص سیاه
و سفید مالند با سرکه و پاک کندش در حمام بغایت نافع و نفخی که در شکم باد
تحلیل دهد و محلل قوی بود و مقدار دو درم مستعمل کنند اما مضر بود بجگر
و مصلح وی کثیرا بود و اگر با سرکه بیاشامند قی آورد و بول براند و
ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند خناق
گرم خناق را نافع بود و دفع زهرها و گزندگی جانوران کند و قایم مقام

تریاک کند و صاحب تقویم گوید مصدع بود و مضعف جگر و مصلح وی
کشنیز و شکر سفید بود جهت درد سپرز کهن شده سه روز هر روز دو درم
کوفته و بیخته با سکنجبین بیاشامند بغایت نافع بود و بدل آن حب الرشاد
بود **بزر المرو** بپارسی تخم مرو گویند بپارسی مرو رشک خوانند
بهترین وی آنست که تازه و فربه بود و لون آن بسرخی زند و طبیعت
آن گرم و ترست باعتدال و تری وی در قوت بزرقطونا بود و اگر بریان
کنند نافع بود جهت دوسنطاریا و سحج شکم ببندد و منضج دملها بود و
و بریان کنند مسهل اندکی بلغم بود و مقدار دو درم مستعمل کنند و مضر بود
بشش و مصلح آن جلنجبین و بدل آن بزرقطونا و در انضاج
وی بزر الکتان بود **بزر الکاکنج** حب الکاکنج است و گفته شود
بزر البق بلغت اهل خراسان تدری گویند و گفته شود **بزر الحب**
شهدانج است و گفته شود **بزر الحندقوقی** بفارسی تخم اندقوقو گویند
و دیو اسپست گویند و جای فاودرق نیز گویند و بهترین وی آنست که
فربه بود و بری طبیعت وی گرم و خشک بود و معده را پاک کند و
مقدار نیم درم نافع بود جهت گزندگی جانوران چون با سکنجبین بیاشامند
و از ادویهٔ باهی بود و تخم و گیاه وی نیز مهیج باه بود لیکن مضر اید
و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی شیلم است **بزر لسان الحمل** بفارسی
بارتنگ گویند و بهترین تخم تر و تازه و طبیعت وی سرد و خشکست و بهترین
وی آنست که فربه بود و سیاهی که بسرخی مایل بود نافع بود جهت سده
جگر و گرده و عرق النسا و قابض بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و
بیاشامند نفث دم که از سینه بود قلع کند و فضول که از شکم و دانه بود
داسخن گوید طبیعت او گرم و خشکست و ابن مولف گوید این قول
درست و مضر بود بشش و مصلح آن عسل بود و بدل آن گویند تخم حماض بستانی
بود **بزر الحماض** حب الترسا گویند و بفارسی تخم ترشه و ترشک
بهترین آن فربه بود و سیاهی که بسرخی زند و طبیعت آن سرد و خشکست

بنی بنت قابض بود و ماده صفرا بشکند و روده را پاک کند و شکم ببندد و اسهال
قطع کند خاصه که سبب خلطی گرم بود اما مضر بود بگرده و مصلح آن قند
بود و در خواص آورده که تخم حماض اگر در خرقه ببندند و زن بر بازوی
بندد مادام که با وی بود آبستن نشود و رازی گوید تخم حماض بری
اگر پیش از گزندگی عقرب خورده باشند و عقرب بگزد کمتر مضرت رساند
و تخم حماض بستانی بهترین آن بود که بسیار سیاه نباشد و طبیعت آن
سرد و خشکست سودمند بود جهت ماده صفرا و تب غب و مقدار
مستعمل دو درم بود و مضر بود بسپرز و مصلح آن تخم کرفس و رازیانه و کرفس
بزر الکتان بفارسی تخم کتان گویند و بشیرازی [illegible] و بزرک
هم گویند بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت وی گرمست در اول و معتدل
بود در گرمی و سردی و خشکی در اول منضج ریشها و ورمها بود خواه گرم
و خواه سرد و اندرونی و بیرونی کلف و برص را نافع بود و دخان وی زکام
ببرد و اگر بریان کنند شکم ببندد و اگر دخان ببندد شکم براند و مقدار
مستعمل از وی سه درم بود و ادرار بول کند اگر بدو وزن آن در آب آن
نشینند و زخم جانبه که در رحم بود تحلیل یابد اما معده را بد بود و دیر هضم
شود و غذا اندک دهد و مضر بود با سپرز و مصلح آن گلنگبین بود یا عسل و
جالینوس گوید سودمند بود جهت سنفاق معده و ریش سش و هر جراحتی که از
خارج بدن بود بصلاح آورد و مقوی اعضا بود و دیسقوریدوس گوید
چون بسوزانند و سحق کنند و بر ریش متعفن افشانند خشک گرداند و زایل کند
و بدل وی عصاره باقلا بود و گویند حلبه و در خواص آورده که چون با موم و
عسل بر برص ناخن ضماد کنند البته ببرد و چون بخورند منی زیادت کند و درد
سینه را نافع بود **بزر الثمام** تخم شبنیه بفارسی گویند بهترین وی بستانی
سیاه رنگ بود و طبیعت وی گرم و خشکست حیض براند و زادن آسان کند
و مقدار سه درم مستعمل بود و جهت باد که در شکم بود و فواق امتلائی [illegible]
نافع بود اما مضر بود به شش و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی تخم نعناع و تخم بادروج

مساوی **بزر البلبون** بپارسی تخم مارچوبه گویند و مارگیا خوانند و
بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم منی بیفزاید و
شهوت جماع برانگیزد و مفتح بود و شیر زیاده کند و مقدار دو درم مستعمل کنند
اما مضر بود بسپرز و مصلح وی عسل است و عسر البول را نافع بود و عرق
النسا و قولنج بلغمی و ریحی و گزندگی رتیلا و بدل آن خنجلت **بزر الکشوث**
زحمول خوانند و بپارسی کشوث خوانند و بسریانی دینارو و شکوثا نیز
خوانند و طبیعت او معتدلست در گرمی و سردی و خشکست سده جگر بگشاید
و سپرز زایل کند و خلطهای عفن از عرق بیرون آورد و تبهای مرکب از بلغم
و مره و صفرا نافع بود و اگر با سرکه بیاشامند فواق را ساکن کند و چون
بجوشانند شکم ببندد و قوت معده بدهد و بول و حیض براند و سیلان رحم
نافع بود و عصاره وی چون تر بود با قند جهت یرقان مفید بود و مصلح
آن عسل بود و گویند صمغ عربی و بدل آن گویند چهار دانگ افسنتین بود
بزر الهندبا بفارسی تخم کاسنی گویند و بهترین آن سبک رنگ فربه
بود بستانی و طبیعت آن معتدلست در گرمی و سردی و خشکست و نافع
بود جهت تبهای صفراوی و جهت سده جگر و یرقان و مقدار دو درم تا سه
درم مستعمل بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح او سکنجبین است و بدل
آن تخم کشوث **بزر الانجره** در نبض و سایبا گرفته گویند و آن گزنه است
بفارسی تخم انجره گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و بهترین او
آنست که فربه بود و در دی للطیفی بود و گویند نزاست و دردهای صلب بن گوش
نرم گرداند و بیفزاید باه را چون با مثلث یا با شیر گاو تازه بیاشامند
و اگر بکوبند و بر ریشهای خورده افشانند و سرطانات نافع بود و جهت ربو
اصفر و بلغم و قولنج و استسقا نافع بود و مقدار نیم مثقال با آب گرم و عسل و
اگر بکوبند مقدار سه درم و با شراب شیر گاو تازه بیاشامند مجامعت را
قوت دهد و شریف آورده است که چون بکوبند و با عسل بیامیزند و بر قضیب
مالند قضیب را ستبر کند و مفرح کرده بود و مصلح وی صمغ عربی بود یا کثیرا

و منفخ و مقطع بلغم بود و بدل وی تخم خطمی بود **بزر القثاء** بپارسی تخم
خیار زه گویند و به تازی بیکار بهترین وی آن بود که فربه بود و طبیعت
آن سرد و تر بود و از تخم خیار بهتر بود و بول براند و مقدار پنج درم
مستعمل بود تا ده درم و چون بکوبند و بر بدن طلا کنند لون اندام نیکو
گرداند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی سکنجبین بود و بدل وی
بزر القثد **بزر القثد** بپارسی تخم خیار گویند و بشیرازی تخم خیار بادرنگ
گویند و بهترین آنست که از خیار زرد بگیرند و فربه بود و طبیعت او سرد و تر بود
و نیز نافع بود جهت احتراق صفرا و ورم گرم که در جگر بود و درد پشت گرم
و ریش آن و اسحق گوید مضر بود با بلغم و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن
بزر القثاء بود **بزر البطیخ** تخم خربزه گویند و بپارسی تخم خیار زه بهترین او فربه
باشد و طبع او گرم و تر است و رودها را پاک کند و مجامعت زیاده فزاید و
بشره وی تهی سرفه گرم نافع بود و درد سینه که از ورم گرم بود و خشونت
دهن و حنجره و حلق را نرم گرداند و تشنگی بنشاند و تبهای حاده و بنی که سبب
آن از صفرا سوخته بود و ورم جگر را نافع بود و سده او بگشاید و بول براند
و مجانی گوید گرده و مثانه را پاک کند و سوزش آن قطع کند و [illegible]
گرم که باشد تحلیل دهد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح آن عسل است مقدار
دو درم تا پنج درم مستعمل بود و صاحب تقویم گوید بسیار وی مضر بود
با حشا و مصلح آن عصاره زرشک است و وی شیر زیاده کند و منی
بیفزاید و نعوظ تمام آورد **بزر الورد** تخم گل بود و بهترین آن بود که
که از گل فارسی گیرند و طبیعت آن سرد و خشک و قابض بود و بن دندان
محکم کند و قلاع زایل کند چون در دهن گیرند و درد چشم را نافع بود و معده
و روده را پاک کند و مقدار ده درم مستعمل بود و نافع بود جهت اسهال مزمن
و درد آن بغایت سود دهد و خوردن آن بسیار مضر بود و مصلح آن
کثیرا بود **بزر الریحان** بپارسی تخم شاهسفرم خوانند و بهترین وی آن بود
که سیاه و فربه و کوچک بود و خوشبوی و طبیعت او گرم و خشک بود

و بدل آن حرف و فرد مانا و گویند بدل آن تخم کندنا و تخم جرجیر و بسیار جو
وی سرفه پیدا کند و دوای آن شراب بنفشه و جلاب **بزر الرازیانج**
در راکفته شود **بزر الفنجنکشت** حب الفقد خوانند بپارسی تخم فنجنکشت شیرازی
تخم دل آشوب و فلفل کوهی نیز گویند در کنار رودها روید و بهترین وی آن
بود که بوی تیز بود و طبیعت او گرم و خشک است در دوم با ده درم سکنجبین
بیاشامند جهت ورم سپرز و استسقا نافع بود و اگر با سرکه بجوشانند و
بر سپرز ضماد کنند نافع بود و اگر بیاشامند نفخ شده جگر بود اما مصدع و
مخفف منی بود و مصلح آن شیره تر بخین بود **بزر الکراث** بپارسی تخم
گندنا خوانند بهترین او فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و اگر بخور
کنند با قطران در شب دندانی که کرم داشته باشد کرم بکشد و اگر در
مقعد بخور کنند بواسیر زایل کند و دو درم از وی با دو درم تخم مورد نافع بود
جهت نفث دم که از سینه بود و نیز چرا از جهت کسی که شهوتش منقطع شده
باشد و اگر در سرکه اندازند تیزتر شود و این از خواص است و گویند اگر
کسی خواهد که مجامعت بسیار کند و هیچ اذیت بوی نرسد تخم گندنا با شراب
بیاشامد **بزر اللفت** تخم شلغم گویند و بپارسی شلغم بهترین وی
که سرخ رنگ بود و طبیعت او گرم و تر است و باه بیفزاید و نفاخ بود چون در
معاجین بود دفع سموم ادویه قتاله بکند و شریف در خواص آورده که
چون تخم شلغم برگردن بندند نافع بود جهت ورم ارثید و مجربست اگر بیاشامند
نعوظ آورد و جهت دردها که از سردی بود و قولنج سخت سده بغایت نافع بود
اما مضر بود به سپرز و مصلح وی تخم خربزه و مقدار مستعمل او دو درم بود
و مولف گوید این از خواص است که چون کهن گردد و نمک در میان آن ...
و بکارند کرنب روید **بزر البصل** بپارسی تخم پیاز گویند طبیعت او گرم و
خشک و در وی رطوبتی فضلی هست باه را تحریک دهد در مزاجهای سرد
بزر السلق بپارسی تخم چغندر گویند و آن دو نوع است گفته شود در سین
و طبیعت وی سرد است و در وی اندکی خشکی بود و معده را بد بود و شکم ابرا

وگویند معتدل است در گرمی و سردی و نافع بود جهت داء الرعاف و مقدار آن
نیم درم بریان کرده بیخ را نافع بود و شکم ببندد و یک مثقال با آب سرد
و گلاب تر کرده فرو ریزند قطع اسهال مزمن بکند و مصلح وی مرزنگوش
بود و بدل آن تخم مرو **بزر الشبث** بپارسی تخم شبث گویند و بهترین
وی آنست که فربه بود و طبیعت او گرم و خشک است باعتدال و بثیر را ابرا
و بواسیر قطع کند و چون بسوزانند و ضماد کنند و مقدار دو درم
مستعمل بود لیکن مغثی باشد و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل است
و بدل آن دو وزن آن شبث **بزر الکرنب** بشیرازی بزر الکرنب را
تخم کلم گویند و بهترین آن تازه فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
خمار را نافع بود و اگر بخورند منع مستی بکند و دو پوست شونده و منی
و مقدار یک درم مستعمل است **بزر الاسفاناج** بهترین وی آنست که بسرخی
مایل بود و طبع آن سرد و تر بود نافع بود جهت تب و درد دل و مقدار آ
یکدرم یکدرم مستعمل بود و مضر بود بسپرز و مصلح وی طین مختوم بود
بسر غوره خرماست بشیرازی خرک گویند و طبیعت آن سرد و
خشک است در دوم سیترین بود و میل بحرارت دارد و در وی قبضی بود و
طبیخ وی شکم ببندد و آنچه سبزتر بود جنس در وی زیاده بود و دشخوار
هضم شود و نفخ بود و بدهن و دندان و مولد ریاح بود و سده و مصلح آن
سکنجبین ساده بود **بسفایج** تشتیوان گویند و اضراس الکلب خوانند
و بشیرو ثاقب الحجر و کثیر الارجل نیز گویند و بهترین آن فرنغلی طعم بود
اگر بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی گرم است در دوم
و خشک در سیوم مسهل سودا و بلغم لزج بود و اسهال وی بعسر و نغض
و کرب بود و شربتی از وی دو درم تا پنج درم بود و محلل نفخ و رطوبات
بود و مفرح نه بذات بسبب آنکه ماده و قولنج بگشاید و از جوهر دل
و دماغ و جمیع بدن مستفرغ گرداند و از خواص وی آنست که شیر را
ببندد و از آن بسته حل کند و اسحق گوید مضر است بگرده و مصلح آن

هلیله زرد و بدل آن افتیمون بوزن آن و دانگ و نیم و آن بلخ هندی است
بسد اصل المرجان است و آن سه نوع است سیاه و سرخ و سفید و بهترین
آن سرخ است بتازیکی و بفارسی آنرا خونک گویند و طبیعت آن سرد
در اول و خشک در سیوم و باید که سوخته مستعمل کنند و صنعت سوختن
وی آنست که در کوزه گواری نو کنند و سر آن بگل حکمت بگیرند و در
تنور خباز نهند شب و بامداد بیرون آورند و در وی قبضی و تخفیفی بود
اما تخفیف وی زیاده از قبض بود و نزف دم و قطع نزف دم کند
و چون در چشم کشند چشم را قوت دهد و آب رفتن باز دارد و باید که بعد
از سوختن بشویند و کوفتنی زیاده بخورد و اثر ریشها زایل کند و مقوی
دل بود و ریش روده را نافع بود و عسر البول و مقدار یک درم مستعمل
بود و در ستون دندانرا جلا دهد و رازی در کتاب خواص آورده از
قول اسکندرانی که اگر بسد بر گردن مصروع بندند یا بر پای منقرس نافع
باشد و هر موضعی که خون از وی بود که با سوده باشند باز دارد
و بدل وی در حبس خون دم الاخوین است و اسحق گوید مضر است بگرده
و مصلح وی کثیرا است **بستان افروز** و بوستان افروز نیز گویند
و بهترین آن بود که در سایه خشک کنند و طبیعت وی سرد و خشک
بود مغص و روده را پاک کند و خراج معده و جگر ساکن کند و چون
طبیخ وی با سکنجبین بیاشامند مقدار دو درم مستعمل بود **بسباسه**
بشیرازی بزباد خوانند بهترین وی آنست که بزردی مایل بود با سرخی
و خوشبوی و طبع او گرم و خشک است اول دوم محلل نفخ و صلابات
غلیظ و چون دو قیراط کنند بوی دهان خوش کند و شکم ببندد و معده
را قوت دهد و سپرز را نافع بود و رحم را نیکو بود و سیج را و نکبت دم سود
و باه بیفزاید و مصلح وی صندل و کافور بود و بدل آن چهل دانگ جوز
بوا بود و گویند بدل وزن آن **بصل** بپارسی پیاز گویند و بهترین
وی سفیدی بود و طبیعت آن گرم و خشک است ملطف و مقطع بود جد

خون بکند نه بیرون بدن و باه بیفزاید و شهوت برانگیزد و آب گردش را
نافع بود و چشم را جلا دهد و طبع نرم دارد و اگر بر ناخن سفید طلا کنند
تنک شود و بر داء الثعلب سود دهد و بر گزیدگی سگ دیوانه و حیض
براند و اگر آب وی در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و اگر پیاز
سفید بریان کرده با پیه و روغن یا زرده تخم مرغ نیم برشت کوفته بر
مقعد ضماد کنند ورم آن تحلیل دهد و مجرب است و بسیار خوردن سبات
و مضر بود بعقل و لعاب بسیار آورد در افواه و بواسیر بگشاید و مصلح
وی با سرکه و کاسنی بود که بخورند **بصل الزیر** بلبوس است
و بصل ماکول نیز گویند و آن پیاز لبر است و بشیرازی پیاز تلکه خوانند و
بتبریزی ... و طبع او گرم و خشک است در اول و در وی رطوبتی فضلی است
و جالینوس گوید گرم و خشک است در دوم بسیار خوردن وی فربهی آورد
و باه برانگیزد و قوت پشت بدهد و هضم طعام بکند و لغوظ تمام آورد
و بر بهق و کلف طلا کنند نافع بود و اگر با فلفل سحق کنند و بر معده ضماد
درد معده را ساکن کند و اگر با سر ماهی بریان کنند و بر ریش ریخ
افشانند نافع بود و در ریش سر را سودمند بود و مضر بود بعصب و مغص
آورد و نفاخ بود و مصلح وی کاسنی بود بعد از آن شیر تازه و یا
صاحب تقویم گوید مصدع بود و مصلح وی نبید و کافور بود و کلاب
و بدل آن عنصل است **بصل النرجس** پیاز نرگس خوانند و طبیعت وی
گرم و تر بود با سرکه بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود و چون چهار درم
از وی با ماء العسل بیاشامند بچه مرده و زنج بیندازد و چون دو
مثقال بعسل بیاشامند قی آورد و کرم در شکم بکشد و منضج ورمهای
گرم بود و اگر قضیب بوی بمالند تنها یا ادمان کنند قضیب سطبر و قوی
شود و اگر سه عدد پیاز نرگس در شیر خر بپزند بکشند نرم و سحق کنند
و بر قضیب طلا کنند بغیر از سر و بدان ادمان کنند اگر عنین بود
بحال صحت باز آید **بطیخ** بفارسی خربزه گویند بهترین وی سمرقندی بود.

شیرین و قول اکثر آنست که سرد است در اول درجه دوم و تر است در آخر
آن و بعضی گویند گرم است و تحقیق چون شیرین بود گرم و تر بود و ادرار
بول بکند سنگ را نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند دو درم و بیاشامند
قی آورد بی زحمت و خربزه مستحیل گردد و اگر در معده تباه شود سم گردد
و مصلح آن سکنجبین ساده بود که بعد از آن بخورد و اگر پوست خیار در
دیگی که گوشت غلیظ بود آنرا بیندازند زود بپزد و تهرا شود **بطیخ**
زنجی بطیخ هندی است بفارسی خربزه هندی و خیار گرد گویند بهتر
او آبدار و شیرین بود و طبیعت وی سرد و تر است در دوم و نافع بود
جهت مرضهای گرم و تبهای محرقه و مزاجهای گرم و دفع تشنگی بکند و اگر
با سکنجبین بیاشامند بول براند و مثانه را بشوید و آب قند چون
با وی بیاشامند شربت زیاده کند و اخلاط خام پیدا کند و مصلح وی
قند بود یا عسل که با وی یا بعد از وی بخورند **بط** گوشت وی بسیار
رطوبت و حرارت بود و نیز تر از مرغهای آبی بود اما دیرتر از معده بگذرد
و پیه وی مسکن وجعهای لذعها که در عمق بدن بود و فاضلتر از پیه
مجموع مرغها بود و گوشت وی صافی کند لون را و آواز صاف کند و
بیفزاید باه را و فربهی آورد و چون هضم شود غذا بسیار دهد و چون
نیک از و متولد شود و اگر با اسفیداج پزند بخورد و کنند با دارچینی
در اندرون وی کنند و اندرون وی بگشنیز و کرفس و سداب خشک با عنب
بطم بفارسی بن گویند و درخت الخضرا گفته شده **بعر الضب**
بفارسی سرگین سوسمار گویند و پشک سوسمار میخوانند بهترین وی سفید
بود گرم و تیز و قابض بود و برص و بهق و کلف را نافع بود و سفیدی
چشم زایل کند و چشم را جلا دهد و حله را نافع بود و بشیرازی سرگین
مارتک گویند **بعر المعز** بفارسی سرگین بز خوانند و بشیرازی پشکل
بز طبیعت آن گرم و خشک است غبار بز را تحلیل دهد بقوت و ورم سپرز
و ورم صلب و چون خشک بود وزن نیم درم بر پشم پاره بخورد بر گیرند

سیلان رحم باز دارند و اگر سحق کرده با عسل بسرشند و طلا کنند درد
مفاصل را نافع بود و با شراب بر گزندگی مار و بوانه طلا کنند سود
سود دهد و سرگین بز کوهی داء الثعلب را سود دهد و مستسقی را در آفتاب
ضماد کنند سود دهد و با سرکه بر گزندگی جانوران سم آن جذب کند
بعر الکبش بفارسی سرگین گوسفند میش بود و اگر با سرکه بر ثالیل
طلا کنند سوختگی آتش را سود دهد **بعر البعیر** بشیرازی پشکل
اشتر گویند چون بر ثالیل نهند و بخور کنند قطع خون رفتن بینی باز
دارد چون خشک کرده بسایند و در بینی دمند نافع بود و درد مفاصل
را نافع بود **بقم** چوب درختیست که از طرف هند خیزد و صباغان
استعمال کنند طبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گوشت برویاند
قطع خون بکند از هر عضو **بقس** بیونانی بقسیس خوانند و اهل شام
شمشار خوانند بپارسی درخت شمشاد گویند و انواع است شمشاد
نیشابوری و هریوه و بغدادی بود و روغن وی از نیشابوری و هریوه
گرم و تر است و شمشاد بغدادی بزرگست از انواع شمشار چون از
زمین بر آید راست بود و در سرما نازک باشد و ورق آن مانند ورق
مورد بود و تخم وی مانند تخم مورد بود **بقلة الحمقا** بقلة المبارکه
داسمار دیگر وی در بزر الخرفه گفته شد و بشیرازی تورک گویند بهترین
وی تازه بود و طبع وی سرد و تر بود در سوم و گویند در آخر دوم صفرا
بشکند و قی باز دارد و اگر با روغن گل بسرشند جهت درد سر که از آفتاب بود
نافع بود معده و جگر گرم را سود دهد و ضماد کردن جهت سحج که اسهال مراری
حقنه کردن نافع بود و دیگر تبهای حاده سودمند بود لیکن باه را مضر بود
و بسیار خوردن تاریکی چشم و شکوری آورد و مصلح وی کرفس و جرجیر
نعناع بود و گویند مضر بود مبرود و مصلح وی مصطکی بود **بقلة الخراسانیة**
سرد و خشکست در وسط دوم و گویند در اول شکم ببندد و مزه صفرا سودمند
و وی را بقلة الحامضة خوانند و بفارسی ترهٔ خراسانی بود و اشتها آورد

بلوط درخت وی قبض بیشتر بود که درشاه بلوط و درخت وی که از آن جفت
قبض وی بیشتر بود و بهترین وی فربه بزرگ بود و طبع وی سرد و خشک بود
و گرمست منع ترف دم بکند و چکیدن بول را نافع است و بلوط غذا
ثقیل بود و دیر هضم شود و صداع آورد و اسحق گوید که بدل بلوط
خرنوب نبطی بود **بلیله** بفارسی بلیلج را بلیله خوانند و بهترین وی آنست
که زرد و رسیده بود و طبیعت وی سرد است و در وی قوت لطف و دباغت بود
معده را قوت دهد و شکم ببندد و چشم را قوت دهد و آب رفتن باز دارد
و مقدار شربت از وی سه درم بود و مضر است بسفل و مصلح وی عسل است
و بدل وی املج **بلادر** انقردیا خوانند و ثمر البلادر نیز گویند بهترین او
سیاه بود چون بشکنند بسیار عسل بود و طبیعت او گرم و خشک در چهارم
سودمند بود جهت کسی که بلغم و رطوبت بروی غلبه کرده باشد و بیشتر حال
حصب و نسیان و فالج و لقوه بغایت نافع بود و قوت حافظه بدهد و ذهن
کند و هر مرضی که در دماغ پیدا شود از سردی و تری نافع بود و مقدار مستعمل
از وی نیم درم بود و اگر در نشیب بواسیر دود کنند بواسیر خشک کند و عسل
وی برداء الثعلب بلغمی بمالند نافع بود و از جمله سمومات بود و سوزش
خون بود و جنون و برسام پیدا کند و تقطیع در حلق و اندرون سوزش
دهن و زخم در معده و روده و تبهای حاده باز دید کند و گاه باشد که
بکشد و مولف گوید کسی را دیدم که عسل بلادر داده بودند و چند نوبت
پوست از تمام اعضای وی بیفتاد و دیگر همچنان میریخت تا وفات یافت
و اگر با مغز گردکان بخورند مضر نبود و این از خواص است و اگر شکر با آن
اضافه کنند بهتر بود و مداوای کسی که بلادر خورده باشد بدوغ گاو
و جواب و روغن بادام و لعابات بدانه کنند و در آب برف نشانند
و ابزن از کون کنند و بلادر در ابزن کنند و عسل از وی بیرون آید
بن میوه ایست هندی مانند فندق اکبر و گویند مانند نارد اشتی بود
و پوست وی را قشر خوانند و تخم وی را ابل خوانند و حب وی را ابل خوانند

واز درختی مثل زرد آلو حاصل میشود و بهترین آنست که شیرین بود و بغداد
منشمش بود و درخت وی را حاما قطی خوانند و گفته شود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم قابض بود و احشا را قوة دهد و صلابة عصب و رطوبت
آنرا نافع بود و در ضمادها شکم ببندد و بادها بشکند **بلح** چون سبز بود
ولیع خوانند و جدال نیز گویند و آن چون سبز بود بشکافند و بیرون آورند
و آن بپارسی غوره خرما گویند و چون در غلاف بود طلع گویند و گفته شود
و طبیعت بلح سرد و خشک بود در دوم شراب وی شکم ببندد خاصه که
با شراب عفص بود و اگر بیاشامند سیلان رطوبات رحم باز دارد و
خون که از بواسیر آید ببندد و معده را دباغت کند سینه و شش را
بد بود و بسبب خشونت که در وی هست دیر از معده بگذرد و غذا اندک
دهد و سده جگر آورد و بسیار خوردن وی خلطهای غلیظ در شکم پیدا کند
اما ممسک بول بود و مصلح وی جبره بنفشه بود که بعد از وی بخورند **بلسان**
شجره مصری است و برگ وی ببرگ سداب ماند اما سفیدتر بود و در موضع
که آنرا عین شمس خوانند میشود و روغن وی بهتر و فاضلتر از حب وی بود
و حب وی بقوة تیزتر از عود وی بود و صفت عود در عین و صفت حب در
حا و صفت روغن در دهن گفته شود **بنفسج** بپارسی بنفشه گویند
بهترین وی لاجوردی بود و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در
سیوم و گویند سرد و تر است در اول و مولف گوید بنفشه بر چهار نوع است
یک نوع بنفشه کازری گویند و اول بنفشه وی در رسد اگر در آفتاب گرم
کنند و در باغ بکارند زرد شود و وی را آب گرم بیداد و یک نوع را
بنفشه طبری گویند و در ماه اسفندارمذ و فرودین بشکفند و یک نوع را بنفشه
اصفهانی خوانند و آن سفید باشد و در اول بهار تا آخر فرودین بشکفند
و یک نوع را مرغزی گویند و هیچ نوع در شیراز بهتر از وی نیست و در ربیع
نیکو بشکفد چون بخرداد ماه رسد شکفته مسکن او دام خام بود و چون
تر وی ضماد کنند با آرد جو صداع که از گرمی بود ساکن کند و بوییدن و

و ضماد کردن و سرفه گرم را نافع بود سینه را نرم کند و مسهل صفرا بود و
شربتی از وی از دو درم تا چهار درم بود و چون با آب بیاشامند خناق را
و صرع کودکان که آنرا ام الصبیان خوانند نافع بود و جهت درد مقعد
و شقاق و ورم آن ضماد کردن بغایت نافع بود و مسهل بود و تنها
جاذب و بعضی گویند مسهل بود بلزوجت و خونی صالح معتدل از وی حاصل
شود و اگر بر ورم معده و جگر گرم ضماد کنند نافع بود و چون بیاشامند
پاها با بابونج بپزند و آب آن بر سر ریزند جهت صداعی که از حرارت بود
نافع بود و خوردن وی مضر بود بدل و مصلح وی آنست که با انیسون
خورند و بوییدن وی زکام سرد را مضر بود باید که با خیری و مرزنگوش
بویند و زکام گرم و نزلات که در سینه ریزند نافع بود و خوردن و
بوییدن خرفه شانه را سود دهد و ورق وی چون بکوبند تر در آب وی
و قند بکوبند بکودکان که مقعدشان بیرون آید دهند نافع بود و شریف
گوید برگ وی طلا کردن بر جرب دموی و صفراوی بغایت نافع بود
و بدل وی ورق خبازی است یا نیلوفر و گاوزبان و گویند بدل وی
نیلوفر و بنفشه و نشاسته است **بنجنکشت** ذو خمسه اوراق خوانند و
ذو خمسة اصابع هم گویند و درخت وی در کنار رودها روید و ورق وی مانند
ورق شهدانه بود و مستعمل از وی گل وی بود پس ورق وی و تخم وی و چون
وی نباید که استعمال کنند بهترین آن تازه بود و طبیعت آن گرم است
در اول و گویند در سیوم و خشک است در سیوم و در وی قبضی هست با تفتیح
و محلل و ملطف بود و جهت صداع بر سر ضماد کردن نافع بود و جهت سده
جگر و صلابت سپرز و جهت سگ داغ و اگر در شب بیشتر بگسترند منع احتلام
و نعوظ بکند و زنان چون شهوت بر و غلبه کند و در شب بیاید خود گسترند
ساکن گرداند و از دود وی بگریزد و خوردن وی گزندگی مار را نافع بود و بر گزیدگی
سگ دیوانه و بهایم طلا کردن نافع بود و مقدار شربتی از وی یک مثقال
بود لیکن مصدع بود و مبثت و چون بریان کنند درد سر کمتر آورد و مضر بود

بمجامعت و اسحق گوید مصلح وی صمغ عربی است **بندق** بپارسی فندق خوانند
بهترین وی بزرگ بود و طبیعت وی گرمست باعتدال باندکی خشکی
و گویند گرم است در سیوم و تر است در اول و پوست وی قابض بود
اما مغز وی باه را زیاده کند و گزندگی جانوران خاصه عقرب چون با انجیر
و سداب هم زنند و ضماد کنند و گویند عقرب از وی میگریزند و اگر
پیش از طعام بخورند سموم را نافع بود و گویند فندق معده را بد بود
و اگر با پوست بسوزانند و سحق کنند و با پیه کهن یا پیه خوک یا پیه خرس
بیامیزند و برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند و اگر سحق کنند و با ماء العسل
بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و بعضی گویند فندق سوخته چون
با زیت بسایند و بر میان سر طفل که چشم وی ازرق بود طلا کنند ازرقی
ببرد و سیاه گرداند و موی نیز سیاه گرداند و تراط گوید خوردن فندق
دماغ را قوت دهد و مصلح وی فانید است و بدل آن مغز جوز و گویند که
جلغوزه **بندق هندی** نارجیله خوانند و آن تری است بقدر فندق
اما کوچکتر بود و لون نیز سیه زند و نهایت املس بود و جوز الرته نیز گویند
طبیعت آن گرم و خشکست در اول و اگر با سرکه بر جنا زیر طلا کنند تحلیل دهد
و لقوه را بیه روز سعوط سازند و در خانه تاریک نشانند رطوبت
از بینی وی روانه بود و صحت یابد و صرع و سدد و مالیخولیا نافع بود
و جهت نزول آب کحل کردن و سبل و شبکوری را سعوط کردن با آب
مرزنگوش سودمند بود و با انگد کحل کردن احولی ببرد و دو درم از وی
ربو را و بیضه نافع بود و اگر حل کنند و فرزجه سازند و زن بجود
برگیرد حیض براند و بچه مرده بیرون آورد و عصاره وی مسهل سودا و
بلغم ماهی و صفراوی بود بی اکراهی و برص و کلف و برقان را نافع بود و با
سکنجبین قولنج را سود دهد و تب ربع ببرد و تریاق گزندگی عقرب و رتیلا
بود و مجموع زهرها و قوت اعصاب بدهد و فالج و لقوه را بغایت نافع بود
و معده که سرد بود موافق بود و قوت هاضمه بدهد و اگر بر اعضا بست طلا

کنند سخت گرداند اگر بیخ وی با دو درم شراب بیاشامند ذات الجنب
ربو و سرفه کهن و نفث دم که از سینه بود سود دهد **بلک** مانند
قشوریست که از بیخ مغیلان در زمین خیزد سفید و زرد بود و بهترین وی
زرد است سبک خوش بوی و سفید فربه بود و طبیعت وی گرم و
خشکست در اول قوة اعضا بدهد و جلد را پاک گرداند و نشف رطوبة
که در سبب جلد بود بکند و بوی بدن خوش کند و قطع بوی بوزه بکند و
و معده و جگر سرد را قوت دهد چون از بیرون ضماد کنند یا بمالند
و بوی دماغ سرد را قوت دهد **بنفسه** در قوت مانند عدس است و طبیعت
آن معتدلست در یبوست و قابض بود مانند عدس بد فتق و قیله کودکان ضماد
کردن نافع بود و شکم ببندد و مولد سودا بود و مصلح آن روغن بسیار بود
و بشیرازی آنرا مشنو گویند **بوزیدان** بعربی مستعجل خوانند و صاحب
جامع گوید در مصر مستعجل بعوض بوزیدان مستعمل کنند و ابن سهویه
و حکما گویند بتحقیق مستعجل است و صاحب جامع گوید چوب هندی است
و ابن مولف گوید که بوزیدان که در طرف اسوا بیرجی باشد و در زمین
هند محلی است که بطرف خطا تعلق میدارد اما مثل مصری نیست زیرا
که از آن مصری سفید و ثقیل و صلبست و از آن دیگر مواضع سبک و سست
و زرد رنگ و گویند آنچه صاحب منهاج و صاحب جامع آورده اند که با
مقصودشان آن نوع است که از طرف خطا می آورند بهترین آنست
که سفید و سطبر بود و خطوط بسیار بروی بود و تازه بود و طبیعت وی گرم و
خشکست در سیوم و در وی رطوبتی فضلی هست و جالینوس گوید گرم است
خشک در سیوم و گویند بقوت بهمن بود و وی ملطف بود تفاصل و نقرس را
نافع بود و باه را زیاده کند و زهرها را سود کند و یکدرم از وی مسهل بلغم و
صفرا بود و نافع بود جهت خلطهای سرد و بلغم و عصب را پاک کند و منی را
بیفزاید و زنان جهت فربهی استعمال کنند و فربه کننده است چون با آرد
برنج یا شیر حلوا سازند بدن فربه کند و لونها سرخ کند و نافع وی در درد

مفاصل و نقرس مانند سورنجان است و اسحق گوید مضر بود بانثیین و مصلح آن
خردل است و گویند تخم کرفس است و قند و شربتی از وی مقدار پنج درم بود
و در معاجین بدل وی دو وزن وی بهمن بود و اگر یافت نشود بوزن
آن وج و نیم وزن آن زرنباد **بورق** انواع آن بسیار است بهترین آن
ارمنی بود و آنرا بطرون خوانند و افریقی از آن بتورن نیز بود و ارمنی
تنک و سفید بود و در وی لون طبیعت آن گرم است در آخر دوم و یا
خشک است در اول سیوم و عیسی گوید گرم و خشک است در دوم جلا بقوت
بدهد و اخلاط غلیظ قطع کند و مغص را ساکن کند اگر با زیره و میبختج
بیاشامند و طبع نرم دارد و بادها بشکند و بر حکه و بر برص طلا کردن
سودمند بود و دملها را نضج دهد و چون با آب خلط کنند و در گوش
چکانند درد گوش ببرد و بادی که در گوش بود و رطوبتی که از گوش آید
و اگر با سرکه در گوش چکانند چرک گوش ببرد و پاک گرداند و سحق کرده
با سرکه چون بدان غرغره کنند علق که در حلق چسبیده باشد بیندازد و
با ادویه فتائلات دو کنند کرمها را بکشد و بیرون آورد و هم چنین اگر
با شکم دف مالند و نزدیک آتش نشینند همین عمل کند و اگر با شراب
در گوش کنند کری ببرد و رازی گوید اگر دو درم از وی با سه درم روغن
زنبق بسایند و بر قضیب طلا کنند نعوظ تمام آورد و مجهول گوید چون
بغایت سحق کنند و با عسل بر قضیب و خصیه و کرد اگر آن طلا کنند نعوظ
تمام آورد و فولس گوید بواسیر و ناصور که در مقعد بود و بروغن گل بسرشند
و بر آن نهند زایل کند و ارسطوطالیس گوید نشف رطوبات از زخم
بکند و قوت معده بدهد و زهرها را نافع بود و داء الثعلب و حیه را نافع بود
و برص را چون هر روز دو درم از وی بعسل معجون کرده بیاشامند و سده
چون با روغن بنفشه سحق کرده در گوش چکانند جهت کرم گوش نافع بود
و در حقنه مقدار مستعمل از وی یک درم بود تا دو درم و بسیار خوردن وی
لون را سیاه کند و مفسد معده بود و مصلح آن صمغ عربی است و گویند که

سکنگبین یا فانید و بدل آن نمک تلخ بود یا نمک اندرانی و گویند بدل وی
بوزن وی نیم و ثلث وی بدیغورس گوید بدل وی یک وزن و نیم نمک بود
بوحا حشیشی است که با نبش روید و نزدیک باقی نبش است و از آن جمله
زهرها بود و بیخ آن جدوار است که آنرا بمغولی ما فرفین خوانند و در
جیم گفته شود **بول الناس** بمعنی آدمی بود چون با خاکستر زیر جایی که خون آید
ضماد کنند خون باز دارد و حکه و سعفه و خراز و برص را نافع بود خاصه
با بورق و آب حماض طلا کنند و جهت مطحولان و گزندگی افعی خاصه صحرایی
آشامیدن و بر آن ریختن نافع بود و با نطرون جهت گزندگی سگ دیوانه
و جهت مجموع زهرها و گزندگیها و چون بسایند و در پوست انار رود در
گوش چکانند کرم گوش بیرون آورد و مولف گوید چون بمنی کنند و کفی
که بر روی آید بر ثالیل مالند نافع بود **بول الصبیان** بمعنی کودکان چون
در ظرفی مسین و با عسل بپزند نافع بود جهت سفیدی چشم و دانه و ریش آید
و تاریکی ببرد و درد بول که در بن ظرف نشسته باشد چون چند روز بر آن
بگذرد و بر خمره بیندایند ساکن گردد و چون با روغن حنا سحق کنند و در
بخور برگیرد درد رحم را نافع بود و اختناق آن و جهت گزندگی افعی
و عقرب بحری و صخری و سگ دیوانه با بورق نافع بود و جهت حکه و
برص و جذام و جرب نافع بود و جهت ماده گوش که روانه بود چون با پوست
انار بیامیزند و در گوش چکانند نافع بود و جهت گزندگی همه حیوانات
بول الدواب بمعنی چهارپایان سودمند بود جهت درد مفاصل چون
نطول کنند یا در آن نشینند **بول الابل** بمعنی شتر بهترین بول جمل اعرابی
بود که آنرا نجیب خوانند طبیعت آن گرم و خشک بود و در وی قبض بود و نافع
بود جهت جذام چون بدان بشویند [illegible] گوید سودمند بود جهت درد
جگر و باه را زیادت کند چون بیاشامند و خشم را نافع بود و استسقا و
صلابت سپرز را سودمند بود خاصه چون با لبن لقاح بیاشامند و فتح سده
و مصفات بود و بغوث و اگر در گوش چکانند ریش گوش را نافع بوده

بول الکلاب بکیز سگ بود چون بگیرند و رها کنند تا منعقد شود موی را
بشویند سیاه گرداند و بهترین خضابها بود و ثالیل استعمال کردن
قلع کند **بول المعز** بکیز بز نافع بود جهت درد اعصاب همچنانکه
تشنج و امتداد سعوط کردن و جهت استسقا آشامیدن مفید بود
بول البقر بهترین بکیز گاو نر بود و بهق را زایل کند و خراز نافع بود
و اگر با مرکب آزند و در گوش چکانند درد گوش که از سردی بود زایل
کند و چون در آن نشینند درد معده سرد که از بواسیر بود سود دهد
بول الجاموس بکیز گاومیش چون مر و صبر بدان بیامیزند و در گوش
چکانند درد گوش که از سردی بود ببرد **بول الخنزیر البری** بکیز خوک صحرایی
نافع بود جهت سفیدی چشم و سنگ مثانه بریزاند **بول الحمار**
بکیز خر چون بیاشامند درد گرده را زایل کند **بوش و رنبدی** شیافت
که از ارمن می آرند و آن نباتی است که همچنان می گویند و شیاف
می سازند و بر ورمهای گرم طلا کردن و تغرس گرم بغایت مفید بود
و ملینت و مبرد بود و بر بثرها طلا کردن سودمند بود و طبیعت وی سرد
و خشک است در آخر درجه اول و دارای گویند چون با آب عنب الثعلب و بیرس
طلا کنند منفعتی عظیم دهد و بدل آن حضض بود باشیاف مامیثا
بهرامج رنف گویند و ضومران نیز گویند و عطفل و آن گلی بود تلخی
بپارسی بید مشک خوانند و بهترین کله موش و بکرمانی گیر بکو طبیعت
آن معتدل است نطول کردن محلل نفخ بود از هر عضو که باشد و بوییدن
آن محلل رطوبتها و بادهای غلیظ از مرو شکم براند و مخرور را نافع بود
و درد سر که از بخار مره صفرا بود ساکن گرداند و اگر با گشنیز بپرورند
مانند بادام و روغن ازوی بگیرند روغنی خوشبوی بود و در صنعت
ادهان گفته شود و اگر بعوض کنجد مغز بادام کنند لطیفتر بود **بهمن**
دو نوع است سرخ و سفید بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و مسیح گوید گرم است در دوم و تر است خفقان را عظیم نافع بود و دل را

قوت دهد و منی بیفزاید و باه را زیاده کند و فربهی آرد و سنگ مثانه بریزاند
و در تقویت دل نظیر ندارد و مقدار شربتی از وی یک درم بود و اسحق
گوید مضر بود بسفل و مصلح وی انیسون و بدل وی بوزن وی توذری
و نیم وزن آن لسان العصافیر **بیضه** بهترین وی تازه بود از مرغ
خانگی و زرده وی فاضلتر بود و باید که نیم برشت کنند و صنعت نیم برشت
آنست که اگر با پوست در دیگ آب جوشان اندازند و سی صد بار
بشمارند که معلق زنند و بعد از آن برآرند نافع بود و زرده آن گرم و تر بود
و غلیظ و نیم برشت زود منهضم شود و غذا بهتر دهد جهت حلق و سرفه
و سل را نافع بود و باه را برانگیزد و زرده وی بریان کرده قابض بود و چون
با عسل بر کلف طلا کنند زایل کند و سوختگی آتش را نافع بود و منع
ورمها بکند و در حقنه جهت قرحه امعا سودمند بود و سوختگی که از آب
گرم بود به پشم بدان بمالند نافع بود و جراحت حصیه و مقعد نافع بود
و منع ورمها بکند و اگر ادمان خوردن وی کنند کلف آورد و مطبخ وی
بد بود و سنگ گرده تولد کند و تخم آورد و قولنج پیدا کند و اولی آن بود
که فلفل و زیره و دارچینی با آن خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مربی
خورند و سفیده آن اگر در گوش چکانند که درم گرم کرده بود سرد
گرداند و درد ساکن کند و اگر بر سوختگی آتش بمالند نافع بود و اگر
صوف بدان تر کنند و در چشم نهند درد چشم که از گرمی بود نافع باشد
و جهت رمد در چشم چکانیدن نافع بود و اگر تخم مرغ همچنان خام بنوشند
گزندگی مار را نافع بود و نیم گرم آشامیدن قرحه مثانه و گرده و خشونت
سینه و نفث دم و نزله را سود دهد **بیض الاوز والنعام والبط** خایه
مرغابی و شتر مرغ و بط بهترین آن تازه بود نیم برشت معتدل بود در گرمی
ولیکن غلیظ بود و مضر بود بقولنج و ریاح و مصلح آن سعتر و نمک باشد
بیض العصافیر خایه گنجشک باه را زیاده کند و بیشتر از همه بیضها آن
عمل بکند **بیض الحجل** بهترین بیضها از آن کبک بود تازه و لطیفه

از خایهٔ مرغ خانگی باشد و نافع بود جهت نقصان و بیضهٔ تذرو و مرغ
خانگی و کبک مقوی دل و مستجمع اوصاف ثلاثه باشد و مضر بود با صحاب
کدر و مصلح آن نمک بود **بیض القلق** خضابی بغایت نیکو بود
موی را **بیش** بدترین زهرهاست و در غایت گرمی و خشکی بود و
تیزی و نافع بود برص طلا کردن و جذام با دوای دیگر و وی سم قاتل
مهلک بود و مقدار دانگی کشنده بود و تریاق وی بیش موش بود و
زهر با خشک و با تر قبیز که آن جدوارست و وی از سم افعی زودتر اثر
کند و قدر آن سنبل نوعی از آنست و گفته شود **بیش موشا** بوجا
و گفته شد اما بیش موش حیوانیست مانند موش که معروفست بنافع
البیش و در بن درخت بیش جایگه دارد و نافع بود جهت برص و جذام
و تریاق بیش بود و دافع شر هر زهر که باشد **باب التاء**
تنبول تامول نیز گویند و آن ورقی است مانند ورق نارنج و در دریا
بسیار باشد و بسیار خورند و در طعم نزدیک بقرنفل بود جهت درد دهن
سودمند بود و بوی دهن خوش کند و اشتهای طعام پیدا کند و باه را
قوت دهد و دندانها را سرخ کند و نشاط آورد و بدن را قوت دهد و خون
بن دندان را باز دارد و معده و دندان و بن دندانها را قوت دهد و دیدن
خاییدن وی و صاحب تقویم گوید طبیعت وی سردست در اول و قابض بود
و مجفف بود و شریف گوید گرم است در اول و خشک است در دوم و قابض
و مجفف قوت جگر ضعیف کند و چون بخورند و بعد از آن بیاشامند النفس را
خوش کند و وحشت زایل کند و اهل هند بعوض خمر بعد از طعام
تنبول خورند و مفرح بود و غم زایل کند و باید که با کلس صدف و شیخ دکنی
و پاره قرنفل نیز خورند و اگر بی کلس بود هیچ طعم وی نیابند و لذت
نبخشد و تنبول خمر اهل هند است و رازی گوید بدل وی قرنفل خشک بود
ناغند بزبان اهل بربر عاقرقرحاست و گفته شد **تذرج**
بسیاری تذرو خوانند و گوشت وی از همه گوشتها بهتر بود و در منفعت مانند

دراج بود و گوشت وی گرم بود دماغ و فهم را زیاده کند و در خواص
ابن زهر آورده که زهرهٔ وی چون بدان سعوط کنند جبل و وسواس
زایل کند **ترمس** باقلای مصری خوانند و شامی خوانند بهترین وی
سفید فربه بزرگ بود و طبیعت وی گرم است در اول و گویند در
دوم و خشک است کلف و بهق و برص را زایل کند و ریشها و انهاد
که بر روی پیدا شود و خنازیر و صلابات بعسل و سرکه طلا کنند نافع
و آرد وی چون با عسل بیامیزند و بلیسند یا با سرکه بیاشامند کرم را که
در شکم دارد و وی با آرد جو با آب در ورمهای گرم طلا کنند نافع بود و چون
با سرکه بپزند و بر آتش فارسی ضماد کنند سودمند بود و در ریشهای تر که
در سر بود و ریشهای پلید و جرب را ابتدا بهق و آثار را که در بدن
پیدا شود دوا نها سودمند بود و چون با مر و عسل بیامیزند و زن بخود
برگیرد و بیاشامد حیض براند و بچه را بیندازد و آرد وی ثمره را صافی
کند و چون با عسل و سرکه و سداب بپزند و سده سپرز بگشاید و جگر و
بکوبند و با سرکه بیاشامند غثیان ساکن کند و مقدار سه درم مستعمل بود
و طبیخ آن کرم را بکشد و بر ناف بچگان طلا کردن همین عمل کند و اگر با
بیخ مارزیون بجوشانند و گوسفندی که جرب داشته باشد بدان بشویند
البته زایل کند و اگر با آب بجوشانند و بیاشامند بول براند و شکم
ببندد و ابن ماسویه گوید منفعت وی آنکه شکم براند و نه بندد و دیر
هضم بود و خلطی خام از وی حاصل شود و در عروق خون تمام هضم شود
چون تلخی از وی بیرون کنند غلیظ بود و زود نفوذ کند و آنچه تلخ
دارد زود از معده بگذرد و باید که با سرکه یا انگبین یا نمک و سعتر با
انجدان بخورند جالینوس گوید بدل وی در جلا دو وزن آن باقلا بود و
گویند بدل آن فوغ و گویند بدل آن شیخ ارمنی و چون با سرکه بپزند و
بر مفاصل سر ضماد کنند نافع بود و در ورمهای بلغمی را تحلیل دهد و در خواص
ابن زهر آورده هر دابه که قردان بسیار داشته باشد چون بطبیخ ترمس

بشویند زایل کند و جرب چهارپایان زایل کند و شریف گوید چون بشانند
و بلغور کنند و پوست وی جدا کنند و در دیگ مسین کنند و شیر تازه
بدان ریزند چندانکه آنرا بپوشد و بجوشانند تا شیر نشف کند
بعد از آن بانیدی روغن گاو بر سر وی کنند و بجوشانند تا منعقد گردد
و از آن ضماد کنند مسهل مره صفرا و مره سودا و خلط خام لزج بود
پس اگر خواهد که مسهل صفرا باشد در خرقه کنند گرم کرده و بر ناف ضماد
کنند اسهال صفرا کند و اگر جهت سودا خواهند بر دل ضماد کنند و
و این ضماد از اسرار طب مکتوبست و این معالجه جهت طفلان و پیران
که تحمل داروی مسهل نداشته باشند کنند و این مجربست **تربد**
بهترین آن چینی بود و سپید بود و مصمغ مجوف و در سودن سپیدتر
گردد و زود کوفته شود و بر سرهای وی صمغ بود و کهن و باریک شود
و بسطبری میان خنصر و بنصر بود و چون بکوبند و بپزند هیچ آن نشیند
بر سر پوست نماند و تنگ سوراخ بود و باید که وقت خرج کردن او
بخراشند و بروغن بادام چرب کنند آنگاه بکوبند طبیعت وی گرم و
خشکست در سیوم نافع بود جهت مرضهای عصبانی و مسهل بلغم
بود تمام و اندکی از خلط سوخته و ماسرجویه گوید مسهل اخلاط غلیظ لزج
بود و اصح آنست که تنها مسهل بلغم رقیق بود و اگر تقویت کنند مسهل
بلغم غلیظ بود و استعمال کردن وی در بدن پیوسته خفاف پیدا کند
و مضر بود بمعا و بعد از آنکه خراشیده باشند و بروغن بادام چرب
کرده و کتیرا اضافه کنند و اگر تقویت وی بزنجبیل کنند مسهل بلغم غلیظ
بود اما تنها مسهل غلیظ نبود و تربد زرد و سیاه زهر بود مانند فرابیون
سیاه و غاریقون سیاه و مداوای کسی که آن خورده باشد مانند
مداوای کسی که فربیون سیاه خورده باشد کنند و سمان تدبیر کنند و تربد سپید
مجوف چنانچه وصف کرده شد نافع بود جهت درد مفاصل که بلغمی بود
و رحم را پاک کند تنقیه تمام خوردن و حقنه کردن و نافع بود جهت درد ان

نزدیک حیض آمدن و نافع بود جهت درد پشت و دماغ را پاک کند از بلغم
لزج و مفلوج و مصروع را نافع بود و سرفه که از رطوبات فم معده بود
سود دهد و علامات این زحمت آن بود که چندان سرفه باید کرد تا قی کند
یا خلطی لزج از آن بیرون آید بعد از آن ساکن گردد و اگر با هلیله کابلی
خلط کنند دوایی نافع بود مصروع را و بدل آن بنیم وزن آن غاریقون و
دانگ و نیم آن صبر و دانگی و نیم آن حنظل و گویند بدل آن ترمس است و
صاحب جامع در مفرده آورده که بدل آن پوست درخت توت است
بوزن آن و شربتی از تربد از نیم درم تا یکدرم بود **ترنجبین** بهترین
آن تازه بود و سپید و طبیعت آن معتدل است در حرارت و برودت
اما میل بحرارت دارد و لطیفتر از قند بود و در وی رطوبتی بود و ملین بود
نافع بود جهت تبهای گرم و سرفه و سینه را نرم کند و تشنگی بنشاند و مسهل
صفرا بود برفق و خاصیت و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم شاید
و شریف گوید گرم و تر است در اول حفظ را نیکو بود و ابن خونی گوید مضر بود
بسپرز و مصلح وی آب تمر هندی و گویند بدل آن ماء الحاج با قند بود و گویند
جوآب و قند و گویند بدل آن شیرخشت است **تریاق ترک** مویاهی آن
و کفته شود **تریاق الحیة** در شیح جشنم کاوکاهی و برکوهی باشد و از آن
کاکوهی بهتر است و در صفت ابل گفته شد و بشیرازی آنرا ادرمن برآن خوانند
تشمیزج بپارسی چشمیزج گویند و چاکسو خوانند و بشیرازی چیمک گویند
و به لغتی دیگر اطرابلس گویند و حب السودا نیز خوانند اما حبة السودا
شونیز را باید گفت و طبیعت تشمیزج گرم و خشکست و قابض بود و تقویت
و درد چشم را نافع بود و ابوسهل آورده است که چون نخاب سحق کنند تنها
و بپزند و بکرنش سحق کنند قضیب زود بینک شود و مجربست و بهترین
وی آنست که فربه بود و نخاب سیاه و براق باشد **تفاح** بپارسی سیب
گویند معتدلترین وی شامی بود و بعد از آن اصفهانی پس قوقاشی و بلسطی
و آنچه تازه بود بد بود و همچنین نارسیده و نفخ سرد تر بود و آنچه ترش بود

و نه قابض بود سرد و خشک بود و شیرین که رسیده بود معتدل بود در حرارة
و برودة و بصری گوید شیرین گرم و تر بود در اول و ترش سرد و خشک بود
در دوم و آنچه مز بود معتدل بود در سردی و تری منع فضول بکند خاصیة
آن و تفاح مقوی دل بود و مفرح و بغایت روح را لطیف کند خاصه
دفع معده ضعیف بد بود و اگر در میان خمیر بریان کنند سودمند بود
جهت قلت شهوة طعام و نافع بود جهت کرم و دوسنطاریا و سبوق وی
مقوی معده بود و منع قی بکند و سموم را نافع بود و تفاح شیرین چون
پخته کنند و بر چشم بندند که درد کند درد ساکن کند و تفاح مز تشنگی بنشاند
گر از صفرا بود و قی باز دارد و طبیعت ببندد و رازی گوید تفاح مقوی
فم معده بود و محرور را نافع بود اما بطی الهضم بود و منفخ و اولی آن بود که
چون از وی ثقلی در معده بیابند آب سرد و طعام ترش بر سر آن خورند بلکه
شراب بخورند و مرق سفیدباج و مطجنات خورند و اطبا گویند بخاصیت
نسیان آورد و سبب ترش خلطی معتدل سرد از وی حاصل شود و آنچه عفص
بود خلطی غلیظ از وی حاصل شود و شریف گوید چون ورق وی بکوبند
و ده درم از وی بشراب بیاشامند دفع کند زهرها و زهرهای گزندگی جانوران
بکند و شراب وی جهة گزندگی عقرب و همه سمی نافع بود و تقویت معده تمام
بدهد و سیب نارسیده مولد عفونات و تبها بود و آنچه بر درخت پخته شود
نیک باشد و آنچه پوسیده شود بد باشد و مجموع میوها چنین بود و ادمان خوردن
وی در اعصاب احداث کند خاصه آنچه ربیعی بود و آنچه ترش بود و دفع
مضرت آن بگوارش نعناع و گلقند کنند و در خواص ابن زهر آورده که
بوییدن وی بغایت سودمند بود جهت موسوسان و مدبولان و قوت
دماغ بدهد و اما خوردن وی ریاح و عروق احداث کند و اوجاع در
عضلها و باشد که بسل کشد از بهر آنکه چون هضم شود خونی که از وی
حاصل شود بعضی منحل شود بریاحی لطیف در عروق و بعضی در عضلها
و چون تندی در عروق پیدا کند اگر آن بود که بشکافد و چون بشکافد شود

در شش ریزد و سل پیدا کند بی محال و نادر افتد که نباشد **تمر** بپارسی
خرما گویند طبیعت آن گرم و تر است در اول و گرمی وی زیاده از تری
بود منی بیفزاید و صداع آورد و دندان و بن دندانرا تباه کند و خون
غلیظ از وی حاصل شود و سینه و شش و روده را نیکو بود و بسیار خوردن
وی صداع و رمد و قلاع و خناق و درد دندان آورد و مصلح آن بادام
و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده خوردن و چون در شیر تازه خوابانند
و بخورند نقوظی تمام آورد و اگر ادمان آن کنند در زمستان خاصه
چون دارچینی قدری کوفته در شیر اندازند بدنرا فربه کند و باه را زیادت
کند و لونرا نیکو کند و مزاجهای سرد را خرما جهت درد پشت و رگ نافع بود
تمر هندی حمر خوانند و صبار اهم گویند طبیعترا از اجاص بود و رطوبة
کمتر دارد و بهترین وی زرد تازه بود بغایت ترش و طبیعت وی سرد
بود در سیوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید سرد و خشک است در سیوم
و ماسرجویه گوید تر است در دوم و در طوبة مسهل بود جهت قی و تشنگی و تب
و غش و کرب را نافع بود خاصه چون خواهند که طبیعت نرم دارد
و شربتی از طبیخ نیم رطل کم بود و گویند مسهل اخلاط محترق بود و حلقه را
نافع بود و آش مبیدن جهة قلاع و مضمضه کردن و خفقانرا نافع بود
و چون از گرمی بود و دانه وی جهة جبر مستعمل کنند اما تمر هندی مضر بود
بسرفه و سینه و مصلح وی شراب بنفشه و خشخاش بود و بدل وی آلو سیاه
تمساح بپارسی نهنگ خوانند و ابن مولف گوید نهنگ بر صورت سوسمار
بود و پشت او چون پشت کشف بود و آهن بروی کار نکند و بطول
هشت ذراع بود و چهار دست و پا دارد و دنبال او شش گز است و بطول
سر وی دو گز و دهن فراخ دارد و او را شصت دندان باشد و نتواند که
منحنی شود بواسطه آنکه استخوان پشت او یکپاره است و مانند مرغ خایه
نهد و زبل در دهن اندازد زیرا که منفذ ندارد و چون دیگر جانوران در غایت
قوت چنانکه فیل را از او کشد و هیچ آهن در جلد وی کار نکند از سر تا

دنبالش یک استخوان بود و اگر بر قفا افتد بر نتواند خاست و داشیوع دشمن
نهنگ بود و سرگین وی جهت سفیدی کهن و نو که در چشم بود بغایت نافع
بود و پیه وی جهت گزندگی ضماد کردن در ساعت درد ساکن کند و چون
بگدازند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان اندامان
کنند گری زایل کند و در خواص آورده اند که اگر بر صاحب تب ربع مالند
نافع بود و شریف گوید پیه وی چون بگدازند با روغن گل درد پشت و
کرده را نافع بود و باه بیفزاید و خون وی با بلیله و آمله خلط کنند و بر
سفیدی طلا کنند لون آن باز لون اندام گرداند و اگر بر پیشانی
طلا کنند رصد غین درد شقیقه را نافع بود و گوشت وی چون باز
با سفیداج بزند و کسی که لاغر بود بخورد فربه شود اما غلیظ بود و زهره
وی در چشم کشند سفیدی ببرد و جگر وی چون بخور کنند در شب مجنونی
جنون از وی زایل گردد و اگر دندان وی که از راست بود بگیرند و بر بازو
راست بندند مجامعت را قوت دهد و محرکی تمام بود باه را و در خواص
ابن زهر آورده که همه حیوانات فک زیرین ایشان در حرکت باشد الا
تمساح که فک زبرین او متحرک است پیه وی با موم بسرشند و فتیله سازند
و برافروزند در نهری یا در بیشه ضفادع قطعا آواز نکند مادام که
آن افروخته باشد و چون طرب کنند با پوست وی در بیرون قریه
دبیا و برند بر سطح بلندتران قریه در آن ده تگرگ نبارد و اگر نیش وی
در پیشانی کبش جنگی بالند هر غوج که با بروی آورند از وی بگریزد
اگر چشم وی بکشند وقتی که هنوز زنده باشد و بر مجذوم بندند نافع بود
و آن علت زایل کند و نگذارد که زیاده شود **تنکار** دو نوع است
معدنی و مصنوع طبیعت آن گرم و خشک است و لطیف و نافع بود جهة
درد دندان و کرم انگشت و از خوردن باز دارد بخاصیت و جلا زان
بدهد و آنچه مصنوع بود صنعت آن چند نوع است یک نوع که بهتر
بود گفته شد نمک یک جزو قلی یک جزو بوره سه جزو و اگر نظرون کنند

بهتر باشد شیر گاو یا گاومیش آن مقدار که وی را بپوشد بر سر آن کنند
و بجوشانند آن مقدار که سخت شود بعد از آن با آفتاب نهند و بگذارند
تا خشک شود و آنچه معدنی بود از چشمه بیرون آید و آن دو نوع است
یک نوع برنج ماند و یک نوع برف آنچه بریده باشد آنرا برفی خوانند
و آنچه برنجی باشد آنرا تنکار خوانند و باید که بروغن چرب کنند و در
جایی که باد راه نیابد نگاه دارند تا نپرد آنرا تنکار گویند و نیکوتر بود
توت ابیض فرصاد خوانند و بپارسی توت سفید گویند و قایم
مقام انجیر بود در انضاج الا آنکه غذای بد دهد و معده را بد بود
و خونی فاسد از وی متولد شود و بهترین وی بزرگ شیرین بود و طبیعت
وی گرم است در اول و تر است در دوم و گویند در اول و چون بخورند
زود از معده بگذرد اما دیر از روده بیرون رود و بول براند و
معده را بد بود و بهترین آن بود که پیش از طعام بخورند و بعد از آن
سکنجبین بیاشامند و ورق آن و ورق انجیر سیاه و ورق انگور با
باران بجوشانند و موی را بدان بشویند سیاه گرداند و چون بکوبند
و با زفت بیامیزند و بر سوختگی آتش ضماد کنند سودمند بود و اگر
بطبیخ ورق وی مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و طبیخ پوست وی
همین عمل کند **توت حامض** معروفست بشامی و بهترین وی سیاه
بزرگ بود نارسیده وی چون خشک کنند قایم مقام سماق بود و طبیعت
سرد و خشک بود در دوم و گویند تر است و گویند خشکی وی در اول
بود و در وی قبضی بود ورم حلق و دهان را نافع بود و ورق وی خناق
ببرد و عصاره وی خشک کرده شکم ببندد و ذوسنطاریا را نافع بود
و پوست درخت وی تریاق شوکران بود و آب ورق وی مقدار
پانجده درم چون بیاشامند گزندگی رتیلا نافع بود و خوردن وی
مغص آورد و مصلح وی اطریفل بود و اسحق گوید مضر بود به شش و
مصلح وی انار بود **توت وحشی** توت علیق است و بشیرازی توت

سه کل خوانند و در علتین گفته شود **توذری** تودریج گویند و بزر الهوه
قصبصه بشیرازی تدردی خوانند و باصفهانی قرا به و بکرمانی یاد درخت
دبه بتبریزی ورینه طبیعت آن گرم است در دوم و خشک در اول
و عیسی گوید تر است در اول و تودری چهار نوع است زرد و سفید و سرخ
و کلگون بهترین آن زرد بود سودمند است جهت سرطانات که ریش نشده
باشند با عسل و آب طلا کردن اگر با آب بیامیزند و بر سرطان باطن
ضماد کنند و ورمهای صلب و ورم بن گوش و صلابه نقرس نافع بود و
ریشهای چشم را پاک کند چون با عسل در چشم کشند و چون در شراب بپزند
و بیاشامند باه را زیاده کند و اگر در لعوق کنند نافع بود جهت
خلطهای غلیظ لزج که در سینه و شش بود **توتیا** انواع است بهترین
آن هندی بود بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی تنک و طبیعت آن سرد
در اول و خشک در دوم و چنین گویند سرد و خشک در دوم و آنچه شسته
بود نافعترین مجففات بود و زخمها را نافع بود و چنین گویند مغسول
وی صحت چشم را نگاه دارد و درم هم جهت ریش قضیب و خصیه بغایت
نافع بود و مقعد و ورمها بر آن دگویند بدل آن بوزن آن شادانه
نیم وزن آن توبال دگویند بدل آن سرطان بحری بود صفت غسل آن
بگیرد توتیا کوفته و بیخته و به آب بیامیزند و در ضره بندند که تنک بود
نه بغایت و در ضرعی کنند بیمر و آب باران در سر آن کنند و در آب وی را
می جنبانند تا آنچه رقیق بود با آب بیرون آید و آنچه غلیظ بود در ثفل
و در بیخ بود در خرقه باشد پس آن آب را در ظرفی دیگر کنند و دیگر آب در سر
توتیا کنند همچنان اول همان عمل کنند پس آب بها برگیرند و توتیا از وی بگیرند
و اگر رگی در بن آن بود بیندازند و توتیا خشک کنند و استعمال کنند
توبال النحاس لطیفتر از مس سوخته بود و آن چون مس تافته گویند
وی از آن می درخشد و بهترین آن قبرسی بود و سیاه که می بسرخی دارد و
رقیق بود و باشند بوسنی و ادنی آن بود که بیش از سحق چند نوبت بشویند

و در دارو چشم بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم و قابض
د گوشت زیاده بخورد و خشونت اجفانرا سود دهد و تاریکی چشم زایل کند
و جلا دهد و ادنی آن بود که حدت وی به نشاسته بشکنند و خاصیت
وی در اسهال بلغم و آب زرد است و آن چنان مستعمل کنند که نیم مثقال سحق
کنند و با یک مثقال ماء العسل بدهند و با یک مثقال علک البطم گرم سازند
و فرو برند مسهل بلغم بود و بقوت اما بعد از آن قدری سرکه بخورند **توبال**
الحدید اقوی ترین توبالها بود و چون آهن سرخ شده گویند از آن
در افتد و آن مجفف و منقبض بود جهت ریشهای بد **توبالکون** نوعی از
بنوع است و آنرا علق خوانند و ورق وی مانند ورق کبر بود گرد و شکل
شاخها داشته باشد و چون بشکنند شیر بسیار از وی بیرون آید بغایت
محرق بود **تین رطب** بپارسی انجیر تر گویند بهترین آن وزیری بود
پوست باز کرده بعد از آن آنچه میل بسپیدی داشته است بعد از آن
سرخ و سیاه و طبیعت آن گرم بود اندکی و گویند در اول درجه گرم است
و در دوم تر است و خام وی بتری مایل بود و ذرقی جلا بی بود دیر
تحلیل ضماد کردن و بهتر آن نافع بود و آنچه رسیده بود غذا بهتر دهد از
مجموع میوها و زود در بگذرد و فربهی آورد و صرع را نافع بود و خشونة
حلق و سینه را نیکو بود و تشنگی که از بلغم شور بود دگرده و مثانه را
سود دهد و آنرا از رمل و هرچه باشد پاک کند و خاکستر چوب وی ذو سنطاریا
نافع بود و اسهال خوردن و حقنه کردن و مقدار یا نجم درم و لبن وی
سودمند جهت گزندگی عقرب و رتیلا و تا رسیدن وی با عسل جهت گزیدگی
سگ دیوانه و ریشها که رطوبه از وی روانه بود نافع بود و همچنین ورق آن
با کرسنه و شراب ابن عرس طلا کردن سودمند بود و از خوردن انجیر
باشند از سموم و نقصان وی چون با گوشت گاو و صلب بپزند مهرا شود و انجیر
طبیعتی دارد و ورق آن طبیعتی و چوب آن طبیعتی و لبن وی طبیعتی
و ورق آن مسخن قوی بود و لبن وی حادی لطیف بود و لبن چون گلاه

وشیر ببندد از آن بسته بگشاید مانند انفحه و اگر بر صوف نهند و در دندان
گیرند از خوردن پاک کند و در چشم کشیدن با عسل ابتدا نزول آب را منع کند
وانجیر در وی تلخی بود لذا مره بود و معده را بد بود و مصلح وی سکنجبین ساده
و بعد از آن باید آشامیدن با شراب انزج یا ریباس و غذایی که
خورند باید که مری در وی بود و در روزگار نوح پیغمبر علیه السلام همه درختها
تباه شد الا انجیر و از همه میوها چیزی ساقط می شود الا در انجیر و در ورق
آن زهر قاتل است و در نفع انجیر آورده اند اگر شاخ درخت انجیر ساعتی
در نمک آب نهند و بکار برند انجیر نغاس شیرین باز آورد و مجرب است
تین یابس انجیر خشک باشد و دیگر بهترین وی زمل بود و طبیعت
آن گرم است در آخر درجه اول و معتدل بود در تری و خشکی و لطیف بود
و منضج و محلل و بر ورمهای صلب بر ضماد کردن نافع بود و دما میل را
نضج دهد و صرع را سود دهد و خشونت حلق و سینه و قصبه شش را موافق
بود و شراب وی سرفه کهن را نافع باشد و سده جگر و سپرز بگشاید
و چون با آب وی جوشانیده غرغره کنند خناق را تحلیل دهد و نضج آن
بدهد و بگشاید و از خوردن وی خونی بد متولد شود و دایمان خوردن
وی شپش در بدن پیدا کند و سرد مزاج را نافع بود و در دبیت تقطیر
البول نافع بود و منضج کرده بود و اخلاط او رو شکم براند و سینه و شش را
از اخلاط پاک کند و مضر بود جهت جگر و سپرز که متورم بود و اولی آن بود
که با مغز گردکان و مغز بادام بخورند و چون با فودنج و سعتر و جاشا بخورند
کرده و مثانه و سینه را پاک کند و چون یک رطل از وی بپزند که شراب خوبیاند
سه شبانروز و بعد از آن بسپرز ضماد کنند نافع بود و اگر هر بامداد چهار انجیر
در سرکه خوابانیده چنانکه ذکر رفت بخورند سپرز را بگدازد و ضماد کردن
نیز بغایت نافع بود و جالینوس گوید بدل وی در انضاج حب صنوبر است
باب الثاء ثافسیا تغسیا نیز گویند ذیبتون هم خوانند و آن
صمغ سداب کوهی است و گویند صمغ سداب بری است و سداب بری حرملست

و کفته شود و سداب کوهی برگ آن بحرمل ماند لیکن درازتر و پهن تر باید
و شاخ وی دراز بود و بوی عظیم منتن دارد و تخم آن بشکل تخم سداب بود
و طبیعت وی بغایت گرم بود و محرق و منضج قوی بود و مجفف اعصاب
و در وی رطوبتی فضلی هست و گویند گرمی وی در سیوم بود و مسهل و
منضج و مقطع جذبی بغایت کند از عمق بدن و موی برویاند و بوی
بیخ وی نیز بر داء الثعلب مالند بغایت نافع بود و حقنه کردن جهت عرق
النسا و بر نفث الدم و فضول طلا کردن و مقدار شربتی از وی در
استسقا نیم درم بود و با ماء العسل مسهل بود و اگر زیاده از این بود
بول و طبع ببندد و استرخا و نقرس و مفاصل سرد را بغایت نافع بود
و ورم زبان و قراقر و سوزش حلق و معده و ترشح روی وی باشد
که غشی و ضیق النفس پیدا کند علاج وی قی کنند و بعد از آن شیر و مسکه
و جو آب بدهند و غرغره بشیر تازه و روغن گل دارند و به تخم سداب
بغایت نافع بود و این از خواص است و جالینوس گوید بدل وی در
داء الثعلب حرف است و وی بمثانه مضر بود و آلات بول و مصلح این حب
الآس و بلوط باشد **ثامر** و جو خوانند و آن کوسانت و کفته شود **ثدی**
بپارسی پستان گویند و جمع پستان چهارپایان بود و ثدی از آن آدمی
گوشت وی مانند شیر بود و طعم وی شیرین بود بهترین آن بود که از حیوان
معتدل گیرند طبیعت آن گرم و تر بود و گویند مزاج وی بسردی مایل بود و
غذایی صالح بود و شیر زیاده کند اما مولد بلغم بود و در وی غلظتی بود و
مصلح وی سعتر و نمک بود **ثعلب** بپارسی روباه گویند و چون با نف
بپزند و بر مفاصل طلا کنند بغایت نافع بود خاصه که همچنان زنده بپزند و
زمانی نیک در آن آب نشینند اما بعد از نشستن این عمل کنند و پیه وی درد
مفاصل را سود دهد و درد گوش چون در گوش چکانند و اگر بدان ادمان
کنند کمی زایل کند و درد آن نیز و شش وی خشک کرده و سابیده گر
بیاشامند ربو و سرفه را نافع بود و پیه وی چون در دهن گیرند درد دندان

زایل کند و درد چشم را و شریف گوید که پیه وی چون با پوست تخم مرغ
سوخته بیامیزند ذرهٔ الثعلب را نافع بود و زهرهٔ وی با آب کرفس
و اشق بگدازند مساوی و سعوط کنند در بینی کسی که ابتدا جذام
بود در هر ده روز یکبار بغایت نافع بود و چون دندان وی در دست
گیرند ایمن باشند از درد کردن و بانگ کردن سگ و پیه وی چون با زیت
کهن اتفاق بگدازند و بر نقرس و مفاصل مالند نافع بود و پوست
وی بغایت گرم بود از همه پوستها سخن تر و مرطوب مزاج را بغایت نافع
بود و محرور مزاج را نشاید و کسی را که سرما بر وی غالب بود شاید و هر چه
که فتوی برودی زیاده بود سخونت در وی بیشتر بود و آن لباس زنان و
بلغمی مزاج و پیران باشد و در خواص ابن زهر آورده که پیه وی را چون
طلا کنند بر تازیانه یا چوبی و در اندرون هر خانه که بنهند مجموع کیکها
بران جمع شوند و ابن مؤلف گوید اگر بادام تلخ بکوبند و بر گوشت
فشانند و روباه بخورد بیهوش گردد ثغادیر در دال است و گفته شود
و بلغت شام شمام خوانند و بپارسی ستنبویه ثلج بپارسی برف
گویند و در صفت جمد و جلید گفته شود ثلج چینی سنگ سفید است
که در بیرونها بکار برند جهت جلاء چشم و تب دق را نافع بود و طبیعت وی
سرد و خشک است ابن بیطار گوید ثمرهٔ اسبوس است و در الف گفته شد
ثمرة الطلق شغلج خوانند و ثمرة اللصف و ثمرة الاصف گویند
بشیرازی کدرک گویند و شغلج قثاء الکبر گویند و طبیعت این گرم است
در سیوم و گویند در چهارم و بره کبر چون با نمک و سرکه بهم پرورند لطیف
بود سده جگر برود و سپرز و معده را پاک کند و طبع را نرم دارد و در
کبر منفعت تمام گفته شود توم بپارسی سیر گویند و بستانی بود و بری
بود و کراثی بود و توم بری اسقوردیون است و گفته شد و توم کراثی
مرکب بود بقوت از توم و کراث و طبیعت توم گرم و خشک بود در
چهارم و گویند در سیوم و در حرارت و یبوست از بصل اقوی و محلل نفخ بود

و آب کردنش را نافع بود و خاکستر وی بر بهق با عسل طلا کنند نافع بود
و بردا الثعلب با عسل و روغن حب البان بیامیزند و بدان بمالند موی
برویاند و جرب و قوبا را سودمند بود و خوردن وی خام یا بریان کرده
یا پخته حلق را صافی کند و سرفه کهن که از سردی بود سود دارد و
خوردن وی کرم را بکشد مجموع و علق از حلق بیرون آورد و چون بکوبند
و با سرکه بدان غرغره کنند و چون در طبیخ وی و ورق وی و ساق وی
نشینند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و وی نافع بود جهت گزندگی
جانوران و سگ دیوانه و رتیلا و ابن عرس و عقرب و افعی با شراب
خوردن و ضماد کردن و طبع نرم دارد و بول براند و درد روده را نافع
بود و فتق که لین بود و فولس گوید مقوی باه بود و منی بیفزاید
و قولنج و عرق النسا نافع بود اما مصدع بود و مضعف چشم و خون
پخته بود حرارت و حرافت وی کمتر بود و مصلح وی ترشی و روغن بود و
گوشت فربه و صاحب تقویم گوید که مصلح وی بنفشه و بلیله بود و بدل
توم بری توم بستانی بود توم الحیه توم بری گویند آن اسقوردیون است
و گفته شد بعضی از منافع وی و دیگر منفعت وی آنست که مرضهای سرد
و فالج و لقوه و خدر را نافع بود و جالینوس گوید جذام و برص و بهق را
سود دارد چون با عسل کف گرفته بیاشامند و دیسقوریدوس گوید جرب
زایل کند چون بدین صفت استعمال کنند بگیرند توم بری و خرد بکوبند و با
رازیانه بسرشند و تخم رازیانه کوفته و پخته و عسل کف گرفته و در حمام
مثل نخ طلا کنند در هر سه روز یک نوبت و رها کنند تا با عرق فرود آید
و فولس گوید جذام را زایل کند چون بیاشامند در هر پنج روز چهار مثقال
با عسل و باقی منفعت او در سقوردیون گفته شود ثجیر ثجیل و ثجیر و ثجیره
خوانند بپارسی بیدگیا و آن نوعی از حرشف است و طبیعت وی سرد و خشک است
در اول و گویند معتدل است نافع بود جهت جراحتهای تازه و منع نزله بکند
و بیخ وی و تخم وی منع قی بکند و ادرار بول بکند و اسهال باز دارد و از تخم وی

لعوق سازند سنگ گرده بریزد و طبیخ آرد ریشه مثانه را سود دهد

باب الجیم

جاوشی کرکم و فوفو در بهقان و خلوق گویند و شعور الصفالیه و آن زعفرانست و گفته شود جا[illegible]
سه نوع است یک نوع دخن گویند و بپارسی ارزن و بشیرازی الم و
یک نوع جاورس هندی خوانند و آن ذرت است و یک نوع جاورس و
بپارسی گاورس و بشیرازی کال و طبیعت آن سرد است در اول و خشکست
در سیوم قابض بود و مخفف تعبیر لذع شکم ببندد و بول براند و خونی
بد از وی متولد شود و دیر منهضم شود و غذا اندکتر از مجموع حبوب دهد
که از ایشان نان پزند و بچه بیندازد و مصلح وی آنست که با شیر تازه
پزند یا با آب سبوس و روغن بادام یا روغن گاو و با کنجد حلوای چرب
از پس آن خوردن و بدل وی در شکم بستن برنج بود جاوزمیج گاوزره
گویند و آن حجر البغرست و گفته شود جاوشیر بپارسی جواشیر
خوانند و گاوشیر گویند و بشیرازی جاخوش و آن صمغ درختی است
که ساق کوتاه دارد و برگ آن برگ انجیر ماند گردتر و کوچکتر و گویند
ورق آن بورق زیتون ماند و قول اول صحیح است که برگ آن گرد
و برگ زیتون دراز و ساق وی مانند خیار زه کشیده بود و گل وی
زرد رنگ بود و تخم وی خوشبوی و تیز بود و صمغ از وی چنان گیرند
که ساق وی شق کنند تا صمغ بیرون آید و صمغ وی بهترین آن بود
که بلون زعفران بود تازه و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اول
که از ساق بیرون آید سفید رنگ بود و چون خشک شود زرد گردد و چون
با آب بگدازند برنگ شیر بود و اگر سیاه رنگ بود مغشوش بود و
غش آن با شق و موم کنند و طبیعت جاوشیر گرم و خشک بود در سیوم
و گویند در دوم و جالینوس گوید که گرمست در سیوم و خشکست در دوم
و عرق النسا و درد زانو و مفاصل سرد طلا کردن نافع بود و در چشم
کشیدن جلا بدهد و چشم را روشن کند و استسقا و چکیدن کمیز و صلابة

رحم را نافع بود و چون با عسل بگدازند و زن بخود برگیرد حیض براند
بچه بکشد و بیندازد و جرب و مثانه بر ذات الجنب ضماد کردن نافع
بود و با مویز بر نقرس ضماد کردن سود دهد و قولنج بلغمی را نافع
و گزندگی جانوران و سرفه کهن که از خلط غلیظ لزج بود سود دهد و بیخ
درخت وی چون بخراشند و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تخم وی چون
با افسنتین بیاشامند حیض براند و اگر با زراوند بیاشامند گزندگی
جانوران نافع بود و اگر با شراب بخورند در رحم که سبب آن اختناق بود
سود دهد و مقدار شربتی از وی نیم مثقال بود تا یک مثقال بعد از آنکه در مطبوخ
خوابانیده و ابن جزار گوید اگر بچه یک ماهه یا چهار ماهه بود و در شکم بمیرد
فتیله از جاوشیر بسازد و بخود برگیرد زود بیرون آورد و جهت صرع و ام
الصبیان نافع بود اما مضر بود با عصاب صحیح و اثنین و مصلح آن
مربا جوز بود و بدل آن سکبینج درازی گوید بدل وی لبن التین بود
بوزن آن و ابن جزار گوید بدل آن بوزن آن فنه و بوزن آن صمغ
زیتون و شیخ الرئیس گوید ظن من آنست که انشق نزدیک است بوی
جار النهر گویند سلق الما است و آن نباتیست که در آب روید و به
نیلوفر ماند و اندکی از آب پیدا باشد و طبیعت وی سرد و قابض بود
حکه و جرب و ریشهای بلغمی کهن نافع بود و بدل آن طباط جا[illegible]
الملک با قلا قبطی خوانند در مصر بسیار بود و در آبهای ایستاده روید
و ساق وی بسطبری انگشت بود و بدرازی یک گز باشد و گل وی مانند
گل سرخ بود و با قلاء آن کوچکتر از با قلا بود و چون خشک شود سیاه
و چون تر باشد بخام و پخته بخورند و بیخ آن از بیخ نی سطبرتر بود و قابض
معده را نیکو بود و آرد وی چون بیاشامند بخشکد اسهال کهن باز بندد
و ریش روده را نافع بود و پوست وی قوی تر در این فعل جبن رطب
پنیر تر گویند و بهترین آن میشی بود لذیذ بود که میل بحلاوت داشته
و از بیشتری معتدل از حیوانی صحیح البدن گرفته باشند و طبیعت آن

سرد و تر بود در سیوم و دیگر گویند در دوم غذایی فربه کننده بود
طبع نرم دارد و منع ورم جراحت بکند و دفع مضرت کمی که مرداهنگ
خورده باشد لیکن بنگ کرده و مثانه پیدا کند و سده و مصلح آن عسل بود
با قند و صاحب تقویم گوید مصلح آن زیتون است جبن یابس
پنیر خشک بهترین آن از غنم دار بیشتر بود و طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم مصلح زیتها بد بود و چون با زیت سحق کنند سودمند بود جهة
تحجر مفاصل ضماد کردن و بیرون آید ما تندلج و بی زحمتی چون بریان
کنند شکم ببندد و نیز مولد خلط مراری بود و سنگ گرده پیدا کند و باید که
میان دو طعام بخورند و اگر با مغز گردکان بود جلهنگ جلاهنگ
و جلهنگ و جلهنگ نیز گویند بپارسی چرآهنگ و آن تخمی زرد
خارپشت و بیخ وی تریبد زرد است و گویند سیاه است و فعل وی مانند
فعل خربق بود و بهترین وی هندی بود خلوقی رنگ بزرگ شغری نفایت
خرد بود و دراز و منقی بقوة بلغم و اخلاط غلیظ لزج را و خطر بود تخم
مفلوج را نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و اگر از این زیاده بود
کشنده بود و از خوردن وی غشیان عظیم پیدا شود تا حدی که خناق آورد
و معالجه آن قی کنند در آب گرم و حقنه قوی که در وی تخم حنظل بود و بعد از آن
شیر تازه و اگر تشنج پیدا کند موم و روغن نرم بمالند و در آب نیم گرم نشانند
و بدل وی خربق بود جدوار بپارسی زدوار گویند و بمغولی ماقرفین
و بهندی نربسی و آن نجی است مشابه بسعد هندی اما بوزن ثقیل تر و
صلب تر از وی بود و بهترین وی آنست که چون بسایند رنگش بنفسجی بود
و آن هندیست و خطایی اما آنچه خطاییست بزرگتر و بهتر می باشد و اگر
بنفسجی و آنچه هندیست اگر بسیاهی گراید در زمین هند کوهیست که آنرا [illegible]
می خوانند و در طرف هند می باشد و آن طرف میگویند که از حساب خطاییست
این بیخ آنجا میروید و آنرا نرسلانبهر آن گویند که آنجا زهریست که آنرا
بهندی بس میخوانند و این بیخ پازهر وی است و هر دو در یک موضع میروید

فوق زهر آن باطل باشد و اهل آن موضع آن بس میخورند و زیان نمی دارد
و اگر این بس جایی دیگر میرود که مجاور این بیخ جدوار نیست نیز هلاک
کننده است و بس را بعربی بیش میخوانند و بدترین مجموع زهرهاست تا
بحدی که تریاق فاروق با همت مقاومت نمی تواند کردن و در شهر ملتان
شخصی مقدار نیم مثقال بیش بخورد فی الحال لبهای وی آماسیدن گرفت و
چشمهاش از جا برآمد و بیخود شد و مقدار نیم مثقال جدوار صلایه کرده
و با یک کاسه شیر بوی دادند بعد از یک ساعت قی کردن آغاز کرد با نوع
رنگها چنانچه حاضران از بوی آن مصدع می شدند و باز بیخود افتاد دیگر
بار نیم مثقال جدوار صلایه کردند بشراب انگوری بوی دادند باز قی کردن
آغاز کرد بعد از آن خواب بر وی غلبه چون در خواب رفت عرق بکرد و چون
بیدار شد غذا طلب کرد و از آن زهر قاتل خلاص بقدرت حق تعالی و خواص
این دارو بسیار است اولا پازهران بیش است که ذکر کرده شد دیگر در
اعمال سنجستان که از زمین گرم سیر است مار قاتل می باشد شخصی را مار
گزید مقدار نیم مثقال با شراب بسودند و بخورد وی دادند و از زهر مار خلاص
شد بفرمان خدای تعالی و عقرب و حمله گزنده را مقدار دو دانگ بآب
بدهند نافع بود در مفردات ابن بیطار و در منهاج ابن خرازی می گویند
هو تریاق السموم باسرها حتی البیش قوالان عی و از منافع وی دیگر آنست
که مجموع درد ها نشاند اگر در باطن باشد مقدار دانگی یا دو دانگ بسایند
بقدری شراب یا به آب گرم یا بجلاب بحسب مزاج میدهند درد نشاند
چون درد قولنج و درد گرده و درد معده و سنگ گرده و مثانه و عسر البول
با شیر تخم خیارین بدهند سود دهد و نیز مجموع اورام بلغمی و صفراوی و دموی و
سودایی در ابتدا و انتها طلا کنند در ابتدا ماده باز گرداند و در انتها
تحلیل کند و اگر محتاج نضج باشد نضج بدهد خصوصا اورام مغابن چون
زیر بغل و بن ران بسرکه بسایند و طلا کنند ورم را تحلیل کند و اگر کسی را
خیارک بیرون آید همین دارو طلا کنند تحلیل یابد بی آنکه خیارک بر دهد و رنجی

بوی برسد و دیگر در ایام وبا هر کس که طاعون بر آرد این دارو با سرکه بسایند و
در آن موضع طلا کنند خلاص یابد بفرمان خدای تعالی دیگر دل را قوت دهد
و در ابتدا از جهت خنازیر طلا کنند بغایت مفید بود و بر ریشهای پلید
کهن فذری بکوبند و بدان پاشند گوشت مرده را بخورد و جراحت را
بصلاح آورد دیگر کسی را که دل ضعیف باشد و خفقان داشته باشد
هر روز مقدار نیم درم بجلاب یا بشراب بدهند دل را بغایت قوت دهد
و در تفریح نظیر ندارد در ایام وبا چنانچه تریاق فاروق ذکر کرده که
تا دل کنند منع عفونت بکند و تقویت دل بدهد و دفع ضرر وبا کند
این دارو خود همان خاصیت ندارد بلکه زیادت نزجهت آنکه در وی نیز بافته
و چندان کرم نیست دیگر مولانا اصیل الدین که از شاگردان مولانا نجم
الدین محمود فقیه الیاس شیرازی علیه الرحمه مردی فاضل بود و اندر اکثر علوم
ماهر و متقی و کلیات شیخ الرئیس را دو شرح نوشته فرمود که هر خاصیتی
که در تریاق فاروق هست در این داروی مفرد هست و همو گوید که مرا
درد معده بلغمی بود در معالجه که کردم مفید نبود چند عدد از این جدوار
بروز کار صلایه می کردم و بجلاب گرم می خوردم آن زحمت زایل شد
و شخصی را سده جگر بود و با ستسقا خواست انجامید چند روزی این دارو
با سکنجبین بخورد سده گشاده شد و رنگ وی که زرد بود برنگ اصلی خود
آمد دیگر شخصی قرحه مثانه داشت و چهار روز بول وی گرفته بود از این
دارو بسایند و بر مثانه وی طلا کردند و فذری در احلیل وی چکانیدند
همان ساعت بول وی بگشاد و ریم بیرون آمدن گرفت و شفا یافت
باذن الله تعالی دیگر زحمت بواسیر را از این دارو بدان موضع طلا کنند
درد ساکن کند و ورم را ساکن گرداند دیگر آنکه بدشواری زاد نظیر
ندارد بسایند فذری و بجلاب گرم بخورد وی دهند و فذری بر پشم پاره
بخود بردارد در حال خلاص شود دیگر صرع صبیان را بشیر مادر مقدار
نیم دانگ یا دانگی بخورد وی دهند نافع بود و بارها آزموده ایم و مجربست

دیگر صاحب تنبیح را هر روز مقدار دو دانگ با جلاب گرم بدهند
منفعت روز پیاپی نافع بود اما تنقیه بدن باید کرد دیگر درد دندان را مفید
بود مقدار عدسی از این دارو بر بن دندان گیرند یا بر دندان طلا کنند
در حال درد ساکن کند و درد چشم که بلغمی باشد در میان چشم چکانند درد
بنشاند اگر صفراوی باشد بر پشت چشم طلا کنند درد بنشاند اما
کم شود و فرق میان بلغمی و صفراوی آنست که بلغمی را درد ساکن تر باشد
و صفراوی درد و سوزش و چکیدن آب بیشتر باشد و در تقویت باه را
بیفزاید مقدار نیم درم یا نیم مثقال با شراب انگوری بخورند نعوظ تمام
آورد و حکماء هند میگویند که مردم لاغر را فربه کند و می گویند که اگر بهق
سفید و برص طلا کنند سودمند بود و حکماء هند میگویند که در بیخ دارو
صد و بیست منفعت است و کسی را که خناق گرفته باشد بر حلق وی طلا
کردن نافع بود حالیا آنچه بتجربه معلوم شده بود ثبت کردیم و صاحب
منهاج گوید طبیعت وی گرم و خشک بود و لطیف و صاحب تقویم گوید
که قرحه امعا آورد و مصلح وی کثیرا حلبت بود که ایمن نافه در آن انداخته
باشند و صاحب منهاج گوید بدل وی در تریاق سه وزن آن زرنباد بود

جرجرالماء

بری بود و بستانی بود و بری را اتنقان گویند و بستانی را
کف عایشه بپارسی کیکیز گویند و بشیرازی کنزک بهترین آن بستانی بود که
تخم وی کمتر بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و گویند در دوم و خشک است
در اول و تری وی تر بود در اول و تری وی تر بود در اول و بوحنا گوید گرم و
خشک است در دوم آب وی اثر ریشها ببرد و جرجیر در لبن بود و مسخن و منفخ
و مهیج باه بود اما مصدع بود و سدد و تاریکی چشم آورد و مصلح وی کاهو
و کاسنی و بقلة الحمقاء و سرکه بود و وی منی را زیاده کند و نعوظ تمام آورد
چون با شراب بیاشامند تریاق گزندگی ابن عرس بود و طبع براند و در خواص
آمده که چون جرجیر بگیرند و آب آن در بیخ انار زمش بریزند انار شیرین گردد
و جرجیر بری را خردل خوانند ادرار بول بغایت کند و نیز نزار بستانی بود

و تخم وی بعوض خردل استعمال کنند **جرجر** باقلاست و گفته شد **جراد**
بپارسی ملخ گویند بهترین وی فربه بود و طبع وی گرم و خشک بود در دوم
چون بخور کنند عسر البول را نافع بود و بخور بدان کردن بواسیر را سود دهد
و بریان کرده جهت گزندگی عقرب چون بخورند نافع بود و مؤلف گوید
اگر ملخ را بسوزانند دیگران از رایحهٔ آن بگریزند و الا نیز اندوا اندرون وی
و خایه وی چون بر کلف طلا کنند زایل کنند و گویند ملخ دراز پای چون
صاحب ربع او بزنند نافع بود و خوردن ملخ جرب و حکه آرد و مصلح
وی نعلة الحمقا **جرذان** فارسی است بپارسی موش خوانند چون بشکافند
و بر گزندگی عقرب نهند درد ساکن کنند و گویند بریان کرده و گویند
بر ثالیل و خنازیر چون بشکافند و طلا کنند بغایت نافع بود و اگر
بشکافته بر موضعی که خاری چوبی رفته باشد طلا کنند بیرون آورد
اگر سر وی چون خشک کنند و بسوزانند و بکوبند بغایت خرد و با عسل
بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند نافع بود و مؤلف گوید آورده اند که
اگر سرگین موش در چشم کشند بیاض سبز و موژه بروباند و رطوبت
قرنیه پاک کند **جرز** بپارسی گزر گویند و بهترین وی زرد شیرین بود
و گویند سرخ تر تر بود و زرد غلیظ تر و غذای وی کمتر از غذای شلغم بود
و طبیعت وی گرم است در آخر دوم و تر است در اول باه را تحریک دهد
و مسهل و ملطف بود و بول براند اما دیر هضم شود و منفخ و مولد خون ردی
بود و باید که بغایت پخته باشد و مصلح وی اسکنجبین و سرکه و خردل
بود و بصری گوید تخم وی مقوی نعوظ بود که در وی لزوجت و بلغم غلیظ بود
و سده بگشاید و مقوی پشت بود و شهوت جماع برانگیزد و چون با
عسل بیامیزند و مربی کنند زود بهضم شود و رطوبت کمتر بود و حرارت
زیادت تر و باه بیفزاید و منی زیادت کند چون بسرکه نهند و نمک
معده و جگر و سپرز را نافع بود **جرمازج** ثمرة الطرفاست بپارسی
گزمازک خوانند و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در آخر و گویند

سرد است در اول قطع رعاف بکند و چون بپزند به آب و سرکه و بر سر ضماد
کنند نافع بود و ریش ششش را سودمند بود و مقدار دو درم مستعمل بود
و چون بیاشامند نفث الدم را نافع بود و اسهال کهن و زنانی که رطوبات
از رحم ایشان روان بود و بزفا[?] را نافع بود و بر گزندگی رتیلا ضماد
کردن نافع بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی دوقو بود و
گویند بدل وی نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن انزروت
سرخ **جساد** زعفران است و گفته شود **جص** بپارسی گچ خوانند و طبیعت
آن سرد و خشک است چون بسرکه بسرشند و بر سر کسی که رعاف داشته باشد اندازند
بغایت نافع بود **جعده** فولیسون خوانند و کبیر گونه و کبیسونیز خوانند
و آن دو نوع است کبیر و صغیر کبیر وی بپارسی عنبربیه خوانند و صغیر را
بشیرازی کل ارزنه خوانند و بهترین آن صغیر خوانند و شامی بری تازه
سفید بود و طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و طبیعت عنبربیه
گرم بود در دوم و هر دو خشک گویند و مفتح و ملطف بوند چون تر بود
جراحتهای کهن را نافع بود و خشک ریشهای بد را نافع بود و با سرکه
بر سپرز ضماد کردن سودمند بود و بول و حیض براند و یرقان سیاه را
نافع بود و کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و گزندگی عقرب و جانوران
نافع بود و چون در خانه بخور کنند یا بیندازند در خانه گزندگان بگریزند
و نسیان را نافع بود و بلادر و عصاره وی با عسل در چشم کشند تاریکی ببرد
و چشم روشن کند و اگر در شیاف مرارات کنند و به آب رازیانه و آب
بادرنجبویه بسایند و در چشم کنند در ابتدا نزول آب نافع بود و وی مضر بود
بمعده و مصدع بود و اسحق گوید مصلح وی حماماست و صاحب تقویم گوید
بنفشه و بدل وی در اخراج دود و ادرار حیض و بول و پوست چوب
انار نیز و چهار دانگ وزن آن پوست سلیخه و گویند بدل آن فوخ[?]
جبلی است **جفت** پوست بیرون بلوط است و طبیعت آن سرد و
خشک است در دوم و قابض بود و خون رفتن باز دارد خاص از زنان و ریش روده

و شکم ببندد و بیشتر در مطبوخ مستعمل کنند و بر فتق ضماد کردن نافع بود
و بدل آن بوزن آن مورد و نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن
گل سرخ همچنین بادنال و گویند بدل آن گلنار است **جل** ورد
است و در دوا گفته شود **جلنار** بپارسی گلنار گویند و بشیرازی گل صدبرگ
و آن گل انار بریست که هیچ ثمر بغیر از آن نبندد و بهترین وی فارسی بود
و گویند مصری طبیعت وی سرد و خشک است در دوم خون شکم ببندد و
ریش روده و ریش کهن و فتق را نافع بود و دندان را محکم کند و از نابی
که خون زیادت از ایشان روانه بود ببندد و اگر با سرکه و معده بر
ورم مطبوخ کنند باز گرداند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
جوشش دهن را نافع بود و عصارهٔ وی در طبیعت مانند عصارهٔ
لحیة التیس است و مقدار مستعمل از وی یک درم تا دو درم بود اما مولد
سده بود و مضر بود به سپرز و مصلح وی کثیرا است و بدل وی اقماع رمان
یا جفت بلوط و نادوق گویند بدل وی پوست انار است بوزن آن
و گویند بدل آن طراثیث بود **جلجلان** گویند سمسم است و صاحب
منهاج گوید کشنیز خشک است و گفته شود **جلید** ثلج است بپارسی برف
گویند سرد و خشک است بعرض و مزاج اصلی وی تر است و خشکی وی عارضی
است و آب وی درد دندان که از گرمی بود نافع بود و هضم را قوت دهد
اما اعصاب و معده را زیان دارد و پیر را بد بود و سرفه آورد خصوص
کسی را که خلط سرد در معده وی بود و خوردن برف تشنگی آورد و آب وی
علق که در حلق چسبیده بود نافع باشد و آبی که از وی حاصل شود بد باشد
بسبب آنکه هرچه لطیف وی است در بستن بتحلیل رفته است و صنج
گفته شود **جلوز** صاحب منهاج گوید بندق است و صاحب تقویم گوید
جلغوزه است و مؤلف گوید بادام کوهیست که بشیرازی بخرک خوانند
و قایم مقام جلغوزه است در منفعت و طبیعت وی گرم است در اول
و خشک است در دوم و در وی اندکی رطوبت هست باه را قوت دهد و منی بیفزاید

و درد پشت را نافع بود و گزندگی عقرب و رتیلا اما دشخوار هضم شود و
دیر از معده بگذرد و مضر بود به سپرز و مصلح وی شکر بود و بدل وی جلغوزه
جمار شحم النخله خوانند و قلب النخله نیز گویند و آن لب نخل است
بپارسی مغز سر درخت خرما و پیه خرما و دل خرما گویند و بهترین آن تر
شیرین بود و طبیعت آن سرد و خشک است در اول و گویند در دوم و
قابض بود و سودمند بود جهت خشونت حلق و اسهال و خون شکم و گزندگی
زنبور ضماد کردن بغایت معتمد بود و وی فتق احشا بد بود و جهت
مره صفرا نافع بود و مضر بود به سینه و حلق و دیر از معده بگذرد و
مصلح وی خرما بود یا عسل و گویند بدل وی حماض بود **جمد** بپارسی
یخ گویند و آن بعضی بر بعضی فضیلت دارد و بهتر بود بسبب آب آن
و منفعت وی و برف نزدیکست بیکدیگر اما یخ لطیفتر بود **جمست**
سنگیست بنفشی که به سرخی مایل بود و معدن آن سر زمین مدینه بود
اگر از وی ظرفی بتراشند مستی نکند و اگر با خود نگاه دارند از لغزش
ایمن باشند و اگر در زیر جامه خواب نهند از احتلام ایمن باشند **جمیز**
نوعی از انجیر است بیونانی شیقومورس گویند و معنی آن تین احمق است
و ورق آن بورق توت ماند بغایت بی طعم بود و درخت وی بزرگ
بود و در وی قوتی جاذبه بود از عمق بدن و شیر وی نافع بود جهت
اورامها که دشخوار تحلیل یابد و خنازیر و طبیخ وی نزف دم را نافع بود
و عصاره ورق وی با آرد جو بر ورمها و دمامیل صلب نهند بگدازد
و با اشق بر سپرز ضماد کردن نافع بود و گزندگی جانوران طلا کردن سود
دهد و معده را بد بود و شکم براند و غذا اندک دهد و اولی آن بود که بعد از آن
سکنجبین یا گلنگبین خورند **جمجم** تخمی است که بشقاقل مصری ماند بزرگ
و گویند از زمین زر خیزد و گویند آنرا بوزن زر زین از زمین بر کنند
و در میان اهل چین عزیز باشد و گویند از ترکستان خیزد و معروف
بود بجمجم خطائی نافع بود جهت ربو و ضیق النفس و خناق را سود دهد

بچه و مشیمه بیرون آورد و چون بپزند و بکوبند و بغایت سحق کنند در
چشم کشند جلاء چشم بدهد و چون با سرکه مقدار نیم درم بخورند مغص و
قولنج را نافع بود و چون به پشم پاک بخود برگیرد بادهای سرد که در رحم
بود بیاشامند سود دهد و بگزندگی عقرب ضماد کردن نافع بود و با سرکه
آشامیدن دفع سموم بکند و سده بگشاید و کرمی که سبب آن سردی
بود سود دهد چون مقدار عدسی بر دهن ناردین بگدازند و بر سر
طلا کنند و مصروع را نافع بود و چون در روغن حل کنند جهت خدر
و استرخاء اعضا و فالج و لقوه و نقرس سرد بغایت سودمند بود و اگر بیاشامند
تریاق سمها بود خواه حیوانی خواه نباتی خاصه افیون و خربق و قولنج
سرد خواه بلغمی و خواه ریحی خوردن و طلا کردن و حقنه کردن و خفقان
که از سردی بود سود دهد و اگر در قضیب بچکانند عسر البول که از خلطی
بلغمی بود سود دهد و کندی در کتاب سمیات آورده که جند بیدستر
گر لونش بسیاهی زند یکدرم کشنده بود و صاحب منهاج گوید اغذری
کشنده بود و در روز مداوای وی قی کنند بشبت و فودنج و سنن
و عسل بعد از آن حماض اترج بدهند که پادزهر وی است با آبهای فواکه
ترش یا سرکه با شیر خورد بدل آن بوزن آن وج و نیم وزن آن فلفل
جنجل در دمشق بسیار بود و طبیعت آن گرم و تر است در اول
طبیعت را نرم دارد و گرم مزاج را موافق بود و خون اندک نیک از
وی حاصل شود و بدل آن هلیون است جوز خسف خوانند و بپارسی
گردکان گویند طبیعت آن گرم است در درجه سیوم و خشک است در دوم
و گویند گرم و تر است و بهترین وی آن بود که پوست وی تنک بود و در
و پوست وی قابض است و پوست اندرونی که بر مغز چسبیده است رقیق
بود و دروی قبضی بود و شکم ببندد و پوست سوخته وی مخفف بود و بغیر
لذع و مغز جوز چون بخایند و بر ورم سوداوی در پستان بسته ضماد کنند
نافع بود و صمغ وی بر ریشهای گرم بود چون بدان بپاشند و مغز وی مغص را

و مقدار مستعمل نیم درم بود جنطیانا دو نوع است یک نوع رومی و
یک نوع جرمقانی و بیخی سیاه رنگ است باندازه انگشت ستبرتر و بزرگتر
و گویند وی را بنام پادشاهی خوانند و بهترین وی رومی است بغایت
سرخ و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم است در سیوم و خشک است
در دوم و سده جگر بگشاید و حیض و بول براند و چون نیم مثقال
با شراب بیاشامند تریاق گزندگی عقرب و همه گزندگان بود و چون
با عسل بسرشند و آب نیم گرم و بر موضع گزندگی ضماد کنند نافع بود
و اگر فرزجه از وی زن بخود برگیرد بچه بیندازد و تریاق گزندگی مار و
و سگ دیوانه و زهرهای کشنده بود و درد جگر و معده و ذات الجنب را
نافع بود و در داروهای چشم بعوض افیون مستعمل بود و بهق را زایل کند
و اسحق گوید مضر است و مصلح وی اسقولوقندریون و بدل وی رازی گوید
یک وزن و نیم اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و گویند بدل آن
زراوند مدحرج و این زهر در خواص آورده که هر زنی که خون حیض وی زیاده
رود و بازبندد و بشاند جنطیانا رومی و بکوبند و با حنا بسرشند و بر
دست بندد خون باز دارد و این مجرب است و بکرات امتحان کرده است
جند بیدستر قسطوریون گویند و بپارسی قندس و خزی گویند و خایه سگ
آبی گویند و آن خصیه حیوان بحری بود که هم آبی بود و زندگانی در آب
کند و بی آب هم تواند بود و آن حیوان را قندر بود و بهترین آن بود
که هر دو خصیه بهم چسبیده بود و مغشوش بود و غش آن چنی دستر
و صمغ کنند و اندر خصی جند بیدستر و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند در دوم و وی لطیفتر از همه مسخنات بود نافع بود جهت عصب
سرد و فالج و رعشه و خدر و نسیان و صداع که از سردی بود و بخور کردن
و محلل نفخ بود و حیض براند و بچه مرده بیندازد و مشیمه بیرون آورد و
صاحب منهاج گوید که شربتی از وی زیاده از یک درم نشاید و صاحب
مفرده گوید دو مثقال جند بیدستر و قدری قونج بری بیاشامند حیض براند

ساکن کند و شکم ببندد و چون با مری بخورند شکم براند و اگر بسیار خورند
کرم دراز و حب القرع بیرون آورد و اگر با انجیر و سداب بخورند
پیش از ادویهٔ قاتله با زهرها نافع بود و اگر بعد از آن بخورند همین سبیل
و چون با عسل و نمک و پیاز بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه و آدمی
نهند نافع بود و چون با پوست شراب و زیت بیامیزند و بر سر
کودکان مالند موی سیاه گرداند و برویاند و بردا الثعلب نیز نافع بود و منبت شود
و پوست اندرون وی چون بسوزانند و سحق کنند و با شراب بسرشند و
زن بخورد برگیرد و منع خون حیض بکند پوست درخت وی و ورق آن چون
دو مثقال از وی بیاشامند تقطیر البول را نافع بود و شریف گوید پوست
گردکان سبز بکوبند و چند پاره خبث الحدید در آن اندازند و یک شبانه
رها کنند و هر روز چند نوبت بجنبانند و بعد از آن خضاب کنند موی را
سیاه گرداند و صنعتی عجب بود و چون جراحت و قوبا بدان بمالند منفعت تمام
بدهد و مولف گوید چون جوز در اقلیمی دیگر برند که در آنجا نروید در آنجا
زهری شود چنانکه کشنده بود و چون با آب بجوشانند و به آب آن مضمضه
کنند لثه را محکم کند و اسهال خام آن زایل کند و بسیار خوردن گردکان گرم مزاج را
مضر بود و معده را مصدع بود و زبان گران کند و دهن و حلق را
زیان دارد و مصلح وی سکنجبین بود با خشخاش و بادام و گردکان کهن را
نباید خورد که بد بود غثیان و غشی و کرب و درد نزدیک بود کسی که
حنظل خورده باشد و مداوات همچنان کنند که کسی که حنظل خورده باشد
برت و اگر نزند مانند ترت غوره و ریباس و سیب و بدل آن بوزن آن
حب الخضرا بود و گویند جوز هندی **جوز جندم** گوز گندم بود و شیرازی
گل گندم بود و رازی گوید گرم و تر است و منی بیفزاید و باه زیاده کند و
فربهی آرد و قطع نزف الدم بکند و قوبا زایل کند و منع از روی گل خوردن
بکند و فولس گوید در وی قوت مبرد منطفی بود و اندک مجفف بود
جوز الطیب خوانند و بهترین وی سرخ فربه بود و طبیعت آن گرم و خشک است

در سیوم تمش را نافع بود و بوی دهان خوش کند و قوت جگر و معده بدهد
خاصه فم معده و سپل را سودمند بود و قوت باصره بدهد و شکم ببندد و عسر
البول را ببرد و منع قی بکند و درد سپرز کهن شدن را نافع بود و استسقاء
لحمی سودمند بود و مقدار مستعمل از وی تا دو درم بود و بدل وی یک وزن و
نیم سنبل الطیب بود و گویند بدل وی بوزن وی بسباسه و اسحق گوید مضر بود
بشش و مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید طبیعت ببندد و ممسک
بود و مصلح آن جلاب گرم بود با عسل **جوز القی** مانند خربق سفید بود و در
قوت و طبیعت وی گرم و خشک بود و منقی بلغم و رطوبت بود مقدار
دو درم و در فالج و لقوه و مانند آن نافع بود بدل وی بوره و خردل
جوز ماثل و جوز ماثل گویند و جوز ماثا و به هندی بنوره گویند دانوره
خوانند و شیرازی گوز گیا و آن دو نوع است یک نوع بشکل جوز القی
بود و یک نوع خارناک بود مانند چوب سوهان خشن و لون پوست وی
سیاه بود و زرد رنگ و سفید رنگ نیز بود و دانه وی از تخم بادنجان
بزرگتر بود و از تخم لفاح کوچکتر بود و اندرون جوز پر تخم بود و پوست
وی رقیق بود و سردی مانند سردی تخم لفاح بود و طبیعت وی سرد
در چهارم و تر بود نافع بود جهت حرارت مفرط چون قیراطی از وی بخورند
دماغ را بد بود و سکر آورد و مضر بود و بدل و مداوای وی قی کنند با آبی
که نطرون در وی جوشیده باشد یا روغن بعد از آن شیر تازه بدهند تا سرکه
که صعتر و انجدان و فودنج کوهی در وی جوشیده و گویند یک مثقال از
تازه وی البته کشنده بود و همچنانک در شراب بکسی دهند مستی آورد
جوز السرو و بهترین وی تازه بود و شیرازی گوز کلاغ خوانند طبیعت
وی سرد و خشک بود و قابض بود و اسحق گوید گرم است در اول و خشک بود
در دوم بر فتق ضماد کردن نافع بود با ابریشم و ابراش و قطع خون بکند
و قوت اعضا بدهد و چون بکوبند و با انجیر فتیله سازند و در بینی نهند
گوشت بنهد گوشت زیاده بخورد و با شراب سودمند بود جهت عسر النفس

تا یک مثقال

وسرفهٔ کهن و بلغم و نسیان و مقدار نیم درم مستعمل بود از وی نیم درم تا نیم
واگر بجوشانند و در آب آن نشینند زنی که رحم وی با مقعد بیرون آید
نافع بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بدل و اعصاب و مصلح وی
عسل و روغن بادام بود جالینوس گوید بوی دهان خوش کند و سده بگشاید
و قوت معده بدهد و صداع سرد را نافع بود چون با عسل و گلاب بر سر
طلا کنند و دیسقوریدوس گوید مقوی معده و جگر و سپرز و امعا بود
و درد شقیقه را نافع بود و ذهن را تیز کند و قولس گوید طبیعت ببندد
از خون و صفرا و قوت بدن زیادت کند و نشف رطوبات از عروق
بکند و اسحق گوید صفرا را ورد و مصلح وی عسل بود و بدل وی صاحب
منهاج گوید نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن کوزد سرخ باشد والله اعلم

باب الحاء حاشا ماهون خوانند و نومش گویند
و صعتر الحمار هم خوانند و روفس گوید بود نه کوهی است و گویند در
خردل بها بانیست و گویند برگ سپندان دشتی ست آنچه محقق است نوعی
از بود نه کوهی است گلهای کوچک بسیار دارد مانند قضبه آخر و برگها
دارد بشکل برگ جعده کبیر و بیشتر در کوه بود و در دامن کوه روید و طبیعت
آن گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم محلل و مقطع بود و سخن حیض و بول
براند و بچه بیندازد و سده بگشاید و عرق النسا با شراب و سویق ضماد
کردن نافع بود و سینه و شش را پاک کند و منع نفث دم بکند و اگر
با نمک و سرکه بیاشامند و مسهل کیموس بلغمی بود و اگر با سرکه بر ورم بلغمی
ضماد کنند تحلیل دهد و محلل خون بود و تا لبن ببرد و نمش و اگر در طعام
کنند و بخورند ضعف چشم را ببرد و قوة باصره بدهد و معده و جگر پاک کند
و چون سحق کنند و با آب و بعسل بسرشند و مقدار دو مثقال بیاشامند
قولنج را نافع بود و قوت گرده بدهد و مجامعت را نیکو بود و درد دهن
و حلق سودمند بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و نسیان را نافع بود و اگر
بکوبند و سحق کنند و بعسل بسرشند و بر سرطان طلا کنند و بر مجذوم در حمام

طلا کنند سودمند بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح نعناع بود و
بدل آن یک وزن و نیم سعتر کوهی و یک وزن و نیم افتیمون و شراب
وی اشتها بیاورد و هضم طعام بکند و مسهل کرم و بلغم بود حاج
خاریست که از وی ترنجبین حاصل شود و نبات کشوث بر وی پیچیده میشود
شیرازی خار و رو خوانند و عصارهٔ وی چون در چشم کشند سفیدی ببرد
و تاریکی ببرد و گل وی جهت بواسیر نافع بود حافر حمار الوحش
سم خرگور است چون بسوزانند و مصروع را دهند نافع بود و چون با زیت
بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند محلل بود و داء الثعلب را نافع بود حافر حمار
سم خر چون از سم راست وی نگینی سازند و مصروع نگاه دارد از صرع
از وی ببرد و دیسقوریدوس گوید سمهای خر چون بسوزانند و بیاشامند
خیلی روز متواتر مرد و نوزن قلحنزن مصروع را نافع بود و چون
با زیت بیامیزند و بر خنازیر طلا کنند بگدازاند و برد الثعلب همین
سعیل و بر شقاقی که از سرما بود ضماد کنند زایل کند در زمان حب النیل
قرطم هندی است طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و گویند در اول
گویند در سیوم سر دست نافع بود جهت برص و بهق سفید و مسهل اخلاط
غلیظ بود و این مولف گوید نبات وی مانند لبلاب بر درخت پیچیده
شود و گل وی آسمان گونی بود و بعضی نیز لبنی خوانند و اگر بر سرکه
و خطمی برگ وی نویسند در حال سرخ گردد جهت برص و بهق سود دارد
بلغم و کرمها و حب القرع و شربتی از دانگی و نیم تا نیم درم بود با ادویها
دیگر و عرق النسا و نقرس را نافع بود و آنچه از درد اخلاط در مفاصل
جمع شده باشد مجموع براند و امعا را بشوید و فم معده بدهد و سده
جگر می گشاید و ورم سپرز و مسهل مرار و سودا بود و دی کرب و غثیان
و اولی آن بود که بروغن بادام چرب کنند و بلیله با وی خلط کنند و بدل
وی در اسهال و دفع سودا نیم وزن آن تخم حنظل بود و دانگی از وزن
آن مجرا رنی بود حب السمنه حبیست سیاه رنگ از نخود کوچکتر و

خراسانیان انرا نقل خواجه خوانند و پوست وی بغایت سیاه بود و مغز
وی بغایت سفید بود طبیعت وی گرم و تر بود در اول و گویند در دوم
فربهی آورد و منی زیادت کند و باه برانگیزد و مقدار ده درم اگر بکوبند
و در آب بمالند و صافی کنند و قدری آرد و قند و روغن بادام شیرین
با کنجد بپزند و بیاشامند بدن لاغر فربه کند و چون سبب لاغری از بی دی
و خشکی بود و دیر از معده بگذرد و مضر بود تشنگی را و مصلح وی قند و
بدل آن نیم وزن آن مغز پسته و نیم وزن آن کنجد و گویند بدل آن حب
محلب **حب الزلم** بپارسی تخم کنگر گویند و حب الخرشف خوانند
مشهور است بحب الزلم و آنچه محقق است آن تخمیست بلون سیاه و مثلث بود
شکل بود و همچنان با پوست می توان خایید و منبت وی در شهرزور و
فلفل السودان خوانند و مؤلف گوید قد نبات وی سه گز باشد و ورق
آن بورق شهدانج ماند و گلی سفید دارد مانند خطمی و اندرون گل وی
پیوسته سرخ بود و اگر به بنفشه زنند آن گل باز تخم کند و غلاف تخم وی
بغایت خارناک بود و مؤلف گوید گرم و تر است در اول و عیسی
گوید گرم است در دوم و تر است در اول و صاحب منهاج گوید گرم است
و در وی رطوبتی فضلی بود و منی زیاده کند بغایت و تحریک شهوت
جماع بدهد و بدن را فربه کند و قوت ذکر بدهد و شریف گوید چون
بخایند و بر کلف روی طلا کنند نافع بود و وی مولد صداع بود و مصلح
وی بنفشه بود و بدل وی شقاقل **حب البلسان** تخم بلسان مصری بود
و آن بغیر از مصر هیچ جای دیگر نروید و صاحب جامع گوید آن میوه فاغیون
است و سهو کرده و طبیعت حب بلسان گرم و خشک بود در دوم نافع
بود جهت بلغم و سودا و درم سپرز که در شکم بود و سیرفه عرق البلسان
و صرع و سدد را و عسر البول و گزندگی جانوران چون بیاشامند نافع بود
و اگر بجوشانند و زن در آب آن بنشیند رحم را بگشاید و جالینوس گوید
درد سر کهن و نزله را سود دهد و روفس گوید پرورده معده را نافع بود و

موی برد و داء الحیه و داء الثعلب برویاند و بیخ موی را قوت دهد و دیگر بار
دیسقوریدوس گوید قوت معده بدهد و اشتهاء طعام بازدید کند و نیز
بلغمی که در معده بود زایل کند و درد پهلو و ربو و ضیق النفس را نافع بود
و مقدار مستعمل از وی دو درم بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی
کثیرا بود و بدل آن عود بلسان بوزن آن و گویند یک وزن آن بوزن
سلیخه و ده یک آن بسباسه **حب الکاکنج** جوز المرج خوانند و
آن بزر الکاکنج است و آن دو نوع بود یک نوع را بشیرازی عروس
دری خوانند و یک نوع دیگر کجومن و بهترین آن سرخ کوهی بود و گویند
بستانی و طبیعت آن سرد است باعتدال و خشک است و عیسی گوید سرد و
خشک است در آخر درجه اول تا دوم و گویند در سیوم مغص را
نافع بود و بول براند و درد تشن کرده و مثانه را نافع بود و ارتباسوس
گوید مرغ را نافع بود و اعمائی که عارض شود در سر چون دانکی از وی
با دانگی شونیز سحق کنند و با روغن بنفشه بیامیزند و دو بار بدان سعوط
کنند یا سه بار زایل کند و فولس گوید چون یک جزو از وی خشک کرده
سحق کنند با جزوی شیح ارمنی و بیاشامند کرمها که در شکم بود بیرون آورد
و وی مضر بود بگرده چون بسیار مستعمل کنند و سبب سده ادرار و جدر در
سر پیدا کند و مصلح وی گل ارمنی بود و جالینوس گوید بدل وی عنب
الثعلب بود **حب السفرجل** بپارسی به دانه گویند بهترین آن بود که
از به ترش گیرند و طبیعت وی سرد و تر بود و ملین بود بی قبض نافع بود
جهت خشونت حلق و قصبه و شش و لعاب وی ترطیب کند و سینه
زایل کند و حرارت ساکن کند و مقدار دو درم از مغز وی چون بکوبند با
نبات و حب سازند یا لعاب وی با نبات و روغن بادام بخورند سرفه
گرم را نافع و اسحق گوید مضر بود بگرده و مصلح وی نبات بود و بدل وی بزر
قطونا **حب القطن** جنبه فوج خوانند بپارسی پنبه دانه گویند بهترین وی
بزرگ مغزدار بود و طبیعت وی گرم و تر است در دوم و گویند سرد

الملثم

نافع بود و سینه را نیکو بود و سرفه و طبع را نرم دارد و مقدار مستعمل
از وی نیم درم باشد و گویند مضر بود بگرده و مصلح آن خمیره بنفشه
بود و بدل آن تخم کنگر بود حب الفلفل جبیست بمقدار فلفل و لون
وی میان زردی و سرخی بود و بغایت املس و خوش بوی بود و زود بشکند
و مغز وی بغایت سفید بود و معطر و اهل یمن و حجاز در عطریات
بکار برند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم استرخاء معده
سرد را بغایت مفید بود و قوت معده مفید بود و قوت تمام بدهد و هضم را
یاری دهد و تنشف رطوبات بکند و مقوی احشا سرد بود و با عسل
اعصاب را نافع بود و باه را بیفزاید حب القلقل بزر الرمان البری
بپارسی ناردانه دشتی خوانند بغایت سخت وی صلب بود بمقدار نزدیک
بلوبیا بود و در طعم وی اندک تلخی بود و خوشبوی و بلون سفید بود
و طبیعت وی گرم و تر بود در دوم و گویند خشک بود قوت بدن بدهد
و فربهی آورد و چون کنجد و عسل و طبرزد اضافه کنند باه را زیادت کند
و بریان کرده نیکوتر بود اما مصدع بود و مصلح وی روغن گل و سرکه
بود اگر بسیار خورند هیضه آورد و معده بگزد و اولی آن بود که با قند
یا عسل بخورند و بدل آن بوزن آن تودری سفید بود و چهار دانگ
وزن آن مغز خیارزه و نیم وزن آن ابهل بود و گویند بدل آن بوزن
آن مغاث و بوزن آن حب صنوبر حب الغار مانند فندقی کوچک
بود و گوشت وی بغایت سیاه و تنک بود و مغز آن دو نیمه بود
بغایت سخت و لون آن بزردی مایل بود و اندکی عطریت در وی بود و
طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم دو مثقال چون با سکنجبین
بیاشامند و بقراط گوید که یک مثقال نافع بود جهت دشخواری
زادن و حیض و بول و حیض براند و گویند که مجموع جانوران را نافع بود
دیوسقوریدوس گوید تریاق مجموع زهرها بود و از خواص وی آنست که
چون بتبخیر وی در خانه بنشانند مگس بگریزد و وی سودمند بود جهت

سپرز که از رطوبت بود چون با راسن بیاشامند و درد سر که از سبب
بلغم بود و درباج غلیظ نافع بود و اگر دو مثقال سحق کنند و بیاشامند
در ساعت مغص را ساکن کند و وی مضر بود بجگر و حوالی آن و مصلح
آن زرشک بود و بدل وی حب محلب با مغز بادام تلخ حب الصنوبر الکبار
جلغوزه است و درختان کوچک از درخت صنوبر صغار بود و از بستان
خیزد و درخت وی را سوسن خوانند و طبیعت جلغوزه گرم بود در اول
و گویند در دوم و گویند معتدل است و در وی اندک حرارتی هست و
رطوبتی و جالینوس گوید گرم و تر بود سودمند بود جهت درد پشت و
اعصاب و رعشه و عرق النسا و استرخا و مثانه را پاک کند از خلطی
که باشد و باه را زیادت کند و منی بیفزاید و شیر زنان و سنگ مثانه
بریزاند و سودمند بود جهت گزندگی عقرب با انجیر خشک یا خرما
با گلنگبین و شریف گوید چون بکوبند و با عسل بسرشند و هر روز بیاشا
سه درم بیاشامند از فالج خلاص یابند و اسحق بن عمران گوید که
چون با عسل بخورند مجامعت را زیادت کند و گرده و مثانه از سنگ و
رمل پاک گرداند و گویند طبیعت وی گرم و خشک است در دوم و گویند در
اول و ابن ماسویه گوید گرم است در دوم و خشک است در اول و وی مصدع
بود و مصلح وی خشخاش و شکر بود و بدل آن حب محلب مقشر بوزن
آن و نیم وزن آن بادام سفید کرده و ابن ماسویه گوید بدل آن تخم خربزه
است و گویند جوز هندی و گویند قایم مقام وی بادام کوهی بود که
آنرا بشیرازی نخزک خوانند حب الصنوبر الصغار بپارسی تخم کاج
گویند و آن تخمیست مثلث شکل در میان غلاف جوز کاج بود و در
طعم مانند جلغوزه بود و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم منضج و
محلل بود و نافع بود جهت استرخا و ضعف بدن و فربهی آورد و رطوبات
فاسده که در تن بود خشک گرداند و قوت معده بدهد چون با انگبین
ضماد کنند و چهار درم از وی منی بیفزاید خاصه با کنجد و قند بود و مثانه

وکرده را قوت دهد اما مضر بود بسپرز و معده را بکزد و بسیار خوردن نقص
آورد و تریاق وی حب الرمان بود و مصلح وی بود حب الرشاد
حرف است و بهترین وی بابلی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و سفید و
حرارت کمتر دارد از سرخ تر خرد نقرس بلغمی را نافع بود و چون با آب گرم
و روغن بیاشامند عرق النسا را نافع بود و چون بکوبند و بر ورک
ضماد کنند و قولنج را سه درم نافع بود و چون بکوبند و بیاشامند و
بدل آن در ضماد عرق النسا شیطرج بود و باقی منفعت وی در حرف
گفته شود حبة الخضراء ثمر درخت بطم است و بشیرازی بن گویند
و آن دو نوع یک نوع را شاه بن گویند و ثمر شاه بن خردتر باشد و
همچنان با پوست تو انجیرد و درخت شاه بن را صد خوانند و از آن
بن بطم را این مؤلف گوید در حوالی بر قوم درخت بن را با فستق پیوند
میکنند و ثمر آن نزدیک است بفستق اما گردتر است و طعم میکند
و بهترین آن سبز تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک در سیوم گویند
در جهار زخم دیگر مردی قوی تر بود از خشکی و خوردن وی معده را بد بود و
دیر هضم شود و غذا بد دهد و گرم مزاج را زیان دارد و مسخن گرده
را نیک بود و بول براند و شهوت جماع برانگیزد و چون با شراب ناب که
بیاشامند گزندگی رتیلا را نافع بود و جگر را پاک کند و درد سپرز که
از سردی بود و بلغمی مزاج را نافع بود و سعال و فالج را سودمند بود
خوردن و از روغن وی مرهم ساختن و مالیدن بر داء الثعلب ضماد کردن
سود دهد و چون چوب وی بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و ورق وی چون خشک بکوبند و ببیزند و غلاف سازند موی را باز
برویاند و دراز و نیکو گرداند و صمغ وی در منفعت مانند مصطکی بود
و در ضماد گفته شود و بن مصدع بود و دهن بگشاید و شهوة طعام
ببرد و مصلح وی سکنجبین بود و در بیت فواکه نوشته و صاحب منهاج گوید مصلح
وی کثیرا بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی خمیره بنفشه بود در کتاب

ابدال آورده که بدل وی مغز جوز است و گویند بوزن آن مغز پسته و
و نیم وزن آن مغز پسته و گویند بوزن آن حب الکمثری
بپارسی دانه امرود گویند و بهترین وی بزرگ بود که بزردی مایل بود
و اسحق گوید گرم و خشک است نافع بود جهت درد شکم و مقدار
چهار درم مستعمل بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عناب بود
و گویند بزر قطونا حب الزبیب بپارسی دانه مویز گویند طبیعت
وی سرد و خشک بود در اول و در دوم شکم را ببندد و مقدار ماخوذ
از وی تا پنج درم بود و مضر بود با معا و مصلح وی کثیرا بود حباری
علوفس خوانند و بپارسی چرز گویند و آن نوعی از کلنگ است و گوشت
سبکتر از گوشت بط بود از بهر آنکه وی بری است و در وی غلظتی بود
و صاحب منهاج گوید گوشت وی گرم و تر بود و میان مرغ خانگی و
بط بود و در غلظ ریاح را ساکن کند و مضر بود بمفاصل و قولنج
و دشخوار هضم بود و مصلح وی آن بود که با شبت که و دارچینی بپزند و باز
بعد از آن حلوای عسل و زنجبیل مربا خورند و پیه وی چون با اندکی نمک
و سنبل بکوبند و حب سازند مانند نخود و در سایه خشک کنند و پنج
حب از وی با آب نیم گرم بیاشامند ناسور و ذرب را بغایت نافع بود
و اگر پوست اندرون سنگدان وی خشک کرده سحق کنند و با اندک
نمک اندرانی در چشم کنند در ابتداء نزول آب نیکوتر از وی نبود و در
سنگدان وی سنگی یابند چون بر کسی بندند که رعاف دارد در زمان ببندد
و تا آن با خود داشته باشد عود نکند و بر صبیی که در وی ام الصبیان است
عمل میکند و خون وی ربو و عسر النفس را نافع بود و گوشت وی گویند
بغایت گرم و خشک است و اولی آن بود که با آب و نمک بپزند و
و بعد از آن روغن بادام بر وی ریزند و اگر جهت سرد مزاج بود روغن گردکان
و زیت و دو سه پاره دارچینی و خولنجان و مرق آن مریض را نافع بود
حب القرنفل قرنجمشک است و برنجمشک نیز گویند و بپارسی قرنفل

بستانی خوانند و گفته شود در قاف جبق صعتری و جبق کرمانی شامسپرغم
است و گفته شود در شین **حجر التیس** پادزهر است وی را تریاق
فاروقی طبیعی خوانند و آن مانند بلوط بود دراز و گرد نیز باشد و بر
زبر یکدیگر طبقات دارد و در میان آن چیزی نیست گوئیا مغز نیست و
آن چوب مخلصه یا دانه وی می باشد و لون حجر التیس اغبر بود و
سیاهی که بسبزی زند و آنچه نیک بود چون با شیر بسایند سبز رنگ
شود و آن از شکم بز کوهی گیرند و بشیراز و وی صاحب مخزن
گوید از طرف خراسان می آورند و این خلافست بغیر از شبانکاره
در هیچ موضع دیگر حاصل نمی شود پازهر کانی است و آنچه بدریای
فقیر آورده که بغیر از شبانکاره در هیچ موضع نیست محقق است اما
در بندر بام گویا آن گوسفندانرا از آن موضع و همی رسیده و بعضی را
بطرف زرقان که از نواحی شیراز است افتاده اند و در آنجا پیدا می شود
و گویا غذای آن گوسفند مار باشد و مخلصه بسبب آنکه این سنگ در
شکم وی بیند و بدین سبب وی را تریاق فاروق طبیعی خوانند و
گویند در زهرهٔ وی باشد و این خلافست آنچه محقق است در شیراز آن
وی می باشد و وی بغایت عزیز می باشد و باطراف برند و گویند
چون بسایند سرخ رنگ و سبز رنگ باشد و زرد رنگ نیز می باشد و
این رنگها بسودن معلوم می شود و لون آن چون سیاهی زند سرخ
آمیز نیکوتر باشد و در شام مانند این سنگ می سازند از لکه و
دانایان آنرا مشکل فرق توانند کرد امتحان وی آنست سوزن را در
آتش سرخ کنند و بر وی نهند اگر مصنوعست چون سوزن در و فرو رود
و دودی سیاه از آن بر آید و اگر حجر التیس بود دودی زرد بر آید که نوک
سوزن را زرد کند و چون وی را با آب رازیانه بسایند و بر گزندگی ها
طلا کنند در حال درد ساکن کند و از مردن ایمن گردد و سودمند بود
بهمه گزندگی جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن و طلا

کردن بغایت سود دهد و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت
نافع بود و شربتی جهت گزندگی جانوران و دفع سمها دوازده جو
و جهت ضعف دل و قوة اعضا شربتی دانگی بود و هر کس که هر روز
بیمداتک بخورد ایمن باشد از همهٔ آفتها و زهرها و مخوری مزاج را
سودمند بود بسبب آنکه در وی بخاصیت عمل میکند نه بطبیعت و
طبیعت وی بغایت گرم بود **حجر الحیه** دو نوع است یک نوع
حجر بود معدنی و یک نوع حیوانی بود و آنرا از مار افعی گیرند و آنرا مهره مار
و بادزهر و مار مهره خوانند و آنچه از مار گیرند مانند یک دو بشدی نخود
که در قفای افعی بود و در همه افعی نبود و چون از گوشت جدا کنند نرم
بود و اثر هوا بوی رسد ببندد مانند حجر النمر و خطوط بردی بود و در آن
باشد که بلون مار بود خاکستری و آن باشد که سیاه بود و مؤلف گوید
امتحان وی چنان کنند که بر جامهٔ صوف سیاه مالند یا کبود سفید گرداند
و چون بمبالغه بمالند سیاه شود و سفیدی نماند و آن که حجر بود لون آن
زبرجدی سیاه رنگ و خاکستری رنگ بود و بشکل نگینی بزرگ مربع
و از یک مثقال تا دو مثقال بود و زیاده نزد مؤلف گوید افعی
وی آنست که چون در میان آب نهند آواز دهد در صحن چینی بحرکت آید
و روانه گردد و هر دو نوع بگزندگی ها نافع بود و خوردن وی و با خود
داشتن و بر موضع زخم نهادن و مار مهره بر گزندگی افعی نافع باشد
تعلیق کردن و جالینوس گوید چون بسایند و بیاشامند نافع بود
و گویند هر دو نوع بر سر زخم بچسبد **حجر هندی** نوعی از شادنه
بود بیا ... شادنه هندی گویند و خونی که از مقعد آید قطع کند
و بواسیر را سود دهد و چون بیاشامند گزندگی مار و عقرب سود دهد
حجر البلور سنگ بلور چون بر کسی بندند که در خواب بترسد
دیگر نترسد **حجر حدیدی** خماهان است و صندل حدیدی خوانند
و آن دو نوع بود نر و ماده و صفت آن در خماهان گفته شود **حجر الدیک**

سنکیست که در شکم خروس یابند بمقدار باقلا بود و کوچکتر باشد و بلون
آبکینه شفاف بود نزدیک ببلور اکر در آب بشویند و آن آب را
بکسی دهند که سخت تشنه بود سود دهد و غم و اندوه ببرد **حجر المثانه**
سنکی است که در مثانهٔ آدمی پیدا می شود و کویند سنک مثانه بریزاند
و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی چشم ببرد **حجر النار** حجر الاصم
خوانند و حجر الزباد کویند و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ
ملمع بود و طبیعت وی سرد بود و بغایت خشک بود و ارسطاطالیس
کوید اکر زنی دشخوار زاید در خرقه بسته بر ران زن بندند سهل
بزاید بفرمان خدای تعالی و چون سحق کنند مانند غبار و بر زخمها زیر
باشند خشک کرداند و پاک کند و همچنین بر هر ریش دشخوار و هر دملی
که باشد و بر هر عضو که بود بحال صحت آورد و وی را سنک آتش کویند
حجر الحمام سنکی است که در دیک حمام حاصل میشود چون در ابتدا
بر سرطان ضماد کنند نافع بود و بهترین معالجه سرطان که در رحم پیدا
می شود اینست **حجر البقر** و در مصر آنرا خرزه البقر خوانند و آن
جادزهر است و کاو زهره خوانند و در میان زهرهٔ کاو بود و کویند
در شیراز آن کاو هندستانی می باشد و آن مانند پازهر است در عمل و
بلون هم بپادزهر ماند اما آنچه در زهرهٔ کاو و کوسفند می باشد
مانند زردهٔ تخم مرغ بود پخته و بشیرازی آنرا [illegible] کویند چون سحق
کرده و با آب بعضی از بقول بر حمله و نمله طلا کنند نافع بود و بر ریشها
چون مقدار عدسی سعوط کنند با آب بیخ سلق جهت دفع نزول آب
بغایت مفید بود و چون سحق کنند و بشراب سرشته بر موضعی
که سفیدی بود طلا کنند موی سیاه بیرون آید و اکر سبب آن از علت
داء الثعلب و برص بوده باشد اما موی سفید سیاه نکند و مؤلف کوید
بغایت کرم بود و بادهای بد را سودمند بود طلا کردن و خوردن
حجر اللبنی غالا [illegible] چون با آب بسایند مانند شیر از وی

بیرون آید و لون وی خاکستری بود و طعم وی شیرین بود و چون با آب
سحق کنند و عصارهٔ وی در حقنه قلعی کنند و هر زمان که خواهند مستعمل
کنند طبیعت وی معتدل بود و در قوه مانند شادنه بود و چون در چشم
کشند منع سیلان فضول از چشم بکند و ریش چشم نافع بود و در
ابتدای ورم کرم طلا کردن نافع بود و نفث دم و خشونت [illegible]
نافع بود **حجر عسل** سنکی است که چون بسایند رطوبت آن بغایت
نافع بود و شیرین و بقوت شادنه بود و منفعت وی مانند حجر لبنی
بود در همه حالات **حجر مشقق** سنکی است که بلون زرد بود
و از بلاد مغرب خیزد و بهترین آن بود که زعفران رنک بود و زود
ریزه شود و شکافته تو بر تو بود و قوت آن مانند شادنه باشد
اندک ضعیفتر و حجر لبنی و مشقق و عسل در قوه مانند یکدیکرند اما
عسل در وی حرارت هست و در ایشان نه و حجر مشقق چون بشیر
زنان بهم بسایند و در چشم کشند ریش چشم زایل کند و خشونت
قره و سوزش چشم و بهترین مداوای این زخمهاست که کهنه شده
حجر قبطی سنکی است مصری بغایت سست و زود در آب
حل شود و کازران مصر کتان بدان شویند و جامها و در موم روغن
کنند جهت دملها و ریشها که در بدن پیدا شود و در شافها بجهت چشم
مستعمل کنند و بجهت نفث دم و اسهال مزمن و درد مثانه چون
با آب بیاشامند نافع بود و چون زن بخود برکیرد نافع بود جهت
خون رفتن و لون این سنک سبز بود و تیره رنک بود **حجر الیهود** سنک
یهود خوانند و آن سنکی است مانند زیتون و آنچه بزرک بود بزرکی
بجایهٔ کبوتر بود و خطوط بسیار بروی بود موازی یکدیکر و حجر الزیتون
نیز خوانند و کویند از ملک شام خیزد و بعضی دراز بود و کرد نیز باشد
و بهترین وی زیتونی شکل بود نافع بود جهت سنک کرده و سنک مثانه
کرم جهت ریک مثانه همچنین و اکر به آب ترب بیزه لعوق کنند همین عمل

بکند و عسر البول را نافع بود ولیکن مضعف معده بود و موافق وی بود
داشتنها بر دو اسحق گوید مضر بود و بسبزد و مصلح وی عسل است و
هرمس حکیم گوید حجر یهودی چون با خون خفاش سحق کنند و در چشم
موی مژه که ریخته باشند برویاند و موی بر و نیمین بسیل چون بر جای
مالند و جالینوس گوید در طبیعت معتدل بود و معده سرد را بد بود
و مصلح ان تخم کرفس بود و فولس گوید خون منعقد قطع کند **حجر
اللبشم** حجر البشب و حجر البشف خوانند و اهل مشرق ابو قلمون خوانند
و بیونانی اسطریونس و معنی ان کوکبی بود و نوعی از وی طرمیبون خوانند
وان چند رنگ بود و بهترین ان سبز بود و نافع بود بمعده و جالینوس
گوید اگر قلاده از وی بسازند که موازی معده بود و در گردن اندازند
معده و مری نافع بود و دیسقوریدوس گوید که بر ران بستن جهة
دشخواری زادن و بر بازو بستن جهت تعویذ نافع بود **حجر ارمنی**
دو نوع است یک نوع لاجوردی بود و یک نوع سرخ بغایت و چون
بر روی تا لی بیندازی جرب است و طبیعت ان گرم است و خشک در اول
مسهل سودا بود و مسهلی قوی تر از حجر لاجوردی و معده را بد بود و چون
مغسول بود قی و غثیان نیاورد و اگر نه مغسول بود مقی و معثی بود
و مفرح و مقوی دل بود مغسول وی بخاصیتی که در وی است بدن را
از اخلاط سودا پاک کند و روح را از دود و هوایی و دفع بلغم پاک بکند
و احشا را پاک کند اما معده را بد بود و مصلح وی انیسون بود با سکنجبین
و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود تا نیم مثقال و بدل وی بجهت دفع
اخلاط سودایی یک وزن و نیم حجر لاجورد بود **حجر النمر** بهره
که از پلنگ ماده حاصل میشود و در باب نون صفت نمر در بزدل
گفته شود **حجر الخطاطیف** دیسقوریدوس گوید بچه نخستین
پرستوک چون بگیرند در افزونی ماه و شکم وی را بشکافند دو پاره
سنگ یابند یکی یکرنگ بود و دیگری برنگهای الوان و در پوست ابل

یا پوست گوساله بندند پیش از انکه خاک بوی رسد و بر بازوی مصروع
بندند یا بر گردن او بفرمان حق تعالی صرع او زایل گردد **حجر المغناطیس**
بپارسی سنگ آهن ربای گویند و چون بسوزانند بجای شادنه بود
در عمل و منفعت و بهترین وی سیاهی بود که بسرخی مایل باشد و
هیچ خلطی در وی نبود و جذب آهن بقوت بکند هرچند زیادت
تر باید نیکوتر بود و جالینوس گوید گرم و خشک بود بغایت و اگر
کسی را خبث الحدید در شکم مانده بود چون با شراب بیاشامند جذب
آن بکند و بضخت خود بیرون آورد و مسهل کیموس غلیظ بد باشد و مقدار
مستعمل از وی از نیم مثقال تا یکدرم بود و گویند چون در دست گیرند
در دستها و پایها و تشنج یابس براند و اگر از گویند ساکن گردد و اگر بر جراحتی
که از تیغ زهرآلود باشند سودمند بود بغایت و بحال هیچ باز دارد
و مغناطیس چون بوی سیر بوی سد سست شود و در ربودن آهن و باز
چون در خون گوسفند یا بز نهند از بند تیز گردد **حجر الباهر** نوعی
از سنگست بلون سپید و بوزن و انکی کشنده بود و از جمله سموم قاتله است
مانند بیش و گویند نوعی از الماس است **حجر القمر** بزاق القمر و
زبد القمر خوانند و افردسالیس گویند یعنی زبد القمر و بیونانی اسیلطس
خوانند و افردسالیس از بهران خوانند که کسب افزونی ماه یابند در
بلاد عرب و ان سنگی سپید شفاف سنگ بود و چون بسایند بصرع
دهند نافع بود و اگر از درختی آویزند که بر نمی دهد بر بدهد بسیار
و اگر بر مصروع بندند شفا یابد و زنان بعوض تعویذ با خود نگاه
دارند **حجر الجبش** دیسقوریدوس گوید این سنگ سبز باشد و
صاحب منهاج گوید بزردی زند و جالینوس گوید بمانند لشب بود
و چون بسایند مانند سبز چیزی از وی بیرون آید و زبان را اگر در بنا
شبکوری و ورم چشم و درد ان و قرحه ان زایل گرداند و تاخنه و تاریکی
ببرد و جلا بخشد نام بد که حدود مولف گوید بپارسی انرا سنگ یاسم خوانند

حجر الاسفنج حجر الاسفنج سنگیست که میان اسفنج می باشد و صاحب
الاسفنج گویند و دیسقوریدوس گوید این سنگ چون با شراب بیاشامند
سنگ مثانه بریزاند و جالینوس گوید سنگ مثانه بریزاند و سنگ گرده
نیز بریزاند حجر اعرابی سنگی است مانند عاج چون سحق کنند و بر
موضعی باشند که خون روانه بود بازدارد و اگر ضماد کنند شاید و چون
بسوزانند و سنون سازند دندانرا جلا دهد و بپارسی شکر سنگ
گویند و بشیرازی سنگ زخم حجر الکرک سنگی است بغایت سفید
و در ساحل بحر هند باشد و ساحل بحر سند نیز می باشد و مهره که از
وی حکاکان و خراطان سازند از عاج سفیدتر و خوبتر بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود در آخر درجه دوم و اهل هند و سند از
وی نگین سازند و زنان گردن بند و متفق اند که خاصیت این سنگ
آنست که دفع سحر و چشم زخم می کند و بر دشمنان ظفر یابند و اگر نگینی
از آن با خود دارند دروغ از قبل انگشتری نگویند و هر که وی را ببیند دوست
دارد و پادشاهان هند و سند از وی ظرفها سازند و از آن اکل و شرب
کنند و مدعی ایشان آنست که در هر صحبتی که آن بود جنگ و فتنه نبود
و فرح و شادی زیاده بود و اهل هند و سند مهرها از آن در موی بندند و
گویند موی دراز می کند و مهره وی مانند مروارید بزرگ و براق بود
و چون سحق کنند و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و
خواه جدید ببرد و اگر سنون سازند دندانرا سفید کند و جلا دهد
حجر الحوت مانند سنگی بود و در سر ماهی یابند مقام دماغ وی
سفید و سخت بود و چون بیاشامند سنگ گرده را بریزاند و نافع بود
حجر لقاغیطوس خوانند و حجر غاغاطیس گویند و از وادی بشام
آرند و آن وادی را در قدیم غاغا خواندندی و این زمان وادی جهنم
گویند چون بر آتش نهند بوی قیر و سوخته کند و لون وی سیاه بود و بوی
قیر کند و سبک بود و صفحها بر روی یکدیگر بود و قوت وی در رعایت نیرو

بخوردی صاحب مفرده گوید صرع را پیدا کند و صاحب منهاج گوید
بخور کردن مصروع را نافع بود و اختناق رحم را سود دهد و گزندگی
از وی بگریزند و با ادویه دیگر جهت نقرس ضماد کنند سود دهد و در
جراحتها عظیم سود دهد و گوشت برویاند حجر الکلب شریف
گوید در خواص و این مجربست نوعی از سنگ هست که چون سنگ بر
وی اندازند بگیرد و نگاه دارد و در دشمنی عجب عملی میکند چون خواهد
با سم انکس هفت سنگ برگیرد و یک یک بآن سنگ می اندازد و بعد
از آن دو سنگ از آن برگیرد و در آب اندازد و از آن آب بخورد
انکس دهد در دشمنی چیزی عجب مشاهده کند و گویند اگر در برج کبوتر
نهند مجموع بگریزند و اگر در شراب اندازند و جمعی از آن باز
بیاشامند عربده و بدمستی در میان ایشان پیدا شود حجر البرام
بپارسی سنگ برام می خوانند و هر تیشه که بدان سنگ آب دهند
چون بر سنگ زنند قطعا آواز نکند و در سنگ مانند گل فرو رود
اگر این سنگ سحق کرده سنون سازند دندانرا سفید کند حجر جزعی
در مصر این سنگ بسیار بود و مانند خزف بود زود شکند و هم زود بشکافته
شود و صفحها بر یکدیگر بود و بجای قیشور مستعمل کنند و در شستن موی
و چون دو درم از وی با شراب بیاشامند حل کرده قطع حیض
بکند و چون با عسل خلط کنند و بر ورم پستان نهند و دشتهای بلید را
ساکن کند و بصلاح آورد و بغایت خشک بود حجر الافروج
و حجر الافروح گویند و آن از بلاد روم خیزد و سنگ بود و بر روی سماک
باشد و مجوف بود و در وی قبضی باشد چون حل کنند و بیاشامند
گزندگی عقرب نافع بود حجر الاساکفه سنگی است که کفشگران
افزار بدان تیز می کنند نافع بود جهت ورم لهاة و ریش آن حدید
بپارسی آهن گویند و آن سه نوع است شابورقان و نرم آهن و پولاد
مصنوع و معدنی و فولاد طبیعی معدنی شابورقان و شابرقان نیز

گویند و آن پولاد نر است و پولاد مصنوع از نرم آهن گیرند و زنگار
آن را زعفران الحدید گویند قابض باشد و اکال و منفعت آن ذرور کننده بود
و خبث الحدید ضعیفتر از زنگار آن بود و صفت خبث الحدید در جا
گفته شد و صفت توبال آن در تا و آهن سرخ کرده اگر در آب
اندازند یا در شراب و بیاشامند شکم ببندد و ریش روده و ورم
سپرز و مبیضه و استرخاء معده و سلس البول و درد مقعد را نافع
بود و باه را قوت دهد و آهن تافته آهنگران در وی می اندازند
و آن را دوص میخوانند و ماء الحدید گویند و بر گزندگی سگ دیوانه مفید
باشد و براده آهن چون در شرابی که زهر باشد اندازند مجموع زهرها
بخود بکشد و آن شراب چون بخورند زیان ندهد و براده آهن چون بخورند
درد شکم سخت و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوای آن بشیر تازه و با
بعضی ادویه مسهله قوی کنند بعد از آن مسکه و روغن بیاشامند و روغن
بنفشه و روغن گل و سرکه بسر بمالند و مقدار یکدرم مغناطیس بخورند
در خواص گوید براده بر کسی بندد که در خواب دندان خاید دیگری باید
حداه مرغیست که بشیرازی گورگور خوانند گوشت وی نباید خورد
که عفونت در بدن پیدا کند و خون وی چون با اندکی مشک و گلاب
خلط کنند و بناشتا بخورند ربو و ضیق النفس را نافع بود و چون
پرهای وی بسوزانند بی سر و خاکستر آن با آب بیاشامند نقرس را
نافع بود و زهره وی در سایه خشک کنند و چون خواهند که استعمال کنند
با آب حل کنند و کسی را که حیوانی موذی گزیده باشد مانند عقرب و افعی
اگر زخم از طرف راست بود سه میل از آن در چشم چپ کنند و اگر از طرف
چپ بود سه میل بر چشم راست کنند بغایت نافع بود و از مردن خلاص
یابد حرمل ابن سمجون گوید دو نوعست سرخ و سفید نوع سفید را
حرمل عربی خوانند و بیونانی مونی و بپارسی حندل و آنچه ورق آن
مانند ورق بید بود کوچکتر و گل وی مانند گل یاسمین سفید بود مطلق و

خوشبوی بود و بسریانی بساسا خوانند و نوع سرخ حرمل عامی خوانند
و بپارسی اسفند گویند و بشیرازی نوند و هزار اسفند نیز گویند و مؤلف
گوید آن نوعی از سداب کوهی است و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و گویند در چهارم نافع بود جهت درد مفاصل طلا کردن و چون
سحق کنند با عسل و زهره مرغ و زهره کبک و زعفران و آب رازیانه
نزد در چشم کشند قوت باصره بدهد و اگر بخورد و با ادویه فاتلات دود
کنند حب القرع را بیرون آورد و قولنج را نافع بود و بجهت سردی دماغ
نافع بود لیکن سدر و صداع آورد و مغثی بود و شکر مصلح وی بود
صاحب منهاج گوید بعد از آن رُب فواکه بخورند و صاحب تقویم
گوید مصلح وی قرفه و دارچینی و جالینوس گوید نافع بود جهت
فالج و لقوه و تشنج سرد و علت گرده و مثانه و مسهل مره سودا و
بلغم لزج و حیض براند و طبیعت نرم دارد و حبش گوید مستی آورد
مانند مستی خمر و مجهول گوید که لون را صافی کند و محرک جماع بود و
فربهی آورد و بول و حیض براند بغوث و ابن وافد گوید سودمند بود
جهت عرق النسا و نقرس و فالج اگر دوازده شب بها لی هر شب
یک مثقال و نیم سفوف سازند و بدل آن بوزن آن قردمانا با آنکه
تخم سداب بود اما حرمل عربی سفید که آنرا بیونانی مولی خوانند و بیخ
وی بقوت مانند بلبوس بود چون سحق کنند و با روغن یا بر سا از آن
فرزجه سازند و زن بخود بر گیرد افواه اعصاب رحم بگشاید حرسف
عکوب خوانند و بپارسی کنگر خوانند و آن انواع است اما طبیعت
آن معتدل بود در حرارت و تر بود تا دو درم و مسیح گوید گرم و تر
بود در اول و گویند سرد است در دوم و گویند گرم و خشکست در سیوم
و اصح اینست و چون برد الثعلب طلا کنند موی بر رویاند و اگر موم
روغنی سازند که از کنگر بخورد آن دهند و بر برص که بر روی پیدا
شود بمالند بکلی زایل کنند و برودتهای صلب ضماد کردن ضماد و

نافع باشد و بول براند و ریش روده را سود دهد و بلغم بیرون آورد
و اخلاط از بدن براند و اگر سر به آب گندنا بشویند شپش بکشد و
خارش سر زایل کند و چون بخورند و تنها یا بجلبن دهند و چون بر سوختگی
آتش ضماد کنند نیکو بود و طبیعت نرم دارد چون با شراب بیاشامند
شکم ببندد و رازی گوید باه را زیادت کرد اند و قوتی عظیم دهد
و اگر از آب وی لعابی گیرند و در ذکر و خصیتین بمالند کرده را
محکم کند و مثانه را ستخن کند بعلت بیرد و باد را و بول را بیرون آورد
و بنخ صبینی که دارد و مصلح وی انیست که در بختن خوب نه اکنند و نوال
دا با زیر لطیف بروی ریزند و صاحب منهاج گوید مغثی بود و مصدع
و مصلح وی مصطکی بود یا سلیخه **حرف** حب الرشاد گویند و بسریانی
مغلیج و معلیانا و بعربی ثفا و بپارسی تخم سپندان و تره تیزک
و شیخ جزک تیز خوانند و بیونانی قرد امومن و حرف ابیض و اسفند
اسفید و خردل سفید و حرف بابلی و بزر بلاسفیس خوانند و حرف
دو نوع است یک نوع ورق ان با سفاناخ ماند و نوعی دیگر برگ
خرد دارد و تخم یک نوع سفید رنگ بود و تخم یک نوع سرخ رنگ
از آن سفید اسفند سفید و خردل سفید و حرف سفید گویند و حرارت
وی کمتر از حرارت سرخ بود و بهترین وی فربه و طبیعت حرف گرم و
خشک بود در سیوم و گویند در اول چهارم منضج و محلل بود موی که
ریزد نگاه دارد و خوردن و طلا کردن با آب ان سر شستن و ورم بلغمی
و دملها را نافع بود و جهت عرق النسا خوردن و ضماد کردن و جهت
ربو و غلیظی سپرز خوردن و با عسل طلا کردن و ریشی که آنرا شهدیه
گویند و استرخا جمیع اعضا نافع بود خوردن وی و چون بر گزندگی
جانوران ضماد کنند نافع بود و بچه بکشد بیندازد بعنوث البته اینکه
و بخود بر گرفتن و چون دود کنند گزندگان بگریزند و جرب ریش شده
و قوبا با آب و نمک مالیدن نافع بود و چون پنج درم سحق کنند و

با آب گرم بیاشامند طبیعت براند و قولنج و حب القرع بیرون آرد
و بادی که در روده بود بشکند و بریان کرده شکم ببندد و تیز جرا نافع
خاصه سحق ناکرده و سردی کرده را نافع بود و بریان کرده شکم براند
و بلغم لزج از معده قطع کند و چون سحق کرده سعوط سازند
و برص را نافع بود و چون با سرکه بر بهق سفید بمالند سود دهد و با
عسل چون لعوق کنند سرفه که از خلط غلیظ بود سود دهد و درد
پهلو را که سبب ان از خلط بلغمی بود غلیظ و چون سحق کرده با عسل
بر نمش طلا کردن با نمش زایل کند و بشره را بحال اول باز آورد و چو
صابون هم
بر گزندگی عقرب ضماد کنند نافع بود و ورق ان چون خشک کنند
بعوض تخم بود و چون تر بود از قوت تخم کمتر بود و بسبب رطوبتی که
که در وی است و وی معده را بد بود و سکنه را مضر بود و بچه بیندازد
و مصلح وی صاحب منهاج گوید سکنجبین است و صاحب تقویم گوید
نبات با سکنجبین و بدل وی خردل و تخم خرنوب بود یا تخم جرجیر و خردل
حردون مانند سوسمار است و طبع آن نزد بعضی بطبع وزغ و بیونانی
آنرا سلامندرا خوانند و از جمله سموم قتاله بود خوردن ان و با
مهرارس گوید در خواص که دل حردون چون در خرقه سیاه بندند
و بر صاحب تب ربع بندند شفا یابند جالینوس گوید خون وی
چون در چشم کشند و مژه بیفزاید و سفوریبوس گوید سرگین
حردون و عظاءات چون که زنان بر روی مالند بشره را بغایت صافی
کند و مانند صیقل بود و بهترین سرگین وی سفید بود و سبک و مانند
نشاسته بسفیدی و بشیرازی آنرا سرگین مازنک گویند **حربا**
حامالاون خوانند و بیونانی و بپارسی آفتاب پرست گویند و گرباسو
نیز خوانند و خون وی چون طلا کنند بر موئی که در چشم می باشد و
بعد از آنکه بر کنده باشند دیگر نروید و گوشت وی سم قاتل بود
بزغه و بیضه وی سم قاتل بود که در حال بکشد و مهلت ندهد و دوا

پذیر نبود و معالجه کسی که گوشت وی خورده باشد بمانند معالجه کسی
کنند که ذراریح خورده باشد و صفت ذراریح گفته شود اما معالجه
کسی که بیضهٔ وی خورده باشد باید که در حال سرگین باز در شراب
بدهند و قی پاک کنند و بدن را بروغن گاو بمالند و سر وی بنمک تکمید
کنند و انجیر خشک و مسکه و حنطیانا رومی بدهند **حرب** طلع است
و گفته شود حرفعان ربیع الغارنت و منتفار گویند و آن اشک
است و گفته شود **حرف الما** سیسنبر و ان است و فودنج نیز
خوانند از بهر انکه بطعم فودنج مومن بود و ان حرف است و این
نباتیست که در آب روید مانند قرة العین چون تر بود گرم و خشک بود
در دوم و چون خشک شود گرم و خشک بود در سیوم در زنی وی
پخته و خام خورند بول براند و اگر بر بثور لبنیه بسبب ضماد کنند ببرد
بشویند و زایل کند **حرجوان** حرجل خوانند و آن ملخی است که بال ندارد
و شبیه بود چون بگیرند و نا پخته نمکسود کنند و خشک کرده بشراب
بیاشامند گزندگی عقرب را بغایت نافع بود و باید که کهن شود
خزا و مراة نیز خوانند و آن زوفراست و دو دینار و به و حلیفه نیز
گویند و آن دو نوع است بری و بستانی از ان بری مؤلف گوید
نوعی از سداب بری است و بشیرازی آنرا کوخر گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است مسخن معده بود طعام هضم کند و بادهای غلیظ
بشکند و بلغمی مزاج را نافع بود و گزندگی جانورانرا سود دهد خاصه
عقرب و بول براند و تخم وی مشهور بزر و فرا بود بشیرازی انرا
کاذرونی خوانند و در زا گفته شود اما خزا درد چشم آورد و قاطع
منی بود و تشنگی آرد و مضر بود بسپرز و مصلح وی بادرنبویه بود و
بدل وی سداب **خزاة** بستانی و ورق آن مانند ورق
کرفس و جزر و کمون بود و طعم ان نزدیک بطعم رازیانه بود و
تخم وی سبز و نمک باشد و خوشبوی و خوش طعم نزدیک بتخم گزر بود

بشکل و بر جامه بچسبند و بشیرازی انرا مو دو سنگ خوانند بادها بشکند
و معده را نیکو بود و گرمی وی از خزامی کمتر بود و غذا با هضم
کند و خمار زایل کند و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و مسخن گرده بود
و مسمن مثانه و مجاری بول پاک کند و زکام را نافع بود و دماغ را
سودمند بود و رطوبت ان پاک کند و جهت بواسیر هیچ ادویه
و دوایی بهتر از ان نبود خوردن و ضماد کردن و اگر دایما اکل
آن کنند از بواسیر ایمن باشند **خربنیل** نبخی است که از طرف
شام و بیت المقدس می آورند و سفیدی تیره رنگ بود چنانچه
بسیاهی مایل بود و دانگی از وی نافع بود جهت گزندگی عقرب و
جهت گزندگی مار از یک درم تا یک مثقال با تنها یا بیاشامند بماء
العسل یا بشراب بغایت نافع بود و مرباقان نیز گویند و گفته شود
خراز الصخر زهر الحجر است بپارسی گل سنگ گویند و ان
چیزیست بر مثال طحلب که بر روی سنگ پیدا می شود و خراز ابهر ان
می گویند که زحمت خراز زایل میکند و صحت می بخشد و طبیعت
آن سرد و خشک است و ورمهای گرم طلا کردن نافع بود و اگر بر موضعی
که خون آید ضماد کنند خون باز دارد و برقو با ضماد کردن نافع
بغایت نافع بود و ورم زبان بغایت نافع بود و بر فالج را سودمند
حسک سکونیج و شکنیج گویند و بشیرازی خار سه سوک خوانند
و بپارسی خار خشک و باصفهانی هرداد و در مغرب حمص الامیر خوانند
و بری بود و بستانی بود بهترین وی بستانی بود سبزه تازه و طبیعت
وی سرد است باعتدال و خشک است در اول و گویند گرم است در اول
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و عیسی گوید گرم و خشک است
در دوم منضج و ملین بود و بر ورمهای گرم ضماد کردن نافع بود و
بن دندان و عفونت ان زایل کند چون با عسل خلط کنند و عصاره
وی درد اردهای چشم سودمند بود و درد مثانه و عسر البول و قولنج را

نافع بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند و باه را زیاده کند و منی را
بیفزاید و دو درم از خشک وی جهت گزندگی افعی چون بیاشامند
و ضماد کنند بغایت نافع بود و چون با شراب بیاشامند جهت دفع
ادویه قتاله نافع بود و طبیخ وی جایی که براغیث بود بپاشند
بکشد و گویند مضر بود بسر و مصلح وی روغن بادام بود و بارو
کشنیز تازه **حشیشة الزجاج** بپارسی کلبای ابگینه خوانند رازی گوید
قابض بود مع رطوبة مسکن اورام بلغمی بود و عصاره آن بواسیر را
زایل کند و سرفه کهن را نافع بود و عصاره آن با اسفیداج بر
حمره و نمله طلا کردن نافع بود و بر سوختگی آتش همین سبیل و غیره
بعصاره آن کردن ورم گوش را نافع بود و در موم روغن کرده
جهت نقرس نافع بود و بسیار وی محرور مزاج را صداع آورد و
مصلح وی نبات و خشخاش بود **حشیشة البرص** اطریلال است گفته
شد **حشیشة الطحال** برحشیشه دوده نیز گویند و آن اسقولو
قندریون است و گفته شد **حشیشة الغافث** غافث است و گفته شد
حشیش بذر قطونا بپارسی ورق بنگو گویند و در قوت نزدیک
بکشته تر بود و بهترین وی تازه تر بود و طبیعت وی تر بود و سرد
و حرارت بنشاند و بر ورمهای گرم طلا کردن سودمند بود و عصاره
وی جهت نفث دم نافع بود **حشیشة الخراسیه** و خشونیزن است
و گفته شد **حشنبعل** شنافل است و اشقاقل نیز گویند و گفته شد
حصا الاسفنج حجر الاسفنج است و گفته شد **حصرم** بپارسی
غوره گویند و به لغتی دیگر کب و کجم خوانند و طبیعت وی سرد است
در اول و خشک است در دوم و گویند سرد است در دوم و خشک است در
سیوم و چنین گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم جهت دفع
صفرا بغایت نافع بود و حرارت بشکند و معده جگر را نافع بود اما مولد
ریاح و مغص بود و شکم ببندد و مصلح آن گلنگبین بود و صاحب تقویم

گوید مضر بود بآلات منی و مصلح آن انیسون و عسل بود و بدل آن
ریباس با حماض اترج بود **حضض** بشیرازی بیلل گویند و آن
انواع است مکی و هندی و مشهدی بهترین آن جهت ورمها مکی بود
و جهت موی هندی و نوعی هست که در شیراز از ورق زوباه بزرگ
می سازند و روستاییان شیراز آنرا بیلل مشکل خوانند و آن مستعمل
ایشانست و ابن مؤلف گوید چنان استماع افتاد که حضض مکی
برگ مغیلانست و ازان می سازند لیکن طبیعت حضض مکی معتدل است
در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند سرد است در اول
و در هندی و مکی و تحلیل و قبض کمتر بود و صاحب مفرده گوید که
هندی اقوی بود در همه حالات و حضض هندی عصاره فیلزهرج
است و مکی عصاره نباتیست مکی و گویند مصنوع است
نافع بود جهت مجموع ترفها چه از دوده و چه خون که از زنان آید
بغیر قاعده و مجموع ورمهای خبیثه و کلف و دنبلهای دهن و دبر و
گوش را نافع بود و در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و تاریکی زایل کند
و شقاق مقعد و سحج را بغایت مفید بود مالیدن و خوردن و حقنه
کردن اسهال کهن و ریش روده را سودمند بود و چون بدان غرغره
کنند خناق را زایل کند و چون زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبات
از رحم بکند و نفث دم و سرفه بکند چون به آب بیاشامند سودمند
بود و حضض هندی جهت گزندگی سگ دیوانه طلا کردن و آشامیدن
سودمند بود و یرقان سیاه و درد سپرز ضماد کردن و خوردن نافع
بود و بدل آن بوزن آن فیلزهرج است با فوفل و صندل مساوی
و صاحب تقویم گوید سپرز را غلیظ کند و مصلح آن حماما و مصطکی
بود و مقدار شربتی نیم درم بود **حلبه** فریقه خوانند و بپارسی
شنبلیز گویند و طبیعت آن گرم است در آخر درجه اول و خشک در
اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در اول و از رطوبتی فضلی خالی

نبود و گویند گرم و خشک بود در دوم منضج و ملین بود و آرد وی ورمهای
بلغمی صلب اندرونی و بیرونی تحلیل دهد و سینه و شکم و حلق را نرم دارد
و سرفه و ربو و عسر النفس را سود دهد و باه را زیادت کند و بادها
بشکند و بلغم لزج از سینه بیرون آورد و بواسیر را سودمند بود و آرد
وی با مطبوخ برگ چغندر ضماد کردن نافع بود و اگر پیش از طعام با ماهی
بخورند شکم براند و چون با عسل بیاشامند شکم براند و خلطهای بد
که در روده بود و چون پخته بود غذای بسیار دهد و امعا را از صافی کند
و چون سر بدان بشویند حزاز زایل کند و لعاب وی با روغن گل
شقاق سر را نافع بود و سوختن آتش سود دهد و آرد وی ثلمها را
نرم کند و در طلا کردن با ادویه جهت کلف بغایت سود دهد و چون
طبیخ آن بیاشامند حیض براند و حشیش وی چون بخورند درد پشت و
جگر سرد را منفعت دهد و چکیدن بول و درد رحم که از سردی بود سود دهد و
صاحب تقویم گوید محلل قوی است ثنین بود و مصلح آن روغن قسط تلخ بود
حلزون نوعی از صدف است و در صنعت ودع و مسخ و صدف گفته شود
حلتیت صمغ محروث است و محروث را انجدان خوانند و رافه گویند
و حلتیت را بپارسی انگژد خوانند و بهندی هینگ و بشیرازی انگشت گنده
و آن دو نوع است منتن و طیب منتن مسخن تر بود و بهتر و طبیعت آن
گرم است در اول درجه چهارم و خشک است در دوم و بهترین آن سرخ رنگ
صافی بود و چون بگدازند لون آن بسپیدی زند و آنچه مغشوش بود
سبز رنگ بود و آنچه بوی تیز دارد منتن خوانند و آنچه بوی آن تیزی کمتر
دارد طیب خوانند و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند روشنی بفزاید
و دوا اندر نزول کشیدن ایمن باشند از نزول آب و تب ربع را نافع
بود و بادها بشکند و خون بسته که در اندرون بود تحلیل دهد و بر داء الثعلب
با سرکه طلا کردن نافع بود و با لبلاب سماری و غدها چون با موم روغن خلط
کنند و بمالند نافع بود و با سرکه بر فو با طلا کردن نافع بود و چون با سرکه غرغره کنند

علق از حلق بیرون آورد و بر گزندگی سگ دیوانه نهادن یا با مویز یا
با حنظل یا آشامیدن بغایت سود دهد و چون با زیت بگدازند
و بر گزندگی عقرب و رتیلا مالند سود دهد و اگر نیم درم از وی با آب
لسان العصافیر حل کرده با ادویه که ممسک طبیعت بود بیاشامند
فعل وی اقوی و قطع اسهال رطوبات و اخلاط لزج بکند و اگر با
شراب و فلفل و سداب بیاشامند کزاز را نافع بود و چون با سکنجبین
بیاشامند شیر که در اندرون بسته بود بگدازد و صرع را بغایت مفید
بود و دفع زهرهای حیوانات بکند و زخم تیر و تیغ زهردار و مقدار آن نیم
مثقال مستعمل بود و بول و حیض براند و بچه بیندازد و اگر روغن زنبق در
شیشه کنند و بعد از چند روز بگدازند و در قضیب مالند لذتی عجیب
کند و اگر اندکی در سوراخ قضیب نهند نعوظ تمام آورد و اگر در سوراخ
دندان نهند درد ساکن کند و اگر نیم درم از وی و نیم درم سکبینج بیاشامند
و بران ادمان کنند فالج و خدر را بغایت سودمند بود و درد مفاصل
سرد و بواسیر و مغص را نافع بود و حب القرع را بکشد و مضر بود
بجگر و معده و اسحق گوید مصلح آن انیسون است و صاحب تقویم گوید
مصلح آن جوز بوا بود یا قرفه و بدل آن محروث بعد از آنکه با آب
بجوشانند چند جوش و صافی کنند بوزن آن بود **حلیفه** زوفرا است
و خرا نیز گویند و گفته شد **حبلاب** لبلاب است و گویند لاعیه و
صنعت هر دو گفته شود **حلم** قراد است و بشیرازی کنه گویند و گفته
شود در قاف **حلیمو** بیخ حماض بری است و در حماض گفته شود
حلیب سورنجان هندی بوده است و گفته شود **حلاف الشمس**
و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم و گویند در سیوم نافع بود جهت
نقرس و درد مفاصل و درد زانو و رانها و مقوی بدن بود و مسهل بلغم و
خلطهای غلیظ و حب القرع و کرمها بکشد اما جگر را غلیظ کند و مصلح
آن کاسنی و کتیرا بود **حماما** اماموس و احومن گویند و بشیرازی بلو خواهد

وطبیعت آن گرم و خشکست در دوم و گویند در سیوم و آن دو نوع است
یک نوع مشهورست که بشیرازی ماهلو خوانند و نوعی دیگر مانند پرسیاوشان
است چوب وی زردی بود که بسرخی مایل بود و برگ آن سبز بود و خرد و
گل وی زرد بود و کوچک و نبات وی بمقدار یک وجب بود و بهترین
آن دهبی رنگ بود از منبتی خوشبوی منضج ورمهای گرم بود و چون
بر پیشانی ضماد کنند درد سر زایل کند و چون با آرد جو بر گزندگی
عقرب ضماد کنند سود دهد و درد چشم که از گرمی بود و ورم احشا چون
با زیت ضماد کنند بغایت نافع بود و درد رحم چون فرزجه از وی
بخود برگیرند و در طبیخ آن نشینند سود دهد و نقرس را نافع بود و کسی که
وی را جگر وی معلول بود چون طبیخ آن بیاشامد نافع بود و سدهٔ
جگر بگشاید و بول براند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود لیکن مصدع
بود و منوم و مسکر و از جملهٔ مسکرات بود و صاحب تقویم گوید
مصلح آن صندل و گلاب بود و اسحق گوید مضر بود بمعده و مصلح
آن تخم کرفس بود و ثنا رونق گوید بدل آن بوزن آن اسارون یا بوزن
آن وج یا بوزن آن چوب قرنفل یا بوزن آن زیرهٔ **حمر**
تمر هندی است و گفته شد **حماض** بری بود و بستانی بود بری آنرا سلق
بری خوانند و آن بیشتر جبلی بود اما در خاک ریزه و زمین سخت بود و آنرا
بیونانی طوطان اغرلون گویند و بشیرازی بنج انزا خلیمو خوانند درد
نقرس و درد مفاصل طلا کردن بغایت نافع بود و سرفهٔ صفراوی را سود
دهد و بستانی را بشیرازی ترشینک خوانند مانند کاسنی بود و برگ آن
و در وی حموضتی بود و رطوبت فضلی لزج و بهترین بستانی بود و ترش
و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و تخم آن سرد بود در اول و در وی
قبضی تمام بود و درباب با در بز گفته شد و اگر تخم وی پیش از گزندگی
عقرب بیاشامند و عقرب بگزد هیچ زخمی بوی نرسد و ورق آن
چون بپزند شکم براند و چون بپزند با زیت و بریان کنند و گشنیز خشک

و اندکی زیره و آب انار دانه بروی بریزند شکم ببندد و غیر بریان کرده
هیچ کرا از زوده و مرهٔ صفرا بود نافع بود و تشنگی بنشاند و قطع قی بکند
و غثیان صفراوی را ساکن کند و خمار و آرزوی گل خوردن ببرد و گزندگی
عقرب را نافع بود و چون با شراب بپزند و بدان مضمضه کنند درد
دندان ساکن کند و چون با شراب بپزند و بر خنازیر ضماد کنند و در آنها
که در بن گوش بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر سپرز ضماد کنند
بغایت نافع بود و چون بر جرب مالند صحت یابد و اگر بیخ وی در گردن
بندند خنازیر دفع کند و چون سحق کنند و زن بخود برگیرد قطع سیلان
رطوبت بکند از رحم بکند و اگر با شراب بپزند و بیاشامند یرقان را
زایل کند و سنگ مثانه بریزاند و حیض براند و اگر یک مثقال بیخ وی
بکوبند و با آب سیب بسرشند و ببلعند بیخ را و اسهال مزمن را مفید بود
حماض الما در آب روید و ورق وی بدرازی انگشت بود و نزدیک
بورق کاسنی و ساق وی کوچک بود و سر وی تخمی سیاه رنگ بود که بسرخی
زند و طعم وی مانند طعم حماض بود شکم براند و چون پخته بخورند و تخم
وی چون سحق کنند و با شراب بیاشامند غم ببرد و نفس را خوش دارد
و نیز حبش را زایل کند و خفقان گرم را بغایت سود دهد و غثیان دفع کند
و معدهٔ مسترخی بصلاح آورد و چون بپزند و بر اعضا مالند خارش
زایل کند و تخم و ورق آن چون بخایند درد دندان ساکن کند و بن
دندان محکم کند و اگر ادمان اکل وی کنند یرقان ببرد **حماض الارنب**
اکشوث است و گفته شد **حمة الارض** امعاء الارض گویند و آن
خراطین است و گفته شود **حمص الامیر** خسک است و گفته شد **حمص**
بپارسی نخود گویند سفید و سرخ و سیاه و ارمنی بود و بری بود و بستانی
بود و بری گرم و تر بود در افعال و اندکی تلخی زند و بستانی غذا نیکو دهد
و سیاه بقوت تر بود و بهترین آن سفید بزرگ بود و طبیعت آن گرم و
تر بود در اول و گویند خشکست در اول طبیعت نرم دارد و بول براند و منی

بیفزاید و باه برانگیزاند و حیض براند و منفخ بود و لون را نیکو و
صافی گرداند و درد پشت را سود دهد و تخمش سرد و در تبهای
گرم و روغن آن قوبا را زایل کند و آرد آن ریشهای پلید و سرطان
و خارش بدن را سود دهد و آواز صافی کند و غذا ازو بهتر زیاده
از همه چیز چون از آرد وی و شیر حساوی سازند و طبیخ نخود سیاه سنگ
گرده بریزاند و ادرار بول از همه نخودها زیاده کند و فالج و مرضهای
سرد و درد مفاصل که از رطوبت بود نافع بود و باه را زیادت کند
بغایت تا بجائی که چهارپایان مثل گاو و شتر و اسپ نر چون نخود بطبخ
بجای علف بدهند قوت باه آن حیوان زیادت شود و سنگ گرده بگشاید
و چون بسیر که خوب بباتند تمام شب و بامداد ناشتا بخورند و جبه کنند
تا نیم روز گرم بگشند و اگر در آب خوب بباتند و همچنان خام بخورند
و آب آن با نبات چند ناشتا بخورند تمام آورد و قضیب را قوت
دهد و در نخود سه خاصیت موجود است که مجامعت کردن محتاج باین
سه خصلت بود اول آنکه طبیعتش ملایم طبع منی بود دوم آنکه کثیر الغذا
بود سیوم آنکه مولد ریاح و نفخ بود و هر غذایی و دارویی که جهة
تقویت باه خورند باید که این سه فایده داشته باشد و آن نخود
در زرده تخم مرغ نیم برشت اما نخود کسی که قرحه مثانه و گرده داشته
باشد بغایت مضر بود و نخود سیاه بچه بیندازد و جذام را نافع
بود و گزندگی جانوران و دوبهای گشنده نود و دلیل آن بود که چنانکه
در طعام خورند و مضرت وی کم شود بر خشخاش و حرم نخود ثقیل بود
بمعده و مصلح وی معجون گل بود حمیرا ابوطسا گویند و آن سنجا دانست
و در جل الحمامه نیز گویند و در الف گفته شد نیست حمحم بلغت اهل
شام لسان الثور است از قول صاحب مفرده و صاحب منهاج گوید
حمحم است که آن نبات خراسنت و صفت هردو گفته شود
نوعی از جمبه است گفته شد در جیم حا جم صاحب منهاج و صاحب تقویم

گویند بستان افروز است و صاحب جامع گوید از قول اسحق بن عمران
که حبق بستان افروز است و در شام حبق نبطی گویند و نبات وی نبات
سبز بود و گل وی سفید و تخم وی مانند تخم حبق بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم اصحاب بلغمی را نافع بود و سده دماغ
بگشاید که از بلغم بود و زکام تر را و مسیح گوید گرم تر و خشک تر
از شاهسفرم بود و غیر او گوید مقوی دل بود و تخم وی بریان کرده
با روغن گل و آب سرد جهت اسهال کهن نافع بود و صاحب منهاج و
صاحب تقویم گوید سرد و خشک بود در اول حرارت معده و جگر
ساکن کند چون طبیخ وی بیاشامند یا با جلاب یا سکنجبین معده و
جگر را از اخلاط بد پاک کند و ابن مؤلف گوید صاحب منهاج و
صاحب تقویم گفته اند آنچه خاصیت بستان افروز است اگر تغیر
کنیم بطول انجامد و بسیار وی شاهسفرم زاید بود و مصلح وی کندر و حماما
بود حمام بپارسی کبوتر گویند طبیعت وی جالینوس گوید که
گرم است و رطوبت بسیار دارد گوشت وی کرده را نیکو بود و منی
بیفزاید و خون وی فالج و لقوه و جذر و آسنر خا بدن را نافع بود
و شریف گوید چون زنده همچنان پرهای وی همه بکشند و پاک کنند
و بر موضع گزندگی عقرب بنهند بغایت نافع بود و سر وی همچنان
باید بسوزانند و سحق کرده در چشم کشند تاریکی و شبکوری ببرد
و در خواص ابن زهر آورده است در هر خانه که کبوتر بود از خدر
و فالج و سکته و جمود و سبات ایمن باشند و این خاصیت در وی
هست و ابن مؤلف گوید در خواص آورده اند اگر کسی ذره کبوتر
سفید در چشم کشد دفع تاریکی و غشاوه بکند و اگر مداومت بر لحم
کبوتر نمایند دلگا آورد و در سعود بنوس گوید خون ورشان و
شفانین و حمام چون گرم بود در چشم کشند جراحتی که در وی بود
زایل کند و خون حمام خاصه قطع رعاف که از حجب دماغ بود بکند و

و بیضهٔ وی بغایت گرم بود و کبوتر از کبوتر بچه سبکتر بود و اولی
آن بود که با آب غوره و کشنیز یا بسرکه بپزند و چون بخورند بعد از آن
مغز خیار چنبر از پی آن بخورند یا تخم خیارین **حمار اهلی** صاحب منهاج
گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب تقویم گوید از قول اسحق که گرم
و تر بود خاکستر گوشت و جگر وی چون با زیت بر شقاقی که از سرما بود
بمالند نافع بود و خاکستر جگر وی با زیت بر خنازیر نهند نافع بود
و جذام را و گوشت وی را و جگر چون بپزند و در طبیخ آن بنشینند و
کزازی که از خشکی بود بغایت سود دهد و جگر وی بریان کرده بناشتا
بخورند صرع را نافع بود و بول وی درد گرده را سود دهد و در خواص
آورده اند که پوست پیشانی وی چون بر کودکی بندند که بترسد دیگر نترسد
و گویند چرک گوش وی چون بخورد کودکی دهند که گرید دیگر نگرید و در
خواص آورده اند که کسی را که عقرب گزیده باشد باواز بلند در گوش
خر بگوید که عقرب مرا گزید و واژگونه بر خر نشیند درد از وی زایل کند
و خر را درد کند و اگر پوست پیشانی وی با یکی مصروع با خود نگاه
دارد تا سال دیگر صرع از وی زایل شود البته و در خواص آمده که
چون خر صرد سنگ را عظیم ناخوش آید **حمار وحشی** بپارسی خر گور
گویند عبد الملک بن زهر گوید نظر بر چشم وی کردن صحت چشم را نگاه
دارد و منع نزول آب بکند و این از خواص است و جالینوس گوید گوشت
وی چون فربه و جوان بود نزدیک بگوشت ایل بود و بغایت غلیظ بود
پیه وی چون بر کلف طلا کنند سود دهد و چون با روغن قسط بجوشانند
جهت درد پشت و گرده که از بلغم بود و بادهای غلیظ نافع بود و
زهرهٔ وی جهت داء الثعلب و داء الحیه مالیدن سود دهد و گوشت وی
چون بپزند با آب و نمک و دارچینی و زنجبیل و مرق آن بیاشامند
و گوشت چرب آن بخورند درد مفاصل و بادهای غلیظ سودمند بود
و گوشت وی بسیار خوردن در معده تند و بطی الخروج ثقل پیدا کند

و اولی آن بود که از پی آن جوارشات مسهله چون شهریاران و نیری
بخورند و امثال آن **حنظل** علقم خوانند و تخم وی هبید گویند و
بعربی کبست گویند و بشیرازی گوشت و بکرمانی خرزهره و بلغتی دیگر
خربزهٔ روباه و نر و ماده بود و ماده سفید و سست و زود شکن باشد
چنانکه سفیدتر بود بهتر و پوست وی باید که زردی بود که بسفیدی
مایل بود و تخم بکوبی زند بد بود اگر بر درخت حنظل یک حنظل
بیش نبود آن کشنده بود و آن بزرگی و حنظل بود و بهتر این
ماده سفید رسیده هندی بود که وصف کرده شد و طبیعت آن
گرم است در سیوم و خشک است در دوم و بوحنا گوید گرم و خشک است در
دوم و کندی گوید سرد و تر بود و مؤلف گوید که حکیم هندی سهو کرده و
وی محلل و مقطع بود درد مفاصل و اعصاب و عرق النسا و نقرس سرد را
بغایت نافع بود و دماغ را از اخلاط پاک کند تخم وی مسهل بلغم غلیظ
از مفاصل و اعصاب و مسهل مرار اسود و اصفر بود و قولنج ریحی بگشاید
و ورق وی صرع و مالیخولیا و وسواس و داء الثعلب و داء الحیه و جذام
را سودمند بود خاصه چون با ادویه خلط کنند مانند انیسون و افتیمون
و نمک هندی و ایارج فیقرا و صبر و حنظل و اگر در طبیخ حقنه کنند مقدار آن
درست اند دو درم تا چهار درم شاید قولنج را بگشاید و مره سودا خام
بیرون آورد و تخم آن شربتی نیم درم بود با عسل و ادویه دانگ و نیم بود
باید که بغایت سحق کنند و اصلاح وی بکثیرا کنند و بیخ وی سودمند بود
در گزندگی افعی و عقرب خوردن و طلا کردن و حکایت کنند اعرابی که
عقرب وی چهار موضع وی بگزید و دو درم از وی بیاشامید در حال
صحت یافت و در حقنه جهت کسی که قولنج داشته باشد سود دهد و
بخور کردن بواسیر را نافع بود و چون بخود بر گیرند بچه بکشد و اسحق بن
عمران گوید چون بگیرند حنظلی و سر آن بر گیرند و تخم آن بیندازند و
از روغن زنبق پر کنند و سوراخ آن بخمیر بگیرند یا بگل و در آتش نهند

تا چند جوش نزند بعد از آن برگیرند و در موی مالند سیاه کند و رها
نکند که زود سفید گردد و مسیح دمشقی گوید اصل وی چون بجوشانند
جهت استسقا بغایت نافع بود و گزندگی افعی و حنظل باید که در گرما گرم
و سرما سرد مستعمل نکنند که اسهال موی آورد و مضر بود بمعده و مصلح
آن کثیرا بود و مصطکی و بدل آن گویند حب الخروع بود و گویند
بوزن آن خرمل و چهار دانگ و وزن آن قثاء الحمار و گویند بوزن آن
خرمل و چهار دانگ وزن آن قند **حنا** بهترین آن بود که بغایت
سبز بود و در حال خرده کرده باشند و طبیعت آن گرم است باعتدال
و گویند معتدل است در گرمی و سردی و عیسی گوید سرد است در اول و
خشک است در دوم و طبیخ وی سودمند بود جهت ورمهای گرم و سوختگی
آتش را نافع بود و جهت شکستگی استخوان و ریش دهن و ورمها جهت
خناق کنند و نیم مثقال چون بیاشامند قولنج بگشاید و از خواص وی
آنست که کسی را ابتدا آبله کند و حنا با آب بسرشند و بر کف پای وی
نهند ایمن باشد از آنکه در چشم برآید و مجرب است و اگر تخم وی یک
مثقال با عسل بسرشند و لعوق کنند دماغ را بغایت سود دهد و
در خواص ابن زهر آورده است که چون حنا بسکه بسرشند و بر پای چون
نهند و بدان ادمان کنند نیکو گرداند و اگر پای را بوی خضاب کنند
شب بامداد بول الکس سرخ رنگ بود و مضر بود بحلق چون بیاشامند
و مصلح آن کثیرا بود **حندقوقی** بشیرازی اندقوقو گویند و بپارسی
دوا سبکست و بری بود و بستانی بود حندقوقا بری را درق و حباق
خوانند و بیونانی لوطوس و اغریوس و معنی آن حندقوقا بری بود
و از آن بستانی طریفلین خوانند و بهترین بستانی بود و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر دوم و گویند در آخر درجه اول و گویند
در سیوم کلف را نافع بود و روغن وی درد مفاصل را سود دهد و
درد انثیین و عصاره بستانی با عسل سفیدی که در چشم بود زایل کند و

غن

بری و بستانی صرع را سود دهد و استسقا و بول و حیض براند و درد
وی جهت بادها که در اعضا بود نافع است و اگر طفل دیر بحرکت آید
چون بروی بمالند زود حرکت کند و اگر در طبیخ آن نشینند همین عمل
کند و تخم وی مهیج باه بود و اگر آب وی بر گزندگی عقرب ریزند درد
ساکن کند در حال و چون بر عضوی سالم ریزند لذع و وجع
پیدا کند و چون عصارهٔ وی سعوط کنند صداع آورد و چند کوفی
خناق آورد و درد حلق و مداوای آن بکشنیز و کاهو و کشنی کنند
حنا الغول شنجار است و ابوخلسا خوانند و گفته شد **حناء المجنون**
وسمه است و گفته شود **حنطه** بهترین آن بود که میانه صلابه
و لین بود و فربه باشد و میان سرخی و سفیدی بود و سیاه بد بود
و طبیعت وی گرم بود و معتدل بود در تری و خشکی و چون بگویند و بر
گزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بخایند و بر دمامیل نهند
بگشاید و روغن وی قوبا را زایل کند و وی بهترین غذاها بود انسان را
حنطه رومیه خندروس خوانند و خلادن نیز گویند و گفته شود
حوز رومی اگر دفس خوانند و توز خوانند و آن درختی است که
پوست وی زرد بود و گل وی گرم بود در درجه سیوم و خشک بود
در اول و ورق وی ضعیفتر از گل وی بود و صمغ وی کهربا بود و تخم
وی لطیفتر از صمغ وی بود و اثرا سیر خوانند و ورق وی چون
سرکه بر نقرس ضماد کنند نافع بود و ثمر وی چون با سرکه بیاشامند
صرع را سود دهد و تقطیر البول و منع آبستنی بکند و شیخ الرئیس
گوید که وی لطیف است و سخن گرم نیست و یک مثقال از ثمر وی عرق
النسا را نافع بود و اسحق گوید یک مثقال از ورق وی بعد از طهر با
سرکه نافع بود جهت آبستنی **خوالی** آرد گندم سفید نخیر بیخته بود
حوحم ورد احمر است و گفته شود **حوفران** اسم طرخون است و
گفته شود **حور اسفندار** بستان افروز است و گفته شد **حیه**

مارست انواع آن بسیارست و آنچه در یاق مستعمل بود قرص افعی بود
که از گوشت افعی سازند و صفت وی و منفعت وی در مرکبات
گفته شود **حی العالم** ابودن خوانند و معنی ابرون الحی ابدا یعنی
همیشه زنده و هرگز ورق آن نیفتد و همیشه سبز باشد و بیشتر بهار
و بعضی گویند بستان افروزست و بعضی گویند تخم انست و این
هردو خلافست آنچه محقق است نوعی از باجین است که در تبرزین
بسیار بود و حی العالم دو نوع بود کوچک و بزرگ و دیسقوریدوس
گوید سه نوع است یک نوع کوچک خودرو و در جایهای سایه و بن
دیوارها و کوهها روید و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش
نبود و ورق بسیار بدان بود و تند تک و خیب بود و گل وی
زرد بود و در قوت مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی
بود و کوهی بود و قد وی بدرازی یک گز بود و بستبری انگشت بود
و بهترین وی بستانی بود و طبیعت آن سرد است در سیوم و خشک است
در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ نافع بود جهت دردهای گرم
و جگر و سینه گرم طلا کردن و چون تنها یا با سویق بر حمره و نمله ضماد
کنند و در ریشهای پلید و ورم گرم که در چشم پیدا شود و سوختگی آتش و
نقرس بغایت نافع بود و آب وی خفد از پیت درم بیاشامند
سودمند بود جهت سده که در جگر و زهره باشد و مسهل صفرا بود و مرد
و جهت گزندگی رتیلا بغایت نافع بود و چون آب وی با روغن گل و
سرکه بر سر نطول کنند درد سر را نافع بود و جهت اسهال و ریش روده
نافع باشد و چون با شراب بیاشامند کرم دراز بیرون آرد و چون
زن بخود برگیرد قطع سیلان رطوبت مزمن از رحم بکند و اگر در چشم
کشند درد چشم را نافع بود و فولس گوید پنج درم آب وی با سکنجبین
چون بیاشامند حدت دم را ساکن کند و ضعف او قوت بدن بدهد
و دیسقوریدوس گوید نوع سیوم تیلفیون خفابریه خوانند و بعضی

طبیلافون گویند و اهل روم البنفا خوانند و این نوع بیابان کستانها
روید و طبیعت وی گرم بود و مفرح جلد بود و چون با پیه کهن بر
خنازیر ضماد کنند تحلیل دهد و حی العالم مضر بود بسپرز و مصلح وی
طین ارمنی بود **حنظل** حدق است و گفته شد باب الحا
خانق النمر صاحب منهاج گوید خانق النمر و الذئب و مهر حشیشه
و در صفت قاتل الذئب گوید قوة کقوة خانق النمر و هو ثمره
پس بدین تعذیر از مردو اسم و ماهیت ان یک سهو باشد آنچه
محقق است گفته شود خانق النمر نباتیست که چون پلنگ و یوز
و گرگ و سگ و خوک و غیر آن بخورند خناق ایشان بگیرد و بدان سبب
خانق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص است به پلنگ که وی را
زود تر می کشد و آن نوعی از مازریون است بتحقیق اگرچه بعضی گویند
اسقیل است و بعضی گویند خربق سیاه است و این هردو قول خلاف
واینرا قویطن گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در چهارم ...
خانق الذئب قاتل الذئب هم خوانند و در قوة مانند خانق النمر
بود اما مخصوص است بگرگ که وی را زود تر می کشد همچنانکه خانق النمر
مخصوص است به پلنگ خانق الذئب مخصوص است بگرگ که وی را
زود تر می کشد و این بتحقیق خربق سیاه است و طبیعت ان گرم و
خشک است در آخر درجه سیوم و چون بکوبند و بر گوشت خام افشانند
و گرگ بخورد بمیرد **خانق الکلب** قاتل الکلب خوانند و در عمل همان
فعل میکند بلکه زیاده تر اما سگ را زود تر کشد و وی سم حیوانی بود
که دنبال داشته باشد و آن از هندوستان خیزد و آنرا اداء اقی
گویند و گفته شد **خانق الملک** ماراوران است و گفته شود
خامالاون صاحب جامع گوید حرباست و صاحب منهاج گوید
که نوعی از مازریون است و صاحب جامع گوید خامالا اسم مازریون
است و آنکه گفته اند که اسد الارض مازریونست و بسبب اشتراک اسم

سهو کرده اند و هم صاحب جامع گوید از قول بعضی از مفسران که
اسد الارض خامالاون فالس است که آن مازریون است که بیاه تا
پس برین تقدیر قول صاحب منهاج معتبر بود و خامالیون و کالیون
نیز گویند **خامالاون لوقس** معنی لوقس بیونانی سفید بود و
بعربی آنرا اشخیص گویند و به بربری ادادا و در الف گفته شد
اشخص ابیض و اسود **خالبدو بیون** و خالدو بیون نیز گویند
و آن دو نوع است گویند بزرگ آن را عروق الصفر خوانند و
کوچک آن مامیران و معنی خالیدو بیون اوا الخطاف بود بدان
سبب این اسم بوی نهاده اند که پرستوک چون بچه وی در آشیانه
نابینا شود مادر برود و شاخی مامیران بیاورد و در آشیانه بنهد
بچه نابینا بینا گردد بفرمان خدای تعالی و این از خواص است
فتبارک الله احسن الخالقین **خامامیان** بابونج است و گفته شد
خامالقطی معنی آن بیونانی خان الارض بود و آن خان
کوچک است و اقطی خان بزرگ و گفته شود **حب** بزر الخمخم است
بشیرازی شغرک خوانند و باصفهانی خاکشی و به تبریزی سوارون
و بترکی مراشوم و بهترین آن سرخ خلوقی رنگ بود خرد شیرین
و طبیعت آن گرم و تر بود تری را سودمند بود و حصبه و اصحاب
سودا و چون با شیر و نبات بیاشامند بدن را فربه کند و لونرا
نیکو گرداند **خبازی** بپارسی خرد خوانند و بشیرازی نان کلاغ و آن
نوعی از ملوکیاست و گویند که ملوخیا بستانی است و ملوکیه بری
و نوعی از ملوخیا بقلة الیهودیه خوانند و ملوکیه گویند و آن خطمی است
و بری لطیفتر و خشکتر از بستانی بود و طبیعت وی سرد و تر بود
در اول و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و گویند تکلیس در وی
معتدل بود و فولس گوید گرم و خشک است و این قولی دوراست و ورق
وی چون بر گزندگی زنبور ضماد کنند نیکو بود وقتی که خام بود و در

بری نافع بود با زیتون بر سوختگی آتش و حمره و چون بر وی طلا کنند
و طبیخ وی چون زنان در آن نشینند صلابت رحم نرم گرداند و مقعد
و ورق وی چون با بیخ وی بجوشانند نافع بود جهت زهرها و
ادویه کشنده و بر گزندگی رتیلا ضماد کردن نافع بود و بول براند
و تخم وی چون خلط کنند با تخم خندقوقا بری و چون با شراب بیاشامند
درد مثانه ببرد و چون در ورق وی پزند و بر داء ماشرا نهند و در جاهایی که
احتیاج بشکافتن بود بگشاید و ماده بیرون آورد و بدان حقنه کردن
گزندگی روده و مقعد و رحم سود دهد و آنچه بستانی بود معده را
بود و چون تر بود مثانه را نافع بود و تخم وی جهت خشونتی که در سینه
و شش و مثانه حادث شود سودمند بود و اگر بپزند با روغن و
ضماد کنند بر ورمها که در مثانه و گرده حادث شود سود دهد و چون
ضماد کنند با کمنه بر سر بر ریشی که سبب آن از تری بود سود دهد
و چون بر گزندگی عقرب ضماد کنند خاصه چون با زیت بود و گل
وی نافع بود جهت قرحه مثانه و گرده آشامیدن و ضماد کردن و
قضبان وی نافع بود جهت روده و مثانه و شکم نرم دارد و نوعی از
خبازی بری بود که سهل مره خام بود تا حدی که گاه باشد که خون بیارد
خبز بهترین آن بود که از گندمی آفت نارسیده پاک فربه صلب
بود و نان سپید و خواری دشخوار از شکم بیرون آید و نفخ در وی
زیاده بود و مولد ریاح بود و سده و جگر و سنگ گرده تولید کند و شکم
ببندد و نان خشکار سبزر غلیظ کند و خونی که از وی حاصل شود میل
بسیاهی داشته باشد و نان حواری بدن را فربه کند و نان که نخاله را
بسیار داشته باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه
اندک داشته باشد ضد آن بود و نان فطیر نفخ در وی زیاده بود
از آنچه خمیر داشته باشد و نان خشک کهن شکم ببندد و نان خشکار در
آب تر کنند و نمک و برفوبا کهن ضماد کنند زایل شود و شکم نرم دارد

و اصحاب قولنج را سوده بود و غذا اندک دهد و بدتر از انواع نانها
که از گندم پزند جرب و حکه و بواسیر تولد کند و مصلح وی ادهان و
حلاوات و البان بود و بهترین نان سمید بود و غذا بیشتر دهد
و دیر منهضم شود بسبب اندکی نخاله و در گرمی معتدل بود و بدن را فربه
کند و شکم ببندد و سده پیدا کند و اولی آن بود که نمک و خمیر تمام
داشته باشد و با اسفیدباج و طباهجات شور خورند و بعد از آن
خواری و گندم وی میان سمید و خشکار بود و متوسط بود در
کثرت غذا و قلت آن و سرعت وی در هضم و بطی آن و نزدیک
سمید بود در بیشترین احوال و شکم ببندد و اصحاب کزاز را سود
بود و معده قوی گرم و دیر منهضم شود و تولد ریاح و نفخ بود و سده
و سنگ گرده احداث کند و مصلح وی زنجبیل و اطریفل بود و بعد
ما العسل خوردن و بحمام رفتن و خواب دراز کردن مناسب بود نان
فرانی تر بود و دیر منهضم شود و فراجهای خشک را سود دهد و مصلح وی
چیزهای شیرین بود نان قطایف شکم ببندد و مولد خلط غلیظ بود
و مصلح وی شربت بود نان برنج بهترین آن بود که از برنج سفید
خوب پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود و غذا زود دهد
و شکم ببندد و دیر منهضم شود و مصلح وی روغن بادام بود نان جو
بهترین آن بود که از جو تازه فربه پزند و طبیعت آن سرد و خشک بود
شکم ببندد و غذا اندک دهد و مصلح وی چیزهای چرب بود **خبز الغراب**
انجوان است و گفته شود **خبز الشاه** بجوز مریم است و گفته شد
خبث الحدید بپارسی ریم آهن گویند و بشیرازی ریمه آهن و قوی تر
از همه خبثها بود و آنرا فنجنوش خوانند و بهترین وی بود که املس باشد
کوچک تنگ بود که بر روی خشونت نبود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم مجفف رطوبات بود و محلل ورمهای گرم و
سود مند بود جهت خشونت [illegible] بود و مقوی معده بود چون با شراب

کهن بیاشامند و خون بواسیر قطع کند و منع آبستنی بکند چون بخود
برگیرند و پشم پاره خون رفتن باز دارد و قطع سلس البول کند
و سفلی را محکم دارد و طلا کردن و چون بیاشامند جهت بثره که در
پستان پسته شود سود دهد و مقدار دانگی مستعمل بود و خبث الحدید
بقوه مانند زنجار الحدید بود و چون با سکنجبین بیاشامند منع مضرت
دوایی که کشنده بود بکند مانند مازریون و از خوردن خبث الحدید
همان عارض شود که از خوردن برادة الحدید و علاج همچنان کند
که کسی که براده خورده باشد و اولی آن بود که مدبر کنند صفت آن
بگیرند خبث الحدید و سحق کنند در سرکه انگوری خوابانند چهارده
شبانروز و بعد از آن خشک کنند و سحق کنند و با روغن بادام بریان
کنند و بعد از آن مستعمل کنند منفعت وی آنست که باه را زیادت کند و
ورم سپرز را تحلیل کند و معده و جگر و سپرز را نیرو دهد اعضایی که محتاج بود
تخفیف و قبض و تقطیر بول و قرحه امعا و مثانه بغایت نافع بود و بدل
خبث الحدید مدبر آن نعل کوچک بود و بدل غیر مدبر حرف بود
خبث الفضه نقل نقره بود و بهترین آن بود که سبز رنگ و تنک بود
و قابض بود بغایت و در وی جذب و تجفیف بود جرب و سعفه و
ریش را نافع بود و چون در مرهم کنند منع خون از ناصور و بواسیر
بکند **خبث النحاس** در قوت نزدیک است بخبث الحدید و مس سوخته
اما ضعیفتر از مس سوخته بود **خبث الرصاص** قوت وی مانند رصاص
محرق بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و نافع بود جهت ریش چشم
و بدل آن اسفیداج رصاص بود **خترق** افسنتین است و گفته شد
خثاء البقر زبل البقر است بپارسی سرگین گاو گویند چون
بر ورمهای غلیظ نهند تحلیل کند و چون بسوزانند و بر سوراخ بینی نهند
با سرکه خون رفتن باز دارد و مجموع زهرها را نافع بود چون بخورند
و گرم بر بدن نهند و رها کنند تا خشک گردد بعد از آن برگیرند و گرم

تازه بنهند چند نوبت و چون بر پای نقرس نهند با خاکستر درخت
سود دهد و بر گزندگی زنبور و نحل بغایت نافع بود و مستسقی را بدان
طلا کردن سودمند بود و بهترین وی آن بود که در فصل بهار باشد
چون خشک کنند و بسوزانند و مستسقی بیاشامد بغایت غایت
نافع بود و اگر زن بدان بخور کند زادن بروی آسان گردد و بچه مرده
بیندازد و بچه زنده بکشد و در خواص ابن زهر آورده است که
چون بر ناف بندند قطع کند خذریق عنکبوت است و گفته شود
خداع الرجال بزر البنج است و گفته شد خردل ابیض اسپند
سفید است و گفته شد خروع بپارسی بید انجیر خوانند و بشیرازی کنتو
و بهترین آن بحری بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در درجه دوم و
گویند تر است و اسحق گوید گرم و خشک است در سیوم مسهل بلغم بود
و قولنج بگشاید و فالج و لقوه را نافع بود و صاحب منهاج گوید
شربتی از وی ده دانه مقشر بود و صاحب تقویم گوید شربتی با حلاوه
حب بود و اعصاب را نافع بود و هر صلابتی که بود چون ضماد
کنند با بیاشامند نرم گرداند و بسی حب سفید کرده چون سحق
کنند و بیاشامند مسهل بلغم و مره و رطوبات مائی بود و قی آورد
و غثیان باز دید کند و ورق وی چون بکوبند و با سویق خلط کنند
و ضماد کنند بر قرحهای بلغمی و ورمهای گرم که در چشم بود سودمند
بود خواه پخته و خواه خام و نقرس و درد مفاصل چون ضماد کنند
بغایت نافع بود اما خوردن وی مضر بود بسینه و مصلح وی کثیرا بود
خراطین آنرا کرم گویند و آن امعاء الارض و حمر الارض خرد
می گویند و کرمی سرخ باشد که در زمین نمناک می باشد در شب
گل و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی وی در درجه سیوم بود
و چون بکوبند و بر جراحت اعصاب ضماد کنند و سه روز رها کنند
بغایت سودمند بود و گویند در ساعت سود دهد و با پیه مرغ آبی

جهت درد گوش نافع بود و چون با شراب بیاشامند بول براند و
یرقان را نافع بود و سنگ گرده بریزاند اما مضر بود باعصاب دماغی
و مصلح وی روغن بادام بود و در بزرگ گردن قضیب اثری تمام
دارد خاصه چون بشویند و خشک کنند و سحق کرده با روغن کنجد طلا
کنند خریع عصفر است و گفته شود و صاحب مفرده گوید نوعی از
حرشف است بربری با نعیب خوانند خرنوب شامی بپارسی کورنخ
گویند و بشیرازی کبر کازرونی گویند و آنچه خشک بود بهتر از تر بود
و طبیعت وی قابض بود و هر دو خشک و خشکی وی در دوم بود و
گویند گرم است در اول شکم ببندد و با وجود شیرینی و معده را نکند و
ادرار بول کند خاصه چون با عنب الثعلب خورده باشند و جالینوس
گوید چون نرم بود شکم نرم کند و معده را بد بود و چون خشک بود
شکم ببندد و بول براند لیکن دیر هضم شود و چون نارسیده بود و فم
نابل را بدان مالند محکم البته زایل کند و مقدار مستعمل از وی پنج درم
بود و روفس گوید غذای بدن بد دهد و طبیعت ببندد و درد معده
را نافع بود و اریباسوس گوید سودمند بود سودمند بود و جهت
اسهال با فراط قوت بدن بدهد و امعا را پاک گرداند از اخلاط
بلغمی فاسد اما مجفف اعصاب بود و مصلح آن لعاب به دانه و نبات
بود و صاحب منهاج گوید که فایده ضرر وی کم کند و گویند مصلح وی
ماء العسل بود و جلاب و بدل خرنوب مازریون سوراخ بود و وزن
آن و گویند طراثیث و گویند قرظ بوزن آن خرنوب هندی
خیار چنبر است و گفته شود خرنوب مصری بنجره سنطا است و گویند
خرنوب نبطی بود و گویند قرظ است و گفته و مولف گوید خرنوب
چهار نوع است مصری و هندی و نبطی و شامی و باز هندی دو نوعست
یکی نوع خیار چنبر است و خرنوب شامی کبر کازرونی است و خرنوب
نبطی گور درست و خرنوب مصری قرظ است و خرنوب هندی یک نوع

دیگر هست و در هند یک نوع خرنوب شامی می باشد که بغایت بزرگ بود
چنانچه شاخی از وی بمقدار یک گز و زیادت بود همین باشد

خردل

بهترین آن بستانی بود تازه فربه سرخ رنگ و چون بکوبند زرد بود
وطبیعت آن گرم وخشک است در چهارم و از خواص وی آنست
که چون در عصیر انگور اندازند بحالت خود بماند و بجوشند و چون بکوبند
و بر دماغ دارند عطسه آورد و چون بر نقرس ضماد کنند نافع بود
و بر داء الثعلب همچنین سبیل خاصه بری و عرق النسا و بر درد سپرز
و هر دردی مزمن که باشد چون خواهند که جذب آن از عمق بدن
بکنند بظاهر بدن ضماد کردن سود دهد و از بخور وی گزندگان بگریزند
و خوردن وی قطع بلغم بکند و چون عسل یا با موم گداخته و با زیت
بیامیزند و بر روی مالند روی را پاک کند و ورمهای مزمن و خنازیر را
تحلیل دهد بغایت و چون با کبریت و سکنجبین بر روی طلا کنند و بر
جرب و قوبا ضماد کردن نافع باشد و چنین گویند اگر کسی قوبا داشته
باشد که هیچ چیز زایل نشود و بر گیرد خردل کوفته وقتی که از حمام بیرون
آمده باشد و گر یابس پاره بر انگشت نهد و بر قوبا مالد چندانکه خون
آلوده گردد بعد از آن خردل کوفته بدان بمالد زرد آب بسیار از وی روان
شود و صحت یابد و رازی گوید اگر کسی را درد دندان داهی آید که بی درمان
بود چون سحق کرده بر دندان نهند نافع بود بغایت و باه را زیادت
کند و تنها کهن زایل کند و مقدار مستعمل از وی دو مثقال بود و چون
بر برص طلا کنند سود دهد و خمار کردن بر سر جهت زحمت کلی بغایت
نافع بود و سده مصفاه بگشاید و درد از وی چشم جهت شبکوری
نافع بود خاصه چون بکوبند و در آب بیزند و چون ناشتا بود نه در شراب
بخورند کرم بکشد و اگر آب وی در گوش یا دندان چکانند درد
ساکن کند و خردل بری خلطی بد از وی حاصل شود و بزرگی آنرا فعلی خوانند
و مه معطش باشد و درد سر آورد و مضر بود بدماغ و مصلح وی

آن بود که با دو سرکه بپرورند و باید که در خوردن نمک هندی با وی
اضافه کنند و بپاشند و صاحب تقویم گوید مصلح وی کافور و صندل و
گلاب بود و بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و گویند دو وزن
آن تخم شلغم

خربق ابیض

بیخی است که پوست وی مستعمل است و
به بیخ کرماند و اکثر هست بلسان الحمل ماند و درازی باق وی چهار
انگشت بود و مجوف بود و بطعم از خربق سیاه تلخ تر بود و از بیخ
وی ریشهای بسیار رسته باشد مانند اسارون و نوعی هست که
آن ریشه ندارد و املس بود و بغایت صلب و بهترین آن بود که سپید
بود و زود منعقد شود و لعاب داشته بود و در حال زبان را بگزد
بعد از آن بگزد سخت و طبیعت آن گرم و خشک است در وسط درجه
سیوم و قولس گوید گرم و خشک است در دوم فالج و صرع و درد مفاصل را
سود دهد و معی بلغم و اخلاط لزج سرد بود و معده پاک کند از
اخلاط مختلف مثل بلغم و سودا و چون زن بخود برگیرد حیض براند و
بچه بکشد و لبن وی بر بهق و جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و در
شیافات جهت دفع تاریکی چشم مستعمل کنند و روشنی دهد و ادبی
آن بود که یک رطل از وی پاره کنند و در سه رطل آب باران بخیسانند
سه روز و بعد از آن بپزند تا دو دانگ بماند و صافی کنند و خربق بیندازند
و دو رطل عسل مصفی بر سر آن کنند و بجوشانند و کف آن بگیرند و چون
بقوام آید فرو گیرند و شربتی از وی ملعقه بود با آب گرم و
این سالم بود و این کسی که بیاشامد و اگر سحق کرده بود و بوی آن
بدماغ رسد معطش باشد و سرفه پیدا کند و اگر سحق کرده بیاشامند
خطر بود و تشنج و کزاز پیدا کند و قی آورد و تهوع و خناق پیدا کند
و افراط کردن وی آدمی را بکشد و مقدار مستعمل از وی نیم طسوج
بود و کسی که این خورده باشد بعد از وی چون مرغ بخورد بهر دو صاحب
تقویم گوید که مصلح وی روغن تازه و جلید بود و صاحب منهاج گوید که

مصلح وی مصطکی بود و موافق کسی که خربق خورده باشد بمرق مرغ فربه کنند
و بوبهای خوش و کسی که آنرا بیاشامد نشاید که معدهٔ او هرگز خالی
باشد و از خواص وی آنست که چون با سویق و عسل بسرشند موش
بخورد بمیرد و وی سم کلاب و خنازیر بود و بدل وی جوز القی بود با هیچ
خربق اسود حرافهٔ وی زیادت از حرافهٔ ابیض بود و ورق وی
بورق چنار ماند اما شکافته تر بود و سیاه تر و ساق وی کوتاه تر بود
و گل وی سفید بود اندکی بسرخی مایل و تخم وی مانند خشک دانه
بود و بیخ وی سیاه بود و ریشها داشته باشد و پرگره بود و پوست
بیخ وی مستعمل بود و وی در زمینهای خشک روید و چون وی را بشکنی از
اندرون وی چون غباری بیرون آید و بهترین آن بود که میان
فربهی و لاغری بود و بسیار گره بود و اندرون گره مجوف بود و لون
وی از بیرون سیاه بود مانند سعد و اندرون و بن وی اندک
ریشهٔ باریک داشته باشد و آنرا خال زنگی خوانند و رجل الاعی گویند
و مالیبودیون و مالینوس نیز خوانند و طبیعت وی گرم و خشک است
در سیوم و مولف گوید مشابه بود با بیرشا اما باریکتر از وی بود
و برگرم نر گوشت مرده بخورد و با سرکه بر بهق طلا کردن نافع باشد
و وسواس و مالیخولیا را نافع بود و چون با موم و کندر و آب برزفت
با روغن قطران بیامیزند و بر جرب مالند نافع بود و چون با سرکه
بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و بخور کردن
همچنین عمل کند و اگر نزدیک درخت انگور بروید اگر از آن انگور شراب
سازند مسهل بود و چون در داروهای چشم کنند قوت باصره بدهد
و دفع سودا بکند از جمیع بدن و مسهل صفرا و بلغم نیز بود و صفرای
غلیظ مستفرغ کند و از سقمونیا زیادت تر منفعت میدهد و مره
صفرا و مره سودا براند باسانی و شربتی از وی نیم درم بود تا نیم
مثقال با فودنج و سعتر و ادویهای ملطف گرم که معده را سودمند بود

و بعضی در سکنجبین خیسانند یا شراب شیرین بعد ازان بجوشانند بیزند
یا بمرغ و مرق آن بیاشامند مسهل بلغم و صفرا و سودا بود اما
مضر بود بگرده و اسهال بسیار کند و باشد که خناق آورد و مقدار
دو درم تشنج احداث کند و مصلح وی در استعمال کردن دوقو
و کثیرا و قطراسالیون و سعتر بود و بدل وی گندش است و پوست
بیخ کبر مساوی و گویند بدل آن نیم وزن آن مازریون است و چهار
دانگ از وزن آن غاریقون و گویند بدل آن بنجنکشت است
خرء الدیک والدجاج سرگین خروس و مرغ بود و مجموع با سرکه کهنه
مسخن و مجفف و مصلح قولنج بود چون با شراب یا سرکه بیاشامند
و نیز تریاق فطر خانق بود با عسل و چون بیاشامند بوزن یک
مثقال با سکنجبین قی بلغم آورد و سرگین خروس چونکه سحق کنند و
بر گزندگی سگ دیوانه نهند سود دارد خرء الفار سرگین موش بود
گرم بود و بر داء الثعلب طلا کردن سود دهد خاصه چون با سرکه بود و
اگر با کندر و شراب بیاشامند سنگ گرده بریزاند و اگر از وی
شیاف سازند و کودکان بخود برگیرند شکم براند و چون بپزند و در
آب وی نشینند عسر البول را نافع بود و اگر در چشم کشند سفیدی
ببرد و مژه برویاند و رطوبت قرنیه پاک کند خرء الخفاش طحلب است
و گفته شود خربزه بطیخ است و گفته شد خرافغان نباتیست
بشکل سنبل الطیب اما لون وی بسبزی مایل بود و بیخ وی مانند
سنبل بود و بوی وی هم بسنبل بود و در طبیعت و در خاصیت
نزدیکست بسنبل و در طعم وی اندکی جلادتی بود خرفه بقلة الحمقی
و گفته شد خزف لطیفترین خزفها خزف سرطان بحری بود و
طبیعت خزف سرد و خشک و جلا دهنده بود خاصه خزف تنور و
خزف سرطان خشک چون سحق کنند و با هم چندان تخم ترتیزه کوفته بر
بهق و کلف و نمش طلا کنند زایل گردد مرهمی که ازان بسازند جراحتها

زود بصلاح آورد و جرب و قرحها را بغایت نافع بود و خرف تنور
بر نقرس طلا کردن نافع بود و با سرکه طلا کردن بر قوبا و جرب
و حکه و سعفه و حصف سودمند بود و خرف عضا رچینی دندانرا
جلا دهد و خرف مضر بود باعصاب دماغ و مصلح آن روغن بنفشه
بود و مقدار مستعمل از وی دو درم بود **خراسانی** خیری بری است شیرازی
ارزوانه گویند و طبیعت وی گرم و لطیف بود و مسخن دماغ سرد بود
و چون بیاشامند سوء المزاج را نافع بود و جگر و سپرز و چون آن
بخور کنند هر بوی گنده که باشد زایل کند و مسخن رحم بود و مخفف رطوبتی
که از آن روانه بود و رحم را پاک گرداند نیکو و چون زن فرزند
از وی بخور بر کمر دابستن گردد و چون سحق کرده با ارده بسرشند
و بر جراحت ضماد کنند تحلیل دهد **خسف** جوز است و گفته شد
خس بپارسی کاهو گویند و بری بود و بستانی بود و بهترین وی
بستانی بود تازه بهتر طبیعت وی سرد و تر بود در سیوم و گویند
در دوم حرارت معده را نیکو بود و خواب آورد و بول براند
و خونی که از وی متولد شود نیکوتر از خونی بود که از بقولی دیگر
حاصل شود و میل بسردی داشته بود و جهت آب گردش نافع بود
و آنچه ناشسته بود در وی نفخ کمتر بود و آنچه شسته بود نفخ
در وی زیادت بود و اگر در میان شراب بدان تنقل کنند مستی کمتر
کند و وی زود منهضم شود و تشنگی بنشاند و با سرکه اشتهای
طعام باز دید کند و یرقان را نافع بود و جهت ورمهای گرم و حمره
طلا کردن و بروتی ضماد کردن سود دهد و بیخوابی زایل کند خواه
خوردن و خواه پخته و قطع سیلان منی بکند و درد چشم که از گرمی
بود ضماد کردن سود دهد و تخم وی چون بیاشامند سودمند بود
کسی را که احتلام بسیار افتد و قطع شهوت جماع بکند و کاهوی
بری لبن وی در قوت مانند لبن خشخاش سیاه بود و قطع سیلان منی بکند

مانند بستانی و نیم درم از لبن وی مسهل کیموس مایی بود و جهت گزندگی
عقرب و رتیلا نافع بود و چون بیاشامند و کاهو بسیار خوردن
چشم را ضعیف کند و تاریکی آورد و حواس تیره کند و مصلح آن
هلیله مربا داولی که بحب قوقایا تنقیه کنند و آب وی از بالا در
چشم کشند و کاهو مضر بود به باه و مصلح وی کرفس و نعناع بود
خسرو دارو خولنجان است و گفته شد **خشخاش سفید** بستانی
بود و بهترین وی تازه فربه بود و طبیعت وی سرد و تر بود در دوم
و گویند در سیوم و عیسی گوید سرد و خشک است در دوم سودمند
بود جهت سرفه گرم و نزله سینه و رطوبات معده و نفث الدم
و ماده‌ها نیز که فرود آید از سر و با عسل منی زیادت کند و مقدار
دو درم تا پنج درم مستعمل بود و جهت وی شکم ببندد و آب
وی شکم براند و وی منوم بود و غذا اندک دهد و مصلح وی عسل بود
با قند و صاحب تقویم گوید بسیار از وی مرخی شش بود و مصلح
آن مصطکی و سلیخه بود و اسحق گوید پوست وی مضر بود به شش
و پوست وی از دانه منوم تر بود و غذا اندک دهد و مصلح وی
عسل بود با قند و صاحب تقویم گوید چون بپزند و آب بر سر آن
ریزند و ضماد کنند بر پیشانی بیخوابی را نافع بود و بیخ وی چون با
بجوشانند با آب تا به نیمه باز آید نافع بود جهت جگر معلول و کسی
که در شکم وی خلطی غلیظ بود **خشخاش سیاه** صاحب تقویم گوید بری
بود و بستانی بود و صاحب منهاج گوید که بری مصری بود و بهترین
وی فربه تازه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و گویند
در چهارم و گویند تر است در چهارم خاصیت کل وی آنست که
ریشهای چشم مواتی زایل کند و خشخاش سیاه چون بکوبند خرد و با
شراب بیاشامند جهت اسهال و سیلان رطوبات مزمن که از رحم
آید نافع بود و چون با آب خلط کنند و بر پیشانی و صدغین ضماد

کنند بخوابی برد و چون ضروری بود درد اروهای چشم استعمال کنند
سودمند بود جهت حرارت جگر بغایت نافع بود و مقدار مستعمل از
وی نیم درم بود و لیسیفوربنوس گوید چون بسوزانند و خاکستر آن با
روغن گل و سرکه بر جرب طلا کنند و بحمام روند و بنشینند تا بعرق
فرو د آید دران نافع بود و چون سحق کنند و با سرکه بسرشند و بر
صدغین طلا کنند درد سر که از گرمی بود و از حرارت آفتاب نافع
بود و بدل وی منوم و مخدر بود و مضر بود بسر و شش و مصلح و
تخم رازیانه بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی روغن زنبق و
نرگس بود **خشخاش بری** میقن افرودس خوانند و معنی آن خشخاش
بری بود و بدان سبب بدین اسم خوانند که چون زبد سفید می باشد
و بعضی از تلبا خوانند و نبات وی و ورق وی و ثمر وی مجموع
سفید بود و تخم وی مسهل بلغم بود و در قوت و طبیعت نزدیک
بجبلهنگ بود **خشخاش مقرن** خشخاش بحری خوانند و غلاف آن مانند
شاخ گاو بود بدین سبب وی را مقرن خوانند و نبات وی در کنار
دریاها روید برگ وی نقرس طلا کردن نافع بود و چون بیخ وی بجوشانند
باب تا بنیمه باز آید و طبیخ آن بیاشامند سودمند بود جهت علة
جگر که از خلطی غلیظ بود **خشک انگبین** عسلی خشک است
که از کوهستان فارس خیزد از حدود گازرون در میان حصی و
طبیعت وی گرم و خشک بود گرمی و خشکی وی زیاده از عسل بود
و فعل وی اقوی بود از عسل در همه حالتی و بدل وی بوزن آن عسل و
نیم وزن آن کزانگبین و گویند یک وزن و نیم عسل خستکار ازی بود
که بخاله وی نگرفته باشند **خصیه** بهترین آن خایهٔ خروس بود و فربه
و نیک و بدی خصیه بحسب حیوان بود و طبیعت وی گرم و تر بود و بعضی
گویند سرد و خشک بود و غذائی نیکو دهد خاصه خایهٔ خروس فربه و
منی زیاده کند و دیر گوار منهضم بود خاصه که از حیوان پیر بود

و مصلح آن انجدان و فرنج کوهی بود و نمک و سعتر **خصی الثعلب**
بهترین وی شیرین فربه بود و از وی بوی منی آید و طبیعت وی گرم و
تر بود در اول و تشنج و تمدد و فالج را نافع بود و شهوت جماع بر
انگیزد و انعاظ تمام می آورد و مقوی باه بود عظیم و قایم مقام سقنقور
بود خاصه با شراب و مقدار شربت از وی یک مثقال تا دو مثقال
بود و صاحب مفرده شربتی دو مثقال آورده و صاحب منهاج و
صاحب تقویم گوید بهتر تر است و صاحب مفرده که ابن بیطار است در
جامع آورده که آن تخم است و در اینجا قول صاحب جامع معتبر است و بدل
آن بوزن آن بوزیدان است و بوزن آن تخم ریزه و گویند بوزن آن تخم
جرجیر و نیم وزن آن تخم الجزر و گویند بوزن آن تخم اسپست و دو
وزن آن تخم جرجیر و صاحب تقویم گوید فم معده را موافق بود
و مصلح آن عصارهٔ لسان الحمل و شکر بود **خصی الکلب**
بنجلست مانند خصیت الثعلب و آن دو نوع بود کوچک و بزرگ و مانند
بلبوس بود بشکل اما بدرازی مایل بود و آن زوجی بر فوق زوجی بود
و یکی فربه بود و یکی لاغر است و گویند نوع بزرگ چون مرد بخورد فرزند
نرینه آورد و اگر نوع کوچک زن بخورد فرزند مادینه آورد و طبیعت
وی گرم و تر بود و در نوع بزرگ رطوبتی فضلی بود محلل درمهای بلغمی
بود و ریشهای بلید خورنده را نافع بود و قلاع فم را و ناصور را و در
و گویند چون تر بخورند باه را زیادت کند و چون خشک بخورند قطع
شهوت میکند و جالینوس گوید اگر نوع بزرگ بخورند باه را زیاد
کند و اگر نوع کوچک بخورند منع آن بکند بخلاف ذکر و وی مسخن بود
بشش و سینه و مصلح آن صمغ عربی و خشخاش سیاه بود **خصی
البحی جیل** خایهٔ کوساله چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند نعوظ
تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الابل** خایهٔ بز کوهی چون خشک
کرده با شراب بیاشامند نافع بود جهت کندگی افعی **خصف**

خربزهٔ نارسیده بود بشیرازی موکینک خوانند و مولف گوید ابن بوری
در مفرده آورده که مضعف باه است **خطمی** بهترین وی سبز کوهی
بود که گل وی سپید بود و آنچه بستانی بود ورد الزوانی خوانند طبیعت
وی سرد و تر بود و گویند گرم بود باعتدال و در وی تلیین بود و
انضاج و ارخا و تحلیل و بر بهق طلا کردن با سرکه سودمند بود
و قبی که در آفتاب نشینند و ورمهای ظاهر نرم گرداند و آنچه در
بن گوش بود و خنازیر و دبیلات و ورم پستانی که از گرمی بود و
ورم مقعد که از گرمی بود و درد مفاصل با پیه مرغابی طلا کردن نافع بود
و عرق النسا و رعشه را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند جهت
عسر البول نافع بود و قرحهٔ امعا و سنگ گرده و خلطهای خام غلیظ و
عرق النسا و رعشه خاصه چون با شراب پخته بیاشامند و چون با
پیه بط یا مرغابی بکوبند و صمغ البطم در آن بخود برگیرد جهت ورم رحم
و انضمام آن بغایت سود دهد و طبیخ وی تنها همچنین عمل کند و بیخ وی
چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند
و تخم آن خواه خشک و خواه تر چون بکوبند و با سرکه بر بهق مالند زایل
کند و چون خطمی بجوشانند و طبیخ وی برگیرند کی بحلل مالند سودمند بود
و چون با زیت و سرکه بر اعضا مالند دفع مضرت گزندگان بکند
و دیسقوریدوس گوید که مجبر اعضا منکسر بود و مقوی آن و سینه درم
از وی قولنج را نافع بود و چون بیاشامند خون حیض فرود آورد
و بول براند و جهت اخلاط سودائی بغایت مفید بود و صداع سعفه
را ضماد کردن نافع بود و با آرد جو و عسل بر ذات الجنب ضماد کردن
سودمند بود و اگر ورق وی با اندکی زیت ضماد کنند بر گزندگی
جانوران نافع بود و با سوختگی آتش همچنین و خطمی جهت سرفهٔ گرم سودمند
بود خاصه چون با آب گرم لعاب وی بگیرند و با قند بیاشامند و ورق
وی در ضماد ذات الجنب قریه سودمند بود و پوست بیخ وی چون

با آب بپزند مفاصل و اعضاء صلب نرم گرداند و ورق وی چون خشک کرده
بکوبند و بدان سر و ریش شویند نیکو گرداند و پاک و تخم وی یک جزو
و آرد و استخوان خرما دو جزو با سرکه بسرشند و بر ورم قضیب ضماد
کنند تحلیل دهد و لعاب خطمی با عسل و روغن گاو زنی را دهند که
دشخوار زاید آسان بار نهد و مولف گوید بیخ خطمی کوهی جهت نقرس وی
گرم ضماد کردن با گلاب بغایت مفید بود و جهت سرفهٔ صفراوی
با نبات سفوف ساختن با گلاب گرم خوردن و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح وی عسل است و صاحب تقویم گوید که مضر است بمعده
و احشا و مصلح آن عصاره زرا است و بدل آن گویند خبازی است و
گویند بدل خطمی سپید نیلوفر است **خطر** وسمه است و گفته شود
خطاف بپارسی پرستوک خوانند و طبیعت و مزاج وی و خاکستر وی
روفس گوید سرد و خشک بود و اختیار از یانج ارد و مصلح آن عود
هندی و قرنفل بود و دیسقوریدوس گوید چون بگیرند بچه کختین
وی وقتی که ماه در افزونی بود و شکم وی بشکافند دو سنگ یابند در شکم
وی بود یکی یک رنگ بود و یکی مختلف الرنگ از هر رنگی چون در پوست گوساله
بندند یا پوست گوسفند کوهی یا گاو کوهی پیش از آنکه خاک بر وی نشیند
و بر بازوی مصروع بندند یا بر گردن وی صرع زایل کند و خوردن وی
روشنائی چشم بیفزاید و اگر بسوزانند و خاکستر وی در چشم کنند با مره
قوت دهد و اگر با عسل بیامیزند و در چشم کشند بهتر بود و خایهٔ وی چون
سحق کنند بروغن زنبق و بر ناف زن مالند نزدیک نفاس سودمند
بود و ابن زهری در خواص آورده است که چون بگیرند دو پرستوک یکی نر
و یکی ماده و به آتش بسوزانند و در شراب اندازند هر که آن شراب بخورد
مست نشود و خون وی چون بخورد زن و مرد چنانکه ندانند شهوت وی
زایل کند و در خواص آمده که پرستوک موی ابل را در آشیانه جمع کند تا
از اثر آن هیچ مؤذی گرد آشیان او نگردد و بیخ الربیع بدسرش وی

چون در چشم کشند سفیدی ببرد و ارسطاطالیس گوید در منافع اعضا حیوانات
زهرهٔ پرستوک چون بدان سعوط کنند موی سر و ریش که سفید شده باشد
سیاه گرداند و دندان هم نیز سیاه کند پس چون خواهند سعوط کردن
دهن پر از شیر تازه کنند تا دندانرا سیاه نکند و سرگین وی چون زهرهٔ
گاو بیامیزند و بر موی سیاه طلا کنند فی هنگام سفید شود **خفاش**
وطواط خوانند و بپارسی شب پره گویند و بیشتر از وی موش کور دشتی گویند
چون بکشند و بر زهار کودکان پیش از بلوغ طلا کنند منع رستن موی بکند
و چون در روغن کنجد بجوشانند آن روغن عرق النسا را نافع بود و جامه
چون چند نوبت تکرار کنند و گویند چون بپزند و مرق آن اگر بیاشامند
شکم براند و درد رگ سود دارد و خاکستر وی روشنی چشم زیاده کند
ابن زهر در خواص آورده است که چون سر وی در ظرفی مسین یا آهنی با روغن
زنبق بپزند چنانکه مهرا شود و صافی کنند و روغن برداشته و بر نقرس
مالیدن و فالج قدیم و رعشه و ورم که در اجساد بود و دیرینه باشد نافع بود
و اگر زنی دشخوار زاید زهرهٔ وی در فرج زن بمالند در حال بزاید و اگر باز
دماغ وی در شیب پای مالند باه را برانگیزد و اگر در آب بجوشانند تا مهرا شود
و بر سوراخ قضیب بچکانند بول براند و اگر طبیخ وی در آب کنند و زن
در آن نشیند صاحب فالج را بغایت نافع بود و دماغ وی چون بسوزند
سحق کنند و در چشم کشند سفیدی زیاده که در چشم بود زایل کند و سرگین
وی چون بر قوبا طلا کنند سود دارد و دماغ وی با آب باز در چشم کشند
سود دارد جهت نزول آب و اگر سر وی در سبب جامه خواب نهان کنند
و کسی که بر آن خسبد نداند بخواب نرود و خواب بر وی بشولیده شود
و اگر دل وی چنین کنند همین عمل کند و اگر سر وی در برج کبوتر نهان کنند
هر چند کبوتر که بود از آنجا نرود و البته نپرند و اگر در سوراخ موش
نهند همه موشان بگریزند از آنجا **خمخم** جز دل بری است و در دلیسا
گفته شود **خلاف** بپارسی بید گویند و خلاف بلخی بهترین است و گفته اند

و خلاف نوعی از صفصاف است و صمغ وی از درق وی بیرون آید و
بهترین بید آن بود که در کنار چشمها رسته باشد و طبیعت وی سرد و
خشک بود و ثمر وی و ورق هر دو قابض باشند بی آنکه بگزند و
وی تخفیفی بود و خاکستر وی در غایت تخفیف بود در بستن خون چون
بر وی ضماد کنند تر کرده و صمغ وی بغایت جلا دهنده بود و خاکستر
وی با سرکه بر ثالیل و نمله طلا کردن نافع بود و آب وی صداع را
زایل کند و آب ورق وی نیکو بود جهت مادهٔ که از گوش گشوده بود
و روانه باشد و ثمر وی بر ضربه که بر حدقه زده باشند نهادن نیکو
بود و قطع خون رفتن بکند و صمغ وی جهت ضعف بصر نافع بود و آب
وی جهت سدهٔ جگر و یرقان نافع بود و مقدار مستعمل از آب وی بیست درم
بود و اسحق گوید مضر است بشش اسفیف و مصلح وی گلاب بود **خل**
بپارسی سرکه است و وی مرکب بود از دو جوهر مختلف گرم و سرد و سردی وی
غالب بود از گرمی و بهترین وی خمری بود و طبیعت وی سرد و خشک بود
در سیوم و گویند سرد است در اول و خشک است در سیوم معدهٔ گرم را نیکو
بود و اشتها پیدا کند و قطع خون رفتن از هر عضو که باشد بکند چون
بپاشند بر آن عضو که از وی خون روانه بود یا بدان بشویند و یا بر زنند
و یا در آنجا نشینند و چون بر سر نهند درد سر را نافع بود و خوردن وی
هضم را قوت دهد و اشتهای طعام پیدا کند و صفرا وی مزاج را نافع بود
و بدان مضمضه کردن دندانرا محکم کند خاصه چون با گلاب نیم گرم باز
مضمضه کردن و چون با صوف آغشته بدان تر کنند یا اسفنج و بر جراحات
نهند منع ورمها بکند و ریشها که در بدن پیدا شود از حمره و نمله و جرب
و سوختگی آتش و قوبا و بواسیر و داخس چون با بعضی ادویه موافق آن
زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای پلید خورنده چون
دایم ببر که بشویند زایل کند چون پشم ناشسته بدان تر کنند و با روغن
گل بر سر نهند درد سر که از حرارت آفتاب بود زایل کند و بخار وی استنشاق

تحلیل دهد و گرانی گوش و کرمی که در گوش بود بیرون برد و طنین زایل
کند و اگر در گوش چکانند کرم آن بکشد و بر گزندگی جانوران بر موضع
زخم گرم کرده و قتی که بدن سرد شده باشد بسبب سم ان و اگر بدن گرم
گشته باشد سرکه سرد بدان موضع نهند بغایت سود دهد و جهت
دفع مضرت ادویه کشنده گرم کرده بیاشامند خاصه مضرت افیون و
شوکران و خانق النمر و شیر که بسته بود و خون در شکم و چون با نمک بیاشامند
نافع بود جهت دفع مضرت فطر کشنده و چون بدان غرغره کنند قطع
سیلان فضول از حلق بکند و خناق و لهاة را سودمند بود و علق که در
حلق چسبیده بود بیرون آورد و ملطف اخلاط غلیظ بود و شکم خشک کند
و تشنگی بنشاند و سپرز را نافع بود و معده را دباغت کند و ماده نقرس دفع کند
چون بروی ریزند و جهت درد دندان که از گرمی و سردی بود سود دهد
آنچه از گرمی بود بسبب سردی و آنچه از سردی بود بسبب تلطیف که در
وی است و این خاصیت که در وی است غیر وی نیست و سرکه که از
انگور نخس گیرند با نمک سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه اما سرکه
مضر بود بسودا وی مزاج و بسیار خوردن وی بصر را ضعیف کند و عصب را
زیان دارد و اگر ادمان خوردن وی کنند باستسقا و چون با آب قند
ممزوج کنند مضرت وی کمتر بود و صاحب تقویم گوید مصلح آن روغن
بادام و بید بود **خل العنصل** بپارسی سرکه عنصل گویند سودمند
بود جهت عرق النسا و تنگی نفس و ربو چون بدان مضمضه کنند بن دندان
محکم دارد و گند دهان زایل کند خاصه چون هر بامداد ناشتا دو درم
از وی بیاشامند و چون در گوش چکانند گرانی گوش را نافع بود خاصه
که ریشی در وی بود و چشم روشن کند و دندان محکم گرداند و آواز را
صافی کند و درد معده را نیکو کند خاصه چون طعام در معده وی منهضم شود
و مصروع را سودمند بود و کسی را که مره سودای غلبه کرده باشد و سنگ مثانه
بریزاند و اختناق رحم و صلابت سپرز و درد ورکین بغایت نافع بود

و لون را صافی کند خاصه در زمان نقاهت و درد سر و عصب زایل کند و
از دو درم ابتدا کند تا بیست درم هر روز قدری می افزاید صنعت آن
بستانند اسقیل سفید پاک و بکارد چوبی پاره کنند و در ریسمان
کشند و چهل روز در سایه بیاویزند بعد از ان یک من از وی در شش
من سرکه انگوری اندازند و شصت روز در آفتاب نهند در تابستان
از اول سرطان تا آخر اسد و اگر ضروری بود در سرکه بجوشانند در دیگی
سنگی تا عنصل مهرا شود و فرو گیرند و صافی کنند و بعضی یک من عنصل
در پاتخچه من سرکه با بشانزده من کنند و در آفتاب نهند و بعضی یک
هفته در آفتاب نهند تا آنچه دو ماه در آفتاب نبود قوت وی عاید
بود و خاصیت وی زیادت بود **خلال** بپارسی نبات بلغة وادی القری
و بلغة اهل مدینه سدی خوانند و وی چون سبز بود در اندرون طلعه
وی صالح تر از بلح بود و آنچه رسیده بود مسهل بود و آنچه نارسیده ممسک
بود **خلد** بپارسی موش کور خوانند و بیشتر از آن انگشت بر ان
جانوریست کور و در سبب زحمت باشد و گویند کور نزاست و بیخ نباتات
و اشجار خورد و در شب پیدا شود کند تا بیننده باشد و بطلب بوی پیاز
و کندنا از سوراخ بیرون آید و اگر خواهند که وی را بگیرند و وی از جمله
سموم قتاله است و این زهر در خواص آورده است خونی که در گوش وی بود
چون بر خنازیر طلا کنند بغایت نافع بود و اگر بروی بسوزانند با قلقطار
سحق کرده کسی را که بینی کنده بود در بینی وی مالند گند بینی ببرد و کسی که
تب ربع دارد چون بروی ببندند شفا یابد و چهار پس گویند دماغ وی
چون بر روغن گل بگدازند و بر برص و بهق و قوبا طلا کنند شفا
یابند و هر چیزی که از بدن بیرون آید چون بمالند زایل کند **خلر**
جلبان خوانند و خرفی گویند و ان حبیست نزدیک بگرسنه و در یزد
و نواحی کرمان و کوه بنان و ولایت لرستان بسیار خورند و بنان پزند
و همچنان تنها مانند عدس و با فلا پزند و خورند و در بهار چون تر بود همچنان

نانجخته خورند امّا دوا را آورد و بزبان آن قوم کرو خوانند بشیرازی مشود
کانت خواص گویند بعضی آنرا خرو خوانند و هر کس که در خوردن وی ادمان
کند لنگ گردد و طبیعت آن سرد و خشکست و غذا اندک دهد و خونی
بد ازوی حاصل شود و مولد سودا بود و اعصاب را مضر بود و بغایت
نفاخ بود و چون طبیخ وی بعسل بیاشامند خلطهای بد از امعا برآید
و حیض براند و محلل و ملین فضول سینه بود و مانند کرسنه بود در قوی
و نوعی ازوی هست که ازوی بزرگتر بود و آن نخته شاید خورد و وی را بسیله
خوانند و آن نوع بری خوانند و چون زنان بخورند شیرشان بیفزاید

خمر ماء العنب است و مدام و راح و مل و صهبا و طلا و عقار
و قهوه و قرقف و زجیق و نبید خوانند و بپارسی شراب گویند و می
خوانند و بشیرازی سیکی خوانند و بهترین آن بود که قوام آن معتدل بود
و لون آن زرد بود و خوشبوی بی آنکه ادویه در وی کنند و متوسط
میان نو و کهن و آنرا ریحانی خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم امّا آنچه سیاه بود غلیظ بود و دشخوار هضم شود لیکن گوشت
زیاده کند و آنچه سفید بود و رقیق غذا کمتر دهد و محرور مزاج را موافق
بود و ادرار بول کند و شکم نرم دارد امّا شراب سرخ متوسط بود میان
سیاه و سفید و قوت وی میانه بود در هر دو حالت امّا آنچه شیرین بود
غلیظ بود و نفخ در معده پیدا کند و شکم براند امّا مثانه و گرده را موافق
بود امّا آنچه در وی قبضی بود در وی ادرار بول زیاده بود و مصدع و مسکر
و آنچه عفص بود شکم ببندد و در وی موافقت اتصال غذا زیاده بود و
قطع سیلان مواد بکند و آنچه لین بود مضرت با عصاب کمتر بود و ادرار
بول کمتر کند و آنچه کهن بود مضر بود با عصاب و حواس امّا لذیذ طعم بود
لیکن چون بغایت کهن بود و رقیق و سفید بول براند امّا مصدع بود و
اگر بسیار خورد مضر بود بمعده و آنچه تازه بود بادانگیز بود و دشوار
هضم شود و بول براند بهترین آن بود که کهنه شده در اوّل سنه بود

جهت شهوة کلبی و رمد بلغمی و غشی و شقاق زهرها بود و هضم را نیکو گرداند
و چون بکنند تشنگی ساکن کند و بول براند و طبع نرم دارد و مؤلف
گوید شراب بقدر اعتدال خورند طبیعت بدن بروی مستولی گردد
لاجرم غریزی در آن زیادت شود پس آن حرارت در همه تن پراکنده
شود و معلوم است که همه قوتهای جسمانی که در تن در کارند بواسطهٔ حرارت
غریزی در کار توانند بود پس هرگاه که غریزیه زایل گردد قوت جاذبه
کاملتر بود و جذب غذا بهتر کند و قوت هاضمه هضم نیکوتر کند و چون
غریزیه قوی گردد مادهای غلیظ را پخته گرداند و قوت دافعه بر دفع
آن قادرتر بود و چون قوت دافعه آن مواد غلیظه را دفع کند و رگها از
ماده غلیظ تهی بود و بلغم از معده ببرد و اگر افراط کنند در وی مضر
عقل بود و سپرز ضعیف و جگر ضعیف و مبطل باه بود و شهوت غذا
ببرد و نسیان آورد و رعشه و ریح و بخر و ضعف بصر و اعصاب و
صرع و سکته و مرگ مفاجات آورد و تنها آورد و اگر ناشتا خورند
بعد از بخوری و کارهای سخت خناق آورد و التهاب و اوجاع و مداو
می بفصد کنند و یا تغی و کاتب النفیس گوید که سبب مرگ مفاجات
آوردن وی آنست که مزاج دل عاشق شراب است پس هر وقت که شراب
بسیار خورده باشد دل شراب بسیار بخود کشد و باشد که چندان بخود کشد
که تنگ و پف دل پر شود و جای نفس زدن نماند و چون چنین شود حرارت
غریزی فرو میرد و مرگ مفاجات پدید آید و اگر حرارت غریزی فرو
نمیرد کمتر شود همچنانکه چون چراغ را بیش از حاجت روغن کنند
یا فرو میرد یا ضعیف شود و چون حرارت غریزی ضعیف شود آن
شراب نامهضوم بماند و بلغم گردد و مضرت آن در همه تن پراکنده
شود و آنچه از آن فضلها در دماغ جمع شود آن دماغ گرم بود یا سرد
اگر دماغ گرم بود آن فضلها سوخته شود و از وی دیوانگی و وسواس
پدید آید و رمد و درد گوش و سرسام گرم و اگر دماغ سرد بود بسبب آن

ما بهای بلغمی سرد شود و زیاده شود و از وی صرع و سکته و لقوه و فالج
و سرسام سرد بود و فراموشی و رعشه و کابوس و ترسیدن در خواب
و بیداری بی سببی پدید آید و رمد و رطب و سبل و ضعف حواس
ظاهر شود و آنچه در دیگر اندامها باز ماند از وی تبهای سخت و امها
و ضعف دل و معده و جگر پدید آید و آنچه بجانب پای افتد از وی
نقرس و ضعف اعصاب پدید آید و اما آنچه در جگر جمع شود اگر جگر گرم
بود بسبب گرمی شراب گرمتر شود و خون را بسوزد و ماده صفرا و سودا
زیادت شود و تبهای صفراوی و سودائی پدید آید و اگر جگر در اصل
سرد بوده باشد حرارت غریزی ضعیفتر شود و جگر سرد شود و شراب را
هضم نتواند کرد و فعل خود تمام نتواند کرد بدین سبب فضلها گرد
آید و در تن پراکنده شود و سدّه پدید آید و باستسقا انجامد و
حسین بن علی گوید که از این تفصیل که بر شمرده‌ام معلوم شود که همچنان
که در شراب اندک خوردن منفعت است در شراب بسیار خوردن
صد چندان مضرت است و اگر خواهند که مستی کمتر کنند رب غوره
با تخم ترب شغل کنند و غدا کمتر خورند و پالوده قندی خورند و نیلوفر
بویند و اگر محروری بود شغل با دم کنند و سیب و کاهو و خیار و
طلع و غدا بیشتر از شراب خورد و آش غوره و سماق و انار دانه و
دفع مضرت وی بشراب ترنج یا ریواس کنند **خمیر** تری و خشکی
وی بقدر نیک بود در قلت و کثرت و تازه وی گرم بود در دوم و کهنه
وی گرم و خشک بود در سیوم و در وی قوت متضاده بود مرکب از
گرم و سرد و سردی وی جهت حموضه بود و گرمی وی جهت عفوصة
و گرمی طبیعی جهت نمک وارد و در وی قوت جلا بود و جذب ماده
بلغمی کند از عمق بدن بظاهر آن و محلل و منضج بود و رهها بود خاصه
دمامیل چون با نمک بیامیزند و اگر ضماد کنند بر وجعی باد که در
شیب پای بود نافع بود و چون معتدل بود و در آب خوبسانند

و بعد از دو ساعت صافی کنند و دانگی طباشیر و نشوجی زعفران و دو دانگ
قند در مقدار سی درم از آن آب حل کرده بیاشامند تسکین خمار
بکند و تشنگی بنشاند و چون خمیر در آب حل کنند و دانگ و نیم
وزن آن روغن بنفشه با آن بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع
بود جهت ورم اندرون حلق و چون در آب حل کنند و از آن حبابی زنند
و قطره چند سرکه بدان چکانند و بیاشامند قطع اسهال بکند **خمان**
دو نوع است بزرگ و کوچک خمان کوچک بیونانی خاما اقطی گویند و
و بطبیبه بذقه و گفته شد و در باب یا در صفت ثمر آن که ابزال
خوانند گفته شد و خمان بزرگ شنوفه خوانند و گفته شود و قوت
هر دو مجفف بود و مدمل محلل تحلیلی معتدل و قوت خاما اقطی بیشتر بود
و مسهل سبب رطوبتهای که در وی هست لیکن معده را بد بود و ورق
آن چون بپزند مانند ترهای دشتی مسهل بلغم بود و مره و ساق
وی چون تازه بود بجوشانند همین عمل کند و اصل وی چون با شراب
بجوشانند و با طعام بخورد مستسقی را منفعت دهد و اگر کسی را که
افعی زده باشد بیاشامد نافع بود و اگر با آب بپزند و زن در آن آب
نشیند صلابت رحم نرم کرداند و بحال صحت باز آورد و ثمر وی
چون با شراب بیاشامند همین عمل کند و چون بدو موی را لند سیاه
کند و ورق وی چون تر بود با سبوس جو بیامیزند و بر ورم گرم ضماد
کنند و بر سوختگی آتش و گزندگی سگ دیوانه بغایت نافع بود و چون
با پیه بز بر نقرس ضماد کنند نافع بود **خماهان** صندل حدیدی
خوانند و آن حجری سیاه رنگ بود و آن دو نوع است نر و ماده و از آن
نر بغایت صلب بود و تیره رنگ و چون با آب بسایند محک آن زرد بود
مانند زرنیخ و آنچه ماده بود صلبی آن بغایت نبود و جوهر آن پاک بود
و اگر با آب بسایند محک آن چون زنجفر بود سرخی بغایت و طبیعت
هر دو سرد بود و آن نوعی از آهن است بپارسی خماهن گویند محک او

جون طلا کنند بر ورم و جمره پیر مرغ سودمند بود و حرارت ان بنشاند
و خزان ساکن کند و هر دو نوع این خاصیت دهند در ورمهای
دموی و صفراوی خاصه نوع ماده که تر بود و تسکین درد وی زیاده
بود از مجک نوع نر **خندریل** نوعی از کاشنی بری بود اما بغایت
تلخ بود و آنرا الیعضید خوانند و ورق وی بکاشنی صحرایی ماند و
تمر وی و گل وی و ساق وی همین سبیل لیکن قدری کوچکتر بود
و بر وی صمغی پیدا شود مانند مصطکی بمقدار باقلای و قوة وی
مانند کاشنی بستانی بود اما بسبب تلخی وی که زیاده است تخفیف
درد وی زیادت بود و صمغ وی جون سحق کنند و با مر بیامیزند و در
خرقه بیخند بمقدار زیتونی و زن بخود برگیرد حیض براند و اگر
نبات وی همچنان با بیخ بکوبند و با عسل بسرشند و قرص سازند
جون باب بگدازانند و با نطرون بیامیزند و بر بهق مالند سودمند بود.
و صمغ وی موی زیاده که در چشم بود زایل کند و بیخ وی همین عمل
کند جون تر بود و بتیشی در وی زنند در طوبتی که بران جیز خشکیده
شود در بن موی زیاده که در چشم بود حسبانند و موی زیاده را
زایل کند و جون با شراب بیاشامند شکم ببندد و صمغ وی باب کاسنی
جون حل کنند و در چشم کشند با دسل که در چشم بود زایل کند اگر دو درم
از وی با خمر بیاشامند یا بر موضع گزندگی افعی طلا کنند نافع بود
اگر آب ورق وی بر بواسیر طلا کنند قلع کند و لبن وی در قوی چشم
همان عمل کند **خندروس** خالادن گویند و آن حنطه رومی است
بپارسی کاگل گویند و طبیعت آن گرم و تر بود و لزج و غذای وی
بر دتر از غذای گندم بود و کمتر اما غذای نیکو بود و از بیخ غذا نیکو
نزدیک و طبیعت ببندد و معده را نیکو بود و جون با سرکه بشرند
و بر جرب تر ضماد کنند قلع کند و اگر بطبیخ وی حقنه نافع بود جهت
قرحه امعا **خنثی** برواق خوانند و بزبان بربری تنغلیس و ورق وی

مانند ورق گندنا شامی بود و ساق وی املس بود و آنرا انبار نغین خوانند
و بر سر وی گلی سپید بود و بیخ وی دراز بود و گرد شکل بطریقه بیخ
نیلوفر و حریف بود و گفته شد در اصل نخستین بود و طبیعت آن
گرم و خشک است و گویند سرد و تر بود و دیسقوریدوس گویند جون وی را
بیاشامند بول و حیض براند و جون دو درم از وی با شراب بیاشامند
نافع بود جهت درد پهلو و سرفه و بیخ وی جون بسوزانند و خاکستر
وی ضماد کنند بر داء الثعلب موی برویاند بعد از آنکه بصوف پاره
موضع آن مالیده باشند و اگر مجوف کنند و روغن زیت در آن کنند
و بر آتش نهند تا بجوشد و بر شقاق که از سرما بود بمالند نافع بود و بر
سوختگی آتش همچنین و اگر آن روغن در گوش جکانند درد گوش زایل کند و
گرانی وی ببرد و اگر ورق وی و گل و بیخ آن بر موضع گزندگی جانوران
ضماد کنند سودمند بود خاصه جون با شراب بیامیزند و اگر بیخ وی
با درد شراب بجوشانند و بر دملها و ریشهای پلید و ریشهای بد و
ورمها که در پستان پیدا شود و ورم خصیه ضماد کنند نافع بود و جون
با سویق بیامیزند و بر ورمهای گرم در ابتدای آن ضماد کردن نافع بود
و اگر آب وی در گوش مخالف جکانند درد دندان ببرد و اگر سحق کنند با
عسل و بر شکم مستسقی ضماد کنند نافع بود و ساق وی جون تر بود و با
سرکه و زیت بخورند بر فازانقایت نافع بود و استسقا را سود دهد
و بپارد وی مرارا و درد و قصلح وی اب نهر هندی بود با غوت **خنب**
بشیرازی فروک سرکین خوانند اگر با زیت بجوشانند و در گوش جکانند
در حال درد ساکن کند و در خواص ابن زهرا ورده است که وی را جون
در شبت گل کنند مرده شود و جون باز در شبت سرکین زنده شود و اگر
سرهای خنفسا در برج کبوتر نهند میان کبوتران اجتماع پیدا شود و متفرق
نشوند و شریف گوید اگر موخر وی پاره کنند و میل بدان فرو برند و
آن رطوبت در چشم کشند قوت باصره بدهد و تاریکی زایل کند

واگر با زیت بجوشانند و در گوش چکانند و بدان ادمان کنند دانه
بواسیر قطع کند و اگر حنظل را نیم کوفته کنند و بر موضع گزندگی عقرب
بندند زایل گردد **خولنجان** بهترین وی آن بود که سرخ رنگ و سطبر
و گران بود و آن بیخی است که باز از وی آشیانه سازد بر لب دریا در
وقت بچه کردن و آنرا در خانه باز یابند و وی از زمین یونان خیزد
و زمین یونان آب برآمده است کس آنرا نیابد و الا در خانه باز آنرا
بگیرند و بشویند و پاره پاره ببرند و آنرا خسرودارو گویند و برخی
آنرا قرفات خوانند و طبیعت گرم و خشک دارد و گویند در سیوم
معده را نیکو بود و درد قولنج زایل کند و درد گرده را نافع بود و باه را
زیاده کند و بوی دهن خوش کند و طعام را هضم گرداند و عرق النسا را
نافع بود و بول براند چون از سردی گرده و مثانه بود و صرع را و
صداعی که از سردی بود و سرطان و خنازیر و دردهای بلغمی و سوداوی را
نافع بود و بشکند بادها را و رطوبتی که در معده بود نشف کند و باز
تحریک منی کند و هیچ کس قدری از آن نگرفت که بغوط تمام نیاورد و
صاحب جامع گوید یکدرم از وی سحق کرده چون بر سر چهاریکی شیر گاو افشانند
و بیاشامند قوت باه بدهد باید که ناشتا بیاشامند و از خواص
وی آنست که در هر دیگ که بود و تمسک کرده آن بگردد و جهت معده و جگر سرد
بغایت نافع بود و قوت اعضای باطنه بدهد و گویند مضر بود بدل و
مصلح وی کثیرا بود و غذاهای چرب و صاحب تقویم گوید مضر بود بسینه
و مصلح وی صندل و طباشیر بود و بدل وی قرفه یا قرنفل و اسحق ابن
عمران گوید بدل وی دارچینی بود **خوخ** بپارسی شفتالو گویند و بهترین
آن بود که استخوان سهل از وی جدا شود و وی زودتر هضم شود و آن نوع
را الکوخوانند و از معده زودتر بگذرد و آنچه صلب بود و استخوان بر گوشت
چسبنده بود غلیظ بود و دیر هضم شود و طبیعت وی سرد و تر است
در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه دوم و گویند در آخر درجه اول

ملین بود و در وی قبضی بود و آنچه پخته بود ملین بود و معده گرم را
بغایت نیکو بود و آنچه عفص بود قابض بود و اگر خشک کنند قبض
وی زیادت بود و آنچه خشک بود بجوشانند و طبیخ وی بیاشامند
قطع سیلان فضول از معده بکند اما خشک وی دیر هضم شود و
و آنچه تر بود و رسیده اشتها پیدا کند و گرم و خشک مزاج را باه
زیاده کند و تبهای محرق را سودمند بود و حرارت بنشاند و باز
تشنگی ببرد و فساد وی چون فساد زردآلو بود و لذیذتر از وی بود
اما غذای وی غلیظتر از غذای زردآلو بود و رطوبت وی زود متعفن
شود و مولد بلغم بود و اولی آن بود که بعد از خوردن وی زنجبیل
مربی خورند یا عسل و یا شراب ریحانی اگر ورق وی یا بهار وی
بکوبند و آب وی بیاشامند حب القرع و کرمها بکشد **خون سیاوشان**
دم الاخوین است و گفته شود **خرزهرج** سم الحمار است بشیرازی
خرزهره گویند و بپارسی خرزهره گویند و آن دفلی است و گفته شود
خیار قثد خوانند و بشیرازی خیار بالنگ گویند و صاحب منهاج
گوید لطیفتر از خیار زه بود و سرد و تر بود و در وی اندک قبض و اسحق
بن عمران گوید سرد و ثقیلتر و غلیظتر از آن بود و طبیعت وی
سرد و تر بود در دوم و سودمند بود جهت تبهای محرقه و بول براند
و تشنگی بنشاند و مر احشا محرور را بود و آب وی چون سه مثقال
بگیرند تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر بیاشامند مسهل مر صفرا
بود و از خوردن وی خلطی بد متولد شود و بهترین وی کوچک بود
که تخم وی رقیق بود و افضل وی آب وی بود و موافق جگر و معده
گرم بود و عافیتی گوید آب وی لطیفتر از آب خیار زه بود اما جرم
خیار دیر هضم شود و بغایت سرد بود و خوردن وی تشنگی آرد و
درد معده و خاصره و مصلح وی عسل بود یا میویز یا جوارش کمونی خو
د کند در وی بود اما آنچه نیم رسیده بود بغایت سرد بود و حرارت را

نبشانند اما در معده دیر ماند و اولی آن بود که بعد از طعامهای غلیظ
بخورند مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن باید که بعد از اسفیدباج
خورند و پوست وی خشک کرده مقدار چهار درم چون زن بیاشامد
زادن بر وی آسان کرد خیارشنبه بپارسی و هندی خیارچنبر گویند
و وی هندی و کابلی و مصری بود بهترین وی هندی بود
سیاه رنگ بود و رسیده و فلوس وی براق بود و پوست وی
رقیق بود و بهتر آن بود که در وقت مستعمل در لحظه از قلم بیرون آورند
و استعمال کنند و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و تری و گویند گرم
است و گویند سرد است محلل و ملین بود جهت ورمهای گرم نافع که در
احشا باشد خاصه در حلق بود چون بدان غرغره کنند و با آب کشنیز تر و لعاب
بزرقطونا خناق را نافع بود غرغره کردن و طلا کردن بر نقرس و ورمهای
صلب و مفاصل را سود دهد و درد جگر را نافع بود و پاک کند و چون
با تمر هندی بیاشامند مسهل مره صفرا بود و چون با زیت بیاشامند
مسهل بلغم و رطوبت بود و چون با آب کاشنی یا با آب عنب الثعلب
بیاشامند یرقان و درد جگر گرم بغایت نافع بود خاصه چون با آب
کشوث اضافه کنند و اسهال وی بی زحمت و اذیت بود تا بحدی
که اگر زن آبستن بخورد هیچ زیان ندارد بلکه مصلح وی بود و زادن
بر وی سهل شود و مره محترقه و بلغم براند و شکم نرم دارد و سینه و قولنج
بگشاید و شربتی از فلوس وی از پنج درم تا پانزده درم بود و اسهال
وی بقوت جاذبه بود و گویند بلزوجت و هر کس که امعا او ضعیف
بود اول آن بود که پیش از استعمال بروغن بادام خوب بیاشامند یا بر
شربت بزنند و اسحق گوید مضر است بسفلی و مصلح وی آب عناب
بود و صاحب تقویم گوید مضر بود بمعده و غثیان آورد و مصلح آن
مصطکی و انیسون است و بدل وی نیم وزن آن ترنجبین و سه وزن آن
مویز بی دانه و قدری تربد خیری انواع است یک نوع خیری سیاه

و آنرا خیری بربن گویند و هفت رنگ خوانند و یک نوع سفید است
و یک نوع سرخ و آن بهی بود و آن حمراه است و گفته‌اند و یک
نوع زرد است و آن بهترین بود که بپارسی خیری شیرازی خوانند در بغداد
و موصل آنرا صفیره خوانند و طبیعت وی گرم بود و گویند گرم و خشک
بود در اول و گویند در دوم و بوییدن گل وی محلل بادهای غلیظ بود
از دماغ و سردی دماغ و رطوبت آن ببرد و گل وی چون خشک بود قوت
وی زیاده بود از تر و طبیخ وی حیض براند و ورم رحم را سود دهد
و چون در آن نشینند بچه مرده و مشیمه بیرون آورد و اگر بیاشامند
منفعت همچنان بود بسبب حرارتی که در وی هست و قوت تخم وی و گل
یکسان بود و اگر دو مثقال از تخم وی بیاشامند حیض براند و اگر
بعسل بخورد برگیرند بچه زنده تباه کند و بچه مرده بیرون آورد اما بیخ وی
در قوت مانند ایشان بود و لیکن غلیظتر بود و بطبیعت زمین
نزدیک بود و برا چون خشک کرده با سرکه بر سپرز سخت شده ضماد
کنند نافع بود و بگدازد نقرس را و درحی که در مفاصل پیدا
بغایت صلب بود چون ضماد کنند نافع بود و طبیخ وی با سرکه درد
دندانرا سود دهد و گل وی چون در موم روغن کنند شقاق مقعد و
انگشتانرا نافع بود و خیری سیاه که آنرا البنیرازی خطابی گویند
طبیعت وی معتدل بود سود مند است جهت بادی که در سر بود و تعبیر
از نوع زرد و سرخ که منفعت آن گفته شد که در طب مستعمل است منفعت
آن بسیار است اما در انواع دیگر خیری چند از منفعتی که مشهور بود
نیست که آنرا یاد کنیم مگر کسی چیزی بتجربه معلوم کرده باشد
و صاحب تقویم گوید بوییدن وی مصدع و مصلح آن روغن گل و
سرکه خیربوا کبیل بوا خوانند و هال بوا و بهترین آن تازه فربه
تیز بوی بود و رازی گوید در قوت مانند قرنفل بود و لطیفتر از
قاقله بزرگ و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم معده و جگر سرد را

نافع بود و بجهت معده نیکو نزا زفا قله بود و قی ببندد و غذا را هضم کند
و ابن ماسویه گوید معده را از اخلاط بلغمی کند و اشتهاء طعام آورد و
و نافع بود جهت وجعهای سرد خاصه درد دماغ و قوت سر مبدل بدهد
اربیاسوس گوید جهت بهق که در همه بدن باشد بغایت نافع بود
چون یک جزو از وی و یک جزو کندش و یک جزو تخم تربزه کوفته
بیخته با عسل بسرشند و طلا کنند و گویند مضر بود با حشا و محرور و
و مصلحش تخم خرفه و سکنجبین بود و در اهندی الاجی خوانند
خلوق آس برای است و گفته شد صنف آس بنکه در الف و
صنعتا سوال که انرا مورد اسفرم خوانند و در میم گفته شود انشاء الله

باب الدال

داغ دبرجت الرأس است و گفته شد

خیزران هندی

داغ انبروج داغ افرونک نیز گویند بشیرازی انجکک خوانند
و از کوه کیلویه که از ولایت پارس است خیزد و در هیچ موضع
دیگر نیست و طبیعت وی گرمست و معتدل بود در تری و خشکی
منی بیفزاید و شهوت جماع برانگیزد **دادی** حبیست مانند جو باریکتر
و درازتر و بطعم تلخ بود و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم
و گویند سرد است و بو حنا گوید گرمست در اول و خشکست تا دوم
و بهترین وی سرخ رنگ بود و کویی خوشبوی تازه و وی قابض بود و
و نبید خرمای را از ترشی نگاه دارد و ملین صلابات بود و شکم ببندد
و درد معقد را سودمند بود بغایت و استرخاء آن چون در طبیخ وی
نشینند و اگر دو درم از وی بکوبند و بزیت چرب کنند و سفوف
سازند بواسیر را نافع بود و دفع زهرها بکند و اگر در طبیخ وی نشینند
معقد و رحم که بیرون آمده باشد باز جای خود رود و اگر بعسل بسرشند
و لعق کنند کرمهای بزرگ و کوچک بکشد و بسیار خوردن وی نافع
کشنده بود و مداوای وی بقی و اسهال و شیر تازه و چیزهای چرب بود
و صاحب تقویم گوید سدر او رد و بواسیر و دوار و مصلحش

خمیره بنفشه بود با هلیله نعنه و بدل وی در تحلیل صلابات چهار دانگ
وزن آن بادام و نیم وزن آن ابهل اما در ابستنی نشاید که ابهل
مستعمل کنند **دار شیشعان** قندول خوانند و بزبان بربری بدری
و بلفظی دیگر اسقلابوس و آن درختی سبز خاردارست و در پوست وی
حرافتی بود و در کل وی حدتی و در چوب وی عفوصتی بود و بعضی
گویند بیخ سنبل هندیست و گویند چوب سنبل رومی است و این
خلافست آنچه محقق است پوست وی مانند قرفه بود بشکل اما
بسبزی خیلی از وی سبزتر بود و سرخ تو مانند خون و بهترین آن
بود که گران وزن بود و آنچه بسرخی زند و چون پوستش باز کنی
بلون خون بود و خوشبوی و سطبر بود و در طعم وی اندک تلخی باشد
و نوعی از دار شیشعان بود که املس باشد و نا باان و بغایت تلخ باشد
و سفید رنگ بود و بویی نداشته باشد و طبیعت وی گرمست
در اول و خشکست در دوم و گویند مسود است و محلل ریاح بود و
مصلح عفونت و قطع خون بکند و شکم ببندد و چون طبیخ وی بیاشامند
و چون بشراب بپزند و بدان مضمضه کنند قلاع را زایل کند و ریشها
که در دهن باشد و دندانرا نگاه دارد و استرخاء عصب را که در ادویه
فرزجه کنند بچه بیندازد و عسر البول را نافع بود و رطوبات غلیظ را
نشف کند و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود تا دو درم و سودمند بود
جهت نفخ معده و چون سحق کرده بروغن خیری بسرشند و در گوش نهند
کرم گوش بکشد و چون سحق کرده بسرکه بسرشند و بر دندان نهند درد را
ساکن کند و جالینوس گوید عفونات و نزلات و وسواس سوداوی را
نافع بود و معده را پاک کند و اسحق گوید مضراست بجگر و اصلاح وی بود
کنند و صاحب تقویم گوید مخفف اعصاب بود و مصلح وی صمغ عربی
و کثیرا بود و بدل وی بد نغورس گوید در سودمندی استرخاء عصب بوزن
آن اسارون و چهار دانگ آن زراوند و نیم وزن آن دروغ بود و شابور

گوید بدل آن گز مازک است **دارفلفل** جالینوس گوید بهار فلفل شعبت
و گویند درخت وی غیر درخت فلفل است تحقیق بهترین
وی آنست که سنبر بود و بطعم فلفل بود و طبیعت وی گرم و خشک
در سیوم و گویند خشک است در دوم و گویند زیست در اول محلل بود و ورمهای
سرد زایل چون در میان جگر زیر باین کنند تاریکی چشم و شبکوری زایل کند
و هضم طعام بکند و قوت معده بدهد و باه را زیادت کند و قایم مقام
زنجبیل بود جهت گزندگی جانوران خوردن و با روغن طلا کردن نافع
نافع بود و جالینوس گوید معده را پاک کند از رطوبت لزج و سده
جگر و سپرز بگشاید و دیسقوریدوس گوید عرق النسا و نقرس و فالج
نافع بود و بولس گوید قوت پشت بدهد و شهوت را زیاده کند و اندرد
ماخس گوید نافع بود جهت زهرهای کشنده و گزندگی افعی و صرع را نیز
مفید بود و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مضر بود به لب و مصلح
و صاحب منهاج گوید مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب منهاج گوید
مصلح وی صمغ عربی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی صندل و
گلاب بود و بدل آن بوزن آن فلفل بود و گویند بوزن آن زنجبیل
و بوزن آن زرنباد **دارچینی** بهترین وی سیلانی بود خوشبوی
و سرخ رنگ و تیز طعم که در طعم وی شیرینی بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیوم و گویند در دوم و روغن وی گرم بود و دارچینی
در غایت لطافت بود و مصلح عفونت بود در کام را سودمند
بود و خوردن وی و کحل کردن تاریکی چشم زایل کند و مفرح قلب بود
و دردی تر با فتیه هست و چون با مصطکی بپزند و ابزن سازند پاشامند
فواق را زایل کند و بغوط تمام آورد و هضم طعام بکند و درد معده
که از سردی بود زایل کند و بادها بشکند و رعشه را نافع بود و سینه را
پاک کند و سده جگر بگشاید و قوت معده بدهد و استسقا را نافع بود
و درد رحم را با زرده تخم مرغ سودمند بود و زهرهای گزندگان را نافع بود

و بر گزندگی عقرب با انجیر ضماد کردن بغایت سودمند بود و چون
سحق کرده با سرکه بر قوبا طلا کنند سود دهد و چون با عسل بر کلف مالند
زایل کند و سرفه کهن را سود دهد و درد گرده و عسر البول را نیکو بود
و اولی آن بود که بکوبند و با شراب بسرشند و قرص سازند و در سایه
خشک کنند قوت وی تا ده سال بماند و بقراط گوید قوت انسان نگاه
دارد چندانکه در جوف باشد و ذهن را تیز کند و جالینوس گوید معده و
دماغ را از فضول پاک کند و نسیان ببرد و دیسقوریدوس گوید چشم را
روشن کند و حیض براند و سنگ گرده را نافع بود و مشام را قوت دهد
و تبهارا نافع بود و صرع و وجعهای سرد و مقدار مستعمل از وی یک درم
و گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی اسارون بود و گویند مضر بود به سپرز
و مصلح وی جمیره بنفشه بود و بدل وی پوست سلیخه بوزن آن و نیم وزن
آن کبابه یا ابهل یا زرنب و گویند بدل وی بوزن وی خولنجان بود و
گویند بدل وی دو وزن وی ابهل و روغن دارچینی رعشه را نافع بود
دلق افسوس خوانند و آن حیوانیست بشکل رشک و دانه مورد و
عطاران شیراز وی را میونج عسلی خوانند و چون بشکنند عسلی لزج لعابی
جسفیده در اندرون وی بود و بهترین وی تازه املس بود که لون اندرون
وی گرانی بود و لون بیرون وی سیاهی که بسرخی زند و طبیعت وی گرم و
خشک است در سیوم و گویند در دوم و در وی رطوبتی فضلی بود غیر نضیج و بانز
اسحق گوید گرم و تر بود محلل و ملین بود و چون با زرنیخ بر ناخن تباه شده
نهند قلع کنند و بر ورمهای سرد و بثری بلغمی ضماد کنند نافع بود و چون
با راتینج و موم خلط کنند اجزا متساوی و بر ورم بن گوش نهند مجموع در نهایت
نافع بود و اگر با کندر بیامیزند و بر ریشهای کهن نهند زایل کند و اگر با نوره
بر سپرز نهند بگدازاند و بلغم و عرق النسا و نقرس نافع بود و چون نیم
درم از وی مستعمل کنند جذب رطوبت غلیظ از عمق بدن بکند و بولس
گوید خلطها در اعضا بگدازاند و قوت اعضا بدهد و رطوبت زایل کند

و فرفوریوس گوید محلل اخلاط فاسد بود که در وریدها جمع شده باشد
اما مضر بود بقلب و از خوردن وی قراقر در شکم پیدا شود و مغص آورد و
دوار اولی آن بود که با آب و عسل قی کنند و حقنه کنند و سکنجبین بیاشامند
و گویند مصلح وی بالنگو دکا و زبان بود بدل وی نیم وزن وی عاقرقرحا
بود و در تحلیل ورمهای صلب جانشین دو انجره و زان جوز سرو و نیم وزن
آن ابهل **دبس** بپارسی دوشاب خرمایی گویند بهترین وی آن
بصری بود که آنرا سیلان خوانند آن آتش ندیده بود و آنچه از
رطب فارس گیرند دوشاب خوانند و طبیعت آن گرم و تر بود
کلف زایل کند چون با قسط و نمک بدان مالند و طبع نرم دارد و غذا
دهد لیکن خلطی غلیظ و خونی عکر از وی متولد شود و مصلح وی
بادام و خشخاش بود و بعد از آن سکنجبین ساده یا مغز کاهو خورند
دبا فرغت و کهنه شود **دجاج** بپارسی ماکیان گویند و مرغ
خانگی خوانند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و دماغ را زیادت کند
و عقل بیفزاید و دماغ وی چون با شراب بیاشامند منع خونی که از
حجب دماغ بود روانه بکند و آواز صافی کند و گزندگی جانوران
پلید را نافع بود و چون بشکافند همچنان گرم بر موضع گزندگی جانوران
نهند و زمان زمان بدل کنند بغایت سودمند بود و منع سربان هم
بکند و مرغ غذای ناتمام بود و نشاید که ادمان خوردن وی کنند
و اولی آن بود که بعد از تناول وی میبختج بخورند و دماغ وی منی را
زیادت کند و دماغ را بیفزاید و شریف گوید چون جوانمرغ فربه را
با مسکه بپزند چندانکه پخته شود و کسی اگر سرفه خشک بود بخورد زایل
گردد و اگر مرغ بجشک دانه فربه کنند دوازده روز بعد از آن بکشند
و پیه وی بیرون آورند و مجذوم در اعضای خود بمالد بغایت نافع بود
و اگر بر کسی که مالیخولیای سودائی داشته باشد طلا کنند بغایت
نافع بود خاصه چون سه نوبت پیاپی طلا کنند و چون مرق مرغ پیه دار

بیاشامد کسی که لون وی زرد بود که سبب آن معلوم نبود مدت ده روز و
در هر روز یک مرغ با نان جوادی بخورد لون وی بحال صحت رود و بغایت
نافع بود **دج** روفس گوید فاضلترین مرغ بری بود و بعد از وی تیهو و
و سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و سفنین و فرخ الحمام و ورشان
و فواخت و طبیعت آن گرم و خشک است **دخن** بپارسی ارزن گویند
و بشیرازی الم و آن نوعی از جاورس است و طبیعت آن سرد و خشک است
در دوم و گویند در سیوم و گویند گرسنه شکم ببندد و بول براند
غذا اندک دهد و اگر بشیر تازه بپزند خشکی وی کمتر بود و غذا بسیار دهد
لیکن ستده و سنگ گرده پیدا کند و مصلح وی قند بود و سویق وی قطع
قی و اسهال که از صفرا بود بکند و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح
وی مصطکی بود و شابور گوید بدل آن برنج است **دخان** بپارسی
دود گویند و مجموع دخانها مجفف بود و در وی اندک تاری و قوت ترین
دخانها دخان قطران بود پس زفت پس میعه یعنی بعد از آن مر بعد از آن
کندر و دخان کندر در داروها جهت ورم چشم عمل کنند که در وی قرحه
بود و آن قرحه را پاک کرداند و گوشت بر وی باند و در کحلها نیز مستعمل کنند
جهت منع موی زیاده که در چشم میروید و دخان نطم سودمند بود جهت
رطوبتی که در چشم بود بی آنکه رمد بود و دخان قواریر گرم بود قطع سبل
بکند و روشنی چشم بیفزاید **دراج** گوشت وی معتدل تر از گوشت فیح
بود و فاخته و فاخته و لطیفتر و خشکتر از گوشت تذرج بود و حرارت
کمتر منی را زیادت کند و شکم ببندد و دماغ و فهم را زیادت کند و مصلح
ناقهان بود و دراج بپارسی کبک کر خوانند **دردی الخمر** بهترین وی
دردی شراب کهن بود و طبیعت وی گرم و خشک بود محلل اورام بود و
کلف و نمش را زایل کند و اثرها که مانند عدس بر روی پیدا شود چون
بسایند و با اشنان خلط کنند سر و روی را بدان بشویند روی را پاک
کند و جلا دهد **دردی الخل** دردی سرکه چون خشک کرده بسوزانند

ماننده زبد البحر باد ردیگی کوارئی نو کنند و بر آتش نهند و غایت سوختگی
وی آن بود که سفید گردد و بشویند مانند توتیای سوخته و وی
محرق و معفن بود و مسخن و مجفف گوشت زیادت که در ریشها بود
بخورد و با رائینج بر سفیدی ناخن طلا کنند زایل کند و چون با روغن
مصطکی با رائینج بیامیزند و بر موی مالند و یک شب رها کنند موی را سرخ
گرداند و آنچه شسته بود آثار دمامیل و ریشهای آن ببرد و با دیگر چشم
زایل کند و آنچه نشسته بود با موم و با روغن بر شکم و معده ضماد کنند
محکم گرداند و منع سیلان رطوبات از ایشان بکند و چون ضماد کنند
بر شیب شکم و بر ریشها قطع خون رفتن بکند و بر ورم پستان ضماد
کردن نافع بود و اگر بر بیرون رحم ضماد کنند حیض باز دارد و مسکن
ورمهای گرم بود. **درونج** صاحب منهاج گوید دو نوع است فارسی
و رومی و بهترین آن رومی بود و ازا درونج عقربی خوانند از بهر آنکه
بشکل عقرب بود و صاحب جامع گوید در کوهستان شام و اندلس
بسیار باشد طبیعت وی گرم و خشک است در سیوم و عیسی گوید که
گرم و خشک است در دوم بادها را بشکند و گزندگی جانوران زهر
دار را نافع بود و درد رحم که از سردی بود سود دهد و خفقان که از سردی
بود و بادهای غلیظ که در معده و امعا و رحم بود لطیف گرداند و
تحلیل دهد و بر گزندگی عقرب و رتیلا با انجیر ضماد کردن و همچنان خوردن
نافع بود و تقویت دل بدهد و مفرح بود و تریاق همه زهرها بود و اولی
آن بود که با شراب سیب ممزوج کنند تا منفعت وی بیشتر شود و جهت خفقان
با قدری کافور خلط کنند نافع بود و خاصیت وی باقی بود و کیفیت
وی بشکند و این زهر در خواص آورده که چون قطعه از وی در اندرون
خانه بیاویزند طاعون در آنجا نبود و اگر سوراخ کنند و ریسمانی بوی
بندند و از میان سر دو ران زن حامله بیاویزند فرزند وی آنچه
دارد از همه آفتی محفوظ باشد و اگر دشخوار زاید زاییدن بوی سهل شود

و اگر بیاویزند بر وی و سر وی بر ریسمان بسته باشد و بن وی سوراخ کنند
بدرازی ایمن باشند از خوابهای بد و از ترسیدن در خواب و این
از خواص است و سفین اندلسی گوید مسخن دل و معده و جگر بود و هضم
طعام بکند و سودمند بود جهت مالیخولیا و معاونی تحلیل نفخ و تلطیف
غلظ اخلاط و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و اسحق گوید دو درم و
هم گوید مضر بود بسر و مصلح آن رازیانه و قند بود و رازی گوید
بدل وی در دفع مضرت بادها که در رحم پیدا شود بوزن وی زرنباد
بود و دانگ وزن آن قرنفل و شابور گوید بدل وی عاقرقرحا بود
و گویند بدل وی ده وزن وی سورنجان بود. **دریقشتون** از جمله
مخدرات بود و نبات وی بدرخت زیتون بود لیکن از یک گز کوتاه
تر بود و ورق وی برنگ ورق زیتون ماند اما دراز تر و نازکتر بود
و بغایت خشن بود و گل وی سفید بود و تخم وی بمقدار کرسنه کوچک
بود بغایت صلب و لون وی مختلف بود و بیخ وی بدرازی یک گز بود
و بستبری انگشت و در کوهها روید و در طبیعت مانند بزر البنج بود
و لفاح و خشخاش سیاه بود و مسکر بود و اگر زیره خورند کشنده
بود و غثیان بیخت و فواق و مغص آورد و اسهال و موی و غشی و سبب
و کشتن بود از چهار روز تا هفت روز و مداوای آنکس که آن خورده
باشد قی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در خوردن بزر البنج
گفته شد. **دردار** شجرة البق خوانند بپارسی درخت پشه و بتازی
اسفیدار و بسمرقندی گل گرم و در صعد با آن کنجشک و در اندلس شجرة
البیم و در بخارا الاخشکر و غرب نوعی از وی است و صفت غرب گفته
شود اما ورق دردار در وی قبضی بود و جلائی و پوست وی قابض تر و
سرد تر از ورق وی بود و طبیخ اصل وی چون بر استخوان شکسته
نطول کنند سود دهد و پوست شنبر وی چون یک مثقال با سرد بیاشامند
با شراب مسهل بلغم بود و ورق وی چون سحق کرده با سرکه بر جرب ریش

شده مالند سودمند بود و پوست وی چون بر جراحات بپیچند بصلاح آورد
و اگر بکوبند و با سرکه بسرشند و بر برص طلا کنند زایل کند و بیخ
وی چون بر آتش نهند و بسوزد و رطوبتی که از وی بیرون آید بگیرند
و در گوش چکانند نیم گرم ورم گوش را نافع بود و اگر با عسل بیامیزند
و در چشم کشند تاریکی چشم ببرد و رطوبت تر وی چون بر روی مالند
جلا بی تمام دهد و منبج گوید ورق او سرد و خشک بود در درجهٔ اول
درو بطارس و درو مطارس نیز گویند معنی آن بلوطی بود با سرخس
بلوط و آن چیزیست که بر درخت بلوط کهن پیچیده می شود مانند سر
اما کوچکتر بود و در وی جلادتی بود با اندکی تلخی و تیزی اما اصل وی
با وجود شیرینی و تیزی و تلخی عفص بود و قابض بود و معفن و در
غایت حرارت بود چون بکوبند با بیخ وی همچنان و بر موی ضماد
کنند موی را ببرد و فالج و لقوه را سودمند بود **دستنبویه** بلغت
اهل شام شمام خوانند و بپارسی دستنبو و آن نوعی از بطیخ کوچک است
و بوییدن وی و مالیدن بدان نمودن دماغ را گرم کند و سده وی بگشاید
و بادی که در وی بود بشکند و گوشت وی بطی الهضم بود و بوییدن وی
سودمند بود و اگر خشک کنند و در وی ابدان بشویند پاک گرداند و جلا دهد
دفلی چنین است و آن دو نوع بود بری و نهری و هر دو نوع را بسم
الحمار خوانند و بپارسی خرزهره و بشیرازی خرزهره و بهترین وی سبز بزرگ
ورق بود و بغایت تلخ بود و گل وی مانند گل سرخ بود و تیز ناک و بیخ
وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشکست در سیوم و گویند که
خشکی وی در دوم بود و گویند در اول و بغایت محلل بود و اگر طبیخ وی
در خانه بیفشانند [illegible] براغیث ارضیه بکشد و وی محلل ورمهای
صلب بود و حکه و جرب و درد پشت و زانو ضماد کردن خاصه چون
ورق وی بپزند و مانند مرهم بر ورمهای صلب نهند بگدازاند و آب
ورق وی چون بر جرب و حکه طلا کنند سودمند بود و چون با شراب

و سداب بجوشانند و بپاشند سودمند بود جهت گزندگی جانوران
زهردار و مقدار مستعمل از وی نیم درم بود و مفاصل را سودمند بود
و فقاح و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب و خر و
اشتر و غیره مجموع حیوانات و آنچه ضعیف بود از حیوانات قتل بود
میش و اگر دفلی در آب خیسانند و از آن آب ابتدا [illegible] کشنده
بود و اندکی از وی کرب آورد و سختی و باد در شکم پیدا کند و آبی
که دفلی در وی رسته باشد بد بود و فقاح وی بغایت معطش بود
و ورق وی چون با آب بپزند و بپالایند و بهر یک رطل نیم رطل زیت
کهن برسران کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
و بعد از آن ثمن رطلی موم سفید بر آن روغن نهند مانند مرهم و آن
مرهم بر جرب و حکه طلا کنند بغایت مفید بود و اگر ورق وی
خشک کنند و بکوبند و بر ریشها افشانند خشک کند و وی ریش را
ریش کند و دوای آن و بدا دای کسی که دفلی خورده باشد با شیرهای چرب
و خبیصها و لعاب بزر قطونا و روغن گل و کتیرا و تمر هندی عجب
مفید بود و همچنین انجیر بعسل و قند و حلاوها و جلاب و رب عنب
اضافه چیزهای چرب کنند **دلب** بپارسی چنار گویند و بشیرازی چنار
پوست وی و جوز وی بغایت خشک بود و در درجهٔ اول سرد بود
و چوب وی سرد و تر بود و ورق وی چون تر بود با شراب بپزند و
بر چشم ضماد کنند آب رفتن باز دارد و ورمهای بلغمی و ورمهای گرم
که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بکوبند و بر ریشهای تر افشانند
خشک کند و سوختگی آتش را نافع بود و پوست وی چون با سرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند سودمند بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و
غبار که بر تر و ورق وی نشسته بود بغایت مضر بحواس بود و دشمن
آواز را بد بود و باید که بشیر تازه اندر پی آن بخورند و صاحب تقویم
گوید مصلح آن عود بود یا قرنفل و دارچینی و خوردن با به برگزندگی

جانوران ضماد کنند نافع بود و پوست وی چون بسوزانند جلای تمام بدهد
تا بحدی که برص را انتفاع دهد و چون ورق و ثمر وی تر بود با شراب آنرا
بیاشامند گزندگی جانوران نافع بود و پوست وی برص را زایل کند
و طبیخ ورق وی رندرا نافع بود و اگر ثمر وی در خانه بسوزند خنفسا
بگریزد **دلبوث** نوعی از سوسن بری است و آن معروفست بسیف
الغراب و بدان سبب این اسم بروی نهاده اند که ورق آن مانند سیف
است و بشکل ورق ایرسا بود اما ورق ایرسا باریکتر و کوچکتر بود
و ساق وی مقدار یک گز بود و گل وی سرخ رنگ بود و ویرا مقرا
غابیون خوانند و بعضی ما خاربون نیز گویند و اصل وی مانند و پیاز
کوچک بود و زبه بکند بکرانکه در شب بود لاغر بود و بالایی فربه بود و در وی
قوت جاذبه بود و ملطف و محلل بود و در بغداد آن بیخ را نافوح گویند
و زنان بغداد جهت فربهی مستعمل کنند و جهت جلای روی را چون بدان
شویند بغایت لون را نیکو گردانند در بغداد بسیار بود و از زنان بها
و بیخ بالایی وی چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون با شراب بیاشامند
شهوت جماع برانگیزد و بیخ نشیبی وی چون زنان بیاشامند قطع شهوت
ایشان بکند و زهراوی گوید چون بیخ وی در شراب خو بسایند و ضماد
بواسیر هر روز مقدار یک مثقال از آن شراب بیاشامند بواسیر را خشک
گرداند و اگر خشک کنند بیخ وی و هر روز یک درم با ماء العسل بیاشامند
همین عمل کند **دلیک** ثمر گل است چون گل بریزد آن ثمر حاصل شود مانند
تخم سه گل سرخ رنگ و چون پخته شود در طعم وی شیرینی بود و در شام
بعرف الدیک خوانند **دلق** صاحب منهاج گوید مانند سمور بود در
همه حالتی و بالس گوید گرمی وی کمتر از سمور بود و سخونت وی معتدلتر بود
از بهرانکه طبیعت حیوان وی گرم و تر است **دلفین** ماهیی بزرگست
سیاه رنگ و سر وی مانند سر خوک بود و دندان دارد و انرا خنزیر
البحر خوانند و در جرون خوک ماهی خوانند و گوشت وی فربه بود چون

پیه وی بگدازند در حنظلی که تخم بیرون کرده باشند و در آن بجوشند
و در گوش چکانند کری کهن و از آن نو زایل کند و گوشت وی سرد
و غلیظ بود و دیر هضم شود و تمیمی گوید گوشت وی مانند گوشت
سگ آبی بود در غلظ و در هضم و تولید سودا و کیموس بد و دندان وی
چون بر کودک آویزند نترسد و چون پیه وی بخورند درد مفاصل را
سود دهد **دماغ** بهترین مغزها مغز مرغها بود خاصه کوهی و بهترین
مغز مواشی بره و گوساله بود و شیخ الرئیس گوید مصلح کسی بود که
زهر خورده باشد یا گزنده وی را گزیده بود و بقراط گوید مجموع مغزها
سرد و تر بود و خونی سرد لزج و خلطی غلیظ از وی تولد کند و چون
هضم شود بدن را فربه کند و دماغ را زیادت کند و مرطب اعضا گرده
بود و باه را زیادت کند اما مولد بلغم بود و اشتها ببرد و مغثی بود
نزدیک بهضم شدن و بر معده مالیده شود و قی آورد و شکم نرم دارد
و آنچه بریان کنند بهتر از معده بگذرد از آنچه رسیده بود و مصلح وی
نعنع و صعتر و فلفل و خردل و دارچینی و سرکه بود **دماغ الدیک والدجاج**
مغز خروس و مرغ چون بخورند گزندگی مار و دد را نافع بود
و چون بسرشند بگرد آسیاب و مقدار باقلایی از آن بخورند خون
رفتن بینی باز دارد خاصه دماغ مرغ و خاصه که آن خون از حجب
دماغ روانه بود **دماغ البقر** مغز بقر چون خشک کنند و با سرکه
بیاشامند صرع را سودمند بود **دماغ البط والاوز** مغز بط و اوز را
ورم معقد سود دهد **دماغ ابن عرس** مغز راسو چون خشک کرده
با سرکه بیاشامند صرع را بغایت نافع بود **دماغ الجمل** مغز اشتر محرق
و معفن بود **دماغ الخفاش** مغز شب پره با عسل چون در چشم کشند
در ابتدای نزول آب نافع بود و خاکستر آن روشنی چشم بیفزاید و مغز
وی تازه چون بر کف پای مالند باه برانگیزد **دم الاخوین** شیان خوانند
و ایدع و دم التنین و دم الثعبان بپارسی خون سیاوشان گویند و بغلی

قاطر الدم خوانند و مؤلف گوید آن سه نوع است چکیده و خشبی و نزاعی
بهترین آن چکیده بود صافی که قطعها چوب در وی نبود و طبیعت وی
سرد و خشک بود و قابض و خشکی وی در دوم بود و مسیح گوید سردی وی
در سیوم بود و یوحنا گوید گرمست در اول و خشکست تا دوم
قوت معده و جگر بدهد و شقاق مقعد را و سحج امعا را نافع بود و قطع
خون رفتن بکند از هر موضع که باشد و چون نیم درم ازوی بر زردی
زرده تخم مرغ نیم برشت بیاشامند شکم ببندد و سحج را نافع بود و در
داروهای چشم قوت چشم بدهد و جراحتهای تازه را سود دهد و روغن
گوید ریشها و دملها را و داء انهارا نافع بود چون بر آن افشانند و باز
جالینوس گوید گوشت بر جراحتها که در امعا بود و ظاهر بدن برویاند
و وی شش را بد بود و مصلح وی صمغ عربی یا کثیرا بود و بدل وی در همه
فعلی کاهو بود یا عصاره کاهو و گویند خصی الحمار و مؤلف گوید
صمغ بقم بود و از جزیره سقوطره خیزد آنچه چکیده بود و آن دو نوع
دیگر از هندوستان خیزد از موضع دیگر دم خون کرم و نیز بود
و گفته شود هر یک بجای خود دم الارنب بپارسی خون خرگوش گویند
نافع بود جهت بهق و کلف چون گرم بدان طلا کنند و منضج ورمها
گرم بود بزودی و چون با آتش بریان کنند جهت قرحه امعا نافع بود
و قطع اسهال مزمن بکند و چون با شراب بیاشامند سموم را نافع بود
دم الابل خون گوسفند و گاو کوهی چون بریان کنند سودمند بود
سمها که بر پیکان کرده باشند و دوسنطاریا را سود دهد و اسهال کهن
و کسی که زهر خورده باشد دم ابن عرس خون راسو چون طلا کنند
بر خنازیر و مفاصل تحلیل کند دم السلحفاة خون لاک پشت آنچه
بری بود چون با شراب بیاشامند صرع را نافع بود دم الانسان
خون آدمی چون دفعی که حجامت کنند بگیرند و با آرد شملیه بسرشند
و با سداب و نیز و عسل طلا کنند بر هر ریشی که در اعضا باشد خاصه

العنصم

در ساق و ریشها که آب ازوی روانه بود بصلاح آورد دم القراد
بپارسی خون کیک گویند چون در میان شراب کنند مستی زود آرد
و این از خواص است دم البقر خون گاو ماده چون بر جراحت بریزند
خون ببندد دم الحلم دم القراد است که گفته شد منع موی زیاده
که در چشم باشد بکند وقتی که بکنند و بر موضع آن طلا کنند و وی اقوی
بود از دم ضفدع در منع رستن موی دم الحمام و الورشان و الشفنين
و الدراج خون کبوتر و خون ورشان که بپارسی کنا گویند و خون
بوتیمار و خون مرغ خانگی بهترین آن بود که از حیوان سلیم گیرند
آن گرم بود جهت منع ورمها که تولد کند بسبب سقطه با روغن گل
نافع بود و بجهت جراحات چشم در چشم چکانیدن سودمند بود خاصه
خونی که از بال وی گیرند و خون فاخته و کبوتر قطع خون رفتن که از
حجب دماغ روانه بود بکند دم الثور خون گاو نر چون تر بود از جمله
سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع حلق و مری و سرخی
زبان و غشیان و سختی و کرب و اضطراب پیدا کند و دندان جاییدن
بخناق کشد و کزاز آورد و مداوای وی بحقنه کنند و اسهال وی در اینجا
مهلک و خطرناک بود که خناق آورد و بعد از حقنه و مسهل ادویها که
نافع بود جهت فسردگی خون مانند بیخ انجدان و بوره و حلتیت و
خاکستر چوب انجیر در سرکه و فلفل و النعنع در سرکه دهند و خاکستر سرو و
تخم کرنب و عصاره غوبیج و علامات خلاص وی آن بود که از دبر
وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن بود که بر شکم و معده
وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون وی همچنان گرم بر آورد همان
صلب یا سویق ضماد کنند تحلیل دهد دم الضفدع خون وزغ بود که
بشیرازی بک گویند بهترین آن خون ضفدع زرد و سبز بود منع موی
رستن بکند و موی زیاده که در چشم باشد بکشند و بر موضع آن طلا کنند
نزدیک خاصه خون ضفدع سبز کوچک و چون بسوزند و خاکستر وی در

در بینی دمند خون رفتن باز دارد علی بن العباس مجوسی گوید چون طلا کنند
بر دندان برویاند و غیر او گوید که ضفدع و خون وی چون بر دندان
نهند بیفکند **دم الحربا** خون آفتاب پرست که آن نوعی از عظایه
است منع موی زیاده که در چشم بود بکند چون بکشند و بر موضع آن
طلا کنند **دم الحایض** خون گشن بره بر پستان طلا کنند بر حال خود
نگاه دارد و نگذارد که بزرگ گردد **دم الحایض** گویند که مسکنی که
وجع نقرس بود چون بروی چکانند و چون بر حمره مالند نافع بود
و چون زن بخود برگیرد منع آبستنی بکند **دم الکلب** خون
سگ دیوانه سودمند بود جهت گزندگی وی و سم و سهام ارمنیه گویند
بچه بیرون آورد و منع موی زیاده که در چشم بود بکند و جالینوس
گوید دروغ است **دم الدب** خون خرس چون گرم بر ورمها
نهند زود پخته کند و ابن زهر در خواص آورده است که خون وی
چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکنده باشند دیگر نروید
شریف گوید خون وی چون دیوانه بیاشامد نافع بود **دم الورل**
والحردون خون ایشان چون در چشم کشند قوت باصره بدهد و ایشان
نوعی از عظایه اند صفت حردون گفته شده و در کتب شود
دم البوم خون بوم سودمند بود جهت ربو و هم چنین مرق وی و گوشت
وی نافع بود **دم التیس** خون بز نر که نشرازی دکه خوانند بهترین
آن بود که از بز کوهی گیرند چهار ساله وقتی گیرند که انگور رنگ خواهد
گرفت و دیگی سنگی بیاورند و حلق وی ببرند و خون اول رها کنند و آخر
و از آن میانه بگیرند در دیگ و رها کنند تا خشک شود و از غبار نگاه
دارند و جایی نهند که نم نبود و چون استعمال خواهند کرد جهت سنگ
گرده و مثانه سه درم از وی در کاسه شراب شیرین حل کنند و بیاشامند
یا در آب کرفس کوهی در دفعتی که وجع ساکن بود سنگ گرده بریزاند
عجایب و این از جمله مجربات است و چون تر بود و بر ورمهای گرم طلا کنند

نضج دهد **دم المعز** خون بز چون با عسل بیاشامند دوسنطاریا را
نافع بود و چون بریان کنند سودمند بود جهت سم سهام ارمنیه چون
با شراب بیاشامند **دم الحمل** خون بره گویند نافع بود بخاصه
صرع را **دم الفار** خون موش چون بر ثالیل و مسامیر طلا کنند
قلع کند **دم الخنزیر** خون خوک گرم و تر بود مانند خون آدمی و
گوشت وی مانند گوشت آدمی بود بطعم و قطعا فرق نتوانند کرد
کسی که آدمی خوار بود **دم الدیوک و الدجاج** خون خروس و مرغ سودمند
جهت خونی که از غشای دماغ روانه بود **دم الحمار** خون خر منع رعاف
که از حجب دماغ بود بکند **دم الخرفان** خون خرفان چون بیاشامند
صرع را نافع بود **دم الثعبان** دم الثعبان است و دم الاخوین خوانند
و گفته شد **دند** ابغد خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود
در قوه مانند نمک بود بلکه اقوی بود و از وی چون سحق کنند و بر موی
غلیظ نهند رقیق گرداند و نرم و بپارسی شوره گویند **دند** بشیرازی
بانو گویند و آن حزدع چینی است و حب خطایی خوانند و حب
السلاطین نیز گویند و آن سه نوع است چینی و هندی و سنجری چینی بغدادی
فستقی باشد و سنجری بغداد رسد آن بحر فلفل بسرخی زند و نقطه سیاه
بر آن باشد و هندی از چینی کوچکتر بود و از سنجری بزرگتر و دانه آن
میل بزردی زند و بعضی گویند حب الملوک دند است و این خطاست
و خلاف حب الملوک ماهودانه است و گفته شود و طبیعت دند گرم و
خشک است در چهارم و بهترین وی چینی بود پس سنجری پس هندی شربتی
از وی یک حبه و نیم بود تا دو حبه و گویند از دو دانگ تا نیم درم مسهل
رطوبات و سودا و بلغم و آنچه در مفاصل بود و نشاید که در شهرهای
گرمسیر مستعمل کنند الا در شهرهای سردسیر و طبیعتها و مصلح وی
آن بود که پوست وی باز کنند بکار دو باید که لب نزدیک وی نبرند
اگر لب پوست وی رسد سرخی لب برود و سفیدی مانند برص پیدا کند

و مغز وی را بگیرند و در اندرون وی مانند زبان گنجشکی بود آنرا ابتدا زند
و با قدری نشاسته و ورق گل سرخ و زعفران و کتیرا و رازیانه
بکوبند و اگر خواهند با ادویه مسهله ممزوج کنند با نزید و عصارهٔ غافث
و عصارهٔ افسنتین و مانند آن که همان مزاج داشته باشند و
شاید که در ترکیبی که افیون و فرفیون باشد مستعمل کنند و اگر با شیر
خر و سکنجبین خورند هم شاید و وی سودمند بود جهت مرهٔ سودا و بلغم و
مسهل خلط خام بود و مفاصل را تحلیل دهد و سیاهی موی را نگاه دارد
و نگذارد که زود سفید شود و عیسی بن علی گوید که وی سحج امعا آورد
و باید که بعد از آن شیر تازه خورند و غذا آب گوشت با سیب
غوره و قدری نبیذ بر آن افشانند و اگر ماهی خورند شاید اگر حسائی
سازند از برنج و جو مقشر بروغن گل نافع بود دوسر زن خوانند
و آن حشیشی است که در میان گندم روید و بشیرازی تخم آنرا اگر کاس
خوانند و طبیعت آن گرم است در اول و خشک است در دوم و گویند سرد
و وی ملین و رهایی بود که در ابتدا بغایت صلب بود و چون برداء
الثعلب ضماد کنند سود دهد و چون با آرد بر عقرب ضماد کنند
سودمند بود و دو درم از وی مسهل کرم بود و وی مضر بود بانثیین و
مصلح وی کتیرا بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عصارهٔ که از
حشیش وی گیرند باید که بار دیگر بپزند و خشک کنند و بعد از آن استعمال
کنند دوقو تخم جزر بری است و بیخ آن اشقاقل است و گیاه
وی خرس گیاه خوانند و گندکیا نیز گویند و بغایت خرس وی را
دوست میدارد و گویند دوقو تخم کرفس بری است و خلافست و
یونانی دوقس خوانند و دوقس نوعی از آنست بشیرازی بدران
گویند و صفت آن در قوقالس گفته شود و صفت همه و بهترین دوقو
تازه زرد رنگ بود و طبیعت آن گرم است در سیوم و خشک است در
اول و گویند گرم و خشک است در دوم و عیسی گوید گرم است در سوم

و خشک است در دوم مغص را ساکن کند و بول و حیض براند و سحج اطفال را
نافع بود و مقدار شربتی یک درم بود و منفخ سده بود و فضلهای بلغمی
غلیظ از سینه پاک کند و نزله که از سبب آن بود زایل کند و با
گزندگی عقرب را نافع بود چون بپزند و آب آن بپاشند یا بر موضع
گزندگی بریزند و در دقس گوید قوت معده بدهد و هضم طعام بکند
و منی بیفزاید و جالینوس گوید شهوت باه برانگیزد و نعوظ تمام آورد
و استرخاء مفاصل را نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و فولس گوید
کرمها و حب القرع را بکشد چون با شیح ارمنی یا با ترمس بپاشند
و وزن آن و دیسقوریدوس گوید هیج شهوت جماع بود و مدر
طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصلح آن تخم
مورد یا بلوط بود و صاحب منهاج گوید مضر بود بمثانه و شهوت
جماع ببرد و مصلح آن مصطکی بود دود القرمز دود الصباغین خوانند
و آن کرمی سرخ است که در درخت بلوط یابند و وی صدفی شکل بود
کوچک مانند طرون و جالینوس گوید چون از درخت بگیرند و تر بود
سرد و خشک بود در دوم و صفت و منفعت وی در قرمز گفته شود
دود الحریر بپارسی کرم ابریشم گویند چون بگیرند و خشک کنند
و سحق کنند و سه درم از وی بر حسوی که از آرد گندم بود اضافه کنند
و بیاشامند چند روز بیاض لون روی را بغایت نیکو کند و بدن را
فربه کند و بر محموم آویزند بغایت سودمند بود و اگر پیلهٔ از وی خشک کرده
در خرقهٔ زعفرانی ببندند و بر محموم تعلیق سازند نفع دهد دوغ
مخیض بغراست و گفته شود دود شجر الصنوبر کرم درخت صنوبر در قوة
مانند ذراریح بود و در فعل همان عمل میکند و آن سبز رنگ بود و چون بکوبند
و بر موضعی ضماد کنند گوشت را تباه کند و اگر بر ورمی و دملی که محتاج
بشکافتن بود بنهند بشکافد دوص ابیست که اهن تافته در ان
اندازند و از مقویات باه بود و منفعت وی در صفت حدید گفته شد

دهنج سنگی سبز است بپارسی دهانه گویند و آن دو نوع است کرمانی
و فرنگی و بهترین آن فرنگی سبزترین بود و نرمتر و تیزتر و وی چنان
امتحان کنند که وی را بسایند و بر روی آینه کنند و رها کنند تا خشک
شود اگر آینه زنگ براورد تلخ بود و اگر نه سبزترین بود و طبیعت آن
سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک بتوتیا بود سودمند بود
جهت سفیدی چشم با مروارید ناسفته و توتیای هندی از هر یک
مساوی کوفته و بیخته بگیرند سرمه در چشم کشند و وی از جمله مسمومات
بود و اگر خشک کنند و کسی که زهر خورده باشد بیاشامد دفع زهر بکند و
اگر زهر نخورده باشد و بخورد سم مهلک بود و اگر بر موضع گزندگی عقرب
مسح کنند درد ساکن کند و اگر سحق کنند و قدری با سرکه بگدازند و بر قوبا
که از مره سودا بود بمالند زایل کند و سعفه که در سر و جمیع اعضا بود
سود دهد دهن الحل شیرخشت بپارسی روغن کنجد خوانند و شیر
خوانند و روغن شیره گویند و بشیرازی روغن خوش خوانند و در
شیرج گفته شود دهن الخلوق روغن زعفران است و صفت او
در مرکبات گفته شود دهن البلسان روغن بلسان از درخت بلسان
گیرند و بعد از طلوع شعری نشتری از آهن ساخته کنند و زیر هر برگی
شق کنند چنانکه بدان جایگاه که روغن است برسد و ترشح پیدا
کند و روانه گردد و گویند به پنبه حاصل میکنند و گویند شیشها
ساخته اند که هر یک پنج مثقال از آن بگیرد و در شب هر برگی که شق
کرده باشند بیاویزند و بهترین آن بود که تازه باشد و بوی وی قوی بود
و امتحان وی چنان کنند که چون بر صوف چکانند و بشویند هیچ اثر
بر صوف نماند و اگر اثر بماند مغشوش بود و اگر بر پشم چکانند و آن پشم
بسوزند و خاکستر آن سبز شود و در آب اندازند در بن آب نشیند
و آنرا شیر بلسان خوانند و صمغ بلسان گویند و بحقیقت آن
روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که بلسان از آنجا خیزد دیدم

باغ فرعون بوده است و آنرا عین الشمس خوانند و بلسان از معجز عیسی
علیه السلام است و تخم آنرا نیز روغن هست و آنرا حب بلسان خوانند
و گفته شد و صفت عود گفته شود و حب آن بقوت تر از عود آن
بود و امتحان با جوال دوز کنند و مولف گوید این دو امتحان معتبر
نیست که بروغن مغشوش کنند تا بوزن افروخته بی شود و
غش آن بروغن صنوبر بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن حنا
و شمع گداخته کنند جهت آنکه چون کاغذ را بر آن چرب کنند تا بس
دارند برافروزد و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند
در دوم و لطافت وی از حب و عود زیادت بود و در چشم کشیدن
جهت نزول آب نافع بود و روشنی چشم بیفزاید و سردی رحم را سود دارد
و چون زن بخود برگیرد با موم و روغن گل مشیمه و بچه بیندازد و
چون بیاشامند بول براند و عسر البول را نافع بود و دفع سموم بکند
مثل خانق النمر و افیون و کسی که قطر خورده باشد و گزندگی جانوران
چون دو دانگ از وی با آبی که ناخواه در وی جوشانیده باشند بیاشامند
بغایت سود دهد و سنگ گرده بریزاند و مرضهای بلغمی را نافع بود
و مولف گوید جهت رعشه مزمن بغایت نافع بود و مجرب و بدل آن
بوزن آن دهن ادی با نیم وزن آن روغن نارگیل و دانگ و نیم آن
زیت کهن و گویند بدل آن روغن دازقی و نیم وزن آن آب کافور
و ابن ماسویه گوید بدل آن یک وزن و نیم آن روغن زیت بود
و ابو ریحان در صیدنه گوید بدل آن دو وزن آن زیت خالص بود
و گویند حب بلسان چون بکوبند و در روغن دازقی بجوشانند
بدل آن بود و گویند بدل آن روغن کادی است که در آدم پخته باشد
دیودار دیدار گویند و معنی دیودار شجر الجن است و آن نوعی
از ایهل است یا مقل و آنرا صنوبر هندی گویند و عیدان وی مانند
عیدان زرنباد و شیره دیودار لبن وی بود و گرم و تیز و محرق و معطش بود

وگرمی وی کمتر از خشکی بود چنانچه یبوست وی در سیوم بود و استرخاء
عصب و فالج و لقوه را نافع بود چنانچه هیچ بهتر از وی نیست و مرضهای
سرد که در دماغ بود و سکته و صرع را نافع بود و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و طبیعت ببندد و در طبیخ وی نشستن استرخاء مقعد را
نافع بود و دنبوداریز گویند **دیفروحس** دیفروجاس گویند
و دیفرجاس هم خوانند و آن سه نوع است یک نوع معدنی بود که
در جزیرهٔ قبرس از جاهای بیرون می آورند و آن نوعی از طین است
لیکن تصلبی سنگ بود چون با قثاء خشک کنند و نوعی دیگر
نعلی است که از مس میگیرند چون نحاس بگدازند و آب سرد بر وی بریزند
چون از بوته بیرون آورند در سبیل آن باشد و نوع سیوم مرقشیثا
که می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند نقره بود و جالینوس گوید
طعم وی و قوت وی مرکب بود و قبض وی زیادت از حرارت بود
و بغایت مجفف بود و سودمند بود جهت ریشی که در دهن بود چون تنها
مستعمل کنند و اگر با عسل کف گرفته بود جهت خناق سودمند بود
و جهت ریشی که در دبر و عانه بود و در دهن بغایت نافع بود و
گوشتهای زیاده بخورد و ریشهای بد که در بدن بود چون با صمغ
البطم بیامیزند یا در موم روغن کنند و استعمال کنند با صلاح آورد
و چون با سرکه سحق کنند و بر حلقه طلا کنند زایل کند و چون سحق کنند
و بر موی غلیظ افشانند رقیق و نرم گرداند **دیک** بپارسی
خروس گویند خصیهٔ وی زود هضم شود و گوشت وی گرم و خشک بود و
بقراط گوید مرق وی رعشه و درد مفاصل را نافع بود خاصه چون
با شبت و بسفایج و پیاز بپزند و صاحب منهاج گوید با شبت تنها
بپزند تا دانگی آب بماند و آن مرق بیاشامند و مرق خروس پیر بودرا
سودمند بود و چون بسفایج و شبت اضافه کنند قولنج را سودمند
بود و با خشکانه مسهل بلغم بود و چون با چیزهای قابض بپزند

سحج را نافع بود چون با شیر بپزند قرحهٔ مثانه را نافع بود و چون بشکافند
بعد از آنکه کشته باشند و گویند چون زنده بود و بر گزندگی افعی
و مار نهند بغایت نافع بود و پوست که در اندرون سنگدان وی بود و پوستی
شکمی اندازد اگر خشک کرده سحق کنند و با شراب بیاشامند در
معده را بغایت نیکو بود و مؤلف گوید و با نبات قدری سحق کنند و از
سفوف سازند همین عمل کند و بکرات تجربه رفته **دیبسا قوس**
آنرا خس الکلب خوانند و جراعة نیز گویند و مشط الراعی نیز گویند
نوعی از خارهاست بشیرازی دیراطوسک خوانند ساق وی دراز بود
خارناک و ورق وی مانند ورق خس است و خارناک بود و معنی
دیبسا قوس عطشان بود و چون خشک گردد لون آن سفید گردد و چون
بشکافند در میان وی کرمهای کوچک بود طبیعت وی در بیخ وی خشک
بود در دوم و بیخ وی چون با شراب بجوشانند و بکوبند تا بقوام مرهم شود
و بر مقعد ضماد کنند شقاق را زایل کند و اگر بر ناصور نهند سود دهد
و کل وی خواه خشک و خواه تر اما تر بهتر بود چون بکوبند و در خرقه
پاک کنند و سر خرقه را ببندند و در میان شیر نهند و بماند چنانکه هیچ
در خرقه نماند و آن شیر بر شیری دیگر کنند مجموع یک بار گرم کرده و ببندد
و اگر در آب بماند همچنانک کننده شد و سه بامداد ناشتا بیاشامند و
بیرزرد را دفع کند و چون بجوشانند و بخورند مسخن بود و بول براند و اگر
جوشانیده ضماد کنند بر موضعی که قطع خواهند کرد منع حس بکند والله اعلم
دیک بردیک بشیرازی مرگ موش علمی خوانند و مؤلف گوید
زرنیخ مصعد است و کسی که آن خورده باشد مداوای آن در صفت
زرنیخ گفته شود اکله را سودمند بود و هر ریشی که عفن شده باشد گوشت
زیاده بخورد و بواسیر را قطع کند و بوی گند آن ببرد و وی از جملهٔ سمیات
بود والله اعلم **باب الذال** **ذلرقی الاسکندرانی**
و معنی آن بیونانی غار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق

آن از ورق مورد بزرگتر بود و زمرد و بغایت سفید بود و ثمر وی در میان
ورق بود بمقدار نخودی و در کوهستانها روید و بیخ وی مانند بیخ مورد
بری بود لیکن بزرگتر و خوشبوی بود و چون بیخ وی بگیرند مقدار
شش درم و با طلا بیاشامند سودمند بود جهت سختی زادن
و چکیدن بگیرد و جهت کسیکه بجای بول خون از وی آید و جالینوس گوید که
طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخی بود و حیض و بول براند
و اما خاماذافنی معنی آن غار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی
مانند ورق غار بود و لون وی سبز بود و قضبان وی مانند یک گز بود
و ثمر وی گرد بود و سرخ رنگ و ورق وی چون نیک بکوبند و ضماد کنند
صداع را ساکن کند و عصاره وی چون با شراب بیاشامند بول و حیض
براند و چون زن بفرزجه کند و بخور برگیرد همین عمل کند و جالینوس گوید
قوت وی مانند قوت ذافنی الاسکندرانی بود و عبدالله بن صالح گوید
فرق میان ذافنی الاسکندرانی و خاماذافنی آنست که ورق ذافنی الا
سکندرانی اول پهن بود و با قضبان بود و خاماذافنی ورق وی
کوچکتر بود و از قضبان جدا بود و باقی همه مانند یکدیگراند والسلم
ذافنوئیداس بیونانی معنی مانند غار بود خاصه ورق وی والحق
محقق است نوعی از مازریون است که ورق آن پهن بود و مازر
نیز گویند و به بربری اداد گویند و گفته شد و استعمال کردن وی
نبود **ذبل** جلد سلحفاه هندی بود و گویند بحری و چون بسوزانند
و خاکستر وی بسفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند بر شقاق کعبین
و انگشتان نافع بود و جهت شقاقی که زنانرا نزدیک حیض افتد
گیرد نافع باشد **ذباب** ابن زهر گوید مگس الوان بود
هر حیوانی را مگسی معین بود شتر و گاو و شیر و سگ و خر و امثال آن و اصل
گرمی بود و مگس آدمی از سرگین پیدا می شود و اصل ایشان کرمی کوچک
بود که از بدنهای ایشان بیرون و آن کرم باز مگس شود و زنبور و با

هم گوید چون بگیرند مگس بزرگ و سر وی بیندازند و بدن وی بشعیره
که در مژه باشد حک کنند حکی سخت زایل کند و اگر مگس بگیرند و با زرده
تخم مرغ سحق کنند نیک و ضماد کنند بر چشمی که گوشت سرخ در اندرون
وی جنبیده باشد در ساعت ساکن کند و اگر حک کنند بر داء الثعلب
حکی سخت داء الثعلب زایل کند اگر بر گزندگی زنبور بمالند سخت درد
ساکن کند و دیسقوریدوس گوید بر گزندگی عقرب و زنبور و نحل چون
بمالند سخت چند نوبت بغایت نافع بود بی ضیب و چون بسوزانند
و با عسل بر داء الثعلب و داء الحیه طلا کنند موی برویاند و خاکستر
وی سرد و خشک بود **ذراریح** حیوانیست از مگس بزرگتر بقدر زنبور
سرخ اما باریکتر بود و بغایت سرخ و نقطه سیاه بر آن و آن سم
قاتلست و مؤلف گوید در حوالی همدان و کوه گرهرود و آن نواحی
بسیار باشد هر یک بمقدار زنبوری و بر نبات شبرم نشسته باشند
و غذاهای ایشان شبرم بود و بی حد باشند در آن صحرا و چون
خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سر آن بکتان پارها بگیرند
و آن کوزه بر سر دیگی که سرکه در آن جوشند نهند تا بخار سرکه بایشان
رسد و خفه شان بگیرد بعد از آن مستعمل کنند و بهترین وی خوش
رنگ بود و طبیعت وی بغایت گرم بود و خشک و گویند گرم و خشک بود
در دوم و چون بر ثالیل طلا کنند قلع کند و اگر در موم روغن کنند
برص ناخن زایل کند و ناخن تباه شده بیندازد و بر وی برص و
بهق با سرکه طلا کردن نافع بود و با خردل سحق کرده طلا کنند
موی برویاند و ورم سرطان بیندازد و چون با زیت بپزند تا غلیظ
گردد و طلا کنند نافع بود و بر جرب و قوبا طلا کردن نافع بود و اما
از وی چون با ادویه بود که دفع مضرت وی بکنند مدر بول بود و گویند
اگر در زیت بجوشانند موی بر داء الثعلب برویاند و اگر بر گزندگی
عقرب بوی حک کنند نافع بود و اگر با روغن بنفشه در گوش نهند

و قطرهٔ در گوش چکانند درد گوش زایل کند دیگری ببرد در روغن وی
محلل ورمهای بلغمی بود و هر کس که یک ذراریح بخورد گویند کشنده بود
و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زهار و نواحی آن پیدا کند و
قرحهٔ مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت پاره بعوض بول
بیرون آید و سوزش سخت و اسهال سحج و غثیان و اختلاط
عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت برخاستن و غشی و تاریکی
چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یافتن و سه طسوج از وی قرحه
مثانه پیدا کند و انی صحبت با وجود آنکه سنگ مثانه بریزاند و اگر
خواهند که در مداوای مستعمل کنند یک طسوج با ادویه که مصلح وی بود
حب الکاکنج بود و طین مختوم و بدل وی و بدل وی گویند طبنوت است
و گویند کرم درخت صنوبر **ذرت** جاورس هندی است بشیرازی
زرت خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه بهترین آن سفید
فربه بود و طبیعت آن سرد و خشک است و مجفف قطع اسهال بکند
و اگر استعمال کنند مانند ضماد سرد گرداند و جفاف پیدا کند و
ذرق الخطاطیف بپارسی سرگین پرستوک گویند چون در چشم
کشند سفیدی که در چشم بود ببرد **ذفری** نوعی از سداب بری بود و بوی
بد دارد و گل وی زردی خوش رنگ بود چون بکوبند ورق آن و بپاشند
جهت درد اندرون و تب ربع و درد جگر سود مند بود **ذنب الخیل**
نباتی است که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی مجوف بود و بسرخی
مایل و صلب بود و بر گره و بنزدیک گره ورق بود و از دو جزء باریکتر بود
و اطراف وی بسیار بود مانند ذنب الخیل و بیخ وی صلب بود و
طبیعت وی سرد بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک
بود در دوم و قابض بود خصوص عصارهٔ وی و مجفف بود بغیر
لذع و قطع خون رفتن بکند و بر جراحتها عظیم چون ضماد کنند باز
بصلاح آورد و اگر چه عصب بود و فتق را نافع بود و قرحهٔ امعا را

و مجموع انواع شکم رفتن خون با آب بپاشند سود مند بود و عصاره
وی قرحهٔ امعا و رعاف را نافع بود و مصلح وی خمیره بنفشه بود و
بیخ وی و حشیش وی سرفه و عسر البول را نافع بود و ورم معده و جگر و
استسقا و بری نوعی از لحیة التیس است و بسیار مستعمل کردن
مرغی اعصاب بود **ذنب الفار** لسان الحمل است و گفته شود
و بدین سبب بدین اسم خوانند که خوشهٔ وی بذنب موش ماند والله اعلم
ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع فنجنگشت است و صاحب جامع
سهو کرده است که می گوید فقط قلون غیر پنجنگشت است و
در این باب قول صاحب منهاج معتبر است و ذو خمسة اقسام
و ذو خمسة اجنحه نیز گویند و در باب با در پنجنگشت گفته شد و در
الف در انثلق هم گفته شد **ذهب** بپارسی زر گویند طبیعت
وی معتدل و لطیف بود و فولس گوید گرم و لطیف نافع بود جهت درد
دل و خفقان و عفونه آن در ادویه داء الثعلب و داء الحیة طلا کردن
نافع بود و سحالهٔ وی در دهن گرفتن گند دهن زایل کند و در چشم کشیدن
قوت باصره بدهد و روشنی بیفزاید اگر میلی زرین هر بامدادی در چشم
کشند نافع بود و سحالهٔ وی یعنی آنچه بسوهان زده باشند در ادویه
جهت دفع سودا بغایت مفید بود و محلول وی لطیف تر بود و اقوی تر
از سحاله و صاحب منهاج گوید مقدار مستعمل از وی قیراطی بود و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی مسک است و عسل و صاحب تقویم گوید
مضر بود بمثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس بود و شاهبلوط
و شربتی از وی دانگی بود و دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت
خون دل و اندوه و غم و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت
سودا بود و خاصیت وی آنست که نافع است عظیم درد دل را و ترس
گوید بدن را فربه کند و سرگردش را نافع بود و جذام چون سحالهٔ وی
در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا و رعشه و فالج را نافع بود و چون با

ادویهٔ پاشامند مثل بسفایج وکا در بوین و سودمند بود همه دردهای
سوداوی و مقوی اعضاء اصلی بود و در خواص آورده اند که اگر
نرمهٔ گوش بسوزن زرین سوراخ کنند و بگذر فراهم نشود و اگر پارهٔ
زر خالص بر کودکی آویزند نترسد و صرع گرد وی نگردد و داخسن را
چون انگشتری زر در انگشت کنند درد ساکن کند و اگر بجهد آنگ زر
در زیبق اندازند درد ساکن کند **ذیب** بپارسی گرگ گویند
سردی چون در برج کبوتر بیاویزند هیچ حیوان موذی گرد آن برج
نگردد و دماغ وی چون بگدازند و با سداب و روغن زیت در جسد
مالند نافع بود جهت هر علتی ظاهر و باطن که در بدن باشد از سردی
و اگر چشم او بر کودکی بندند نترسد و اگر گرگی دفن کنند نزد باب هیچ
گرگ نزدیک آن ده دیه نگردد و اگر سرگین وی در پوست بزی کنند که
پارهٔ از وی گرگ خورده باشد و بر خاصرهٔ صاحب قولنج نهند بر سمانی
که از پشم کهین بود که بعضی از وی گرگ خورده باشد نافع و اگر
بعوض پشم غوج در پوست ایل بندند و از ران شخص بیاویزند
همین عمل کند و اگر انبوبی کوچک از نقره بسازند که دو گوشه داشته
باشد و مقدار باقلای در وی کنند و صاحب وجع بر خود بستن
بیاویزد و بجهة دفع آن زهرها دفع کند و ابن زهری در خواص
آورده که گرگ خاک نخورد و گیاه الا وقتی که رنجور شود و همچنین سگ
و همه حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب بود بغیر از دوبا
و گرگ که از استخوان بود و اگر ذنب وی در جایی که علف خوار گاو بود
بیاویزند مادام که آن آویخته باشد اگر چه گاو گرسنه بود قطعا گرد
آن نگردد و اگر در موضعی سرگین وی بخور کنند موش در آنجا جمع گردند
و اگر زن بر سر بول گرگ نشیند هرگز آبستن نشود و اگر خصیهٔ راست
وی بکوبند با زیت و پارهٔ صوف بدان بیالایند و از آن بخود برگیرد
شهوت وی منقطع شود و اگر زهرهٔ وی بوزن دانگی با عسل یا شراب

پاشامند تنهای کهن زایل کند و چشم وی کسی که با خود دارد منع صرع بکند
و هیچ سباع و گزنده گرد وی نگردد و از راه زنان و از دزدان ایمن
باشد و این از خواص است و شیخ الرئیس گوید زهرهٔ وی منع تشنج
دگر از بکند و ریشهای عصب خاصه که از سردی بود و چون سعوط کنند
بدان نزلهای سخت را نافع بود و در خواص ابن زهر آورده است
چون گرگ اسبی را بگزد و از وی جدا شود آن اسب بر مجموع اسبان
در رفتن سابق شود و سرهٔ وی داء الثعلب و داء الحیة را نافع بود و چون
بدان بمالند و جاحظ گوید اگر آدمی خون آلود بود و گرگ بوی خون
بشنود قصد وی کند اگر چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت و
پهلوانی بی نظیر بود تا بحدی که در پی وی کند گرگ بخورد و هم او گوید اگر
سر گرگ در موضعی که گوسفند بود دفن کنند مجموع بمیرند و اگر نکاح نامه
بپوست بزی که بعضی از وی گرگ خورده باشد بنویسند قطعا در
میان زن و شوهر موافقت نبود و پوست وی و خیمهای وی چون
جمع کنند و آدمی با خود دارد بر خصم غالب گردد و محبوب خلایق
شود والله اعلم **باب الراء** **راوند**
بپارسی ریوند گویند و مؤلف گوید بیخ ریباس است و صاحب منهاج
گوید دو نوع است چینی و خراسانی و خراسانی معروف بود براوند
الذئاب و آن جهت چارپایان مستعمل کنند و چینی جهت آدمی و بهترین
وی چینی بود که چون سحق کنند برنگ زعفران بود و چون بشکنند
اندرون وی بطرنقه گونه گاو نود و آنرا ریوند لحمی خوانند و باید که
سمهای بزرگ بود مانند سم اسب و نباید که قطعا سوراخ در وی نبود و
طبیعت آن گرمست و گویند معتدلست و مسیح گوید گرمست در سوم
و خشکست در اول و گویند نرم و خشکست در دوم چون سحق کرده با سرکه
بر کلف روی مالند زایل کند و چون پاشامند بادها را نافع بود و با
ضعف معده و درد گرده و مثانه و رحم و درد جگر و مغص و ورم و سپرز

و عرق النسا و نفث الدم که از سینه بود و ربو و فواق و خفقان
و قرحهٔ امعا و اسهال و تبهای ازمنه و سموم گزندگی جانوران و شربت
از وی از نیم درم بود تا دو درم و گویند از دانگی تا یک درم اگر با مرهم
بر قوبا طلا کنند زایل کند و چون با آب ضماد کنند بر ورمهای گرم
بگدازند و جالینوس گوید سودمند بود درد جگر و سپرز و سدهٔ جگر و
امعا بگشاید و خاصه در جگر و وجع آن اگرچه مزمن شده باشد و ورم
و صلابت آن و قوت جگر زیاده از همه چیز بدهد و ارباسوس گوید نافع
بود با سهال که از ضعف معده بود و شیخ الرئیس گوید چون روغن وی بمالند
جهت تشنج که در عضله حادث شود و دردان و امتداد آن نافع بود مجهول
گوید چون طلا کنند میان هر دو شانه خوف از دل ببرد و سعفن اندلسی
مقوی اعضاء باطن بود و سده بگشاید در رطوبتهای فاسد خشک گرداند
و طبیعت پاک کند از بلغم لزج و خلط خام و استسقا را سود دهد و
سنگ گرده و مثانه بریزاند و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول براند
و انواع اسهال که از سدهٔ ماساریقا و جگر از رطوبت بسیار بود و سود
دهد و چون با صبر بود فعل وی اقوی بود و مجموع با هلیلهٔ کابلی جهت تنقیه
دماغ تام بود و ذهن را تمام و نیکو بود و صداع بلغمی زایل کند و اگر
ایارج لوغاذیا با وی اضافه کنند فعل وی قوی تر بود و سودمند
بود خواه با وی و خواه تنها بخدر و فالج و علتها که از سردی دماغ بود
و نافع بود جهت قولنج بلغمی و ریحی و اطلاق طبیعت و تحلیل ریاح
بکند و تب ربع و تب صفراوی را نافع و دفوس گوید بدن را پاک کند
از همه حرارتها و ورمهای گرم را سودمند بود و درد جگر و سپرز و بوخنا گوید
ورم معده و درد پشت و جگر را نافع بود و بواسیر و ناصور که در مقعد
بود چون سحق کرده بر آن پاشند خاصه با انزروت و گویند مضر بود بجگر
سفلی و مصلح وی صمغ عربی بود و بدل آن نیم وزن آن زراوند مدحرج
و بوزن آن ورق گل سرخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در ضعف جگر

و معده یک وزن و نیم آن ورق گل سرخ و بیخ یک آن سنبل رابع
نارگیل است و کشنده شود **رازیانج** بری بود و بستانی بود بستانی را
ماراثون خوانند و بری را اقوماراثون بهترین آن بستانی بود تازه و
بری گرم و خشک بود در سیوم و بستانی در دوم و بری را بشیرازی خلوخوا
و بستانی ورق وی گرم بود در اول و تخم وی و بیخ وی گرم بود در سیوم
و بقراط گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول سده بگشاید و
روشنایی چشم بیفزاید خاصه صمغ وی و سودمند بود جهت نزول
آب چشم و در نزدیک فرود آمدن آب و رازیانه چون بخورند شیر زیاده
کند و تخم وی همین عمل کند چون بیاشامند یا جو بپزند و اگر طبیخ
وی با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و طبیخ وی
حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با آب سرد بیاشامند در
تبها و غثیان و التهاب معده ساکن کند و بیخ وی چون بکوبند و
عسل بیامیزند و بر گزندگی سگ دیوانه ضماد کنند سود دهد و آب
رازیانه خشک کرده در کحلها جهت روشنی چشم بغایت نافع بود و
آب رازیانه بجوشانند و سه جوش و کف وی بگیرند و با عسل و سکنجبین
در چشم کشند یا بی سکنجبین منع نزول آب بکند و در روشنی بیفزاید و
بیخ وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود و منهج گوید سده جگر و سپرز
بگشاید و بری سنگ گرده و مثانه بریزاند و تقطیر البول را نافع
و تبهای مزمن و شریف گوید از قول فلاحهٔ نبطی از قول آدم علیه
السلام که تخم رازیانه مقدار یک درم با یک درم قند مکرر در سفوف سازند
از ابتدا آنکه آفتاب بحمل آید تا آنکه ببرج سرطان رسد مداومت
بر آن نمایند در سالی این سه ماه که گفته شد قطعا مریض نشود البته و اگر
چه پیر طبیعی برسد و حواس وی بصحت باشند تا آن زمان که بمیرد و
شیخ الرئیس گوید بطی الهضم بود و غذای بد دهد و سودمند بود از
جهت تبهای مزمن و اسحق بن عمران گوید رازیانج دبغ معده بود و تخم

وی خشک کرده سده مثانه و کرده غلیظ نافع بود و مسخن معده بود
و رطوبت آن بریزاند و بقراطیس گوید گزندگان تخم رازیانه نیز
چرا کنند تا چشم ایشان قوت گیرد و افعی و مار بعد از زمستان چون
از سوراخ بیرون آیند چشم ایشان شنج چشم خود را بدان مالند
جهة روشنایی چشم و تقویت آن فسبحان الذی الهمها هذا و ارشدها
الیه و رازیانه محرور مزاج را صداع آورد و مصلح آن صندل و
کافور بود و بدل رازیانه تخم کرفس بود اما بری وی اقوی بود و سنگ
گرده بریزاند و یرقان را نفع دهد و بول و حیض براند و شکم ببندد و
طبیخ وی با شراب گزندگی جانوران را نافع بود و بر گزندگی سگ دیوانه
طلا کردن سود دهد **رازیانج شامی** انیسون است و رازیانج رومی
نیز گویند **راسن** وی را زنجبیل شامی خوانند بلغة اهل اندلس
جناح گویند و کلموح نیز خوانند و آن دو نوع است یک نوع بستانی بود
و آن فیلجوش است و کشته شود و یک نوع دیگر جبلی بود و آن نیز بر شکل
فیلجوش بود و بیخ انرا نیز کی انذر خوانند و طبیعت ان گرم و خشک است
در دوم و گویند در سیوم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهترین ان بود که
تازه بود سودمند بود جهة دردهای سرد و عرق النسا و درد مفاصل
که از رطوبت بود چون با روغن بپزند و بدان طلا کنند و اگر در لعوق
کنند نافع بود جهة دفع اخلاط غلیظ لزج که در سینه و شش بود و اثری
تمام بدهد و چون طبیخ وی بیاشامند بول و حیض براند و اگر بیخ وی مربا
کنند با شراب بغایت معده را نیکو بود و مربا چنان کنند که اول
خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از ان در آب سرد خوابانند پس در سرکه
نهند و شیخ الرئیس گوید نافع بود جهة همه المها و دردها که از سردی
بود و مفرح دل بود و مقوی آن و غافقی گوید قطع اخلاط بلغم بکند
و باه برانگیزد و ابن ماسویه گوید سودمند بود جهة اختلاج مفاصل که
از رطوبت بود و ابن ماسویه گوید جهة تقطیر البول که از سردی بود

نافع بود و مقوی مثانه بود و دیسقوریدوس گوید گزندگی جانوران را
نافع بود مقدار دو درم و لعوق وی سرفه و عسر البول را سود دهد و
که با عسل بود و چون با شراب بپزند و ضماد کنند عرق النسا را
سودمند بود و ماسرجویه گوید اگر زن در شیب خود دود کند ترک
حیض بکند و اگر بکوبند و با عسل بسرشند و یک مثقال بیاشامند
مسخن اعضا متألم بود که سبب ان از سردی بود و منصوری گوید که
سده جگر و سپرز بگشاید و بسیار خوردن وی خون را تباه کند و سستی
کم کند و شیخ الرئیس گوید مصدع بود لیکن درد شقیقه بلغمی ساکن کند
خاصه نطول کردن و مصلح وی سرکه بود و گویند مصلح وی بادیان
رامک
مصطکی بود و حماما نیز بود و گویند خمیره بنفشه و بدل وی ابرسا بود و
مرکب است از مازو و از پوست انار و زاج سیاه و صمغ و دوشاب و
عسل و طبیعت وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود و وی قابض بود
و لطیف و صمغ وی ورم کهنه را تحلیل کند **راتینج** راتیناج و راتیانج و
درخینه و رشینه نیز گویند و آن صمغ صنوبر است و آن سه نوع بود
یک نوع سیال بود که منعقد نشود و یک نوع صلب بود ساده و
نوع صلب بود بعد از انکه بآتش پخته باشند و آنرا قلفونیا گویند
و بشیرازی زنگباری خوانند بهترین وی آن بود که سفید بود و از وی
بوی زند و بوی ان مانند بوی صنوبر بود و طبیعت آن گرم و خشک
بود و عیسی گوید گرم است در سیوم و خشک است در اول مخفف و
محلل بود گوشت برویاند در ریشها لیکن مهیج الم بود در ریشها بصلاح
آورد با کلنار و عروق و امثال آن و وی مسخن اعصاب بود و مصلح
وی موم روغن با آب حی العالم بود و بدل آن علک البطم است و دفنه و
گویند بدل آن زفت کهن رازقی و صاحب جامع گوید رازقی سوسن
سفید است و چند قول دیگر هم آورده که رازقی قطن است و دیگر گویند
رازقی کتان است و تمو گوید روغن رازقی از بهار انگور رازقی گیرند

و دیگر گوید روغن بزرکتان است و گوید روغن سوسن سفید است
و مؤلف گوید از قی گل زنبق است و صاحب منهاج گوید زنبق
سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زنبق یاسمین سفید است و
هردو خلاف است اما اگر گویند زنبق نوعی از سوسن سفید است دور نباشد
راس الفار سر موش چون خشک کنند و بسوزند و بکوبند و با عسل
بیامیزند و بر داء الثعلب طلا کنند نافع بود راس الارنب سر خرگوش
چون که بسوزند خرد بکوبند و با پیه خرس بر داء الثعلب طلا کنند نافع
بود رانا بیونانی رمان است و گفته شود ربیثا مولف گوید
ماهی کوچک است از طرف هرموز جی آورند و در گرمسیر وی را
ماهی اشنه خوانند و از وی ها بهیابه سازند و همچنان خشک نیز
می خورند و طبیعت وی کمتر از زیان بود و مهیج باه بود و باز
معده را نیکو بود لیکن تشنگی آورد و مصلح وی کاهو بود رب
السوس عصاره سوس است و در عین گفته شود در عصارات
رتیلا مولف گوید حیوانیست مانند عنکبوت و در یزد و آن نواح
بسیار بود و آنرا خانه گرگ گویند و پا درمیسی که و بزرگی پای و از
جمله گزندگان زهردار بود و لون وی زرد بود و نباتی هست که یونانی
فالنجیون خوانند و نافع بود بگزندگی رتیلا و آن نبات را هم رتیلا
خوانند و در فا گفته شود رجل الجراد شیخ الرئیس گوید بقله ایست
که قایم مقام بقله یمانی بود و سودمند بود جهت سده و طنبج وی
نافع بود جهت تب ربع و تبهای مطبقه و منهج گوید زرنب است
و مولف گوید بتحقیق زرنب است و آنرا سرو بستانی خوانند و
گفته شود رجل الغراب در شام رجل الزاغ خوانند و از جمله
خشایش بود بشکل پای کلاغ و چون بپزند نافع بود جهت اسهال مزمن
و درد شکم خاصه اصل وی چون بخورند قولنج را سود دهد بی آنکه
مضرتی بجای رسد و درد پشت و دان دراز تو ها را بغایت نافع بود

اما اصل وی گرم بود در آخر درجه اول و خشک بود در اول درجه
دوم و شربتی از وی جهت نقرس چون تنها بود از دو درم تا سه درم
باشد کوفته و بیخته و در حبی که جهت مفاصل مستعمل کنند از یک درم
تا یک مثقال شاید و در مفاصل همان عمل سورنجان میکند بی مضرت
رجلیه بقلة الحمقاست و گفته شد ترنجبین نوعی از منّ است
بشیرازی فره قرط خوانند و ابن ماسو گوید طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم معده گرم را نیکو بود و خلطی بد از وی حاصل
شود و اگر شاخه از وی بخود برگیرند شکم براند رخمه مرغیست که
وی را مردارخوار گویند و دوبرا گویند و بشیرازی خردرخوانند زهره
وی چون در گوش مخالف چکانند یا روغن بنفشه یا در شقیقه
جانب مخالف بمالند درد گوش شقیقه زایل کنند و کودکان را
سعوط کنند یا در گوش ایشان چکانند جهت بادی که کودکانرا
بود و اگر زهره وی با گلاب در چشم کشند هر سفیدی که بود ببرد
و اگر سرگین وی در سبب زن بخور کنند بچه بیندازد و اگر با زیت
خلط کنند و در گوش چکانند گرانی گوش ببرد و زهره وی بر گزیدگی
مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع و شریف گوید گوشت وی چون
با خردل خلط کنند و بخور کنند هفت نوبت در سبب کسی که بر زنان
بسته بود گشاده گردد و چون موی از بال راست وی بگیرند و در میان
پای زن آبستن نهند سهل بزاید و در خواص ابن زهر آورده است
که بر وی چون بخور کنند در خانه گزندگان زهردار بگریزند و سرگین
وی بسرکه حل کنند در برص بمالند لون آن متغیر شود و نافع بود
و جگر وی چون بریان کنند و سحق کرده با سرکه حل کنند و مجنون
بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین گویند بیاشامد صحت یابد
و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون خشک کنند و سحق
کرده با شراب بیاشامند نافع بود جهت هر سمی که باشد و اگر سر وی

برزنی که دشخوار زاید بپا ویزند آسان بزاید **رخام** نوعی از احجار است
والوان بود زرد و سیاه و حمری و سفید و بنفش و بهترین وی سفید
بود و شریف گوید طبیعت وی سرد و خشک است چون سه روز هر روز
یک مثقال سحق کنند مانند هبا بعسل بسرشند و بخورند منع طمث
بکند و اعضا از هیجان خون پیدا کرده و چون بسوزند و سحق کنند بر
جراحتی که خون از وی روانه بود بپاشند قطع خون رفتن بکند و با
بصلاح آورد و منع تورم بکند و چون خلط کنند جزوی از وی با جزوی
شاخ سوخته و بر آهن طلا کنند در آتش برند تا سرخ شود بعد از آن
بیرون آورند و در آب و نمک اندازند آن آهن تیز بود و اگر از رخام
که تواریخ بر آن نقش کرده باشند بر سر قبرها نشانند و سحق کنند و
کسی که عاشق بود با اسم معشوق آشنا بپاشند معشوق را فراموش
کنند البته و صاحب منهاج گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول
سودمند بود جهت سعفه و داء الثعلب **رشاد** حرف است و
گفته شد بپارسی سپندان گویند و تره تیزک و طبیعت آن گرم و
خشک بود و لطیف کرمها را بکشد و بادها را تحلیل دهد و قطع بلغم
بکند و مضر بود بمعده و مثانه و تقطیر البول احداث کند و اصلاح
آن بود که محرور مزاج با کاشنی و کاهو خورد **رصاص قلعی** بپارسی
ارزیز خوانند و بیشتر ازین قلعی و بهترین وی آن بود که صافی بود و
طبیعت سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق آن و اسفیداج آن
لطافت وی زیادت بود و تلیین و تحلیل و صنعت حرق آن در اسرب
گفته شد و اسرب رصاص اسود بود و سردی وی زیاده از قلعی بود و
و قلعی را قسطر و قصدیر هم خوانند و اگر صحیفه تنک سازند از اسرب
بر عانه بندند یا کمرگاه منع احتلام بکند و اگر آن صحیفه بر شود
که بر عصب پیدا شود نهند زایل کند و هر ماده که پیدا گردد در بدن
مثل خیارک چون بر وی نهند بگدازد و ورمهای متعدد که با ریش بود

و بواسیر و ورمهای قضیب و زبان و پستان و ریشها مثل سرطان
با عصارهٔ که در درجه سردی بود با روغن زیت یا روغن گل یا روغن
یا مورد چون بوی اضافه کنند و آن صحیفه بدان روغن حک کنند
و بمالند نافع بود و برادهٔ آن چون بیاشامند همان علت حادث شود
که از خوردن مرداسنگ از بستن بول و غایط و ثقل معده و معا و
نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که بخناق کشد و اما و بن پیدا
کنند و لون وی رصاصی بود و مداوای وی بقی کنند و طبیخ تخم کرفس
و شبث و انجیر و بوره و ماء العسل و غذا اسفیداج و شاید که علاج
وی آن بود که ادرار بول و اطلاق طبع حاصل شود و شیخ الرئیس
گوید چون حل کنند رصاص با شراب با زیت نافع بود جهت ورمهای
گرم و ابن زهری در خواص آورده اگر پارهٔ رصاص در دیگ اندازند
هر چند که آتش در زیر آن برافروزند گوشتی که در آن دیگ بود
پخته نگردد قطعا و هر کس که انگشترین رصاص در انگشت کند بدن وی
لاغر گردد و اگر رصاص در روغن بمالند تا زنگ برآرد بعد از آن
روغن در آهن طلا کنند هرگز زنگ نگیرد و صاحب فلاح گوید اگر
طوقی از رصاص بر درختی کنند که ثمر دار بود ثمر وی نیفتد هیچ و ثمر
وی زیادت گردد **رطب** گرم بود در دوم و تر بود در اول
و گویند حرارت وی کمتر از رطوبت وی بود و هرچه حلاوهٔ وی
زیادت بود حرارت وی زیادت بود و اسحق گوید گرم و تر است
در دوم و غذاء وی زیادت از غذای بسر بود و بهترین آن جنسی
و بعد از آن زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند انجیر تر و شتال
انجیر تر و خشک همچون خرما و رطب بود و رطب معده سرد را نیکو بود
و منی بیفزاید و طبع نرم دارد سرد مزاج را و رطب و خرما متعفن بود دندان
بود و گوشت بن دندان تباه کند و مضر بود بحنجره و آواز و حوالی
که از وی حاصل شود بد باشد درد و متعفن شود و مصدوع بود

و مولد سده و مصلح وی بادام و خشخاش بود که با وی بخورند و بعد از آن
مغز گاهو با خیار بسر که بر سر آن بخورند یا سکنجبین **رطبه**
فصفصه است و چون خشک شود قت گویند و علف گویند و
بپارسی اسپست خوانند و در قاف گفته شود **رعی الابل** سغالی
گویند و آن حشیشی است که دانه وی چون دانه مورد بود و در وی
جلا و تنی اندک بود و طبیعت آن گرمست در اول و خشکست در
دوم و لطیف بود و نشر خون بوی چرا کند هیچ مضرت بوی نرسد
لیکن سم جانوران زهردار باشد و طبیخ وی موی را سیاه کند و تخم وی
چون با شراب بیاشامند جهت گزندگی جانوران سودمند بود
و وی مضر بود باحشا و اعصاب و مصلح وی قرفه بود و یا سنبل
الطیب **رعی الحمام** فرسطاریون و فاریسطاریون نیز گویند
و آن حبی است تیره رنگ بمقدار ماش اندکی بزرگتر و چون پوست
از وی باز کنند برنگ عدس مقشر بود و صلب و بطعم عدس اندک
شیرین تر و طبیعت وی گرم و خشک بود و کبوتر وی را دوست
دارد و گاو مشک نیز خوانند و گاو نیز بغایت دوست میدارد
و هیچ چیز مانند وی گاو را فربه نکند و ذبو مشک نیز خوانند و مو...
گویند نوعی از گرسنه است و در کاف گفته شود **زعاد** حیوانی
دریایی است و دیسقوریدوس گوید ماهی دریایی است مخدر بود
چون بنهند بر سر کسی که صداع مزمن داشته باشد صداع را زایل
کند و چون بخود بر گیرند مقعدی که بیرون آید شفا بخشد و اگر
بزیت بجوشانند آن زیت بر مفاصل مالند درد ساکن کند
رعیرا دانه ایست که در میان گندم میباشد و آنرا از گندم پاک
کنند و مضر بود خوردن آن و بشیرازی آنرا … گویند و بپارسی …
رغوة الملح زبد الملح گویند و قوت وی زیادتر از قوت
ملح بود و محلل و ملطف بود **رغوة ماء الملح** در غایت حرارت

حرافت بود و باشد که بسوزاند **رق** سلحفاة بحری است و گویند سلحفاة
بری و در سین گفته شود **رقاقس** گویند جنت افریدست و
بعضی گویند لعبت بربری است و بعضی گویند خصی الثعلب است
و صفت هر یک در باب خود گفته شده **رقون** حناست و
گفته شد **رقعه** هر دارویی که جبر کسر کند آنرا رقعه خوانند مثل
انجبار و بنتومه و خامالقطی و رقعه خاص اسم بیخی است سرخ
رنگ صلب و طبیعت آن سرد و خشکست چون بکوبند و یک
مثقال از آن در دو بیضه نیم برشت سه روز بیاپی بخورند هر روز
این مقدار موافق بود و وای و خشونتی که در بدن پیدا شود بسبب
افتادن یا زخم یا برداشتن چیزی سنگین **رکاع یابلی** بجوز الغی ماند
اما سر وی شکافته بود و مثلث شکل بود و بهترین آن بود که رسیده
بود و طبیعت آن گرم و خشکست یعنی بلغم و رطوبات معده بود
و خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد **رمان حلو** انار بهترین بهترین
آن بزرگ شیرین رسیده ملیسی بود و طبیعت آن سرد بود در اول
درجه اول و تر بود در آخر آن و گویند گرم بود با اعتدال و در وی
جلا بود با قبض و ملین بود و دانه وی با عسل درد گوش را نافع بود
و وی حلق و سینه را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقان را
نافع بود و موافق معده بود و بول براند و عصیر وی چون در شیشه
کنند و در آفتاب نهند تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنی چشم بیفزاید
و چندانکه کهن شود بهتر بود و دانه وی بد بود و نفخ و ریاح در معده
پیدا کند و گویند مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندکی نفخی
دارد و کم باشد که نعوظ آورد و محتاج باصلاح نیست از بهر آنکه
نفخ وی زود بگذرد و گل وی چون بسوزانند جراحت را سودمند بود
رمان حامض انار ترش بهترین آن بزرگ آبدار بود و از انواع
انار غذا اندک دهد و قابض بود و قابضترین اجزای وی گل وی بود.

وانار ترش سرد و خشک بود در دوم وگویند معتدل بود در تری و
خشکی صفرا بنشاند ومنع سیلان فضول بکند از احشا و دانه وی
با عسل قلاع را نافع بود و عصاره وی با خمر را سود دهد و دانه وی
چون در آب باران خوی بسانند منع نفث دم بکند و دی خفقان سود
و جلاء دل بدهد و التهاب معده را نافع بود و جگر گرم را سود دهد و
بثها را و سویق وی مصلح آن زوی زنان البستن بود و در وی ادرار
بول زیادت بود از شیرین و سویق وی جهت اسهال صفراوی نافع بود
و قوت معده بدهد و جگر گرم را و آب وی بایست جو در دل را
ساکن کند و انار سبز تازه ترش و شیرین و پوست از وی جدا کنند
و در هاونی سنگین نهند و بکوبند منجیان با پیه خود و نفش ریزد نیم
رطل با بیست درم شکر طبیعت برانند تبقض قوه صفرا براند و معده
را قوت دهد و شراب وی ورت وی خمار را سودمند بود و تشنگی
و غثیان و قی باز دارد خاصه منعنع وی و بسیار خوردن شهوت را
مضر بود و انار دانه خشک مزیتر شکم ببندد و صاحب تقویم گوید
انار ترش مضر بود بسینه و آواز و صاحب منهاج گوید آنه وی بد
بود و همچنین حلق و سینه مضر بود و جماع و معده و مصلح وی حلوای
عسلی یا قندی بود و مضر پیران باشند اولی آن بود که زنجبیل پرورده
یا ترنج پرورده خورند **رمان السعال** خشخاش است و گفته شد
رمان البر درختی است که بدرخت انار ماند و کوچکتر و حب فلفل
دارد و وی است مغاث پیخ وی و صفت حب فلفل گفته شد و مغاث
گفته شود در باب میم **رماد** بپارسی خاکستر گویند بجموع مجفف
رماد المازرون جلا دهنده بود و معفن درو شی خشم بیفزاید
خاکستر چوب بلوط قابض بود و خون ببندد و چون بجریره بنشرند
و هر بامداد بیاشامند دو درم با شراب سیب بیاشامند سودمند
بود و جهت بله معده و در بن زحمت بغایت نافع بود **رماد حطب الکرم**

رماد خشب البلوط

خاکستر چوب رز بهترین آن بود که از درخت پیر بود و طبیعت آن
سرد و خشک بود و گویند گرم بود ریش ده را نافع بود و مقدار
نیم درم و گویند مضر بود به شش و مصلح آن کتیرا بود و چون با
سرکه ضماد کنند بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه نافع بود و اگر
سحق کنند و در خرقه کنند و بر بواسیر ضماد کنند و چون سرد شود
دیگر بدل آن گرم نهند بیابی و بدان ادمان کنند بغایت نافع بود
جهت گوشت زیاده که در نوبت خصیه پیدا شود و چون با زیت و
سرکه با پیه کهن ضماد کنند جهت شاخ عضله و استرخاء مفاصل و عقد
اعصاب نافع بود **رماد قصب** خاکستر نی بهترین آن نبطی بود
و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم و سده که در مراره بود
بگشاید مقدار دانگی و گویند مضر بود به شش و مصلح آن کتیرا
بود **رماد عش الخطاطیف** خاکستر آشیانه پرستوک بهترین
آن بود که آشیانه در موضعی ساخته باشد که هوا بلند بود و
صفت سوختن ان چنان بود که در کوزه کنند و بگل حکمت بگیرند
در تنوری که آتش تیز بود بنهند یکشبانروز و بعد از آن بیرون آرند
و سحق کنند طبیعت آن سرد و خشک بود نافع بود جهت خناق و شربتی از آن
مقدار یک مثقال و گویند مضر بود به شش و مصلح آن سکنجبین
بود **رماد السرطانات** صاحب منهاج گوید صفت سوختن وی چنان
بود که کوزه کنند و در تنوری که آتش تیز بود بنهند و بعد از آن
بیرون آورند سحق کنند و طبیعت وی گرم و خشک بود و گرم بیشتر
و منفعت آن در باب سین در صفت سرطانات گفته شود و
صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود که دیگی مسین
سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده در آن نهند و بسوزند
تا چون خاکستر گردد و بردارند و استعمال کنند **رماد تبن الباقلا**
خاکستر گیاه باقلا و فنی که تر بود چون بسوزند و خاکستر آن ضماد کنند

با بمالند در حمام اما جرب سیاه که در بدن بود ببرد **رند** صاحب
منهاج گوید آس است و صاحب جامع گوید درخت غار است صفت و
آس گفته شد و صفت غار نیز گفته شود **روس** بهترین سرها
آن بود که از حیوانی معتدل بود که در رطوبت گیرند و طبیعت آن
گرم و تر و غلیظ بود و غذا اندک دهد و منی بیفزاید و مصلح اصحاب
گد بود و سر میش چون بپزند و برق آن خفته کنند استعمال برکنند
وکرده و اعصاب و بدن را نیکو کند و باه را زیاده کند و چون در
وی اندک حرارت و یبوست بود و خوردن وی مضر بود بمعده
از بهر آنکه دیر هضم شود و اولی آن بود که با دارچینی خورند و باز
مصطکی بخایند و سر گوسفند تر تر از سر بز بود و سر بز تر از سر آهو
برین قیاس و فی الجمله غذایی بود که اندک سخونتی داشته باشد
و غذا بسیار دهد و قوت بدن ضعیف بدهد چون هضم بر وی
مستولی شود و باه را زیاده کند و سر ضعیف را گمان کنند که مسیح
معده وی ضعیف بود نشاید خوردن که قولنج آورد و قولنجی بغایت
سخت و گوشت زبان سبکتر بود و گوشت خدین غذا بسیار دهد
و چشم جرب تر بود زیاده خورند و گوشت خدین و بن گوش بسرکه و
صعتر و انجدان و خردل خورند و اولی آن بود که نوشنها دعرو
چنانکه امکان بود نخورند و اگر آرزو غالب بود با سرکه و خردل خورند و
مصلح دماغ در صفت دماغ گفته شد اما سرهای ماهی کوچک نمک سود خشک
کرده چون بسوزانند جهت شقاق که در مقعد و ملازه و ورم کرده بود
و ورم صلب نهند آن نافع بود و سر دین نمکسود چون بسوزند و
بر گزندگی عقرب بمالند نافع بود بغایت **روسختج** را نخت گویند
آن نحاس محرق است بپارسی مس سوخته گویند و بعضی وی را سوخته گویند
و بهترین آن مصری بود و طبیعت آن گرم و تر بود در سیوم و بقولی
و مجفف و ملطف بود مسهل آب زرد بود و در خضابات معنی استعمال

کنند و ریشها پاک کند و بصلاح آورد و چشم را جلا دهد و گوشت زیاده
بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند **روبیان** اربیان است
و گفته شد و اهل مصر قریدس خوانند و اهل اندلس قمرون و ابن زهر
در خواص آورده است که چون بکوبند و با نخود سیاه و بر ناف ضماد
کنند حب القرع را بیرون آورد و گویند چون خشک کرده سحق کنند و با
فلفل در چشم کشند شبکوری را نافع بود و ماسرجویه گوید گرم و تر بود
باعتدال منی زیادت کند و شکم نرم دارد و بصری گوید بیشتر از آنکه
نمکسود کنند باه را زیادت کند و غذای صالح دهد و چون نمک سود
کنند تا کهن گردد مولد سودا و حکه بد بود و رازی گوید دشخوار هضم
شود و معده را بد بود و اولی آن بود که اصلاح آن بسرکه و مری
و کرویا کنند و بعد از آن جوارش عود یا جوارش سفرجلی فمسهل خورند
و اگر محرور مزاج بود از عقب آن رب انار رب نعنع خورد و اگر جهت
باه خورد نشاید که بسرکه خورند بعد از آنکه بپاک پخته کنند با زرد
کردگان و زرده تخم مرغ و پیاز و کنند تا رافلیه بسازند و تناول
کنند مسخن گرده و رحم بود و باه را زیادت کند **روث الحمار الاهلی**
سرگین خر خواه سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه
چون با سرکه بیامیزند و اگر سرگین تازه بیفشارند و آب آن در
بینی کنند رعاف را زایل کند و همچنین چون بسرکه بر وی افشانند و بسوزند
همین عمل کند و چون تر بود و بیفشارند و آب آن بیاشامند سنگ
گرده بریزاند و سرگین است نیز همین عمل کند و سرگین خر که در علف
چرنده بود چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزندگی
عقرب عظیم نافع بود و مولف گوید که خشک کرده وی جهت جرب
تر بکوبند و بپزانند و با گوگرد سحق کنند و در روغن گنجد خوب بسایند
و بنشب بمالند با مداد مصلح و عدس کوفته بحمام برد و بیشتر از آب
ریختن بمالند نافع بود **روث البراذین** سرگین استر چون دود کنند

در شیب زن بچه مرده و مشیمه بیندازد رمث بشیرازی رده خوانند
و طبیعت وی گرم و تر بود و غلیظ و مصلح وی عسل بود یا دوشاب
و در صفت پسیم گفته شود رنبقان در لغت بعضی عرب زعفران
خوانند و گفته شود ریباس بپارسی ریباج گویند و قوت وی
مانند حماض اترج بود و غوره و بهترین وی فارسی بود شاخهای وی را
سبز آبدار طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم حرارت بنشاند و
مستی بازدارد خمار را نافع بود و طاعون و وبا و چون عصاره وی
در چشم کنند روشنی بیفزاید و وی اسهال صفراوی و حصبه و جدری را
سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غثیان ساکن کند و قوت احشا
بدهد و معده و جگر گرم و آب وی با آرد جو بر حمره و نمله طلا کردن
سود دهد و صاحب منهاج گوید که مضر بود بسینه و قولنج و
مصلح وی اترج مربا بود و صاحب تقویم گوید مخفف اعصاب بود
و منقطع باه و مصلح وی شراب عود یا انیسون بود و بدل وی حماض
اترج است ریه بپارسی شش گویند و صاحب منهاج گوید گرم و
تر بود و سهل الانهضام و طبیعت ببندد و غذای وی اندک بود و
میل ببلغم دارد و مضر بود باصحاب کد و بقراط گوید مجموع ششها
سرد بود و تر و روفس گوید خشک بود و دشخوار هضم و اصلاح
وی چنان کنند که بسرکه و کرد یا خوابانند و بعد از آن بریان کنند
و بهترین ششها شش بره و گوسفند کوهی بود و شش بره چون بریان
کنند بی نمک و رطوبتی که از وی روانه باشد بگیرند و بدان ثبل خشک
که بر اعضا رسته باشد طلا کنند و بدان ادمان کنند زایل کند و هم
این رطوبت بر قوبا خشک مالند نرم گرداند و شش مضر بود بمعده
و آلات بول و مصلح وی جلاسی و شکر بود ریة الثعلب شش روباه
چون با سرکه عنصل بخورند ربو و ضیق النفس را سود دهد ریة الخنزیر
و الجمل شش خوک و شتر چون بسوزانند خاکستر آن بر بثجی که حادث

شود در پای بسبب موزه نافع بود و اگر بسوخته همچنان گرم بر آن
نهند نافع بود و شش خرس همین عمل کند و منع تورم آن نیز بکند
و خاکستر شش خوک چون بر جرب تر افشانند نافع بود ریة الحمار
الوحشی شش خر گور چون خشک کرده بکوبند و بیاشامند نافع بود
ضیق النفس و سرفه را ریة البحر قلومن بلاسیوس آن کفی است
که در ساحل دریا یابند مانند آبگینه و چون تر بود سحق کنند و بر نقرس
ضماد کنند نافع بود و شقاق که در دست و پای پیدا شود بسبب سرما
بر آن ضماد کنند نافع باشد ریحان و ریحان الملک و ضیمران گویند
بپارسی شاهسپرغم خوانند بواسیر را نافع بود و در شستن گفته شود
ریحان سلیمان جمسفرم و جماسفرم نیز گویند و نبات وی در
کوهستان فارس و اصفهان بود مانند شبت تر و ورق وی مانند
ورق خطمی بود و فقاح وی کوچک بود و مانند لبلاب بر درخت
پیچیده شود و وی مخفف و لطیف بود و با سرکه بر حمره طلا کردن
سود دهد و بثورهای بلغمی و نقرس و بواسیر و لقوه و گزندگی عقرب
بغایت نافع بود و طلا کردن و چون زن با روغن گل بخود برگیرد
بجهت درد رحم نیکو بود و ابن ماسویه گوید طبیعت وی گرم بود
و بواسیر ظاهر و باطن را سود دهد بغایت و بسیار از وی صداع
آورد و مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بود و بدل آن مرزنگوش است
و گویند بدل آن نیم وزن آن شادنج و نیم وزن آن عنب الثعلب
ریحان الکافور کافور یهودی و شجر الکافور نیز خوانند بپارسی
سوسن خوانند و آن نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر در خراسان
بود و گل وی مانند گل خرما بود و ورق وی مانند ورق کاشنی صحرایی
بود و گل وی و برگ وی بوی کافور کند قوی چون ببویند یا در دست
بمالند خواه خشک و خواه تر و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و بوییدن وی و ادمان بدان نمودن رطوبات از غشای دماغ بکشد

واخلاط غلیظ که در سر باشد تحلیل کند و بوییدن وی سرد مزاج را
نافع بود نه گرم مزاج **ریتاج** صاحب منهاج گوید سنگ است مانند
سرطان و طبیعت آن سرد و تر است در دوم نشف رطوبات چشم بکند
و جلا دهد و روشنی بیفزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سرطان بحری
است و در صفت سرطان گفته شود **ریش** شریف گوید پر مرغها
چون که بسوزانند و خاکستر آن بر جراحت افشانند خشک کند و برای
بزرگ باری سودمند بود فی را و در علاج بینی شکسته و منافع بر بهر صنع
خود با منفعت آن گفته شود والله اعلم **باب الزاء**
زاج انواعست سفید و سرخ و سبز و زرد زاج سفید قلقدیس
خوانند و شوغار گویند و یونانی جلقتیس و زاج سرخ سوری
خوانند و زاج سبز قلقنت و قلقند خوانند و قلقطار زاج زرد است
بپارسی زاج شتر دندان خوانند و بهترین تازه مصری بود براق
مانند زرنیخ بدخشی و چون در دست بمالند زود ریزیده شود و پاک
بود و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری هست بپارسی زاج
کفشگران گویند و شیرازی زاغ سیاه و یونانی مالیطریاد و
ملیطریا نیز گویند و جالینوس گوید قلقطار چون کهن گردد زاج شود
و وی معتدل‌ترین زاجات بود و ملطف‌ترین و الطف محرقات بود
و زاج احمر و اخضر و اصفر در قوت مانند یکدیگرند و لیکن اختلاف
در غلظ و لطافت است لطیف‌ترین سفید است و اقوی‌ترین سبز
و غلیظ‌ترین سرخ و قلقطار خیر الامور اوسطها بود متوسط است
میان غلظ و لطافت و زاجی دیگر هست که یونانی میسیق گویند
و بهترین آن قبرسی بود که لون آن مانند زر بود و طبیعت
قلقطار گرم و خشک بود در سیوم و همه زاجات در طبیعت
مانند یکدیگرند و وی قابض بود و محرق خشک‌کننده احداث
کند جرب و سعفه و ناصور و رعاف و ریش گوش و ماده آن

سودمند بود خاصه چون فتیله بعسل بیالایند و بقطور بگردانند
و در گوش نهند و اکله که در دندان و بینی و دهن بود و بثور آن
خاصه سوری نافع بود و خوردن آن مجفف شش بود تا بحدی که
بسل کشد و از خوردن زاجات سرفه سخت پیدا شود و مداوای وی
بشیر تازه و مسکه و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت هریک در
باب خود گفته شود **زان** درختی است که آن را مران خوانند
و گفته شود **زاورق** زیبق است و گفته شود **زبیب** بپارسی
میویز گویند و هر ثمری که خشک شود زبیب خوانند الا خرما که
ورا تمر الرطب خوانند و زبیب نخوانند و زبیب عنبی خوانند و بهترین
آن خراسانی بود بزرگ بیشترین گوشت وی گرم و تر بود در اول
و دانه وی سرد و خشک بود در اول و جالینوس گوید سرد بود
در اول و خشک بود در دوم و با دانه خوردن درد معده را نیکو بود
و معده و جگر دوست دارند و گوشت وی گرده و مثانه را نافع بود
و باری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی اضافه کنند
و چون بی دانه بود شکم براند و آن نوع که لاغر بود و قابض و حرارت
وی کمتر بود و معده را قوت دهد و طبیعت ببندد و محرق دم بود
و مصلح وی خیار سبز بود و گویند شیره تخم بوزک و اسحاق گوید که
حدت دم بنشاند و قول اول اصح است و گویند مضر بود بگرده
مصلح وی عناب بود و میویز بدن را فربه کند و هیچ مضرت و اذیت
نرساند الا کمتر بجز وی مزاج و مصلح وی سکنجبین بود یا از فواکه
ترش چیزی بر سر آن خورند و دیسقوریدوس گوید گوشت وی
چون بخورند موافق قصبه شش بود و سودمند بود جهت سرفه اگر
گوشت وی با فلفل خلط کنند یا با آرد جاورس و بیض بریان کنند
بعسل و بخورند بلغم از دهن بیرون کشد و چون بیامیزند با آرد باقلا
و کمون و ضماد کنند بر ورم گرم که عارض شود در انثیین بغایت

وجون مغلظ کنند سحق کرده با شراب وضماد کنند بر هرچه پیدا شود در
پوست مثل جدری ودبیلهای متهدبه وعفونات که در مفاصل بود و
سرطانات وجون ضماد کنند با جاوشیر بر نترس نافع بود وجون بر
ناخنی که جنبد حنا تند زود قلع کند ومیویزغذا زیاده از انگور دهد
وجلا میویز کمتر از جلا انجیر خشک بود واطلاق وی کمتر از اطلاق
آن بود غیر از انکه میویز موافق تر از انجیر خشک بود بمعده وبدل ان
کشمش بود زبیب الجبل میویزج است وگفته شود وصاحب
جامع گوید حب الراس است واین سهو است حب الراس گفته شد
ومیویزج گفته شود وبشیرازی میویزک خوانند زبدالبحر بپارسی
کف دریا خوانند واین پنج نوع است یک نوع بشکل اسفنجه فرفیه بود
وسطبر وبوی وی مانند بوی ماهی بود ودر ساحل دریا بسیار باشد و
نوع دوم بشکل خفه جشم بود با اسفنجه وبسیار مجوف بود وبوی
وی مانند بوی طحلب بحری بود وسیوم بشکل کرم بود وبرا میلسیون
خوانند وبشیرازی کرم ایوب ونوع چهارم بصوف جرکن ماند بسیار
مجوف سبک ومولف گوید آن اسفنج است وگفته شد ونوع پنجم
بشکل مانند قطر بود وبرا هیچ بوی نبود وباطن وی خشن بود
مانند قنفشور وظاهرا املس وبهترین ان فردی بود که بزردی
مایل بود وطبیعت ان گرم وخشک بود در سیوم وگویند تر بود
داء الثعلب را نافع بود جون بسوزانند با شراب سنج زنگ قوام
آن رقیق بود بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند وخنازیر وجرب
وقوبا وبهق وبهر علتی که در جلد پیدا شود جهت آن سودمند بود
جون با موم روغن وگل استعمال کنند وبشره را صافی کند وکلف
واثری که در روی وسایر اعضا پیدا شود زایل کند ونوع سیوم که گفته
شد عسر البول وسنگ گرده ومثانه را نافع بود ودرد گرده واستسقا
ودرد سپرز را سود دهد وحیض براند وباقی انواع آن ومنفعتهای

دیگر که گفته شد در ایشان باشد وجلا دندان بدهد وموی بر داء الثعلب
برویاند جون با نمک وشراب طلا کنند وانواع زبدالبحر موی بسترد
وبرویاند ویک نوع هست که سفید بود وطبیعت وی گرم بود
وتیز وخشک در دوم جلا چشم بدهد وبا ادویه که مناسب بود سفیدی
که در چشم بود ببرد ومقدار مستعمل از زبدالبحر از دانگی تا دو دانگ
بود ومضر بود بسر ومصلح ان کثیرا بود وگویند مضر بود بسر وجوف
ومصلح وی روغن کدو بود وبدل وی بوزن وی حجر القیشور بود واگر
خواهند که وی را بسوزند در دیگی گلی ناپخته نهند وسر وی بپوشند
وشکاف ان بگیرند ودر تنور میان آتش نهند پس جون پخته
گردد بیرون آورند وبردارند از دیگ وبوقت حاجت استعمال
کنند واگر خواهند که غسل کنند آنرا مانند قلیمیا مغسول کنند
زبدالبحیره بیونانی افرا قیمون واذرقی ودرامیس نیز
گویند وبسریانی عافورا وآن گرد بر گردنی جمع می شود ودر دریاها
نیز بود ودر میان نی دیگاه باشد ولون وی مانند حجر اسفنجس
بود وبشکل زبدالبحر بود وبسیار سوراخ وطبیعت وی گرم بود
در چهارم ونشاید که تنها مستعمل کنند باید که ادویه با وی خلط
کنند که کسر حدت وی بکند وقوت وی واگر محتاج باشند از
جهت بیرون شاید که استعمال کنند ولیکن از جهت اندرون احتراز
واجب دانند بسبب شدت قوت که در وی است ودیسقوریدوس
گوید جهت جرب ریش سر وکلف وقوبا وبیرها ومانند آن
بغایت سود دهد وفی الجمله دوایی حاد بود ونقل مزاج بدکه با
حادث شود در اعضا باز مزاجی نیک کند وعرق النسا را سود دهد
ودرازی گوید چشم را جلا دهد وورم پستان ساکن کند جون کوفته
با آب طلا کنند زبد بپارسی مسکه گویند وبشیرازی مشک وبهترین
ان تازه بود که از شیر میش گیرند وطبیعت ان گرم وتر است در اول

و تری وی زیادت بود منضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن را
فربه کند و غذای وی بد بود و جراحات اعصاب را نافع بود و درم
بن گوش را و انثیین و دهن وی اگر بر بدن طلا کنند بدن را فربه کند
بر لثه کودکان بمالند سود دهد جهت زود رستن دندان و همه ورمها
که در دهن بود نضج دهد و چون با عسل خلط کرده لعق کنند نافع بود
جهت خونی که از شش آید نافع بود و ذات الجنب و ورم شش را سود
دهد و بدان حقنه کردن ورمهای صلب حاره که در رحم و امعا و انثیین
باشد و ریش روده سود دهد و اگر با ادویه بود که نافع جراحتهای
بود که در اعصاب و حجب دماغ و فم مثانه باز دید آید سود دهد و ریشها
پاک کند و گوشت آن بر رویاند و دفع زهرها بکند و چون بر گزندگی افعی
بمالند نافع بود و سرفه تر و خشک را سود دهد خاصه چون با شکر
و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را نافع بود و منع خون ماده
بکند چون با نخود درم از وی با عسل بخورند و بسیار خوردن وی مسهل
بود و مغثی و مرخی معده و مصلح وی چیزهای قابض بود و گویند
مصلح وی مانند قندی بود و نافع بود جهت خشونت حلق و قوبا
و سعفه خشک خشن چون بدان بمالند زایل کند و حرقه مثانه را
نافع بود و آنچه تازه بود در بعضی ادویه بدل زیت بود و در بعضی
بدل مخ و دخان وی چون بگیرند و در ادویه چشم مستعمل کنند مخفف بود
و قبضی اندک در وی بود و قطع سیلان ماده چشم بکند و ریش آن
پاک کند و زود بحال صحت باز آرد **زباد** نوعی از طیب است و
آن عرقیست که از میان هر دو پای جانوری گیرند بشکل گربه اما سر وی
کوچک بود و آن را گربه زباد خوانند و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و معتدل بود در رطوبت و یبوست و بوییدن آن و مالیدن آن
نافع بود صداع سرد و درد شقیقه و زکام را نافع بود و اگر یک قیراط
در ده درم شربتی که [illegible] بکار زند و بیاشامند خفقان زایل کند

و ضعف دل سرد و اگر زنی دشخوار زاید یک درم از وی با یک درم
زعفران در مرق مرغ فربه کنند و بیاشامند آسان بزاید **زبل**
به پارسی سرگین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان و اختلاف
اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبلها محلل و منضج و
مخفف بود و همه بتفصیل گفته شود **زبل الاطفال** آنچه اول از طفلان
بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند و با هم چندان ورق
مامیثا و هم چندان نبات و در چشم کشند سفیدی که در چشم بود
زایل کند در چند روز و بهترین زبل طفلان آن بود که از طفلی گیرند
که محفوظ باشد از تخلیط و بعسل بسرشند و بدان تحنیک کنند
خناق و ذبحه نافع بود و باد در حلق دمند همین عمل کند و همچنین
کسی که تورم حلق پیدا کرده باشد و نزدیک مرگ بود و احتیاج
بفصد باشد از خناق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل
بسرشند و بر حلق وی طلا کنند بغایت نافع بود و باید که غذای
کودک سه روز ترمس با نان تنوری دهند که بنمک خوش کرده باشند
و شرابی که اندک مزاجی داشته باشد بوی دهند سه روز پیاپی
و غذاهای معتدل و روز چهارم زبل وی بستانند و خشک کرده
نگاه دارند تا وقت حاجت و همچنین اگر غذای وی گوشت مرغ
و دراج پخته با آب بود نافع باشد و باید که از غذاها رطوبت بسیار
داشته باشد نگاه دارند و اگر نگاه ندارند در فعل و قلة نتن
مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بزرگترین تریاقی کسی باشد
که پیکانی زهردار بوی زده باشند زبل انسان چون خشک کرده
با شراب و عسل بسرشند و بیاشامند سودمند بود جهت نهشها و
گزندگی جانوران و دوای کشنده و تریاقها نافع بود و
قطع اسهال بکند و چون سحق کنند و بر موضع عفنه پاشند زایل
کند **زبل اللقلق** سرگین لقلق چون بیاشامند مصروع را سود دهد

زبل الجراد سرگین ملخ بهق و کلف را زایل کند **زبل الحردون والورک**
خصانه لون را نیکو گرداند طلا کردن **زبل الخطاف** سرگین پرستوک
سفیدی چشم ببرد **زبل الکلاب** بهترین آن بود که از سگی گیرند که استخوان
خورده باشد و آن با عسل نافع بود جهت ریشهای کهن و تحنک بدان
کردن خناق را زایل کند و جهت دفع اسهال آشامیدن با شیر
نافع بود خاصه چون دوسنطاریا باشد و جهت قولنج بدان حقنه
کردن با آب گرم نافع بود و دیسقوریدوس گوید سرگین سگ چون بگیرند
در تابستان بعد از غروب ستاره و خشک کنند در سایه و با شراب
بیاشامند یا با شلغم ببندد و سرگین سگی که استخوان خورده بود چون
سفید بود و خشک و گنده نبود آنرا خشک کنند و نگاه دارند چون
خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و خناق بغایت سحق کنند
با ادویه که نافع بود بدین زحمت و اگر با ادویه که محلل بود خلط کنند
و ورمها بگدازند **زبل الذیب** بهترین سرگین گرگ آن بود که از
خار گیرند و سفید بود و دردی استخوان و قوی بود و قولنج را نافع
بود خاصه چون آن گرگ استخوان خورده باشد بغایت کال نافع
بود مفید و اگر نزدیک خاصره بیاویزند همین خواص دهد و اگر در
پوست آیل یا پوست گرگ گیرند و بیاویزند بر کسانی که از ششم گیشت
که بعضی از روی گرگ خورده باشد نیکوتر بود این مرض را **زبل الزرازیر**
سرگین گویند بهترین آن بود که از زراوری گیرند که برنج خورده باشد
قوبا و بهق و کلف را سود دهد **زبل العصافیر** سرگین گنجشک
پاک کننده و زایل کننده کلف از روی بود و چون بلعاب دهن مرد
بسرشند و بر ثالیل طلا کنند زایل کند **زبل الرخمه** سرگین مرد از خوا
چون دود کنند در شب زن بچه بیندازد و چون با زیت بیامیزند
و در گوش چکانند گرانی گوش را زایل کند **زبل الحمام** سرگین کبوتر
گرمتر از همه سرگینها بود و سودمند بود هر مرضی سرد که باشد با ادو
جو

جون بیامیزند محلل بود و جون با سرکه بیامیزند خنازیر را سود دهد
خاصه چون بزر کتان کوفته با وی اضافه کنند و جون با عسل
و بزر کتان خلط کنند ورمهای صلب منفجر گرداند و خشک ریشه
که حادث شود از آتش پارسی جون با زیت بیامیزند سوختگی
آتش را نافع بود و اما سرگین کبوتر که در خانها و برجها دارند
بغایت گرم بود و سرگین کبوتر صحرایی و کوهی بغایت حدت وی
سخت تر بود و سرگین کبوتر در بسیار موضعها مستعمل کنند خاصه
جون با تخم حرف کوفته و بیخته با خردل بیامیزند و مستعمل کنند در هر ضمادها
سرد که احتیاج بسخونت بود و قوبا و درد مفاصل و سعفه و درد ورم
و درد گرده را نافع بود و جون با آرد جو بیامیزند و در آب بپزند
و با سرکه و عسل بپزند ضماد کنند بر دنبل و خنازیر و ورمهای صلب
بهم بگدازند بصلاح آورد و جون با آب بپزند و کسی که عسر البول
دارد در آن نشیند نافع بود و بر درد شقیقه طلا کردن نافع بود و جون
با سرکه با فستنفی طلا کردن نافع بود و هم چنین اگر با سکنجبین بیاشامند
سودمند بود و سرگین کبوتر سرخ جون دو درم از وی با سه درم دار
چینی بیامیزند و بخورند سنگ گرده بریزاند و جون بسوزانند در خرقه
کتان که مانند خاکستر شود و بر زیت بیامیزند و بر سوختگی آتش
طلا کنند نافع بود و گویند سرگین کبوتر در حقنه قولنج را نافع بود و
زبل الفیل جون زن به پشم پاره بخود برگیرد هرگز آبستن نشود
اگر بخور کنند صاحب کهن را نافع بود **زبل الفرس** سرگین اسب
همان عمل سرگین خر میکند **زبل الدجاج** سرگین مرغ اگر دود کنند
سودمند بود تخته درد دندان و موافق کسی بود که فطر کشنده و ادویه
کشنده خورده باشد و اگر با سرکه بیاشامند خناق و قولنج را بگشاید
زبرجد نوعی از زمرد است و طبیعت آن سرد و خشک است در
اول باصره را قوت دهد و دیگر منافع وی در زمرد گفته شود **زجاج**

بپارسی آبگینه گویند و طبیعت آن گرم و خشکست در دوم موی برویاند
چون با روغن زنبق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی
چشم را زایل کند و روشنی آن بیفزاید و چون بسوزانند در
عمل اقوی بود و آنچه سوخته بود سحق کرده سنگ گرده و مثانه بریزاند
چون با شراب بیاشامند و اگر غیر محرق مستعمل کند باید که بغایت
سحق کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی آنست که در
کوره آهنگران نهند و بدمند تا نزدیک گداختن رسد بیرون آورند
و در آب قلی اندازند بعد از آن سحق کنند و مستعمل کنند و گویند
سوختن وی چنان بود که سحق کنند و بر روی صفحهٔ از آهن کنند
که سر آن گشوده بود و آتش فحم در شب وی کنند مقدار سه ساعت
و دایم تحریک کنند بعد از آن سحق کنند بغایت و مستعمل کنند
زرنباد بزبان هندی کچور خوانند و بزبان اهل مکه عرق الکافور
و وی بیخی است که از وی بوی کافور آید چون تازه بود بلغت دیگر
سطراکی خوانند و در طعم وی تلخی بود آنچه در تری بجارد پاره
کنند و بجوشانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخ‌تر بود
و آن نیکوتر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم تا سیوم
و گویند در اول محلل ریاح غلیظ بود خاصه در ارحام و بدن را
فربه کند و قطع بوی سیر و پیاز و شراب بکند چون در دهن گیرند
قی ببندد و گزندگی جانوران را سود دهد تا بحدی که نزدیک بحد از
بود شکم ببندد و مفرح و مقوی دل بود بخاصیت قوی و قبض و
تلطیف و ازاده به تریاقات کبار بود و مقوی روحی بود که در
جگر باشد و مسهل سودا بود و شربتی از وی یک درم باشد
و بول براند و سودمند بود جهت مرضهای سودایی و خفقان و
فساد فکر و غم و وحشت و زیبشتر منافعها مانند درونج بود و معده
را خشک گرداند و چون در دهن گیرند و بدان ادمان کنند درد دندان

نافع بود و بوی بد از دهن زایل کند خواه که از زنجی بود و خواه که بسبب غذا بود
و ابن زهری در خواص آورده است که چون تر بود و بکوبند
و در شب پای بمالند هر علتی که در سر بود زایل کند از صداع
و شقیقه و امثال آن و چون در خانه بخور کنند مور بگریزد
و اگر تریاق و نیز بدبر حقنه کسی که شهوتش منقطع شده باشد از علتی
نه آنکه طبیعی بود بحال صحت باز آورد و انتشار حاصل کند و باد
دیسقوریدوس گوید نافع بود جهت تشنج کودکان و عرق النسا
و نقرس و فالج و جرب کودکان را با عسل بسرشند و طلا کنند چند
نوبت و جالینوس گوید درد ورکین و حقوین و عرق النسا و
فالج و صرع و سکته که سبب آن از رطوبات بود چون با عسل
بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید که بسیار خوردن وی
مضر بود بدل و مصلح آن توبنج بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی گوید در مداوی کبر بیابکی
و بادهای غلیظ یک وزن آن درونج و چهار دانگ آن طرخشقوق
بری و نیم وزن آن دانه اترج و گویند بدل آن شیطرج و رات
زرین درخت گویند درخت اترج است و مولف گوید درختی است
که در ولایت کازرون بسیار باشد خاصه در نشا و ورق وی
مانند ورق زیتون بود و گل وی مانند قرص اینه زرین بود و
در وقت انگور بشکفد و ورق وی چون سبز بود بکوبند و عصاره
آن بیاشامند با سکنجبین عرق النسا و عسر البول و ظلمت را نافع
بود و خون بسته از مثانه بگرداند و گزندگی جانوران را سود دهد
و وی مضر بود بمثانه و مصلح وی حب الآس و بلوط باشد و بدل
آن بوزن آن قنطوریون باریک و بوزن آن حب الاترج و گویند
بدل آن نیم وزن آن زعفران است زراوند **مدحرج** زراوند
مدور خوانند و معروف بود بشامی و وی باده بود و بپارسی زراوند خوانند

وبهندی کچور وزرنباد نیز خوانند وکچور بهترین آن بود که بلون
زعفرانی بود وبغایت فربه باشد وطبیعت آن گرم است در
آخر درجهٔ دوم تا اول سیوم وخشکست در دوم وگویند که
گرم است در دوم وخشکست در سیوم ووی قوی بود والطف
از طویل نافع بود بود جهت ربو وصرع ووسواس وفواق ونفس
چون دو درم ازوی بیاشامند نافع بود جهت گزندگی جانوران وادویهٔ
کشنده وجذب سلی وشوک وسهام بکند چون ضماد کنند داد اعضا
بیرون آورد وبهق را نافع بود ودندانرا جلا دهد ودفع اخلاط
بلغمی دماغی بکند وقوت سمع بدهد وریشهای بد پاک کند وگوشت
برویاند وچرک گوش پاک کند وورم سپرز ودهن وعضله ودرد
پهلو چون بیاشامند نافع بود ودماغ ومعده از اخلاط بد پاک
کند ودرد سر وشقیقه که از سردی بود سود دهد وبرقان صفراوی
وبلغمی چون با عسل بیاشامند ودرد ورکین وعرق النسا ولقوه
وفالج ودردهای مزمن کهن شده را نافع بود وصاحب منهاج گوید
مضرست بسپرز ومصلح وی عسل بود وصاحب تقویم گوید محفف اعضا
بود ومصلح وی روغن بنفشه وکدو بود ومقدار مستعمل ازوی یک
مثقال تا دو درم بود وبدل وی بوزن آن زرنباد ودو دانگ
آن بسباسه ونیم وزن آن قسط بود واسحق بن عمران گوید
بدل آن نیم وزن قائم زراوند طویل ونیم وزن آن ریوند چینی
زراوند طویل بتخره رستم خوانند وارسطلوخیا وارسطولوخیا نیز
گویند واهل اندلس مسمفارو مسمقران نیز گویند وبیونانی دکر گویند
ودر قسطولیطس گویند وی نر بود وبهترین آن که همرنگ زراوند
مدحرج بود وسطبر باشد از انگشت وسطبرتر وطبیعت آن گرم است
در سیوم وخشکست در دوم گوشت برویاند وجهت صرع وکزاز
آشامیدن سود دهد ولون را صافی کند وسینه را پاک کند از رطوبتی

که دران بود واگر فتیله بسرکه تر کنند بسرکه وطلا کنند بر سپرز بغایت
سود دهد واگر در ورمها بیاشامند وضماد کنند گزندگی عقرب
وهمه جانوران وادویهٔ قتاله بغایت سود دهد وچون با فلفل ومر
بیاشامند نفسا را پاک گرداند از فضول بسته که در رحم بود و
حیض براند وبچه بیرون آورد خواه زنده وخواه مرده واگر فرزجه
ازوی بسازند وزن بخود برگیرد همین عمل کند وکرم دراز و
حب القرع بکشد واگر با روغن بر بدن طلا کنند شپش بکشد وجهت
تبها نافع بود ومعده را سود دهد واسحق گوید که مضرست بجگر و
مصلح وی عسل بود وبدل آن شیطرج وگویند دو دانگ سنباذج
وگویند نیم وزن آن فلفل ونیم وزن آن زرنباد ورازی گوید
بدل آن در نضج ازرناج وتحلیل اخلاط در شکم وسپرز بود بوزن آن
زرنباد ونیم وزن آن انزروت **زرشک** انبرباریس است وگفته شد
زرنیخ انواع است زرد وسرخ وسبز وتیره ودیزج و
سفید بود وبهترین آن زرد بود ارمنی که صفحها بر روی یکدیگر بود
وبلون زر بود مانند طلق زرد براق وبوی کبریت ازوی آید
وبپارسی زرنیخ بدخشی خوانند طبیعت آن گرم وخشکست در سیوم
وسوزنده ودردی قبضی معفن بود ولذاع وگوشت زیاده بخورد
دران ریشها وموی ستُرد وبا پیه بر جراحت نهند سود دهد وجرب
سعفه ترد واگر بازفت بر موضعی که خون مرده بود بسبب ضربی
طلا کنند نافع بود ونوع سرخ در قلقفون نیکوتر بود واسحق بن عمران
گوید زرنیخ زرد چون سحق کنند وبعصارهٔ بیخ رز بسرشند وبر زیر
بغل طلا کنند بعد از انکه موی برکنده باشند هرگز نروید ودیسقور
یدوس گوید قوت زرنیخ سرخ مانند زرنیخ زرد بود چون سحق کنند و
با راتینج بیامیزند داء الثعلب زایل کند وزرنیخ بر اعضا طلا کردن کلف
آورد ومصلح وی آن بود که بعد ازوی برنج دخسو طلا کنند وزرنیخ مصعد

کشنده بود و از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن سنگ که آن سم
الفار است و اکسیریان آنرا زرنیخ سفید خوانند و مداوای اکمس که زرنیخ
مصعد خورده باشد بقی یا باب گرم و روغن کنند بعد از آن باب
گرم و روغن کنجد یا روغن بادام و شیر تازه و لعابات دهند و رازی
گوید بدل وی زرنیخ سرخ و نیم وزن آن زرنیخ زرد و صاحب تقویم
گوید زرنیخ معفن اخلاط بود و مصلح وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ
از وی نیم درم بود و تشویه کردن زرنیخ چنان بود که در یکی کوزه نهند
و بر سر آن نمک نهند و زرنیخ در آن کنند و دایم تخته نمک می نهند تا آنزمان
که لون آن تغیر کند و بریان کنند و بعد از آن فرو گیرند و سرد کرده اند
و سحق کنند بوقت استعمال **زرنب** رجل الجراد خوانند و این اسم
بدان نهاده اند که مشابه است و بهندی تیرج خوانند و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر دوم بغایت مفرح و مقوی دل بود مانند زرنباد
بسبب عطریتی که در وی هست و تلطیفی و قبضی بقوت تفریح
بدهد و چون با روغن گل یا باب در روغن بنفشه سعوط کنند درد
سر که از سردی بود سود دهد و از تری نیز و در قوت مانند سلیخه بود
و کبابه و معده سرد را و جگر ضعیف را نافع بود و اوجاع و اعصاب
و محلل ریاحها بود که در مجموع بدن مبتدا شود و شکم ببندد و مصلح وی
جلاب نیم گرم بود و بدل وی دارچینی و گویند سلیخه و کبابه و گویند
بدل آن هلیله است و گویند بقوت جوزبوا است لیکن لطیفتر
از وی است **زرافه** حیوانیست که وی را اشترگاو پلنگ خوانند و در خواص
حیوانات صفت وی گفته شود و گوشت وی غلیظ بود و سودا انگیز
زریر گل نباتیست که در کوهستان جرجان می باشد و شیرازی
آنرا اسفرک خوانند و جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند
زعفران جادی خوانند و جساد و در بهتعان و کرکم و شعور الصفاریه
و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سرخ رنگ و تیز بوی بود.

و از ولایت فارس از کوه کیلویه خیزد و آن نوع بهترین انواع
زعفران است بعد از آن خراسانی که معروف بود به بیلکندی بعد از آن
رود آوری و زعفران فریکی مشهور بمصری بود بیشتر قلب بود
و طبیعت وی گرم است در دوم و خشک است در اول و قرص گویند
گرم است در سیوم و خشک است در اول و در وی قبضی بود و محلل و
منضج بود و مصلح عفونت و بلغم بود و مقوی اعضا و لون را نیکو
بود و چشم را جلا دهد و تاریکی ببرد و آب رفتن باز دارد و چون با
شیر زنان در چشم کشند و چون با ادویه خلط کنند که مناسب بود
و بیاشامند جهت درد اندرونی نافع بود و ضمادات دفرزجه
از وی چون مستعمل کنند در درد رحم و منفذ را نیکو بود و مقوی دل بود
و مفرح و منوم و باه انگیز بود و بول براند و سده جگر را بگشاید و
چون با زرده تخم مرغ نیم برشت که در سخن آید بیاشامند مقدار دو درم
در ساعت بار نهد و صاحب منهاج گوید یک درم تمام بود و
چون با شراب بیاشامند بغایت مستی زیاده کند و فرح
بخشد تا بحدی که گاه باشد که از غایت فرح دیوانگی کند و وی
رابع معده بود و قوت بشت بدهد و در دوختن و کشتن را
نافع بود و مقوی دماغ بود از کرده و مثانه ریگ را ببرد و سپرز را
بغایت سود دهد و چون بپزند و آب آن بر سر ریزند بیخوابی
را نافع بود و ورمهای گرم که در بن گوش بود چون بدان طلا کنند
نافع بود و شربتی از وی نیم درم بود تا یک درم و اسحق گوید
مضر بود بشش و مصلح وی انیسون بود و منصوری گوید که
مصدع و مغثی بود و مصلح وی عصاره زرشک بود و صاحب
منهاج گوید مظلم حواس بود و مصدع و منوم چون سه مثقال از وی
با آب بیاشامند کشنده بود بتفریح و مسیح گوید مضر طعام بکند و
رازی گوید که اشتهای طعام ببرد و مغثی بود و در خواص آورده اند

که در خانهٔ که زعفران بود سام ابرص در آنجا نرود و رازی گوید بدل
آن بوزن آن قسط بود و بوزن آن دانهٔ اترج و دانک و نیم
آن سنبل و ششیک آن سلیخه و صاحب منهاج گوید بدل آن
بوزن آن خلط و ثقل روغن آن بود **زعرور جبلی** تفاح بری
خوانند و اکج نیز گویند و ارونیا و ذو ثلاث حبات هم خوانند
درخت وی را تلک خوانند و زعرور بشیرازی کبیل خوانند و
جالینوس انرا ابهیبون خوانند و بهترین آن سرخ بود و آن
بستانی بود و بعد ازین کننده شود اما نوع زرد طبیعت آن سرد
و خشک در دوم قابض بود و [illegible] تا از سپید بود و معده را نیکو
بود و شکم و بول براند و مسکن صفرا و خون بود و قی باز دارد
و قوت معده و جگر گرم بدهد و صاحب تقویم گوید غذای بدن بدهد
و مقوی و مسمن بود و قوت نشف بدهد و داء الفیل را نافع
بود و لیکن مصدع و مرخی معده بود و مصلح وی گلشکر بود
و صاحب منهاج گوید در مداوات سه درم مستعمل بود و نیم
مصدع بود و قولنج و گرده را بد بود و مصلح وی انیسون بود
و اولی آن بود که بغایت رسیده بود **زعرور بستانی** مثلث
عجم خوانند و بشیرازی کنبل سرخ و بهترین آن رسیده بود و
طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تر و مولد بلغم بود و معده و گرده
را بد بود و مصلح وی رازیانه بود **زعفران الحدید** صدا الحدید است
و زنجار الحدید هم گویند و بشیرازی زنگ آهن هم خوانند آنرا
از آهن گیرند و صنعت آن بستانند سوهان آهن و آنرا بر روی
صحیفه کنند و نم کنند بآب و بنهند تا خشک شود و بکوبند
آنچه مانده باشد دیگر باز نم کنند و بنهند تا خشک گردد و چندان
بکوبند که با زعفران شود و انواع ساختن آن بسیار است
ان یک نوع آسان نیز بود که گفته شد و طبیعت وی قابض بود

گرد
و سرد و چون کهن شود گرم و خشک بود در دوم چون زن بخورد بر
قطع خون رفتن بکند و چون زن بپا شاید منع آبستنی بکند و
چون با سرکه بیامیزند و بر چهره و بثره نهند نافع بود و جهت
داخس و خشونت اجفان و بواسیر که رسته باشد در مقعد سودمند
بود و بن دندان محکم دارد و چون بر نقرس نهند نافع بود
و موی بر داء الثعلب برویاند **زفت رومی** سه نوع است
بری و بحری و جبلی بهترین آن براق و صافی بود و پاکیزه
و طبیعت آن گرم و خشک است در عرق النسا و نقرس و مفاصل و
فالج و بادهای سرد و کوفتگیها و درد زانو و جذام را نافع بود و
چون ادمان بر آن کنند مقدار یکدرم تا دو درم مستعمل بود و اسحق گوید
مضر است بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن جاوشیر است و علک
البطم و گویند بدل آن قطران است **زفت یابس** زفت تر است که
خشک می شود بطبیعت خود و انرا بوسغاس خوانند و بیشتر از
بینوت و [illegible] گیرند و ان صنوبر است که بر [illegible] بود و طبیعت آن
گرم است در اول و خشک است در دوم و جالینوس گوید گرم است در
سیوم و وی خشکتر از زفت رطب بود و قوبا را نافع بود و
ریشهای فاسد از رطوبت پاک کند و ریشهای سر و گوشت در
ریشها برویاند و منضج و محلل و ملین جراحات بود و بر موضع جرب
طلا کردن نافع بود و منضج ورمهای صلب بود **زفت رطب** زفت
تر است و ان روانه بود و در مرهمها کنند و آن از قبیل قراست و غیر
ان از انواع صنوبر گیرند و زفت نزدیک بقطران بود و روغن وی
قسالاون خوانند و آن چنان گیرند که زفت در پختن بر بالای
وی صوفی پاک بیاویزند و بخار که بدان متصاعد می شود چون بسیار
گرد و آن صوف را بفشارند در ظرفی یا در قرع انبیق نهند تا
بچکد و آنرا روغن زفت خوانند و چون با آرد جو بر داء الثعلب ضماد کنند

موی برویاند و اگر بر خنازیر نهند نافع بود و در منضج اخلاط غلیظ بود
و برص ناخن ببرد و بلغم و ریشهای صلب و دقوبا را زایل کند و چون
با شکر بخورند سینه را پاک کند و اگر بر ریش چهارپایان و جرب
ایشان بپاشند سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضو که خواهند
طلا کنند فربه کند و بر شقاقهای پای هم چنین و منع نفث دم بکند و مسهل بود
و شریف گوید چون بزفت حقنه کنند گزندگی مار و عقرب را
نافع بود و کسی که علق فرو برده باشد و بدان روغن با قطران جرب
کند علق بیرون آورد از حلق و صاحب منهاج گوید چون بگیرند از
روغن وی تا ده درم و با عسل بیاشامند تریاک زهرها بود و بر گزندگی
افعی طلا کردن نافع بود و دود آن چه درم با عسل بیاشامند
و دخان وی مژهٔ چشم برویاند در ریش آن زایل کند و در قوت
مانند دخان کندر بود **زلیبی** بشنبه ادی زلیبی گویند و حلغجی نیز
خوانند و آن سبکتر از لوزینه بود و از قطایف زودتر هضم
شود و سرفهٔ تر را نافع بود و رطوبت سینه و دشتش و مولد سخونه
بود و مصلح وی آن بود که بعد از وی سکنجبین خورند یا انار می خوش
و سده جگر تولد کند کسی را که مجاری جگر تنگ بود **زمرد**
ارسطاطالیس گوید زبرجد و زمرد هر دو یک جنس اند و در معدن
زر از مغرب زمین خیزد و طبیعت وی سرد و خشک بود چون بیاشامند
بوزن هشت جو از گزندگی جانوران زهردار و سمهای کشنده خلاص یابد
و باید که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشامند از مرگ خلاص
یابند و موی نریزد و پوست رها نکند و صحت یابد و اگر از وی
گردن بندی سازند و یا نگینی و با خود نگاه دارند دفع صرع بکند
چون پیش از این زحمت نگاه داشته باشند و چون بر کودکان
خرد بندند خاصه در زمانی که نزاید از صرع ایمن باشند و ابن ماسویه
گوید نافع بود جهت خون رفتن و اسهال که خون بیاشامند و مجهول

گوید زبرجد چون حک کرده بیاشامند جذام را نافع بود و در جواهر
آورده اند که چون افعی نظر بر زمرد فایق اندازد آب از چشم وی
روانه شود و آنکه گویند کور شود خلاف است و چون سحق کنند و با
ادویه جهت سعفه استعمال کنند بغایت نافع بود و ادمان نظر بدان
کردن کندی چشم زایل کند **زمج** مرغیست که بدان صید کنند و بپارسی
چرخ گویند و شریف گوید گوشت وی خوردن و مداومت بر آن
نمودن ضعف دل و خفقان را نافع بود و چون زهره وی در کحلها کنند
تاریکی چشم و شبکوری ببرد و سرگین وی چون بر کلف و نمش طلا کنند
زایل گرداند **زنجبیل** بهترین وی چینی باشد که لون آن بزردی
مایل بود اندکی و طبیعت آن گرمست در آخر سیوم و خشک در
دوم و ابن ماسویه گوید گرمست در آخر سیوم و تر است در اول و
نافع بود جهت سنح که در جگر پیدا شود از سردی و تری و معده را
قوت دهد و محلل ریاح غلیظ بود که در معده و امعا باشد و جگر و
معده سرد را نیکو بود و جالینوس گوید فالج و لقوه و اغماز و مجموع
دردها که از سردی بود چون بعسل بسرشند و با ادویهٔ قوی بیاشامند
نافع بود و روفس گوید عرق النسا و نقرس و فالج و خدر و جمود و
سدهٔ دماغ کند و اخلاط بلغمی بدرا نافع بود و در فروجانس گوید
کرمها بکشد و سحج امعا را نافع بود و درد سر و شقیقه که از سردی بود
چون دو درم از وی با آب قند و آب گرم بیاشامند مسهل اخلاط
لزج بود و در چشم کشیدن و خوردن تاریکی چشم زایل کند و خط را
بیفزاید و رطوبت از نواحی سر و حلق بزداید و بلغم و مره بیرون
آورد و مقدار دو درم مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بحلق
و مصلح وی عسل بود و بدل وی بوزن وی دارفلفل یا فلفل سعد و
گویند بدل وی یک وزن و نیم راسن بود و گویند بدل آن عاقرقرحا
زنجبیل الکلاب فلفل الماست و ورق وی مانند ورق بید بود اما

بغایت زرد بود و قضبان وی سرخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل
الکلاب از بهر آن گویند که سگ را می کشد و طبیعت آن گرم است
در سیوم و خشکست در اول و چون نیک بکوبند با تخم وی و بر کلف و
نمش کهن طلا کنند زایل کند و اگر بر دردهای صلب ضماد کنند هم
بگدازاند **زنبق** گلیست سفید که اندرون گل وی دو سه شاخک
زرد باشد و قد آن شاخ که گل دارد یک گز باشد و زیادت نیز بود
و کوتاه نیز بود و بهر شاخی چهار و پنج و شش و زیاده زیادت نیز بود
و بوی عظیم خوش دارد و برگ این شاخ مانند برگ مورد بود و از
و برگ اصلی وی مانند برگ کاشنی بود و لیکن سبز بود و صاحب
جامع گوید زنبق هو الدهن المحل و المربا بالیاسمین و خطا کرده
صاحب منهاج گوید زنبق هو سوسن الابیض و مولف گوید آنچه
محقق بود گفته که اگر گویند زنبق نوعی از سوسن است شاید و باز
بعضی گویند رازقی زنبق است ابا قی فی بمه اقوالها خلاف است و
طبیعت او گرم است در اول و معتدلست در تری و خشکی **زنجار**
بپارسی زنگار گویند و بیونانی قسبطوس و معنی آن مجرود باشد و
آن دو نوع است عملی و معدنی و بهترین آن معدنی بود که در معدن
مس حاصل شود و اندر یونانی ناسغا و لغنس بود و معنی آن دوده
بود و طبیعت وی گرم و خشکست تا چهارم نیز بود و خورنده گوشت
صلب بود و جرب و برص و بهق را سود دهد و در مرهمها استعمال کنند
جهت ریشهای پلید که در بدن بود و قوت زنجار مانند قوت مس
سوخته بود ولیکن زنجار از وی بقوت تر بود و چون در بینی دمند
گند بینی ببرد و ریش آن و باید که دهن پر آب کنند تا گزند آن بحلق
نرسد و اگر با دویه که نافع بود بجهت چشم بیامیزند ناخنه و سبل و
سفیدی چشم و جرب و سلاق را زایل کند و تیزی چشم زیاده
کند و رطوبت آن خشک کند و بواسیر و ناصور که در مقعد بود چون

بار ازانه و روغن گل بیامیزند سود دهد و چون با عسل بسرشند
با سرکه بپزند نافع بود جهت ریشهای اعضا خشک مزاج را مانند
ریش دهن و استرخای لثه و ریش بینی و گوش و تیز با وجهة
غلظ اجفان و چون با عسل بیامیزند و در چشم کشند و غبار وی
بحلق مضر بود و مداوای وی بشیر تازه و مسکه کنند و وی از جمله
سموم بود چون بیاشامند از بهر آنکه چون بجگر رسد تفتیح کند
و مضر بود بمعده از بهر آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن
وی مغص سخت و لذع قوی در حلق و تقطیع در احشا و ریش پیدا
کند و قی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب گرم و روغن
بادام و لعابات و مزورها چرب بیاشامند و بدل آن بوزن آن
اقلیمیا بود و نیم وزن آن زنجفر **زنجفر** بپارسی زنجرف گویند
و بیشتر از وی صنعتی و آن مخلوق بود و مصنوع بود آنچه مخلوق بود
بیونانی سیبنیون خوانند و آن حجر الزیبق گویند و آنچه مصنوع بود
بیونانی قنتابادی و آن قینارو آن از گوگرد و زیبق سازند و
آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی بمعدن زیبق رسد و متحجل شود
بر زنجفر و قوت زنجفر مانند اسفیداج بود و گویند بقوت شادنج
بود و طبیعت وی معتدل بود در حرارت و در وی قوتی محلل
بود و گویند گرم و خشکست در دوم و گوشت در ریشها برویاند و برد
ورم حار بود و جالینوس گوید سرشت در سیوم ورم جگر و معده را
نافع بود چون با روغن گل و گلاب طلا کنند و فولس گوید نافع بود
دانهایی که در سر و لب پیدا شود و چون با اسفیداج و صاحب روغن
گل بسرشند و بدان طلا کنند بغایت مفید بود چون در مرهم کنند باز
سوختگی آتش را سود دهد و الجراحتها با صلاح آورد و اگر ذرور
کنند بر آکله نافع بود و ریشهای عفن و در داروهای چشم بقوت تر
از شادنج بود از بهر آنکه قابض تر از شادنج بود و قطع خون رفتن

بکشد و وی از سموم قتاله بود و چون بیاشامند بیمان عارض شود که از زرنیخ
مصعد و مداوای وی بچیزهای چرب و سنجها و آنچه در مداوای زرنیخ
کنند و بدل آن مرداسنج است و گویند بقوت شادنج بود با
اسفیداج **زوفرا** انجم جراست و گفته شد در صفت خرء البکین
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محلل نفخ بود و گزندگی عقرب
خوردن و طلا کردن نافع بود و مجفف منی بود و جرب و حکه را نافع بود
و مقوی بدن و درد سینه و شش را نافع بود چون با عسل کف گرفته
بود و چون سحق کرده با روغن گل بر سر طلا کنند در حمام حزاز را
نافع بود و شپش بکشد **زوفا یابس** گیاهیست که برگش به صعتر
می ماند و جبلی بود و بستانی بود بهترین آن بود که از کوه بیت
المقدس آورند و آن مشهورتر زوفای مصری بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم و لطیف بخار طبیخ وی چون با انجیر بود بجهت
درد گوش نافع بود و بادی که در گوش بود و چون با سرکه بپزند و بدان
مضمضه کنند درد دندان نافع بود و چون با آب و انجیر و عسل و
سداب بپزند و بیاشامند نافع بود بجهت ورم شش گرم و ربو و
سرفه کهن و نزله که از سر بحلق ریزد و سینه و دشخواری نفس و کرم بکشد
و حب القرع و اگر با عسل لعوق کنند همین عمل کند و چون طبیخ وی با
با سکنجبین بیاشامند مسهل کیموس غلیظ بود و اگر با قردمانا یا ایرسا
خلط کنند مسهلی قوی بود و چون با آب بجوشانند و ضماد کنند خون
مرده که در سبب خشم بود بگدازد و چون با طبیخ انجیر بیاشامند
چند روز متواتر استسقا و گزندگی جانوران نافع بود و چون با آب
بپزند و بر چشم نهند سودمند بود جهت نزول آب و مقدار مستعمل از
وی چهار درم بود و اسحق گوید مضر بود بجگر و مصلح وی صمغ عربی بود
و گویند عناب و بدل آن بوزن آن پرسیاوشان و نیم وزن آن
مرزنجوش **زوفا رطب** وسخی است که بر دنبهای میش ارمنی جمع میشود

بسبب گیاهی که شبرم دارد و آن از ینبوعات بود چون بخورند بسبب حدت
و قوت آن شبرم سخ بر دنبه ایشان جمع میشود و باشد که روان بود
آنرا بپزند و بقوام آورند و گویند که هر گاه که ابل افعی آنرا بخورد
قوت طبیعت ابل دافع سمیت بود و حرکت کند تا دفع ضرر سم
بکند عرق بسیار بر پیشانی وی جمع شود و کثیف گردد آنرا زوفا
رطب خوانند و این نوع نهایت قوت بود و طبیعت زوفای
تر گرم بود در دوم و گویند در سیوم و تر است در اول محلل اورام
صلب بود و درد شکم چون بدان ضماد کنند و با بوره و انجیر بر
سپرز و محلل صلابتی بود که در حوالی مثانه و رحم بود و نافع باشد
جهت سردی آن و سردی گرده چون با اکلیل الملک و مسکه بیامیزند
و زن بخود برگیرد فی الحال حیض و بچه آسان بیرون آورد و چون با
مرغابی بیامیزند و بر ریش گوش و قضیب و مقعد و رحم و بر انثیین
آن و شنج نهند نافع بود و صاحب تقویم گوید مولد صداع بود
و مصلح وی روغن گل و سرکه بود و مولف گوید آنچه مصنوع بود
صنعت آن بگیرد و پشمهایی که در میان ران گوسفند بود و چرک
آن در دیگی کنند و بجوشانند و با قدری از آن چربها که بر سر آب
آید رها کنند تا سرد شود دوا را بردارند و استعمال کنند و گویند
بدل آن مغز بیاق بود **زهرة الملح** نباتیست که در نیل مصر بر روی
آب بود و در آبهای ایستاده و نهرها بود و در زمینهای شور نیز
روید و بهترین آن زعفرانی رنگ بود که بغایت منتن باشد
و در طعم وی شوری و گزندگی بود و محلل و ملطف بود و مصلح
ریشهای بلید بود و ریشهای چرکین و رطوبتی که از گوشت آید و چون
با آب و شراب بیاشامند شکم براند لیکن معده را بد بود و چون
با سکنجبین بیاشامند صرع را نافع بود و فی الجمله در حدت و تلذیع
مانند نمک بود **زهرة النحاس** و آن چیزیست که چون مس بگدازند

و در کوی از زمین ریزند و آب باران ریزند تا ببندد و اجزای مس جمع شود
آن آب چون گرم شود کفی گردد مانند نمک و آنرا زهرة النحاس خوانند
بهترین آن سفید بود و وی آکال و لذاع و قابض بود و گوشت
زیاده بخورد و گری کهن زایل کند و چون سحق کرده در گوش دمند
مسهل آب زرد بود و بواسیر را خشک کند و ورمها را تحلیل کند و ریشهای
پلید عفن با صلاح آورد و چون با شراب بهم بیامیزند بثره زایل
کند و چون با عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند ورم ملازه بگدازد
زیتون آنچه رسیده بود در حرارت و یبوست معتدل بود و گویند
گرم بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و زیتون سبز
بهترین آن بود که تر بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و زود نیز از معده
منهضم شود و چون با استخوان بخورند جهت ریش و مرضهای شش
نافع لیکن خوردن وی بیخوابی آورد و صداع و خلطی سوداوی
از وی متولد شود و دوای آن بود که در میانه غذا خورند و سرکه
که کسر بعضی از وی بکند و مقوی معده بکند و اشتهای طعام بیاورد
و مجامعت زیادت کند و قوت گرفته و زیتون کوهی گرم و خشک
بود و آنرا غنم گویند و زیتون اما آنچه نارسیده بود معتدل بود
در حرارت و اشتها بیاورد و قوت معده بدهد خاصه چون نمک
با سرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند ریشهای چرکن پاک کند و سوختگی
آتش را نافع بود و زیتون سبز طبیعت ببندد و معده را دباغت
کند و قوت شهوت غذا اندک دهد خاصه نمک سود اما دیر هضم شود
و شکم بیشتر ببندد و غیر نمکسود و اسحق گوید چون پنج درم از وی
بیاشامند نافع بود جهت قرحه صفرا و گویند مضر بود به شش و گویند
مصلح وی عسل بود و عصاره زیتون چون زن بخورد بر گیرد
سیلان خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با پیه و آرد
بیامیزند برص ها ان زایل کند و نمک آبی که زیتون در وی باشند چون

بدان مضمضه کنند بن دندان و دندانهای متحرک را محکم کند و آنچه
تازه بود و بلون با قوت بود معده را نیکو بود و آنچه سیاه بود
و رسیده معده را بد بود و زود تباه شود و آنچه در نمک آب
نهند بهتر بود از آنچه ویرا در آب تنها نهند **زیت** بپارسی
روغن زیتون بود و آنچه بهترین بود وی را از زیتون رسیده
گیرند طبیعت وی گرم و تر بود گرمی معتدل و آنچه از زیتون
سرخ گیرند وی متوسط بود میان رسیده و نارسیده و آنچه از
زیتون سبز گیرند آنرا زیت انفاق گویند و طبیعت آن گرم و
خشک بود در اول و گویند در وی رطوبتی باشد و معده را نیکو
بود و آنچه از زیتون بری گیرند مانند روغن گل بود در اکثر حالها
سودمند بود جهت حمره و تری و جرب و قوبا و صداع و بن
دندان متحرک و سبوسه سر و اگر هر روز در موی بمالند رها نکند
که زود سفید شود و آنچه زیت کهن بود بقوت روغن خروع بود
و آنچه تازه بود گرم بود با اعتدال و میل برطوبت داشته باشد
و اگر آنرا بشویند معتدل بود میان تری و خشکی و شستن وی
چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند چند نوبت و باز
صافی کنند و بعد از آن استعمال و جالینوس گوید زیت گرم است
در دوم و کهنه وی چون در چشم کشند تاریکی چشم زایل کند و بر
نقرس طلا کردن نافع بود و آنچه شسته موافق درد اعصاب و عرق
النسا بود و با جوارش خوردن ده درم مسهل بود و با آب گرم اسهال
و قی کردن کرمها بکشد و زیت انفاق زیت الاخضر گویند و بهترین
آن بهترین تازه بود معده را نیکو کند و بن دندانها را محکم کند
چون زمانی در دهان نگاه دارند منع عرق بکند و چون در دیگ ...
کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید منفعت وی باشد خصوص ...
و مجموع زیتها منع سرما بکند از بهر آنکه زود در بدن نفوذ کند ولیکن

طبیعت بکند و جهت قولنج که سبب آن از ورم امعا بود یا از سده که
عارض شود بدان حقنه کردن سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم
وی باد سبل بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یا لبن بارد باشد
چون در چشم کشند زایل کند و قوت باصره بدهد و روشنای بیفزاید
و زیت یک سال کهن گردد و هرچند کهن تر گردد فاضلتر بود و
اگر بر گزندگی عقرب بمالند در حال درد ساکن کند و بدل زیت
کهن گویند روغن خروع است و گویند روغن فجل و در ادویه قیاله
زبد البحر بود **زیتا** بلی زیت است و یونانی آموری خوانند و
بعربی عکر الزیت و بپارسی دردی زیت و چون بپزند طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم منفعت وی در عکر الزیت در باب عین گفته
شود **زیت رکابی** زیتا تفاقی است و اهل عراق زیت الرکابی
خوانند بدان سبب که بیشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت
فلسطین خوانند و گفته شد در زیت **زیت السودان** گویند زیت
المرجان است و اهل مغرب و افضلی رجان و ارقان خوانند و آن
درخت دو نوع است یک نوع بزرگ بود خارناک و ثمر آن مانند بادام
کوچک بود و روغن از آن میگیرند و بشیرازی درخت وی را ارجن
خوانند و یک نوع دیگر بادام کوهی است و بشیرازی بخرک گویند
و بعربی لوز البربر خوانند و گویند زیت سودان بجز زیت
مرجان است و آن زیتیست که از بلاد سودان آورند و بغایت
گرم بود و سودمند بود جهت دردها و علتهای سرد اما منفعت لوز البربر
در حلوز گفته شد **زیز** صرصر است و آن حیوانیست کوچک
مانند ملخ بشیرازی وی را جیرو سنگ خوانند و شب آواز کند
و در صاد گفته شود **زیبق** بپارسی سیماب گویند و وی را نام
بسیار است بلغة الکبریا آن الغنان الغبط الزمزم الحی الماء الیسی
النوذ الزوا ورق الروحانی عین الحیوان اللبن الحلل الدهن الابق

الفرار الروح الماء فذا الطیار این مجموع زبان الکبریا است و
بشیرازی جیوه گویند و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده
باشند و بغایت جهنده بود و اگر در کرباس پاره کنند و بفشارند
تا بیرون آید و لون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده باشند
و طبیعت وی گرم و محرق بود و گویند سرد و تر است در دوم و وی
مصدع و قابض بود و مقتول وی جهت قتل شپش خصوصا صبی دارد
و با روغن گل جهت جرب و حکه نافع بود و حاکردی چون با طعام
بسرشند و موش بخورد بمیرد و چون با سرکه بر جرب و حکه طلا کنند
نافع بود و دخان وی رنجهای بد پیدا کند مانند فالج و رعشه و کری و
عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون زرد کند و جستن اندامها
پیدا کند و بوی دهن و گندگی دماغ و در موضعی که دود وی برود مار و
عقرب و گزندگان نبود و اگر بگریزند بمیرند و زیبق مصعد کشنده بود
و اگر زیبق در گوش کسی ریزند اختلاط عقل پیدا کند و باشد که بصرع
و سکته کشد و مداوی وی که میلی از رصاص در گوش وی کنند تا زیبق
بوی چسبد و بیرون آورد و آنچه نه مصعد بود و نه مقتول چون با
بیاشامند در حال از سبب بیرون آید و مضرتی زیادت نرساند
چون زنده بود و علاج کسی که زیبق خورده باشد مانند علاج کسی بود
که مرداسنگ خورده باشد کنند و مولف گوید صنعت تصعید
بسیار است این یک نوع گفته شود بستانند زیبق و بیامیزند
با نیم وزن آن اسرب قلعی و بسایند با همچندان زاج سوخته و نیم
چندان خشت پخته و بوزن مجموع نمک بریان کرده و همه را بر صلایه
بسایند و آب حماض و انبج بدان میریزند آهسته آهسته و می سایند
تا بغایت سوده گردد پس آنرا بریان کنند و در شیشه بگل اندوده
کنند یا دیگی نو بگل اندوده و سربسته با آتش نرم هفت نوبت تخمین
کنند و بعد از آن بسایند و در شیشه بگل حکمت اندوده کنند و تصعید

سه نوبت تا سفید شود مانند دانه مروارید و آن سم قاتل مهلک است
والله اعلم بالصواب

باب السین

ساذج
صاحب منهاج گوید هندی بود و رومی بود هندی را ماهستان خوانند
و مالابتزن و مالابردن نیز گویند و آن ورقیست مانند ورق گردکان
و بر روی آب پیدا شود و وی را بیخی بود مانند عدس الماء و بهترین
آن بود که تازه بود و یک روی وی بزردی مایل بود و یک روی بسبزی
و آنچه بوی قوی بود و آنچه لون وی سیاه بود برگ قرنفل بود و طبیعت
ساذج گرم است در دوم و گویند تر است و رازی گوید تر است و گرم
در سیوم و خشک است در دوم از خواص وی آنست که چون بر جامه
پراکنند از وسواس ایمن باشند و اگر در زیر زبان نهند بوی دهان خوش
کند و معده و جگر سرد را سود دهد و درد جگر مزمن و درد سپرز و روده
را نافع بود و حفقوی بدن بود و مسمن درد معده و بادی که در روده متولد
شود و دشخواری زادن نافع بود و مشیمه محتبس را بیرون آورد چون
زن بخور کنند و با سرکه بر شکم طلا کنند حیض و شیر براند و مره سودا را
سود دهد و درد دل و خفقان را نافع بود و بول براند و بوی بغل را
زایل کند و در قوت نزدیک سنبل الطیب بود الا آنکه وی نرمتر بود و مقدار
یک مثقال مستعمل بود و اسحق گوید مضر است بشش و مصلح آن مصطکی
بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی شراب به بود و بدل وی بوزن وی
سنبل الطیب بود و گویند سلیخه با طالیسفر باشد **ساداداران**
قنطار خوانند و معنی شادادران سوداء القضاة بود و رحیم الملک
نیز گویند و بشیرازی سیهکشادران گویند و صاحب منهاج گوید که
صمغی است و صاحب جامع گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد پیدا بند و مؤلف گوید آن
چیزیست که در میان درخت بطم کهن پیدا شود و از تراب یمن خوانند
و صاحب جامع از درخت جوز تا درخت بطم سهو کرده و بهترین آن بود

که بسرخی مایل باشد و طبیعت آن سرد است در دوم و خشک است در سیوم
و گویند گرم است خون را ببندد در خوردن و از بیرون ضماد کردن
یا بخور بر گرفتن خاصه چون سحق کنند و نیم درم از وی با آب لسان الحمل
بیاشامند همچنین و اگر بدان حقنه کنند رحم را همین عمل کند و اگر
حک کنند و در آب ورق مورد سبز مقدار ده مثقال و سه درم یا
پنج درم روغن مورد اضافه کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد
و بن موی با آب مورد که آنرا در وی حل کرده باشند تر کنند چندانکه
بخورد قوت موی بدهد و از سقط منع کند بخاصیتی که در وی است
و اگر بیاشامند مقدار نیم مثقال معده و امعا را پاک کند و اگر
بر ورم خصیه و ذکر بسرکه حمری طلا کنند نافع بود و بد بخور
بخاصیت موی را قوت دهد و خوردن وی گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی زعفران بود و بدل آن فلفل مرج و دو دانگ وزن آن پیج
لی بود **ساج** شریف گوید درختی است در هندوستان و پیچ
درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب بود سیاه و طبیعت آن سرد
و خشک بود و چون بسوزانند و در آب مامیثا اندازند و بعد از آن
سحق کنند و بپزند و در چشم کشند قوت حدقه بدهد و ورم اجفان را
نافع بود و چون چوب وی خشک کنند با آب سرد و در سنگ بمالند بر
سر صداع گرم زایل کند هم چنین بر ورم صفراوی و دموی مالیدن او
بکار آید خاصه چون آبی که طبیعت وی سرد بود از تری روغنی
بسازند که معروف بود بدهن الساج و غش نافه مشک بدان
کنند و دران غوص کنند و پیدا نباشد الا وزن آن زیاده کند
و نشاره چوب وی چون بیاشامند کرم از شکم بیرون آورد و تقوی
که در وی است **سام ابرص** حوزا را خوانند و صاحب جامع گوید
که وزغ است و سهو کرده که وزغه سم مهلک است و سام ابرص نیست
بشیرازی مازنگ خوانند و باصفهانی مالوالی خوانند و طبیعت آن گرم و

سود دهد و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و لیکن غذا اندک دهد
و مولد بلغم بود و گویند مضر بود بجگر و مصلح وی عناب بود سبج
صاحب جامع گوید سبجیست سیاه براق که از هندوستان آورند
و صاحب منهاج گوید آن حجریست بلکه سنگی است مانند کهربا در
چرخ لیکن سیاه و براق بود و مولف گوید آن دو نوع است
یک نوع از دربند قبچاق آورند و آن آنست که هر در ایام منجمد
گردد تا بتاثیر شدت هوا و یک نوع از جیلان آورند و آن گانی
بود و بهترین آن دربندی بود و بپارسی شبه گویند و بشترنگ نیز
گویند و بشیرازی شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و
تیزیف در خواص آورده است که هر که آنرا با خود دارد از چشم
بد ایمن باشد و در چشم انسان ضعیفی باشد مانند خیال یا مانند مگسی
و بیرون نظر وی دارند و منظور نظر خود گردانند آن زحمت زایل کند
و از نزول آب ایمن باشد و هر که مهره از وی با خود دارد و از علة
آتش ایمن باشد میل آن در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و قوت
باصره بدهد سبع الارض به پارسی و نشان است و گفته شد سبجر
گرم و خشک بود مقوی معده تر بود و سده جگر بگشاید بتلخی که در وی
بود و هضم طعام بکند بخاصیت و قطع بلغم لزج غلیظ از معده بکند
و سده بگشاید و بادها بشکند و مصروع را نافع بود و مضر بود
بمحرور مزاج و تب آورد سدر بپارسی کنار گویند و آن دو نوع
یک نوع خار دارد و یک نوع نیز آنچه خار دارد آنرا ضال گویند و آنچه
ندارد عبری خوانند و در تنق گفته شود و بهترین آن بود که ورق
آن سبز و پهن بود طبیعت آن گرم و خشکست و خاصیت وی بغایت
قابض بود و صاحب منهاج گوید صمغ وی حنا را زایل کند و موی
سرخ گرداند و ملین ورم بود و محلل بود و اسحق گوید دو درم از وی
مقوی امعا بود و مضر بود بریه و مصلح آن کثیرا بود سداب

خشک آن بود و بهترین آن بود که در بستانها بود و گزندگی عقرب چون
بشکافند و بران نهند درد ساکن کند و گویند چون خشک کنند و با
زیت بپزند و طلا کنند موی بر سر کل بروید و بوی وی چون
وی فتق کودکان را بغایت سود دهد و چون بپزند و در آن نشینند
و همچنین بول وی و خون وی با قدری مشک در سوراخ قضیب کودکان
چکانند فتق را سودمند بود و جگر وی چون بر سوراخ دندان نهند
درد ساکن کند و چون بکوبند و بر موضع سهام نهند بیرون آورد
ساطل شاطل گویند و شاتل نیز خوانند و گفته شود سالامندرا
نوعی از عظایا است و چهار پای دارد و در کان نشادر بسیار بود
و ذنب وی کوتاه بود و از بزرگتر و پهن تر از سام ابرص بود و گرد
وی باریک بود و لون وی ابلق بود از سیاه و زرد و گویند چون
در آتش اندازند نسوزد و اگر سر ذنب آن سیاه بود و گویند چون
سنگ بر وی زنند کارگر نشود و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح
و معالجه وی مانند معالجه ذراریح بود و علامات کسی که آن خورده باشد
درد معده سخت بود و ورم شکم و کزاز و احتباس بول و ورم زبان
و زایل شدن عقل و لون اندام سیاه کند مانند بادنجان و منفعت وی
در خوردن گفته شود ساق البقر چون بسوزانند و بکوبند و بیاشامند
نافع بود جهت شکم بخون رفتن سپستان مخاط و مخیطان گویند
معنی سپستان اطباء الکلب و بعربی دبق خوانند و بهترین آن بحرینی بود
که نازک و فربه بود و صمغی بود طبیعت آن معتدل بود و گویند تر
بود و گویند گرم بود و نرد نافع بود جهت حرقه سرفه که از سردی یا
از گرمی و خشکی بود و حلق و سینه را نرم گرداند و شکم براند و
تشنگی بنشاند و مسهل سودا بود و منقی بدن و مقوی آن و امعا را
از اخلاط بد پاک کند و در ادویه مسهله نیکو بود فعل وی در
تبهای گرم که بسبب وی خون یا صفرا بود و آنچه از بلغم سوز بود

فیجن خوانند و بیغاین نیز گویند و آن بستانی و بری و جبلی بود و
بهترین آن بستانی بود سبز تیز بوی که نزدیک درخت انجیر رسته
بود و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود و خشک آن گرم و خشک
بود در سیوم و طبیعت بری گرم بود در درجهٔ چهارم و گویند در سیوم
و بستانی منقطع و محلل اخلاط غلیظ لزج بود بهق را زایل کند
و ثآلیل چون بخایند بوی سیر و پیاز قطع کند و محلل خنازیر بود
و چون بران ضماد کنند و مفاصل و عرق النسا و درد مفاصل
خوردن و ضماد کردن نافع بود جهت صداع مزمن با سویق ضماد
کردن نافع بود و با سرکه ضماد کردن بر بینی جهت رعاف نیکو و خوردن
ورق وی تنها یا با انجیر خشک و گردکان دفع سموم قتاله بکند و موافق
ضرر جانوران بود و چون با شبت خشک بپزند و بیاشامند مغص را
ساکن کند و چون استعمال کنند چنانچه ذکر رفت در دفع سموم درد پهلو و
درد سینه و دشخواری نفس و سرفه و ورم گرم که عارض شود در شش و
عرق النسا و درد مفاصل را نافع بود چون با زیت بپزند و بدان
حقنه کردن نفخ معا که آنرا قولون گویند و نفخ رحم مستقیم دارد و نافع
باشد چون سحق کنند و با عسل بسرشند و بر فرج زنان نا المتعقد بمالند
سودمند بود درد رحم که از اختناق بود و چون با زیت بجوشانند
و بیاشامند کرم را بکشد و چون با نمک بود و عز نمک روشنی
چشم زیادت کند و در چشم کشیدن همین سبیل کنند و چون با آب
رازیانه و عسل بیامیزند و در چشم کشند ضعف چشم را نیکو بود و اگر
با سرکه و اسفیداج و روغن گل بر حمره و نمله و دمبلهای تر که در سر بود
بمالند نیکو بود و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چون
یک درم از وی بیاشامند و اگر از آب طبیخ وی [illegible]
با بیست درم عسل بیاشامند فواق را زایل کند و اگر بیاشامند و
یا ضماد کنند جهت گزندگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه نافع بود

و دافع زهرها بود و روفس گوید منع آبستنی کند و طبری گوید تخم وی
چون بکوبند و یک درم با دو درم بیاشامند بعسل یا سکنجبین نافع بود
جهت فواق که از جهت سردی در سر و معده پیدا شود و بغایت
صرع و کابوس را نافع بود و چون بیاشامند قولنج ریحی را سود دهد
و چون بپزند در زیت و بر وی نشانند تکمید کنند عسر البول را نافع بود
اسحق ابن عمران گوید چون سحق کنند بغایت نرم پوست سداب
جبلی را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب زایل کند اگرچه کهن شده
باشد و عصارهٔ سداب جبلی و اصل وی با موم بیامیزند و بر موضع
داء الثعلب نهند زایل کند اگرچه کهن شده باشد موی برآید و منع معالجه
نیکوتر از این نبود و اگر آب ورق بستانی در اندرون بینی طلا کنند
سودمند بود جهت صرع بچگان که آنرا ام الصبیان گویند
و سداب منی را خشک کند و منقطع شهوت باه بود و مضر بود بچشم
بسیار خوردن وی مصدع و مولد شقیقه بود و آن را مصلح انیسون
بود و مقدار مستعمل از بستانی سه درم بود بزرگان و کودکان را از
قیراطی دو قیراط و گویند بدل بستانی نعناع و فوتنج بود و گویند
سیسنبر و بری چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند ورمی گرم حادث
شود که از خوردن وی حرقتی و التهابی سخت پیدا شود و مداوای وی
بقی کنند و آنچه مداوای دفلی گفته شد سرمق شرح نیز گویند و آن
قطف است و گفته شود سرحس جبلدارو و کیلدارو و حمان و سعتر
و کیلکان گویند و یونانی بطارس گویند به لغتی دیگر فلیحون
و آن نر و ماده بود و فوق نهر دو مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود
که سیاه و بزرگ بود و چون بشکنند اندرون وی فستقی بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم گرم گیرد و آنه دکرحمای دیگر بکشند و بیرون
آورد و جالینوس گوید چهار مثقال از وی با ماء العسل بیاشامند
حب القرع را بکشد و بچه بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جراحتها نهند

خشک کند و دیسقوریدوس گوید چهار درم از وی بر هر جراحت که نهند
خشک کند و روفس گوید ریش کرده و عرق النسا و مثانه و درد
مفاصل نافع بود چون با عسل بیاشامند و صاحب منهاج گوید شربتی
از وی دو درم بود و این مقدار از وی با ادویهایی که قاتلات بود
خلط کنند عمل کند الا آنکه گویند مضر بود بگرده و مصلح وی
شاه بلوط بود و شکر سفید و بدل آن شیح ارمنی **سرطان نهری**
بهترین خرچنگ جوی آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین باشد
طبیعت وی سرد و تر بود مسلول را سود دهد خصوصاً شیر خر و چون
هضم شود غذا بسیار دهد و خاکستر وی شقاق پایها که بسبب سرما بود
سود دهد و کلف و بهق را زائل کند و برگزیدگی سگ دیوانه با سرکه
استعمال کردن نافع بود و اگر با جنطیانا و کندر باشد شاید کندر
یک جزو و جنطیانا پنج جزو خاکستر وی ده جزو و اگر با عسل استعمال
کنند همین عمل کند و برگزیدگی عقرب و رتیلا خوردن و ضماد کردن سود
دهد و محلل اورام حاره بود چون بر وی نهند و خاکستر وی شقاق
مقعد را نافع بود و سرطانات چون خام بکوبند و سحق کنند و با شیر
خر بیاشامند گزندگی جانوران را و عقرب سود دهد و چون بپزند و
مرق آن بیاشامند قرحه شش را نافع بود و چون بکوبند با بادروج
و نزدیک عقرب بندند فی الحال بمیرد و شریف گوید اگر بیاشامند
بشراب سفید عسر البول را نافع بود و سنگ بریزاند و بیرون آورد
و چون با رازیانج دیگر قسمی بجوشانند و صافی کنند و آب آن بیاشامند
مقدار سی درم بول و حیض براند و اگر همچنان خام سحق کنند و به آب
بشویند و غرغره کنند بدان مقدار سکرجه خناق و ذبحه لوزتین سود دهد
و اگر چشم وی بیاویزند بر کسی که تب غب داشته باشد شفا یابد و بصری
گوید گوشت سرطان نهری و مرق آن باه را زیادت کند و مسلول
را سود دهد و گویند چون با حشیش شعیر بپزند نافع بود جهت ابتدا

سل که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الرئیس گوید دشخوار هضم شود
و غذا بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ماش بپزند پخته نیک و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی طین قبرسی بود و بدل سرطانات نشئت
و ملسوع بمرق آن غرغره کنند صحت یابد و اگر پای سرطانات
بیاویزند از درختی میوه دار میوه آن درخت مجموع بیفتد بی علتی و
اگر بسوزند و طلا کنند بر پستان کسی که سرطان داشته باشد شفا
یابد و مؤلف گوید صنعت غسل وی چنان است که پایهای وی را
بیندازند و شکم وی را بشکافند تنقیه کنند چوب زنند و نمک بشویند
و بعد از آن بپزند با ماش یا با جو مسلول را سود دهد و صنعت سوختن
وی چنانست که دیگی مسین سرخ بر سر آتش نهند و سرطان زنده
در آن نهند و آتش برافروزند تا سوخته گردد مانند خاکستر و باید
که در زمستان بود بعد از طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد
بود و از قمر هیجده شب گذشته بود **سرطان بحری** نوعی از خرچنگ
دریایی بحری بود و هم اعضای وی و محرق وی الطف محرقات بود و
صنعت سوختن وی آنست که در کوزه نو کنند و در گل حکمت گرفته و
یک شبانروز در تنور نهند و بردارند و آن سرد و خشک بود و
در سیوم سوخته وی چون سحق کنند و بدان سنون سازند دندانها را
جلا دهد و کلف و بهق را زائل کند و ریشها از چشم زائل کند و لطیف
رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت طبقات و عضلات و
اعصاب چشم بکند و روشنایی بیفزاید و در کحلها مستعمل
کنند جهت جرب چشم و ناخنه آن و نوعی هست از سرطان در
دریای چین که چون از بحر بیرون می آورند و هوا بوی میرسد
صلب میگردد مانند سنگ **سرطان هندی** سرد و تر بود و گویند
خشک مسلول را نافع بود و باه را زیادت کند و سرطان اشجاری
کلنجک خوانند **سرجینوس** و سراج القطرب نیز گویند صاحب

منهاج گوید آن خرم است و آن نباتیست نزدیک بزوفا و مستعمل از وی
تخم وی بود و بهترین آن تخم وی بود که شیرین بود و طبیعت آن گرم
بود در اول و خشک است در دوم قابض بود و قطع خون رفتن بکند
و ریش روده را سود دهد چون بدان احتقان کنند و صاحب جامع
گوید سراج القطرب یبروح الوفا است و سجرة الصنم گویند و همو گوید
سجره سلیمان بن داود علیه السلام است و گویند سجره ذو القرنین ملک
الاسکندر است و اقوال دیگر بسیار آورده و خود نیز گفته که این داد
افبنوس است که آن حدقی است و در قول رازی آورده که این نباتیست
که در میان کمان روید و تفاح وی مانند گل سرخ بود و اصل وی مانند جوز
بود و قول شریف آورده که از نباتیست که در شب مانند شعله آتش بود
چون تر بود و اگر خشک گردد فعل وی باطل شود و قول دیگر آورده
که بیخ سرو در خانه نهاده بود و آن شخص از خواب بیدار شد مانند
نوری بیدا شد و چون برخاست بیخ سرو را دید و تا تر بود چنان بود
و چون خشک شد نورش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار
آورده اند و محقق نکرده که چیست و صاحب منهاج مطلقا گفته که
آن خرم است و صفت یبروح دریا گفته شود سرد در طبع وی طبیعت
حد نی دجراسیقی و مراسیقی و عفوصتی و حرارتی بود و
وی معتدل بود در گرمی و خشکی و گویند سرد است و ورق وی قابض
و محلل بود و خون را قطع کند و چون بکوبند و با سرکه بیامیزند موی را
سیاه کند و چون ضماد کنند تنها با سویق جو بر حمره و نمله و ورمها
گرم که در چشم بود نافع بود و چون با موم و زیت شیرین بیامیزند
و بر مقعد نهند مقوی باه بود و طبیخ وی بسرکه درد دندان را
سود دهد و خاکستر وی چون بر سوختگی آتش نهند و مجموع
ریشهای تر سودمند بود و ورق وی و چوب وی و چون وی چون
دود کنند پشه بگریزد و ورق آن بر نقش ضماد کردن سود دهد و با

منفعت جوز وی در چیم کنند شود و از آن علک وی در عین کنند شود
و بدل وی نیم وزن آن پوست انار و بوزن آن انزروت سرخ بود
سرنج اسرنج گویند و آن اسفیداج سوخته بود و در قوت وی نزدیک
بود باسفیداج نه بلکه بقوت تر از وی بود و طبیعت آن سرد و خشک و
قابض بود و چون با پیه یا آب لسان الحمل حقنه کنند قرحه امعا را
سود دهد و اگر با زیت بپزند تا چون مرهم شود گوشت بر جراحتها
برویاند و خون باز دارد و در مرهم جهة سوختگی آتش بغایت نافع بود
سالیوس سالی گویند و ساسالیوس و سیسالیوس هم خوانند و
وطرذیلون نیز گویند و آن انجدان رومی است و کاشم رومی نیز
گویند و مانند انجدان بود لیکن دراز تر از وی بود و اندکی و ورق آن
سپید بود و آنچه رومی بود بهترین آن بود که ورق آن کوچک بود
و بیخ آن خوشبوی بود و جمع حلبیت طیب بود و تخم آن را کاشم
خوانند و سیسالیوس گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
محلل و ملطف بود و دردهای اندرونی را ساکن کند و بلغم بسته بگدازد
و گویند چون چهارپایان بیاشامند نتاج ایشان زیاده شود و
چون با شراب بیاشامند منع ضرر سرما بکند در سفرها و درد پشت را
سود دهد و مصروع را مفید بود و مقدار مستعمل از وی یک درم
و ربو و ضیق النفس و سعال مزمن نافع بود و چون تخم وی و بیخ وی
با عسل بسرشند و لعوق کنند وی معده را نیکو بود و مغص ریحی را
و بستن بگشاید و زاییدن آسان کند همه حیوانات را و عسر البول و
اختناق رحم و درد گرده و مثانه را نافع بود و ریاح خاصره و بند
حالبین را سود دهد و گویند بدل وی خردل سپید بود و گویند که انجدان
طیب مثل آن بود و بسیار از وی مستعمل کردن مضعف جگر بود
و مصلح وی عصاره زرشک است سطرثیون گویند کندس است
و مولف گوید آن نوعی از کندس است و آن را اذربو گویند و گفته شد

واگر از آب بیخ وی دو نقطه در بینی چکانند درد دندانرا سود دهد
و چون با جاورس و بیخ کبر بیاشامند سنگ بریزاند و بول براند و
ورم سپرز بگشاید و چون زن بخود برگیرد بول براند و بچه بکشد
و چون با سویق و سرکه ضماد کنند بر جرب ریش شده نافع بود و وی
محرک عطسه بود و چون سحق کنند و عسل بیامیزند و سعوط کنند
نافع بود جهت بلغم راندن و طبیعت وی گرم و خشک بود نزدیک
بدرجه چهارم و بغایت معطس بود و در سفید کردن کتان و صوف
بغایت نیکو بود و بپارسی اشنان کلیم شوی و قصب شوی گویند
و در صنعت عظیمش گفته شود و بشیرازی اشنان خوک اشنان
گویند و بدل آن در الف گفته شد **سطراطیوطس** نباتی
آبیست که آن بیخ نی است و بر روی آب پیدا شود و ورق وی مانند
ورق بادرنبویه کوچکتر بود و از نعناع بزرگتر و طبیعت وی سرد و تر بود
چون بیاشامند خونی که از گرده آید ببندد و چون با سرکه ضماد
کنند منع ورم از جراحتها بکند و حمره و ورمهای بلغمی را نافع بود
سطراکس سطراکس گویند و آن زرنباد است و گفته شد **سطاریون**
فرسطاریون گویند بپارسی براسران خوانند و آن گیاهیست
طبیعت آن گرم و تر بود در دوم درم سرد بگدازاند چون وی را
بکوبند و بران نهند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن سود دهد والسلم
سطافیلنس نباتیست که در کوهها و سنگستانها و زمینهای خشن
روید و مانند فراسیون بود و درازتر از وی بود و ورق وی کوچکتر
بود و بسیار بود و خوشبوی بود و قضبان وی بسیار بود و اصل
وی یکی بود و قضبان وی سفید بود و قضبان و ورق فراسیون
زرد بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و بول و حیض براند و
بچه فاسد کند و مشیمه بیرون آورد و مره سودا پاک کند و مالیخولیا
و جمیع مرضهای سوداوی و معنوی قلب و نفس بود و بیخوابی زایل کنند

و گزندگی سگ دیوانه نافع بود و چون در زیت بجوشانند درد
دندانرا نافع بود و در اندلس بنبان خوانند **سعد** انواع است
بهترین آن کوفی بود خوشبوی فربه بستانی سفید و بعد از آن
هندی و باید که چون بیازمایی از وی بگزاشند فربه و سفید بود و در
شیراز یک نوع است که آنرا سعد ریگی خوانند و در میان ریگ
و در میان گل زرد و کنار رودخانها بود و آن نوع اگرچه کوچک بود
اما اندر وی سفید بود و سعد را بترکی بلاتق خوانند و فرفون
هم سعد است و طبیعت وی گرم است در اول و خشک است در دوم
بی آنکه بگزد و مخفف بود و در وی قبضی بود دلو تیرا نیکو کند و دهان
خوش کند و چون سحق کرده استعمال کنند آکله را زایل کند و باز
ریشها که مشکل بود در ریش دهن و مقعد و سنگ بریزاند و بول و
حیض براند و گند بینی و دهن و قلاع و استرخاء لثه بغایت نافع بود
و حفظ بیفزاید و مسخن معده و جگر بود و تقطیر البول و ضعف
مثانه و گرده و سردی رحم و ثنایای کهن و بواسیر و دندانرا و باز
اعصاب را قوت دهد و قطع قی کند خوردن و ضماد کردن و چون
با زفت بیامیزند و انها که بر سر کودکان بود سود دهد و مقدار
مستعمل از وی یک درم بود و در وی قوت مسهله بود کرمهای دراز و
حب القرع بیرون آورد و چون بشراب بپزند مقدار ده درم از آن
شراب بیاشامند وی مضر بود بسپرز و حلق و مصلح وی قند
یا صندل بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی انیسون
بود و سعد سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی جذام آورد
و نوعی از سعد هندی هست که بزنجبیل ماند و چون بخایند رنگ
زعفران بود و چون بر پوست لطوخ کنند در زمان موی بسترد **سفرجل**
بپارسی آبی گویند و بشیرازی به گویند و بیونانی قودونیا میلا
خوانند و بهترین وی بزرگ رسیده بود و طبیعت وی سرد بود در

درجهٔ اول و گویند در آخر دوم و گویند در سیوم و شیرین وی بسرد
تر بود و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و ترش قابض تر
بود و شیرین بول براند و ترش مقوی و قابض بود و گل وی
همچنین و سفرجل منع سیلان فضول احشا بکند و عصارهٔ وی نافع
جهت انتصاب نفس و ربو و منع نفث دم بکند و خمار و قی را نافع بود
و آب وی فاضلتر از جرم وی بود در تقویهٔ معده و بول براند و
آنچه بعسل پخته باشند ادرار و روی زیادت تر بود و دو سنطار
سوده بدهد خون رفتن باز دارد و نافع بود جهت حرقة البول چون
عصارهٔ وی در سوراخ قضیب بچکانند و اگر بر سر طعام خورند
شکم براند بقوت عصر و اگر بسیار خورده باشند طعام هضم
نشده را بیرون آورد و اگر پیش از طعام بود شکم ببندد و طبیخ
وی غرغره کردن شقاق مقعد و رحم را سود دهد و بوئیدن وی
مقوی دل و دماغ بود و قطع غثیان و قی بکند و چون بسیار خورند
درد اعصاب و قولنج و مغص تولد کند و آنچه نارسیده بود دیر
هضم شود و مصلح وی رطب با عسل بود سفاقلینوس نوعی از زر
بری است و طبیعت آن گرم و خشک است و مسهل بود و خام خورند و
پخته سقولوقندریون اسقولوقندریون خوانند و گفته شد در الف اما
منفعت وی در اینجا گفته شود و یونانی اسقلبیس گویند و سقلسوس
دالبنون و قطار بغاسم خوانند و مؤلف گوید بشیرازی زنگی دار
خوانند و نباتی صخری بود مشابه بکزبرة البیر و طبیعت آن گرم
در اول و خشک است در دوم و گویند معتدل است در گرمی و سردی
و وی لطیف و محلل بود و عظیم جهت سپرز نافع بود و چون بسرکه
بپزند یا بسکنجبین و چهل روز ناشتا بیاشامند و تقطیر البول را سود
دهد و سنگ گرده و مثانه بریزاند و مقدار مستعمل از وی دو درم بود
و دیسقوریدوس گوید بدل نسیان و فالج و لقوه و وسواس سوداوی و

صرع را نافع بود و فولس گوید صلابت سپرز و غلظ آن سود دهد
و با روغن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکته نافع بود و گویند
چون از خوردن بپاویزند منع الستنی بکند و اگر با سپرز بود نیکو بود
و وی مضر بود بدل و معده و مصلح وی مصطکی بود و مضر بود
بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل آن دو وزن آن کمادریوس بود
سقمونیا محموده گویند و آن عصارهٔ گیاهیست از یتوعات که
برگ آن بلبلاب ماند و نبات وی بدراز سه گز یا چهار گز بود و
شاخهای بسیار از یک نوع بود و گل وی سفید بود و بهترین آن بود
که صافی و سبک و متخلخل بود و بلون ابریشم بود و چون در دست بمالند
خرد شود و سفید بود و در آب زود حل شود و چون حل شود مانند
شیر بود و آنچه سیاه بود یا زرد سخت بود و بر سر انگشت خرد نشود
و آن نوع بد بود و تا در میان سیب و به مشوی نکنند نشاید که استعمال
کنند و مؤلف گوید مشوی کردن وی چنان است که در کیسهٔ کتان کنند
و به یا سیب خالی کنند و در میان آن نهند و سر آن باز جای نهند
و بجو بکی محکم کنند و در میان خمیر گیرند و در تنوری که آتش آهسته بود
بنهند و رها کنند تا پخته شود و بعد از آن بیرون آورند و در سایه
خشک کنند و پس استعمال کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم
و گویند در دوم و حرارت وی زیادت از یبوست بود بر برص و
بهق و کلف طلا کردن نافع بود و محلل جراحات بود چون با عسل بدهد
طلا کنند و جهت درد سر کهن شده با سرکه و روغن گل طلا کنند نافع بود
و سقمونیا مسهل صفرا بود و شربتی از وی از طسوجی تا دو دانگ
بود بر حسب مزاج و هوا و با ادویه از طسوجی تا دانگی برگزیدن عقرب
طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضر بود با حشا و معده و جگر و
دل و کرب و غثیان و تشنگی آورد و اشتها طعام ببرد و مصلح
آن بود که با کثیرا و افسنتین و دو تو و نشاسته و روغن بادام شیرین

مخروج کنند بوزن آن وچون پا شامند از وی بسیار آن یک درم بود
اوّل مساک کند بعد از آن کرب و غثیان آورد و عرق سرد و اسهال
بافراط آورد و باشد که بکشد و اگر زن بخورد بر گیرد بچه بکشد و دو درم
از وی کشنده بود و شریف گوید یک جزو از وی با چیزی ترید با شیر
تازه پا شامند بناشتا کرم بزرگ و خرد بیرون آورد و اصل نبات
وی چون با سرکه بپزند و نیک بکوبند و با آرد جو ضماد کنند بر
عرق النسا نافع بود و رطوبت بیخ وی چون به پشم بجراحات کنند
بیندایند بگدازاند و چون با سرکه بپزند و بر جرب ریش شده ضماد
کنند نافع بود و بیخ وی بر برص طلا کردن عظیم نافع بود و مداوای
کسی که سقمونیا بسیار خورده باشد بدوغ و سویق تفاح و رب
سفرجل و رب سماق و رب ریواس کنند و صاحب منهاج گوید بدل
وی خردع گویند و گویند سه وزن آن و مؤلف گوید مسهج ادویه
عمل وی نکند و بدل وی نبود در مسهل صفرا چندانکه امتحان کنند
و قوت سقمونیا تا سی سال باقی بود **سقوردیون** توم بری بود
و آنرا اسقوردیون گویند و گفته شد و شقردیون نیز گویند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم ملطف و مفتح بود جراحتهای عظیم
خبیث با صلاح آورد و تشنّج عضله را نیکو بود و باقی منفعت
آن در شین کنته شود **سقنقور** ورک ماهی است و سقنقس نیز گویند
و گویند از نسل تمساح است و آنچنان است که نهنگ بر لب رود
نیل خایه می نهد و بر می آورد و هرچه در آب می افتد نهنگ می شود
و آنچه در ریگ می ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک تواند
زیست و وی از نر و ماده نیز متولد شود و صاحب جامع گوید گرفتن
وی بیشتر در زمستان بود در شدت سرما از آب بیرون آید و در و
بر پایان نهند و صیاد بدو رسد و صید کند و این قول خاصه صاحب
جامع است و همو نقل از ابن جمیع کند که سقنقور در رمل کنار نیل هند

بیشتر در صید و در آب نیل میرود و بدان سبب ورک ماهی گویند و ورک
از بهر آن خوانند که مانند ورک است و ماهی از بهر آن گویند که در
آب میرود و میان سقنقور و ورک آنست که سقنقور در نیل و نزدیکی
آن بود و ورک در بیابانها بود و سر ورک پهن بود و سر سقنقور باریک
و کشیده و رنگ ورک زردی که بسرخی و تیرگی زند و پوست وی خشن
بود و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد و سیاه و سفید و سبز و پوست
وی املس و محمد ابن احمد التمیمی در کتاب مرشد گوید که نر سقنقور دو قضیب
دارد و ماده آن دو فرج دارد و مولف گوید که یک سقنقور دیدم نر
که قضیب وی سرش بدو شاخ بود اما بن آن یک بود و آن دو خصیه
دارد و آن همچون خصیه خروس بود و هم در موضع آن بود که از آن جوف
و ماده وی بیضه در رمل دفن کند و بحرارة آفتاب تمام شود
و بچه بیرون آید و غذای وی در آب ماهی و در بیابان عظایات و غیر
آن و در بعضی کتب خواص دیدم که چون سقنقور بصیاد رسید و
عضوی از آن صیاد گزید طلب آب کند اگر آب یافت در آب رفت
و اگر نه شاشید و در بول خود غلطید صیاد در حال مرد و اگر سقنقور
سالم ماند و اگر صیاد پیش از وی در آب رفت یا در بول خود غلطید
سقنقور بر قفا افتد و مرد و صیاد سالم ماند و این از خواص عجب
است و بهترین آن بود که در وقت بهار صید کرده باشند در موسم
هیجان ایشان و بهترین اعضای وی ناف و گرد بر گرد آن و گرده و
بن دنب و به آن بود که از موازی ناف برگیرند و گرده و پیه با وی بود
و رنگ وی باید که سیاهی بود که بسرخی مایل بود و بر هم چسبنده بود
و آنچه سفید و ریزان بود نمک بکر بود و سقنقور چون تازه بود گرم و تر
بود در دوم و چون نمکسود کنند و خشک گردد حرارت وی زیادت شود
و رطوبت کمتر و صاحب منهاج گرم بود در دوم و چون نمک سود کنند
و خشک گردد حرارت وی زیادت شود و رطوبت کمتر و صاحب منهاج

گوید گرم بود در دوم و خشک بود در اول و موافق کسانی بود که مزاج
ایشان سرد و تر بود و کسانی که مزاج گرم و خشک بود موافق نبود بلکه
مضر بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود و از آنچه در مرکبات
مستعمل کنند و شربتی از گوشت وی از یک مثقال تا سه مثقال بود
بحسب مزاج کسی مستعمل کنند و سن وی و شهر وی و وقت استعمال تا در
کدام فصل بود و اولی آن بود که اگر تنها استعمال خواهند کرد سحق
کنند بر سر شراب کهن صافی یا بر ماء العسل یا طبیخ یا نقیع زبیب
شیرین یا بر سر زرده تخم مرغ چون نیم برشت کنند و بیاشامند
و همچنین نمک وی در اطعمه از یک درم تا دو درم بود بحسب مزاج
اگر بر سر زرده نیم برشت کنند و بیاشامند تنها یا با تخم جرجیر سوده
بوزن آن این شغل را بغایت معتبد بود و سقنقور نافع بود جهة
مرضهای عصبانی سرد و کسی را که در مجامعت ضعفی و تقصیری بود
منی بیفزاید و قوت شهوت بدهد خاصه به گرده وی و گویند چون
یک درم با شراب بیاشامند از حوالی گرده وی شهوت باه بجنبد
برانگیزد که ساکن نشود مگر بر ق عسل با عدس یا تخم کاهو با آب بیاشامند
و بدل وی جالینوس گوید خصی الثعلب است و مولف گوید داده
مانی بهر چند امتحان کرده شد هیچ ادویه بخصی الثعلب نرسد
خاصه با شراب بیاشامند و گویند سقنقور در هندوستان
می باشد و در بحر قلزم نیز و گویند در بلاد حبشه نیز می باشد اما
این نوعها مشهور نیست و گویند بدل وی خصی الثعلب است که فربه
و بوزن آن قضیب گاو جوان خشک کرده سوده و نیم وزن آن تخم گزر
کنند **سکر** بپارسی شکر گویند و در منهاج مراد شکر ابلوج است
و بهترین وی آنست که سفید و شفاف بود و از طرف هندوستان و
چین آورند و آنرا قند خام خوانند طبیعت وی گرم است در آخر
اول یا در اول دوم و تر است در میانه اول و چون کهن گردد میل بخشکی دارد

و وی ملین بود و نافع بود بمعده بجلائی که در وی است و در جلا نزدیک
بعسل بود و شکر سلیمانی تلیین در وی بیشتر بود و عسل قصب تلیین در وی
بیشتر بود که در فانید و عسل طبرزد در وی تلیین بیشتر بود که در
عسل نحل و شکر مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعا و بطن
و محلل طبیعت بود و مقوی معده و جگر و مفتح سده و جگر و مقدار
شربت از وی ده درم بود و اگر با روغن بادام شیرین بخورند
منع قولنج بکند و کهن وی سودمند بود جهت بلغمی که در معده بود
الا تشنگی آورد و خونی در وی آمیز از وی متولد شود و صفرا بر انگیزد
و مصلح وی رمان مز بود و شریف گوید چون با روغن گاو یا گوسفند
اگر بیاشامند اجناس بول را سودمند بود و چون ده درم از وی گداخته
در بیست درم روغن گاو تازه نیم گرم کنند درد ناف و اندرون را
نافع بود و موافق بود محرور و مبرود را باعتدالی که در وی بود و محتاج
مصلح نبود و سده بگشاید و بخور کردن قطع زکام بکند و سودمند بود جهة
جرب جفوف چشم چون بر پاره شکر حل کنند تا خون آلود شود و اگر
احتیاج بود دیگر بار آنرا مکرر کنند و اگر درد از روی چشم کنند سفیدی شکر نیز
و چون بپزند و کف از وی دور کنند عظیم تشنگی را نافع بود و زبانی که
زابیغ باشند پاک گرداند از مواد و مجربست با آب گرم آشامیدند
با دهان سرفه زایل کنند و آواز بگشاید و نزله را نافع بود و سینه
را نرم کند و خشونت مثانه زایل کند و اولی آن بود که شکر کسی که در طبیعت
یبستی داشته باشد و هیچ امعا از بسیار خوردن وی حذر کنند و گویند بدل
وی ابو السیاه است و مصلح آن به بود و طباشیر و بدل آن گویند میوز
خراسانی **سکر العشر** صاحب منهاج گوید صمغیست که از درخت عشر
بیرون می آید در موضع کلوی که خشک جمع می شود آنرا سکر العشر خوانند
و هم گوید طلیست که بر درخت عشر می افتد در خراسان و جمع میشود باز
همچون ترنجبین کم می افتد بر خاری مانند پاره نمک و در وی جلائی بود

واندک عفوصتی و سفید بود و چون بخر حجازی بود میل بسیاهی داشته باشد
و مولف گوید در خار مانند مگس بزرگ آشیانه سازد و آن کرم در میان آن
آشیانه نماند و آن کرم را بشیرازی خرکک تیغال خوانند و آشیانه
را بپارسی تیغال خوانند و طبیعت وی معتدلست و میل بحرارت
دارد و نزدیک بمزاج شکر بود و وی لطیفتر از وی بود و در وی رطوبتی
بود و طبع نرم دارد و چون در چشم کنند سفیدی که در چشم بود زایل
کند و روشنی زیاده کند و شریف گوید که سی روز متواتر از وی
بیاشامند هر روز ده درم با آب نیم گرم ربو و دشخواری نفس را سودمند
بود و با لبن لقاح استسقا را نافع بود و نغطش بود مانند انواع شکر
از بهر آنکه حلاوت وی اندکست و وی معده و جگر و گرده و مثانه را
نیکو بود **سکنجبین** صمغ نباتیست که بشکل مانند قنا بود و صاحب
منهاج گوید نیکوترین وی آن بود که بیرون وی سفیدی زند و اندرون
وی بسرخی و تیز بوی بود و زود در آب حل شود و اصفهانی بهتر
بود و صاحب جامع گوید نیکوترین صافی بود و بیرون وی سرخ
بود و اندرون وی سفید بود و رایحه وی متوسط بود و میان رایحه
حلتیت رفته و حریف بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم
ملطف و محلل بود فالج را نافع بود و مصلح ماده بود که در وریکین باشد
و قولنج را نافع بود و چون بیاشامند یا در حقنه کنند اوجاع لواسیر را
سود دهد و چون تنها بیاشامند سنگ گرده بگدازند و سردی که در معده
بود و رحم و امعا را نافع بود و حیض و بول براند و بچه بیفکند و مسهل
آب زرد بود و برگزیدگی عقرب و مار طلا کردن سود دهد و صرع را
نافع بود و آنچه اصفهانی بود باه را زیادت کند و شیخ الرئیس گوید
محلل صداع بارد و ریحی بود و استسقا و مفاصل را سود دهد و ضماد کردن
جذب سکر و شوک بکند و کرم و کدو دانه و کرمهای دیگر بکشد و گویند
نفسی که بسبب آن سردی بود سود دهد و درد مفاصل و سینه را پاک کند

و مسهل بلغم لزج و رطوبات غلیظ بود و عرق النسا که سبب آن از بلغم بود
و درد پشت و بادهای غلیظ که در اندرون بود سود دهد و تاریکی
چشم و غلظ اجفان و وی فاضلترین داروهایی بود که بجهت دفع
نزول آب استعمال کنند و شربتی از وی از یک درم تا یک مثقال
بود و شاید که بغیر از سرد مزاج با مرضهای سرد استعمال کنند و با
محروری مزاج بغایت مضر بود و اگر با شراب بیاشامند گزندگی
جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گویند مضر بود بمثانه و
مصلح آن انیسون و مصطکی باشد و بدل وی قند سفید و گویند
نیم درم آن جاوشیر و گویند بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر
باشد از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج گوید نوعی از قند
مستخیل میشود به سکنجبین **سک** اصل وی چینی بود و آن عصاره
املج بود و نوعی دیگر مرکب بود از عفص و بلیج مانند رامک ترکیب کنند
و بهترین وی آن بود که بوی وی نیکو و خوشبوی بود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در دوم و قابض بود و مقوی احشا بود و منع قی
بکند که از رطوبات بود و چون بر شکم ضماد کنند ببندد و قوت اعصاب
اندرونی بدهد و باه را زیادت کند و ستدع بگشاید و در درد مفاصل
نیکو بود و درد اعصاب و منع نزف دم بکند و درد دل را سود دهد
و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوییدن وی سر که را صداع آورد و
مصلح وی کافور بود **سکر السک** مرکب بود از مازو و فاغره و
قلنجه و بساسه و صندل مقاصری و سنبل الطیب و عسل و در مرکبات
گفته شود صنعت آن **سکنجبویه** و سنجبویه اسنه آن بزر
سبیسبان است و حب العقد هم گویند و گفته شد مکرر صنعت آن
سلق دو نوع است یک نوع بپارسی هم سلق خوانند و مشهور است
و آنرا اسود خوانند و یک نوع دیگر بپارسی چغندر خوانند و بهترین
آن شیرین بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند که

مرکب القوی بود و گویند تر است در اول و در وی قوتی تمام هست و ملطف و محلل بود و مفتح بود و در سیاه وی قبضی بود و در سپید وی جلا و تحلیلی و کلف و داء الثعلب و حزاز و ثآلیل را نافع بود چون با آب وی طلا کنند و ورق وی پخته و سوختگی آتش را نافع بود و بر قوبا با عسل طلا کردن نافع بود و اگر سر با آب وی بشویند شپش را بکشد و بر داء الثعلب طلا کردن موی برویاند و قولنج را سود دهد با مری و توابل و رعشه و قطع بلغم بکند و آب بیخ وی در بینی مصروع چکانند و ادمان کنند اگر سبب آن از جمع شدن اخلاط لزج در دماغ بود بغایت نافع بود و آورده اند که چون آب ورق وی بر خمر ریزند بعد از دو ساعت سرکه شود و اگر بر سرکه ریزند بعد از چهار ساعت خمر گردد و اگر آب وی با ادویهٔ مسهل بیاشامند بلغم بیرون آورد و اصحاب نقرس و مفاصل را سود دهد و چون ده درم آب وی با نیم درم غاریقون خلط کنند خلطهای غلیظ لزج بیرون آورد و وی محرق دم بود و مولد نفخ و کیموس ردی بود و مصلح وی سرکه بود و خردل و اصل وی معده را بد بود و مغثی و مصلح آن رب غوره یا شراب اترج بود **سلق الماء** حار التهیست و گفته شد **سلق بری** سلق جبلی است و آن نوعی از حماض است و گفته شد **سلق جبلی** سلق بری است و بشیرازی بیخ آنرا حلیمو خوانند و آن جلبان است بپارسی از اردو خوانند و حلیمو نیز گویند و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم بر نقرس و مفاصل ضماد کردن عظیم نافع بود و جهت سرفهٔ بلغمی با نبات سفوف ساختن مجرب بود و بر عضوها که کوفت خورده باشد ضماد کردن با گلاب نافع بود **سلت** بپارسی جو برهنه گویند و بیونانی طراغیس و آن مانند گندم بود بی پوست و در صنعت شعیر کننده شود **سلیخه** قسیا خوانند پوست درختی است که آن درخت را سلیخه گویند و سلیخ سلیخه بدان سبب گویند و آن انواع است نیکوترین آنست که سرخ رنگ بود و

و سطبر و در طعم وی اندک تلخی بود و عفوصتی تمام و چون بشکنند مانند ریوند تخمی بود و قصبهٔ وی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قرنفل بیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق بود و کبلا بود که بغلط سلیخه فروشند و صفت آن در کاف گفته شود و گویند نوعی از سلیخه هست که ملتحی بود بدارچینی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه گرم و خشک است در سیوم محلل ریاح غلیظ بود و مقوی اعضا و حیض بگشاید و بول براند و بادارو های چشم تیزی چشم زیادت کند و درد پهلوها و سینه که تولد کند از اخلاط لزج با آزربایجی غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم بود شراب وی جهت معده و جگر نافع بود و چون دود کنند بدان رحم را پاک کند از رطوبات فاسد عفن و بوی آن نیکو کند و چون با عسل بیامیزند و بر رطوبتها بثنی که در روی باشد بینداینند زایل کند و گزندگی افعی و مجموع دیگر گرم که عارض شود در اندرون و درد گرده را نافع بود و سده بگشاید و بچه زنده و مرده بیندازد و مشیمه و مقدار مستعمل از وی یک درم بود و گویند مضرست با معا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی بن سو گویند بدل آن نیم وزن آن دارچینی بود **سلیخ الجبه** پوست بار بود و نیکوترین آن پوست بار بود که لون آن سفید بود دار بی پوست گویند سرد خشک بود بغایت مجفف بود اگر بشراب بپزند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و اگر بدان مضمضه کنند درد دندان سود دهد و اگر با ورق کبر بپزند و بدان مضمضه کنند همین عمل کند و اگر مقدار یک درم از وی با سه خرما بسرشند و بخورند بعد دو هر خرمای یک مثقال درد چشم نکشند و اگر با کندر تا لیل زایل کند و اگر یک درم پاره پاره کنند و با دو درم ارد جو بسرشند و در سبب آتش دفن کنند تا پخته شود و بخورد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری خواه باطنی سود دهد و اگر در زیت بپزند و از آن

موم روغنی سازند نافع بود جهت درد لبان و مقعد و چون در آتش
بخور کنند مار بگریزد از آن موضع و چون بر ورک زن حامله بندند
آسان بزاید و چون در زیت بجوشانند و در گوش چکانند درد
گوش که از سردی بود و در پیشیان دماده که از وی روانه بود
سود دهد و بخور چون کنند در شیب زنی که مشیمهٔ وی بازگشته
باشد یا بچه در شکم وی مرده باشد مجموع ساقط گرداند و اگر
در زیت اندازند و چند روز در آفتاب گرم بیاویزند جهت
غلظ اجفان و رمص و بخناکه در جفون پیدا شود کحل کردن را
نافع بود **سلحفاة** بپارسی سنگ پشت گویند و بشیرازی لاکه
پشت دریایی بشراب بیاشامند و بشیر مایهٔ خرگوش و کمون
سودمند بود جهت گزندگی جانوران و کسی که ضفدع آجامی
خورده باشد زهرهٔ سنگ پشت بسوزانند تا سفید گردد و با روغن
گاو سحق کنند و بر جنری طلا کنند و بر سرطان ریش شده نهند جرک
آن پاک کنند و گوشت برویاند و دیگر عود نکند و مجموع ریشهای
و سوختگی را زایل کند شریف گوید سنگ پشت سه نوع است
بحری و نهری و بری و چون خاکستر آن با اندکی فلفل بیامیزند
و با عسل بسرشند و معلول را بامداد و شبگاه مقدار ملعقه
بدهند سودمند بود در ربو و لهث را و چون خون سنگ پشت
بحری با آرد جو و عسل بسرشند و مانند فلفل حبها سازند و مصروع
از آن هر روز ناشتا و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون
وی صاحب تشنج بیاشامد نافع بود و چون با حبه بید انسیر حقنه
کنند تشنج را نافع بود و چون سنگ پشت دریایی بسوزانند و
خاکستر آن با سفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق
پایها شفا بخشد و صاحب فلاح گوید اگر در موضعی که گرگ بسیار
آید و زیان دهد بگیرند سنگ پشتی و دواز کونه بر زمین بدارند و سیها

و پایهای وی بر هوا کنند و همچنان رها کنند دیگر تگرگ در آن موضع
نبارد و ابن زهر گوید زهرهٔ وی چون خشک کنند و بعسلی که
دود ندیده باشد سحق کنند و در چشم کشند نزول آب را نافع بود
و ماسرجویه گوید چون بپزند با آب و کودکانی را که فتق بود در آن
آب نشینند سود دهد **سلوانیون** درختیست که بالای وی از
زمین مقدار رسه گز بر آمده بود و گلی سرخ دارد و بعد از آن
دانه کند بمقدار گشنیز و آن نبات با جب وی جهت گزندگی مار
و مجموع گزندگان زهردار سودمند بود و چون و چون بیاشامند
سینه و حلق را از خشونت پاک کند و آواز نیکو کند **سلاحه**
بول بز کوهی است که بهنگام بهیج بر سنگ کرده باشد و سنگ
سیاه شده مانند قیر بود و در ادویه استعمال کنند که جذام را
سود دهد **سماق** تمیم خوانند و طمطم گویند و عرب بسماق الدباغین
خوانند و نیکوترین وی تازه بود و طبیعت آن سرد بود در
دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و بغایت قابض بود
و منع نزف دم بکند تا بحدی که بعضی گویند که اگر از خود بیاویزند
همین عمل کند و قوت ورق وی قابض بود مانند اقاقیا و طبیخ
ورق وی موی را سیاه کند و بدان حقنه کردن قرحهٔ امعا را
سودمند بود و خوردن و در آن نشستن و اگر در گوش چکانند
چرکی که از گوش روانه بود ببندد و ورق خشک وی چون با
بپزند تا بقوام عسل آید مانند حضض بود در عمل و فعل و تخم
وی و اگر همچنین کنند همین سبیل و موافق بود چون در طعام
اندازند جهت کسی که اسهال مزمن و قرحهٔ امعا داشته باشد و
رازی گوید چون سماق بشرابی قابض بیاشامند قطع اسهال و نزف دم
از رحم بکند و کثرت بول را نافع بود و بعضی گویند اگر ببندند در
صوفی سرخ رنگ و بر کسی که خون از وی روانه بود آویزند از سر موضع

که بود ببندد و این با سویق کند اشتهای طعام پیدا کند چون جوضی که دارد
و طبیعت ببندد و بعفوصتی که دارد اسهال از من صفراوی سود دهد
چون بخورند و باید آن صبغ کنند و اگر با گوشت دراج و مرغ بپزند
شکم سخت دارد و اسحق بن عمران گوید اگر در چشم کشند از تبع وی
سلاق و سوزش چشم و خارش آن زایل کند و کسی که قی دایم کند
و هیچ در معدهٔ وی قرار نگیرد سماق و کمون بکوبند و با آب سرد
بیاشامند قی باز دارد و سماق دباغ معده بود و مقوی آن و باز
تشنگی بنشاند و غثیان صفراوی ساکن کند و سحج را سود دهد و
ذوسنطاریا را بدان حقنه کردن و سیلان رحم و بواسیر را بغایت
نافع بود و شریف گوید اگر بپزند ده درم در هفتاد درم آب
فرو باید داد بعد از آن خرقه پاک در آن آب فرو برند و بر جسمی
که جرب بود و آکله و سماق بکمید کنند تنها نافع بود و چون بپزند
تنها به آب سرد قطع سیلان خون از هر موضع که باشد بکند و اگر
در چشم مجذور چکانند چون سوخ شده باشد ایمن باشد از آنکه
آبله در چشم وی برآید و چون کرد سماق با گلاب مضمضه کنند
قلاع را زایل کند و ورق وی همچنین و چون ضماد کنند بر ناف و
بن قضیب نافع باشد سلس البول که سبب آن استرخا بود و سماق
مضر جگر سرد بود و گویند مصلح وی مصطکی بود. سمین پیه چربی گوشت
نیکوتر آن بود که از حیوان مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود
شکم براند و زود منهضم شود و باه را زیادت کند و غذای بد بود و
بلغمی را و زود مستحیل شود بدخانی و مرارتی اوّل آن بود که اندک
خورند بعد آنکه لذتی بدهد و مصلح وی لیموی ترش بود در تحلیل
و رامین محلل. سمسم بپارسی کنجد گویند و بهترین وی آن بود
که تازه و بزرگ حب بود و جرم وی با قوت بود و روغن وی و
طبیعت وی گرم است در میان درجهٔ اول و تریست در آخر آن و باه

گویند در دوم ملین بود و محلّل خون بسته و اثر کبودی که از ضربه
حادث شود و نافع بود جهت شقاق پایها و خشونتی که در بدن
باشد و برای عصاب ضماد کنند محلّل غلظ آن بود و برو رمها و
سوختگی آتش ضماد کردن سود دهد و نقیع سمسم حیض براند و بچه
بیندازد و چون مقشّر کرده بریان کنند غذای صالح دهد و فربهی
آورد و چون منهضم شود معده و حشا و لعوق وی مرضهای
سینه و شش و سرفه را نافع بود و خونی که از وی متولد شود
متوسط بود در نیکی و بدی و وی مسکن حرقتی و لذعی بود که در
معده عارض شود از خلطی تیز یا از شراب یا از دارویی که
گرم بود و وی منی بیفزاید باه را زیادت کند و گندگی ها را سود
دهد و مقدار مأخوذ از وی پنج بود و معده را بد بود و بوی دهان
بد کند و مرخی معده بود و غثیان بیاکن کند و تشنگی آرد و مولد
خلطی غلیظ بود و بطی الهضم بود و اولی آن بود که بریان کنند
و با عسل بخورند و جالینوس گوید بدل وی در تملیس خاصّه بزر
کتان بود و اگر همچنان بخورند و قدری بر سر آن بخورند زود بگذرد
و اگر بطبیخ ورق وی موی را بشویند نرم گرداند و دراز کند و السلیم
سمسم بری جلبهنگ است و گفته شد. سم الحمار دفلی است و گفته شد
سمن بپارسی روغن گاو گویند و گوسفند و فعل وی مانند زبد بود
و در انضاج و ارخا و تلیین اقوی بود از وی طبیعت وی گرم و تر
بود در اوّل و حرارت وی بیشتر بود از زبد و خوزی گوید روغن
گاو منع سم افعی بکند در حال که بدل سد و رازی گوید که شخصی را
که در بادیه افعی بگزید و روغن گاو کهن بیاشامید و هیچ ضرر بوی نرسید
و روغن چند آنکه کهن تر گردد حرارت وی زیادت گردد و قوت جلا
محکمتر بود و شیخ الرئیس گوید منضج و محلّل بود و بیشتر فعل وی در
نیکو و بنا نه بود در مزاجهای محکم و منضج ورمها بود خاصه ورم بن

کوشت و ازان کودکان و زنان و سینه را نرم دارد و منضج فضولی
بود که در وی باشد و خاصه با شکر و بادام تلخ و همه شکم ببندد و
همه براند و وی تریاق زهرها بود که خورده باشند و شریف
کوید چون با آب خاکستر حقنه کنند تزحر و قرحهٔ امعا نافع بود و اکر
بر سینه نهند و بر دهان جراحتی نهند که خواهند که سران با هم نیایند
منع کوشت رستن بکند و سر آن جراحت فراخ کند و چون خنازیر و غدد
کهن بسرشند و بر جرب کهن طلا کنند زایل کند و چون بیاشامند
از وی مقدار ده درم با پنج درم شکر بول براند در حال و چون بعرق
بخود برکیرند ریش رحم را سود دهد و چون بر مقعد مالند بواسیر را
نافع بود و چون نیک نشا لعق کنند سرفهٔ خشک دفع کند و نرم کرداند
و اولی آن بود که کسی که وی را علق باطنی بود اجتناب نماید از وی
و چون روغن بردی طلا کنند هفت شب و بدان چسبند روی را پاک
کند و حسن بیفزاید و جلای تمام بدهد و زبد بیز همین عمل کند در
طلای وی سمنون سمنه است و کفته شد و هر ترکیبی که بدنرا
فربه کند سمنه کویند سمک بپارسی وی را ماهی خوانند و بعضی
بعضی کوم بود همچون کوسج و مارماهی و مار ماهی منی بیفزاید و به
کرده نیز و بهترین ماهی صخوری بود که پوست وی رقیق بود و فلوس
وی کوچک و متوسط بود در خردی و بزرکی و فربهی و لاغری
و سهوکه نداشته باشد و لذیذ بود و فاضلترین انواع آن
شبوط بود و بپارسی بنی و شبوط در فرات و در دجلهٔ بغداد
بسیار بود و فاضلترین جایکاه ایشان جایی بود که سنک ریزه بود
با رمل و آبهای شیرین و اکر بحری بود افضل آن بود که لجه بود و افضل
آنچه خورند جهت ترطیب باشد باج بعد از آن مشوی بر طبق
و آنچه با آتش بریان کرده باشند سبکتر بود بمعده از آنچه در
روغن بریان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بروغن بریان...

کرده باشند بد بود و تشنکی آورد بسیار و دیر از معده بکذرد و
طبیعت ماهی سرد و تر بود در دوم باه را زیادت کند خاصیت آنکه
و بدنی را که عرق کند فربه کند و مرق وی نافع بود جهت زهرهایی
که خورده باشند و کزندکی نیز و ماهی که وی را سلور خوانند و
آن در نیل مصر بود و وی را فصوص و ریش نبود و طویل و املس بود
و سر وی بدر از نابل بود و دهن وی کشیده بود مانند خرطومی
و دیسقوریدوس کوید وی را سلوریس خوانند و وی فربه بود
و نیز در کوشت وی زهاوتی و لزوجتی بود و جهودان وی را
نخورند و چون تازه بود غذا دهد و شکم براند و چون نمکسود کنند
غذا اندک دهد و قصبه شش پاک کند و آواز صافی کند و اکر ادمان
خوردن وی کنند برص آورد به سبب بسیاری رطوبتی و لزوجتی که در
وی بود و دیکرا نرا نمکسود کنند و بسیر که خورند که قوت نمک قطع
فضول وی بکند و انواع ماهی مولد بلغم بود و مرخی اعصاب و
موافق نبود الا بمعده کرم و تشنکی آورد و مصلح آن مثلث بود
با عسل بسیار که عسل وی را کرم کند لطیف و زود بیرون آورد و بار
جالینوس کوید و نشخوار منهضم شود و نشخوار خون از وی متولد شود
و چون متولد شود مملو از لزوجات بود و بلغمهای بد غلیظ از وی
حاصل شود و از آن بلغم مرضهای غلیظ و ماهی که خرد شده باشد
در موضعی نمناک نهند از خوردن وی همان عارض شود که از خوردن
قطرو ماهی آنچه نمکسود بود نیکوترین آن بود که زیاده کهن نباشد
و اولی آن بود که با آب بجوشانند و بعد از آن در آن اندازند و بریزند
طبیعت ماهی شور کرم و خشک باشد و سرد وی را نافع بود جهت ورم ملاثه
و شقاق مقعد و سر ماهی شور که آنرا سمارس خوانند چون بسوزانند
و بر کزندکی سک دیوانه و عقرب نهند سود دهد و کوشت وی چون
بخورند همین عمل کند و ماهی شور بلغم بکدازد و بهق سیاه آورد و تشنکی

بیشتر از ماهی تازه آورد و مصلح وی آن بود که بسرکه و صعتر و کرویا
معمول کنند و بعد از آن حلوا و روغن خورند و سرد مزاج نشاید که
ماهی تازه خورد و معده بلغمی را مضر بود بغایت و ادمان خوردن
آن مرضهای بد را عصاب و دماغ پیدا کند و اولی آن بود که اگر
ادمان خوردن وی خواهند کرد بروغن کردکان و روغن زیت
بریان کنند و فلفل کوفته بران افشانند و بخورند بعد از آن مربای
زنجبیل و شراب صرف محکم و آب نخورند چندانکه توانند و اگر
اتفاق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و بهتر آن
بود که آب نخورد کمتر روزی که عزم قی کردن دارد و اگر بخورد و
قی نکرد بعد از آن داروی مسهل بیاشامد تا از معده و بدن بیرون
آید و الا بلغم لزج زجاجی از وی متولد شود بسیار و آن سبب
قولنج سخت و فالج و سکته گردد و مصلح وی عسل بود که از عقب
وی بخورند و بلغم بیزداید و تغیر در مزاج پیدا کند و سرکه نیز
موافق بود در اصلاح آن و سمک مملوح ممقود نیکوترین آن بود
که نرم و فربه بود و وی نمکسود کنند و از تازه بریان کرده و وی مضر بود
بعرق النسا و سوداوی مزاج و مصلح وی اترج مربا و سکنجبین
نیکوتر آن بود که بهار زیاد بود و آن احسن نیز هست و اولی آن بود که
بسرکه بجوشانند با سداب و کرفس و زعفران بعد از آن ماهی را
شرحه کنند و در آن اندازند و بپزند چندانکه مهرا شود و لذت وی
باقی بود و باید که بعد از آنکه صید کرده باشند زمانی رها کنند و
چندانکه متغیر شود و تباه گردد و طبیعت آن سرد بود و معتدل
بود در رطوبت و جگر گرم را نافع بود و یرقان و تبهای صفراوی حاره را
مضر بود و مصلح وی فالوده بود سمکه صیدا و در شام سمکه
الله خوانند و شریف گوید وی در چشمه بود نزدیک عین صیدا
از زمین شام و وی ماهی کوچک بود و وی را در زمان بهار صید کنند

در هیچ فصل دیگر نتوان کرد که وقت هیجان ایشان بهار است و نیکوترین
آن نر بود و مادام که زنده بود فرق نتوان کرد نر از ماده
و چون مرده و خشک شد علامت وی پنهان شد و چون صید
کردند نمک سود کنند و خشک و چون استعمال کنند نیم درم از وی
سحق کنند و بر سر شراب سپید کنند و بیاشامند و اگر در طعام
کنند شاید و شهوت مجامعت را برانگیزد و نعوظ تمام آورد
نر وی و بعضی گویند فرق میان نر و ماده آن بود که نر آن سر کوچک
و بدن دراز بود و ابن جمیع گوید در کتاب ارشاد که نیکوتران بود
که بعد از نیمهٔ شهر شباط صید کنند و نر آن مهیج باه بود مردان را
و ماده آن مهیج باه بود زنان را و سر بیضه نیم برشت کنند و بخورند
سمانی شریف گوید مرغیست که از دریا خیزد و وی را قتیل الرعد
بدان سبب گویند که چون آواز رعد بشنود بمیرد زهرهٔ وی چون لعق کنند
صرع را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند درد گوش را
زایل کند و چون ادمان اکل وی کنند دل سخت را نرم گرداند و گویند
این خاصیت در دل وی است و لیس و ابن زهر گوید سرکین وی مطلق
بسرکین گنجشک ماند نه بشکل و نه بمزاج و در مزاج میان کبک و مرغ بود
و وی بجوانمرغ کوچک نزدیک بود و لطیفتر از وی بود و میل بگرمی
دارد و بموس نیکو دهد و خوش طعم بود و نافع بود جهت تن
درستان و ناقهان و گوشت وی سنگ مثانه بریزاند و بول براند و
صاحب منهاج گوید نیکوتر آن بود که مخالیف وی نر بود و طبیعت
وی گرم و خشک بود و مفاصل سرد را سود دهد و شیخ الرئیس گوید
خوردن گوشت وی تشنج و تمدد پیدا کند چون خربق خورده باشند
بلکه در جوهر وی این قوت هست و ظن آنست که خربق خورده باشد
بلکه در جوهر وی این قوه هست و ظن آنست که خربق خورده باشد و
تنها گلی که میان ایشان ماست و مصلح وی آن بود که بسرکه و گشنیز

بپزند و بشیرازی وی را ارده می خوانند **سمور** جانوریست که در ترکستان
بسیار بود گرم و خشک بود و سخونت وی زیادت از همه حیوان سبعی
بود و پوست وی زود تغیر پذیرد از بهر آنکه دباغت وی نه
همچون همه پوستها بود و صاحب منهاج گوید و دلق نزدیک
بکند بکر باشند مسخن و مجفف بود و پوشیدن وی پیران و سرد
مزاجانرا سود دهد و غیر وی گویند پوشیدن سمور سینه و گرده
را نیکو بود **سنا** نیکوترین وی حجازی بود که برگ وی لطیفتر
برگ مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول مسهل
مره سودا بود و صفرا زایل کند و بلغم و غوص در مفاصل کند تا
عمق بدن و نقرس و عرق النسا و درد مفاصل که حادث شود
از اخلاط مره صفرا و بلغم سودمند بود و شربتی از وی در مطبوخ
از چهار درم تا هفت درم بود و اگر کوفته مستعمل کنند تا سه درم
شاید و دیسقوریدوس گوید نافع بود هیجان سودا و مسهل
آن بود مسهلی محکم و قوت بدن بدهد و اسحق بن حنین گوید
از قول بولس که وی سودمند بود جهت وسواس سودائی و شقاق
که در دستها پیدا شود و تشنج عضله و داء الثعلب و داء الحیه و
شپش که در بدن بود و صداع کهن و جرب و حکه و بثرها و صرع را
نافع بود و شریف گوید چون با زیت انفاق بپزند و از آن باز
بمالند در پشت و رکبتین را سود دهد و خلط خام بیرون آورد
و گویند مصلح وی بنفشه است و اسحق گوید مضر است بمثانه و بدل
مصلح وی هلیله زرد بود و در مطبوخ صالحتر بود که بدو فوق ورق
وی چون با حنا بیامیزند موی را سیاه کند و [illegible] وی مستعمل
کنند **سنبل** صاحب جامع گوید سه نوع است هندی و رومی
و جبلی و سنبل الطیب هندی بود و لسان العصافیر نیز گویند و رد
رانا ردین اقلیطی خوانند و در نون گفته شود و نیکوترین آن سوری بود

نافع سبک خوشبوی همچون سعد اشعر بود و خوشه وی کوچک بود
و مجفف زبان و بوی خوش وی مانرا سود دهد چون بخایند
آن از کوهی خیزد که از آن طرف دریاست و از طرف هند
آنچه هندیست آنرا غنغیطس خوانند و این اسم مشتق از اسم نهری
بحریست که بجانب کوه غنغیطس می رود و نزدیک آن روید و در قوت
ضعیفتر از سوری بود بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و
خوشه وی درازتر و بزرگتر بود و جالینوس گوید سنبل الطیب گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی مفتح و محلل بود
و اولی آن بود که چون مستعمل خواهند کرد که در بیخ وی مانند گل چیزی
بود و آن خاک وی بگیرند و آن خاک جهت دست شستن نیکو بود
و خوشبوی و بعد از آن سنبل مستعمل کنند و در وی منع عرق بکند
و وی جگر را نافع بود و فم معده چون بیاشامند و چون از بیرون
ضماد کنند و وی محلل اورام بود و مقوی دماغ و در کحلها اگر کنند
موی برویاند و نافع بود جهت خفقان و بول براند و شکم ببندد
و خون فرزجه از وی زن بخود برگیرد قطع نزف دم بکند و باز
رطوباتی که روانه بود از رحمها خشک کند و چون بپزند و زن را
نکمید کنند و در آن آب بنشینند ورم گرم که حادث شود و درد
رحم زایل کند و سینه و شش را پاک کند و یرقان را نافع بود و سده
جگر و معده بگشاید و قوت هر دو بدهد و تشنج از ایشان ببرد و همه
اعضا و لونرا نیکو کند و ضیق النفس را زایل کند و استسقای لحمی
و ممسک طبیعت بود و قی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد
شود در معده و مقوی فعل قوت ماسکه بود در بدن بیرون مجموع
و سلع که در سر بود بگشاید و بوی دهان خوش کند و درد سپرز را
سود دهد و مقدار مأخوذ از وی یک درم بود و گویند مضر بود بگرده
و مصلح آن کثیرا بود و جالینوس گوید بدل آن اذخر خوشبوی بود

دو وزن آن و گویند بدل آن ساذج بود **سنبل هندی** صاحب منهاج
گوید که بدرستی که آن دار شیشعان است و خلافست سنبل هندی
سنبل الطیب است و گفته شده و دار شیشعان هم گفته شده
سنبل الکلب صاحب جامع گوید ثمر شجر دردار است که معروفست
بالسنة العصافیر و سهو کرده دردار نیست اسفیدار گویند و
بعربی شجرة البق و السنة العصافیر ثمر درختی است که پارسی
آنرا اسپر خوانند و سنبل الکلب بهار آنست **سندروس** صمغی
زرد است بمانند کهربا لیکن سست تر از وی بود و در وی اندکی
تلخی بود و طبیعت وی صاحب جامع گوید گرم و خشک بود در دوم و
قبضی بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود و در وی قبضی بود و
خون را ببندد و بواسیر را سود دهد چون بیاشامند قطع فضول
بلغم از معده بکند و امعا و کرمها و حب القرع بکشد و جهت
استرخاء عصب که حادث شود از افراط برودت و رطوبت و
امتلا و اگر روغن وی در ناصور مالند خشک کند و اگر خرد کرده
بر جراحت افشانند خشک گرداند چون با ماء العسل بیاشامند بول
و حیض براند و چون در چشم چکانند جلای تمام بدهد و چون
بیاشامند خون از هر موضع که باشد ببندد و دخان وی نزله و زکام
را نافع بود و جهت درد دندان نافع بود و معتدل تر از وی نبود
در این و مانند کهربا بود در قوت و چون با روغن گل بیامیزند چندانکه
غلیظ شود و طلا کنند بر شقاق دست و پا خاصه مزمن بغایت سود
دهد و خفقان و وسواس و ربو که از تری بود سود دهد و اسهال مزمن
و طحال را عظیم نافع بود و در وی قوتی بود که بدن را بغایت لاغر
کند چون هر روز قدری از وی با سکنجبین بیاشامند **سندوقس**
سرخ است و گفته شد **سنجر** زنجفر است و گفته شد **شادنج**
ارسطاطالیس گوید طبع حجر وی سرد بود در دوم و خشک بود در سیوم

و معدن وی در جزایر دریای چین بود و در وی جلای تمام و تیزی بود
و دندانرا از چرک پاک کند و جلای عجیب بود چون با آتش بسوزند
و سحق کنند و بر ریشها و قرحهای عفن که دراز کشیده باشد و کهن
شده بدان بپاشند زایل کند و سودمند بود جهت استرخاء لثه
و نقاشان در جلا نگینها و خاتمها مستعمل کنند **سنجاب** گرمی وی
کمتر از سمور بود و گویند نفس وی سرد و تر بود و پوشیدن وی
محروران و جوانانرا نیکو بود و کسی که شراب بسیار کند **سندهان**
عود هندی است طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون بیاشامند
و بر نقرس ضماد کنند بغایت نافع بود **سنور** بیشتر از وی گربه خوانند
فروی و آنچه هندی بود گرم و خشک بود و بغایت مسخن بود و قایم مقام
فرو ثعلب بود و شریف گوید چون وی را همچنان بسوزند درد بگیرد که
بجل گرفته بود تا همچو خاکستر شود و با سرکه بیامیزند و طلا کنند بر مرغ
بر شقاق که در میان انگشتان دست و پا بود زود زایل کند و عاقلی
گوید گوشت وی گرم و تر بود و نافع بود جهت درد بواسیر و مسخن
کرده بود و درد پشت را نافع بود **سورنجان** در مصر علکة خوانند
و در عراق لعبة بربری و یونانی قلجیقن و بعضی بلبوسا و بعضی
افیارون گویند و بهترین وی مصری بود که اندرون و بیرون سفید
بود و در شکستن صلب بود و آنچه سرخ و سیاه بود بد باشد و
حسین ابن الحسن گوید طبیعت وی گرم است در اول و سیوم و خشک
در اول دوم و بعضی گویند خشک است در سیوم و گویند سرد است
در دوم و در وی قوتی بود که مسهل بلغم بود و بخاصیتی که در وی است
تسکین درد مفاصل و نقرس و خدر در بدن پیدا می کند و نافع بود
جهت جراحتهای کهن و اگر بسیار ضماد کنند از وی ورم را صلب
کند و وی تریاق جمیع مفاصل بود و تمیمی گوید وی را خاصیتی عجیب
هست در بواسیر باطن چون سحق کنند و نیم درم از وی بروغن گوسفند

کهنه بسرشند و به پنبه پاره بخود برگیرند در مقعد دو شب نافع بود
و محتاج شب سیوم نبود و در مفاصل با بعضی ادویها لطوخ کردن سود
دهد و منصوری گوید منی بیفزاید و مجهول گوید که سورنجان سفید باه را
زیادت کند و صاحب منهاج گوید خاصه با زنجبیل و فونج و کمون و
مقدار نیم مثقال با قند و شیخ الرئیس گوید چون جهت مفاصل خورند
اولی آن بود که با کمون و فلفل بیامیزند و مسهل بلغم خام بود و
شربتی تمام از وی یک مثقال بود با قند و اندکی زعفران و چون
با ادویه آمیزند نیم مثقال تا یک درم و اسحق گوید مضر بود باریه
و معده ضعیف را بد بود و مصلح وی کثیرا بود با قند و زعفران
و آنچه سیاه و سرخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه مسهل بیامیزند
ادویه مسهل را در معده ببندد و آفتی عظیم پیدا کند و این هر دو نوع
نشاید که استعمال کنند که در ایشان سمیت نیست و بدل سورنجان
سفید بوزن آن نیم بد بود و دو دانگ وزن آن افتیمون و ده یک
آن خربق سفید و گویند بدل آن بوزیدان است و نیز بد **سوس**
تک خوانند و بپارسی مهک گویند و جالینوس گوید منفعت در
بیخ وی است و عصاره آن در عین است و اصل آن در الف کتبه نبید
و طبیعت وی گرم و خشک است و گویند معتدل است و گویند سرد است
صاحب جامع گوید درد جگر را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و گویند که مضر بود بسپرز و مصلح وی ورق گل سرخ
بود **سوسن** چهار نوع است یکی سفید و آنرا آزاد خوانند و یکی
ازرق و آنرا کبود گویند و یکی صحرایی و آن الوان رنگ از ازرق
و زرد و آنرا آسمانی خوانند و بیخ وی ایرسا گویند و یکی زرد بود و
آنرا خطایی گویند و قد شاخ وی بغایت بلند بود و سوسن بری بود
و بستانی بود و نیکوترین آن آسمانی بود و طبیعت آن گرم است
در اول درجه معتدل است در خشکی و در وی تحلیلی و تلطیفی بود و گویند

معتدل است و سوسن سفید بستانی گرم و خشک است در سیوم و سوسن بری گویند
گرمی و خشکی وی زیاده بود و جلا دهد و کلف و نمش را سود دهد چون
روی را بدان بشویند و جرب ریش شده و ریشهای خشک سود
دارد و بری فاضلترین ادویه بود که جهت سوختگی آب گرم با
استعمال کنند و در دسپرز و گزندگی نافع بود خاصه عقرب و بوئیدن
وی محلل فضلهای دماغ بود و بیخ مسهل آب زرد چون به آب زرد چون
با به و عسل بیاشامند و شربتی از یک مثقال تا سه مثقال بود و گویند
وی مضر بود به درد سری که از گرمی بود و مصلح وی کافور بود و بقراط
گوید سوسن آزاد طبیعت وی نزدیک است بزعفران و همان حکم
دارد لیکن در گرمی و خشکی کمتر از آن بود و از ادویهای قلبی بود و
تفریح از وی بود **سولان** شیخ الرئیس گوید و آن بری رومی است
گرم و خشک بود تا چهار درم چون یک حبه از وی با آب سلق سعوط
کنند لقوه را نافع بود **سودانیان** غبیت که بپارسی دار بر گویند
و بشیرازی دار نمک خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و باه را
زیادت کند و مضر بود بدماغ و در گوشت وی حدتی بود از بهر آنکه
حشرات میخورد و بوی بد دارد و وی بد بود خاصه چون لاغر بود
سورخ نوعی از کف دریاست و در موضعها که سنگ بود نزدیک
دریا پیدا شود و در قوت مانند نمک بود و مانند زهرة الملح و وی
لطیفتر از نمک بود بسیار و ملطف و محلل بود **سویق الشعیر**
بپارسی پست جو گویند و نیکوتر آن بود که معتدل بود بریان کرده و
نخاله وی اندک بود و وی سردتر از پست گندم بود بسیار و شکم را
ببندد و چون با آب انار ترش بسرشند یا سفوف کنند همچنان تیزی
معده را خشک کند و تب صفراوی باز دارد و درد سر را سود دهد
و غثیان و قوت معده بدهد و اگر از وی حسو یا عصید سازند و
با قدری شیر بپزند و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان فربه کند

و وی مولد نفخ بود و مصلح وی قند بود **سویق الحنطه** نیکوتر آن بود که
معتدل بریان کرده باشند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
و گویند نرم است و چون نقیع کنند طبیعت وی سرد گردد و چون معده
بیاشامند حرارت بنشاند و ترطیب حاصل کند و وی برار
بگدازد و کثیر النفخ بود و اولی آن بود که با آب گرم بشویند و قند هم
اضافه وی کنند **سویق السدر** بپارسی کنار گویند و معده را
سود دهد و شکم ببندد **سویق التفاح** قی و غثیان ساکن کند که از
صفرا بود و معده را قوت دهد و شکم ببندد و تشنگی را بنشاند
سویق القرع طبع نرم دارد و سرفه را نافع بود و درد سینه که از
گرمی بود **سویق الرمان** سرد و خشک بود و مسکن صفرا بود و معده را
نافع بود و طبیعت سخت دارد و اشتهای طعام پیدا کند **سیسنبر**
سه سنبل گویند و نمام و نماما و نمام الملک نیز خوانند و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم و وی حشیشی است میان نعناع و پودنه
و بوی نیز دارد و تخم وی مسخن و سرد و لطیف و محلل باشند و مؤلف
گوید آن حشیشی است چون دست نشان بجی کنند سه سنبل میشود
و باز سه سنبل را نشان میکنند نعناع می شود و فواق بغض را
نافع بود و ورق وی چون بر سر و پیشانی ضماد کنند درد سر را
سودمند بود و به گزندگی زنبور همچنین و چون با شراب بیاشامند
قی و غثیان ساکن کند باقی منفعتهای وی در نمام گفته شود و
بدل وی در تحلیل و تلطیف بادروج بود **سیسارون** صاحب
منهاج و رازی در حاوی چنین گفته اند که سیسارون حشیشی نیز است
و در وی مرارتی و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است در دوم
و در وی تحلیلی بود و طبیخ وی معده را سود دهد و بول براند
و صاحب جامع گوید که از سخن دیسقوریدوس و جالینوس روشن
می شود که سیسارون قلقاس است و هم او گوید روشن نیست که

چیست و جای بحث است **سیسبان** ماهیی است معروف در زبان
بیت المقدس و حرفی که در اندر وی آنرا لسان البحر خوانند و در
بعضی سواحل قناطه خوانند و چون بپزند و حوصله وی بخورند و
دشخوار هضم شود و شکم براند و چون بسوزند و سحق کنند بهق و
کلف و نمش و جرب زایل کند و دندانرا جلا دهد و لعابی
سیاه که از وی بیرون آید موی بر داء الثعلب برویاند و مانند
مداد سیاه بود و اگر کتابت کنند بدان توانند کردن و السلم
سیف الغراب نوعی از دلبوث است و آنرا سوسن می گویند
و گفته شد **سیکران** بعربی بنج است و گفته شد **سیر**
جرجر الماست و کرفس الما و قرة العین و بهق نیز گویند و وی در آبهای
ایستاده بود و عطریتی در وی بود و مسخن و محلل بود و حیض و
بول براند و سنگ گرده را نافع بود خواه خام و خواه پخته و بای
سنطاریا را نافع بود و مؤلف گوید در آبهای روان نیز باشند
و باقی منفعت وی در قاف در قرة العین گفته شود **سیال**
یاسمین است و گفته شود

باب الشین

شاهلوج نوعی از اجاص است وی را بپارسی آلو کرده گویند و
آنرا اجاص ابیض و اصفر و شاهلوک گویند و اسحق بن سلیمان
گوید نیکوترین وی آن بود که زرد و بغایت رسیده و آبدار و وی
کمتر از نوع سیاه بود و سبب غلظ و قلت رطوبت و آنچه
نارسیده بود بد باشد و اجاص خشک کرده اشتهای طعام برد
محرورین را نافع بود و اگر بخورند در حال مصطکی و کندر قندی سنجان
باید کرد تا از معده بگذراند که آن بر معده انداده شود و اسحق بن
عمران گوید چون ترش بود سرد و خشک بود و گرم مزاج را موافق بود
و قطع قی بکند و حکه ببرد و اختیار وی آن بود که صادق الحموضه
بود و آنچه پخته بود و نقیع وی در انواع سرفه نافع بود همچنانکه سرکه

در انواع آن مضرات و آب وی حیض براند و طبیخ خشک وی چون
با قدری قند بیاشامند نافع بود جهت تبهای صفراوی و بلغم براند
شاه انجیر کننده شد **شاهترج** و سقوفرنبوس ابرافیقص
خوانده است و جالینوس وی را اقالینوس کنند و معنی آن دخانی
بود و وی کون بری بود و وی را کزبرة الحمام گویند و بقلة الملک و
بشیرازی شاه تره گویند و نیکوترین آن بود که سبز و تازه بود و
بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان بود و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و خشک بود در دوم و گویند سرد و خشک است
در سیوم و گویند سرد است در اول خون را صافی کند و چون
بیاشامند جرب و حکه را بغایت نافع بود و بن دندان سخت کند
و سده جگر بگشاید و بول براند و مره محترقه ببرد و طبع را نرم
دارد و چون آب تره وی بمیختج خام بیاشامند خلطهای سوخته
و جرب و حکه که سبب آن از خون عفن و صفرای سوخته و بلغم
عفن بود همه را نافع بود و این خاصیت در آب تره وی بود
و شربتی از وی از ده درم تا نیم رطل بغداد بود و بعضی گویند
بجوشانند و شربتی از خشک وی در طبیخ از چهار درم تا
ده درم بود و از جرم کوفته و بیخته تنها از سه درم تا هفت درم
بود و تخم وی اقوی بود از وی در فعل و اگر بوزن آن هلیله زرد
اضافه کنند شاید و اگر بسرکه بپرورند و بخورند قی را ساکن کند
و غثیان زایل کند خاصه که سبب آن از اجتماع بلغم و معده
از فضول پاک کند و شریف گوید اگر حشیش وی را با آب بجوشانند
و بعد از آن سر و ریش را بدان بشویند شپش بکشد و زایل کند
و چون با آب تازه وی تمر هندی بمالند و بیاشامند حکه و جرب را
زایل کند و قوت معده بدهد و سده جگر بگشاید و رازی گوید
بدل وی در جرب و حمیات کهن نیم وزن آن سنا مکی و چهار دانگ

آن هلیله زرد بود و گویند مضر است بسپرز و مصلح وی هلیله زرد بود
شاه بلوط قسطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و قابضتر
و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و طبیعت
آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول و گویند در
دوم و در وی اندکی حرارت بود و گویند گرم است در اول و
گویند سرد است در دوم غذا بیشتر از جوز بلوط دهد و در وی جلائی
بود و سموم را نافع بود اما بطی الهضم بود و غذای وی نه محمود بود
آدمی را و خوک را نافع بود و مصلح وی قند بود و گویند بدل وی
بلوط بود و گویند خرنوب بود **شاه چینی** گویند عصاره گیاهی
است چینی و گویند بتحقیق خباست آنجا سحق می کنند و پس
که منبسط شود و لوح می سازند و طبیعت وی سرد بود صداع گرم
و ورمهای گرم را طلا کردن سود دارد **شاهسفرم** جنس گرمانی
بود و نیکوترین آن سعتری بود و آنرا شاهسفرم کرمانی خوانند
و ریحان خوانند طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در
دوم و گویند در سیوم سرد است و محللات چون با آب سرد
بر وی ریزند و ببویند بخور وی مزاج را نافع بود و در ورق وی
قبض لطیف بود و سده دماغ بگشاید و دماغ را از بخار سرد
ممتلی کند و قلاع را بغایت سود دارد و چون با آب سرد بر سرشند
و ببویند خواب آورد و گویند مصلح وی نیلوفر بود و ماسرجویه گوید
سودمند بود جهت حرارت و سوختگی و صداع و خواب آورد
شادنج بپارسی شادنه گویند و بعربی حجر الدم و آن انواع است
عدسی و جادرسی و هندی و عدسی باشد که از عدس بهتر بود
و بغایت سرخ بود چنانکه بسیاهی مایل بود مانند گل بخری
چون بشکنند اندرون آن سرخ بود و زود شکن باشد و آنچه
کوچک باشد و گرد و تیز چون در آب بمالند سرخی وی زایل شود و

سفید شود و آنچه بزرگتر باشد و گردتر سفید شود و صلب بود مانند
سنگ و ان نوع بد بود و اینرا شادنهٔ عملی خوانند و شادنه
خشخاش سنگی سرخ است و نقطها بران و شادنهٔ هندی حجری وی
صلب است یک رنگ و شادنه چون شسته باشد گرم است در
اول و خشک است در دوم و انچه شسته بود سرد است در اول درجهٔ
دوم و شستن وی چنان کنند که بستانند شادنهٔ خوب و بکوبند و
بغایت سحق کنند و باب در کاسهٔ چینی کنند و آب از سر وی بریزند
و در کاسهٔ دیگر کنند و انچه با آب روانه شده باشد نگاه دارند
و دیگر سحق کنند چندان تکرار کنند که انچه شادنه بود در بن ان
نشیند آب از وی بریزند و شادنه را خشک کنند و در وی قبضی
سخت بود و تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افشانند بگدازاند
و در پشتهای چشم را نافع بود و چون بر آب انار برین پاشند
نفث دم را نافع بود خاصه چون با سفیدهٔ تخم مرغ بود و جهت
خشونت اجفان و ورم گرم ان نافع بود و چون شافه سازند
با اقاقیا بیامیزند و در چشم کشند رنجهای چشم و جربان نافع بود
و وی مضر بود بمعده و احشا و مصلح وی عصارهٔ زرشک بود
و بدل ان نیم وزن ان روی سوخته بود و چهار دانگ ان توتیا
بود و شابور گوید بدل وی حجر مقناطیس بسوزند شادنج بود در عمل
شاباتک و شاهنبانج عاباتک نیز گویند و شاباتک و شاهبانج
هم گویند و ان بنفسج الکلاب است بعربی شوک الکلاب گویند و
صاحب جامع گوید ترف است و هم گوید پنجه ابراهیم کوچک است
و هم از قول غافقی گوید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب
جامع گوید حب شبرم بری است مؤلف گوید این اقوالها خلاف
انچه محقق است بنفسج الکلاب بشیرازی انرا ترشک خوانند
گرم و خشک است در دوم صرع را سود دهد و قطع آب تن از دهان بکند

خاصه از دهان کودکان و محلل ریاح شکم اطفال باشد و زخمها و
قایم مقام مرزنجوش است **شاطل** و شاتل نیز گویند و آن دوایی است
هندی مانند گاه خشک و گویند عود قبیست خشن بزرگ مانند بسفایج
و بعضی مانند قلابی بود و مؤلف گوید قول اول اصح است که لون ان
مانند گاه خشک بود در آخر سیوم مسهل کیموسات محترقه بود و
فالج و لقوه و داء الصرع و علتهای دماغ که از رطوبت غلیظ بود
شربتی از وی نیم درم بود با وزن ان نبات که با آب گرم بیاشامند
فلفل سفید است و گفته شود **شادانی** شهدانج است و گفته شود
شبرم نبات نبتست که در بستانها روید و کنار جویها و صحراها و مؤلف گوید
بشیرازی دبراکاو بطومک گویند بدان سبب که اگر گاو انرا بخورد بمیرد
و گوسفند هر چند بخورد هیچ مضرت بوی نرسد و بهترین وی سبک بود
که لون ساق ان بسرخی مایل بود و بدترین انواع ان تاریکی بود و
صاحب منهاج گوید گرمست در اول درجهٔ دوم و خشک است در آخر سیوم
و حبیش ابن الحسن گوید در سیوم خشک است در آخر دوم و وی از
جملهٔ یتوعات بود و لبن وی گرم و خشک بود در چهارم و صاحب
منهاج گوید لبن وی قلع دندان چنان کند بی درد و باید که شبرم اصلاح
ناکرده مستعمل نکنند و اصلاح وی چنان کنند که بستانند شبرمان
و شبرم ناکوفته همچنان در آب خوبیا نهند یکشبانروز و زیادت رها
نکنند و دران یک شبانروز دو نوبت یا سه نوبت شیر را تازه کنند که
مصلح وی بود و بعد از ان در سایه خشک کنند و قدری ناکوفته بیامیزند
با ادویهای مسهل که ملایم وی بود مانند انیسون و رازیانه و کمون کرمانی
و نیز بدهلیله پس اگر درین ادویها مزاجهای صالح است در نفع طبایع و
ابدان خلاف انکه در شبرم است از بهر انکه ملطف اند و جلا دهند و برازایل
کنند و اگر در معالجهٔ قولنج که سبب ان ریاحی غلیظ بود و بلغم مستعمل نکنند
خلط کنند با فقل و سکبینج و اشق و سرگین کرگ حب سازند و اگر در معالجهٔ

اورام و سده و آب زرد و بلغم و سودا مستعمل کنند چون از بشره ترنج برآید
و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب عنب الثعلب صافی کرده
خوابانند سه شبانروز و بعد از آن خشک کرده قرص سازند با اندکی
نمک هندی و صبر و زبد و بلیله و بعد از آن نیکو دوایی بود و لیکن وی
نشاید که قطعا بپاشامند البته که هیچ نیکی در وی نیست و کشنده بود
مقدار شربتی از او اصلاح کرده با دو بهاکه کننده شد از دانگی تا دو دانگ
بجهت قوت و صاحب منهاج گوید که شربتی از وی دانگی بود فی الجمله مضر
بود خاصه مزاجهای گرم و مضر بود بمعده و معالجه وی بسکنجبین و روغن گاو
کنند و مؤلف گوید اگر لیمو وی بر توبار خشک طلا کنند البته زایل
کند و این مجموع تیوعات این عمل کند و بدل وی مازریون است شبت
بپارسی شود گویند بهترین وی سبز تازه بود که گل وی شکفته باشد
سخونه وی میان درجه دوم تا سیوم بود و جفافه وی میان اول و دوم
بود و اسحق گوید گرم و خشک بود در دوم و وی منضج اخلاط سرد و مسکن
اوجاع و چون تر بود حرارت وی کمتر بود و رطوبتی در وی بود انضاج
وی بیشتر بود و چون خشک بود تحلیل وی زیادت بود و سبب منضج
ورمها بود و اگر در زیت بپزند آن روغن محلل و مسکن وجع بود و ورمی
که نضج نیابد و خواب آورد و چون شبت بسوزانند گرم و خشک بود
در سیوم و خاکستر آن ریشها که حادث شود در سفل و ذکر بسوزانند
و بر ریشهای کهن افشانند نیکو بود و اگر بر بواسیر که رسته باشد ضماد
کنند سود دهد و مقدار ما خود از شبت پنج درم بود و بلغم لزج که در معده
بود و درد سینه و سستش نافع بود و عصاره وی درد گوش را نافع بود
و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیخ وی با عسل بلغم و صفرا
پاک کند چون سحق کرده با عسل بپزند تا منعقد گردد و بدان بلغم لطوخ
کردن شکم آسان بود و طبیخ وی درد پشت و بادها را نافع بود و لیکن
منجر سر بود گو محروری را موافق نبود و اگر طبیخ وی بخورند بعد از آن باز

سکنجبین ساده بخورند اگر محرور بود و طبیخ وی درد گرده و مثانه چون از
سده بود یا ریاحی غلیظ نافع بود و سنگ مثانه بریزاند و ادمان خوردن
وی مضعف چشم بود و مضر بود بمعده و گرده و مثانه و مصلح وی
لیمو گویند مصلح وی عسل بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی دارچینی
یا قرنفل و بدل وی تخم وی است شب انواع است و از آن زاج
بلور خوانند و از کوه زرد و جلد و بغشر و ماتنبج آنچه از کوههای یمن خیزد
و لون وی سفید بود که بزردی مایل بود و قابض بود و در وی حموضتی
بود و نیکوترین انواع شب بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالجه
طبی سه نوع است مشقق و رطب و مدحرج مشقق یمانی بود و طبیعت وی
خشک بود در دوم و سرد بود و گویند گرم و خشک بود و گویند گرمی وی
در دوم بود چون با درد سر که بود نافع بود جهت ترف دم از هر موضع
که بود و چون با سرکه و عسل مضمضه کنند و دندانی که متخلخل بود محکم گرداند
و چون با عسل بیامیزند و استعمال کنند قلاع را زایل کند و اگر با عصی الراعی
بیامیزند بیخ را سود دهد و سیلان ماده که از گوش آید باز دارد و چون با دردی
زر بپزند با ماء العسل جرب ریش سر را موافق بود و چون با آب بیامیزند
جهت حکه و برص اظفار و داخس و شقاق دست و پا که از سرما بود سود
دهد و چون یک جزو وی با یک جزو نمک بیامیزند ریشهای بد را سود دهد
خاصه که در اعضا منتشر شده باشد و چون با آب زفت بر سر مالند
سبوسه زایل کند و چون با آب فقط بمالند شپش مقتول کند و سود جکی الشرا
سود دهد و بثورا و اورام بلغمی لطوخ کردن نافع بود و در شیب بغل مالیدن
گند بغل ببرد و چون اندکی از وی بپشم آلوده بر دهن رحم نهند قبل از مجامعت
بغایت نیکو بود و قطع خون و منع آبستنی بکند و بچه بیرون اوفتد و
جهت ورم لثه و لهات و تعاقع و قلاع و وجع اذنین و اوجاع فروج
و اوجاع انثیین سود دهد و رازی گوید در خواص کی که چون در آب
اندازند صافی کنند در اندک زمانی بود و گویند که چون شب در شیب حاجب

کسی نهند که در خواب بانگ و فریاد کند نکند و خوردن وی مضر بود بالجمله
که کشنده بود و سرفه سخت پیدا کند و باشد که بسل انجامد و مداوای
وی بشیر تازه و قند و مسکه کنند و بدل وی نمک تلخ بود و نمک سیاه
بوزن آن شبوقه حمان بزرگست و گفته شد شیرخطه نوعی از ماهی است
و در دجله بغداد و فرات بسیار بود و زهرهٔ وی در داروهای چشم
استعمال کنند و منفعت وی در سک گفته شد شجرهٔ مریم درخت
ماهودانه است و گفته شود شاب آزاد درخت است و گفته شد
شجرهٔ ارم ابهل هندی است و بپارسی وی بوار گویند و صنوبر هندی
و در دال گفته شد شجر الحیات درخت سرو است و در سین گفته
شد و این اسم بدان سبب نهاده اند که جایگاه مار است شجرهٔ رستم
رزاوند طویل است و گفته شد شجرهٔ موسی علیق الکلب است و گفته شود
شجرة الطحال ضربه الجدی است و آن نباتیست که بر هر درختی که نزدیک
آن بود بپیچد و گفته شود و آن نوعی از فاشرا است و گفته شود شجرهٔ ابراهیم
غافقی گوید پنجنکشت است و بعضی گویند شاهبانج و صاحب دلاج
گوید درخت نرم است که آن مغیلانست شجرهٔ ابی مالک در دمشق صابون
الغافق خوانند و آن نباتیست که در موضعها نمناک روید و در میان نهرها
و در جامه پاک کردن بیخ آن مانند صابون است و مؤلف گوید آن
نوعی از کلیم شوی است و صفت کلیم شوی در اصل العرطنیثا گفته شد
و بیخ آن مسهل سودا بود و اسهال را موافق بود جهت مجموع زخمها و
ریشهای خبیث جذام شجرهٔ مریم صاحب جامع و غیره اقوال مخالف یکدیگر بسیار
آورده اند و محقق نکرده صاحب منهاج محقق گفته که آن بخور مریم
است و آن سه نوع بود یک نوع برفی دهد و دو نوع برفی نه دهد و بیخ
آن عرطنیثا است و گفته شد در بخور مریم شجرور صاحب منهاج
گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت وی گرم و خشک بود و دیر هضم شود
بصلبی که دارد و غذای بد بود و خونی گرم و خشک از وی متولد شود

در روغن بسیار مضرت وی کم کند و صاحب جامع از قول رازی گوید که گوشت
وی تر بود و کیموس وی محمود بود و زود هضم شود و فراطیس روحانی
گوید بدرستی که فاضلترین غذا اصحاب مالیخولیا بود و بپارسی
ویرا در خوانند و از مرغان خوش آواز بود شحم نیکوترین پیه آن
بود که از حیوان فربه مستکمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف
بود بسبب حیوان که از وی حاصل شود و رطوبت وی کمتر از سمین بود
از بهر آنکه چون بگدازند زودتر از وی بسته شود و گویند خشکست و
نافع بود جهت خشونت حلق لیکن مرخی و مغثی بود و مدخن بود و دفع
مضرت وی بلیمو و نمک و زنجبیل و دارسین مخلل کنند شحم البط گرمتر از
پیه مرغ بود و بغایت لطیف بود چون بموم روغن بیامیزند و بر وی
ردی را پاک کند و جلا دهد شحم الدجاج گرچه وی کمتر از پیه بط بود و
پیه خروس میانه بود و پیه مرغ خشونت زبان و درد رحم را نافع بود و
شحم الادر داء الثعلب را سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود
شحم الارض صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود و صاحب
جامع گوید خراطین است و مؤلف گوید خراطین را امعاء الارض خوانند
و آن گفته شود شحم الفیل گرم بود چون در خود بمالند گزندگان بگریزند
شحم الاسد بغایت گرم بود و شیخ را سود دهد و چون لطوخ کنند
گزندگان بگریزند شحم الحمار گرمترین شحمها بود و رطوبت وی کمتر بود
و خشکی وی زیاده بود و بغوت تیز بود جهت تحلیل اورام غلیظ صلب
شحم حمار الاهلی نافع بود جهت [illegible] که در پوست وی بود و سوختگی
آتش را نافع بود و با روغن قسط درد پشتی که از باد بود سود دهد
شحم المعز فاضلترین شحمها بود و شحم تیس تحلیل در وی کم نیست جهت
لذع معا و ریش آن و شحم معز بغوت تر بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود
بسته شود و حقنه کردن بدان [illegible] معا و [illegible] را نافع بود و کسی که
ذراریح خورده باشد شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر جوان گیرند

و رطوبت وی زیادت از مجموع شحمها بود و فعل وی نزدیک بود
لیکن تلیین و نضج در وی زیاده بود که در زیت و گرمی آن کمتر از
گرمی شحم بز و بیشتر بود نافع بود جهت دردها و قرحهٔ امعا و گزندگی
جانوران و مقدار ماخوذ از وی تا سه درم بود و اولی آن بود که عوض
وی پیه بز کنند و قایم مقام وی بود در آن زخمها و وی حرام بود
و گویند بدل وی شحم الکلب الا بود **شحم البقر** گرم و خشکتر از پیه میش
و بز بود و متوسط بود میان پیه گوسفند و بز و بدل وی گویند پیه بط
بود و شحم العجل گرمی وی کمتر از شحم بقر بود **شحم الدب** لطیف بود
داء الثعلب را سود دهد و شقاق که از سرما بود و جهت خلع و
و نقعد مزمن و برص را نافع بود و شریف گوید پیه وی چون در پوست
انار گرم کنند و با هم چندان زیت بیامیزند بعد از آن برابر و طلا
کنند موی بسیار بروید و چون با صور مالند زایل کند و اگر پیه وی
سحق کنند و بر مفاصل نقعد طلا کنند برو بسیار بروید و چون با
با صور مالند زایل کند و اگر پیه وی سحق کنند مالیدنی نرم تا اعصاب
دیرا بخورد و اعصاب لطیف گرداند و در غایت تلیین بود و
بدل وی شحم الکلب بود و ابن زهر گوید چون بر داء الثعلب مالند موی
بروید و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاده برکشیده باشند
دیگر نروید و چون گداخته در گوش مالند که زا بیرون باشد از همه
انفعال ایمن بود و در فی عظیم بود وی را **شحم السمک البحری** تیزی چشم را
زیاده کند و نزول آب را سود دهد با عسل شدن **شحم الافعی**
گرم و تیز بود و بیشتر اطبا همه متفق اند برآنکه منع نزول آب میکند
از چشم و علی بن عیسی گوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند وقتی که
بدان بمالند و اسحق گوید مقدار دانگی از وی با دو دانگ زهر هار
گزندگیها را سود دهد و مضر بود بدل و دفع مضرت وی بصل الفار کند
شحم التنین و نمی فاوند گویند و در قاف گفته شود **شحم الثعلب**

درد گوش را ساکن کند چون در روغن سوسن بگدازد و به پنبه پاره در
گوش نهند درد دندان را سود دهد و گویند چون گداخته بر نقرس
مالند زایل کند و اگر بر خاری یا چوبی طلا کنند و در گوشهٔ خانه رها کنند
براغیث بر وی جمع شوند **شحم الحنظل** چون از حنظل بیرون آید
بعد از سه ماه قوت وی ضعیف شود و منفعت وی در حنظل گفته
شود **شبداس** درخت قطران است و آن از جنس شجر صنوبر
بود و ثمر وی مانند سرو بود لیکن کوچکتر بود و وی خارناک بود و آن
دو نوع بود دراز و کوتاه و در پوست وی قبض بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود نزدیک بدرجهٔ سیوم چون با سرکه ورق وی بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن کند و ثمر وی سپرز را نافع بود و جگر را هم
و تقطیر البول را و مشیمه را بیرون بیرون آورد و بول براند با فلفل
و شکم ببندد و ثمر وی چون با شراب کسی را دهند که ارنب بحری خورده
باشد سود دهد چون با شحم ایل بیامیزند و بدان بدن را مسح کنند
هیچ گزنده نزدیک وی نگردد و ثمر وی معده را بد بود و لذاع و
درد سر آورد و بچه بیندازد و اصلاح وی بعصارهٔ لسان الحمل و جلاب
کند **شطریه** نوعی از سعتر است و ورق آن دراز بود و
بود و نیز بزبان انزا موزم خوانند و در صعتر گفته شود **شعر الجن**
شعر الجبابت و شعر الارض و شعر الغول و لحیة الحمار و ساق الاسود
و سانغه وضعفا برالجن و شعر الجن زیر ذکر بنج السار بن جمله اسم
بود و کرمانیان وی را کورمو خوانند و زنان شیراز وی را الیس بزی
خوانند **شعیر** نوعی از وی بی پوست بود و انرا سلت خوانند و
بپارسی جو برهنه گویند بزرگ دانه فربه طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و گویند در دوم و خشکی وی بیشتر از باقلا مفشر بود باندک
چیزی اما در همه خصلتها مانند وی بود و چون بیرون استعمال کنند چون
جو پخته خورند و فاضلتر از باقلا بود و در وی جلا و تحلیل بود و غدا

وی از غذای گندم بود و بر کلف گرم کرده طلا کنند سود دهد و بر جرب
ریش شدم با سرکه گرم کرده طلا کردن نافع بود و وی بادانگیز بود و مغص
آورد و از بهر آن وی را بجوشانند و گویند گرم نهند مضر بود و مثانه
و مصلح وی انیسون است و با سرکه بر نقرس گرم طلا کردن سود
دهد و منع سیلان فضول از مفاصل کند و ارد جو با پوست خشخاش
و اکلیل الملک ضماد کردن بر ذات الجنب بود و چون با انجیر بپزند
تنهای بلغمی را سود دهد و چون مرصوص کنند و بر آتش گرم کنند و بر وجع
که از حرارت بود تکمید کنند ساکن کند و بر ورمهای گرم همچنین عمل کنند
و کراز ده و چون با ارد انبج و زفت و سرگین کبوتر بیامیزند و بر ورمها
صلب نهند نضج دهد و چون با زفت تر و موم و بول کودکان که محتلم
نشده باشد زیت بیامیزند و بر خنازیر نهند نضج دهد و چون با عصاره
سرد بسرشند مانند کاهو و تورک و آب روباه تزدک ضماد کنند بر خشم
ورم کرده و ورم گرم ساکن کند و بر ورمهای گرم همچون حمره و نمله
و فلغمونی و اثقال آن و چون بسرکه بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد
سر گرم ساکن کند و تنها یا با ادویه که موافق بود استعمال کنند قلاع
را زایل کند **شعر** جالینوس گوید موی را اگر بسوزانند در قوت ما
پیشم سوخته بود یعنی گرم و خشک بود در سیوم و اگر موی آدمی بخور کنند
بسرکه و بر گزندگی سگ نهند منع تورم آن بکند و اگر بدان دخان
خناق رحم و سیلان آن سود دهد و موی سوخته چون سحق کرده بسرکه
بسرشند و بر بثرات نهند زایل کند و چون سحق کرده با عسل بسرشند و بر
قلاع که ظاهر شود و در دهان اطفال بمالند بغایت نافع بود و چون
سحق کرده با کندر مسحوق بر جراحتها که در سر پیدا شود بران افشانند
نافع بود خاصه با زیت و اگر سحق کرده با عسل بر جراحات مالند زایل
کند و چون با روغن گل بیامیزند و در گوش چکانند درد گوش ساکن کند
و درد دندان و ابن زهر گوید اگر بیا و بزند موی طفل پیش از آنکه

بر کسی که نقرس داشته باشد یا عقرب گزیده بود نافع بود و اگر موی
آدمی بخور کنند بچیزی زرد کرده اند و آب منقطر وی چون بر داء الثعلب نهند
موی بر آید و صفت سوختن وی چنان بود که دیگی نو بر گیرند و از
موی و طبقی بر سر آن نهند که سوراخی در میان آن بود پس بر سر
آتش نهند تا بسوزد **شنج** ثمر اللصف است و آنرا قثاء الکبر
خوانند و در تاکننه شنج **شقنین بری** مرغیست که وی را ابهام
خوانند و بپارسی بوتیمار و صاحب منهاج گوید که بهترین وی کوچک بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود و خشکی وی بغوت بود مفلوج را
سود دهد و بیخوابی آورد و مصلح وی سرکه و گشنیز بود و نشاید که اگر
یکسال گذشته باشد خورند که بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از
کشتن یک روز رها کنند و بعد از آن بخورند و رازی گوید که پیران را
و ما فهای را نیکو بود و ارسطو گوید خاصیتی قوی دارد در قوت باه که
و در این باب از کبک غالبتر بود و ابن زهر گوید گوشت بام
حفظ را نیکو کند و ذهن تیز کند و قوت حواس بدهد **شقنین**
بحری جانوریست بشکل خفاش و بلون هم مانند وی بود و دنب
وی مانند دنب موش بود و در بن آن خاری بود بمقدار نیش و بدان
بگزد و دردی سخت پیدا شود از گزندگی وی و صاحب جامع گوید
در مدینه مالقه از بلاد اندلس وی را ابرق خوانند و شریف گوید
اگر زنی یا مردی بول کند در موضعی و آن موضع خار ماهی بحری
فرو برند آنکس که بول کرده باشد سوزشی تمام و دردی سخت پیدا شود
و مادام که خار وی در آنجا فرو برند هرمس رومی گوید چون بنهند در
شب جامه خواب کسی که خفته باشد مادام که آن نهاده باشد
بخواب نرود تا آن بر نگیرند و اگر دفن کنند در بن درختی بار ور
نشود و خشک گردد و اگر دفن کنند در خانه قومی آن متفرق گردند
اگر سحق کنند و خاکستر بدو کسی افشانند از یکدیگر پراکنده شوند و با

بعضی آنرا حوت الشر خوانند **شقایق النعمان** سعر خوانند و بیونانی
ارامونی و بری بود و بستانی بود و گل وی بزرگ بود و پارسی لاله گویند
و نوعی دیگر هست از شقایق که آنرا اذرگون خوانند و گفته شد
و طبیعت هر دو نوع صاحب منهاج گوید گرم و خشک بود در دوم
محلل و منضج و جلا و جذب در او بود و اگر گل شقایق با پوست
جوز تر بپزند موی را بغایت سیاه کند و خضابی نیکو بود و اگر
در شیشه کنند و در شیب و بالای آن یک مثقال وی سوخته بنهند
و در سرگین تر چهل روز دفن کنند چون بیرون آورند در ساعت موی را
خضاب کند تنها و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از کودکان
و چون کحل مرکب کنند و در وی کنند قوت چشم بدهد و تریف گوید چون آب
وی در چشم کشند حدقه را سیاه کند و منع نزول آب بکند در ابتدا و با
تیزی زیادت کند و قوت وی بدهد و اگر یک رطل شقایق و نیم
رطل پوست گردکان تر در شیشه کنند و دفن کنند در سرگین گرم دو هفته
و موی را بدان خضاب کنند سیاه گرداند و ابن رضوان گوید تخم وی
چند روز متواتر هر روز یک درم به آب سرد بیاشامند از ترحص (?)
شفا یابند و دیسقوریدوس گوید چون همچنان بکوبند و آب آن
بگیرند و بدان سعوط کنند سر را تنقیه کند و چون بخایند قلع بلغم
بکند و چون بپزند بشراب و بر ورم گرم چشم ضماد کنند زایل کند و
نافع بود جهت نمش و جرب ریش شده و قوبا **شقاقل** اشقاقل است
و شقاقل نیز گویند و گفته شد منصوری گوید مربای وی گرم
بود و مسخن معده و جگر بود و منی را زیاده کند و بسیار خوردن آن
ابن واقد گوید گرم و تر بود در اول و رطوبتی بیشتر از حرارت بود
و مهیج باه بود و نعوظ تمام بود خاصه مربا بعسل و جالینوس گوید گرم و تر
بود در سیوم شیر بیفزاید و قوت باه بدهد و حیض فرو دارد و ملوی
اعضا بارد بود و دیسقوریدوس گوید در ابتدا استسقا را نافع بود

و قولس (?) وار پیاسوس گویند مقوی صلب بود و منی بیفزاید و لذت زیاد
کند و اختناق رحم و گزیدگی سگ دیوانه و سباع که زهر ایشان
سرد بود نافع بود و مقدار ما خوذ از وی دو درم بود و شیخ الرئیس
گوید ظن من آنست که سخونت وی لطیف بود و لذت طبیب وی قوت
در روح زیادت کند و رازی گوید که بدل آن بوزن آن بوزیدان بود
و گویند بدل وی دارچینی و تخم گزر بود و بسیار خوردن وی مضر بود بهم (?)
بتشنج و مصلح آن برسیاوشان با نبات بود که جلاب کنند **شقراق**
بلواسه گویند و شنقزه بپارسی کاسکینه و بشیرازی کاسکینه گویند
گرم بود و در وی رطوبتی فزونی بود و اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا
باشد خوردن وی **شقوردیون** اشقردیون خوانند و ان اسقردیون
و گفته شد و آن بری بود و حافظ الاجساد و حافظ املوتی خوانند
و بغایت گرم بود بول بود چون تر بود بکوبند و چون خشک بود
بپزند بشراب و بیاشامند گزیدگی جانوران و ادویه کشنده را
نافع بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و چون مقدار دو درم
با ماء العسل بیاشامند قرحه امعا و عسر البول و لذع معده را نافع
بود و چون زن بخود برگیرد حیض براند و چون با خرف و عسل و
رازیانج بیامیزند و لعوق کنند سرفه مزمن را سود دهد و چون با سرکه
بیامیزند و بر موضع نقرس نهند درد زایل کند و اگر با آب ضماد
کنند بهمین سبیل **شکاعی** صاحب منهاج گوید در قوة مانند بادآورد
بود و نیکوترین وی سبزی بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم خشک
بود در سیوم و گویند گرم است در اول و خشکست در سیوم و وی
محللی لطیف بود بغایت و گویند چون در شیب جامه خواب کودکان نهند
سود مند بود جهت آب رفتن دهان ایشان و بر فالج طلا کردن و سعوط
کردن و با شراب آشامیدن نافع بود و مقدار مستعمل دو درم بود
و جالینوس گوید سودمند بود جهت مره سودا و بلغم و مقوی بدن بود

و معده و امعا پاک کند از فضلهای بد و جذامها را نافع بود و
فولس گوید جذام و بهق و برص را نافع بود و چون با افسنتین بخوری
بیاشامند مسمن بود و صاحب تقویم گوید مقدار مستعمل از وی پنج
درم بود و گویند مضرست بشش و مصلح وی صمغ عربی بود و شیخ الرئیس
گوید سود مند بود جهت تبهای کهن خاصه صبیان را و مولف گوید
که بشیرازی انرا خار مهک گویند و جهت تب ربع و تب سرما
بجلاب خوردن نافع بود شک تراب الهالک خوانند اهل
عراق و اهل مغرب رهج الغار گویند و بعربی سم الفار و بشیرازی
مرگ موش کانی و صاحب منهاج گوید دود زرنیخ است و گویند
دود نقره و در خراسان در معدن نقره حاصل میشود و مولف گوید
آنچه محقق است از طرف دریا می آورند و از کوه لیکوت و می گویند که وی
کانی است و اکثر یان وی را زرنیخ سفید میگویند و وی سم قاتل بود
و معالجه کسی که ان خورده باشد مانند معالجه کسی که زیبق خورده باشد
کنند و مشکل خلاص یابند از بهر آنکه بغایت مهلک است و اگر در
میان خمیر کنند یا در چیزی دیگر و در میان خانه بنهند تا موش بخورد
هر موش که ان بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن موش مرده بشنود بمیرد
شلجم وشلجم نیز گویند و آن لغت است بپارسی شلغم گویند بری
بود و بستانی بود و طبیعت وی گرم است در دوم و تر است
در اول غذا بسیار دهد و مولد منی باشد و سینه را نرم کند و باه نیز
برانگیزد و بول براند و مسهل نبود و چون با سرکه بود اشتهای طعام
بیاورد خاصه که خردل مسحوق در ان باشیده باشند و آب وی
حصر را نافع بود و آن زحمتی بود که بشیرازی رطوبت خوانند و گرفتگی
شکم از وی حاصل شود و نبادوق گوید در وی غلظ و نفخ بود و محرک
شهوت جماع بود و چون بخورند احساس نفخی در خود یابند و باز
بعد از ان جوارشی تناول کنند مفید بود سل اسحق بن عمران گوید

که شل را در هندوستان سفرجل خوانند و آن ثمری مدور بود مانند
زرد آلو و قوت وی مانند زنجبیل بود و طبیعت وی گرم بود در سوم
و تر بود در اول ملطف کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را
نافع بود و شیخ الرئیس گوید طعم وی تلخ بود و تیز و قابض بادها را
بشکند و در وی نیز تحلیلی عجیب و اعصاب را نافع بود و عرق النسا و
و نقرس و نبادوق گوید نافع بود ربا حی که عارض شود در رحم زنان
و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با عسل ناشتا استعمال کنند
معده را پاک کند و قوت امعا بدهد و کشف رطوبات معده بکند
و نافع بود و چون با مطبوخ افتیمون بیاشامند و مقدار مستعمل از وی
تا یک درم بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و صاحب
تقویم گوید صداع آرد و مصلح آن خشخاش سیاه و شکر بود و صاحب
منهاج سهو کرده است که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق
مقتول و حق بر طرف صاحب جامع است که او از شک با شل سهو کرده
که از خوردن وی همان عارض شود که از زیبق مقتول و حق بر طرف
صاحب جامع است شمع بپارسی موم خوانند و دیسقوریدوس گوید
نیکوترین وی سرخ رنگ بود خوش بوی که از وی بوی عسل آید و بی خلط
بود طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم بود و ملین و ماده مرهمهای
سرد و گرم بود و در وی نضجی اندک بود و ملین اعصاب بود و خشک
ریشها و خشونت سینه را نافع بود و منع شیر بستن در پستان بکند
و چون ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی بیاشامند یا همین
مقدار در حسا بی از جاورس یا برنج کنند و بخورند قرحه امعا را
نافع بود و جذب سموم بکند و جراحتها که از پیکان زهردار بود نیکو بود
طلا کردن و شریف گوید چون با روغن سوسن یا زنبق بر روی طلا
کنند لون را صافی کند و کلف ببرد و منضج دملها بود و استنشاق
رایحه وی در زمان وبا نافع بود و خوردن وی شهوت طعام را ضعیف کند

شمشرا مرزنجوش است و در ادات الفاظ گفته شد شمار رازیانجست
نزد اهل مصر و شام و گفته شد شمام دستنبویه است و گفته شد
شنبلید صاحب جامع از قول تمیمی گوید شنبلید تفاح سورنجان
و نیکوترین آن سفید تازه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و بوییدن
آن صداع سرد را سود دهد و بادهای غلیظ که در دماغ بود بشکند و سدّه
دماغ بگشاید و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب بجدی نرفته باشد
بشکفد و مانند بهار نارنج شکفته بود بشکل و رنگ و بوی نیز داشته باشد
شنج نوعی از حلزون است بپارسی گلک خوانند و بشیرازی قصبک
و آن کوچک بود و بزرگ و صاحب جامع گوید سبز و بزرگ و پیچیده بود
و لون آن ظاهر زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز آنرا توتیای
اکبر گویند و آن ودع است و در دوا گفته شود و بهترین شنج تازه سفید
املس بود و چون بسوزانند در داروهای چشم مستعمل کنند و صفت سوختن
وی چنان بود که شنج را در گل گیرند گلی که سرگین در وی سرشته باشند و در
تنوری نهند که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوختن وی آن بود که
سفید گشته بود و اگر سفید نشده باشد دیگر در گل گیرند و در آتش برند
یا در کوزه گواری کنند و در گل گیرند و در آتش برند تا تمام سوخته شود و
سفید گردد بعد از آن با آب سحق کنند و بشویند و خشک کنند و دیگر
بار سحق کنند و مستعمل کنند و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند تیز بود
سفیدی که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبات از چشم بکند و آب
رفتن باز دارد و جلا زیاده دهد و اگر ناسوخته در چشم کشند جلا زیاده
دهد و اگر بعد از سوختن غسل کرده بود نشف بی لذع بکند و سنون
کردن دندانرا جلا دهد و مسکن وجعهای گرم بود مقدار سیم درم اما مضر
بود بشش و مصلح وی عسل بود و بدل آن ودع شونیز شونیز است و
حبة السودا گویند بپارسی سیاه دانه خوانند و نیکوترین آن فربه بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم قطع بلغم بکند و جلا دهد و محلل

ریاح و نفخ بود و دردهای بلغمی کهن بکشد و دردهای صلب چون بکوبند
و با بول کودکان که بالغ نشده باشند بسرشند و ضماد کنند بگدازاند
و چون بسرکه و چوب صنوبر بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندانرا
ساکن کند و چون کوفته با آب تر کنند و بر ناف طلا کنند حب القرع
بیرون آورد و اگر با آب درمنه ترکی بسرشند و طلا کنند مجموع کرمهای
شکم بیرون آورد و چون سحق کنند بریان کرده و در صره بندند و
دایم بو بیند زکام باز دارد و اگر با قدری روغن حبة الخضرا سحق
کرده ببینی بریزند و سه قطره در گوش چکانند نافع بود درد آنرا و حمله
بادی و سردی و سدّه در گوش بود و اگر بریان کنند و بکوبند و در خرقه
خوب بسایند و از آن زیت سه قطره در بینی چکانند یا چهار قطره
زکامی را که عطسه بسیار آید نافع بود و اگر با سرکه بر بهق و برص طلا
کنند نافع بود و اگر با عسل بیاشامند و آب گرم سنگ گرده و مثانه
بریزاند و چون با روغن گاو و عسل بسرشند نافع بود جهت درد رحم
و درد گرده و درد نفسا را نافع بود در زمان احتباس نفاس بکند و
درد آن ساکن کند و چون سحق کنند با بول و بر ریشهای سر طلا کنند
و بدان ادمان کنند ریش را پاک کنند و موی برویاند و قطع ثالیل و بهق
بکند و برص و جرب و ریش نشره و بر پیشانی طلا کردن درد سر را سود
دهد و اگر از سردی بود و سدّه مصفات بگشاید و چون یک شب در سرکه خیسانند
و بامداد سحق کنند و بدان سعوط کنند درد سر کهن و لقوه را نافع بود و چون
بخورند حیض براند محکم و بچه زنده و مرده بیرون آورد و مشیمه هم نیز از
و شریف گوید چون مقداری از وی بشیر زنان خوب بسایند یکساعت و
سعوط کنند و در بینی کسی چکانند که یرقان دار بود و چشمهایش زرد شده
باشد بغایت نافع بود گسیده و تفتیح سدد و گویند مضر بود بگرده و
مصلح وی کتیرا بود و بدل وی صمغ زیتون و گویند بسیار خوردن از وی
کشنده بود و نوعی از وی هست که خناق و غشیان آورد و دلیل آن بود که

قی کنند و شیر بیاشامند و مداوای وی چون مداوای کسی کنند که کندش
خورده باشد **شوامرا** نوعی از برنجاسف است و آنرا مسکن الحمن خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک است در خفتهای نیز کنند و سودمند بود جهت
عرق النسا و اوجاع مفاصل سرد از بهر آنکه مسهل اخلاط غلیظ
لزج بود **شوشمیر** خیر بوا است و هیل بوا و هال بوا نیز گویند و آن
قاتله ضفادع است و گفته شود **شوکران** حفظوط گویند و بیونانی
قونیون و میقونیون و باریقون و طفسقونیون نیز گویند و آن
طمامث است و گویند تخم بیخ رومی است و دیسقوریدوس گوید ساق آن
مانند ساق رازیانه است و ورق مانند ورق خیار زه و گل وی سفید بود
و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفیدتر بود و روفس گوید ورق آن
مانند ورق بنفسج زرد بغایت بود و بیخ آن باریک بود و تخم آن مانند
نانخواه بود بشکل نه بطعم و لعابی داشته باشد و مولف گوید آن بیخ
کوهی است و بپارسی دورس گویند و بهترین آن یزدی بود که از ولایت یزد
از تفت خیزد و آنرا دوریس تغنی خوانند و تخم آن شوکران است و طبیعت
آن سرد و خشک است در سیوم و تا چهارم کشنده بود و اگر عصاره وی
بگیرند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در آفتاب نهند تا منعقد شود
بسیار منفعت دهد و در اطلیه و در شیافها جهت درد چشم استعمال کردن
نافع بود و چون طلا کنند بر حمره و نمله نافع بود و اگر نبات وی همچنان با ورق
بکوبند و بر انثیین ضماد کنند سستی در وی پیدا شود و چون بر پستان
دختران بکر ضماد کنند رها نکنند که بزرگ شود و اگر بر پستان بسیار ضماد
کنند قطع شیر بکند و اگر بر زهار یا موضعی که موی بود طلا کنند منع
موی رستن بکند و اگر با خصیه کودکان ضماد کنند رها نکنند که بزرگ شود
و کسی اگر بخورد علامت وی آن بود که عقل از وی زایل شود و چشم وی
تاریک شود تا حدی که هیچ نبیند و فواق آرد و اعضای وی سرد
شود و در آخر کار تشنج اعصاب آرد و خناق که در قصبه شش و

حنجره پیدا کند بسبب ریاح و مضرت وی بیشتر بدل رسد تا جدی که از
تنگی بکشد و مداوای وی بقی کنند بعد از آن بشراب صرف و فلفل
پس شیر خر با افسنتین و فلفل و جندبیدستر و سداب یا شراب و
قردمانا و میعه و فلفل و تخم الجزر با شراب و ورق ریحان و انجدان و
حلتیت با روغن و مداوا انفرفیون نیز گویند و اگر تخم وی اندکی در
شراب کنند بغایت منوم بود و بدل آن دو وزن آن بزر البنج بود
شوذانیق نبود اینات است و گفته شد غذا اندک دهد و کیموس
وی کدر بود **شهدانج** بزر القنب است و آن بری بود و بستانی بود و در قاف
گفته شود صفت آن **شیطرج** غصاب خوانند بزبان بربری و بیونانی
لبیدیون و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید هندی بود
یا بحری و مولف گوید چند آنکه امتحان وی کرده شد بهتر از پارسی
که در لحظه آبله برآرد در اطلیه و هندی آبله نبرآرد پس محقق شد که
حدت وی زیادت از هندی است و این نوع نیکوتر است بدو وجه
یکی آنکه نازک بود دوم آنکه مقشر بود و فی الجمله طبیعت وی گرم و
خشک است در آخر درجه دوم و جالینوس گوید گرم بود در درجه چهارم و
بیخ آن بیش گوید بر بهق سفید و برص و جرب با سرکه طلا کردن
نافع بود و چون بیاشامند درد مفاصل را نافع بود و بر سپرز طلا
کردن بکند از دو ورق وی چون نیک بکوبند با بیخ راسن بر عرق النسا
ضماد کنند و ساعتی رها کنند نافع بود و بر سپرز نهادن بر جرب ریش
شدیم مالیدن نافع بود و چون از خود بیاویزند بیخ آنرا درد دندان
ساکن کند و مولف گوید از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان
شیطرج را در کف دست مخالف نهد و بر پشت وی نهد درد دندان ساکن
کند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر است بشش و
مصلح آن مصطکی بود و بدل وی فوه و گویند بدل آن بیخ کبر است
شیح بپارسی درمنه گویند بهترین آن ارمنی بود و آنرا درمنه

ترکی خوانند و شیخ حلبی یا بپارسی افیلون خوانند و طعم وی تلخ بود
و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم گرم بود
و خشک بود در اول و محلل ریاح بود و مقطع و در وی قبضی بود و دون
قبض افسنتین چون بسوزانند و خاکستر آن با روغن بادام بر داء
الثعلب طلا کنند نافع بود و منع اکله بکند و عسر التنفس و کرمها و حب القرع
نافع بود و بول و حیض براند و گزندگی عقرب و رتیلا و زهرها را
نافع بود مقدار دو مثقال و وی مضر بود با عصاب و مصدع بود و
معده را زیان دارد و مصلح وی ترمس بود و گویند شراب ریباس با شراب
انبرج و بدل آن در قابلات بود برنگ کابلی در عملهای دیگر غیر آنکه
بدل وی کنند شیلم زوان است و بهترین وی آن بود که او کهن و
فربه بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در اول و گویند در
دوم و وی ملطف و محلل بود و جلا بدهد و با گوگرد بر بهق طلا کردن نافع بود
و محلل ورم خنازیر بود با بزر کتان و سرگین کبوتر و با گندم بر قوبا و سپهار
درور نافع بود و بخور کردن بدان آبستنی را یاری دهد خاصه چون با
سونیز و مرو و زعفران و کندر بود و چون بکوبند و بسرشند و بر عضوی
نهند که سلی یا خار بود بیرون آورد و وی مسکر و مسدر بود و شراب از وی
سازند شلمک خوانند و اگر در میان گندم بود آن نان بغایت مسدر و مسکر
آورد و بدل آن هند قوقی بود و اگر در میان شراب جو بسانند
و بیاشامند بغایت منوم بود و مستی و خواب گران آورد و روغن وی
جهت قوبا از روغن گندم نیکوتر بود و چون بر صدغین بمالند خواب
معتدل آورد و رازی گوید بدل آن فواست شیرج دهن الحل است
بپارسی روغن کنجد گویند و شیره گویند و طبیعت وی گرم و تر بود
سودمند بود جهت شقاق و خشونت سودای طلا کردن نافع بود
و حلق و سینه را سود دهد و سهولت طبیعت را زایل کند و دردی آن
غلظی بود و معده را بد بود و مرخی وی بود و مصلح وی آن بود که بر بار

کنند و بعضی گویند سودا ای را هیچ نفعی ندهد شبیه العجوز اشنه است و
گفته شد شیرزق و شیرزج نیز گویند و صاحب جامع گوید سرگین
خفاش است و گویند بول آن و صاحب منهاج گوید بول خفاش است
و گویند شیر اوست و مولف گوید آنچه محقق است شیر خفاش است
که هیچ مرغ شیر ندارد الا خفاش و شیر مرغ که مردمان با فواه گویند شیر
است و طبیعت آن گرم و خشک است و بغایت گرم سنگ مثانه بریزاند
و ناخنه و سفیدی که در چشم بود زایل کند شیخ البحر حیوانی دریاست
که سر و بینی وی مانند گوساله بود و گویند در سنه النه از دریا بیرون
نیاید شیاف جوری پوشش در بندی است و گفته شد شیرابلج چون
در شیر خو بیانند آنرا شیرابلج خوانند و قبض وی کمتر از ابلج بود و
نیکوترین آن بود که چند روز در شیر خو بیانند طبیعت آن سرد و
خشک بود در سیوم و گویند گرم و تر بود بلغم لزج را پاک کند و قوت
شهوت بدهد و قطع بی نکند و آب منی را زیاده گرداند و حرارت
خون را بنشاند و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود
مثانه و مصلح وی شیر تازه و عسل بود شیرخجه بیخی است زرد رنگ که
از هندوستان می آورند و طبیعت آن گرم و خشک بود و مسهل مره سودا
بود و بلغم و خلطهای غلیظ سوخته بیرون آورد و مادهای فاسد و شربتی
از وی انگی تا نیم درم بود شیرخشک بپارسی شیر خشت گویند و طبیعت
وی گرم بود با عندال و فعل وی اقوی بود از ترنجبین و مانند وی بهترین
وی آن بود که شفاف بود مانند صمغ والله اعلم بالصواب

باب الصاد

صابون گرم و خشک بود در چهارم
و مفرح اعضا بود محکم و قولنج بگشاید و مسهل خلط و خام چون شافه
از وی بخود برگیرند و رهارا نضج دهد و شریف گوید چون در میان خرقه
صوف بنهند و خراز و قوبا را بدان بمالند محکم زایل کند و اگر با هم
چندانکه نمک بیامیزند در حمام بمالند حکه و جرب ریش شده نافع بود

واگر با همچندان حنا یا میزند و برزانو طلا کنند درد زانو ساکن کند
واگر بر غش طلا کنند زود ببرد و چون بجوشانند با روغن گل و بر
سر کودکان طلا کنند یا پی چند نوبت خشک گرداند و زایل کند
و چون دو درم از وی با دو درم سلیقون که آن زنجفر محرق است
و هم چندان نوره آب بدیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آنکه
شسته باشد پاک و نیم حبه کنند موی را سیاه کند و تغیری تمام پیدا
کند و شریف گوید بغایت مجربست اگر سر را بدان بشویند در حمام
شپش بکشد و سر را پاک کند از سبوسه و بهق و نمش زایل کند و چون
بر اورام بلغمی و سخواز نضج بنهند تنها یا با ادویه که موافق بود نضج دهد
و بگدازاند و چون بسرشند با ادویه که گشاینده اورام بود مانند
حرف و سرگین کبوتر و اصل قثاء الحمار فعل وی قوی کند و گویند که سر را
چون بدان بشویند موی را جعد کند و بر سر جراحتها طلا کردن بکشد
و اگر بخورند کشنده بود نزدیک بخوردن نوزده بود و مداوی وی بقی
با آب گرم کنند و روغن کنجد و بعد از آن آب گوشت از مرغ و روغن
بادام و گویند قثاء الحمار است و گویند نوعی از یتوعات است **صباره**
لوف الصغیر است و گفته شود **صاب** گویند عصاره سنا است و گویند
سنا است و گویند عصاره زرد رنگست و طبیعت آن سرد است و نقرس
گرم را نافع بود **صبر** سه نوع است اسقوطری و عربی و سمجانی
و بهترین آن اسقوطری بود و سقوطره جزیره ایست نزدیک ساحل یمن
و آن جزیره چهل فرسنگ است و اهل آن جزیره یونانیاند و ساحران
محکم و اصل ایشان از یونانست اسکندر ایشان را از زمین بدان جزیره
فرستاد بجهة ساحری و ساختن صبر و زنان ایشان اغلب ساحرانند
تا بحدی که اگر با کسی خصمی داشته باشند اگر آن شخص حاضر نبود الا
شکل وی در ضمیر خود دارد و قدحی پر آب پیش خود بنهد و آغاز سحر
کند تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن

آن قدح پر از جگر و دل دشمن گردد و آن شخص در حال بمیرد و چون
شکمش بشکافند جگر بند درون شکم وی نبود تا بدان مبالغه سحر
می‌کنند و نیکوترین صبر سقوطری آن بود که لون آن مانند لون جگر
بود و بوی وی مانند مر بود و براق نزدیک بصمغ عربی و چون در دست
بمالند زود خرد شود و بلون مانند زعفران بود و از وی بوی روغن
گوسفند آید قطعها سنگ ریزه در وی نبود و نوع عربی را غربی خوانند
و یمنی گویند و وی میانه بود و سمجانی بد بود و آنرا صبر برزکی گویند
و طبیعت صبر گرم و خشک بود در دوم و گویند در اول و گویند در سیوم
و جالینوس گوید خشکی وی در سیوم بود و گرمی در اول جهت معده
از همه دواها سودمندتر بود و ریشها که مشکل به شود خاصه در ذکر
و دبر چون با آب بگدازند و طلا کنند نافع بود و ریشها که در دهان
و بینی و چشمها حادث شود سود دهد طلا کردن و فی الجمله خواص وی
آنست که منع ماده بکند و اگر جمع شده باشد بگدازاند و منضج معده
بود و دماغ آن و بادها بشکند و مسهل صفرا بود و رطوبت و بلغم
از سر و مفاصل جذب کند و سده جگر بگشاید با وجود آنک
مضر بود بجگر و ریش چشم و جرب آن و درد و سوزش آن زایل کند
و رطوبت آن خشک کند و جهت ابتدای نزول آب و سر و معده و مجموع
بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک کند و اعصاب و عروق را
از اوساخ پاک کند و ذهن صافی کند و حبیش بن الحسن گوید بشاید
که صبر در سرما و گرما گرم مستعمل کنند الا در زمانی معتدل که اگر
در سرما سرد مستعمل کنند مضر بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آورد
از بهر آنکه مرخی عروق براطون مقعد بود پس افواه آن بگشاید و
خون روانه گردد و صبر عربی کرب و مغص آورد و قوت وی در
معده یک روز باقی ماند و سقوطری چندان بود که جوهر بیاساید مانند
بخاری لطیف از وی متصاعد شود بسر و دماغ و فضول و بلغم که جمع

شده باشد پاک کند و ذهن صافی کند و بخاری که از معده بسر متصاعد
می شود از وی جزوی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک کند
و روشنی چشم زیادت کند و بدین سبب است که صبر در ایارجات
و معاجین می کنند و صبر چون نشسته باشد زیادت اسهال کند
و چون مغسول کنند قوت دوائی بسیار نقصان کند و از طبیعت دوائی
بیرون رود و صفت شستن وی صاحب جامع گوید بگیرند صبر سقوطری
یک رطل و سحق کنند و بمنخلی صفیق بیزند و بعد از آن افسنتین یعنی
و رطلی از دو بها ایاره مصطکی و حب بلسان و دارچینی و سلیخه و
عود بلسان و سنبل و اسارون از هر یک سه درم و این داروها در
دو رطل آب شیرین بپزند تا به نیمه باز آید و فرو گیرند و در دست
بمالند و صافی کنند و صبر کوفته و بیخته در هاون کنند و آن آب
بر و فرو ریزند و بشویند و در ظرفی کنند تا آن آب از صبر
صافی شود دیگر بار در هاون کنند و دوم بار بشویند و در ظرفی
تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا مانند خاک گردد بعد از آب بیرون
ریزند و صبر باقی ماند پس سه درم زعفران با وی بیامیزند و
بردارند و بوقت حاجت استعمال کنند و مقدار شربتی از وی
یک درم تا دو درم بود و صبر چون کهن شود سیاه شود و باز
نشسته وی بود نیز از ناشسته ضعیف گردد و گویند مسهل سودا بود
و آنچه نه مغسول بود صاحب منهاج گوید شربتی از وی مفرد تا نیم
درم تا دو درم بود با آب گرم مسهل بلغم و صفرا بود و اگر با ادویه
بود شربتی از دو دانگ تا نیم درم بود و مضر بود بمعا و تعدیل
آن بکثیرا کنند و مضر بود بجگر و مقعد و مصلح آن مصطکی بود و
ورق گل سرخ و فلفل بود و منصوری گوید که شربتی از وی یک
مثقال تا دو مثقال بود و نوع سمنجانی سیاه بد بود و صبر تنها
مستعمل کردن بغایت مضر بود بمقعد از بهر آنکه خشکی وی در درجه

سیوم است و مقعد عصبی است و مزاج وی سرد و خشک بود و چون
بر آن بکند رشکافد و خشکی مضر بود بعصب و شریف گوید چون
با آب کنند تا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بواسیر که از مقعد رسته
باشد ببندد از دو روغن گل که در ظرفی اسرپی با قلعی حل کرده باشند
بمالند از بهی آن و بدل صبر بوزن آن حضض بود و در نفع معده
بوزن آن افسنتین و گویند بوزن آن حضض و افسنتین و اگر در
آب لسان الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل
کند و نافع بود و چون بسرکه حل کنند و بر حمره و شری طلا کنند
نافع بود **صحناه** بپارسی ماهیابه گویند و طبیعت آن گرم و
خشک بود در دوم و گویند گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و آنرا از ماهیچه سازند که آنرا ماهی اشنه خوانند در گرمسیر شیراز
و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف رطوبت معده بکند و
دفع و ورک بلغمی نافع بود و گند دهان که از فساد معده بود پاک
زایل کند و قطع بکند و جرب و حکه آورد و تشنگی و صداع
آورد و مصلح وی مغز کاهو بود **صدف** بهترین آن سفید باشد
که در آب شیرین بود و طبیعت آن خشک بود و صدف فرو فرس و
صدف فرفوزا تا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهر آنکه بغایت
صلب بود و چون بسوزانند قوت وی در غایت تجفیف بود
و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این صفتی عام است که
هر چیزی که جوهر وی حجری بود پس چون تنها استعمال کنند نافع
بود جهت جراحتهای خبیث از بهر آنکه مجفف بود بغیر لذع
و چون با سرکه و عسل یا بشراب خورند نافع بود جهت جراحتهای
متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند و طلا
کنند بدنرا خشک کند بقوت و صدف جذب سلی عظام بکند
و مسکن وجع معده بود و چون بر سیر ضماد کنند و رها کنند که

تا خود را پاک کند بغایت نافع بود و چون زن بخود برگیرد حیض را
براند و گوشت وی سودمند بود جهت گزندگی سگ دیوانه
و مرق صدف کوچک شکم براند و بدان بخور کنند اختناق رحم را
نافع بود و مشیمه بیرون آورد و صدف سوخته در تحلیل و جلای دندان
و در کحلهای چشم مستعمل کنند و ریختن چشم را نافع بود و درد دل را
و مقدار مستعمل از وی مثقالی بود و از آب وی سه درم بود و
صدف سوخته بهق را زایل کند و اسحق گوید خوردن وی
مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی ودع **صدف البواسیر**
نوعی از صدف است که در ساحل دریای قلزم بسیار باشد و در
بحر حجاز نیز می باشد چون در شبت خود دود کنند بواسیر را
زایل کند و چون بسوزانند و بعسل بسرشند قطع ثالیل کند
و نیز جرب را سود دهد و شکل وی مانند حلزون بزرگ بود الا وی طبقات
داشته باشد و بوی وی کریه بود و لون وی قرفری که بسیار می در
و در قلزم برکه معروف باشد **صرب** صمغ است و گفته شود
صرپرا با دروغ است و گفته شد **صرصر** نیز گویند و آن حیوانیست
کوچک مانند ملخی کوچک که بشب آواز کند و بشیرازی جیرد اسک
خوانند و ابیقورنیوس گوید چون بریان کرده بخورند درد مثانه
را سود دهد و جالینوس گوید بعد از آنکه خشک کنند کسی که قولنج
داشته باشد یک عدد یا یک دانه فلفل بخورد و بشرنجی سه عدد
از این حیوان بود یا پنج یا هفت عدد یا مثل وی فلفل در وقت
هیجان درد و صعوبت آن و صاحب منهاج گوید چون در زیت
بپزند و در گوش چکانند درد ساکن کند **صرفه** اسپرک را گویند
نوعی از خرما سرخ فربه هست و آنرا هم صرفان گویند و بتازی
گویند و در نمر گفته شد **صعتر** بشیرازی اویشنه گویند و بیونانی
ادریغانس و آن دو نوع است دراز ورق و گرد ورق و نیکوترین

آن کوچک ورق بری بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم ملطف
و محلل بود درد ورکین و درد دندان که از سردی و باد بود و چون وی را
بخایند ساکن کند و طبیخ وی چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران
را سود دهد و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت شوکران و افیون
بکند و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت جبنین بکند و با جوارش
نیکو بود کوفتگی عضله را و معده و جگر را نافع بود و چون بپزند
و آب آن بیاشامند کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و باز
اشتهای طعام پیدا کند و بادها را تحلیل دهد و تاریکی چشم و
شبکوری که از رطوبت حادث شود زایل کند و مقدار از وی نیم مثقال
مستعمل بود و روغن وی سینه و شش را نافع بود و چون قضبان وی
با عناب بپزند و آب آن بیاشامند خون غلیظ رقیق کند و این
خاصیت در وی موجودست فتاح وی مسهل مره سودا بود و بلغم
و شربتی یک مثقال با نمک هندی و شکر بود و صعتر قولنج و درد
رحم و مثانه را نافع بود و چون با عسل و شکر بپرورند و هر شب
یک مثقال بخورند و بر آن بخسپند جهت دفع نزول آب بغایت
مفید بود و ذهن را تیز کند و بر گزندگی عقرب ضماد کردن نافع
بود و چون صعتر تر با یک بقوبا که مضعف چشم بود بنهند ضرر
آن زایل کند و نوعی از صعتر بستانی هست که آنرا بکار برند آن صعتر
از بری بود در قوت و در فعل و در تیزی بسیار بکار رند و اگر با انجیر خشک
بخورند عرق برانگیزد و لون را نیکو کند و اگر با سویق بر ورمهای
بلغمی ضماد کنند بگدازد و خوردن وی هضم طعام نیکو بود و معده
و معا را از بلغم غلیظ پاک کند و غذاهای غلیظ لطیف سازد و
سردی معده و جگر را سود دهد و سده بگشاید و صعتر مضر بود
با ریه و مصلح وی سیر که انگوری بود **صعبین** شغبین نیز گویند و
آن سکبینج است و گفته شد **صنیته** درخت اپهل است و آن عرعر بود

وگفته شود صقر مرغیست که گنجشک را صید کند و بپارسی باشه خوانند
و به بربری تا یلتا و ابو عثمان نیز خوانند گوشت وی گرم و خشک بود
چون بپزند و خشک کنند و سحق کنند و دو درم از وی بیاشامند
باب سرد بناشتا سه روز سرفه سرد و ربو را نافع بود و زهره
وی جهت ابتداء نزول آب چون در چشم کشند نافع بود و قوت
باصره بدهد و سرگین وی چون در کلف مالند زود زایل کند
صلون خرنوب نبطی است و ثمر وی در مصر بحبیب الکل خوانند و
انا غورس نیز گویند و صفت خرنوب گفته شد و در ینبوت بر گفته
شود صلصل بپارسی علکه خوانند و آن عقعق است وگفته شود
صموغ جالینوس گوید مجموع صمغها گرم و خشک بود لیکن بعضی از
بعضی نافعتر بود و صمغ بسیار از وی از کدو گویند و بپارسی زد گویند
صمغ عربی بهترین صمغها بود نیکوترین آن بود که صافی بود
و چوب اندک داشته باشد و شفاف و سفید بود و چون در آب
نهند زود بگدازد و طبیعت آن معتدل بود جودو گویند گرم بود
و گویند سرد و خشک بود و در وی قبضی بود و جفافی باعتدال و
سرفه گرم را نافع بود و آواز صافی دارد و قوت معده بدهد و
اسهال صفراوی نافع بود و حدت ادویه بشکند و اسحق گوید مضر است
بسعلی و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن صمغ بادام و دهب الاس
و گویند مصلح آن شراب صندل و گلابست صمغ اللوز بهترین
صمغ بادام آن بود که سفید بود و از درخت جوان گیرند و طبیعت
وی مایل سردی بود و گویند گرم و تر بود صمغ بادام شیرین درد حلق و
سرفه و نفث الدم را نافع بود و فربهی آورد و صمغ بادام تلخ قابض
و مسخن بود و چون بیاشامند نفث الدم را نافع بود و اگر با سرکه بیامیزند
و بر قوبا که بر ظاهر پوست پیدا گردد بمالند زایل کند و چون با شهد
ممزوج کنند و بیاشامند سرفه کهن را نافع بود و سنگ گرده بریزاند

وگویند صمغ بادام مضر بود بسپرز و مصلح آن قند و خشخاش بود
و بدل آن صمغ عربی و کثیرا صمغ الاجاص بهترین آن صمغ الوان
بود که از درخت کهن گیرند و در وی گرمی و خشکی بود و گویند گرم و
تر بود و درد شش و سینه را نافع بود و چون با شراب بیاشامند سنگ
گرده و مثانه بریزاند و چون با سرکه بیامیزند و بر قوبا کودکان بمالند
زایل کند و جراحتها باصلاح آورد و چون در چشم کشند روشنی بیفزاید
و چون در سرکه حل کنند و بر سر با مالند خراز و شری و حصف زایل
کند و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی قند صمغ السماق چون
در دندان گیرند درد ساکن کند و جراحتها را نافع بود و اگر در شیافات
کنند روشنی چشم زیاده کند صمغ الداميثا نیکوترین آن بود که صافی
باشد و بسرخی مایل بود در غایت حدت و حرافت بود و تلخی تمام
داشته باشد و مولف گوید انرا بشیرازی أدودک خوانند و از
حدود شبانکاره خیزد و در هیچ جای دیگر نبود ملطف بود و جهت
بادهای غلیظ که در معده و امعا بود سودمند بود و بلغمی که در معده
بود لطیف کند و بگدازاند و در قوت مانند حلتیت بود و مولف
و مؤلف گوید جهت درد دندان استعمال کردن مقدار نیم درم نافع
بود اگر سبب آن از تنخ بود صمغ السداب گرمست در سیوم و خشکست
در دوم بادها را بشکند و دردهای صلب بگدازاند و ریش چشم را نافع بود
چون بدان افشانند و خنازیر که در حلق و شبث نعل بود بگدازاند
و ریش کهن را نافع بود چون بدان افشانند و چون مقدار دانگی
سعوط کنند و بدل آن دو وزن حلتیت است صمغ الخطمی سرد و
تر بود و تشنگی ساکن کند و شکم ببندد و نافع بود جهت مره صفرا
صمغ الجوز الرومی که بابت وگفته شود صمغ الطرثوث اشق است
وگفته شد صمغ القتاد کثیرا است وگفته شود صمغ الکمثری
نیکوترین آن صمغ امرودی بود که از درخت کهن گیرند و طبیعت

آن گرم و تر بود در دستش و ریشهای آن نافع بود و مقدار مستعمل از
وی دو مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن گل ارمنی
بود **صمغ البطم** علک انبت بپارسی بناست گویند و بشیرازی کندر
و طبیعت آن گرم بود و محلل و ملطف بود و در خواص منفعت
بمصطکی بود والله اعلم **صمغ السرو** گرم و خشک بود و در قوت
مانند صمغ سداب و صمغ صنوبر بود و چون بدان سعوط کنند رطوبات
دماغ پاک کند و چون بر ریشهای سرو افشانند با گلنار زایل کند مجموع
ریشهای اعضا همین سبیل **صمغ الحرشف** کنگرزد خوانند و بشیرازی
کنگری خوانند و آن نزاب الغی بود و کنگرزد کفنه شود **صمغ الزیتون** در
اصطرک است و گفته شد و صمغ بری وی ازاد و به قتاله بود و چون
چشم کشند شبکوری و تاریکی چشم زایل و بول و حیض براند و چون بر
دندان نهند درد ساکن کند و جرب و ریش سنجه را سود دهد و کچه
بپنداز د و بدل آن عصاره طراثیث است و گویند شونیز **صمغ البلاط**
صاحب جامع گوید یونانی کیمو فلا معنی آن بپارسی از سنگ ساخت ابی
و آن چیزیست که از رخام و سنگ می سازند و صاحب منهاج گوید
بود دو مرکب و آنچه مرکب بود صبر و کندر از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته
کنند و به آب صمغ عربی بسرشند و بر دیواری که بر گچ سفید کرده باشند
و بزنند و رها کنند تا خشک گردد و هر چند که کهن شود نیکوتر بود
و وی مجفف بود جراحتها را نافع بود و منع خون و ورم بکند و ریشهای
تر با صلاح آورد **صندل ابیض** نیکوترین آن مقاصری بود زرد رنگ
و طبیعت آن سرد بود در سیوم و خشک بود در دوم و صاحب منهاج گوید
سرد بود در آخر دوم و خشک بود در سیوم درد سر و خفقان که عارض
شود از تبهای حاره و مره صفرا و جگر گرم و دهن گرم و محرور مزاج را
نافع بود و ضعف معده را سود دهد و چون با آب ضلابه کنند و گلاب
و اندکی کافور بسرشند و بر پیشانی طلا کنند درد سر که از حرارت بود

و چون در حمام با نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون با آب
عنب الثعلب یا با آب حی العالم یا با آب طحلب بسرشند و بر نقرس گرم
طلا کنند سود دهد و بر ورم گرم همین سبیل و مفرح و مقوی دل بود
و چون محکوک کنند و اندکی حرارت در وی پیدا شود و مضر بود با واز
و مصلح وی جلاب نبات است و بدل آن انشه **صندل احمر** سرد و خشک بود
در دوم و گویند سرد تر است از سفید و گویند سفید سرد تر است از
سرخ لیکن سرخ خشک تر است از سفید محلل اورام گرم بود و منع ماده
بکند و بر حمره طلا کردن نافع بود و درد سر و شریف گوید چون سحق
کرده با روغن زنبق بیامیزند و بر اعضا مالند تب غذرد زایل کند و هم
گوید که بغایت صندل سرخ سرد تر از سفید لیها بود و بدل آن فوفل
بود **صنوبر** بشیرازی کاج خوانند و صنف حب آن در حا گفته شد
و در پوست بیخ صغار وی قبضی و قوتی تمام بود بیخ را نافع بود چون بری
ضماد کنند و چون بیاشامند شکم ببندد و اگر ذرور کنند بر سوختگی آتش
و آب گرم نافع بود و وی معتدل بود در حرارت و گویند گرم است در
دوم و خشک است در سیوم و گویند در اول و ورق آن تر تر از الحای آن
بود و جراحتها را نیک گرداند و غرغره بطبیخ قشر وی کردن بلغم را
جذب کند و بیرون آورد و دخان وی سود مند بود جهت کسی که در مره
وی استرخائی بود و هر علتی و زخمی که بود زایل کند و قشر و ورق وی
چون بیاشامند درد جگر و ریش را نافع و گرمی سینه هست درخت
صنوبر بغوت زراج بود و قشر هر دو صنوبر چون زنان در شب خود
دود کنند بچه و مشیمه بیرون آورد و ورق وی چون بکوبند و ضماد کنند
بر ورمهای گرم درد از آن ساکن کند و جراحتی که خون از آن روان بود
چون با سرکه بپزند و بر بیخ دندان نهند درد بشکند و چون با آب یا ماء
العسل بیاشامند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی که در جگر وی
علتی بود و هم چنین پوست وی و ورق وی چون بیاشامند همین عمل کند

وجون چوب وی بشکنند وپاره پاره کنند کوچک وبا سرکه بپزند وطبیخ وی
در دهان نگاه دارند درد دندان زایل کند واگر بسوزانند ودخان
وی در داروهای چشم کنند مژهٔ چشم را نیکو کند ونگذارد که موی
مژه بریزد ودرد دهان رنجتن لعاب برارد وشریف گوید ثمر
صنوبر کبار که آن جلغوزه است چون بکوبند وبا عسل بسرشند وهر
بامداد سه درم بخورند از افلاج خلاص یابند وچوب وی چون بپزند
باب وی اعضای کسی که زحمت کشیده باشد بدان بشویند نافع بود وبدل
ان زفت است **ضن وبر** اسمی یونانیست وصمغی است که از طرف
یمن می آورند وبلون مر بود ودر جراحتها استعمال کنند وقطع اسهال
بکند وازین صمغ بشکل حضض همچنان قرصی باشد وآنرا بول
الابل خوانند وجراحتهای خبیث را صلاح آورد **صوف** بپارسی
پشم خوانند وطبیعت آن گرم وخشکست ونیکوترین آن بود که پشم
سوخته خشک بود در سیوم ومخفف بود وصفت سوختن آن آن باشد که پشم
بود بگیرند دیگ آهنین یا کوازی نو واگر کوازی بود نیکوتر بود پشم
را بشویند وبشانه کنند ودر دیگ نهند وبر سر آتش نهند وطبقی
بر سر آن نهند که سوراخ باشد تا آن زمان که سوخته گردد ووی اشتها را
نافع بود وگوشت زیاده که در ریشها بود بخورد وپشم نا سوخته که خردی
چرکین بود چون با زیت وسرکه تر کنند یا بشراب وضماد کنند بر جراحتهای
چرکین در ابتدای آن موافق بود وبر جایی که ضربی زده باشند یا استخوان
شکسته باشند وچون با سرکه وروغن گل تر کنند صداع ودرد چشم
وجمیع اعضا را نافع بود بدان ضماد کردن وشریف گوید خرقه صوف
چون بر گردن روندگان بندند خفتگی بر ایشان کار نکند وچون پشم
زیاده پیاکنند میان انگشتان دست وپای که شق کرده باشد شقاق
آن زایل کند وباید که یکشبانروز رها کنند پس بیرون آورند ودیگر
بار مکرر کنند تا زود زایل گردد ورازی گوید چون بپوشند صوفی

که گوشت آن گوسفند گرگ خورده باشد حکه در بدن آن کس پیدا گردد
وبقراطیس گوید ریسمانی پشمین در گردن گاوی بندند زبون وعاجز
گردد **صوطل** نوعی از سلق است وزردرنگ بود وصفت
سلق در سین گفته شد والله اعلم واحکم **باب الضاد**
ضال شر السدر است بپارسی کنار گویند ودر سین گفته شود
ضبع حیوانیست مانند گرگ چون براه رود لنگ نماید از بهر آن ضبع
عرجا نام کرده اند بپارسی کفتار گویند گوشت وی گرم وخشک بود
در دوم مانند گوشت سگ وچون آدمی در دست وی حنظلی بود ودر
کفتاران از وی بگریزند وچون یک دندان وی با خود نگاه دارند و
بر سگ بگذرند سگ بانگ نزند وچون موسیمان چون وی بخورند
نافع بود وچون زهرهٔ وی بگدازند با همچندان روغن اقحوان ودر ظرفی
مسین کنند وسه روز رها کنند وبعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه
داشته باشد در هر ماهی دوبار سفیدی زایل کند واثر ببرد وهر چند
که این روغن کهن شود نیکوتر بود وچون زهرهٔ وی با بیشتر بر روی
طلا کنند کلف ببرد ولون صافی کند وچون زهرهٔ وی تنها در چشم
کشند تیزی چشم زیادت کند ودر طبیخ وی که با شبث ونخود پخته باشند
نشستن درد مفاصل ونقرس را نافع بود وبادهای غلیظ ببرد وبا
جمیع علتهای مفاصل ومغز ساق وی چون با آب انغاف بگدازانند و
بنقرس طلا کنند نافع بود وپوست وی چون بر شکم زن حامله بندند
بچه نگاه دارد واگر از جلد وی غلبیلی سازند وبدان کیله تخم جهت
زرع کردن بپیمایند آن زرع از همه آفتها ایمن باشد واگر آن پوست
در قدحی کنند ودر آن آب کنند وبکسی دهند که سگ دیوانه اورا گزیده
باشد بیاشامد هیچ زحمتی بوی نرسد وصاحب جامع گوید که صاحب
مفرده است که پوست پیرامون خاصرهٔ وی چون بسوزانند وبا زیت
سحق کنند ومخنث در دبر خود بمالد ابنهٔ از وی زایل شود وصاحب جامع گوید

اگر موی که پیرامون دبر و خصیه وی بود بدین نوع که گفته شد استعمال
کنند این عمل کند و اگر از صبغه ماده بود بگیرند و بکوبند و سحق کنند
بزیت و طلا کنند برد بر مردی که آن زحمت نداشته باشد ابنه بر وی
غالب شود و این از خواص است و گویند که بغایت خود خواص این حیوان
گفته نمی آید از جهت آنکه کفتار دغای همه حیوانات بود و از بهر آن
میگویند که هر حیوان هم جنس وی که بروی بگذرد البته بر پشت وی د
و در خواص حیوانات آمده که وی سالی نر بود و سالی ماده و سبب
آنست که در شب پشت وی خطی باشد که باندام نرین و ماده برده شده
باشد و پشت شکافته کرده و وی نیز موافق هر گوشت بود و مخالف
همه حیوانات و از عجایب خواص وی آنست که سگ بر بالای ایستاده
باشد در مهتاب و سایه سگ بر زمین افتاده بود کفتار در زیر سایه
سگ رود چنانچه سایه در سایه مستغرق بود و سگ خود را از بالا بشیب
اندازد و آن کفتار وی را بخورد و اگر زهره وی در چشمی کشند که موی
زیاده بود و وقتی که برکنده باشند دیگر نروید و کفتار در شب هیچ
حیوان با وی بر نیاید **ضب** عضایه است و عضا نیز گویند و آن
نزدیکت بود ببارسی سوسمار گویند سرگین وی بر کلف و نمش
طلا کردن نافع بود و سفیدی چشم ببرد **ضجاج** بکسر ضاد اسم صمغیست
که از درختی باشد درخت بان حاصل میشود و نبات وی در کوه قهوان
از زمین عمان می باشد و آن صمغی سفید بود که چون جامه بدان بشویند
پاک کند پاکتر از صابون و مردم سر را بدان بشویند و دانه آن مانند
تخم مورد بود و زبان اکثر دو ضجاج بفتح ضاد نام هر درختی است که
در کوه دام وی در ابوبند مانند خروع و قنب و الب **ضرو** درختی
که در کوهستان یمن مانند درخت بلوط بود لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق
وی چون بپزند و صافی کنند و دیگر بپزند تا نزدیک انعقاد بعد از آن
بردارند و استعمال کنند جهت خشونت سینه و سرفه که از سردی بود

و درد دهان و گویند که قلاع را زایل کند در حال و صمغ وی را می آورند
بمکه و بغوه مانند لادن بود و در بوهای خوش زنان مستعمل کنند
و خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و گویند در دوم و
تر بود در اول و گویند خشک است در اول و بعضی گویند بکمکام ورق
شجر ضرو است و گویند بکمکام لحای آنست و بصری گوید صمغ ضرو
معروفست بکمکام و طبیعت آن گرم است در درجه دوم و خشک بود
در اول و محلل جذاب بود از عمق بدن و اسحق بن سلیمان گوید خواص
روغن حب وی آنست که ریاح بلغمی را زایل کند و رازی گوید ضرو جهت
دفع قلاع و استطلاق بطن در غایت نیکویی بود و شریف گوید ...
بسیار از حب وی بیرون آید بادها را بشکند و مغص ببرد و چون
بیاشامند یا بمالند آثار آن روغن محلل و مجفف بود و چون ورق وی
با روغن بپزند و در گوش چکانند درد گوش ببرد و تخم حب وی جهت
جراحتها نیکو بود خاصه جراحت ختنه کودکان و قطع خون زدن بکند
چون باب بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند بن دندان محکم گرداند و بلغم
زایل کند و چون ورق و شاخهای وی همچنان بسوزند تا خاکستر گردد و با آب
بپاشند و صافی کنند مقداری درم از آن بیاشامند درد خاصره
زایل کند و اسحق بن عمران گوید بدل ضرو بمن ضرو اندلس است و
بعضی گویند ضرو درخت حبة الخضرا است **ضرب** صاحب منهاج
گوید عسل است و صاحب جامع از قول شریف گوید این حیوانیست
بلغت هروان وی را شهیم خوانند و به لفظی دیگر دلدل و آن نوعی از قنفذ
بزرگست و خار دراز دارد و مانند تیر می اندازد و چون خواهد که بیندازد
گرد شود و چون راست شود تیر بیندازد گاه باشد که سه چهار بیندازد
اگر بر عضو آدمی زند مجروح کند گوشت وی گرم و خشک بود و وی
مقداری کوچک بود و گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و همچنین
خون وی بر قدمین ضماد کردن نقرس زایل کند و کلف را جلا دهد و خون

خون وی در بدن بمالند جرب پاک کند **ضرع** بهترین پستان آن بود
که از حیوانی گیرند که گوشت وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود و اولی آن بود که بریشته بخورند تا زود
از معده بگذرد و شریف گوید زن شیردار که شیر وی اندک بود و چون
بخورد شیر وی زیاده گردد **ضریع** نباتیست که در ساحل دریا یابند
و طبیعت وی گرم و خشک بود و چون به آب بپزند و در آن نشینند
درد مفاصل را نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام را
زایل کند و چون خشک بود و سحق کرده بدن را در حمام بدان بشویند
جرب و حکه را سود دهد **ضروع الکلب** اسمی یعنی عربی است
درختی را که در کوهستان مکه بود و آن زقوم است و درخت آن شکل
درخت صبر بود اما وی مجموع سفید بود **ضفابیس** قثاء الصغار
است و گفته شود و نباتی دیگر هست که ساق نبات مانند هلیون بود
و آنرا نیز صغبوس گویند **ضغابیر الجن** پرسیاوشان است و گفته
شده **ضفدع** بپارسی غوک خوانند و وزغ گویند بشیرازی بک
خوانند و بیونانی بطرخوا و گوشت وی نهری البحری بود چون با زیت و نمک
بپزند نافع بود جهت گزندگی جانوران و باد زهر جذام و مجموع گزندگان
بود و مرق وی چون بدان نوع بپزند و با موم روغن گل موم روغن
سازند موافق بود جهت مرضهای مزمن که از اثر ریشها بر آمده باشد
و مدتها بر آن گذشته چون بسوزانند خاکستر وی بر موضعی که خون
آید بارعاف بر آن افشانند خون ببندد و چون شحم وی را بر دندان بنهند
بی درد بیفکند و بوی وی کشنده بود و چون چهارپایی در میان علف
وی را بخورد همه دندانهای وی بیفکند و در خواص آورده اند که زبان
وی چون بر ناف خفته نهند هرچه کرده باشد بی آنکه وی را خبر بود
در خواب بگوید و اسحق گوید شخصی را پیکانی در استخوان ران وی مانده
بود مدتی دراز و علاج بسیار کردند و هیچ فایده نداد ضفدعی را

و پوست از وی باز کردند و بر سر آن جراحت و پیرامون آن نهادند
در یک شبانروز آن پیکان بیرون رود و در غایت قوت جاذب بود
و آن بهر آنست که قلع دندان میکند و از خوردن وی بدن تورم کند
و لون تیره گردد و قذف منی از احداث بکند و بهترین ضفدعها در
آنچه گفته شد سبز است که در بیشه بود یا سرخ که در دریا بود و چون
با زفت تر بیامیزند و بر داء الثعلب بمالند زایل گرداند و گویند چون
ضفدع بپزند و بر موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از قلع
آن من بعد نروید و چون با آب و سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و چون وی را مرصوص سازند و بر گزندگی عقرب
ضماد کردن یا لذع مار بغایت سودمند بود و مداوای کسی که آن خورده
باشد قی یا با آب گرم کنند و عسل و نمک تا معده وی پاک گردد بعد از آن
در حمام رود و پس سکنجبین خورد و اسفیداج با دارچینی و شراب مثلث
وی را نافع بود و هرچه نافع بود جهت استسقا و از خون خلاص یابند
دندانها هم از وی بیفکند و اگر ضفدع زرد خورده باشند قطع شهوت
و طعام بکند و لون را تباه کند و غشیان و قی و درد دل و ورم شکم و
ساقین پیدا کند و علاج وی نزدیک بود بعلاج آنچه پیش از این گفته
شد و گویند دل وی چون بیاویزند بر کسی که تب غب دارد منتهی باشد
نافع بود **ضومران** صاحب جامع سهو کرده که آن ضیمران است و
قول صاحب منهاج معتبر است که آن بید مشک است و آنرا بهرامج گویند
و گفته شد و بدل آن برم است یا تلخه بوزن آن **ضیمران** ضیمران
نیز گویند و آن شاهسفرم بشیرازی خوانند و آن سبز بود نه چون کرمانی
و صاحب جامع گوید فودنج جوبی است و سهو کرده است و طبیعت وی
خشک بود در دوم و گویند سرد بود محرور مزاج را نافع بود خاصه
چون گلاب بر وی زنند و بر جایی که سوخته بود ضماد کنند نافع بود
و قلاع را زایل گرداند والله اعلم **باب الطا**

طالیسفر یونانی دارکبیسه خوانند و ماقرنیز گویند و صاحب منهاج
گوید ورق زیتون هندی بود و آن فسطوری هندی است و صاحب
طعم اقوال بسیار آورده اول گفته که بساسه است و دیگر قول ابن
جلجل آورده که لسان العصافیر است و دیگر گفته که عرق شجرهٔ هندی است
و دیگر گفته که عرق درخت توت که کرم ابریشم وی را می خورد
این قولها خلافست و قول مجوسی آورده که ورق زیتون هندی است
و این موافق قول صاحب منهاج است و صاحب جامع و صاحب
منهاج تحقیق نکرده اند که این چیست مؤلف گوید پوست بیخ زیتون
هندی باقی قولها خلافست و خطا و آنرا پوستی سطبرتر از دارچینی
است و صلبتر و میل بسیاهی دارد و طعم آن بغایت عفص بود و
قابض و اندک عطریتی داشته باشد و جالینوس گوید در وی هیچ
گرمی و سردی نبود و گویند خشک بود در سیوم و ابن عمران گوید گرم و
خشک بود در سیوم و زبد انافع بود و قرحهٔ امعا و نزف دم و بواسیر
و فالج و لقوه و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و چون بسرکه بپزند
و بدان مضمضه کنند درد دندانرا نافع بود و قلاع سفید زایل کند
چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضر است بشش و مصلح
وی عسل بود و بدیغورس گوید بدل طالیسفر چهار دانگ وزن آن
کمون بود و نیم وزن آن ساذج و گویند بدل آن مقل و ابهل بود
مساوی طانک ثمرهٔ آزاد درخت است و گفته شد طاوس
مرغیست مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام پرها بر آورده باشد
و هر یک سال یکبار ریخته بر آورد و گوشت وی و پیه وی چون با اسفناج
بپزند و بخورند و مرق آن بیاشامند ذات الجنب را نافع بود و جالینوس
گوید گوشت وی صلبتر از گوشت بط و درشتان بود و غلیظتر
و دیرتر منهضم شود و ابن ماسویه گوید گوشت طاوس بد بود مزاج را
و صاحب جامع از قول صاحب منهاج گوید که نیکوترین اجزای آن بود

و طبیعت آن گرم و مصلح معدهٔ گرم بود که هاضمهٔ وی ضعیف بود
و اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز رها کنند و سنگی در
پای وی بندند و بیاویزند و بعد از آن با سرکه بپزند و ابن زهر گوید
اطبا تقدم مرغهای که گوشت ایشان صلب بود یکساعت پیش از کشتن
کشته اند و مطبخیان با پر او پخته اند و این از بهر آن کرده اند که تا
زود منهضم شود که چون زمانی درنگ کنند مانند خمیر که در آرد
زود منهضم با آن بهتر بود این همچنان است و رازی گوید طعامی که سمی
در وی بود چون طاوس ببیند رقص کند و فریاد زند و چون ببیند باز
ظرفی که سم در وی بود بشکند و ابن زهر گوید اگر مسطون زهرهٔ وی
با سکنجبین و آب گرم بیاشامند شفا یابند و اگر خون وی با نمک و با
انزروت بیامیزند و بر ریشهای تر بدکنند که اکله گرد بدان
طلا کنند زایل کند و اگر زبل وی بر ثالیل طلا کنند ازالت کند و اگر
استخوان وی بسوزانند و سحق کنند و بر کلف طلا کنند نافع بود و
اگر بر برص طلا کنند لون آن بگرداند طالقون علی ابن محمد گوید
طالقون نحاس بود که مدبر کرده باشند تو بالی نحاسی که در بیخ گاو
خوسیاننده باشند و مرجان که در آب ایشان نیز خوسیانیده باشند
پس در وی همیشه تمام و حدتی تمام و قوتی بود و دیگر گوید که آن
نوعیست که عیبش زر ماند و فرق میان وی و انواع مس زردی
بود و چون از آتش بیرون آورند و تنک زنند تمدد در وی پیدا
شود و زرد گردد و نشکنند تا سرد شود و در کتاب احجار گوید طالیقون
از جنس نحاس است و غیر آنکه بگویند با ادویهٔ گرم مدبر کنند تا سمیتی
در وی احداث کنند و اگر از طالیقون منقاشی سازند و موی زیاده
که در چشم بود بوی بر کنند دیگر نروید و اگر مکرر کنند بهتر و اگر کسی
لقوه داشته باشد در خانهٔ تاریک رود که قطعا روشنایی در
آنجا نباشد و آیینه از وی ساخته آنرا برنظر خود دارد بدان ادمان

كند لقوه را زايل گرداند و شفا يابد و اگر طالقون با نفش سرخ كنند
و در آب فرو برند هيچ چارپاي گرد آن نگردد و اگر قلابي از وي بسازند
و در آب آويزند ممكن نبود كه هيچ ماهي از وي خلاص شود و طري
گويد طالقون نحاس هندي است بالتي سر و انچه در زمان رنجين
مرتفع مي شود نفعه در موضع سكته و در بول كاو خو بسايند و
مولف گويد كه اكثر بان طالقون را مس ريخت خوانند و گويند در
كان مس ميروند **طباشير** نيكوترين آن سفيد سبك بود
كه زود خرد شود و طبيعت آن سرد و خشك بود در سيوم و گويند
در دوم و مسيح دمشقي گويد سرد است در دوم و خشك است در
سيوم و شيخ الرئيس گويد مركب القوي بود مانند گل و در وي قبضي
بود و قوت معده بدهد و قلاع را نافع و مولف گويد كه ابو الفضل
گفته كه ابو يوسف او را داده است كه در شهر هند و رفتن قصبهاي دراز بود
و بادهاي سخت آيد و برهم بسايد و آتش از آن بجهد و قصب سوخته
گردد و حريق وي طباشير بود و باشد كه چندين فرسخ از آن سوخته
گردد و شكم ببندد و تبهاي حاده و تشنگي را نافع بود و قي كه از مره
صفرا بود باز دارد و گرمي جگر باز دارد و دندان متحرك را محكم كند سنون
ساختن و بواسير را نيكو بود و قوت دل بدهد و خفقان كه از حرارت
بود زايل كند و توحش و غم و ضعف معده والتهاب آن و عطش
و كرب را نافع بود و مفرح و نيكوي قلب بود و تدبير كهربا در معده سنف
كند و سرد مزاج را بزعفران معتدل كنند و در تفريح و تقويت
بغايت نافع بود و گويند خوردن وي باه را مضر بود و اسحق گويد
مضر بود بشش و مصلح وي گلاب بود و گويند مصطكي و انيسون
و بدل وي عصاره لحية التيس است و گويند بدل آن سه وزن آن
كافور است و گويند بدل آن بوزن آن گل مختوم و بوزن آن گل
مصري سوخته و گويند بدل آن تخم كاسني و نيم وزن آن صندل

طبار نوعي از انجير است سرخ بزرگ و گفته شود **طبيقا** نوع
از گندم است اما باريكتر از گندم و حبش وي يك بالاي مرد بود
و در گرمسيرها مي كارند و آنرا كاگل گويند و مانند گندم مزاجي گرم
بود و طبيعت او هم چنين ليكن نفاخ بود و نان وي چون گرم بود
نيكو بود اما چون سرد شود بد بود و دير از معده بگذرد و اگر
از آرد وي حسو سازند سينه را پاك كند و سرفه سخت را نافع
بود و بول براند كرده و مثانه را پاك كند و در معده نفخ فراخ
پيدا كند و اگر اسب بخورد هيچ مضرت بوي نرسد چنانكه از گندم
نرسد **طبرزد** اسمي پارسي معرب است و اصل آن تبرزد است
از بهر آنكه صلب بود نه سست و نه نرم و نمك طبرزد از بهر آن گويند
كه صلب بود **طحلب** خزو الضفادع است بپارسي جامه خواب
بك خوانند و طبيعت آن سرد بود در سيوم و گويند در دوم و
تر بود در دوم خون را ببندد و طلا كردن آن بر ورمهاي گرم و
نقرس گرم و حمره و درد مفاصل گرم مفيد بود و چون در زيت
كهن بجوشانند عصب را نرم كند و اگر ضماد كنند بر فتق كودكان
نافع بود **طحال** نيكوترين سپرز آن بود كه از حيوان فربه گيرند
از بهر آنكه بدي آن كمتر بود از آن لاغر و شيخ الرئيس گويد بهترين
سپرزها سپرز خوك بود و مع ذلك كيموس وي بد بود و طبيعت
آن گرم و خشك بود و گويند سرد بود و در وي قبض بود و خون سودا
از وي متولد شود و دير هضم شود و بسبب غذايي و عفونتي
كه دارد داوي آن بود كه با روغن دنبه بسيار و به پخته كنند و
بر سر وي شراب صافي رقيق خورند با كبر تر كه **طغشيقون**
و طغشيقون نيز گويند و نام دبل آن فوسي بود از بهر آنكه آن
دوايي است كه اهل ارمن همه پيكانها را بوي زهر آلود كنند و در
جنگها بكار دارند و حلتيت پازهر وي است **طرسوج** بر سنوج نيز

اعاصم

گویند و آن ماهی دریایی بود و بیونانی طرنیلا خوانند و اهل
اندلس مل خوانند و دیسقوریدوس گوید اگر مداومت خوردن وی
کنند شبکوری و تاریکی چشم آورد و چون بشکافند و بر گزند
تنین بحری و عقرب و عنکبوت نهند شفا یابند **طراثیث**
طرثوث نیز خوانند و بشیرازی پل شیرین گویند و سرخ و سفید بود
و بهترین آن بود که سرد و خشک در دوم قابض بود و رازی گوید که سرد و
خشک بود در سیوم قطع خون رفتن از بینی بکند و منفعت و مجموع
اعضا و رحم شکم ببندد و قوت مفاصل سست بدهد و مقدار ماخود
از وی یک مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی گلنار است
و بدل آن حب البلوط بوزن آن و گویند نیم وزن آن پوست سلیخه
با پوست تخم مرغ سوخته ششیک و چهار دانگ وزن آن قرط و ششیک
یک آن عفص و ده یک آن صمغ عربی **طرخون** بشیرازی ترخونی
گویند و نیکوترین آن بستانی تازه بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در دوم و در وی قوت مخدره بود و ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود
در وسط درجه سیوم و گویند سرد است مجفف رطوبات بود و تنشیف
تری بکند و قلاع را نافع بود و چون بخایند پیش از خوردن داروی مسهل
که بد طعم احساس طعم آن نکنند بسبب تخدیر و معده را قوت دهد
درد حلق آورد و دشخوار هضم بود و قطع شهوت باه بکند و تشنگی آرد
و مصلح وی کرفس بود و تمیمی گوید آب وی با آب رازیانه تر دو درم
هندی و گویند که انرا کاذی خوانند و گدر گویند منع آبله و حصبه
بکند و خاصه آب طرخون این فعل میکند و منع حدوث علل میکند
طریفلن معنی آن بیونانی ذو ثلاثه اوراق بود و این اسم مشترک
به چند قوقی است و آن گفته شد در نبات خصی الثعلب گفته شد
و دیگر دوایی که مخصوص است باین اسم و آن حومانه است و بیونانی
نام بسیار دارد و بعضی دبراسواس خوانند و بعضی اسفلبطس و بعضی

فسقن و بعضی اکسوفیلن و آن نباتیست که درازی قد وی یک گز بود
یا بیشتر و دیگر قضبان وی باریکتر بود و سیاه مانند اذخر و درازند
بوی سداب کند و به آخر بوی نعنع کل وی زرد فیری بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم مانند قفز الیهود و تخم وی و ورق وی
چون به آب بپاشند نافع بود بشوصه و عسر البول و صرع و ابتدا
استسقا و درد رحم و حیض و بول براند و باید که از تخم وی سه درم
و از ورق وی چهار درم بخورند و بعضی از مردمان در تب مثلثه سه
ورق و سه حب از وی با شراب بیاشامند و در تب ربع چهار ورق
و چهار حب زایل کند و بیخ وی از داخل ادویهای معاجین بود و
ورق وی چون با سکنجبین بیاشامند سود دهد بجهت گزندگی جانوران
بعضی گویند که طبیخ نبات وی چون با بیخ وی بر موضع گزندگی
جانوران زهر زنند درد را ساکن کند و این مجربست **طرفا** بپارسی
درخت گز خوانند و آن انواع است یک نوع ثمر وی گزمازک خوانند
و آن اثل است و ثمر وی را حب الاثل خوانند و ثمره الطرفا نیز گویند
و طبیعت وی سرد و خشک بود و در وی قبضی و تجفیفی بود و ثمره
وی بغایت قابض بود و گویند که وی گرم بود و طبیخ وی چون بآن
نطول کنند برشتش بکشند و چون ورق و بیخ و قضبان با سرکه یا شراب
بپزند سپرز را نافع بود و درد دندان را نیز بدان مضمضه کردن و
موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز
بران گذشته باشد چون در طبیخ وی نشینند نافع بود و خاکستر چوب
وی بجو و بر گرفتن همین عمل کند و از وی چون بر ریشهای تر افشانند
خشک گرداند و بخاصیت ریشها که از حرق آتش بود نافع بود و دخان
وی زکام و جدری را نافع بود و ابن داود گوید بر زنی جذام ظاهر
شد پس از طبیخ بیخ وی با میویزی چند بیاشامند و از وی زایل شد
و گویند تجربه کرده ام زنی دیگر را و مفید بود و جوری گوید که چون

دخان کنند ورم سپرز را نافع بود و رازی گوید بخور وی سه نوبت بواسیر را
خشک کند و شریف گوید چون بخور کنند در دهان کسی که علق بدان چسبیده
باشد بیفتد و ثمره وی گزندگی رتیلا سود دهد و دیگر دیسقوریدوس
گوید بدل ثمرة الطرفا در دارو وی جستم عفص کنند **طرخشقون**
و طرشقوق نیز گویند و آن هندبای بری بود و گفته شود **طرنج**
نوعی از ماهی کوچک است که از طرف آذربایجان می آورند آن طر
نیز مولف گوید آنرا از بحیره دریای قلزم گیرند و آنرا در انجا شاه
ماهی خوانند بهترین آن بود که نه کهن باشد و طبیعت آن گرم
خشک بود و طبع براند و اندکی از وی ملطف سودا بود و در نهایت
ربع و وی مضر بود بسپرز و معده و مصلح وی روغن بنفشه بود
طرافیون نباتیست که در جزیره اقریطش روید و صمغ وی مانند
صمغ عربی بود و حرارت ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیوم
بود و سنگ گرده بریزاند و حیض براند چون یک مثقال از وی بیاشامند
و این نبات بغیر از جزیره اقریطش نروید و درخت وی مانند
درخت مصطکی بود **طرغلودیطس** عصفور الشوک است
و عصفور السیاح نیز گویند و مولف گوید آن مرغیست بمقدار
گنجشکی و در بال وی پری زرد بود و بعضی سفید بود و دنبال وی بود
و بر لب آب نشیند و دنبی دراز دارد و مدام دنب وی در حرکت بود
و بشیرازی ویرا دمنک بالک گویند سنگ مثانه بریزاند و رها
نکند که دیگر جمع شود و دیسقوریدوس گوید چون از گوشت وی اندکی
بخورند سنگ بریزاند و ویرا اصفراغون و طرغلودیس نیز گویند
طرخاطیقون نوعی از سرمه است **طریفان** نباتیست که در بهار
روید و گل وی مانند گل خیری بود زرد و گرد برگرد خار داشته باشد
و بشیرازی انگبر نیز خوانند و آن قرطم بری بود و گفته شود در باب قاف
اگر طبیخ وی بر گزندگی عقرب و افعی ریزند درد ساکن کند

و اگر بر عضوی سلیم ریزند همان درد و زحمت پیدا کند که از گزندگی
افعی **طفشیله** عدس مقشر است که با سرکه پخته باشند **طلق**
کوکب الارض خوانند و عرق العروس و بیونانی اسطرا ای کوکب
و تفسیر آن کوکب الارض بود و رازی گوید سه نوعست بحری و یمانی
و جبلی و علی ابن محمد گوید هم سه نوعست یمانی و هندی و اندلسی
صحیفه وی سبز بود و غافقی گوید آن نوعی از چینی است و آن
معروف بود بعرق العروس و ارسطاطالیس گوید خاصیت طلق
آنست که اگر به هاون یا به آهن و مطرقه و هر چیز که چیزها بدان
توان کوفت بکوبند کوفته نشود الا که بحجر الماس بشکنند و قطع
وی سخت نتوان کرد و اگر سنگی چند کوچک با وی اضافه کنند توان
و در خرقه خشن با بوریی بندند و در آب منجمد نهند تا جسم وی خرد
شود و بگدازد و علی بن محمد گوید حل وی چنان کنند که در خرقه
بندند با سنگی چند خرد و در آب نیم گرم اندازند و با سنگها میجنبانند
تا حل شود و از خرقه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند
و در آفتاب بها کنند تا خشک گردد پس در بن ظرف بماند مانند
آرد خرد و مولف گوید که این عمل را حل خوانند چنانچه این عمل
با این طلق چون کرده باشند محلوب خوانند نه طلق محلول و شیخ الرئیس
گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی سردست در اول و خشک
بود در دوم و قابض بود خون را ببندد با آب لسان الحمل و ورم
ثدیین و ورم ذکر و خلف اذنین و مجموع گوشتی که سست بود در بدن را
نافع بود و خون که از سینه روان بود با آب لسان الحمل نوشیدن
و طلا کردن خاصه و سنطاریا را سود دهد و غافقی گوید نیکو بود
جهت ریشهایی که بر اعضا مخدومات پیدا کرده پاک گرداند و زایل
کند و صاحب منهاج از قول اسحق گوید که نیم مثقال از وی سنگ
گرده بریزاند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی کثیرا بود و وی

سوخته نشود الا بحیله طلع ابو حنیفه گوید اول ثمر نخل طلع خوانند
و قشر وی کفری خوانند و جفری گویند و آنچه در اندرون قشر وی بود
ولیع گویند و بپارسی بهار خرما گویند و طبیعت آن سرد است در اول
و خشک است در دوم و گویند قبض وی محکم نیست و وی تر بود و باقوت
گوید دقیق نخل که بپارسی گشن خرما گویند باه را نافع بود و مجامعت را
قوت دهد و ابن ماسویه گوید خشکی وی غالب بود بر خشکی
و حرارت و سردی وی مانند سردی خمار بود و دیر از معده بگذرد و شکم
ببندد و بسیار خوردن وی درد معده پیدا کند و قولنج و این فعل
خاصیت قوی است و صاحب منهاج گوید مصلح وی شهد است و
رازی گوید طلع معتوی معده بود و خشک کننده و محرور مزاج را
سود دهد و دفع مضرت وی بکند از نفخ و درد معده و دیر از معده گذشتن او
بر نخیل مربی کنند یا بگوارشات گرم و ابن ماسویه گوید اگر مسلوق خورند
باید که با خردل و مرغوی و زیت و فلفل و کرویا و سداب و کرفس و نعناع
و صعتر خورند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند مرغ فربه و بزغاله
فربه و مانند آن و بعد از آن شراب کهن بر سر آن خورند طلح
میوه ایست در طرف دریا که آنرا موز خوانند و گفته شود طلیسا
نوعی از صدف است کوچک و اهل شام دبر اطلیس خوانند و اهل مصر
ولنیس و قمکس و بانان خورند و در صدف گفته شود طلا شراب است
و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و ابن سمحون گوید نوعی از نبیذ است
و مولف گوید آنچه مشهور و محقق است شراب کهن خوب را طلا خوانند
طمطم سماق است و گفته شد طمرا خروع است و گفته شد
طوان یکش است و گفته شد طوفریوس نوعی از کما دریوس
نعنعی است و گفته شود طهوط قطن است و گفته شود طرفیدون
عنب الثعلب است و گفته شود طوطاق اغربوشه حماض جبلی است
و آن نوعی از سنان بری بود و در حماض گفته شد صفت آن طف

طبلاقیون غافقی گوید ذرق است و گویند طعامی است که از ذره سازند
نوعی از حی العالم است و گفته شد بعضی از خواص وی در حرف حا
کننده شد و جالینوس گوید طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود
در دوم تا سیوم جراحات عفن را بصلاح آورد و بر بهق و برص
با سرکه طلا کردن مفید بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی چون
بر برص ضماد کنند و شش ساعت رها کنند تا آبله بزند و صدید
بریزد و برص را بغایت نافع بود و باید که بعد از آن آرد جو ضماد
کنند و چون از وی کوفته با سرکه آمیخته در آفتاب بر بهق مالند و
رها کنند و رها کنند تا خشک گردد بهق ستنه زایل کند و مجربست
طبیقی و طبیقی نیز گویند و آن وادی است و گفته شود طبهوج
بپارسی تیهو خوانند و بزبان اندلس ذرتیس و نیکوترین آن فربه
تر بود که در زمان خریف گیرند و طبیعت وی معتدل بود در گرمی
شکم ببندد و ناقها را نیز نافع بود و نشاید که مدمان اکل وی کنند
خصوصا اصحاب ریاضه و اولی آن بود که مانند هریسه بپزند
از بهر آنکه غذای وی غلیظ طبطان کراث بری بود و گفته شود
طبتوث حیوانیست مانند ذراریح که از آن کوچکتر بود و فرق در
و همچنان سرخ بود و نقطه سیاه بر آن و همان فعل ذراریح می کند
و مولف گوید بشیرازی و براغودسک خوانند و بدل آن ذراریح است
و گویند کرمی بر بشت بر درخت صنوبر طبا نوشادر است و
گفته شود طین مجموع گلها مرده و مجفف بود طین الحکمه بپارسی گل
حکمت خوانند و صنعت آن بسیار است و مولف گوید بهترین آن
نوعیست بگیرد گل زرد پاک چهار من و بکوبد و بپزد و یک من
و نیم من نمک در آب کنند و بدست بمالند تا حل شود بعد از آن گل
بر سر آن کنند و چهار یکی موی سر آدمی بمقراض چیده و چهار یکی سرگین
اسب پخته بر سر آن کنند و نیک بمالند چندانکه بمالد نیکوتر بود

انگاه غنده غنده بنهند تا خشک گردد هر زمان که خواهد بکوبند و باب
صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع گل حکمت این است که
گفته شد و نوعی دیگر صاحب منهاج آورده یک جزو گل و یک جزو تخم
کوفته و پخته و یک جزو ملح و یک جزو خطمی و موی چیده بسیار شسته
و نیک نیک بمالند و مستعمل کنند نافع بود **طین مختوم** گلی سرخ رنگست
بغایت املس و از جزیره آرند و گویند در ان زمین قطعا هیچ نبات و
حشیش نیست و هیچ سنگ در ان زمین نبود و قبری در انجا هست و
آن گل را مغره لمانی خوانند و طین الکاهنی گویند از بهر آنکه زنی
ساحره از گل یافته است و مغره لیته و خواتیم نیز خوانند و صورت
ارطمس بران بود ایستاده و دیسقوریدوس گوید گلی است از جزیره
لیموس که بخون بز کوهی میسرشند و آن صورت بدان می نهند و
خواتیم الملک و ختم الملک از بهر آن گویند که صورت ارطمس بران بود
و افواه بسیار آورده اند در این گل و جالینوس گوید نیکوترین این
گل و جالینوس گوید نیکوترین این گل آن بود که ازوی بوی سنگ
آید و خون را ببندد و چون در دهان گیرند زبان را بچسبد و مولف
گوید که امتحان وی اول بر لب کنند اگر بر لب بچسبد دیگر بار بر زبان
نهند و باید که بچسبد و بغایت نرم و املس و براق بود و گویند
آن زمین که گل مختوم ازوی می آورند از زمین یونان بود و این
زمان آب گرفته است و شیخ الرئیس گوید طبیعت وی معتدل بود در
گرمی و سردی مانند مزاج ادمی الا انوثه وی بیشتر از رطوبت بود
و در وی رطوبتی که ممتزج بیبوست بوده باشد و در وی خاصیتی عجیب
بود در تقویت دل و تفریح آن و تریاق مطلق بود متفاوت با
مجموع زهرها بکند اگر بر سر سم خورند یا پیش از سم دفع زهرها بکند و
مولف گوید کودکی یک ساله قریب دو مثقال کونیک بر دیگ که از
سموم قتاله است خورده بود و در زمان قدری از طین مختوم با شیر مادر

بخورد وی دادند آغاز قی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود رد شد
دیگر بار قدری با شیر بوی دادند دیگر قی کرد و بگذرد و مجلس طبیعت بیامد
و از ان زهر کشنده خلاص یافت و کسی که زرنیخ خورده باشد و ازین
بخوری طین مختوم بیاشامد در حال قی کند و در ساعت دفع سم ان بکند
و جهت اثغار نیز همین عمل کنند در دفع سم و مسیح گوید سحق کرده بیاشامند
و تبع وی در زمان و با دفع و با بکنند و اسحق گوید مضر است بشش
و مصلح وی گلاب بود و بدل ان در قبض چون طین رومی بود و طین
ارمنی که بخون بز کوهی سرشته باشند و گویند بدل مغره است اما
در تریاق بدل وی نیست و مجموع ریشها که ازوی خون روانه بود
چون بران پاشند خون ببندد و چون بدان حقنه کنند ذوسنطاریا را
نافع بود و سل و نفث دم و سحج امعا خوردن و حقنه کردن نافع بود
و مقدار ما خود ازوی تا دو درم بود و جهت گزندگان و جانوران
کشنده با شراب افعی و سگ دیوانه با شراب خوردن و با سرکه طلا
کردن سود دارد بغایت و دفع سم ان بکند و درین اعمال بغایت
مجربست **طین ارمنی** گلی است سرخ رنگ که بزردی زند و
اسحق بن عمران گوید سرخی است که بسیاهی زند خوشبوی و مذاق
وی ترابی بود و بر زبان بچسبد و طبیعت وی سرد و خشک بود
در اول و صاحب منهاج گوید نیکوترین ان زردی بود که در وی
رملی نبود چون سحق کنند و چون بر زبان نهند بچسبد و طبیعت وی
سرد بود در اول و خشک بود در دوم خون را ببندد و طاعون را
خوردن وی و طلا کردن نافع بود و جراحات و قلاع را و نزله که از
سر بسینه ریزد و از ان ضیق النفس پیدا شود و هیچ دوا به ازوی نبود
و مقدار یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود بسبب انکه ریش
شش را خشک گرداند و جهت تب وبایی عظیم نافع بود و گویند در
زمین ارمن وقتی وبای عظیم بود چنانچه گویند چند کس معین نماندند

وباقی تلف شدند و آن چند کس را چون تحقیق کردند همیشه این گل اندک
خوردندی و این خواص از آنجا معلوم شد از بهر آنست که اطبا شراب
و گلاب فرمایند و اگر تب بود بگلاب فقط و آب سرد و کسر عظم را
نافع بود با اقاقیا طلا کردن و پوست بواسیر از مقعد بیرون آورد
و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی گلاب بود و اسحق ابن عمران
گوید بدل وی طین حجازی بود که در اندلس معروف بانجا ربود و
بدل آن مغره است با طین لاکی **طین رومی** مجفف و منقبض بود
منع ورمی که در جفون پیدا شود بکند چون با آب کاسنی طلا کنند
و خونی که از چشم آید باز دارد **طین شاموس** طین سامس
خوانند و گویند شاموس نیز گویند و بهترین آن بود که سفید و سبک
بود و بغایت بر زبان بچسبد مانند بیق و چون در آب نهند
زود حل شود و از بلاد یونان از جزیره قبرس خیزد و وی
خشک تر از طین مختوم بود و برا غسل حاجت نیست و در
بستن خون قایم مقام طین مختوم بود و بر ورم ثدیین طلا کردن
سود دهد و در ابتدا نفث دم و در قرحه امعا پیش
از آنکه متعفن شود حقنه کردن بماء العسل بعد از آن نمک آب
پس با آب لسان الحمل حقنه کردن سود دهد و اگر با سرکه ممزوج با
آب بسیار بیاشامند اورام حار را نافع بود خاصه چون رطوبت
بر آن زیادت بود و سست باشد مانند ثدیین و بیضتین و مجموع
گوشتهای رخو که معروف بغدد بود سود دارد و چون با گلنار
بوی خورند قطع نفث دم و نزف رحم و طمث دایم بکند و چون با
روغن گل بر خصیتین و ثدیین که ورمی گرم داشته باشد طلا کنند
ساکن گرداند و قطع عرق بکند و چون با شراب بیاشامند گزیدگی
جانوران و داده کشنده نافع بود **طین قریس** گلی است سرخ
گلگون و چون در دست بمالند سرخی در دست بماند و چون بشکنند

در اندرون وی کها بود و چون بر زبان نهند بچسبد بغایت چنانکه
بحیله باز توان کند از زبان و طبیعت وی سرد و خشک بود
و در وی قبضی معتدل بود نافع بود جهت مجموع حرارتها و دردها
طلا کردن و شکستگی اعضا و کوفتگی در زمان افتادن از جایی
طلا کردن و مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و از قول اسحق پنج
معاسی و کبدی و نفث دم و قرحه امعا آشامیدن و حقنه کردن
نافع بود و جهت دفع ادویه قتاله چون یک درم از وی با آب سرد
و مطبوخ بیاشامند نافع بود و بدل آن طین مختوم بود **طین قیمولیا**
حجر الرخام خوانند و گویند طعم وی اندک کافوری بود.
و آن مانند صفایح رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گویند
از وی بوی کافور آید چون تازه بود و آن نازک بود مانند جبسین
و دیسقوریدوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگر
فرفیری و وی دسم بود و جالینوس گوید قوت وی مرکب بود و در وی
تبریدی و تحلیلی بود و از بهر آنست که چون مغسول کنند قوت
جزو محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد و خشک گردد و
با قدری سرکه و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خالص
بود بسیار منفعت دارد و چون با سرکه طلا کنند بر مجموع ورمهای گرم
و ورم شبث معلم و ریشهای بخار رحم چون بسوزانند و شسته
کنند نافع بود و مؤلف گوید در کوهستان یزد می باشد و زنان
جهت جلا از وی استعمال میکنند و روی را پاک میکنند و ابن سمجون
گوید بدل آن طین مصری است و ابن حسان گوید اهل بصره طین قیمولیا
طین الحر خوانند و اصناف وی بسیار است ارمنی و سجلماسی
و اندلسی و ارمنی نیکوترین همه بود و بعد از وی سجلماسی و وی فاضلتر
از اندلسی بود در معالجه و آن بغایت سفید بود و جرم وی صلب بود
در زود شکسته نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون حل شود

درد لزوجت بیشتر بود که در غیر وی و اندلسی دو نوع بود یکی سپید
و یکی سیاه و آنچه بغایت سپید بود در معالجه مستعمل کنند و آنچه
سیاه بود بد بود و تصرف در آن نشاید کرد و محمد بن عبدون گوید
طین البحر طین علک خالص است و از سنگ و رمل و علی ابن محمد گوید
طین البحر خالص از رمل بود و مولف گوید که گلی هست در نزدیک
شیراز و بشیرازی گل کرینی خوانند و در طبیعت نزدیک بوی
بود و اینرا نیز هم بدین اسم خوانند و آن گلی بغایت زرد رنگست
نزدیک بزنجار و چون با پوست بادام دهقان کنند از بهر خورد
لونرا سرخ گردانند و طعم آن خوش بود و کمتر بریان ناکرده خورند
و علی ابن زین گوید طین البحر سرد و خشک بود با عتدال نیکو بود
جهت همه جراحتها و اگر با سرکه برگزند کی زنبور طلا کنند درد را
زایل کند طین فارسی بهترین وی سرخ بود و بشیرازی وی را گل سر
شوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک بود در دوشش را نافع
بود و چون ده مثقال از وی مستعمل کنند و گویند مضر بود و همانا که
مصلح وی آب سرطانات بود طین اصفر طین الصنم گویند و آن
از موضعی که نزدیک قسطنطنیه است میان دو کوه آرند و لون آن
زرد بتیره رنگ بود و در آنجا رهبانانند که بر این گل مهری نهند
و آن طلسم کسی نداند خواندن و بدانند که حیث بعضی از الشان
و اگر کسی دیگر بسازد از طلسم شناسند و آن عزیز بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود بر دردهای گرم طلا کردن نافع بود و خون رفتن
باز دارد و خوردن وی در بستن خون از همه طینها قوت تر بود
و نافعتر طین بدالمصطکی طین حریزه مصطکی طین جبا خوانند
و دیوسن هم گویند و دیسقوریدوس گوید نیکوترین آن بود که
سپید بود و بلون خاکستر مایل بود و این گل رقیق بود و صفایح
داشته باشد بارهای مختلف شکل بود چون در حمام خود را بدان

بشویند روی و مجموع بدن را جلا دهد و فاضلترین ادویه بود که
جهت ریشها که از سوختگی آتش بود مستعمل کنند طین اقریطس
مضعف ترین طینها بود که یاد کرده شد و مضعف جراحت بود و
ریشهای چشم را نافع بود و چون زن آبستن از خود بپا دیرد بچه
نگاه دارد و وی جلا دهد بغیر لذع طین کرمی بیونانی
اسالیطس خوانند و معنی این اسم کرمی بود و بعضی قومانطس
خوانند و این اسم مشتق از فرمان بود و معنی آن دوا بود و این
گل از مدینه سلوقیا از بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که
سیاه بود مانند مخمر و از چوب صنوبر گیرند و آنچه خاکستری رنگ بود
بد بود و جالینوس گوید بدان سبب طین کرمی خوانند که در
زمان بهار در اول ابتدای درخت کرم و رق بیرون کنند این گل
بر درخت وی بمالند کرمی که ورق انگور می خورد و چشمهای
آن درخت تباه می شود و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض
و ملین و مبرد بود و در کحلها مستعمل کنند موی مژه برویاند و
جالینوس گوید جوهر وی نزدیک به حجر بود طین مصری ابلیز
خوانند و جالینوس گوید مطحولان و مستسقیان را دیدم که در
اسکندریه طلا کردند و نافع بود و بر ورمهای کهن و دردهای مزمن
و بواسیر طلا کردن بغایت سود دهد طین نیشابوری طین ماکول
خوانند و طین خراسانی گویند و آن گلی است که خام و بریان کرده
خورند و بدان نقل کنند و وی نوعی از طین البحر بود و لون وی بغایت
سپید بود مانند اسفیداج و بشیرازی گل سپید خوانند و طبیعت
وی سرد و خشک بود و گویند گرم بود بسبب آنکه اندک شود وی از
قوت فم معده بدهد و غثی را نافع بود و منع قی بکند و تری معده
زایل کند و مقدار ماخوذ از وی نیم درم تا یک مثقال بود و اگر
زیاده کنند مفسد مزاج بود و سده آورد و سنگ گرده پیدا کند

وانیسون و تخم کرفس ضرر وی باز کم کند و صواب آن بود که ترک کنند
از بهر آنکه فساد وی زیاده از صلاحیت و آب رفتن دهان در
وقت خواب و شهوت کلبی را عظیم نافع بود و غثیان و کرب
و هیضه را سودمند بود طین الصنم طین اصفر است و گفته شد
طین خراسان طین نیشابور است و گفته شد طین الاحمر مغره است
و گفته شود

باب الظاء

ظفرا و ظفره فودنج بری است و گفته شود ظغیرة العجوز تمر خشک است
و گفته شد در خاء ظلم ذکر النعام است و در فون گفته شود
ظلف المعز سم بز سرد و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود
و چون خاکستر آن با سرکه طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب گزندگی
جانوران و مجموع سباع نافع بود و اگر ببول کودکان بپزند و بر شکم
ضماد کنند قولنج که از بلغم لزج و ریاح بود نافع بود و مسهل آب
بود ظلف التیس سم بز که چون بسوزانند سحق و بر ریشی که در اعضا
که یابسة المزاج بود افشانند نافع بود ظطح اسم ترنجه زرد آبی
و نزد اهل عرب لغزان و غیران ظیان یاسمین بری است و بربری
ابن برا خوانند و معنی آن عشبة النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها
و تلها روید مانند لبلاب بعضی بر بعضی پیچیده بود و گل وی سفید
شکل بود کوچک و بر شاخهای وی خار بود مانند خار گل و بیشتر
نبات وی با علیق بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیخ وی سیاه
و دراز بود و در فعل مانند خربق سیاه بود بلکه حرارت وی زیادت
بود و گرم و خشک بود در چهارم چون بر عضوی نهند جسم را بسوزاند
رفود مانند شیطرج و چون سحق کنند و با سرکه بر بهق سفید و سیاه
طلا کنند زایل کند لیکن بر ها کنند و چون ضماد کنند بر عرق النسا
عضو را ریش کند نافع بود و چون بیاشامند از وی چهار دانگ
درمی با هم چندان بنفشه و نیم چندان فلفل از دق و از ده مجلس

مجلس خلط سودایی براند و ربو و عسر النفس را نافع بود و گل وی صداع
سرد و ریاح غلیظ از سر بکشد و چون ببویند و روغن گل وی گرم و
لطیف بود و محلل قوی سودمند بود جهت لقوه و فالج و عرق
النسا و رعشه و همه مرضهای سودایی سرد را نافع بود والله اعلم

باب العین

عاقرقرحا در دمشق عود القرح
خوانند و یونانی فوریون و بشیرازی اکلرا و نیکوترین آن بود
که تیز و محرق بود و زبان را بغایت بسوزاند و فربه بود و غلیظ و
چون بشکنند اندرون وی سفید بود و آن بیخ طرخون رومی است و
گویند جبلی و طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم چون سحق کنند و با روغن
بر بدن مسح کنند عرق برآید و استرخاء اعصاب مزمن را نافع بود و
منع تولد کزاز بکند و سده مصفات بگشاید و بلغم که در معده بود زایل
کند و چون درد دندان گیرند در دندان که از سردی بود ساکن کند و
چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند نافع بود و جهت درد دندان
و چون بخایند بلغم بر آید و موافق اعضایی بود که سردی بر وی غلبه
کرده باشد و حس آن باطل شده باشد و مفلوج و مصروع را نافع بود
و دمشقی گوید گرم و خشک بود در چهارم و اسحق بن عمران گوید سود
بود چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند جهت ورم ملازه و استرخاء
زبان که سبب آن بلغم بود و ابو صلت گوید چون بیاشامند درم
از وی مسهل بلغم بود و شریف گوید روغن وی لقوه و استرخاء و فالج
را بغایت نافع بود و چون بعسل معجون کنند و در قضیب مالند
پیش از مجامعت شهوت برانگیزد و عافقی گوید چون عاقرقرحا بکوبند
و با عسل بسرشند و بیاشامند صرع را نافع بود و اسحق گوید مضر بود
به شش و مصلح وی میویزج بود و بدل آن در غرغره فودنج بود و در
مرضهای معده زراست و گویند بدل آن دارفلفل است و عسل بود
عاذرشنعا سنجار است و گفته شد عاقول گویند نوعی از خرنوب است

و خلافست ما قول درخت جالست و گفته شد **عبب** و عبعب نیز
گویند و آن ثمر کاکنج است و گفته شد **عبهر** نرجس است و گفته شد
عثمر زیتون کوهی است و گفته شد **عجب** حب النیل است و گفته شد
عجیم الزبیب فصا خوانند و بپارسی دانهٔ میویز گویند و طبیعت وی
سرد و خشک بود در اول و گویند در دوم و شکم ببندد **عدس**
بلسن خوانند و بیونانی فاقوس و وی تفاخ بود و مرکب از قوت
و جالیه و پوست وی بغایت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود
بهن که زود پخته شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت
وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و گویند در
اول و خشک بود در سیوم و دیسقوریدوس گوید ادمان اکل وی
کردن تاریکی چشم آورد و با سویق بر نقرس ضماد کردن نافع بود
و با اکلیل الملک و روغن گل و سفرجل بر ورم چشم که از گرمی بود
و ورم پستان ضماد کردن نافع بود و جرم عدس شکم ببندد و آن
آب که عدس در وی پخته اند شکم براند و خناق را نافع بود و عدس
مولد خلط سودا بود و خواب آشفته نماید و خون را غلیظ کند
و دیر هضم شود و معده را بد بود و مولد ریاح بود در معده
و امعا و اعصاب و نشش و سر را بد بود و چون با مثانه یا با لسان
الحمل یا بسلیق سیاه یا حب الآس یا قشور مان یا ورق گل خشک یا
زعرور یا سفرجل بپزند قوة قبض وی زیادت گردد و قسام ببندد
و حدت دم ساکن کند و مقوی معده بود و چون مقشر کنند و نیمی
دانه از وی فرو برند با سرخا معده را نافع بود و چون با عسل بپزند
ریشهای عمیق را با صلاح آورد و شیخ الرئیس گوید خون را غلیظ
کند و رها نکند که در عروق روانه گردد و خلطی سوداوی و امراض
سوداوی تولد کند و بسیار خوردن وی جذام آورد و ورمهای
صلب و سرطان و نشاید که عدس با شبرنج خورند که سده بسیار آرد

جگر پدید آکند و مضر بود با صحاب عسر البول و منع ادرار بول و حیض کند
و بد ترین وی نکسود بود و گویند استسقا را نافع بود و صاحب
جدری و ادرام گرم را نافع بود چون با سرکه یا غوره طبخ نمایند و
دفع ضرر وی آن بود که با گوشت تیهو فربه بپزند یا بروغن گاو یا
روغن بادام و بدل وی طبیخ ماش بود **عدس مر** بشیرازی شنوخلبه
گویند و آن نوعی از عدس بری بود و وی گرم بود بدل و حیض براند
و مسهل دم بود و گویند در وی تریاقیه هست و بدل وی فوفل نیز
بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و دو وزن آن
عدس **عودنا** کندش است و گفته شود **عدس الماء** صاحب منهاج گوید
بربسیاوشان است و صاحب جامع گوید طحلب است و گفته شد **عذبه**
جز ماریج است و گفته شد **عرف** بلغة اهل نجد قصلیه است و گفته شود
عرف الجبار در الجبار گفته شود **عرعر** سرو کوهی است کوچک بود
و بزرگ بود و بشیرازی آنرا اوبل خوانند و گویند درخت وی گرم بود
و در سیوم خشک بود در اول مسخن و ملطف بود و دخان کردن
وی گزندگان بگریزند و نافع بود جهت اختناق رحم و سده را
بگشاید و بول و حیض براند و دفع گزندگی جانوران بکند **عرار**
بهار است و گفته شد **عرطنیثا** مستعمل از وی بیخ وی بود و آنرا اهل
شام بهد خوانند و اهل مشرق قلبقی و بعضی عیلج خوانند و بشیرازی
جوبک اشنان گویند و در آذربو گفته شد و بدل آن زراوند طویل
بوزن آن و فونخ و دانهٔ اترج بوزن آن **عروق الاصفر** بپارسی
بیخ کبر گویند و بهترین وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک است
مسهل بلغم بود و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضر
بود بمثانه و مصلح آن عسل بود و منفعت وی باقی در صفت کبر گفته شود
عروق الصفر عروق الزعفران و عروق الصباغین گویند و آن دو
نوع است کوچک و بزرگ و وی را بپارسی زرد چوبه گویند و بعربی

بهر دو کوچک وی گویند مایه است و گفته شود طبیعت وی ازرد گرم و
خشک بود تا سیوم و گویند در دوم و در وی جلایی قوی بود و خاییدن
وی درد دندان را نافع بود و عصارهٔ وی روشنایی چشم بیفزاید
و سفیدی ببرد و با شراب سفید و انیسون چون بیاشامند
یرقان که از سدهٔ جگر بود سود دهد و اگر بکوبند و بر ریشها پاشند
خشک گرداند و اگر در چشم کشند قوت باصره بدهد عروق حمر
فوه است و گفته شود عروق بیض مستعمل است و گفته شود
عروق الشجر علک است و گفته شود عروق الکافور زرنباد است
و گفته شد عرق یابس قلغونیا است و گفته شود عدن این
چیزیست که زیاده می شود و ظاهر می گردد نزدیک زانوی اسب و بهایم
وی دعب انرا عظم التبن خوانند و دیسقوریدوس چون بکوبند
و سحق کنند و با سرکه بیاشامند صرع زایل کند و در مداوای
گزندگی جانوران مستعمل کنند و گویند نیم درم از وی چون بخور کنند
کسی را که تب ربع بود از وی زایل شود عرم اسمی یمنی است بادان
بری را و بعضی حدق خوانند و گفته شد عصف ماهیی است که
اهل مغرب سردین خوانند و یونانی غاریس عروض کما فیطوس
و گفته شود عرق نوعی از کتاره است و انرا کتار ندکو بیند
بر نمی دهد و خارها دراز دارد مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب
عرطبر نزدیک اهل مغرب خواص خوانند و دوم گویند بلغت اهل
نجد قصب خوانند عزیز الکبیر قنطوریون غلیظ است و گفته شود
عزیز الصغیر قنطوریون دقیق است و گفته شود علیج
لف الکرم است و گفته شود و بپارسی پنجه زر خوانند عسل لبن
[illegible] است و گفته شود عسل النحل بهترین وی آن بود که صاف ذوق
الحلاوه بود و خوشبوی و سفید بود و گویند فاضلترین عسل آن بود
که بسرخی مایل بود و ربیعی بود و بعد از آن صیفی و آنچه شتائی بود

بد باشد و نوعی از عسل خریفی بود که چون ببویند عطسه آورد و آن
نشاید که خورند و گویند بوییدن ان غشی آورد و عرق سرد و عسل
زایل کند و چون بخورند البته عقل زایل کند و مداوای وی قی کنند و
بعد از آنکه ماهی نمک سود و سداب چند نوبت خورده باشند که
تا معده را پاک کند بعد از ان تفاح فرد کنه ای بخورد و حکم نوعی دیگر
عسل بود که حکم وی و شوکران یکی بود و همان علامتها حادث شود
و معالجهٔ وی چون معالجه شوکران کنند و انچه عسل نیکو بود طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و دیسقوریدوس گوید عفونت چانکه
رطوبات از مغز بدن بکشند و منع عفونت بکند و چون با نمک تر
بپزند و بر قوبا بمالند زایل کند و با قسط بر کلف مالند نافع بود و
تنها اگر بمالند شپش بکشند و دفع کند و چون بدان تحنک کنند
یا غرغره ورم حلق و ورم عضله که در جانب زبان و حنک و لوزتین
بود و خناق بلغمی را نافع بود و بول براند چون گرم کرده با روغن
گل بیاشامند سر کسی را موافق بود و گزندگی جانوران و کسی که
افیون خورده باشد و فطر و منصوری گوید زود مستحیل شود بصفرا
و بلغم را دفع کند و پیران و سرد مزاجان را نافع بود و در تابستان
خوردن گرم مزاجهای گرم را مضر بود و رازی گوید مسیح علاج جهت لثه
و دندان در تنقیه و جلاء در کوشت رویانیدن لثه بر از وی نبود و با
جسم مرده را نگاه دارد و اگر با کشتن ستون سازند دندانرا سفید
گرداند و چون با سرکه بیامیزند و بدان مضمضه کنند صحت دندانرا
نافع بود و شریف گوید چون با روغن گل بر ریشهای شهدی و مجموع
ریشهای بلغمی شور بمالند زایل کند و مجربست و چون با ادویه خلط کنند
که در وی جلایی بود روشنایی چشم بیفزاید و قوت باصره بدهد و
بغایت مفلوجان را نافع بود و اگر نخست محلب و لوز مر دارد جو با دی یان
اضافه کنند و در بدن مالند عرق بسیار آورد و چون با ادویه برص و بهق

بسرشند جلاء آن زیادت کند و چون با آب بیاشامند ریش روده را پاک
کند و سینه را از فضله و اخلاط پاک کند و مجامعت را باعث بود و
مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه در
زمستان و جوانان را مضر بود و کسی که بر وی مرار غلبه کرده باشد و تشنگی
و چون بسیار بخورند قی آورد و چون با ادوی حاره بسرشند و بر درد جهاد
بخته نهند زود بگشاید و حرکات بکشد و چون با زراوند طویل با
کرسنه بسرشند لحم بر جراحات عمیق برویاند و مصلح وی رمان مزنو
و حماض اترج و ربوب و فواکه و بدل آن میبختج مبیزین بود والله اعلم
عسل الطرود والقصب گرم و تر بود در اول و عسل قصب شکم براند
و عسل طبرزد براند و عسل طبرزد بپارسی شیره نبات خوانند و از آن
قصب آنچه اول از نیشکر گیرند **عسل البلادر** منفعت آن در بلادر
گفته شد و صنعت یک نوع آن نیز گفته شود و اگر غیر آن نوع باید
خواهند مانند روغن گندم و نخود گیرند و شیشه را در گل حکمت گیرند
و بلادر در آن اندازند بعد از آنکه سرهای وی را بر کنده باشند
و آتش در پشت شیشه آهسته برافروزند بعد از آنکه سرنگون نهاده
باشند و قدری موی اسب با لیف خرما بر سر شیشه نهاده تا عسل از
وی بچکد و بردارند و استعمال کنند و مولف گوید آنچه بی آتش گیرند
بهتر بود بگیرند بلادر و بشکافند و هر دو دست بگردکان خاییده
بمالند و آن بلادر را در دست بمالند و بکارد عسل وی از دست حاصل
می کنند آن مقدار که خواهد و هر زمان که دست را پاک کنند دیگر گردکان
خاییده در دست بمالند و این نوع بهترین انواعست و مولف چند
نوبت خود امتحان کرده و هیچ مضرت نرسیده **عشر** صاحب
منهاج گوید درختی اعرابی بیابانی بود و آن یکی از ینبوعاتست
و ثمر وی را خرنوع خوانند و قفاح وی مانند قفاح حنظلی بود و گویند
نوعی از وی مست که اگر در سایه وی بنشینند کشنده بود و طبیعت

وی گرم بود در سیوم و خشک بود در چهارم و در وی قبضی با غدال
بود و لبن وی بر قوبا و سعفه طلا کردن نافع بود و با عسل جهت
قلاع که در دهن کودکان حادث شود مفید بود و شکم براند و با
تضعیف احشا بود و لبن وی سه درم کشنده بود و شکر وی در سین گفته
شد **عشقه** نوعی از لبلابست و گفته شد **عصاب** شبط جنت و
گفته شد **عصبیع** بزبان بغدادی و موصلی حزنی بزر است و گفته
شد انواع آن **عصفر** بپارسی خسنق خوانند و صفهانی کل کاوشه
در رنگ زعفران نیز گویند و آن دو نوعست بری و بستانی و طبیعت
بستانی گرم است در اول و خشکست در دوم بری گرم و خشک بود در
سیوم و وی معتدل بود با نضاج کلف زایل کند و با سرکه بر قوبا
مالیدن نیکو بود و دهنهای گرم با عسل جهت قلاع که در دهان کودکان
بود چون بدان بمالند نافع بود خاصه بری وی و جالینوس گوید
بدل وی زهرة الملح است **عصبه** صاحب منهاج گوید حسفرم آت
و گفته شد و صاحب جامع گوید لبلابست که بیونانی ویرا قسوس
گویند و گفته شود **عصا الراعی** بطباط خوانند و بسیان دارد
و بشیرازی کسته گویند و به لفظی دیگر سرخ مرد و آن دو نوع بود نر و
ماده و بهترین آن بستانی بود سرخ رنگ که بسیاهی مایل بود و طبیعت
آن سرد است در دوم و گویند خشکست در سیوم و گویند سرد است و
وی قابض بود و منع خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و بر اورام موی
و حمره و نمله طلا کردن نافع بود و عصاره وی چون در گوش چکانند کرم
گوش بکشد و ریش آنرا خشک کند و درد زایل کند و اگر زن از وی
فرزجه بخود برگیرد قطع سیلان مزمن از رحم بکند و چون آب وی
بیاشامند نفث دم که از سینه بود نافع بود تا دو درم از وی مستعمل
بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی صندل بود و بدل وی
خصیة الثعلب و تقطیر البول را سود دهد از بهر آنکه ادرار بول محکم کند

و قولنج را نافع بود و چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران زهردار
را نافع بود و چون قبل از برآمدن آفتاب بیک ساعت بیاشامند
سودمند بود جهت تب ادوار **عصفور** بپارسی گنجشک خوانند و
نیکوترین ان فربه بود و آنچه در خانها فربه کنند بد بود و اولی آن بود
که از آن اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و طبیعت وی
گرم و خشک بود در سیوم گوشت وی صلب تر از گوشت دراج بود
باه را زیادت کند خاصه دماغ وی و ابو العلا بن زهر گوید نافع بود
جهت استرخا و فالج و لقوه و انواع استسقا و مجامعت را زیادت
کند و لیکن محرور مزاج را موافق نبود و وی مضر بود برطوبات اصلی
و خلطی صفراوی از وی متولد شود و اولی ان بود که بروغن بادام
بریان کنند و چون با مری مطجن کنند گویند زودتر بگذرد که بریان
کرده و باید که قطعا هیچ از استخوان وی نخورند که هیچ در مری و امعا
بند اکند **عصاره ماميثا** شیاف ماميثا خوانند و بهترین آن بود که
زرد بود و سبک عمل رهبانان که در نواحی موصل سازند طبیعت ان
سرد و خشک بود ورمهای گرم را تحلیل دهد و حرارت آن بنشاند و درد
چشم کهن را نافع بود و صنعت وی چنان است که آب وی بگیرند و
بجوشانند تا غلیظ شود و شیاف سازند و بدل آن حضض است یا
پوسش دربندی **عصاره خشخاش اسود** افیون است و گفته شده
عصارة المثک عصارة السوس است و رب السوس خوانند و طبیعت
وی معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود و وی
خشونت قصبه و شش را نافع بود و ریش مثانه و تشنگی قطع کند و
قوة ادویه حاره بشکند و بدل آن دو وزن آن اصل السوس بود
عصارة القرظ اقاقیا است و گفته شد **عصارة الغافة** بگیرند غافت
تر و بکوبند و آب آن بگیرند و در آفتاب نهند تا منجمد گردد و بردارند
و استعمال کنند و در غایت تلخی بود مانند صبر و طبیعت ان سرد و

خشک بود ملطف و مقطع جرب و حکه را نافع بود چون باب شاهترج
و سکنجبین بیاشامند و تبهای کهن و درد جگر را و مقدار ماخوذ از وی
تا یک مثقال بود و گویند مضر بود بانثیین و مصلح ان مصطکی بود
و بدل آن سه وزن آن ورق سماع بود و گویند سه وزن ان غافت
عصاره لحية التيس بهترین ان تازه بود و صنعت آن مانند
صنعت غافت است که گفته شد و طبیعت ان سرد و خشک بود
درد شش و نفث دم و سحج را نافع بود و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضاء مسترخی قوت آن بدهد و
اسحق گوید که مضر بود بگرده و مصلح آن ماء العسل بود و بدل ان
اقاقیا **عصاره قثاء الحمار** گرم بود در سیوم مغثی بود و غثیانی
عظیم پیدا کند تا بحدی که بخناق کشد و غشی و افتادن آورد و
مداوای وی بقی کنند و آنچه در مداوای کسی که کندش خورده باشد
و صنعت ان در قثاء الحمار گفته شود و بدل ان عصاره بیخ سوقاس
بود **عصاره افسنتین** صنعت ان مانند صنعت غافت است که
گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک و منضج و منفتح بود و تبهای
کهن را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و مقدار ماخوذ از وی
تا یک درم شاید و مرهٔ صفرا از معده پاک کند و مصلح وی
بود و گویند بدل آن سه وزن ان ورق افسنتین **عصاره انبرباریس**
سرد و قابض بود حرارت جگر و معده و ورمهای آنرا نافع بود و با
قوت سرد و بدل صنعت آن بگیرند زرشک خوب تازه رسیده و آب
آن بگیرند و صافی کنند و نیم بجوشانند تا غلیظ شود و بر زدی کاغذ
کنند تا رطوبتی که بود نشف کند یا در آفتاب نهند تا تمام شود
و اگر زرشک تر نبود خشک وی را در آب بجوشانند و بپالایند
و صافی کنند یا با آفتاب نهند تا تمام شود یا چنان کنند که گفته
شد و بدل آن دو وزن آن زرشک یابی راه بود **عصارة الكرنب**

گرم بود در درجهٔ دوم عصارهٔ الرمان اسحق گوید گرم بود در دوم
عصارهٔ اذان الفار گرم بود در دوم عصارهٔ بخور مریم گرم بود
در دوم عصاره ورق الغرب سرد بود در سیوم عصارهٔ شقایق
النعمان گرم بود در سیوم و بدل آن عصارهٔ بخور مریم بود عصارهٔ
البحر بدل ان غوبیج است عصاره شجر الجوز بدل ان مرزنجوش است
عصارهٔ الطرثوث سرد و خشک و قابض بود و بدل ان عصارهٔ
قرظ است که آن اقاقیا بود و گویند عصارهٔ غوبیج بود
عصارهٔ اللوز سرد و خشک و قابض بود عصفور الشوک
عصفور السباح نیز خوانند و ان طرو علو قطس است و گفته شد
عضز سو خطمی بری بود و گفته شد عضاریه و عضا نیز گویند
دان ضب است و گفته شد عضاهٔ در لغة اسمی است که
واقع شده است بر هر درختی از درختهای خارناک مانند غوبیج
و قتاد و قرظ و سدر و امثال آن عضل فاضلترین گوشت
مواشی بود و نیکوترین عضله است و بشیرازی مشکک خوانند و
زودتر منهضم شود بواسطهٔ اعتدال رطوبت که عصب با وی آمیخته است
عطفل صنوبران است و گفته شد عطب قطن است و گفته شود
عطارد سنبل رومی است و گفته شد عطشان نباتیست که وی را
یونانی دینسا قوس گویند و گفته شد عظام سوخته وی
محلل و مجفف بود و گویند استخوان آدمی صرع را شفا دهد و باز
جالینوس گوید جبلی کسان با استخوان سوخته از صرع و درد مفاصل
شفا یافته اند و استخوان کهن چون بسوزانند نافع بود جهة
ریشهائی که در اعضائی که مزاج وی خشک بود مانند ذکر و انثیین
و امثال ان و شریف گوید چون بیزند استخوان پوسیده بسرکه
طبیخ ان بر سر ریزند قطع رعاف بکند و چون سحق کنند استخوان
پوسیدهٔ ریزیده که در دیوارها بود و بگلاب بسرشند بر ریشها

ضماد کنند بر اثر آبله نافع بود و کعب بقر چون بسوزانند و آن خاکستر
با سکنجبین بپاشانند ورم سپرز بگدازاند و چون با عسل بیامیزند
باه برانگیزد و چون استخوان ران گاو بسوزانند و خاکستر ان
با عصارهٔ عصی الراعی بپاشانند قطع نزف دم بکند و شکم زن را
سود دهد و اگر استخوان مرده سحق کنند و بخورد صاحب تب ربع دهند
چنانچه نداند نافع بود و غافقی گوید خاکستر استخوان چون با سرکه
سحق کنند و بر سوختگی آتش ضماد کنند نافع بود و در خواص هم
آورده اند که کعب ابن عرس چون زنده بود بیرون آورند و بر زن
آویزند آبستن نشود و در خواص ابن زهر آورده که دندان کودک
آنچه اول بیفتد پیش از آنکه بزمین رسد در صفحهٔ نقره گیرند و بر زن
آویزند منع آبستنی بکند اگر استخوان آدمی مرده بر اسپی آویزند
که درد دل داشته باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع
بندند نافع بود و چیدهٔ ناخن ده گانه اگر بسوزانند و ان خاکستر
بخورد کسی دهند محبت و الفت در دل انکس پیدا گردد و اگر دندان
آدمی و استخوان بال راست هدهد در شب سه شنبه نهند مادام
که نهاده بود بیدار نشود و اگر دندان پیش روباه بر مصروع آویزند
صرع از وی زایل شود اگر استخوان پهلو کفتار بر سر صاحب درد
شقیقه آویزند نافع بود راست بر راست و چپ بر چپ و گویند
در طرف بال خروس دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از ان
بر صاحب تب دایم آویزند شفا یابد و هر دو استخوان چون بر آدمی
یا بهایم آویزند منع تعب و شکستگی بکند و دیسقوریدوس گوید
ناب کلب یعنی نیش سگ چون آدمی بگزد پس بگیرند و در پاره
پوست ببندند و در بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص
ابن زهر آورده که ناب سگ چون بر کسی ببندند که در خواب سخن
گوید سخن نگوید و اگر بر کودکی آویزند دندان وی بی زحمت بر آید

واگر بر صاحب یرقان بندند نافع بود و فی الجمله اگر با خود دارند
سگ بانگ نزند **عظلم** درخت نیل است و نیل عصارهٔ وی است
و بر آن وسمه خوانند و گفته شود و تخم نیل گویند **عفص** بپارسی
مازو گویند و بیونانی قیقیس و بهترین وی آن بود که سبز بود و سوراخ
نداشته باشد و انرا العفص الیبس خوانند و آن غوره بود و آنچه
رسیده بود سرخ رنگ و سست و بزرگ بود و این نوع ضعیفتر از سبز
بود و سوختن وی یا باتش بود یا با زیت بسوزانند تا سوخته
گردد از بهر سیاهی موی خضابی نیکو بود و طبیعت وی سرد بود
در دوم و گویند در اول و خشک بود در سیوم و گویند در دوم
و بغایت قابض بود و چون بنهایت بپزند و سحق کنند و مانند ضماد
بنهند بر هر ورمی که باشد در دبر و بیرون آمدن مقعد نافع بود
و چون بسوزانند قطع خون رفتن بکند و ادلی آن بود که بر روی آتش
نشویه کنند و در شراب اندازند و یا سرکه خوبتر ابندند و آب وی
خضابی بود موی را و چون سحق کرده در غذا با آب کنند اسهال
کهن باز دارد و قوت معدهٔ ضعیف بدهد و اگر آنچه در اندرون نا...
بود در سوراخ دندان دردمند نهند درد ساکن کند و بطبیخ وی نشستن
جهت مقعد بیرون آمدن و رحم و سیلان رطوبت که از رحم روانه بود
و کهن شده بود سود دهد و اگر با سرکه بپزند و بر جمره و نمله طلا کنند
در ابتدا نافع بود و واجب آن بود که چون خواهند که بیاشامند جهة
امساک سیلان مخصوص حیض نیم برشت یا بصمغ عربی در آب حل
کرده تا مضرت بحلق نرساند و بدل وی ثمرة الطرفا و داروی همه باشند
بیکدیگر در طبیعت **عفار** گویند مغاث است و گفته شود
عقیق ارسطاطالیس گوید اجناس وی بسیار است و معدن او
بسیار است در بلاد یمن و ساحل بحر روم و نیکوترین آن بود که نیک
سرخ رنگ و شفاف بود و آنچه سوخته کنند سرد و خشک بود و قوت

قوت چشم بدهد و ضعفا را نافع بود و قوت دل بدهد و دندان متحرک را
محکم گرداند و اگر انگشترین عقیق در انگشت کنند و برابر خصم رود
خشم وی فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از هر عضو که باشد خاصه
زنانی که خون از ایشان روانه بود اگر خرد کرده سنون سازند خون
رفتن بن دندان باز دارد و زنگ ببرد و دندانرا سپید گرداند و جلا
تمام بدهد خاصه با مروارید و بسد **عقربان** اسقولوفندریون
و گفته شد **عقرب** بپارسی کژدم خوانند و بیونانی سقربیوس
جرساوس بهترین وی نر بود و نشانهٔ نر آن بود که ضعیف و لاغر بود
و نیش وی سبز بود و ماده فربه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و
طبیعت وی سرد و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و آن زیت در
گوش چکانند درد ساکن کند اگر خرد کنند و بر گزندگی وی نهند درد
زایل کند و اگر بریان کرده بخورند همین عمل کند و شریف گوید اگر خاکستر
وی در چشم کشند ضعف چشم را نافع بود و عبد الرحمن ابن الهیثم
گوید چون بگیرند یک عقرب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه باقی بود
و در شیشه کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و سر آن محکم بگیرند
و رها کنند تا زیت قوت وی اخذ کند جهت درد پشت و ران
نافع بود و گویند این روغن چون بر بواسیر ظاهر مالند خشک کند و
بیندازد و اگر عقرب مرده در خرقه بندند و بر زنی که دایم بچه می
اندازد آویزند دیگر بچه نیندازد و محفوظ بماند بفرمان باری تعالی
و ابن ماسویه گوید اول آن بود که عقرب را بسوزانند با اندکی گوگرد
و شیخ الرئیس گوید صنعت سوختن وی چنانست که شیشه سبز در
گل حکمت گیرند و عقرب را دران کنند و در تنوری گرم نهند یکشب یا
کمتر و بامداد برگیرند و آبگینه به از خزف که آن نافع بود و اخذ
قوت بکند و صاحب منهاج گوید صنعت سوختن وی چنان بود که بگیرند
دیگی مسین و در خمیر گیرند و سر آن بگل بگیرند و در تنوری نهند که

که چوب رز در آن سوخته باشند و آتش بیرون آورند و سر تنور بنهند
نیکو و یک شب رها کنند و روز دیگر بیرون آورند و در ظرفی آبگینه
کنند و بوقت حاجت مستعمل کنند و خاکستر سوخته وی سنگ گرده
و مثانه بریزاند و مقدار ماخوذ از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی
بیاشامند گزندگی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت
بسوزانند و آن زیت بر موضع داء الثعلب طلا کنند موی برویاند
و اسحق گوید خوردن وی مضر بود به شش و مصلح وی تخم کرفس
و گل ارمنی بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن
سرگین موش بیامیزند و کحل سازند تیزی چشم را زیادت
کند و جرب از وی زایل گرداند و اگر سحق کنند عقرب بزرگ سیاه
بعد از آنکه خشک کرده باشند و با سرکه بر برص طلا کنند شفا یابد
و چون در زیت بجوشانند تا سوخته گردد و ریشهایی که دشوار
نیک شود چون از آن روغن بمالند در آن و عقرب سوخته سحوق
بر آن افشانند بصلاح آورد **عقرب بحری** زهراوی گوید که
کژدم دریایی ماهی بود کوچک تیره رنگ که بسرخی زند و در سر وی
خارهای سفید بود که بدان بیزند جسم وی خارناک بود و سر وی
بزرگتر از بدن وی بود و از گزندگی وی همان الم سخت که از عقرب
بود حاصل میشود بلکه سختتر از آن و دیسقوریدوس گوید
سقرپیوس ماه سبوس جیوان بحری است باسم عقرب می خوانند
و زهره وی موافق بود جهت نزول آب در چشم و تاریکی و قرحه که
عارض میشود در چشم و اترالوقوما خوانند **عقار** قرحا است د
گفته شد **عقید العنب** میبختج گویند و رب العنب را نیز گویند و وی را
بشیرازی دوشاب خوانند و مثلث نوعی از آنست **عقعق** فاصل
گویند و عکه و بشیرازی فالنجه و بپارسی کالیجه گویند و سرگین وی
ربو را نافع بود و گوشت وی گرم و خشک بود و چون بخورند بمنزله گوشت

و زهره وی چون در چشم کشند نافع بود جهت ابتداء نزول آب و روشنی
بیفزاید و چون بر وی بخور کنند اختناق رحم را نافع بود و سرگین وی
بر کلف و بثرهایی که در روی پیدا گردد لطوخ کنند زایل گرداند
و گویند محلل خنازیر بود **عکرب** حرشف است و گفته شد **عکوب**
لغت بربریه است و از اسوریجان گویند و گفته شد و در مصر عکنه
خوانند و در اندلس سورنجان و در عراق لغت بربری گویند **عکر**
ابن سمجون گوید وسخ الکور است و مولف گوید وسخ الکور بپارسی
موم یابی نحلی خوانند و بشیرازی بر مو و بغایت گرم بود و گویند که
بسیار امتحان کردیم جهت شکستگی اعضا و از جایی افتادن
و دفع خوف همان عمل مومیایی معدنی می کند و شربتی یکدرم
یا ده درم عسل بود یا قند یا نبات لشربت نیم درم بیاشامند
و گویند **عکبر** چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی انداد ارد
خوانند و مولف گوید مگس نحل انرا از برای خوردنش جمع میکند و بچگان
می آورد از مجموع گلها و الوان باشد زرد و سفید و سرخ
و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند
و صنف وسخ الکور گفته شود **عکر الزیت** بپارسی دردی زیت خوانند
و بهترین آن کهنه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و وی
نافع بود جهت بادی سخت که نزدیک سپرز بود و در چشم کشیدن وی
محلل نزول آب بود و مجموع جراحتها و ریشها که در بدن پیدا شود
و دیسقوریدوس گوید چون ظرفی مس قبرسی انداز بدو بپزند تا غلیظ
شود مثل عسل فاضلتر از حضض بود مانند آن و اگر در حقنه کنند
مقعد و فرجه و رحم را نافع بود و چون با آب غرغره بپزند تا غلیظ
شود مانند عسل و گرد دندان خورده نهند بیندازد و اگر با خالاو
بیامیزند با تبیع تر مس و بر مواشی لطوخ کنند جرب ایشان زایل
کند و اما آنچه تازه بود بپزند پس چون گرم کنند و بر نقرس

یا در مفاصل وجع آن را زایل گرداند بتدریج **عکر دهن السوسن** دردی
روغن سوسن چون در جسم کشند محلل نزول آب بود **علنفا** بپارسی
درکو بند و بیونانی باطس و به توث و برا توث سه گل و نوعی از آن
علیق الکلب خوانند و گفته شود و عوسج هم نوعی از علیق است و
نیکوترین عصاره وی آن بود که در آفتاب خشک کنند و طبیعت آن
سرد و خشک بود و ورق آن و اطراف آن چون بپزند خضاب نیکو
بود موی را و چون بیاشامند شکم ببندد و قطع سیلان رطوبت کهن
از رحم بکنند و موافق بود جهت گزندگی حیوانی که ویرا قرسطس خوانند
و آن مار است که شاخ دارد و ورق وی چون تر بود و بخایند قلاع و بثور
ریشهای تر که در دهان بود زایل کند و چون خشک شود خشکی وی زیاده
شود و در گل وی همان قوت که در شجر و نبت موجود است گفته شد
و بیخ وی سنگ گرده بریزاند و چون ورق وی بکوبند نیک و بر مقعده
علیل نهند که ضعیف شده باشد و ماده از وی روانه بود موافق بود و باز
عصاره ثمر وی چون بغایت رسیده بود درد دهن را سودمند بود و چون
ثمر وی بخورند نا پخته شکم ببندد و گل وی چون با شراب بیاشامند قابض
بود و شریف گوید چون بکوبند ورق وی و اطراف وی تازه و ضماد
کنند بهق را سود دهد و اگر از وی شیاف سازند نافع بود همه علتهای
که در چشم پیدا شود و صنعت ساختن وی این است که تازه وی بکوبند و با
فشارند و صافی کنند و سحق کنند بر صلایه تا غلیظ شود و صمغ عربی
با آب حل کنند و صافی کنند و ممزوج کنند با اندکی از آن و شیافه سازند
و بوقت حاجت مستعمل کنند **علیق الکلب** علیق القدس خوانند بپارسی
درخت سه گل خوانند و ثمر ویرا سه گل خوانند و در اندرون وی مانند پشم
بود و گل وی را ورد السیاج خوانند و نسرین السیاج و بیونانی ویرا
اقرنطس ماطس خوانند و ثمر وی چون رسیده شود سرخ گردد و جالینوس
گوید ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک داشته باشد و

و اولی آن بود که از ثمر وی حذر کنند بسبب آنکه آنچه در اندرون وی است
مضر بود بقصبه شش و دیسقوریدوس گوید ثمر وی چون خشک کنند
و آنچه در اندرون بود بیرون کنند هیچ مضرت بقصبه شش نرساند
و با شراب بپزند شکم براند و ببندد و بول نیز ببندد و بدل آن شوکة
المضریة است **علف** رطبه است و گفته شد **غنسی** مغز خوانند و
بپارسی صبر نیز گویند **علق** شریف گوید چون بر موضعی نهند که
خون فاسد بود قایم مقام حجامت بود خاصه کودکان و زنان
و بر ریشهای بد و سعفه و قوبا نهند خون فاسد بکشد و چون بسوزند
و خاکستر آن با سرکه بسرشند و طلا کنند بر موی زیاده که در چشم بود
بعد از آنکه برکنده باشند دیگر نروید و علق بشیرازی درن خوانند
و باصفهانی دوجه و بلفظی دیگر زلوی و در خواص آورده اند که چون
بخور کنند در دکان آبگینه گر هر چند آبگینه که باشد شکسته گردد **علک**
هر صمغی که آن را توان خایید آن را علک خوانند و علک الانباط صمغ
البطم است و گفته شد و طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم و
گویند سیم است و بهترین آن سفید بود که بر زردی زند و در طبیعت نزدیک
بمصطکی بود و علک رومی مصطکی است و گفته شود و صمغ البطم
در گوشت رویانیدن در ریشها مانند راتینج بود و درم همه بدل وی
کنند و اسحق گوید مضر بود بعصب و اصلاح وی بعسل کنند **علک**
یابس قلقونیا خوانند و آن نوعی از راتینج است و گفته شد
علقمه گویند قثاء الحمار است و گویند حنظل و هر چه تلخ بود آن را
علقمه خوانند **علیج** بیونانی خندریلی گویند و گفته شد **علیق**
نباتیست که آن را افراح خوانند و گفته شود **علجان** کرفس است و گفته
شود **عمرد** نوعی از خربزه است که گوشت وی سرخ بود و سبز
بود و همچنان با تخم خورند و آن را خربزه رمضانی خوانند و در بطیخ
گفته شد **عمار** رند است و گفته شد **عنب** بپارسی انگور گویند و سفید

وی نیکوتر از سیاه بود و نیکوترین آن رازقی و مثقالی بود و پوست
انگور سرد و خشک بود و گوشت وی گرم و تر بود و دانهٔ وی سرد و خشک
بود در دوم و انگور غذای نیکو دهد و قوت بدن بدهد و آنچه رسیده
بود ضرر وی کمتر بود و غذا انگور بیشتر از غذا عصیر وی بود و زود
فربهی آرد و خونی نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع بود
و پوست وی دیر هضم شود و انگور همه مضر بود بمثانه و تشنگی آورد و
مضر بود بجگر و سپرز که غلیظ شود و دفع تشنگی وی بترشان کنند
و صاحب منهاج آورده است که انگوری که دو روز بود که چیده باشند
بهتر از آن بود که در روز چیده باشند **عنب الثعلب** فنا خوانند
در برق و ثلثان نیز گویند بپارسی روباه تربک خوانند و سگ انگور
گویند و بلفظی دیگر طوبیدون و روبا نیز خوانند و بهترین آن زرد
نافع بود و طبیعت آن سرد بود در اول و گویند در دوم و گویند گرم
و تر بود و ورمهای گرم را در آخر ضماد کردن سود دهد و با اسفیداج
و روغن گل بریزه و حمره طلا کردن نافع بود و آب وی غرغره کردن
ورم زبان را نافع بود و مثقالی از پوست بیخ وی با شراب آشامیدن
خواب آورد و چون بکوبند و ضماد کنند درد سر را نافع بود و چون عصارهٔ
وی در چشم کشند قوت چشم بدهد و چون زن بخود برگیرد قطع خون
ریختن بکند و استسقا و ورم معده را نافع بود و اسحق گوید مضر بود
بمثانه و مصلح وی قند بود و خوردن و ضماد کردن تشنگی بنشاند
چون آب وی با اسفیداج بیامیزند بر سوختگی آتش و جدری که ریش
شده باشد طلا کنند خشک گرداند و چون همچنان کوفته ضماد کنند بر
سرطان و ریش شدن نافع بود و ساکن گرداند و چون بدان ادمان کنند
بصلاح آورد و خوردن ثمر وی قطع اصطلان بکند و آنچه سیاه
بود بد باشد و خدر و جنون آورد و نوعی هست که چهار درم از وی قاتل
بود و مداوای وی بقی کنند بعد از آن بشیر تازه و علاج انیسون یا با ماء العسل

با سینهٔ مرغ و خوردن بادام تلخ مفید بود و بدل وی بطباطات
گویند شادآوران **عناب** نیکوترین آن جرجانی بود تازه که خورده
نبود و وی معتدل بود میان گرمی و سردی و تری و خشکی و مسیح گوید
گرم و تر بود در میانهٔ درجهٔ اول و حرارت وی غالب بود بر رطوبت
و گویند سرد است در اول نافع بود جهت حدت دم و خلطی نیک از وی
متولد شود و چون بخورند با آب وی بنشانند حدت و حرافت دم
ساکن کند و سرفه و ربو و درد گرده و مثانه و درد سینه و حلق را
نافع بود و اگر پیش از طعام بخورند بهتر بود و غذای وی اندک بود
و منهضم وی دشخوار بود و مولد بلغم بود و معده را بد بود و مصلح وی
کشمش بود یا میویز منقی و شریف گوید ورق وی خشک کرده چون
بکوبند و با سرکه سحق کنند و بر آبله فشانند بغایت مفید بود و داد
آن بود که پیش از آن پر مرغ عسل بدان طلا کنند و چون پوست ساق
درخت وی بکوبند و با هم چندان اسفیداج بیامیزند و بر ریشهای
پلید مالند پاک گرداند و چون ورق وی بپزند و صافی کنند و پنج
روز هر روز نیم رطل بغدادی با قند بیاشامند حکه زایل کند از بدن
و چون استخوان مطحون کنند قرحهٔ امعا را نافع بود و صمغ وی
چون با سرکه حل کنند و بر قوبا طلا کنند و دو سه نوبت بپالی
مکرر کنند البته زایل کند و ورق وی چون بخایند نیکوتر از طرخون
بود جهت کسی که داروی مسهل خورده باشد و غثیان پیدا ورد و عناب
مضعف باه و معلل منی بود و بترکی اینرا شیلانه گویند **عنب الذئب**
درختی کوهی است و اینرا غابشی خوانند و ثمر وی مقدار
کناری بود کوچک سرخ رنگ و در اندرون دانهٔ کوچک چهار پنجی بود
و طبع وی قابض بود و ثمر وی شیرین بود که اندک تلخی داشته باشد
و لزوجت و قبضی نیز دارد و اگر از خشک وی سویق سازند نافع بود
جهت اسهال کهن و گل وی مشابه گل حنا سرخ بود اما کوچکتر بود

ولون آن میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود
عنب الحیه ثمر هزار جشان است و آن کرنبة البیضا ست و گفته
شود و یونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند عنبر ابن حسان
گوید روث دابه بحری است و گویند چیزی است که در قعر دریا
میروید و حیوانات دریا میخورند و بیشتر گویند در شکم ماهی یابند
که میخورد و می میرد و شیخ الرئیس گوید از چشمه دریا حاصل می شود
و اقوال بسیار آورده اند و مولف گوید آنچه محقق است [illegible]
و نیکوتر آن اشهب بود که آنرا سفید خوانند دیگر ازرق که آنرا فستقی
خوانند دیگر زرد که آنرا خشخاشی گویند و عنبر باید که چرب بود و
هر چند که سفیدتر و سستتر و سبکتر نیکوتر بود و طبیعت آن گرم
در دوم و خشک است در اول پیران را نافع بود و دماغ و حواس دل را سود
دهد و مقوی جوهر همه روحها بود در اعضای رئیسه و درد معده را
سود دهد و بادهای غلیظ که عارض شود در معا و سده چون بیاشامند
یا از بیرون طلا کنند نافع بود و درد شقیقه و صداع که از خلطهای
سرد بود چون بدان بخور کنند نافع بود و مفاصل که از رطوبات ریاح
بلغمی بود ضماد کردن بغایت مفید بود و اگر در روغنی گرم مثل روغن
مرزنجوش یا روغن بابونه و اقحوان حل کنند و بدان سعوط کنند
علتی که از بلغم غلیظ و ریاح بود در دماغ پیران تحلیل دهد و
از وی شمامه سازند مثل تفاحی و با دهان بو بیند فالج و لقوه دیگر آن
را نافع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع وجع
اعصاب و خدر که در اعضا واقع شود بغایت مجربست و فی الجمله
مقوی اعضای عصبانی بود و گویند اگر اندکی از وی در قدحی
شراب کنند و بیاشامند مستی زود آورد و صاحب منهاج گوید
قوت دل و دماغ و حواس بدهد و بغوثی عجب روح را بیفزاید و
مقدار شربت از وی دانگی بود و مضر بود باصحاب ماشرا و مصلح وی

بوییدن وی کافور بود و خیار و اسحق گوید مضر بود بمعا و مصلح وی
صمغ عربی بود و بدل آن دو دانگ وزن آن مشک و دانگی مرو و دانگی
زعفران و گویند بوزن آن مسک و مرو زعفران غنصل اسقیل است
و گفته شد عبدم نمام است و گفته شد عنقر مرزنجوش است و در
اذان الفار صفت آن گفته شد عنزروت انزروت است و گفته شد
عنجد عجم الزبیب است و گفته شد عنکبوت منفعه نسج وی در ابر
کما گفته شده غنم گویند جفنا رست و گفته شد عود الصلیب
فوانیاست و گفته شود عوسج نوعی از علیق است و نوعی از
عوسج ام غیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بود که
بیابانی سبز ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم
و خشک بود در سیوم و ورق وی بر نمله و حمره طلا کردن نافع بود
و شریف گوید ورق وی چون بیاشامند جرب صفراوی و التهاب
صفرا نافع بود و چون بکوبند و آب وی بگیرند و هفت روز پیاپی
در چشم چکانند سفیدی زایل کند خواه کهن و خواه نو و ثمر عوسج
چون آب بگیرند و خضاب بدان بسرشند و در حمام بمالند جرب و
حکه زایل کند و ورق وی چون بخایند قلاع را زایل کند و چون
باغصان وی دود کنند گزندگان بگریزند و چون بکوبند و آب
آن بگیرند و رها کنند تا خشک شود و مقدار دانگی با سفیده تخم مرغ
با شیر زنان در گوش چکانند نافع بود و دردهای چشم خاصه
سفیدی آن و صاحب منهاج گوید چون بر پیشانی طلا کنند نافع
بود و در فضلاتی که در چشم آید بواسطه ضعفی که در وی است
و مقدار مستعمل از وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح
وی کثیرا بود و بدل آن در ورمهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن
آن نوفل بود عود الوج وج است و گفته شود عود البلسان
نیکوترین عیدان وی املس اسمر بود و خوشبوی و طبیعت آن گرم و

خشک بود در سیوم و سدّه بگشاید و عرق النسا و صرع و دوار را نافع
بود و تاریکی چشم و ربو و ضیق النفس و چون بخور کنند نشف رطوبة
از رحم بکند و عقم را نافع بود و پا زهر زهرها بود و گزندگی افعی
و سردی معده و جگر را سود دهد و رطوبات از دماغ پاک کند
و مقدار ما خود ازوی نیم مثقال بود و مضر بود بمعا و مصلح وی
کثیرا بود و بدل وی حب وی بود **عود الغالوج** سنجی راست و
گفته شد **عود الذرفة** اصل الانجدان است و گفته شد **عود
الحوج** و ملنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الرئیس گوید
نیکوترین آن عود مندلی بود که از وسط بلاد هند آورند و بعد از
آن عود هندی که آن جبلی بود و فاضلتر از مندلی بود از بهر آنکه
شپش در جامه رها نکند و بعضی از مردمان فرق میان مندلی و هندی
نکنند و یک نوع سمندوری بود و از سفاله هند خیزد و آن فاضلتر
بود بعد از آن قماری و آن نوعی از سفالی بود و بعد از آن قاقلی
و بری و قطعی و چینی و انرا قسمیری خوانند و آن تر و شیرین بود
و مندلی مجموع وی نیکو بود و بعد از آن سمندوری ازرق
فربه صلب بسیار آب سبز که قطعا سفیدی در وی نبود و فربه بود و
در آتش بماند و بسیار آب بود و فی الجمله فاضلترین عود آن بود
که سیاه و سخت و گران وزن بود و در بن آب نشیند و چون بکوبند
هیچ ریشه در وی نبود و زود کوفته شود و آنچه از روی آب آید
بد بود و عود بیخ درختی است که می کنند و در زمین دفن می کنند تا
خشبیت از وی متعفن زایل می شود و تغیر در وی پیدا می گردد
و عود خالص می شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دوم و
لطیف بود و سده بگشاید و بادها را بشکند و خاییدن وی
بوی دهان خوش کند و مقوی احشا و اعصاب و دماغ و حواس و
دل بود و مفرح آن و رطوبت عفن از معده پاک کند چون نیم درم

ازوی بیاشامند تا یکدرم و نیم و قوت معده و جگر بدهد و شکم
ببندد و دوسنطاریا را نافع بود خاصه سوداوی و مضر بود به بدن
وی بمرضهای گرم که در دماغ عارض شود و اسحق ابن عمران گوید
چون بخور کنند بلغم از سر فرود آرد و وی منع ادرار بول کند و از بهر وی
و ضعف مثانه بود گویند و اسحق گوید خوردن وی مضر بود بمسلولی
و مصلح وی ورق گل سرخ بود و گویند بدل وی در شکم بستن
صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود بدل وی زعفران و
دارچینی و زراوند مدحرج از هر یک دو دانگ قایم مقام آن
بود و بدل عود هندی در تریاق فطوزیون باریک کنند **عود الحیه**
شریف گوید نبات و ثمر وی در شهر سودان بود و مشهور بود و مانند
عود سوس بود صلب و در طعم وی تلخی بود و چون نیم درم ازوی
بیاشامند از بهر زهر که باشد شفا یابند خواه گرم و خواه سرد
چون در دست نگاه دارند هیچ مار گرد آنکس نگردد و گویند که چون در
دست گیرند و چشم آنکس بر مار افتد مار حرکت نکند و بیخود شود و
چون بخایند و ثقل آن در دهان افعی اندازند زود بمیرد **عود الوج**
اسمی است مشترک در شام نا و انیا بدین اسم خوانند و اهل مصر برا
ما میران و هم اهل مصر قسطرا اصل انبرباریس و عود الوج نیز بدین
اسم خوانند و صفت هر یک بجای خود گفته شود و بعضی گفته شده است
عیون الدیک حبیست سرخ مدور که از طرف هند آورند و مولف
گوید ثمر درخت بقم است و آنرا بپارسی چشم خروس گویند و طبیعت
آن گرم و تر بود باه را قوت دهد و منی زیادت کند بسیار خوردن
و چون یکدرم ازوی بیاشامند **عنزروان** زعرور است و گفته شد
عین الدیک گویند خراست و گویند بجخیق تخم النسنت **عیون
الجنین** اسم نباتیست با فرنقه که معروفست باذان الفار رومی
و نزدیک ایشان مجرب بود جهت عرق النسا چون بادیه کبین بخورند

عین الهدهد اهل مغرب و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه
گوید عیون البقر نوعی از انگور سیاه است بزرگ مدور که صادق
الحلاوه نبود عیسوب بنجر دلب است و گفته شد در دال عثام
مرزنگوش است و گفته شد در اذان الفار عبدان المطبط چوب
عصی الراعی است و گفته شد عین الدب شریف گوید چشمهای
خرس چون در خرقه بندند و بر صاحب تب ربع بیاویزند تب
از وی زایل گردد باب الغین غافت
بهترین آن فارسی بود که از کوهستان حوالی شیراز آورند و رومی
نیز نیکو بود و آن گلی است لاجوردرنگ دراز شکل و شاخهای
وی باریک بود و بدرازی یک وجب بود و کوتاه نیز بود و گل
وی و شاخ و ورق وی همه تلخ بود و تلختر از صبر و طبیعت آن
گرم و تر بود در اول و خشک بود در دوم و گویند معتدل بود در
گرمی و سردی و گویند سرد است و وی لطیف بود در ابتدای التهاب
عظیم نافع بود و با پیه کهن بر ریشهایی که دشخوار بود با صلاح
آورد و درد جگر و سختی آن و صلابت سپرز و قرحهٔ امعا و تبهای
مزمن و صفراوی و محترقه بیرون آورد و مقدار شربت نیم مثقال
بود و حیض براند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح آن انیسون بود
و بدل وی نیم وزن وی افسنتین با یک وزن آن اسارون غاغ
بلغت عمان قولنج است و گفته شود غار درختی بزرگ است و ورق
وی درازتر از ورق بید بود و حب وی از بندقی کوچکتر بود و بغدادی
فستقی و صفت آن گفته شد و یونانی دافنی گویند و بعضی بود که
ورق آن باریک بود و بعضی پهن تر بود و هر دو در زمین سنگستان
روید و بهترین آن بری بود و قوت وی در ورق بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و وی طلا کردن با شراب بر بهق نافع
بود و با سویق بر ورمها و درد اعصاب و ضیق النفس و انتصاب

و انتصاب الحلق کردن سود دهد و صاحب منهاج گوید چون بر
معده تمریخ کنند قی را حرکت دهد و درد رحم را و مثانه را نافع بود
و شربتی از وی نیم مثقال بود و دو درم از آن مسهل بود و صاحب
جامع گوید چون بپاشند مرطی معده بود و قی را حرکت دهد و
ورق وی چون تر بود و بکوبند و بر گزندگی زنبور و نحل ضماد کنند
سودمند بود و پوست بیخ وی چون چهار دانگ و نیم با شراب ریحانی
بپاشند سنگ بریزاند و علت جگر زایل کند و صاحب فلاح
گوید که اگر یک ورق از وی بچینند و رها نکنند که بر زمین افتد
و خلف اذن خود نگاه دارد چندانکه شراب خورد مست نشود
و گویند چوب درخت وی چون بیاویزند در موضعی که طفل در آن
موضع خسپد در خواب نترسد و ورق وی چون بپزند با سرکه و
بدان مضمضه کنند درد دندان نافع بود و بدل غار سیسنبر است
بوزن آن غاریقون دو نوع است نر و ماده و بهترین آن
ماده بود که بغایت سپید و املس بود و نر و متعفن و مولف گوید
غاریقون باید که سپید و سبک دست بود و آنچه سخت بود و سیاه و
آنچه بد بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند تر بود در دوم و وی محلل و مقطع اخلاط غلیظ بود
و مفتح سدها بود و ورمها را سود دهد و عرق النسا و ورم سپرز را
با سکنجبین مناسب بود و وی بخاصیت منقی فضول دماغ و اعصاب
بود و شربتی از وی از دانگی و نیم تا نیم درم بود و صرع و ربو و
نفث دم از سینه و قرحه و یرقان و ورم سپرز را نافع بود و مسهل
اخلاط غلیظ مختلف بود مانند بلغم و سودا و بر گزندگی که زهر آن
سرد بود و شیخ الرئیس گوید وی بخاصیت تریاق همه زهرها بود
و گزندگی افعی و مقوی قلب بود و مفرح مسهل اخلاط کدر بود و
اگر بر ورق زراوند استعمال کنند سنگ گرده را اعظم نافع بود و در

پشت که از خلط خام بود و چون با انیسون بکوبند دردهای اندرونی
که سبب آن سردی بود آن مجموع را سودمند بود و اگر با اندکی جند
بیدستر استعمال کنند قولنج ثقل و بلغمی و جمیع انواع آن را نافع بود
و گویند چون با خود دارند عقرب انگشت را نزنند و در استعمال
کردن آن باید که بغربال مویی بمالند تا فرو برد و گویند اگر حبه
سیاه بود باید تا شسته بود و خناق آورد و مداوای وی
که آن خورده باشد بقی کنند با آب گرم و شبت تازه و مجموع مداوای
که در گندش گفته شد و بدل وی در مسهل بلغم و سودا بوزن آن
تربد و دو دانگ آن افتیمون و ده یک آن خربق سفید و جالینوس
گوید بدل آن نیم وزن فرفیون بود و بدل آن نیم وزن صبر و یک
وزن آن تربد مجوف سفید بود **غالانوطا** باقلای قبطی است و
گفته شد **غالیه** شیخ الرئیس گوید اورام صلب را نرم کند و اگر
در روغن خیری یا روغن حب البان بگدازند و در گوش چکانند
درد را زایل کند و بوییدن آن مصروع را نافع بود و صداع سرد را
و چون در شراب حل کنند کسی را که مست گردد بغایت و بوییدن
وی مفرح دل بود و وی جهت درد رحم سرد بخود برگرفتن عظیم سود
دهد و ورمهای بلغمی صلب بگدازند و حیض براند و اختناق
رحم را نافع بود و پاک گرداند و آبستنی را یاری دهد **غبری**
و گفته شد **غبیرا** بپارسی سنجد گویند نیکوترین آن بود که گوشت
مند و فربه بود و طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و
خشک بود در آخر دوم یا اول سوم غذا اندک دهد و معده را
دباغت کند و شکم را ببندد و قی ساکن کند و مجموع سیلان را
باز دارد و صفرا بشکند چون بدان تنقل کنند مستی دیر آورد و
سرفه گرم را نافع بود و بول ببندد و سحج صفراوی را نافع بود و
موافق اطفال بود چون با شیر بپزند و منفعت از بهر آنکه تعدیل

در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضر بود بمعده و مصلح وی فانید
بود و تمیمی گوید بوزن سنج عنبر افزونی تمام دارد در شهوت
برانگیختن **غبار الرحا** بپارسی گرد آسیاب خوانند مجفف بود
چون بر پیشانی طلا کنند منع فضلات که بچشم رود بکند **غبار ربه**
عنب الذب است و گفته شد **غراء الجلود** بپارسی اسرشیم خوانند
و طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چون بسوزانند و بشویند
قایم مقام توتیا بود و اگر با جوز سرو بر فتق ضماد کنند نافع بود
و بر سعفه و بر سوختگی آتش طلا کردن و سریشم پوست گاو و
گاومیش چون با سرکه طلا کنند بر قوبا و جرب ریش شده نافع
بود **غراء السمک** بپارسی اسرشیم ماهی خوانند و آن مانند بهی است
که در شکم ماهی دریایی می باشد و طبیعت آن خشک بود و در
وی حرارتی بود و نیکوترین آن بود که سفید بود و در وی اندک
خشونتی بود و گویند موافق بود در ادویه برص و شقاق و وی
در مرهمها کنند جهت سر و جرب متقرح و در نوره کشیده و اگر در حسا
کنند نفث دم را نافع بود و اگر در سرکه حل کنند بقوام لعاب دهان
داده بر فتق بدان بسرشند نافع بود **غرب** درختی است که
آن را اطا گویند و بشیرازی ورک خوانند و آن درختی بزرگ بود
و صمغ آن نیکوترین بوره بود و تا زخمی بر ساق وی نرسد که وی
شکافته گردد آن صمغ از وی بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید
خوردن ندهد و طبیعت وی سرد و خشک بود و زهره وی و ورق وی و قشر
وی و عصاره وی قابض باشد و مجفف بغیر لذع و خاکستر قشر
وی چون بسرکه یا بهم بسرشند و بر ثالیل که بر دست و پای بود ضماد
کنند نافع بود و پوست بیخ وی در خضابات موی مستعمل کنند و
طبیخ وی چون بپزند بدان بشویند و نطول کنند نافع بود و جزایر
همچنین سنبل و صمغ وی و گل وی ظلمت چشم را سود دهد و قشر وی

نفث دم را نافع بود و بدیغورس گوید عصارهٔ وی علق از حلق بیرون
آورد و عصارهٔ وی و پوست نژدی سحق کرده با روغن گل در پوست
انار چون بپزند درد گوش را نافع بود و ثمر وی نفث دم را نافع بود
و ابن ماسویه گوید ورق غرب چون بیاشامند عقرا آورد و نفث
دم را نافع بود و گویند عصیر ورق وی بهترین علاج مادهٔ بود که از
گوش رواند بود و ستهٔ جگر را نافع بود **غرقد** نوعی از عوسج است
و گفته شد **غرزا** اسم نوعی عصی الراعی است کوچک معروف
بود بباده و گفته شد **غرسا** راسن است و گفته شد **غربیه**
نوعی از انگور سیاه است **غزال** بپارسی آهو بره گویند و منفعت
گوشت وی در لام گفته شود اما پشک وی چون با سرکه بپزند و بر
ورمهای بلغمی نهند بگدازاند **غسل** خطمی است و گفته شد **غسا**
عرطنیثا است و گفته شد **غلیجن** بلج است و گفته شد **غلف**
نودنج بری است و گفته شود **غلفا** علفنر خوانند و مولف گوید
آن گیاهیست که بکبر ماند و برگ و ساق وی کژ باشد و در صحرای
شیراز بسیار بود و شیر بسیار دارد و هر ستور که خورد که بشیر وی آب
دهند زخم آن بهرکس که رسد بمیرد و اگر شیر وی بر قوباها لند زایل کند
غمام اسفنج البحر است و گفته شد **غمقلی** بضم عین سلجم است و
گفته شد **غوشته** نوعی از گیاه و قطر است و صاحب جامع گوید
در زمین بیت المقدس بسیار بود و آنرا بکرنشه خوانند و چون خشک
بود بدان جامه بشویند و در حوضها خورند و طبیعت آن سرد و تر
بود در درجهٔ اول و چنان سرد بود که گیاه آن و خلط بد که از گیاه
حاصل شود و از وی حاصل نشود **غوک** ضفدع است و گفته شد
غیم غمام است و گفته شد

باب الفاء

فاشرا اسمی است سریانی و هزارجشان و هزارفشان نیز گویند و
و بیونانی انبالیس لوقی و معنی آن کرمه البیضا بود و معنی هزارجشان

هزار گز بود و به بربری ارجالون و بپارسی کرم دشتی خوانند شیرازی
نه خوش از بهر آنکه نبات وی در زمستان خشک نمی شود و فاشرستین
نوعی از وست و نبات وی بر هر درختی که نزدیک بود پیچیده شود و باز
خوشبوی فریب ده و دانه داشته باشد و در اول سبز بود و در آخر
بغایت سرخ شود و گل وی لاجوردی و بشیرازی وی را سیاه دارو خوانند
و منفعت وی نزدیک است بفاشرا لیکن ضعیفتر از وی بود و فاشرا
بلغطی دیگر بروانیا و حالق الشعر نیز گویند و ثمر وی مانند ثمر فاشر
ستین بود و بیخ وی گرم و خشک بود در سیوم و حدت و حرافت
داشته باشد جلای تمام دهد و ملطف بود و سپرز سخت شده را
بگدازاند و چون بیاشامند و با انجیر از بیرون ضماد کنند و جرب و بهق
علتی که در بدن بود شفا دهد و ثمر وی که مانند خوشه بود گویند با [illegible]
مستعمل کنند جهت حلق شعر و بیخ وی چون با کرسنه و حلبه بپزند و بدان
بشویند پاک گرداند و صافی و آثار کلف و ثالیل و سیاهی که از ریش
بود ببرد و چون با شراب بر داخس ضماد کنند نافع بود و بیخ و ریشهای
کرم را تحلیل دهد و دملها را بکشد و اگر با روغن بپزند تا چون موم
گردد سودمند بود جهت بواسیر که بر مقعد حادث شود و حصف و ماده
آنرا از بیخ ببرد و پاک کند و اگر با شراب ضماد کنند ورم را سرد گرداند
و ورمهای گرم را بکشد و سنگ استخوانرا نافع بود و اگر مرد
بمقدار یک درم بیاشامند صرع و فالج و سدر را نافع بود و چون دو درم
بیاشامند گزندگی افعی و مجموع گزندگانرا نافع بود و بیخ وی چون زن
بخورد بر گیرد بچه بیندازد و مشیمه بیرون آورد و چون اول آن بود که بانگ
وی بیرون آورند و چون پخته شود بول شکم براند و بلغم و چون با عسل
لعوق کنند سرفه و ذات الجنب را نیکو بود و عصارهٔ وی چون نیز بود و
بیاشامند خلط درعظ پیدا کند و با صبر ورم سپرز ضماد کردن نافع
بود و بدل آن بوزن آن درونج و بنیم وزن آن سپاسه **غاشرستین**

به پارسی شش‌بندان گویند و بیونانی اباللس مالیا معنی آن کرم الاسود بود
و در اندلس معروف بود بیوطانیه و بربری میمون و بشیرازی سیاه دارد
و ورق وی بهین تر از ورق لبلاب بود اما مانند لبلاب پیچیده
شود بر درخت و آن نوعی از فاشرا است و در فاشرا گفته شد و بیخ
آن بیرون سیاه بود و اندرون زردی مایل بود و وی گرم بود با عندال
و در فعل مانند فاشرا بود لیکن ضعیفتر از وی بود و اندکی از آنکه نبات وی
برویند بپزند و بخورند بول و حیض براند و محلل ورم سپرز بود و صرع را
نافع بود و معنی فاسرستین پیربانی دافع شصت علت بود **فاغنه**
چند بید شترست و گفته شد **فانید** بهترین آن بود که از قند سفید
سازند و وی غلیظتر از شکر بود و طبیعت وی گرم و تر بود در اول
و گویند حرارت وی در سیوم بود و آنچه سنجری بود گرم و خشک بود
در دوم سودمند بود جهت سرفه و شکم نرم دارد و خونی معتدل
از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و مولف گوید این فانید که
منفعت او گفته شد بشیرازی کعب الغزال گویند و باید که قطعا از دران
نبود و فانیدهایی که این زمان مستعمل می‌کنند مجموع بل آرد نبود
بس دلیل آن بود که در هر ترکیبی که فانید بود قند بجای وی کنند
با کعب الغزال که آن فانید افضل است و صنعت وی چنان است
که قند بقوام آورند و بکشند تا وقتی که تمام کشیده شود بعد از آن پاره
کنند پاره‌های کوچک **فاتیس الرومی** فاتیس الیونانی باقلای است
و گفته شد **فاتیس القبطی** باقلای قبطی بود و آن جاسیا است و گفته شد
فاغیه بیخ نیلوفر هندی است و از انزافل خوانند و گفته شود
فانافتس خردینوس نوعی از بیخ زوفرا کوچک است و گفته شد **فاغره**
بپارسی فاخر گویند و بشیرازی کبابه شکافته و از سفاله هند خیزد
و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و در وی
قبضی و تحلیلی بود و مصلح معده و جگر سرد بود و سوء استمرار که از سردی

بود و شکم ببندد **فاغوس** شیطرج هندی است و گفته شده است
فارسطاریون رعی الحمام است و گفته شد **فالیغوس** بلارخ خوانند
و تعلق است و مرغی مشهور بود و در خواص ابن زهر آورده است
که استخوان وی چون با خود دارد عشق زایل کند و صاحب منهاج گوید
بیضه وی خضاب را نیکو بود موی را **فاغنه** گوشت وی گرم و خشک
بود فالج را نافع بود و فانیحیطس و فالا بحبطس و فالا نحفون نیز
خوانند و لوفاکیس نیز گویند و آن نباتیست که گل وی مانند گل نرگس
بود و تخم وی سیاه بود مانند تخم عدس کوچکتر و بیخ وی باریک و
کوچک بود و اول که از زمین بر کنند زرد بود بعد از آن سفید گردد
و در تلهای خاک روید و ورق و تخم و گل وی چون با شراب بیاشامند
گزندگی عقرب و رتیلا نافع بود و محلل مغص بود و قوت وی ملطف و
مجفف بود از بهر آنست که مغص را نافع بود **فافد** صاحب منهاج و
صاحب جامع گویند آن دوایی ترکی است که دفع مجموع زهرها کند گیاها
بکنند و چون با آب سرد بیاشامند دردهای سخت ساکن کند و مولف گوید
ظن من آنست که جدوار است که از طرف خطایی آورند **فایج**
مولف گوید سنگی زرد است که سفیدی زند و سبزی و هر رنگ در وی پیدا بود
ظاهر بود و این سنگ از آخر هندوستان آورند و از فغفور چین و نیکوترین
آن چینی بود و شربتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوازده جو با
که با آب سرد بیاشامند و این سنگ در آتش نسوزد و چون با زرده خوم
بسایند بر سنگ مانند پسته نماید و با زهر همه زهرها بود خاصه در طلا کردن
و بعضی گویند فاظ است که گفته شد **فاونیا** باونیا نیز گویند و باز
کهیانا و آن عود الصلیب است و نر و ماده بود و آنچه نر بود ورق وی
مانند ورق جوز بود و بیخ وی ستبر بود و سفید مانند انگشتی و در طعم
وی قبضی بود و آنچه ماده بود کثیر الشعب بود و بیخ وی مانند بلوط بود
و هشت یا نه شنت عدد بود و نیکوترین آن ستبر رومی بود و وی فاضلتر

از هندی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و گویند معتدل
بود در حرارت و در وی تجفیفی و قبضی با تحلیل بود و منفخ و ملطف بود
و وی آثار سیاهی از بشره ببرد و چون بر اطفال آویزند مادام که
با ایشان بود صرع زحمت ندهد و چون با شراب بپزند و بیاشامند
شکم ببندد و آنچه ماده بود بر ساق وی غلافی پیدا شود مانند غلاف بادام
و چون شکافته شود حبهای سرخ بسیار بود مانند خون و بشکل انار
دانه بود و در میان ان حبی سیاه رنگ بود چون ازین حب سرخ
پانزده حب بشراب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع نزف دم از رحم
بکند و درد معده و لذع که عارض شود در ان و آنچه حب سیاه بود چون
از وی پانزده حب با شراب بیاشامند اختناق رحم که عارض شود از
درد رحم و کابوس را نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون
با آهن پاک کنند این خاصیت از وی حاصل نشود و نقرس را نافع بود
و جنون و سقط و صرع را اعظم نافع بود و چون تمر وی بخور کنند مصروع
و مجنون را نافع بود و اگر از تمر وی گردن بندی سازند و بر گردن
کودک مصروع آویزند صرع از وی سریعا زایل شود و اگر عود وی را
سحق کنند و در خرقه بندند و مصروع دایم بوید نافع بود و ابن طلمس
گوید بیخ وی و تمر وی نافع بود جهت هر مرضی که باشد در جان کردن و با
اسحق گوید عود الصلیب مضر بود بمعده و مصلح وی کثیرا بود و گویند
بدل ان زفت بود و گویند غاریقون و زراوند مدحرج و بدل غوریس گویند
پوست انار یا ورق انار و فرد سمور و سویق الغزلان چون با هم
جمع کنند بدل عود الصلیب بود و خاصیت بدهد **فار** بپارسی موش
خوانند چون وی قطع یابین بکند و چون بشکافند و بر خنازیر نهند
یا بر گزندگی عقرب نافع بود و گویند چون بریان کنند و بر گزندگی
عقرب نهند سود مند بود و چون بریان کرده بکودکی دهند که لعاب
بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و خوردن گوشت وی نسیان آورد

و غثیان و مفسد معده بود و چون بشکافند و بر موضعی نهند که خار
یا پیکان در وی بود بیرون آورد و کسی که عسر البول داشته باشد
چون در طبیخ آن بنشیند نافع بود و سرگین وی در جحر الفار کنند بشد
و سر وی در راس الفار **فار البیش** بپارسی موش است و گفته شده
نادزهره هر دوائی که حافظ روح بود بقوة و دفع ضرر سم بکند آنرا
نادزهر خوانند آنچه مخصوص است باسم فار البیش است و حجر الحیه و گفته
شده است **فجل** بپارسی ترب گویند و بشیرازی تربیزه و تخم وی
اقوی بود پس پوست پس ورق پس گوشت و نیکوترین ان بستانی بود
سبز تازه و طبیعت آن گرم بود در اول و گویند در سیوم تر بود و
گویند خشک بود در دوم و موی بردا الثعلب بر رویاند و داء الحیه بر رویاند
و مولد ریاح بود و معده را نیکو بود و مسخن بود و بول براند و ابن سینا
گوید چون بعد از طعام بخورند شکم نرم کند و غذا را بادی دهد در گشتن
از معده اگر پیش از طعام بخورند منع طعام بکند از انکه قرار گیرد
و چون بعد از طعام بود هضم طعام بکند خاصه ورق وی و بآسانی
قی آورد و آب وی استسقا را نافع بود و چون در چشم چکانند جلا دهد
و چون تخم خورند نافع بود سرفه کهن را و کیموس غلیظ که در سینه بود و
گویند ورق وی جلاء چشم بدهد و تخم در پستان شیر پیدا کند و آب وی
چون با شراب بیاشامند گزندگی افعی را نافع بود و ماری که شاخ دارد
اگر آب وی بر عقرب چکانند بمیرد و اگر وی خورده باشند و عقرب
بگزد درد نکند چون با سکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند بگرم
خناق بلغمی را نافع بود و فجل بری در همه حال اقوی بود از بستانی
و روفس گوید فجل بلغم را نافع بود و چون مضر بود بدندان و چشم و سر
و سنگ معده و منفس طعام بود و علتهای نسا نزاید بود و باز
تشنج در بدن پیدا کند و صاحب فلاح گوید در کرده و مثانه و
سنگ را نافع بود و باه برانگیزد و چون بر بدن طلا کنند گزندگی

جانورانرا سود دهد و تخم وی در دفع سمها و گزندگی جانوران بمنزله
تریاق بود و ادمان اکل وی گردن موی بر داء الثعلب برویاند و شیر
بیفزاید و سنگ مثانه بزرگ و خرد بریزاند و این فعل بخاصیت میکند
و مجربست و طبری گوید آب ورق وی یرقانرا زایل کند و گویند چون
فجل بکوبند بی ورق و آب از وی بکشند و ده درم بناشتا بیاشامند
سنگ مثانه بریزاند و گویند منی زیادت کند و انعاظ آورد و اگر
تخم وی با کندش بکوبند و با سرکه تیز سرشند و بر بهق سیاه در حمام طلا
کنند زایل کند و شریف گوید چون سر وی بر دارند و اندرون وی را
خالی کنند و روغن گل در وی گرم کنند و در گوش چکانند درد زایل کند
و ابن زهر در خواص آورده که آب وی بگیرند و با روغن گل بگیرند و
جوش بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند گرانی گوش زایل کند و اگر
اندرون وی خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و سر آن باز
جای نهند و در خمیر گیرند و با آتش نرم نهند و پخته کنند و اندکی
سرد کنند و بخورند سنگ ریزه یا پی سنگ بریزاند و جرم وی مغثی بود و قی
وی و ورق وی با سکنجبین عسلی قی باسانی آورد

فربیون

افربیون و فربیون نیز گویند و ناکوب خوانند و باید که چون فربیون
از درخت گیرند دهان ببندند تا غبار آن در دهان نرود که حلق
و دندانرا بریزاند و چون وی را بگیرند باید که با قلا مقشر در میان وی
ریزند قوت وی را نگاه دارد مدت سه سال تا چهار سال و این
بغایت مجرب بود و در ظرف کنند و آنچه تازه بود زرد بود و زود
در زیت بگدازد و آنچه کهن بود بخلاف آن و لون آن بسرخی مایل بود
و گویند قوت وی بعد از سه سال نرود تا چهار سال متغیر شود و تا هفت
سال و ده سال باطل شود و نیکوترین آن صافی زرد بود که رایحه وی
در غایت حدت و حرافت بود و طبیعت آن گرم خشک بود در چهارم
و گویند خشکی وی در سیوم بود و برا قوت ملطف و محرق بود بغایت

عرق النسا را نافع بود چون با ادویه که موافق آن بود بیامیزند
و بر گزندگی جانوران و سگ دیوانه طلا کردن نافع بود و لقوه
و قولنج و سردی کرده و فضلهای بلغمی از مفاصل و اعصاب پاک کند
و مسهل آب زرد بود و بلغم لزج که در وریکبین و پشت بود و گرم مزاج
بد بود و کسی که خون بر وی غلبه کرده باشد و نشاید که تنها بیاشامند
و مضر بود با نتیبین و چون بروغن گل چرب کنند مضرت وی شکسته
گردد و مقل و رب السوس و کثیرا و صمغ اضافه وی کنند اگر خواهند
که استعمال کنند و شربتی از وی قیراطی تا دانگی بود و وی بغایت
رحم را بد بود و انضمام پیدا کند تا بحدی که منع ادویه مسقطه بکند از
اسقاط جنین و چون در روغن بگدازند و بدان تمریخ کنند فالج و خدر را
نافع بود و با عسل در چشم کشیدن جلا دهد لیکن سوزش آن دو روز
باقی بود و قطع نزول آب بکند و سه درم از وی کشنده بود در سه روز
ریش در معده و امعا پیدا کند و از خوردن وی کرب سخت و
لهیبی عظیم و لذع در شکم و فواق پیدا کند و باشد که اطلاق بافراط
آورد و مانند این مداوای کسی بود که فرزون سنبل خورده مثل دوغ و آب
انار مز و سیب مزه و کافور و آنچه بدان ماند و گویند بدل آن بوزن آن
دو دانگ آن مازریون بود و گویند وی صمغ مازریون است و گویند
دو دانگ آن چند بیدستر و گویند دو دانگ آن چند بیدستر و گویند
نیم وزن آن مازریون فراسیون فراسیون گویند و حشیش الکلب
و کلوف الارض نیز گویند و آن گیاه جبلی است و پارسی کندنا کوهی
گویند و بهترین آن رومی بود سرخ رنگ تلخ و طبیعت آن گرم بود
در دوم و خشک بود در سیوم و مفتح سدد و جگر و سپرز بود و سپرز بود
سینه و شش را پاک کند و حیض براند و عصاره وی درد گوش کهن را
نافع بود و با عسل چشم را قوت دهد خوردن و کحل کردن و بعصاره
وی سعوط کنند یرقانرا نافع بود و با نمک بر گزندگی سگ دیوانه

ضماد کردن سود دهد و گل وی چون با آب طبخ کنند قرحهٔ چشم را نشف
دهد و ربو و سرفه و اگر ابرسا خشک بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک
کند و زنان چون بپاشند حیض براند و مشیمه بیرون آورد و باز
دشخواری زادن را نافع بود و عصارهٔ وی درد اردهای چشم و جرب
جدید و قدیم و اصناف جرب سه گانه چشم زایل کند و چون با آب
انار ترش حل کنند و برگ چشم باز کنند و طلا کنند و در کحلها کردن جهت
آثار ریشها و بیاضی که در چشم بود قدیما و جدیدا نافع بود و در شیافها
جلا دهنده جهت عشا و قوت عین و تقویت نور باصره مستعمل کنند
و چون ضماد کنند بورق وی و عسل ریشهای خبیث پاک گرداند
و راحس و لحم خورده قلع کند و درد پهلو را ساکن گرداند و عصارهٔ
ورق وی که در آفتاب خشک کرده باشند همین عمل کند و چون ضماد
کنند بر دمامیل و خنازیر نارسیده تحلیل دهد و منضج و ملین آن بود
بی درد و اذیت بگشاید خوردن و ضماد کردن وی بادهای غلیظ را
نافع بود و چون بر سینه ضماد کردن ضیق النفس را نافع بود و ورق
وی چون بخایند و فرو برند نافع بود جهت وجعی که در معده متولد
شود و اندرون وی چون با آب بپزند و زیت به آب فقط تکمید کنند
برزه‌ها را زنان و رجال نافع بود جهت وجعی که مزمن شده باشد از
عسر البول و النزاع رطوبات و از جمیع اصناف اوجاع و ورق
وی چون تر بود و با گرده پیه بکوبند و بر دردها نهند بگدازاند و چون
ورق وی بعسل بپرورند نیکوترین و سودمندترین معالجه سرفه و
ربو و ضیق النفس بود و اگر آب نخاله بگیرند و حسو بسازند و در
پختن پنج درم وزن وی اضافه کنند تا تمام بپزند و بیاشامند نافع
بود جهت سرفه مفرط و غلیظی نفث و باید که شش روز پیاپی باز
استعمال کنند و چون ورق تر وی بکوبند و ضماد کنند تعقد امعاء
و جمع آن بغایت نافع بود و اسحق بن عمران گوید مضر بود بگرده و

مثانه تا بحدی که خون بعوض بول از وی جدا شود و تخم رازیانه با
دفع مضرت آن میکند تا بحدی تمام و چون با وی خلط کنند یا پیش
از وی یا بعد از وی بیاشامند دفع آن از گرده و مثانه می کند
و صاحب منهاج گوید مضر بود بعصبات و مصلح آن سنبل الطیب
بود و بدل آن بوزن آن بادرون و چهار دانگ وزن آن بابن
و گویند بدل آن بوزن آن انیسون و افتیمون است و گویند که
بوزن آن بدل آن لاغیه است و صاحب منهاج گوید شربتی از وی
مقدار نیم درم بود و سده جگر و سپرز بگشاید و حیض براند **فرنجمشک**
افرنجمشک خوانند و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و تره را
بیفزاید و تخم وی چون بیاشامند مجفف منی بود و وی معتدل تر
از مرزنگوش و اسپیبر بود و منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل آن
گویند قرنفل است و گویند قرنفل با درونه بوزن آن و باز بادران
آنرا بالنگو کنده خوانند **فرصاد** توت است ذکر آن در تا گفته شد
فرفین بقلة الحمقا است و گفته شد **فرفیر و یه** بنفشج است و
گفته شد **فربیون** حلبه است و گفته شد **فرفز** شاهسپرم است
گفته شد **فرخ** بقلة الحمقا است و گفته شد **فراخ الحمام** بپارسی
کبوتر بچه گویند و در وی حرارتی و رطوبتی و فضلی بود و غلظی و ابن
ماسویه گوید بهتر از جمیع گوشت مرغان بود و دشخوار هضم بود و خون
بسیار از وی متولد شود و رطوبت صاحب منهاج گوید مفلوج را
گوشت وی خوردن سود دهد و گوشت وی کثیر الفضول و سریع العفونة
بود تا بحدی که سهرا آرد و مصلح وی سرکه و کشنیز بود و محرور مزاج را
اولی آن بود که با آب غوره و کشنیز و مغز خیار با لنگ بخورند و رازی
گوید گوشت وی گرم و خشک بود و بدن وی را حرارت ظاهر بود و بانر
موافق محرورین بود الا سهلتر از گوشت مرغ از شکم بیرون رود و خاصه
چون با آب نخود و شبت و نمک بپزند و مرق وی نافع بود و سرد مزاج را

وکسی که شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت که سبب آن خلطی غلیظ
مزمن بود و گرده را فربه کند و باه را زیادت کند اما مضر بود بچشم
و دماغ خاصه بریان کرده و دلیل آن بود که بر سر وی زود چیزی
نیاشامند که منع صعود بخار از سر بکند چون آب وی چون به در آن
بسیار بود باه را زیادت کند اما مضر بود بچشم و دماغ و شریف گوید
ادمان اکل بریان کردهٔ وی خون را بسوزاند و شاید که بجذام کشد
خاصه در مزاج طفلان کوچک و صاحب مزاجان گرم و تمیمی گوید که چون
کبوتر بچه در دیگ اندازند و روغن کنجد بر سر آن کنند چندانکه آنرا
بپوشاند و نمک و هیچ توابل در آن نکنند و بپزند چون پخته شود
وکسی که سنگ داشته باشد بخورد از وی زایل شود بفرمان حق تعالی
گرمترین پوستین روباه بود بعد از آن سمور و بعد از آن فنک و قاقم
و بعد از آن برم و هر یک بجای خود در صفت حیوان وی گفته شود
فستق بپارسی پسته گویند گرمتر از گردکان و بادام بود و
نیکوترین آن تازه بزرگ بود و طبیعت وی گرم بود در سیوم و
خشک بود در دوم و گویند گرمی وی در آخر درجهٔ دوم بود و گویند
خشک بود در سیوم و گویند در وی رطوبتی فضلی بود و گویند تریاقیت
در سیوم سدهٔ جگر بگشاید و منع غثیان بکند و قوت معده و فم معده
بدهد و شکم بیاگند و ببندد و گزندگی جانوران را سود دهد و باه را
زیادت کند و سرفهٔ بلغمی را نافع بود و گزندگی عقرب و غذا اندک
دهد و تشنگی آورد و مصلح وی زردآلو خشک بود و شریف گوید از
خواص وی آنست که بوی دهان خوش کند و مغص زایل کند و گویند پوست
سبز بیرون وی چون در آب خود بسایند و بیاشامند تشنگی بنشاند
و قی باز دارد و شکم ببندد و روغن وی مضر بود بمعده و صینی که در
وی است و بدل آن بوزن آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا بود و گویند
بنیم وزن آن مغز جوز و بنیم وزن آن مغز بن **فستق الهند** جلبانست

و گفته شد به لفظ اندلس **فشاع** بلفظ اندلس ربوله خوانند و صاحب
جامع صفت وی گفته است که نبات وی چون بر شاخهای انگور پیچیده
شود مفسد وی بود و مولف گوید بشیرازی آنرا سرم خوانند
فصفصه بپارسی اسپست خوانند چون تر بود فصفصه و رطبه
گویند چون خشک گردد قت و علف خوانند و بهترین آن سبز املس
ورق بود و در وی نفخی بود و تخم وی شیر بیفزاید و رازی گوید که
چون وی را بپزند و بکوبند تا چون مرهم شود و ضماد کنند بر پشت
کسی که رعشه داشته بود هر روز دو نوبت نافع بود و روغن وی
نیز همین عمل کند خوردن و تمریخ کردن و غافقی گوید دابرا فربه
کند و تر آن شکم براند و خشک آن شکم براند و خشک آن شکم ببندد
و سرفه و خشونت سینه را نافع بود **فصا** عجم الزبیب است و گفته
شود **فطنه** ابن ماسویه گوید نخالهٔ وی سرد و خشک بود در
اعتدال و گویند معتدل بود در گرمی و سردی و بغایت قابض بود
و شیخ الرئیس گوید نخالهٔ وی چون با ادویه بیامیزند خفقان را نافع
بود و جرب و حکه و عسر البول را مفید بود و مقدار ماخوذ از وی
دانگی بود و فعل وی حکم فعل بلوط دارد لیکن بخیلی ضعیفتر از
وی بود و گویند شراب از نقره خوردن مستسقی را سود دارد و نقره چون
بوی گوگرد رسد سیاه گردد و چون بنمک بشویند سیاهی از وی
زایل شود و جلای وی بدهد و سحالهٔ وی چون با زیبق بر بواسیر طلا
کنند نافع بود و مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود **فطر** سماروغ
گویند و آن انواع است یک نوع فقع و یک نوع غوشنه خوانند
و فقع را بپارسی هکل خوانند و یک نوع مغیل و مجموع انواع را
کما خوانند و بدترین همه فطر بود و یک نوع کمچراغی بود و یک
نوع در تبه سرگین روید و نوعی در تبه خم شراب و آنچه
سرخ بود زهر بود و آنچه سفید بود با زهر و آنچه در تبه خم شراب روید

پوست وی باز کنند و خشک کنند هرکرا خنده نشر انگشتی بدمند بیهوش
گردد و پوست وی زهر بود و گویند هر که تا باکی بسیار روغ خورد
نسل وی منقطع شود و دیگر از وی فرزند حاصل نشود و خلطی بد
از وی متولد شود و خشک کرده و برابدی کمتر بود و طبیعت آن
سرد و تر بود در آخر سیوم و گویند در دوم خدر و سکته آورد
و گاه باشد که بکشد و اگر نکشد هیضه و عسر البول احداث
کند و وی سخت دیر هضم بود و نوع کشنده غشی و ضیق النفس و عرق
سرد آورد و بکشد در روز و آن در موضعهای عفن یا در موضعی
که مقام گزندگان بود یا در شیب درخت زیتون و مصلح وی
آنست که مسلوق کرده با کری نزد خشک بخورند که بخاصیت دفع
مضرت وی میکند و شراب سخت بر سر آن خورند و معالجه کشنده مر
بمقطعات کنند مانند سکنجبین و قودیج **قطراسالیون** تخم کرفس کوهی
بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیوم و قوت وی زیاده از بستانی بود و بدل وی دو وزن
آن تخم کرفس بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن افسنتین بود
فعولیون خلاف است و گفته شد **فقع** نوعی از کاه است و بیابانی
هکل خوانند و آن در لب جاها و در اندرون جاها و کنار آبها
روید و آن سالم تر از فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ
فقد بنجنکشت است و گفته شد **فقاح سورنجان** هر نوری و زهری
که بود آنرا فقاح خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت وی
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و حیض ببندد و مقدار ماخوذ
از وی یک مثقال بود نفث دم را نافع بود و طبیخ وی سنگ بریزاند
و بول و حیض براند و بقراط گوید درد رحم و گرده و نزف دم و ورم
سرد که جگر بود و معده را سود دهد و اگر ادمان بوییدن وی کنند
سر را گران کند و خواب آورد و اسحق گوید مقلل خون بود و مصلح وی

بارزد است و بدل وی قصب الذریره **فقاح الکرم** اصابع هرمس است و
گفته شد **فول** بپارسی ول خوانند و آن شکوفه انگور بود و طبیعت
آن سرد است **فلیجه** افلنجه خوانند و آن تخمیست مانند خردل لیکن
بغایت سرخ بود و نیکوترین آن بود که چون در دست بمالند بوی
سیب کند و طبیعت آن گرم و خشک بود و آن در عطریات مستعمل
کنند و مقوی معده و جگر سرد بود و ستره که در سر بود بکشاید
و قوت دماغ بدهد و آنچه زرد بود یا سیاه بد باشد و چون سحق کرده
با زیت بر گزندگی عقرب طلا کنند نافع بود **فل** صاحب منهاج
گوید تاغیه است و آن بیخ نیلوفر هندی است و قوت وی مانند قوت
بیروج بود و گویند گرم و خشک بود صداع را ضماد کردن نافع بود
و اسحق گوید نیم درم از وی سحق کرده درد معده را نافع بود و مضر
بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع از قول
اسحق ابن عمران گوید که فل ثمری هندی بود بمقدار فستقی و لون پوست
وی بلون فندق ماند و مغز وی چرب بود مانند مغز چلغوزه زردی
که بسفیدی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم ابتدا
عصب را نافع بود و بواسیر **فلفلمویه** اصل الفلفل است بیخ درخت
فلفل گویند و آن خشن خریف بود و بشکل قسط بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود دردهای سرد و تشنج امتلایی و نقرس و قولنج و بادی
سرد را نافع بود بر ورک طلا کردن عرق النسا را نافع بود و بر ورک طلا
کردن عرق النسا را نافع بود و غافقی گوید لون را نیکو کند و مره سودا
بیرون آورد و برفق بخار آنکه اد به بیرون آ درند و باه را زیادت کند و چون
با سرکه بیامیزند و ضماد کنند و بیاشامند ورم سپرز را تحلیل دهد و چون
با میویزج بخایند و بدان غرغره کنند بلغم قلع کند و بدل آن دار فلفل بود
و گویند بدل آن بوزن آن نار مشک دو دانگ آن سورنجان و نیم وزن
آن مغز خشک دانه **فلفل** درخت فلفل مانند درخت انار بود و جالینوس

گوید اول ثمرهٔ فلفل دار فلفل بود و از بهر اینست که دار فلفل تیزتر از فلفل بود
و صفت دار فلفل گفته شد و هم گویند ثمرهٔ فلفل چون نارسیده بود
سپید بود و چون برسد سیاه شود و مولف گوید هر چند تفحص کردیم
از بازرگانان که از طرف هند آمدند و این خلافست درخت دار فلفل
غیر درخت فلفل است و بیشتر در بنگاله می باشد و آنکه می گویند فلفل
سپید هم از درخت فلفل سیاهست این نیز هم خلافست و صاحب
منهاج گوید از قول دیسقوریدوس که بهترین وی آن بود که سبک
بود و گرمی وی ضعیفتر از سیاه بود و مولف گوید فلفل سپید بزرگتر
از فلفل سیاه بود و لون وی بزردی مایل بود و بمقدار نخودی کوچک
بود مدور و املس و طبیعت آن گرم بود در سیوم و خشک بود در
چهارم و مولف گوید درختیست بزرگ و کسی بر سر درخت فلفل نتواند
رفت باد آنرا بریزاند در آب و از آنجا جمع کنند و خشک کنند و این
تشنج که درست از آنست و فلفل را هم آنجا بجوشانند تا جای وی بکار آید
و فلفل زمستان و تابستان بار آورد و خوشه خوشه و چون آفتاب
گرم شود برگها بران خوشها افکند تا سوخته نشود و چون آفتاب فرو
شود برگها از آن باز شود و درخت وی حر بود و مالک ندارد و چون
در کحلها کنند جهت جلا جلای تمام دهد و هضم طعام بکند و اشتها بیارد
و ورم سپرز را نیکو کند و بول و حیض براند و طبیعت نرم کند اندکی و سپید
در تریاقات مستعمل کنند و بلغم و سودا پاک کند و مقدار ماخوذ از وی
تا نیم مثقال بود و مخفف منی بود و محذر جنین بود و مضر بود بگرده
و مصلح وی عسل بود و ابن ماسویه گوید بدل وی زنجبیل بوده
زرنب به یونانی بابادی خوانند وی گرمتر از سپید بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در چهارم و در وی حدتی و تحلیلی و جلا بود
و بلغم لزج دفع کند و منفعت اعصاب بود و مسکن آن و چون باد رفت
بیامیزند محلل خنازیر بود و چون با نطرون بیامیزند بهق را زایل کند

بول براند و اگر بعد از مجامعت زن بخورد بر گرفتن آبستن نشود و
سرد مزاج را نیکو باشد و مسخن معده و جگر بود و همه اعضا و مسخن
خون بود و چون با ادویه بیامیزند که در وی قبضی بود تقطیر البول
که از سردی بود سود دهد و فالج و خدر و رعشه را نافع بود و باز
سودمند بود جهت هر علتی سرد که در اعصاب حادث شود و گویند بدل آن
یک وزن و نیم آن فلفل سپید بود و وی جهت ظلمت عین و آب
رفتن نافع بود و چون سحق کنند و با پیاز و نمک بیامیزند و بر داء
الثعلب ضماد کنند بعد از آنکه نیک نیک موضع آن مالیده باشند
موی بر وی باز آید و چون سحق کرده در زیت بجوشانند و بمالند فالج
و خدر را نافع بود و اعضایی که سردی بر وی غالب بود و چون با ادویه
بیامیزند داء الثعلب را نافع بود فلفل الماء به یونانی اوذردنا
بپارسی گویند و آن نباتیست که در آبها ایستاده روید و در آبهای
ایستاده روانه بود و ترکان وی را قربیغین خوانند و گویند چون گرگ
وی را بخورد بمیرد و بغایت او را دوست دارد و ساق وی گره دار
بود و درازی وی یک گز بود و ورق وی مانند ورق بید بود
بزرگتر و سپید و بطعم فلفل بود و بوی وی خوش نبود و ورق
ساق وی کوچک بود و رسته بر شاخهای کوچک که از بن ورق
مجتمع بود بعضی بر بعضی مانند خوشه و بطعم بغایت حریف بود و
چون ضماد کنند ورق وی و ثمر وی بغایت نافع بود و دنبلهای
بلغمی را و ورمها و سیاهی که در شکنب چشم بود زایل کند و کلف و نمش
که بر روی بود ضماد کردن نافع بود و بیخ وی دراز بود و هیچ منفعت
ندارد و مولف گوید آن زنجبیل الکلاب است و گفته شده است
فلفل السودان چیزیست مانند جلبان و بطعم مانند فلفل بود و از
بلاد سودان آرند و درد دندان را نافع بود و چنین دان فلفل
الصقال بزرفنجنکشت است و گفته شد فلفل القرود حب الکتم است

و گفته شود در کتم **فلفل الخواص** ما هو دانه است و گفته شود
فنجنکشت اسم ایهرنوله ست که آن ثمر عود بود و گفته شود در اندلس
نانخواه را بدین اسم خوانند و بعضی تخم فنجنکشت را بدین اسم خوانند
فلفله فنبق جبلی است بپارسی پودنه کوهی گویند و آن نوع
از پودنه است و طبیعت آن گرم و خشک بود و نیکوترین آن
صمغی بود و نیم مثقال از وی مشیمه بیرون آورد و مضر بود و نیم سعده
و مصلح آن پودنه بری بود **فنجنکشت** دو خمسه او راق دو خمسه
اصابع گویند و گفته شد **فنا** عنب الثعلب است و گفته شده است
فنک که بهتر از سنجاب بود و بهتر از سمور و رازی گوید فنک
نافع و حواصل معتدل بوند در حرارت **فوم** حنطه است و گفته
شد **فو** بیخ نبتی که ورق نبات آن مانند ورق کرفس بود و بزرگتر
و گل وی مانند نرگس بود بزرگتر و ساق وی یک گز زیادت تر بود
و املس بود و لون وی بنفشی بود و سبزی اعلا وی مانند خنصر
بود و در اصل وی عطر بیخ بود و گویند قوت وی مانند سنبل بود
و در بسیار چیز نیکوتر از وی بود و ادرار بول بیشتر از سنبل کند و
طبیعت وی گرم و خشک بود درد پهلو را نافع بود و بول و حیض براند
و خشک وی و مطبوخ وی داء الثعلب را سود دهد و مقدار ماخوذ
از وی نیم مثقال بود و مضر بود بگرده و مصلح وی تخم رازیانه بود
و جالینوس گوید که نبات در طعم قرنفل مانند وی بود و الا لطیفتر از او
بود و گویند بدل آن بوزن آن سنبل و کبابه بود و گویند بدل آن
فلفل سیاه است **فوفل** ثمر نبتی که در قوه مانند صندل سرخ
بود و درخت وی مانند درخت نارگیل بود و وی سرد بود و قوت
و یابس بود و قابض بود ورمهای گرم غلیظ طلا کردن نافع بود و اعضا
مسترخی محکم کند و بوی دهان خوش کند و قوت دل بدهد و منع التهاب
چشم و جرب آن بکند و حرارت دهان باز دارد و قوت کننده و

دندان بدهد و گویند بدل وی بوزن وی صندل سرخ و ربع وزن
وی بزرالبنج و گویند بدل آن نیم وزن آن کشنیز و یک وزن
آن صندل سرخ و ربع وزن وی بزرالبنج و گویند بدل آن نیم وزن
آن کشنیز و یک وزن آن صندل سرخ **فودنج جبلی** و فودنج
نیز گویند و آن سه نوع بود جبلی و بری و نهری و مؤلف گوید جبلی
دو نوع بود و یک نوع را حاشا گویند و گفته شد و یک نوع فلفلمو
و هم گفته شد و بری دو نوع بود یک نوع را مشکطرامشیع خوانند
و گفته شود و یک نوع دیگر پودنه صحرایی گویند و آن مطلق پودنه
بود و نهری یک نوع بیش نبود و نیکوترین جبلی آن بود که
خوشبوی و تازه و سبز بود و ورق آن کوچک بود و طبیعت آن
گرم و خشک است در سیوم ملطف بغایت قوت بود و عرق براند و
و برانژهای سیاه که در بدن بود ضماد کردن نافع بود خاصه چون با
شراب پخته باشند و طبیخ وی در حمام جرب و حکه را زایل کند
و جذب و زلش دهان و فواق و چون با عسل و نمک بخورند فضول
که در معده بود بیرون آورد و حیض براند و مشیمه و بچه بیندازد
و چون خشک کرده بسوزانند و سحق کنند جهت استرخاء لثه بغایت
نافع بود و چون با سویق ضماد کنند ورم گرم را ساکن کند و یرقان
و استسقا را نافع بود و مسهل سودا بود و شربتی یک درم و دو دا
بود بجلاب و وی گزندگی عقرب را نافع بود و چون بکوبند و بیزند و
بپاشند بچه بکشد و اسحق گوید مضر بود با معا و مصلح وی کثیرا بود
و بدل وی یک وزن و نیم فودنج نهری بود **فودنج نهری** قوت شراب
وی مانند شراب حاشا بود و نیکوترین پودنه جویی سبزتر بود
و پودنه فارسی اقوی بود از مجموع پودنه ها و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم چون بخورند و بعد از آن ماء الجبن با شاهتره خورند و
بهابی داء الفیل و دوالی را نافع بود و طبیخ وی انتصاب نفس را سود دهد

و چون با سرکه بنرد یک بلی کسی برند که غش کرده باشد نافع بود و منع
احتلام بکند و طبیخ وی ناقض را نافع بود و بر روغن وی بتمریخ کردن
همچنین سبیل و خوردن و ضماد کردن وی گزندگی جانورانرا سود دهد و اگر
با شراب خورند رفع سموم قتاله بکند خاصه که بیش از آن خورده بود
و از دخان ورق وی گزندگان بگریزند و خاییدن وی بوی سیر را
زایل کند و مقدار شربتی از وی یک درم بود و چون با شراب
بپزند و بر جذام ضماد کنند نافع بود و وی مقطع باه بود از بهر ضرر
وی بکرده و گویند مصلح وی کثیرا بود و گویند بدل آن نعناع است
فوه معروف بود بلغة الصباغین و به پارسی روناس گویند
و آن بیخیست سرخ و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ و باریک بود
که از ارمن آورند و آن معروف بود بدربندی و طبیعت آن گرم و
خشک بود و گویند در وی بعضی سردی بود و جلایی باعتدال
و بر بهق سفید و قوبا با سرکه طلا کردن نافع بود و بدن را از زهر
که بود پاک کند و یک درم تا دو درم جهت سقطه و ضربه نافع بود
چون با قدحی شراب بخورند و شرب وی چون با سکنجبین بیاشامند
ورم سپرز را بگدازاند و ورق وی با نبات وی چون بیاشامند
گزندگی جانورانرا سود دهد و بیخ وی چون زن بخود برگیرد حیض
براند و بچه بیندازد و وی بغایت مدر بود تا بحدی که ادرار بول بکند
و جگر و سپرز پاک کند و سدد آن بکشاید و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح آن انیسون بود و بدیغورس گوید بدل وی در تنقیه جگر
و سپرز و ادرار حیض و بول دو وزن آن سلیخه بود و دو دانگ وزن
آن مویزج سیاه و چون با ماء العسل بیاشامند عرق النسا را نافع
بود و اوجاع ورک و استرخای اعضا را سود دهد و اگر با عسل ضماد
کنند همچنین سبیل و اولی آن بود که هر کس که آن بیاشامند همه روز بحمام رود
و گویند بدل وی در برص و بهق و جرب شیطرج است **فیلجوش**

بپارسی فیلگوش خوانند و آن لوف است و گفته شود **فیجن** بپارسی
سداب گویند و گفته شد **فیلزهرج** درخت حضض است و
ثمره وی مانند فلفل بود و حضض عصاره وی است و معتدل بود در
حرارت و برودت و بر موی طلا کردن طلایی اقوی بود و قوت تمام
بدهد و چون بیاشامند درد سپرز و برقانرا نافع بود و طبیخ
فروع وی حیض براند و بدل آن حضض بود **فیروزج** نوعی
از احجار است ازرق نیکوترین آن نیشابوری بود کهن بود و طبیعت
آن سرد و خشک بود و چون سحق کرده بیاشامند گزندگی عقرب را
نافع بود و ریش اندرونی چون در داروی چشم کنند منفعت دهد و
تاریکی چشم را نافع بود و گویند چون روغن بوی رسد خراب شود
و عرق همچنین و لون آن بنجلی تباه کرد و مشک همچنین و ارسطاطالیس
گوید هر جوهری از احجار که از لون خود بگردد نوشیدن آن بد بود
فیل حیوانی معروفست و دندان وی را عاج خوانند و دیسقور
یدوس گوید براده عاج قابض بود و چون بر داحس ضماد کنند زایل کند
و شریف گوید چون نشاره عاج هر روز دو درم با ماء العسل بیاشامند
حفظ را نیکو بود و اگر زنی که عاقر بود هفت روز پیاپی هر روز
دو درم نشاره وی با ماء العسل بیاشامد و بعد از آن چون مرد بوی
نزدیک شود آبستن گردد و مولف گوید که امتحان وی بنوعی دیگر
کردیم سه شب هر شب یک مثقال نشاره عاج با یک مثقال نبات
مصری سابیده زن سفوف ساخته و شب سیوم و چهارم مرد با وی
جمع شد و در روز آبستن شد اما بشرط آنکه بعد از طهر بود و اگر
نشاره وی جزوی با هم وزن آن براده آهن بیامیزند و بغایت
سحق کنند و بر بواسیر مقعد پاشند بغایت نافع بود و طبری گوید
چون از دندان فیل چیزی در گردن طفل آویزند از درد دندان اطفال ایمن
بود و سرگین فیل چون زن بخود برگیرد با عسل هرگز آبستن نشود

وبخور وی تنهای مزمنه را نافع بود و چون بسوزانند و بر سعفه طلا کنند
زایل کند و در هر جا که بخور کنند براغیث کیک نماند و اگر ادمان کنند
دیگر نماند و ابن زهر در خواص آورده که اگر درخت انگور و زرع و
درختهای دیگر با استخوان قبطی بخور کنند قطعا هیچ کرم گرد آن نگردد
و اگر پاره از دندان وی در خرقهٔ سیاه بندند و بر گاو بندند از وبا
ایشان ایمن باشد و اگر نشارهٔ وی مقدار ده درم با بفع دبه
کونی چند روز پیاپی بیاشامند مجذوم را نافع بود و نگذارد که زحمت
زیادت شود و اگر پاره از عاج بر عضوی نهند که استخوانی درو
شکسته بود جذب کند و پاره پاره بیرون آورد **قیطل** اهل
اندلس آنرا طغیله خوانند و آن کمون بری بود و سپید و لیمون گویند
و در کمون گفته شود **قنک** فنج گویند و آن قلقشو است و گفته
شود ان شاء الله تعالی

باب القاف

قاقل دو نوع است بزرگ و کوچک آن بزرگ از جوز بوا بزرگتر
بود و حب آن مانند بندقه دانه بود به زردی و پوست آن صلب بود
و رنگ وی سرخی بود که بسیاهی زند و قاقله کوچک شنهیر گویند
و خیربوا و هیل بوا نیز گویند و آن سه نوع است یک نوع بمقدار
استخوان بلیله بود و یک نوع بمقدار جوز بوا لیکن مثلث شکل بود
و دانه ایشان نزدیک بیکدیگر بود و یک نوع هیل است و گویند دی
لطیفتر از بزرگ بود و بزرگ را نر خوانند و کوچک را ماده و طبیعت
آن گرم و خشک است در آخر درجه دوم تا اول سیوم و گویند با عدل
نزدیک بود و در وی قبضی و تحلیلی و تقویتی بود قی و غثیان را نافع بود
با آب انار بن و هضم را یاری کند و معده را پاک کند و مقداری
مستعمل از وی تا یک درم بود و درد جگر سرد را نافع بود و چون از وی
هر روز دو درم بیاشامند و چون با تخم خیار بن بیاشامند اجزای
آن مساوی و هر روز یک درم با سکنجبین بیاشامند تشنگی که بود زایل

و کوچک وی نشو رطوبت از سینه بکند و حلق و معده پاک بکند
و هضم را قوت دهد زیادت تر از بزرگ و لطیفتر از وی بود و بار
نبض وی کمتر بود و حرافت بیشتر و گویند مضر بود به شش و
مصلح وی قند بود و بدل قاقله کبار ربع وزن و نیم صغار بود و
گویند نیم وزن آن کبابه و نیم وزن آن صغار بوزن آن قرنفل
بود **قاقلی** نباتیست که مانند اشخان بود و در طعم وی شوری بود
با قبض و اسحق ابن عمران گوید مانند کشوث بود در فعل و طبیعت
وی گرم و خشک بود در اول و مسهل آب زرد بود خاصه تخم
وی و آب وی و مدر بول و منی بود و مسهل صفرا و ضعف جگر را
سود دهد و کیموس وی نیکو بود و در معده ثقلی پیدا کند و نسبت
اندک لزوجتی که در وی هست و شربتی از آب وی دو دانگ بود
رطلی تا نیم رطل بود با ده درم شکر سرخ و صاحب منهاج گوید
با شکر العشر و حبیش بن الحسن گوید شکر سرخ با قاقلی شاهتره
و بلاب نیکوتر بود و قوی تر از شکر سپید **قاتل النمر** خانق
النمر است و گفته شد **قاتل النحل** نیلوفر است و گفته شود
قاتل الکلب اورا فی خوانند و آن خانق الکلب است و گفته
شد **قاتل الذئب** خانق الذئب است و گفته شد **فاوند**
قیوند خوانند بپارسی بیه فا وندی خوانند و دشنا بیان شیراز
دیواشیر میل خوانند و آن از هندوستان آورند مانند بیه
بود و طبیعت وی گرم بود دردهایی که از سردی بود چون یک درم
از وی در حسو کنند و بیاشامند نافع بود و مالیدن نیز سود دهد
و صاحب جامع گوید وی از سنجره گیرند که مانند فندق بود با سیاب
خرد کنند و روغن وی بگیرند و رها کنند تا منجمد گردد **قبا**
آقاقیاست و گفته شد **قاتل الخبه** خصی الکلب است و گفته شد
و از بهر این اسم بر وی نهاده اند که ایشان دو وسخ اند مانند

مانند دو زیتون که در سالی یکی فربه بود و یکی لاغر و در سال دیگر آنکه
فربه بود لاغر گردد و آنکه لاغر بود فربه گردد **قانص** بپارسی
سنگدان گویند و صفت قانص گفته شود **قبج** حجل خوانند و
بپارسی کبک صاحب منهاج گوید نزدیک بطیهوج بود و لحم وی
الطف بود از لحومها دیگر و چون بریان کنند شکم ببندد
و مسخن بود و باه را زیادت کند و دل را روشن کند و غذا بسیار
دهد از بهر آنکه دیر منهضم شود و شریف گوید گوشت وی معتدل
بود و غذا نیکو دهد و زود منهضم شود و دماغ وی چون با شراب
صرف بیاشامند صاحب یرقان را سودمند بود و جگر وی چون
گرم بود مقدار نیم مثقال فرد برنهند صرع را نافع بود و زهره وی
شبکوری و تاریکی چشم را نافع بود کحل کردن و چون با عسل و
و حلوا اجزا مساوی بیامیزند و از بیرون چشم استعمال کنند نافع
بود جهت نزول آب و چون بزهره وی سعوط کنند در هر ماه ذهن را
زیادت کند و نسیان کم کند و قوت باصره بدهد و اگر زهره وی
بآب مروارید یا سفیده و مثل آن مسک سحق کنند و کحل کنند سپیدی چشم
و غشا و جرب را نافع بود و چون خشک کنند و با بکسنه زعفران
و دار فلفل اجزا مساوی سحق کنند و بیزند و بعسل حل کنند و در چشم
کشند نافع بود و بیضه وی چون با سرکه عنصل بپزند و بخورند
درد شکم و مغص را سودمند بود **ق** رطبه خشک است و آن
قصعصه است و گفته شد **قن** خاربیست که صمغ وی کثیرا است و
و بشیرازی وی را کم خوانند و خار وی را بسوزند و چوب وی را بگاو
و شتر دهند و غذایی نیکو بود ایشان را و طبیعت آن گرم و تر بود
سرفه را نافع بود و قرحه شش و منفعة کثیرا گفته شد **قثا**
قشع خوانند و کوچک آن شعار بر و ضغابیس گویند بپارسی آنرا
خیار زه گویند و سنگیار و خیار دراز هم خوانند نیکوترین آن

نیشابوری پخته بود و طبیعت آن سرد و تر بود در سیوم تسکین حرارت
و صفرا بکند و بول براند و تشنگی بنشاند و مثانه را موافق بود
و بوییدن قثا و قند بخودی که از حرارت بود و انتعاش بخشد
و ورق وی با عسل بر شری بلغمی طلا کردن نافع بود و خوردن
وی گزیدگی سگ دیوانه را نافع بود و کیموس وی بد بود و مستعد
عفونت بود و بتنهایی صعب آرد و درد معده و مصلح وی عسل
با میویز بود یا با نانخواه و رازی گوید بسکنجبین از خیار بود و زود در
بگذرد و خیار و خیار زه و کدو محرور مزاج را نافع بود و محتاج اصلاح
نبود لیکن اگر بسیار خورند نفخ در شکم و ثقل پیدا کند و مصلح وی
جوارش کمونی و سفرجلی بود اما بکرر مزاج را مضر بود و اولی
آن بود که بسیار نخورند و شراب بعوت از عقب آن نیاشامند
و جوارشات گرم **قثاء هندی** خیار هندیست و گفته شد
قثاء الحمار بپارسی خیار زه سنند گویند و آن قثاء بری بود
و اهل اندلس علقم خوانند و ارد خیار نیز گویند و بیونانی اسقیرا
واغریوس و عصاره ثمر وی اطریون گویند و نبات وی بنبات کم
ماند اما خار ندارد و لون وی سبزی بود که بسیاهی مایل باشد و صنعة
عصاره وی چنانست که ثمره وی در آخر تابستان که زرد شود
بگیرند و در خرقه کنند و بمالند تا آب از وی بیرون آید و صافی کنند
یا منخلی بپالایند و را دق کنند و در ظرفی کنند و خشک بروی باز
خاکستر کنند و بر لوحی کنند در سایه و قرص سازند و بکر با مسح باز
نیز کنند بر روی خاکستر پخته و عصاره غلیظ بر آن ریزند تا خاکستر
آب را فرو خورد پس بر صلایه سحق کرده قرص سازند و طبیعت
آن گرم و خشک بود در اول درجه سیوم و گویند حرارت وی در
دوم بود و ملطف و محلل بود و بیخ وی چون بدان مضمضه کنند نافع
درمی بلغمی کهن که بود تحلیل دهد و چون با صمغ البطم بر جراحات نهند

از دمل و هرچه بود بگشاید و چون با سرکه بپزند و بر نقرس ضماد کنند
نافع بود و طبیخ وی در حقنه جهت عرق النسا نافع بود یک درم و
عصارهٔ وی چون در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و مضمضه
بدان کردن درد دندان را ساکن کند و چون خشک کنند و سحق
کنند جرب ریش سر و قوبا و آثار سیاهی که از دمامیل و ریشها که
بر روی پیدا شده باشد زایل کند عصارهٔ ثمر وی حیض و بول
براند و چون زن حمول سازد بچه تباه کند و چون با سبز سعوط
کنند یرقان سیاه را نافع بود و صداع کهن همچنین و چون در گوش چکانند
درد گوش را نافع بود و چون با زیت کهن یا با عسل یا با زهرهٔ گاو
بدان تحنک کنند یا طلا سازند ورم حلق و حنجره و خناق را نافع است
نافع بود و وی مسهل خام غلیظ و مرهٔ سودا و مرهٔ صفرا بود و باید
که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صبر و قنطوریون و بارزد
و سورنجان و بوزیدان و کماذریوس و قسط و مر و زعفران
و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم
کرفس و فطراسالیون و جاوشیر و سکبینج و مقل و زبد و نمک
هندی و حب بلسان و چون با بعضی از این ادویها بیامیزند نافع
بود جهت بسیار دردها و چون درد مفاصل و نقرس و قولنج
لقوه و خدر و ذات الجنب و پای و دردهایی که از مرهٔ سودا بود و شاید
که با ادویهای حاره مثل سقمونیا و تخم حنظل بیامیزند و مقدار شربتی
از وی دانگی بود تا دانگ و نیم و تجربت مزاج و مضر بود به شش و مصلح
وی صمغ عربی بود و طین ارمنی و نشا بود و اگر تخم الحمار با روغن
کنجد بپزند و بر بواسیر که ظاهر بود بر اموی مقعد طلا کنند نافع بود
و اسحق بن عمران گوید که روغن وی که از آب وی و زیت بگیرند
با دراقی یا با در آتش نافع بود جهت سردی اعضا چون بدان بمالند
و کلف و آثارهایی که بر روی بود و جهت دوا و طنین که در گوش بود

و گرانی گوشت که از ریاحی غلیظ بود و شریف گوید چون طبیخ وی و ورق
وی و بیخ وی بیاشامند مجذوم را نافع بود و وی خلط خام و لزج
ببرد و از دو شربتی از وی تقویت دو درم بود و ربو و خناق النفس را
نافع بود و عصارهٔ وی در حقنه کردن نافع بود جهت درد نشست لیکن
بیخ او زود مسهل خون بود و تنها در حقنه کردن خطر بود الا که با ادویه
خلط کنند که موافق بود و از یک درم تا یک مثقال کنند بحسب مزاج
و باشد که قی یا افراط آورد مدار دارای وی نیست جو یا شراب
و یا سرکه کنند قی باز دارد **قدید** گوشت خشک بود و نیکوترین
آن بود که از حیوانی تر بود و حرارت وی کمتر از نمک سود بود
قوت بدن بدهد و مستسقی را نافع بود خاصه چون در سرکه خوابانند
تا تشنگی کمتر کند و گرسنگی که از مستسقی بود باطل کند و قلیل الغذا بود
داروی آن بود که با روغن و شیر بپزند **قرع** و با خوانند و نیز حبی
گویند نیکوترین آن تر سبز بود و طبیعت آن سرد و تر بود در
سیوم غذایی که از وی متولد شود مانند صاحب وی بود اگر با خردل
بخورند خلطی غلیظ حریف از وی متولد شود و اگر با نمک بخورند
خلطی مالح از وی متولد شود و مسلوق وی غذا اندک دهد و زود
بگذرد و صفرا و خون ساکن کند و مولد بلغم بود و محروری و صفراوی
مزاج را نافع بود حرارت بنشاند و تشنگی باز دارد و خشونت سینه
و سرفه و کسی را که جگر وی گرم بود و تب گرم چون با جو آب یا ماء
منشور و روغن بادام شیرین بپزند نافع بود و سرد مزاج و بلغمی
مزاج و اصحاب سودا آن باید که چون بخورند که قولنج غلیظ آورد و اگر
خواهند که خورند با زیت مطبوخ کنند و مطیب فلفل و خردل و
سداب و کرفس و نعناع کنند و شراب صرف بر سران بخورند و
جوارشات خردل و مری نیز مصلح وی بود و چون مسلوق کنند
و بعد از آن با آب غوره و آب انار و سرکه و روغن بادام و زیت

انفاق بخورند خلطی سلیم از وی حاصل شود و سویق وی سرفه و درد سینه
که از حرارت بود نافع بود و تشنگی بنشاند و کرب که از صفرا حادث
شود نافع بود و درد حلق را نافع بود و رازی گوید روغن وی
مانند روغن بنفشه و نیلوفر بود سهر و حرارت را سود دارد و با
آب وی صداع را زایل کند و ورم دماغ را نافع بود و چون در خمیر
گیرند و در میان آتش بریان کنند و آب آن بگیرند و با قند
بیاشامند تبهای سوزان و تشنگی بنشاند و غذایی نیکو دهد
و چون بیاشامند بعد از آن که در آن آب فلوس خیار شنبر و ترنجبین
و خمیره بنفشه حل کرده باشند صفرای محترق براند و حرارت
کبد و تب را چون ضماد کنند در ابتدای رمد گرم نافع بود و الم را ساکن
کند خاصه که با دقیق الشعیر سرشته کنند و همچنین صداع گرم را نافع
بود چون بموضعی گرم لطوخ کنند خواه در تب و خواه در غیر تب
و بر حمره ضماد کردن ردع ماده کند و الم آن ساکن کند و سنبوسی
زایل کند و خضابی عجیب بود و شریف گوید کدوی کوچک
که اول بیرون آید چون در خمیر گیرند و بریان کنند و به آب آن
کحل کنند زردی چشم که از یرقان بود زایل کند و دانه وی چون مقشر
کنند و روغن از وی بگیرند در گوش و درد دماغ گرم را سود دهد
و کدو چون با خبر رسد بن آن بگشایند و سوراخی گشاده در میان
آن بکنند و مخنث الحدید بیندازند تا ممتلی شود و بن آن باز جای
نهند و چهل روز رها کنند بر درخت بعد از آن بچینند و آنچه در اندرون
وی بود بیرون آورند و بنشانند تا سیاه از وی بیرون آید
در شیشه کنند که پر شود و رها کنند و چون خواهند که استعمال کنند
خضاب بدان بسرشند و بر موی خضاب کنند موی را سیاه گرداند و
مغز دانه وی سرفه که از گرمی بود سود دارد و مرطب سینه بود و
مقطع تشنگی چون در آب بمالند و سودش مثانه که از خلطی تیز بود

نافع بود و وی مولد بلغم معده بود و اولی آن بود که با سفرجل بیامیزند
در مسلوق کردن و بعد از آن با مری و سعتر و فلفل و خردل و
فودنج خورند **قرنفل** بپارسی میخک گویند و آن مانند یک
استخوان زیتون بود دراز تر و بغایت سیاه بود و علک وی در
نوع علک البطم بود و نیکوترین آن تیز بوی تیزترین طعم و با تیزی
و تلخی اندک بود که چوب وی باریک بود و طبیعت آن گرم و
خشک بود در سیوم بوی دهان خوش کند و چشم را روشن کند
و شبکوری را زایل کند کحل کردن و قوت جگر بدهد و قی و غثیان
و سلس البول و تقطر خون که از سردی بود قطع کند و مسخن زخم
زبان بود اگر نیم درم از وی سحق کرده با شیر تازه ناشتا بیاشامند
مجامعت را قوت دهد و بوی وی مقوی دماغ سرد بود و کسی که علت
سودا بر وی غلبه کرده باشد وی مقوی دل و فرح پیدا کند و سوء
مزاج را نافع بود و مقوی معده و جگر و مجموع اعضای باطن بود
و مسخن آن بود و گویند مضر بود بمعا و مصلح وی صمغ عربی بود و
بدل وی نیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن دارچینی و گویند بدل آن
قرفه است و گویند بدل آن نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان
و گویند بدل آن فرنجمشک با وزن آن خولنجان **قرفة القرنفل** قرفة
الطیب خوانند و درختی بود که قرفه خوانند وی را و قوت وی نزدیک
بقرنفل بود و آن پوستی تیز بود بلون قرفه و طعم قرنفل کند غیر
حلاوت دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل کند غیر حلاوت
دارچینی و اگر شیرین تر بود از قرنفل ضعیفتر بود بفعل و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و گویند معتدل بود در گرمی
و سردی و بدل وی قرنفل بود **قودمانا** گردیا بری بود و گویا جبلی تر بود
و مؤلف گوید بشیرازی تخم تزخر خوانند و تخم بدران گویند در طعم وی
تلخی بود و نیکوترین آن تازه بود فربه و طبیعت وی گرم بود در سیوم

وخشک بود در دوم سینه را پاک کند و چون با آب بیاشامند صرع را
نافع بود و سرفه که از سردی بود و عرق النسا را سود دهد و فالج و
استرخا و مغص را عظیم را نافع بود و کرمها و حب القرع را بکشد و بیرون
آورد و چون با شراب بیاشامند درد گرده و عسر البول و قولنج
را مانع بود و گزندگی عقرب و مجموع جانوران زهردار و چون بکدرم
با پوست بیخ غار بیاشامند سنگ بریزاند خاصه از گرده و مثانه
و دخان وی کرم بچه بکشد در شکم و مقدار ماخوذ از وی یک
مثقال بود و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی انیسون بود و بدل
آن اذخر و حرمل بود و گویند که بدل آن مسکطرا مشیع است
قرفزدن سعدانست و گفته شد در باب سین **قراصیا** حراسبانش
گویند و مولف گوید بپارسی الو ابو علی خوانند و آن سه نوع است
شیرین و ترش و عفص آنچه شیرین بود گرم و تر بود در دوم و زود از
معده بگذرد و مرخی وی بود و مستحیل شود بهر طبعی که غالب باشد
و شکم براند و طبع نرم دارد و نفوظ را زیاده کند اما تحقیق
معینه غذا بود و مولد سودا بود و آنچه ترش بود تشنگی بنشاند
و شکم را ببندد و معده بلغمی که مملو فضول بود سود دهد از بهر آنکه
تخفیف در وی بیشتر بود که در عفص بود و هر چند ترشی باشد
و نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون تر بود شکم براند و چون خشک
بود شکم ببندد و صمغ وی چون با شراب و آب بیامیزند سرفه را
زایل کند و لون را نیکو کند و چشم را روشن گرداند و منهض شهوه بود
بود و چون با شراب بیاشامند سنگ بریزاند **قرقو** زعفران
و گفته شد **قرقومیا** و قرقومما نیز گویند و آن ثفل دهن زعفران
بود بیونانی و بهترین آن خوشبوی قریب بسیاه بود که هیچ چوب در
وی نبود و چون در آب بگدازند بلون زعفران بود و چون
بخایند دندان را رنگ کند رنگی سخت که باقی بود و وی مسخن و منضج بود

وخشک بود در سیوم بول براند و تاریکی چشم زایل کند **قرة العین**
کرفس الماء و جرجیر الماء خوانند و بیونانی سلیبنون و آن بیشتر در آبهای
ایستاده روید و در آب روان نیز روید و ساق و شاخ وی را
رطوبتی لزج باشد چنانکه بر دست بچسبد و در وی عطریتی بود
و ورق وی بزرگتر از ورق نعناع بود باندکی و مسخن و محلل بود
و بول و حیض براند و سنگ گرده بریزاند خواه خام خورند و
خواه پخته و بچه بیرون آورد و خوردن وی قرحه امعا را نافع
بود و اگر بسیار خورند مزاج را گرم کند تا بحدی که روی و بدن را
سرخ گرداند و لون نیکو کند و درد پهلو را نافع بود و محلل و
منضج سدد بود و مسخن معده **قرانیا** درختی است بزرگ در
کوهستان سبز و سبز روید و ورق وی مانند ورق آزاد درخت بود
و ثمر وی مانند زیتون لی دراز بود چون نارسیده بود سبز بود
چون رسیده شود سرخ گردد مانند خون و آنرا خورند و در
طعم عفوصتی تمام بود و مولف گوید در ولایت جیلان بسیار
در کوهستان و بغداد کنیبی گردد آنرا تلادانه خوانند و گویند که
خرمای جیلان است و طبیعت وی گرم و قابض بود و موافق انبهال
شکم و قرحه امعا بود چون در طبیخ کنند و بخورند و در نمک آب
نهند مانند زیتون و رطوبتی که از ورق وی آید چون تر بود حاصل
کرده و بسوزانند در قوبا مالند نافع بود و ورق و قضبان وی
لعابیت عفص بود و تجفیفی قوی بود **قرصعنه** در اندلس شوکه
ابرهیم خوانند و آن با نواع بسیار بود و نبات وی در کشتنا نها و
زمینهاء خشن و ریگ بوم ها روید و آن نوعی از خار است و چون اول
و چون اول بیرون آید ورق آن بر روی زمین پهن بود و سبز بود
و خشن و چون بزرگ شود خار شود سپید نقد یکی و حب زیاده تر
بود و نبات وی انبوه بود و گل وی سپید بود و سر گل وی سرخ بود

وکرد بر گرد وی شش خار بود و بیخ بود مانند سنان و صلب بود و بار
بیخ وی بستبری انگشتی بود و بدرازی سه گز بلکه زیادت نزد
مولف گوید بزبان آن قوم که لمس عسل میدارند و آنرا خار خسک
گویند و تنیر ازوی سبزه و در صحرای سبزوار بسیار بود و لمس نحل
از گل وی خورش دارد و بیخ وی درد پهلو و سینه و گزندگی جانوران
را نافع بود و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ
اول و محللی ضعیف بود و چون با شراب بیاشامند درد جگر و ناز
گزندگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود خاصه عقرب
و طبیعت نبات وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ اول اگر
با بلدرم تخم گز بیاشامند حیض براند و محلل و مغص بود و بعضی
گویند چون ضماد کنند بر آورام تحلیل دهد و غافقی گوید ملطف
بود و سریع الانحدار و مولد خلطی محموده بود و بلغم رقیق از معده
بگرداند و آنرا معا بول بیاند و بیخ وی چون بخورند یا با عسل
مربا کنند احشا را نیکو بود و اگر جزوی از وی با یک جزو از جو
و آب کاشنی سرشته و طلا کنند بر ورمهای ساقین که رطوبات
از وی روانه بود نافع بود و ابتدا داء الفیل را زایل کند و ابن سمجون
گوید طبیخ وی چون بیاشامند ایمن باشند از ورم پهلو **قراطاغون**
نباتیست که ورق آن مانند ورق گندم بود و شاخهای بسیار بود
از یک اصل رسته و تخم وی مانند جاورس بود و بیشتر در موضعهای
که سایه بود روید و نکهت حریف بود و ثمر وی در مذاق حدی
و حرارتی تمام دهد و گویند چون زن حامل دوزن ناشتا بیاشامد
با آب بعد از طهر و پیش از آنکه مرد با وی نزدیکی کند و مرد نیز با
همچنین کند بعد از ان با زن مجامعت کند فرزند نرینه آورد
قدمیان چوبیست که در میان مقل مکی بود و صعیدی و
طبیعت آن سرد و خشک بود در سنونات جهت قوت گوشت

بن دندان کنند و دندانرا پاک و سفید کند و اودود الصباغین
گویند و آن حیوانیست کوچک بر خاری باشد و بر نباتی که
آنرا می سوزانند خاصیت این چوب آنست که رنگ صوف
و ابریشم بدان می کنند و به کتان و پنبه نتوان کرد و حبی دیگر
مانند عدس سرخ رنگ و آنرا قرمز خوانند و نقیض خوانند
و شریف گوید طبیعت وی گرم و خشک بود در سیوم و چون
زن هفت روز بیاشامد هر روز دو درم بعسل قطع حیض بکند
و چون با سرکه استعمال کنند قطع نسل بکند و اگر در ابریشم سرخ
کشند و بر حموم او بزند شفا یابد **قرمز** اسم خاریست که آنرا
ضبط خوانند و از بن ثمر غضاره گیرند و آنرا اقاقیا گویند
گفته شد و آن ثمره را بپارسی کره خوانند و بشکل خرنوب شامی
بود اما سفید و ضعیف‌تر از وی بود **قرط** بابونج است و گویند
که اقحوان آنست و هر دو گفته شده **قرف البحر** کهرباست گفته
شود **قرول** و قرد الیون نیز گویند و آن لسیدست و گفته شد
قرد امن بیونانی حرفست و گفته شدست **قرنیاد** کرویاست
و گفته شود **قرحان** بیونانی قرد مانیاست و گفته شد **قرطم**
حب العصفر است و بپارسی خسک دانه گویند و بیونانی
فیقس و طبیعت آن گرم بود در دوم شکم نرم دارد و اگر پنج درم
از وی کوفته در شیر جالند و بیاشامند مسهل خلطهای سوخته بود
و انواع جرب را نافع بود و ماسرجویه گوید دفع ریاح بکند و منی را
بیفزاید و شیخ الرئیس گوید سینه را پاک کند و آواز صافی کند
و قولنج بگشاید و مسهل بلغم سوخته بود و باه را زیادت کند چون
با شیر یا عسل یا انجیر خلط کنند و ابن ماسوی گوید آواز نیکو گرداند
و مسهل کیموسات غلیظ بود و ابن ماسویه گوید خاصیت قرطم
و مغز وی آنست که مسهل بلغم بود و شربتی از وی از ده درم تا بیست درم

بود بعد از آنکه نیم کوفته در نیم رطل آب بجوشانند و در دست بمالند
و صافی کنند و ده درم شکر تبرزد با وی خلط کنند و بیاشامند و
ابوصلت گوید همچنین سودمند بود جهت استسقاء زقی و لحمی و
ابن سرابیون گوید شربتی از مقشر وی پنج مثقال با اندکی نمک
هندی بود جهت مسهل بلغم و ماء الجبنی که بمغز وی بسته باشند چون
بیاشامند با افتیمون مالیخولیا و جذام را نافع بود و چون مغز حب
چنبر در آن بمالند بلغمی را نافع بود و باید که سبز دو رطل بود و خشک
دانه کوفته بیست درم در وی بمالند بعد از آن ببندند تا پخته شود
و آب آن بگیرند و استعمال کنند و گویند بدل آن حبة الخضراست
قرطم هندی حب النیل است و گفته شد قرطم بری بیونانی
انطرفطوس گویند و بعضی دیگر قیفرغیون و آن خاریست مانند
خار قرطم بستانی و مولف گوید بشیرازی آنرا اکنگر خوانند و گل
وی زرد بود و جالینوس گوید مسخن بود باعتدال و مجفف و دیسقو
ریدوس گوید چون سحق کنند و ورق وی یا ثمر وی با فلفل و شراب
بیاشامند گزندگی عقرب را نافع بود و بعضی گویند چون مسلوخ
استعمال کنند درد را زائل کند و چون نگزیده باشد استعمال کنند
همان وجع پیدا کند و مولف گوید طرنیان نیز گویند و گفته شد
قرحان نوعی از گیاه است سفید کوچک قرطمان بهرطمان آمد
و گفته شود قرطاس بپارسی کاغذ گویند و اسحق گوید بهترین
آن مصری بود پاک سفید از بهر آنکه از بردی ساخته اند و وی بار
مضر بود بکرده و کاغذهای دیگر مضر بود بکرده و سوخته وی معده را
نافع بود و منع نزف دم و رعاف بکند و ریشهای معده را پاک
کند چون یکدرم از وی بیاشامند و قرحه شش را نافع بود با آب
هرطمان نهری گفته قرون مجموع مجنف بود و قرن بپارسی
شاخ گویند و سرو گویند قرون المعز والایل نیکوترین آن بود که

از ایل بر گیرند و باید که بسوزانند تا سفید گردد و طبیعت آن سرد و
خشک بود سوخته وی دندانرا جلا دهد و لثه را محکم کند و باقی منفعت
وی در ایل گفته شد و مضر بود بشش و مصلح آن کثیرا بود و بدل
آن اسارون و خولنجان و مقدار مستعمل از وی یکدرم بود و درد
مثانه و یرقانرا نافع بود قرون البقر براده شاخ گاو و چون
با آب بیاشامند رعاف را ببندد و چون سوخته با آب خورند
نفث دم را ببندد قرون السنبل بعضی گویند نوعی از سنبل
سفید است و کشنده بود و در میان سنبل یابند و گویند بیخ خانق
النمرست و صاحب منهاج گوید دوائی کشنده بود و نزدیک
به بیش بود و چون بخورند خون بعوض بول بیاید و زبان سیاه
کند و دهن مختلط شود و مداوای وی قی کنند بعد از آن
دو مثقال کافور با گلاب و آب انار دانه تخم خرفه که برف
بر کرده باشند یا جلاب یا دوغ گاو و یا قرص کافور بدهند
و شیر تازه بیاشامند و سویق سیب ترش و سویق شعیر با
برف و جلاب و خیار کدو و خواب دهند و جگر و دل وی سرد
گردانند بضمادات سرد مانند صندل و کافور و گلاب و مانند آن
قرط نوعی از رطبه است که در مصر میکارند و ورق آن بزرگتر
از ورق رطبه بود و چارپایان میخورند و فربه می شوند و طبیعت
آن گرم و تر بود چون تر بود شکم براند و چون خشک گردد شکم
ببندد و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و آنرا بپارسی شبدر
خوانند و باصفهانی شبدر و ثمر وی برسیم خوانند و بقوت تر
از نبات وی بود و در وی قبضی بود شکم ببندد قوط اسم نوعی از
کراثست که معروف بود بکراث المائده و کراث البقول و گفته
شود انواع آن قرفة الدارچینی بپارسی دارچینی صینی گویند
و آن باریکتر از قرفه قرنفل بود و شیرین تر از وی بود و طبیعت وی

گرم و خشک بود در سیوم قوت اعضا باطن بدهد و جرب و قوبا و
مرضهای عصبانی و وجع ورک که از بلغم بود و مفلوج و مصروع
را نافع بود و وی اقوی بود در فعل از دارچینی و در تقویه جگر و معده
سرد محکم تر بود و بدل آن نیم وزن آن قرنفل و نیم وزن آن دارچینی
قراح اسم نباتیست مانند رازیانه که شتر و گوسفند و دواب
می خورند و مولف گوید آنرا بشیرازی لمه خوانند و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم بول براند و دردهای سرد اندرونی ساکن کند
و محلل ریاح بود و وی در این منفعتها قوی تر بود چون بپزند و آب
آن بیاشامند مسکر بود و آنرا علجان نیز خوانند قسطوریون
چند بید ستر است و گفته شد و قسطوریون نیز گویند قسولیدوس
کاکنج است و گفته شد قسطر کیمیا گویند و آن رصاص است و
گفته شد قسط بیونانی قسطس خوانند و آن نوع است و جمله
تلخ است یک نوع عربی بود و آنرا قسط بحری خوانند و آن
سفید رنگ بود و یک نوعی هندی بود و آن سیاه رنگ بود
و آنرا قسط مر خوانند بپارسی قسط تلخ گویند و بغایت تلخ بود
و سبک وزن و صاحب جامع گوید قسط هندی سیاه و شیرین
بود و قسط بحری سفید و تلخ و سهو کرده است و قسط سفید شیرین
بود و آن رومی است و قسط سیاه تلخ بود و آن هندیست و یک
نوع دیگر هست که بلون سیاهی مایل بود و بوی صبر کند و بهترین آن
تازه سفید فربه بود و بعد از آن هندی سیاه سبک و طبیعت
آن گرم است در سیوم و گویند در چهارم و خشک بود در سیوم
نافع بود جهت هر عضوی که محتاج بسخونة بود و جذب خلط از
عمق بدن بکند و اگر با عسل و آب بر کلف لطوخ کنند زایل کند
و استرخاء عصب و عرق النسا و بول و حیض براند خوردن و در
شیب دامن بخور کردن و درد رحم را نافع بود چون در فرزجات

کنند یا بکمید یا بنطول و چون بیاشامند با شراب افسنتین بکدرم
کنند کی افعی و مجموع گزندگانرا نافع بود و درد سینه و کوفتگی
عضله و هنک و تشنج را نافع بود و چون با شراب بیاشامند محرک
شهوت جماع بود و چون با آب بیاشامند حب القرع و دیدان
اخراج کند و با زیت لطوخ کردن تا نافض و فالج و استرخا را سود دهد
و جهت نافض قبل از وقت نوبت لطوخ کنند و درد پهلو را نافع بود
درازی گوید زکام را نافع بود چون بخور کنند و مسیح گوید چون سحق
کرده بر ریشهای تر افشانند خشک کند و قلهمان گوید چون بخور
کنند حیض براند و بچه بیفکند و طبری گوید چون بیاشامند مفتح سده
جگر بود و گویند چون بدان بخور کنند نزلات را نافع بود و وبا
که حادث شود از عفونت و چون سحق کرده با عسل بسرشند
و بیاشامند درد معده و مغص و درد گرده را نافع و سنگ از گرده
بریزاند و اگر با سکنجبین بیاشامند تب ربع را نافع بود و چون بر بهق
و نمش طلا کنند و کلف بعسل یا بسرکه یا بقطران زایل کند و موی
بردا الثعلب برویاند و قطع اخلاط لزج بکند و مضر بود بمثانه
و مصلح آن ورق گل سرخ و قند بود و گویند که مضر بود بشش
و مصلح آن انیسون بود و بدل آن نیم وزن آن عاقرقرحا و گویند
بدل آن وج است و مصلح آن خطمی و مولف گوید قسط رومی
قسط شیرین است و این نوعی از بیخ سوسن آسمانی بود که در
میان بنفشه می پرورند و باطراف می پرورند و معروف بود به بیخ
بنفشه و آنرا شکر بوده هم خوانند قسط شامی را این است و گفته
شد قسط هندی صاحب جامع سهو کرده است این قسط
شیرین است و قول صاحب منهاج معتبر است که این قسط تلخ است
و گفته شد انواع آن قنوس قیسوس گویند و آن معروف است
بجبل المساکین است و آن لبلاب بزرگ بود و ورق وی بزرگتر از

لبلاب کوچک بود و لبلاب بستانی هرشه گویند و آن اصناف بسیار
نوعی سفید گویند و نوعی سیاه و دیگر قسوس خوانند و این سه جنس بود
و آنچه سفید بود ثمر وی سفید بود و آنچه سیاه خوانند ثمر وی
سیاه بود و در بعضی با سیاهی مانند لون زعفران بود و بعضی
مردمان انرا بوبوسیون خوانند و جنس سیوم که انرا قسس خوانند
مشبک بود و منبج ثمر ندا شته باشد و شاخهای باریک بود و ورق
کوچک دارد و مجموع اصناف قسوس حریف و قابض بود و یک
نوع از ان لادن از وی حاصل شود و آن نوع گرم بود باقی اصناف
سرد بود عصب را مضر بود و گل وی چون با شراب بیاشامند
قرحه امعا را نافع بود و اگر احتیاج بخوردن وی بود و باید که در
روزی دو نوبت بیاشامند و چون بکوبند و سحق کنند و با موم
و روغن زیت خلط کنند حرق آتش را موافق بود و ورق وی
چون تر بود در سرکه طبخ کنند و بکوبند و بر ورم سپرز ضماد کنند
سود دارد و چون ورق وی و سرهای وی بکوبند و آب آن بگیرند
و با سرکه و روغن سر را بدان تر کنند درد سر کهن زایل کند و نوع
سیاه آن چون آب وی بیاشامند بسیار بدن را ضعیف گرداند
و ذهن را مشوش کند و چون بگیرند از سرهای وی پنج عدد
و نیک بکوبند و آب وی بگیرند و در پوست انار گرم کنند
با روغن گل در گوش مخالف چکانند درد دندان را نافع بود و وی
موی را سیاه کند و چون ورق وی بشراب بپزند و از وی
ضماد سازند بسیار ریشها که عارض گردد از حرق نار نافع
بود و کلف زایل کند و آنکه وی را قسس خوانند سرهای وی چون
بیاشامند حیض براند و چون قضبان وی و ورق وی در عسل
فرو برند و زن بخود برگیرد حیض براند و بچه بآسانی بیرون آرد
و چون بکوبند و ان آب بگیرند و در بینی چکانند گند بینی زایل کند

و عفونتی که در وی بود و اصول آن چون بگیرند و بکوبند و آب آن
با سرکه بیاشامند گزندگی رتیلا را سود دهد و دمعه وی که آن را
صمغ وی خوانند و دمعة الشیخ گویند چون بر موی لطوخ کنند
شپش بکشد و موی ببندد و صاحب منهاج گوید چون با شراب
و مر بیامیزند و بر موی طلا کنند منع تساقط آن بکند **قسب**
خرما هیرون خوانند و ان نوعی از خرما خشک است و اهل بغ
مغلغل خوانند و اهل نجد عرف و برشوم گویند و طبیعت
آن معتدل بود در گرمی و خشکی و در وی قبضی بود و گویند
گرم بود در دوم طبیعت ببندد و قوت معده بدهد **ف**
سلیخه است و گفته شد **قشمش** بپارسی کشمش خوانند و وی
لطیفتر از گوشت میویز بیشتر بود و نیکوتر و بدل آن میویز
منقی بود **قشر الجوز الاخضر** پوست تر وی سبز گردکان چون
بپزند و بوی از وی بگیرند جهت خناق که از بلغم و رطوبت باشد
نافع بود **قشر جوز الصلب** چون بسوزانند و خاکستر آن بر ریشها
افشانند خشک گرداند و مجفف نیکو بود لغیر لذع **قشر الاترج**
پوست ترنج گرم و خشک بود در دوم چون بخایند بوی سیر زایل
کند و چون بخورند قوت احشا بدهد و مقدار ماخوذ از وی
تا ده درم بود و وی محلل ریاح بود و چون اندکی از وی بخورند
و اگر بسیار از وی مستعمل کنند مضر بود بجگر و مصلح وی
عسل بود **قشر الکندر** طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در
وی قبضی قوی بود چون بر جراحتها پاشند گوشت برویاند
و اگر بر ریشهای دشخوار افشانند بصلاح آورد و چون زن بخود
برگیرد رطوباتی که از رحم روانه بود و مزمن شده باشد باز دارد
و نفث دم و قرحه امعا چون بیاشامند نافع بود و در داروهای
چشم استعمال کنند جهت ریشهای آن نافع بود و اگر بریان کرده

حکه چشم زایل کند و اگر چون مرهم بر شکم نهند شکم ببندد و بدل
آن دو وزن آن کندر بود و بوزن آن دقاق آن **قشر اصل
الکرفس** گرم و خشک بود در دوم و ملطف و مفتح سده بود
و بول براند و باقی منفعت وی در کرفس گفته شود **قشر
اصل الرازیانج** گرم و خشک بود در دوم فعل وی نزدیک است
بفعل بیخ کرفس و منفعت وی در رازیانج گفته شود **قشر اصل
الکبر** در اصل الکبر گفته شد **قشر اصل الهندبا** در صفت هندبا
گفته شود **قشر اصل الرمان** پوست بیخ انار بود و خاصیت بود
کرمهای حب القرع بکشد **قشر الرمان** آنچه پوست انار ترش
بود سرد و خشک بود در دوم و آنچه شیرین بود سرد و تر بود بر داغهای
گرم و ورد بیخ ضماد کردن نافع بود و چون با برنج و جو سفید کرده و
باب آن حقنه کنند نافع بود سحج امعا را و اسهال نیک بود و قطع خون
بواسیر بکند و چون باب وی مضمضه کنند مقوی لثه بود و چون بدان
استنجا کنند مقوی مقعد بود و اگر سحق کنند ده درم از آن سفوف
و آب گرم از پی آن بیاشامند کرمها را بقوت بیرون آورد **قشر
البیض** مشیخ گویند سرد بود در دوم و خشک حکه و جرب چشم
نافع بود چون بسوزانند و سحق کرده کحل کنند و اگر غسل کنند و سحق
کرده کحل سازند سفیدی که در چشم بود زایل کند و قوت چشم
بدهد و نشف اشک بکند و منع ماده از آن بکند و قرحه و بثره که در چشم
بود زایل کند و چون با تخم حرمل بر کلف طلا کنند قلع کند و تکلیس وی
چون باب گشنیز حل کنند و در بینی چکانند قطع رعاف بکند
قشر الارز پوست برنج از جمله سموم بود و چون بیاشامند در
دهان و زبان و ورم زبان پیدا کند و باشد که ورم در مری و معده
و معا و التهاب مجموع بدن پیدا کند و تداوی وی مانند مداوای
کسی بود که ذراریح خورده باشد **قشر القصب الفارسی** پوست

سوخته وی گرم و خشک بود در سیوم داء الثعلب را نافع بود و سفیدی
چشم زایل کند **قشعر** قثاست بلغت اهل یمن و گفته شد
قصب السکر نی شکر در طبیعت مانند شکر بود و در وی تلیین
زیادت بود و نیکوترین آن شیرین آبدار بود و طبیعت آن
گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود در حرارت و گویند که در
وی قبضی بود و مانند صمغی از قصب گیرند و سفیدی که در چشم
بود زایل کند و نی شکر سرفه آورد و سینه و سرفه را نافع بود و
مثانه را پاک کند و خونی معتدل از وی حاصل شود و بول براند و
رطوبت سینه بزداید و مولد نفخ و ریاح بود و اولی آن بود که با
گرم نشویند بعد از آن مقشر کنند تا نفخ از وی زایل شود **قصب
الذریرة** نی باریک است مانند قلم و باریکتر نیز بود و آن دو نوعست
یک نوع بجوب کنند خشک مانند و آن نوع کوتاه قد بود بغدادی رنگ
و حب اندکی زیادت تر و یک نوع دیگر املس بود و بعضی دراز بود
از یک گز دراز تر و بطعم تلخ بود و برنگ تیره و چون بشکنند
مانند نسج عنکبوت چیزی در اندرون وی بود و این نوع از لکو(?)
طرف هند آورند و آنرا برکینه(?) خوانند و نیکوتر و خوشتر بود و
آن نوع که به نبات سمسم(?) مانند در برشاخهای وی تخم بود مانند نخود
کو در غلاف بود و این نوع تیزی و تلخی ندارد و این نوع هم باز از
هندوستان خیزد اما بد بود و طبیعت قصب الذریرة گرم و خشک
بود تا سیوم ملطف بود با اندکی قبض محلل اورام بود و با
گرفتگی اعضا و عضلات نافع بود و چون وی تنها یا با صمغ البطم
در حلق بود سرفه را نافع بود و جلاء چشم بدهد و چون در ورمهای
جگر و معده با عسل یا با تخم کرفس بیاشامند نافع بود و تقطیر
البول و استسقا سود بدهد و چون زن در طبیخ آن نشیند و با
بیاشامد درد رحم را نافع بود و درد دل و مقدار ماخوذ از وی سه

یک درم بود و بدل آن اظفار الطیب است یا صندل و عدس مرو
گویند بدل آن عدس است **قضب** نی مصری محکم بود و خاکستر
وی گرم و خشک بود در آخر درجهٔ اول تا اول دوم و در اصل
وی جلایی اندک بود بی حدت و ورق وی و اصل وی با پیاز
جذب سلی بکند و وی بول و حیض براند و گزندگی عقرب را
نافع بود و گل وی چون در گوش افتد کری آورد و بیرون نتوان
آوردن **قصیصه** نوردی است و گفته شود **قضید** عوسج است
و گفته شد **قضب** قصیفصه است و گفته شد **قطم قربیس**
و قم قربیس نیز گویند و آن تخم شجره ایست که انرا قوقی خوانند
و آن هینوبست و گفته شود و خرنوب نیز گویند و گفته شد
و صاحب جامع گوید حب صنوبر صغار است و گفته شده است
قطران روغنی است که از درخت عرعر و تالب و غیر و شربین
و شوب گیرند و نیکوترین آن بود که از عرعر گیرند و بدترین آنکه
از تالب و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم و گویند در سوم
شپش و رشک را بکشد تا بحدی که از آن مواشی و معفوی و گوشت
سست بود و جرب را نافع بود حتی جرب ذوات الاربع مانند سگ
و شتر و دراز گوش و غیر آن و داء الفیل و داء الثعلب و استسقا را
مفید بود و صداع سرد و دندان متحرک را محکم کند و چشم را روشن
کند و اثر آن ریشهای چشم و مژه برد و کرمها را بکشد و چون بر
قضیب مالند پیش از مجامعت منع آبستنی بکند زهر ارنب
بحری بکند چون در شیشم ابل بگدازند و بر اعضا مسح بکنند هیچ گزنده
گرد وی نگردد و اگر بر گوشت مرده مالند نگاه دارد از عفونت و
اگر بخود بر گیرند بچه زنده بکشد و بچه مرده بیرون آورد و وی
ابدان زنده بود و حافظ ابدان مرده و بدین سبب است که وی را
حیوة الموتی خوانند و ثمر شجره وی معده را بد بود و فوت دماغ

وی مانند خان زیت بود و چون قطران بر حلق مالند خناق و ورم
لوزتین که عبارتست از گوشت اطفال نافع بود و اگر بر دندان
خورده نهند درد را ساکن کند و با سرکه مضمضه کنند همین عمل کند
و چون با سرکه در گوش چکانند درد را ساکن کند و دوی طنین
آن ساکن کند و مفسد منی بود و گویند بدل آن بوزن آن نفط
و نیم وزن آن خلاف یا ورق آن بود و گویند بدل آن نفط
سیاه است و جاوشیر **قطف** سرمق است بشیرازی اسفاناج
رومی گویند بری بود و بستانی بود و طبیعت آن سرد و تر بود در
دوم و گویند سرد بود در اول و در وی قبضی نبود و زود از شکم بگذرد
و ورمهای گرم و خمره را نافع بود و تخم وی یرقان را سود مند بود و وی
چون بپزند و اندکی بخورند شکم براند و چون پخته ضماد کنند
ورمهای گرم را تحلیل دهد و وی غذایی نیکو بود و جگر گرم را نافع بود
و محرور مزاج را احتیاج با صلاح آن نبود از بهر آنکه موافق
ایشان بود خاصه چون با زیت بپزند و سرد مزاج را بعد از آنکه
بپزند باید که بزیت بریان کنند و به ابازیر گرم و مری خطیب
گردانند و بخورند و گویند معده را بد بود و مولد ریاح غلیظ بود و
دنبح و اسحق ابن عمران گوید تخم وی ورمهای گرم را نافع بود و اگر
دو درم از وی بعسل و آب گرم بیاشامند فی مره صفرا آورد و شیف گویند
تخم وی با هم چندان نبات سحق کنند و کحل سازند جرب چشم را نافع
بود و وی محلل ورمهای حلق بود و ملین سینه و تخم وی در غایت نهایت
بود در شفا ورمهای ظاهر و باطن آنچه ظاهر بود بکوبند و با قطف
نیز کرده طلا کنند و آنچه باطن بود سحق کرده بیاشامند با شربت
مانند سکنجبین و جلاب و گلاب و آب وی چون سه هفته بیاشامند
جهت استسقا روز دو درم نافع بود و چون ورق وی نیم کوفته در
حمام بمالند حکه را نافع بود و چون جامهٔ ابریشم چرک گرفته با آن

طبیخ وی بشویند پاک گردد ولون را بگرداند واما نوع بری وی
چون بگیرند مقدار پنج درم و بجوشانند در نه مثقال آب تا بنیمه
آید وصافی کنند وزنی را که مشیمه در شکم مانده باشد بیاشامد
داگر چند روز بود بیفتد آید **قطن** کرسف و پنبه وطوط و عطب
خوانند نوع آنرا قور گویند وکهن آن قضم و نیکوترین نو بود
وی و گویند معتدل بود در حرارت و لیکن دعصاره و رق وی
اسهال بود کانرا نافع بود و چون وی را بسوزند و بر جراحت
نهند خون باز دارد و کهن وی بر گوشت مرده نهند بخورند دود
آن زکام را نافع بود چون ورق وی تازه بود بگیرند و به آب
بجوشانند با قدری بیخ وی چندانکه قوت باب دهد و زن در آن
نشیند اختناق رحم و درد آنرا نافع بود و چون با ورق نوزل ضماد
کنند بر مفاصل گرم و سرد سود دهد و بخاصیت تسکین نقرس ضربان
دا بمی که شود از آن بکند خاصه که هم چون با قدری روغن گل بیامیزند
و حشیش وی لاغری آورد و منفعت حب وی گفته شود **قطاة**
مرغی است کوچک بپارسی اسفرود گویند و مانند کنجشکی بود و دیده
سر وی شاخی بود و گوشت وی را حرارت ضعیف بود و بیوست
محکم نافع بود جهت کسی که سده و ضعف جگر و استسقا و تباهی
مزاج داشته بود و صاحب منهاج گوید شخوار منضم بود و غذا
بد دهد و ضرر وی بروغن بسیار کم شود و رازی گوید قطا و آنچه
بدان ماند از مرغان که گوشت ایشان سرخ بود سده مصلحان
بود در خواص ابن زهر آورده است که استخوان قطا چون همه
بسوزانند و خاکستر آن با زیت بجوشانند و بر سر اقرع و داء
الثعلب طلا کنند نافع بود و موی برویاند **قطر** نی سن است آن
وگفته شود **قفل** بیونانی سقراطیون گویند و سنقلاریون
و آن نباتیست که بیخ وی مانند بصل الزیر بود و لون آن بسرخی

زند و بطعم تلخ بود و ورق وی بورق سوسن ماند و بیخ وی در
قوت و طعم مانند بصل الفار بود و بعضی بدل وی گویند لیکن
ضعیفتر از وی بود و دیسقوریدوس گوید در قوت مانند بصل
الفار بود و بعضی بدل وی گویند و چون آب وی بگیرند و آب
گرسنه بدان بسرشند و قرص سازند و مطحول و مجنون را
با ماء العسل بدهند نافع بود و صاحب منهاج گوید طبیعت
وی گرم و تر بود در دوم و آن نوعی از کما است و مؤلف گوید
نبات وی کودکان شیراز آنرا کنند و خوانند **قفر الیهود**
انواع است یک نوع عرق الجبال گویند و بشیرازی مومیایی
گویند انواع از آب حاصل شود و آنرا مومیایی آبی گویند و آن
نوع کوهی عرق کوهی است که بجوشانند و می پالایند و وی مهد
زفت بود و بوی قیر کند و نیکوترین آن قفری بصیص زرین
بود و سیاه چرکن بد بود و غش وی بزفت کنند و طبیعت آن
گرم و خشک بود در سیوم و گویند خشکی وی در دوم بود و نیکوی
اعضا بود و خون بسته بگدازد در شکم و سپیدی ناخن ببرد و جو
بمالند و منضج خنازیر بود و چنین گویند آنچه خالص بود نافع بود
جهت کوفتگی گوشت و شکستگی اعضا چون ضماد کنند از بیرون
و با زیت بجوشانند و بیاشامند و مؤلف گوید در شکستگی
اعضا و کوفتگی عمل مومیایی بود چنانچه امتحان کرده شد و آنرا
مومیایی کوهی خوانند و بیونانی اسفلطس و ابوطامون گویند
و کفر الیهود نیز خوانند و بر نو بالطوخ کردن و نقرس و عرق
النسا نافع بود و چون زن بخود برگیرد و باد خان وی نافع بود
جهت اختناق رحم و اخراج آن دکز ندکے مجموع جانوران
دعرق النسا و درد پهلو را سودمند بود و چون بگدازند
و با جواب حقنه کنند قرحه امعا را نافع بود و استنشاق دود وی

نزله را سود دهد و چون بر دندان نهند درد ساکن کند و چون با
جو و شمع و نطرون ضماد کنند نقرس و درد مفاصل را نافع بود و
چون در چشم کشند سفیدی زایل کند و مجفف رطوبات بود و
ریشهای تر را اگر در مرهم کنند گوشت برویاند و وی بادهای
غلیظ که در معده بود بشکند و چون در جایگاهی دود کنند مار
و عقرب و مجموع گزندگان موذی بگریزند و جبادله و برا اسم طم
خوانند و شیخ الرئیس گوید مقوی اعصاب بود و فرجه شش را
نافع بود و نفث و ماده از سینه بیرون آورد و مرضهای خاص
و لوزتین و صلابت رحم را نافع و بدل آن گویند زفت است
و وی صداع آورد و مصلح وی کافور و گلاب بود و شربتی از وی
مقدار دو درم بود **قفورا** نباتیست که قطا بدان چرا کند
ابن ماسویه گوید تخم وی گرم و خشک در سیوم مجفف رطوبات
بود که در سر باشد و محلل آن **قلقل** و قلاقل و قلقلان
اسم درخت حب قلقل است و گفته شد **قلقاس** نباتیست که
در آب روید و ورق وی بورق کدو ماند و بباقلی و ثمر ندارد
باشد و اصل وی مانند اترج بود بیرون سبز و اندرون سفید
و در طعم وی قبضی با حرافت بود چون با آب بپزند حرافت از وی
زایل شود و طبیعت آن گرم و تر بود در اول و گویند معتدل بود
در گرمی و تر بود در دوم و گویند معتدل بود در گرمی و تر بود
در دوم و گویند خشک بود در دوم باه را زیادت کند و ادمان
اکل وی کردن مولد سودا بود **قلبه** باندلس سحل فراعیه خوانند
و معنی آن کاسر الحجر بود و بیونانی لیتسی ترمن خوانند و معنی آن نیز
الحجر بود و سلیمان بن حسان گوید از بهر آن این اسم بوی نهاده اند
که این اسمی است از اسمهاء فضه و آن تخمیست صلب سفید مانند
نقره در سفیدی و صلابت و نبات وی در اندلس بسیار بود

و بمقدار کرسنه کوچک و در موضعهای خشن روید و قوت این
تخم آنست که چون با شراب سفید یا شاهبند سنگ بریزاند و بول
و حیض براند و ربو و فواق زایل کند و شکم ببندد و بواسیر را نیز
سود دهد و مجفف منی بود و شربتی از وی دو درم بود **قلقطار**
نوعی از زاج است پارسی زاج سبز و ندان گویند و آن کرمانی بود
و جالینوس گوید قلقدیس مستحیل بقلقطار شود و وی معتدلترین
زاجات بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم حاد و کاوی
و محرق بود و سوخته وی لطیف تر و وی بیشتر بود و لذع او
و در وی قبضی تمام با حرارت زیادت بود و محرق گوشت
زیادت بود و رعاف را نافع بود و در کحلها جهت جلا و غلظ
جفون استعمال کنند و جالینوس گوید مجموع زاجات بدل یکدیگر
باشند و صفت مجموع گفته شد در زا **قلقدیس** هم نوعی
از زاج است گرم بود در چهارم ملطف و محرق بود و وی اقوی
ترین زاجات بود و الطف و صفت وی نیز گفته شد **قلقند**
هم نوعی از زاجست و لون آن پیروزجی بود و گرم و خشک بود
در چهارم و گویند حرارت وی در سیوم بود مجفف و اکال بود و
قبض و احراق مجفف لحم بود قوی و ناصور که در بینی بود سود
دهد و منع رعاف بکند و کرم گوش بکشد و دفع مضرت نظر کند
تا خوردن وی منشف رطوبات اصلی بود و مصلح وی شیر شکر بود
و مقدار مستعمل از وی نیم مثقال بود **قلته** باسن هندی بود
و آنرا صاحب الغلت خوانند در رنگ وی سرخ تیره رنگ بود و
بغایت تیره و املس بود و بقدر مانند کرمی کوچک بود مطلق مانند
شیافی بود که کحالان سازند خاصه شیاف اغبر که بعینه
قلت است و طبیعت وی سرد است در دوم و تر است در اول
و گویند گرم و خشک است فواق را زایل کند و سنگ گرده و مثانه بریزاند

وبول و حیض براند و شکم ببندد **قلب** نیکوترین دل آن بود که
از حیوان کوچک و بندان بگیرند و وی گرم بود و صلب اصحاب کبد را
نافع بود و خون مستحکم شود و هضم آن غذایی بسیار دهد و مضر بود
بآلات هضم بسبب عسر انهضامی که دارد و اولی آن بود که بسرکه و مری
و انجدان و فلفل و زیره و صعتر بپزند و بعد از آن زنجبیل مربی
بخورند **قلی** نیکوترین آن بود که از اشنان گیرند و قلی الصباغین
و شب العصفر نیز خوانند بشیرازی قلیه گویند و طبیعت آن
گرم بود در چهارم و خشک بود و محرق و اکال بود بثور تر از تنک
بهق و جرب تر را نافع بود و گوشت زیاده بخورد و بر سعفه و قوبا
طلا کردن نافع بود **قلفونیا** نوعی از صمغ صنوبر است و بیونانی
قوفا گویند و در را تبیخ کنند شد و این علک یابس است و شجره گویند
بپارسی زنگباری خوانند **قلند نادرین** یعنی آن بسر یالی عجوز
سنبل گویند و آن دار شیشعان است و گفته شد **قلیمیا** اقلیما گویند
و آن انواع است فضی و ذهبی و نحاسی و معدنی بود و
عملی و عملی از زر و نقره و مس و مرقشیثا گیرند و نیکوترین آن بود
که از خرنوب قبرسی آرند و آنرا در آب باید و بعد از آن معدنی
و باید که لاجوردی رنگ بود و طبیعت آن معتدل است در حرارت
و برودت و خشک است در سیوم و آنچه عملی بود از دود زر و نقره
و نقل آنست و اولی آن بود که بسوزانند چون در داروهای چشم
کنند و صفت سوختن وی آنست که آنرا در کوزه کواری نو کنند
و سر آن بگل بگیرند و در تنور نهند و اقلیما نقره بهتر از اقلیما
زر بود و دردی تحفیف و جلای با اعتدال بود و فعل وی همچنین
در ابدان معتدل کنند نه در گوشتهای صلب و جرب و در ریشها
تر که در بدن و در چشم بود و زور کردن شود دهد و صفت
سوختن وی مانند سوختن نقره بود نافع بود جهت ابتدا نزول آب

و سفیدی و ریش چشم و جراحتها پاک کند از چرک و گوشت زیاده
بخورد و قوت چشم بدهد و مجفف بغیر لذع بود و بدل اقلیما زر و
نقره و مرداسنگ سفید بود و صفت غسل وی آنست که با آب
سحق کنند و آب از وی بریزند تا آن زمان که بر سر آب
هیچ چرک نماند بعد از آن بدست جمع کنند و بردارند و استعمال
کنند **قلاری** نوعی از انجیر سفید است که سر آن زرد بود و
در تین گفته شد **قماشیر** کاشیر گویند و گفته شود **قمح** حنطه است
و گفته شد **قمل** شریف گوید خون شپشی از سر بگیرند و در
سوراخ باقلا نهند و صاحب تب ربع بخورد شفا یابد
قنابری تلول و غملول و قوبل گویند بپارسی ترغشت و
بشیرازی سوزه گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
و گویند معتدل بود در گرمی و وی لطیف بود جلا و مقطع بود
کلف و بهق را زایل کند و سودمندترین چیزها بود جهت
برص و خوردن و ضماد کردن و روغن وی مالیدن و اندک
رویی نافع بود و بوزیدن نشان ورق وی ضماد کردن و سینه و
شش را از کیموسات غلیظ پاک کند و سده شش و جگر و سپرز
بگشاید و آب وی شکم براند و بر گزندگی جانوران و بواسیر
ضماد کردن و درازی گویند معده و جگر را نافع بود و ملایم محروری و
مبرودی بود از بهر اطلاق طبیعت و فولس گوید مولد سودا بود
خاصه با نمک نهند و مصلح وی روغن بسیار بود و صلب و
تقویم گویند اصلاح وی بهلیله کابلی و شکر کنند **قنطوریون کبیر**
قنطوریون غلیظ گویند و بیونانی طوماغا گویند بعضی آن قنطوریون
کبیر بود و بعضی بوسفی خوانند و ورق وی بورق گردگان ماند
سبز تیره و یک بورق کرنب و ساق وی بساق حماض ماند در ازی
آن دو گز بود یا سه گز و گل وی کحلی رنگ بود و تخم وی مانند خسکه بود

و در اندرون گل وی مانند پشم بود و بیخ وی ستبر و صلب بود و ثقیل و
و بدرازی دو گز بود و از رطوبت پر بود و بطعم حریف بود با اندکی
قبضی و بلون خون بود و در وی اندک حلاوت و سیاهی بود و لون
عصارهٔ وی مانند خون بود و جالینوس گوید بیخ وی حیض براند
و بچهٔ مرده و زنده بیرون آورد و نفث دم را نافع بود و مقدار
شربتی از وی دو مثقال بود و دیسقوریدوس گوید که اگر تب دارد
بیخ وی تب داشته باشد با آب بدهند و اگر نه بشراب و شربتی
از وی دو درم بود و موافق بود جهت درد پهلو و ربو و سرفهٔ
کهن و نفث دم از سینه و مغص و درد رحم و مجموع را سودمند بود
و اگر بشکل فرزجه از وی بسازند و بجوید برگیرند حیض براند و بچه را
اخراج کند و عصارهٔ وی همین کند و مصلح آن آب لسان الحمل و
طین قبرسی **قنطوریون صغیر** قنطوریون دقیق گویند و
بیونانی طولیطون و معنی آن قنطوریون صغیر بود و بار
بعضی طومقرون گویند و تفسیر آن قنطوریون دقیق بود و
بعضی مردمان کیمیون گویند و ساق وی باریک بود و بدرازی
یک وجب بود و گل وی سرخی بود که بقرمزی مایل بود و ورق وی
بورق مشکطرامشیع ماند و بیخ وی کوچک بود و هیچ منفعت ندارد
و طعم وی بغایت تلخ بود و منفعت وی در قضبان و ورق و زهر
بود و منفعت بسیار دارد و قولنجی که سبب آن بلغم بود سودمند
بود و بچهٔ مرده بیرون آورد و کزاز را نافع بود و اعصاب و دماغ
را پاک کند و تنقیهٔ تام دهد و مصروع را بغایت کمال مفید بود و مسهل
آب زرد بود و خام مسهلی بقوت و مرهٔ صفرا که با بلغم مخاطی منجمد بود
براند و درد مفاصل و عرق النسا و قولنج و حقنه کردن نافع بود
و مقدار شربتی دو مثقال بود و در حقنه پنج درم و عصارهٔ وی
نافع بود جهت درد سر که از حرارت آفتاب خیزد و از خوردن شراب

صرف چون بسرکه بگدازند و بر صدغین و پیشانی ضماد کنند درد سر
زایل کند بعد از آنکه سر را بنوره بمالند و موی را بسترند و پاک
بشویند و آن عصارهٔ بسرکه بگدازند و بدان طلا کنند و چون
با ماء العسل اندکی حل کنند و در موی بمالند شپش و رشک
بکشد و اگر این عصاره به آب بمالند و بر روی سنگ سبز که کارد را
بدان تیز کنند و بر پیشانی لطوخ کنند آب از چشم رفتن باز دارد
و اگر بشیر زنان حل کنند و طلا کنند بر پلک چشم درد و ورم آن را
نافع بود و مجموع دردهای کهن که در چشم بود زایل کند مثل جرب و
سبل و ظفره و شعیره و سفیدی که در چشم بود و ریشی که در طبقهٔ قرنیه بود
مجموع آن را نافع بود و مجموع علتهایی که در گوش بود زایل کند
مانند طنین و دوی و قرحه و اگر با آب ترنبزه حل کرده در گوش
چکانند گرانی گوش زایل کند و مجموع ریشها که در بینی بود نافع بود
و رعاف زایل کند چون بسرکه حل کنند و قدری زاج سوده
با آن اضافه کنند و در بینی چکانند و ریشی که در دهان بود و ورم
از آن روانه بود و بوی دهان که گنده شده باشد چون بشراب
کهن قابض حل کرده بدان مضمضه کنند و زمانی در دهان نگاه
دارند شفا یابند و جهت ملازه و ورم لوزتین و شقاق لبها
و خناق و دندان متحرک و گزندگی زنبور و نحل و گزندگی مجموع
جانوران زهردار نافع بود چون یکدرم از وی در بیست درم آب
که باد آورد و خشک در وی جوشانیده باشند حل کنند و بیاشامند
و صاحب منهاج گوید افراط کردن در قنطوریون مسهل خون بود
و مصلح وی صمغ عربی و کثیرا و اسحق گوید بسرکه و مصلح وی
عسل بود و گویند بدل وی بوزن وی ورق حنا و دو دانگ آن
سورنجان و بوزن آن لبنی بود و گویند بدل آن بوزن آن
پرسیاوشان و بنیم وزن آن ورق حنا بود **قنبیط** نوعی

از کرنب است و بپارسی آنرا کرنب رومی خوانند و بهترین آن
نانخواه زرد رنگ بود و طبیعت آن سرد بود باعتدال و گویند
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و سدد بگشاید و خمار
ببرد و منع مستی بکند و همچنانکه کرنب و طبیخ وی بطول کردن
بر درد مفاصل سودمند بود و وی غلیظ بود و خون را غلیظ
کند و نفخ در پهلو احداث کند و دفع آن بود که بنمک بجوشانند
و با روغن بسیار یا با گوشت فربه و سرکه و مری و داروهای
گرم بخورند **فنه** بازرد است بشیرازی بیرزد گویند و طبیعت
آن گرم است در دوم و گویند در سیوم و خشکست در دوم
و گویند در سیوم ملین و محلل بود و خنازیر و بثور عدسیه و صداع
و کزاز و صرع را نافع بود و مصروع چون بوی وی بشنود بخود آید
و سدر و کلف را نافع بود و اگر بر دندان خورده نهند نافع بود
و خناق رحم چون با شراب بخورند وی تریاق پیکان زهرآلود
بود و از دود وی مجموع گزندگان بگریزند و وی مقاومت با
مجموع زهرها بکند نیز و بکه سکبینج و چون بخود برگیرند بچه را
بیندازد و از خواص فی الشیت که بعضی نجم بود و با فی قطعه
وی در باززد گفته شد و صاحب تقویم گوید محرور وی مزاج را
صداع آورد و مصلح وی روغن بید مشک بود و کافور بود
باروغن بنفشه و کافور و صاحب منهاج گوید مصلح وی
انیسون است و گویند بدل وی در ضعف معده و جگر بکدرزن
نیم ربوند چینی است **فنیل** صاحب منهاج گوید تخم روی
رملی است و صاحب منهاج گوید از قول تمیمی که آن یکی از منها
که از آسمان می افتد در بادیه یمن و از قول رازی همچنین گوید
و صاحب تقویم نیز همچنین گوید و از قول دیگری گوید خاکیست
سرخ بریان کنند زرد گردد فی الجمله طبیعت وی گرم و خشکست

در سیوم و تمیمی گوید گرم و خشکست و مجفف قوی بود و رازی و
مسیح گویند سرد است و خشک و شیخ الرئیس گوید گرم و خشکست
در دوم و ابن ماسویه گوید در وی قبضی تمام بود و وی حب
القرع و مجموع کرمها بکشد و بیرون آورد و کنشف رطوبات
ریشها بود و بثرها که بر سر در وی طفلان پیدا شود که مردمان
آنرا بابه خوانند و اطبا آنرا سعفه گویند چون بر روغن گل حرب
کنند و قنبیل بدان بپاشند خشک گرداند و کشف رطوبات
آن بکند و مقدار شربتی از وی تا دو درم بود و گویند مضر بود
با معا و مصلح وی شیخ از منی بود و بدل آن رازیانه و ترمس
گویند و مصلح وی انیسون و بدل آن ترمس و برنج کابلی بود
و گویند مضر بود بمعده و مصلح آن مصطکی و انیسون بود
قنفد بپارسی خارپشت گویند و آن بری بود و جبلی و بحری
بود و بحری مانند بری بود و جبلی بزرگ بود و آنرا دلدل
خوانند و طبیعت آن گرم و خشک باشد بغایت و محلل بود
و بعضی گویند گوشت وی تر بود و مجذوم را بغایت نافع بود
خاصه گوشت بری خشک کرده و جهت گوگان که در جامه خواب
بمیز کنند و گزندگی جانوران نافع بود و مقدار ما خود از وی پنج درم
نمک سود خشک کرده بود و با سکنجبین جهت استسقا و فالج
و داء الفیل و درد گرده نافع بود و ادمان خوردن وی عسر البول را
احداث کند از بهر آنکه مضر بود بمثانه و گویند اصلاح آن
بعسل کنند و گویند بتخم کرفس و شکر و شیخ الرئیس گوید گوشت
وی خنازیر را نافع بود بغایت و مرضهای عصبانی و سل و
تبهای مزمن و گزندگی جانوران و غافقی گوید ادمان اکل
وی کردن مفسد معده بود و جگر و پیه وی منع انصباب مواد
از احشا بکند و خاکستر پوست وی داء الثعلب را نافع بود چون

جون با زفت نیز بمالند و دیسقوریدوس گوید نوع بحری معدوم زانکو
بود و طعم وی خوش بود و ملین شکم و مدر بول بود و پوست
سوخته وی با ادویه که موافق جرب بود بیامیزند جرب زایل کند
اگر بسوزند جذب ماده بکند و ریش پاک کند و گوشت برویاند
بخورد و مجربست و جگر وی جون خشک کنند در خرقه که با آفتاب
گرم بود موافق استسقا لحمی بود و بهترین آن که گوشت وی بدان
مناسب بود و زهره وی جون با موم بسرشند و بخورند بچه مرده از شکم
بیرون آورد و زهره وی در چشم کشیدن سفیدی زایل کند و بقراط
گوید گوشت وی جون بسر که عنصل نهند مجذوم را نافع بود و بیخ
انقلابی و گرده و مفاصل را سود دارد **قنب** سه نوع است
بری و بستانی و هندی بری و قضبان وی مانند خطمی بود و
لیکن بغایت سیاه بود و ورق وی مانند ورق بستانی اما خشن بود
و سیاهی کمتر و تندی در وی غالب بود و زهر وی سرخ بود و
ثمر وی مانند فلفل بود و نزدیک بحب النسمه و بیخ وی جون بپزند وی
بر ورمهای گرم ضماد کنند و بر حمره و اعضایی که کیموسات در وی
منجمد شده باشد و ورم ساکن کند و کیموسات بگدازاند و عصاره
وی درد گوش را نافع بود و از ان بستانی تخم است شهدانج خوانند
و جون بسیار خورند قطع منی بکند و جون تخم وی تر بکوبند و آب
و آب وی بگیرند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و جالینوس
گوید تخم وی بادها را بشکند و محلل نفخ بود و مجفف محکم و اگر بسیار خورند
منی را خشک گرداند و شیخ الرئیس گوید خلط وی بد بود و قلیل الغذا بود
و مسیحی گوید طبیعت وی گرم بود در دوم و خشک بود در اول و باز
منشف رطوبت معده بود و جون با آب وی سعوط کنند دماغ را
پاک گرداند اسحق بن عمران گوید عسر الهضم بود و معده را بد بود
و صداع آورد و شکم ببندد و بول براند و مصلح وی شراب لیمو بود

و اسحق بن سلیمان گوید تخم وی جون بریان کنند مضرت وی کمتر بود
و دفع مضرت وی بسکنجبین قندی کنند که بعد از وی بیاشامند و ورق
وی جون بکوبند و بآب ان سر بشویند موی را خشک و پاک کند
و رازی گوید مصدع و مظلم چشم بود و دفع مضرت وی بآب برد
و برف یا ترش فواکه ترش کنند و نوع سیوم را که آن قنب هندی خوانند
و بشیرازی بنگ گویند و سبز گویند و بپارسی حشیش خوانند و بعضی
وی را خز اعظم خوانند و وی نوعی بود که مجنن بود و اگر زیاده
وی را استعمال کنند کشنده بود و نوعی مفرح بود و طرب آورد
و نشاط و اشتهای کاذب و نوعی بود که حزن آورد و خیالهای بد
و نوعی بود که مقوی باه بود و آنچه نیکو بود مقدار ماخوذ از وی
یکدرم بود تا دو درم بحسب مزاج استعمال کنند و آن بود که اگر زیاده
بخورند کشنده بود و ان نوع از بیابانکیر ولایت یزد خیزد و اگر کسی
بسیار خورده باشد دفع مضرت وی بقی کنند با روغن گاو و آب
گرم تا هیچ در معده نماند و شراب حماض بغایت نافع بود **قندس**
کندش گویند و کُنده شود و قندس نیز اسم حیوانیست معروف
قند عصیر نی شکر جون منجمد گردانند قند خام خوانند و بعد از ان
جون دیگر بر بزند انرا بلوج میخوانند و بعربی شکر گویند **قنفهر**
صمغیست ناخوش طعم که از بلاد عرب خیزد و گویند سندروس است
و گویند سندروس است و گویند سنگیست که از بلاد مغرب خیزد
و مولف گوید آنچه محقق است صمغیست شفاف مانند سندروس
و انرا لعل مغربی خوانند و وی اثر تنها بر درد دندان زایل
کند و چشم روشن کند و با ماء العسل بواسیر را نافع بود و جون
قدری از وی با سکنجبین و آب بیاشامند بدن را لاغر کند
و جون ... درم بیاشامند شیر ضعیف کند و با ماء العسل حیض
براند و گویند نوعی از سندروس نارسیده است **قنطار**

سادا و ران است و گفته شد **قنطا** دم الاخوین است و گفته شد
قنابر یونانی برد بلوس خوانند و آن نوعی از عصافیر است
که بشیرازی آنرا چخو گویند و لبیقورنیوس گوید قنبره چون بریان
کنند و بخورند درد قولنج را نافع بود و جالینوس گوید چون باز
با سفیداج بزنند و با مرق وی بخورند قولنج را سود دهد و رازی
گوید مرق وی شکم براند و گوشت وی شکم ببندد و صاحب
منهاج گوید نیکوترین آن فربه بود بریان کرده و طبیعت وی
گرم و خشک بود شکم ببندد و غذای وی نیکو بود و مانند عصافیر
بد نبود با آنکه مجفف بود و مضر نبود و اولی آن بود که با زیت
که با روغن بادام استعمال کنند **قوقابس** ذو فواغ یا
دو قوبری خوانند و دوابا اغریا گویند و آن نوعی از دوقس است
بادها را بشکند و علت شغلی را نافع بود و مغص و شکم براند
و عصارهٔ وی در بن دندان با انگشت مالیدن نافع بود و چون
بخورند عرق از بدن بیرون آورد و بول براند و بشیرازی آنرا
بزخم خوانند و آن بری بود و آنچه جبلی بود آنرا بشیرازی
بدران خوانند و آنرا دوابا اغریا خوانند **قومت** مرزگوش گویند
و در میم گفته شود **قوسا** قنسطا است و گفته شد **قزبا** یونانی
آب خاکستر خوانند **قوطیدلون** آذان النسیس خوانند و ذنب
الملوک گویند اهل مغرب و گویند نوعی از حی العالم است و گویند
گیاهیست که منفعت وی مانند حی العالم بود و ورق وی و بیخ وی
سنگ بریزاند و بول براند و چون ضماد کنند بر ورمهای و حمره و
خنازیر و شقاق که از سرما بود و التهاب معده نافع بود **قولی**
صاحب منهاج گوید حیوانیست بحری در قوت نزدیک بجندبیدستر
گوشت وی صرع و اختناق رحم را نافع بود و هم این اسم را
قضم قریش گویند که آن بینوت است و گفته شود **قوانص**

سنگدان گویند بهترین سنگدان آن بود که از او ز تازه فربه گیرند
و وی غلیظ بود و غذا بسیار معده را نافع بود خاصه پوست
سنگدان خروس و وی غذای اصحاب کد بود و چون هضم شود
خونی نیک از وی متولد شود و آنچه از آن مرغ خانگی بود دیر
هضم شود و مولد قولنج بود و اولی آن بود که نیک پخته کنند
و نمک و مری اضافه کنند و بخورند **قیمولیا** درخت فج است
و گفته شود **قوتو** طین قیمولیا است و گفته شد **قیمقهن** قیمعن نیز
گویند و آن قنفذ است و گفته شد **قننا** نوعی از ثعلبة الحمقا است
قیصوم نوعی از برنجاسف جبلی است و بهترین آن تازه بود
و طبیعت آن گرم است در اول و گویند در سیوم و گویند
تر است در اول و گویند گرم است در دوم و خشک است در دوم و
گویند مسهل صفرا و کرمها بود و جالینوس گوید گل وی نیکوتر از
افسنتین بود و در وی تفتیح بود و چون بسوزانند داء الثعلب را
نافع بود با روغن ترنبزه و جهت موی برستن کسی که دیر برآید و چون
بمالند زود برآید و حیض براند و سنگ گرده بریزاند و عرق النسا
مزمن را نافع بود و روغن وی انضمام رحم و عسر البول را نافع
بود و زهرها را و گزندگی جانوران نافع بود و چون با شراب بیاشامند
و مقدار شربتی از وی یک مثقال بود تا دو درم و موافق حرارتها
تر نبود بلکه آنرا بگزد و بچه بیرون آورد و اسحق گوید مضر است
بشش و مصلح وی شیح ارمنی بود و صاحب تقویم گوید مصلح وی
صمغ و کثیرا و ختمی بین بود و بدل وی در درد سر ازبری بود
گویند بابونج است **قنطافوری** ترمس است و گفته شده است
قنطس اس است و گفته شد **قیشور** حجر القیشور خوانند و
حجر الشعر و هینک نیز گویند و آن نوعی از کف دریاست و
مولف گوید آن مانند سنگیست سفید و مجوف بسیار دران بود

و درمیان کف دریا و مرجان سفید بسیار بود و در حمام دست و پا
بدان مالند وصلبی نداشته باشد فاما ولی آن بود که سوخته استعمال
کنند وطبیعت ان گرم و خشک بود و لطیف دندانرا جلا دهد و براق
و سفید گرداند و چون بدان سنون کنند در ستردن موی استعمال
کنند موی بسترد و ریشهای عمیق پر گرداند و گوشت زیاده بخورد
داگر در خمر شراب اندازند که جوشان بود از جوشش باز ایستد و صفت
سوختن وی چنان بود که در شیب آتش کنند گرم شود بیرون آرند
و در شراب ریحانی اندازند پس دیگر در شیب آتش کنند چون گرم
شود بیرون آورده رها کنند تا سرد شود پس بردارند و بوقت
حاجت استعمال کنند **قیرس** بیونانی شمع را گویند و گفته‌اند
قیر قارست و بپارسی قیل گویند **قیونیدی** تخم قاوندی خوانند
و تخم قندوتی گویند و گفته شد **قیلوط** ورق کنار شامی است
و گفته شود **قیروطی** موم روغن بود و مرهمی که از موم
روغن گل و صندلین و ورق گل سرخ اکلیل الملک و زعفران
و کافور سازند و آنرا قیروطی خوانند والله اعلم بالصواب

باب الکاف

کاذی کدر خوانند و آن
نباتیست که در بلاد عرب و نواحی عمان و یمن می باشد و گویند
طلع انجاست ابن سمجون گوید بیشتر در زمین هند بود و درخت
وی مانند درخت خرما بود و لیکن درخت وی دراز نبود نخل و طلع
وی مانند طلع خرما بود و نبیش از آنکه از پوست بشکافند بیرون آید
میگیرند و از پوست بیرون می آورند و در روغن می اندازند و
با فتاب می پرورند تا روغن قوت وی اخذ میکند مولف گوید در
دکر مسیر شیراز بسیار بود و بپارسی گل کیدی خوانند و آنچه محقق است
کلیست که در بحرین و عمان می باشد و بوی عظیم خوش دارد تا بحد
که جامه که بوی وی بگیرد ریزیده شود بوی از وی زایل نشود درازی

گوید جذام را قطع کند و وی معتدل بود شراب وی حصبه و جدری را
نافع بود تا بحدی که کسی را که آبله بیرون آمده بود نه عدد شراب کاذی
بیاشامد بنه عدد نرسد و بدل آن بوزن آن صندل سرخ و بوزن
آن بغم(؟) بود **کاد چشم** بهارست و گفته شد **کافور** چند
نوع بود و شیخ الرئیس گوید قیصوری و ریاحی سفید بود مانند برف
دارا(؟) دو اسفرکل و ازرق و نیکوترین آن قیصوری و ریاحی
سفید بود و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیوم منع ورمهای
گرم بکند و محروری مزاج و اصحاب صداع صفراوی بوییدن وی تنها
یا با صندل سرشته بگلاب یا با گل ارمنی نافع بود و مقوی حواس
و اعضای ایشان بود و چون ادمان بوییدن وی کنند قطع شهوت
با جماع بکند چون بیاشامند فعل وی اقوی بود و اگر مقدار دو جو
با آب کاهو هر روز سعوط کنند قطع حرارت دماغ بکند و خواب
آورد و صداع و خون بینی باز دارد و با آب بادروج و عصیر تلخ
یا با آب کشنیز سبز نشنند همین عمل کند رازی گوید سرد و لطیف بود
و صداع گرم و ورمهای حاده که در سر و جمیع بدن بود سود دهد و اگر
بیاشامند سردی کرده و مثانه را بیشتر احداث کند و منی بفسرد
و مرضهای سرد در نواحی گرده و انثیین پیدا کند و شکم صفراوی ببندد
و دانگی از وی ورمهای گرم را نافع بود و یک درم از وی خلاص
دهد از سم عقرب با آب سیب ترش در ربع مثقال یا بیشتر نافع بود
جهت کسی که فرون(؟) سنبل خورده باشد با آب نار و شیر تخم خرفه یا ر
و بسیار وی پیری آورد و قطع باه بکند و سنگ گرده و مثانه تولد
کند و مصلح وی معجون گل بود و بوییدن وی در تنها سهر آورد و مصلح
وی بنفشه و نیلوفر بود و گویند زعفران و مارچوبه گوید شخصی
شش مثقال کافور به نوبت بخورد و معده وی فاسد شد و قطعا
طعام منهضم نمی شد و شهوت وی منقطع گشت و هیچ زحمت دیگر

بروی عارض شد و چون در روغن گل حل کند و در بینی چکانند سوء المزاج
گرم که نه از ماده بود که اندر دماغ و چشم متولد شده باشد و علامت
آن بود که در طلوع آفتاب تا نیمروز زیاده می شود و چون نیمروز گذشت
تا آخر روز ساکن میشود و چون برسد مرتفع شده باشد و سبب وی
آن بود که بسیار در آفتاب در زمان گرم درنگ کرده باشد و چون بهوای
سرد رسیده باشد سر را برهنه کرده باشد و مشام وی بسته شده و
چون با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر پیش سر طلا کنند صداع گرم را
نافع بود و تعدیل وی بمشک و عنبر کنند و مقوی و مفرح بود و کهربا
مشارک وی بود در این معنی لیکن کافور اقوی بود در خاصیت
و بدل وی دو وزن او طباشیر بود و بوزن آن صندل سفید بود
کاوزبان گیاهیست که آنرا بعربی لسان الثور خوانند نافع بود
جهت فزع و بلغم زایل کند و مفرح بود و غم ببرد و باقی منافع وی در
لام گفته شود **کاکنه الکرام** بزر الثعلب است و گفته شد **کاولنی**
کمادات الکرام است و گفته شود **کاشم** انجدان رومی بود و بیونانی
لیقسطیقون گویند و آن سساليوس است و نیکوترین آن زرد
بزرگ و زرق بود مانند ورق انجدان و در قوت مانند کمون بود و طبیعت
وی ابن ماسویه گوید گرم و خشک بود در سیوم و صاحب منهاج گوید
گرم بود در وسط درجه سیوم بادها را بشکند و مفتح و منضج بود
و طعام را هضم کند و مقوی ملطف بود و یکدرم از وی با شراب
مسهل دیدان بود و حب القرع و بول و حیض براند و گزندگی باز
گزندگی جانورانرا نافع بود و سده جگر بگشاید و رطوبت و گویند
مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم رازیانه بود و جالینوس گوید بدل
در ادرار تخم انجره بود یا تخم کرفس دو ثلث وی دوقو گوید بدل کاشم بستانی
بوزن آن ربع وزن آن زیره سفید بود و اسحق ابن عمران گوید
بدل آن بوزن آن زیره بود **کاکنج** بپارسی عروس در پرده گویند

دیگر نوع شیرازی کومن خوانند و بیونانی نیقاین و قوت وی
نزدیک بقوت عنب الثعلب بود خاصه قوت ورق وی و نیکوترین
حب آن گویند کوهی بود و صاحب منهاج گوید نیکوترین ورق
آن بستانی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود تا دو درم و گویند
در دوم و گویند در سیوم رطوبت و لهث و عسر النفس را نافع بود
و شریف گوید اگر از حب وی هر روز یک مثقال فرو برند
از یرقان خلاص یابند و ادرار بول و اگر زن بعد از طهر هفت
روز هفت حب فرو برد منع آبستنی بکند و مجربست جگر و گرده
و مثانه را نیکو بود و ادرار بول بکند و قرحه که در مجاری بول
سود دهد و قوفس گوید که نهاد حب القرع را بیرون آورد و چون
جزو وی از خشک وی با جزو وی شیح ارمنی سحق کرده بیاشامند
و مقدار شربتی از وی دو درم و مجذر بود و مصلح وی معجون
گل بود و جالینوس گوید بدل وی عنب الثعلب بود و گویند عنب
الثعلب و حب الغار **کاربا** کهربا است و گفته شود **کبر** بیونانی
قبارس خوانند و بشیرازی کوبرک و وی ثمره بود مانند حبی و ثمره
دیگر دارد مانند فقاع و آنرا فقاح الکبر وی حریف بود و گرم و چون در
خم شراب اندازند شراب را از غلیان باز دارد مانند خردل و نیکوترین
آن بستانی بود و سودمندترین پوست بیخ آن بود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم و وی محلل بود و اصل وی
مقطع و ملطف بود و در پوست بیخ وی حرارت و حرارت و
قبض بود خنازیر و صلابات آنرا بگدازاند و در بیماری جرکن و عرق
النسا و در دو رکبتین و منک عضله نافع بود و پوست بیخ وی جهت درد
دندان مفید بود و نیکوترین چیزها بود جهت سپرز خوردن و ضماد
کردن خاصه با آرد جو و بسیار از وی غلیظ سودا وی از سپرز
مستفرغ گرداند و مسهل خلط خام بود و حیض براند و کرم بکشد

دباه را زیادت کند و وی تریاق سمها بود و آنچه بسرکه نهند سده
سپرز بگشاید و صلابت ان بگدازاند و بلغم از معده پاک کند و
دیسقوریدوس گوید تره وی و ثمر وی چون با نمک بود بخورند شکم نرم
دارد و معده را بد بود و تشنگی آرد و چون از ثمر وی سی روز
هر روز دو درم با شراب بیاشامند ورم سپرز بگدازاند و بول
براند و مسهل دم بود چون بیاشامند عرق النسا را نافع بود
و حیض براند و چون بخایند قلع بلغم بکند و دانه وی چون بسرکه
بپزند و بطبیخ آن مضمضه کنند درد دندان ساکن کند و چون پوست
بیخ وی بغایت خرد کنند و بکوبند و سحق کنند و با سرکه کهن بیامیزند
و بر موضع بهق سفید لطوخ کنند زایل کند و ورق وی و بیخ وی
چون بکوبند و بر خنازیر و ورمهای صلب استعمال کنند بگدازد و چون
بکوبند وقتی که تر بود و آب آن بگیرند و در گوش چکانند کرم گوش
بکشد و بیرون آورد و چون مکرر کنند بغایت مجربست و بصری گوید
ورق وی و ثمر وی در قوت مساوی بود لیکن ثمر اقوی بود از
ورق و بیخ وی اقوی بود از هر دو و پوست در اصل وی بیشتر بود
که حرارت و طبیعت کبر گرم و خشکست در سیوم معده را بد بود
و سرکه دفع ضرر وی بکند و فارسی گوید کبر تریاق است بوی دهان
خوش کند و باه بیفزاید و خوزی گوید اگر ناصوری در آماق بود
شغل دهد و بیخ وی چون دود کنند در سبب بواسیر را نافع بود و
طبری گوید بیخ وی ریشهای تر چون بر وی نهند از بیرون و چون بیخ
وی در آب برسری که ریش شده باشد بریزند و سر را بدان بشویند
زایل کند و چون با فلفل و سداب بخورند سده جگر را نافع بود و
خاصه که از سردی بود و اسحق بن عمران گوید که حب وی غذائی بود
متعفن شود و بلغم سودا مستحیل شود و تره وی نیکوتر از وی بود و
ابن سمحون گوید قفاح و قضبان وی سپرز را نافع بود و ادرار

که چند روز در نمک آب خوابانند و بعد از ان به آب شیر بشویند
دو نوبت یا سه نوبت پس بسرکه نهند بعد از چهل روز بخورند سپرز
بگدازاند اما باید که زیت شسته بر ان ریزند و بخورند و معده را
پاک کند از بلغم و گویند مضر بود بمثانه و مصلح ان اسطوخودوس
بود و گویند مضر بود بگرده و مصلح ان خولنجان و عسل بود و شابور
گوید بدل تره وی حب وی و ورق وی بود **کبیکج** کف السبع
خوانند و بیونانی بطراخیون گویند و آن نوعی از کرفس بری است
و بعضی سالس اغریون گویند و وی انواع بسیار است یک نوع
ورق ان مانند ورق کشنیز بود اما از وی پهن تر بود و لون وی
بسپیدی زند و در وی رطوبتی لزج بود و گل وی زرد بود و ساق
وی شبر بود و بدرازی یک گز بود و دراز تر و بیخ وی کوچک بود
و سپید و نوع دیگر تیره رنگ بود و بغایت حریف بود و نوع سیوم
کوچک بود و گل وی ذهبی رنگ بود و انرا بیشتر ازین کرفس بری
خوانند و باصفهانی موسک و نوع چهارم هم بنوع سیوم ماند
لیکن گل وی مانند شیر سپید بود و طبیعت هر چهار نوع گرم و
خشک بود در چهارم و گویند در سیوم و بغایت حدت و
لذع بود و از بیرون بهر عضو که نهند ریش کند و جالینوس
گوید نشاید که طبیب انرا استعمال کند که بخاصیت مخرف
حرارت قلب است و از سموم قتاله است و بر برص بدن و
جرب و داء الثعلب و حیة و ثالیل طلا کردن با سرکه نافع بود و بیخ
وی از معطسات قوی بود و وی مفرح احشا بود و اصلاح وی
بشیر و نشا کنند و صاحب منهاج گوید مداوای که آن خورده باشند
مداوای کسی که بلادر خورده باشند **کبابه** حب العروس
خوانند و در قوت مانند فوفل بود لیکن از وی لطیفتر بود و نیکوترین
آن خوشبوی بود که زبان را بگزد و طبیعت وی گرم و خشک بود

تا دو درم و اسحق گوید در سیوم و مسیح ابن الحکم گوید در دوم و قوتی
متضاده بود از حرارت و برودت و حرارت بروی غالب بود
و وی ملطف و مفتح بود درد حلق را نیکو بود و شکم ببندد و سده
جگر و گرده بگشاید و مجاری بول پاک کند از ریگ و چون نی بندد
آب آن در قضیب مالند زنی را لذتی عظیم حاصل شود و وی
قوت معده و اعضای باطن بدهد و حلق را صافی کند از ریش
عفن که در لثه بود و قلاع که در دهن بود نافع بود و چون در دهان
گیرند بوی دهان خوش کند و آواز صافی کند و نفس معطر گرداند و
سنگ گرده و مثانه بریزاند و بیرون آورد و بول بریزاند و شری
ابیض را سود دهد و خون دود اناث از وی با سکنجبین بیاشامند
گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی مصطکی بود و گویند مصدع بود
و مصلح آن صندل و گلاب بود و گویند بدل آن سنبل بود و گویند
میل بود از جنس **کبریت** بپارسی گوگرد خوانند و آن معدنی
بود و صاحب منهاج گوید زرد و سفید بود و صاحب جامع از
قول ماسرجویه گوید که آن سه نوع است سرخ و سفید و زرد و از قول
اسحق بن عمران گوید چهار نوع است سرخ و سفید و زرد و سیاه
و ابن سمجون گوید کبریت چشمه ایست روانه و چون منجمد شود
کبریت گردد و زرد و سفید و تیره بود و کبریت احمر از جواهر
و معدن وی در ان وادیست که مورانند که سلیمان علیه السلام
بر ایشان بگذشت و آن موران مانند چهارپایان باشند ببزرگی و
ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ در معدن خود بشب افروخته شود
مانند آتش چنانکه روشنی آن چند فرسنگ بدید بیرون آن و چون
از معدن بیرون آورند این خاصیت نماند و در اکسیر مستعمل
کنند سفید را سرخ گرداند و صبغی نیکو و طبیعت کبریت و مسیحی
گوید گرم و خشک است تا چهارم و حنین گوید در سیوم و وی ملطف

و جاذب بود برص را زایل کند چون سحق کنند در موضع گزیدگی
جانوران زهردار پاشند یا با آب دهان بسرشند و بران نهند
یا بکنه بسرشند یا بسرکین کهن یا بعسل یا بعلک البطم بغایت
نافع بود و با سرکه بر بهق مالند نافع بود و دفع مضرت تنین
بحری و گزندگی عقرب همچنین با سرکه و جرب ریش شده و قوبا
با صمغ البطم نافع بود و خوردن همچنین عمل کند و چون با نطرون
بر نقرس ضماد کردن نافع بود و آب وی حیض براند و بخور کردن
زکام و نزله را سود دهد و چون سحق کرده بر بدن پاشند قطع
عرق بکند و چون بخور کنند در زیر زن حامله بچه بیفکند از دود
وی موی را سفید گرداند و ارسطاطالیس گوید گوگرد سرخ
داء الصرع و سکته و شقیقه را نافع بود چون سعوط کنند و چون
در زیت حل کنند که در آن زیت اسقیل جوشانیده باشند
و قدری موم اضافه کنند و موم روغن سازند جرب تر و
خشک و خارش بدن را بغایت نافع بود و چون بحنا بسرشند و
بر قوبا نهند نافع بود و بدل کبریت سفید زرنیخ سرخ و کبریت
مضر بود بمعده و دماغ و مصلح وی بنفشه و شکر بود و صاحب
تقویم گوید شربتی از وی دو درم بود و جالینوس گوید بدل وی
در آتش افروختن از آن گوگرد زرنیخ بود و از آن گوگرد
سرخ زرنیخ سرخ **کبد** طبیعت جگر گرم و تر بود و نیکوترین
آن بود که از بره گیرند و چون بهضم شود غذا بسیار دهد
و صاحب منهاج گوید خونی محمود از وی متولد شود و این تمام
بطی الهضم بود و خون غلیظ از وی متولد شود همچنانکه از سپرز و
خصیه و جالینوس گوید جگر مواشی و حیوانات مألوفه متولد خلطی
غلیظ بود و عسر الهضم و دیر از معده بگذرد و از معانی خلط بن
جگرها در جمیع احوالها جگر ماهی بود که آنرا تنیسه خوانند از بهر آنک

زیرا حیوان کاه خشک داده باشند و رازی گوید جگر غذای نیکو بود
خاصه جگر حیوانات مختار مانند میش و بز و نیکوترین آن جگر
مرغ و خروس فربه بود اما ثقیل و دشخوار هضم بود و اولی آن
بود که با مری و زیت بپزند و بخورند با نمک و دارچینی و محرور
مزاج با سرکه و کرویا و کشنیز خشک و جگر مواشی باید که بعضی
جوارشات از پی آن بخورند **کبد الطیور** نیکوترین جگرها
جگر بط فربه بود یا مرغ فربه خاصه چون علف وی فواکه پخته بهم
داده باشند و طبیعت آن گرم و تر بود و خونی محموده از وی
متولد شود و مصلح آن زیت و نمک بود **کندر** بعربی لبان
گویند بپارسی کندر دربابی گویند و اصمعی گوید سه چیز است که از
یمن خیزد و در هیچ جای دیگر نبود لبان و ورس و عصب یعنی برد
یمنی و ابو حنیفه گوید لبان نبود الا بر درختهای عمان و درخت
آن خارناک بود و بلندی آن دو گز زیادت بود و نروید الا در کوه
و ورق آن مانند ورق مورد بود و ثمر آن هم مانند ثمر مورد بود
و علک وی را کندر خوانند و شلج گویند و یونانی لبانو گویند
و نیکوترین آن سفید مدحرج بود یعنی حبهای گرد بود و چون
کهن گردد سرخ شود و غش وی بصمغ و راتینج کنند و فرق
میان ایشان آنست که صمغ در آتش افروخته شود و راتینج افروخته
شود اما دود کند و کندر افروخته شود و جالینوس گوید طبیعت
کندر گرم بود در دوم و خشک بود در اول و گویند در سیوم
قوت حافظه را نیکو بود و خون ببندد از هر موضعی که بود و نفث
دم که از جهت دماغ روانه بود و آن نوعی از رعاف است و منع
ریشهای بد که در مقعد بود بکند و چون با عسل بر داحس طلا کنند زایل
گردد و چون با شحم بط یا شحم خنزیر بیامیزند و بر قوبا مالند زایل
کند و ریشها که از سوختگی آتش بود و شقاق که از سرما بود نافع بود

و چون با نطرون بپزند و سر را بدان بشویند ریشهای تر زایل کند
و چون با شراب حلو بپزند و در گوش چکانند انواع دردهای
آن زایل کند و ابو جریج گوید محرق خون و بلغم بود و جگر سرد و
اگر یک مثقال در آب خیسانند و هر روز از آن آب خورند
بلغم را نافع بود و ذهن را جلا دهد و دفع نسیان بکند و بسیار وی
صداع آورد و هضم طعام بکند و بادها بشکند و قی ببندد و ریشهای
چشم را نافع بود و خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس گوید مقوی روح
و دل و دماغ بود و قوت تریاقیه در وی هست بسبب آن خاصیت
وی در زمان وبا نافع بود و بسیار خاییدن وی باشد که جذام
و برص و بهق سیاه پیدا کند و قشور وی قبضی تمام داشته
باشد و صفت وی در دقاق الکندر گفته شد و دقاق الکندر
و دقاق الکندر یعنی فاضلتر از کندر بود و دقاق کندر آن بود که
کندر نیکو فتات در منخل کنند و بپزند و آن خرده که از منخل بشیب
آید آنرا دقاق الکندر خوانند و نیکوترین آن سفید بود و مقدار
شربتی از کندر نیم درم بود و دخان کندر جهت علتهای چشم نافع
بود و گفته شد صفت آن دخانها و کندر مضر بود بشش و
مصلح وی از پارسی بود و بدل وی مصطکی بود و از سنخ گویند
بدل آن یک وزن و دو دانگ و نیم آن دقاق وی بود **کندس**
کندس را بپارسی کندشه گویند و مستعمل از وی بیخ بود و بیخ وی
هم سیاه بود و اندرون وی سفیدی که بزردی زند و طبیعت
وی گرم بود در اول درجه چهارم و خشک بود در آخر درجه
سیوم و خوردن وی در غایت خطر بود و وی مقطع بلغم و سودا
بود و برص و بهق سیاه و جرب و سبز را نافع بود و بول و حیض
بریزاند و سنگ بریزاند و مسهل بلغم لزج بود و از مفاصل و سینه
از وی تا دانگ و نیم بود و اگر سحق کرده در بینی دمند عطسه آورد

۲۱۲

ونشاید که در تابستان سعوط کنند از بهر آنکه نشف رطوبات کند
واگر در خزان و زمستان و بهار سعوط کنند شاید و اگر بچه شش ماهه
یا چهار ماهه در شکم مرده باشد آنرا سحق کرده با عسل تیره سرشند
و فتیله سازند و بخود برگیرند بچه بیرون آورد و مضر بود به شش
و مصلح وی کتیرا بود و گویند شش را دو به فتال بود و قی بسیار
آورد و غثیان و باشد که بخناق انجامد و فدای وی کسی که آن
خورده باشد بعد قی و حقنه قوی که در آن تخم حنظل بود کنند و
اگر تشنج پدید آید معالجه تشنج کنند که از سبوست بود و
و بدل آن ذرحی بوزن آن جوز القی بود با دو دانگ وزن آن
فلفل و رازی گوید کسی که در شب ماه و ستاره نه بیند مقدار
عدسی با روغن بنفشه سعوط کنند دو سه نوبت نیکو بیند سرد
کنکر حرشف است و گفته شد طبیعت آن گرم و تر
بود باه را زیادت کند و عرق را خوشبوی کند **کنکر زد**
بپارسی کنکرزد خوانند و آن صمغ حرشف است و طبیعت آن
گرم و تر بود در اول و گویند سرد بود و وی قی آورد با ماء
چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند یا با عسل و بدل آن نیم دانگ
شبشعان است و گویند در قی بدل آن جوز القی بود
کوز گندم جوز جندم است و گفته شد و صاحب منهاج
در خواص وی آورده است که چون یک کیله از وی برگیرند
و ده رطل عسل و سی رطل آب و بنگ با هم بزنند و در
ظرف بنهند در ساعت شراب رسیده گردد و آن شراب
فربهی آورد و منی بیفزاید **کوکب الارض** گویند کوکب
و رازی گوید طلق است و ابن سمجون گوید درختی است
که بشب روشن بود و گفته شد که طلق است و بشیرازی طلق
کوارع بشیرازی دست گویند کیموس وی لزج بود لیکن

غلیظ بود و در هضم صالح بود و عدم الفضول بود و حسن الکیموس
و خون سرد لزج از وی متولد شود و اگر با سرکه و ابازار مستعمل
کنند لزوجت و برودت آن کمتر شود و وی نفخ امعا و خشونت
حلق را نافع بود و شقاق زبان و لبها که از گرمی بود سود
دهد **کهربا** صمغ جوز رومی است نیکوترین آن شمع رنگ
صافی سرخی که بزردی زند و طبیعت آن سرد و خشک بود در
خشکی وی در دوم بود و گویند در وی حرارتی اندک بود و گویند
گرم بود در سیوم و خون را ببندد از هر موضع که بود و خفقان را
نافع بود و مقوی دل و مفرح بود و چون نیم مثقال از وی به آب
سرد بیاشامند قی ببندد و از مصطکی قوت معده بدهد و درد
معده را نافع بود و عسر البول را سود دهد و خوزی گوید قطع
آن بکند و چون بر ورمهای گرم بپاشند نافع بود و ثنافرسطیس
گوید کهربا چون بر زن حامله بندند بچه نگاه دارد و اگر
بر صاحب یرقان بندند بغایت نافع بود و رازی گوید خون
حیض ببندد و بواسیر را قطع کند و گویند مضر بود به سپرز و مصلح
وی ارزبارسی بود و بدل وی طباشیر و بیادوف گوید بدل وی
بوزن وی سندروس بود و بدیغورس گوید بدل وی دو
وزن وی سندروس بود و بدیغورس گوید بدل وی دو وزن
وی طین رومی بود و چهار دانگ وزن آن سلیخه و نیم وزن
آن بزر قطونا بود بریان کرده **کهیلم** بادنجان است و گفته شد
کبج مصطکی است و گفته شد **کبندار** سرخس است و گفته
شد **کیل** بمرزغوری است و گفته شد **کیموس** جاودوست
و گفته شد **کیلکان** نوعی از کراث است و گفته شد **کبد المعز**
جگر بز نیکوئی را نافع بود خوردن و برطوبت آن کحل کردن
چون بریان کنند و سر بر بخار آن داشتن همین عمل کند **کبد الحمار**

جگر خر چون بریان کنند و بخورند مصروع را نافع بود **کبد الضان**
جگر میش چون بریان کنند و بخورند نافع بود جهت کسی که لبنی دا
باشد در طبیعت حبس کند **کبد الوزغه** جگر وزغه چون بر دندان
خورده نهند درد ساکن کند **کبد الکلب** جگر سگ دیوانه
نافع بود کسی را که گزیده باشد چون بریان کرده بخورند منع ترسیدن
از آب خوردن بکند و شفا بخشد **کبد الخنزیر البری** جگر خوک صحرایی
چون در سرکه نهند و بخورند زندگی جانور را نافع بود **کبد الحجل**
جگر کبک چون خشک کرده بکوبند و یک مثقال از وی بیاشامند
مصروع را نافع بود **کبد الذئب** جگر گرگ درد جگر را سود دهد
و دارا سیا بدل آن نیم وزن آن ریوند نیم وزن آن دار فلفل بود
کبد الابل جگر گاو کوهی و بز کوهی چون شرحه کنند و دار فلفل
و فلفل سفید خرد کرده بر آن پاشند و بر آتش بریان کنند و رطوبت
آن در چشم شب کوری را زایل کند و در ابتدای فرود آمدن آب
نافع بود و چون جگر وی بیرون آورند و خشک کنند و از وی برود
سازند شب کوری و تاریکی چشم زایل کند و ابتدای نزول آب را
نافع بود **کباب** نیکوترین از گوشت بره رسیده تر بود و
باید که اجتناب کنند از آنکه بریان که از چوب انجیر و دفلی و
دیند انجیر و مانند آن بود کباب کرده باشند و طبیعت آن گرم و
تر بود غذای وی بیشتر از غذای مشوی بود سود دهد بود کسی را
که رگ زده باشند یا مجامعت کرده اما معده ضعیف را مضر
بود از بهر آنکه دیرتر از مشوی هضم شود و مصلح وی اطریفل بود
کبست حنظل است و گفته شد **کتان** سرد و خشک بود و معدل
حرارت بدن بود چون بپوشند و ماسرجویه گوید جامه کتان معتدل
بود در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و پوشیدن وی
نشف تری و عرق از بدن بکند و شپش کمتر پیدا کند و مسیح گوید

اگر خواهند که بدن ایشان لاغر شود در زمستان جامه کتان نو پوشند
و در تابستان جامه کتان شسته و اگر عکس آن بود لاغر نشوند
و بولس گوید چون بسوزانند دود وی لطیف بود و سده و زکام بگشاید
و مصلح رحم بود **کتم** صاحب منهاج گوید وسمه است و گفته شود
کثیرا صمغ القتاد است و قوت وی مانند قوت صمغ بود و
نیکوترین آن سفید پاک بود و طبیعت آن معتدل بود و در
حرارت بود و تر تر از صمغ عربی بود و فولس گوید گرم و تر بود
در اول و مسیح ابن الحکم گوید سرد بود در دوم و گویند سرد و خشک
بود و گویند تر بود در داروهای چشم بجای صمغ کنند و در ادویه
مسهله مدد اسهال بکند و مقدار از نیم مثقال تا یک درم و کثیرا حل
ادویه بکند و سرفه و خشونت سینه و حلق و ریش شش و مثانه را
نافع بود و چون بر منضج خو بسایند و با قدری قرن ایل محرق
مغسول بیامیزند با اندکی نشت بهانی دهند سوزش مثانه
را نافع بود و فولس گوید مقوی امعا و مسهل مره سودا بود و بلغم
لزج و مقوی بدن بود و مسمن آن و چون کثیرا بر معی طلا کنند
شکافته نگردد و چون بدان ادمان کنند آن زحمت زایل کند
و اسحق گوید مضرست بسفلی و مصلح وی انیسون بود و گویند
بدل وی مغز دانه کدو بود و بنادوق گوید بدل وی صمغ عربی بود
و گویند صمغ بادام **کثاه** صاحب جامع گوید بزر جرجیر است
و گفته شد **کثیر الارجل** بسفایج است و گفته شد **کثیر الاضلاع**
لسان الحمل است و گفته شود **کحیلا** رزنبا داست و گفته شد
کحنور لسان الثور است و گفته شود **کحلا** این اسم مشترکست
بر چند چیز اول بلسان الثور دوم بر نباتی که انزا اللسان خوانند سوم
بر سنجار چهارم بر نباتی که انزا عنبون گویند **کحل** به پارسی
سرمه گویند و کحل مطلق مراد آن سرمه اصفهانی بود که انزا اثمد

خوانند و گفته شد و کحل سلیمان و کحل جلا خوانند **کحل فارسی**
انزروت است و گفته شد **کحل السودان** تشمیزج است و چشمه نیز خوانند
و گفته شد **کرفس** بستانی بود و اجامی و جبلی و صخری و بری
و فرلیتی و مشرقی و نوعی از آن در آب روید و آن را کرفس الما
و جرجیر الما و قرة العین و ببر گویند و گفته شد و کرفس جبلی را
فطراسالیون خوانند نه همه کرفس جبلی بلکه صخری را و گفته شد
و بری اسمورنیون خوانند و طبیعت کرفس گرم بود در اول
و خشک بود در دوم و ابن ماسویه گوید گرم بود در اول درجه دوم
و خشک بود در وسط دوم و روفس گوید بستانی گرم بود و اصل وی
خشک بود و گویند گرم و خشک بود در سیوم و گویند در دوم و
جالینوس گوید کرفس بستانی جهت معده سودمندتر از انواع
کرفس بود از بهر آنکه لذیذتر است بول براند و حیض و محلل
ریاح بود خاصه تخم وی و مفتح سده جگر و سپرز بود و معده
و جگر سرد را نافع بود و بوی دهان خوش کند و عرق النسا و ربو
و ضیق النفس را سودمند بود و فسطس در کتاب فلاحه گوید
شهوت مردان و زنان برانگیزد و از این سبب است که زنان
که شیر دهند منع ایشان از کرفس خوردن کنند از بهر آنکه باه را
برانگیزد و شیر باز کم کند و ابن سمجون از قول جالینوس گوید
که زن حامله چون کرفس بسیار خورد بچه چون بیرون آید
عفن و بثرهای بد بر اعضای او بود و نشاید که زن چون شیر
دهد کرفس خورد که بچه وی احمق و ضعیف العقل بود و فعل
وی اقوی بود از تخم و بیخ وی پیشتر اطلاق کنند که در وی
بود از ورق و تخم و نشاید که پیش از طعام بخورند و اگر بعد از
طعام بخورند موافق بود اندکی و چون با نان یا با سویق آن
ضماد کنند بر ورم پستانی که از حرارت بود یا ورم چشم گرم

سودمند بود و چون با بیخ بپزند و طبیخ آن بیاشامند نافع بود
جهت ادویه کشنده و محرک بود و شکم ببندد و در تخم وی ادرار
زیادت بود و گزندگی جانوران و خوردن مرداسنگ را سود
دهد و عیسی بن ماسویه گوید جگر و گرده و مثانه را پاک کند و سده
آن بگشاید و محلل ریاح و نفخ معده بود و مصروع را بغایت
مضر بود و شریف گوید خاصیتی در وی است که چون بکوبند و با
عسل بیامیزند و بخورند وجع ورکین را عظیم سودمند بود و چون
تخم وی با هم چندان نبات بکوبند و با روغن گاو چرب کنند و
سه روز بیاشامند مجامعت را قوت دهد اما باید که غذای وی
گوشت خروس و خصیه آن بود و اگر عصیر وی با روغن گل و سرکه
در حمام بر اعضا مالند منفعت رساند و بیانی حکه و جرب را نافع بود
و اگر با کاهو خورند تعدیل پیدا کند و روفس گوید خوردن
کرفس رحم را از رطوبت حریف پیر گرداند و طبری گوید ورق
تر وی چون بخورند معده و جگر سرد را نافع بود و سنگ بریزاند
خاصه جبلی و مشیمه بیرون آورد و رازی گوید اولی آن بود که کسی
که از گزندگی عقرب ترسد نشاید که کرفس بخورد از بهر آنک
مفتح مجاری بود و زود سم وی بدل رسد و کرفس برای داء الثعلب نافع
بود و شقوق اطفال و شقاق که از سرما بود و کرفس رومی معده
را نیکو بود و گویند مصروع را چون اصل وی از گردن بیاویزند
ایمن باشد از مضرت وی و زنان آبستن را مضر بود و صداع
آورد و مصلح وی کاهو بود و بدل وی رازیانه و گویند مصلح وی
معجون گل مصطکی بود **کراث** بتازی کندنا گویند و آن شامی
و نبطی و بری و جبلی بود و جبلی را فراسیون خوانند و گفته شد
و بری را کراث الکرم خوانند و وی بقوت متوسط بود میان
ثوم و کراث و طبیعت وی گرم و خشک تر از انواع کراث بود

گرم بود در چهارم و خشک بود در سیوم و کراث نبطی که آنرا کراث
المایده خوانند حرافت در وی بیشتر بود که در شامی و در وی اندکی
قبضی بود و کراث شامی را فقلوط خوانند گرمی و خشکی وی کمتر
از پیاز بود و جرم وی غلیظتر بود و دیر هضم شود و نیکوترین آن
نبطی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم و گویند گرم بود
در سیوم و خشک بود در دوم و کراث شامی اصل وی خورند
نه فرع و طبیعت وی گرم و خشکست در دوم و چون با سماق
بر ثآلیل ضماد کنند نافع بود و با نمک جهت ریشهای بد و اصل
وی قولنج را نافع بود و بول براند و منفخ بود و کیموس بد دهد
و شبکوری آورد و حیض را براند و مضر بود بمثانه زنبش و سده
کرده و ورق وی سودمند بود جهت رطوبت رحم و چون طبخ
کنند با آب دریا و سرکه و زن در آن نشیند انضمام رحم و صلابت
آن بغایت سودمند بود و چون بجوانب پزند و بخورند بد فضول
از سینه اخراج کند بغایت و این عمل مجرب و نافع بود
و کراث نبطی چون آب وی با سرکه و دقاق کندر بیامیزند
قطع دم بکند و محرک شهوت جماع بود و اگر ادمان خوردن وی
کنند تاریکی چشم آورد و معده را بد بود و مصدع بود و مولد
بخاری بد و مصلح وی آن بود که بجوشانند در آب و بعد از آن
در آب سرد خوابانند پس با سرکه و روغن و مری بپزند و بخورند
بواسیر را نافع بود و طبیخ وی نیز اگر بیاشامند همین عمل کند
و چون بکوبند و ضماد کنند بر گزندگی افعی و گزندگان نافع بود
و گرم مزاج را موافق نبود بلکه درد چشم آورد و امتلا در سر
پیدا کند و مفسد لثه و اسنان بود و اگر اصل وی با روغن خسک
و کنجد بپزند قولنج بلغمی را نافع بود خوردن و باب حقنه کردن
عصاره کراث خشک مسهل دم بود و کراث بری مفرح بدن بود

و ادرار بول بیشتر کند و معده را بد بود و کراث نبطی قوت
پشت بدهد و باه را بیفزاید تا بحدی که غنی را از حال ضعف باز آرد
کرنب بپارسی کرنب گویند و بشیرازی کلم و آن بستانی
بود و رومی بود و آنرا قنبیط خوانند و گفته شد و بحری بود و
بری بود و کرنب الماء و نیکوترین آن کرنب نبطی بود که آنرا کرنب
بستانی خوانند و طبیعت آن گرم بود در اول و خشک بود در دوم
و گویند در اول و صاحب فلاح گوید کرنب دو نوعست نبطی و
خوزی و نبطی مشهورست و خوزی ورق وی غلیظ بود و خشونتی
داشته باشد و کرنب نبطی منضج و ملین بود و خاکستر قضبان وی
در غایت تجفیف بود و منضج صلابات بود و چون با سفیده تخم
مرغ بر سوختگی آتش کنند نافع بود و چون طبیخ وی بر مفاصل
و نقرس ریزند سود دهد و چون عصیر وی با زاج و سرکه بیامیزند
و طلا کنند بر جرب و برص نافع بود و کرنب سرفه کهن را نافع بود
و عصیر وی چون با شراب بیاشامند چند روز درد سپرز را
زایل کند و چون کرنب بخورند آواز صافی کند و لون را نیکو
کند و رعشه را عظیم نافع بود و مرق وی سرفه و درد پشت کهن
را نافع بود و درد زانو را سود دهد و شکم براند خاصه چون دو نوبه
بجوشانند و عصاره وی با شراب گزندگی جانوران و سگ دیوانه
نافع بود و خوردن وی در شراب دیر مستی آورد و وی مولد مره
سودا بود و اگر با گوشت فربه بپزند یا روغن بادام یا روغن
کنجد بسیار دغا بلکه آن کمتر بود و وی مضر بود بمعده و تاریکی چشم
آورد با وجود آنکه در داروهای چشم استعمال کنند و وی مضر بود چشم
کسی که مزاج چشم وی خشک و کسی که مزاج چشم وی خشک نبود و
شیخ مضر نبود بلکه سود دهد و کرنب سبب دابی مزاج را و صاحب
دوالی و داء الفیل و سرطان و بواسیر نشاید خوردن و فی الجمله

محروری نشاید که خورد و اگر خورد بعد از آن شراب بر سر آن خورد
و سرد مزاج با خردل و سیر خوردن و مرق آن از پی آن بیاشامند
و چون ورق وی بکوبند و ضماد کنند تنها یا با سویق مجموع ورمهای
نافع بود از بلغمی و حمره و شری و کرنب بری تلخ بود و بیشتر در
ساحل دریا روید و طبیعت وی گرمتر از بستانی بود و وی
چون خشک کرده سحق کنند و مقدار دو درم با شراب بیاشامند
از گزندگی افعی خلاص یابند و ثمر وی بمقدار فلفلی سفید بود
و وی نیز جهت گزندگی افعی نیکو بود و کرنب بحری بیشتر از
خارج بدن مستعمل کنند در اطلیه و تخم وی کرم را بکشد و حب
القرع بیرون آورد و در طعم وی شوری بود با اندک تلخی که از
کرنب الماء نیلوفر است و گفته شد کرمه بیضا فاشرستین است و
گفته شد کرمة السودا فاشرستین است و گفته شد کرم
بپارسی درخت انگور خوانند و بشیرازی رز و رازی گویند طبیعت
آن سرد و خشک بود و ورق وی و خیوط وی و چون سحق کرده
ضماد کنند صداع را ساکن کند و ورق وی چون تنها ضماد کنند
یا با سویق الشعیر ورم گرم معده و التهاب آن نافع بود
و عصاره ورق وی و قرحه امعا را نافع بود و درد معده که از
گرمی بود و کسی که خون قی کند و زنان آبستن را نافع بود و خیوط
وی چون در آب خوابانند و بپاشند همین عمل کند و در زمان
بهار چون شاخهای وی ببرند آبی از آن بچکد نقطه نقطه و چون
بر قضبان منجمد گردد مانند صمغی بود و چون با شراب بیاشامند
سنگ بریزاند و چون بر قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح مالند
نافع بود و چون از جناح مالیدن وی باید که پیش از آن عضو
بنطرون بشویند و ذکر با روغن زیت بمالند و ادمان آن
کنند موی برویاند خاصه و معده که از قضبان تر وی گیرند

و قضبان تر وی مقوی معده بود اما مخشن حلق بود و مصلح وی
کثیرا و صمغ عربی و خاکستر چوب وی چون با سرکه ضماد کنند بر مقعدی
که بواسیر از آن قطع کرده باشند نافع بود و بر گزندگی افعی بان
همین سبیل چون با روغن گل و سداب و سرکه ضماد کنند بر ورم
گرم که در سپرز بود سود دهد گرد ناج بپارسی گردانیده گویند
و فاضلترین آن از مرغ فربه تر بود و باید که با آتش سوخته تر
گردانند و روغن بادام بخورد آن دهند منصل و طبیعت آن گرم و
تر بود و معده گرم را نافع بود و ابدان متخلخل و کسی که ریاضت
بسیار کشیده بود و خواهند که زود قوت وی زیادت شود و مضر
بود بمعده ضعیف و مصلح وی سکنجبین بود کرسنه بیونانی
اروبس گویند و بشیرازی کسنک و آن حبی است که طعم وی میان
ماش و عدس بود و رنگ وی بسرخی زند و چون مقشر کنند برنگ
عدس مقشر بود و هیچ چیز کاو را مانند وی فربه نکند و در ولایت
را مجرد دوکان فیروز و بیضا بسیار کارند و نیکوترین آن بود که
لون آن بسفیدی زند فرد مشقی یا مصری بود و طبیعت آن
گرمست در اول تا دوم و گویند در سیوم و خشکست در دوم
سینه و شش را نافع بود و از رطوبات غلیظ پاک کند و بهق
و کلف و اثرها طلا کردن نافع بود و چون با شراب و گزندگی
افعی و سگ دیوانه ضماد کنند نافع بود و گوشت برویاند در
جراحتهای مقعد و مؤلف گوید اگر ابن سینا و رازی و ندانند حرج کنند
و دم الاخوین با هم اضافه کنند و با سکنجبین عنصلی بسرشند و
بر گوشت بن دندان که خورده باشد مکرر نهند البته گوشت بر وی
برویاند و طبیخ کرسنه چون بر شقاق که از سرما بود و حکه که
در بدن حادث شود بریزند نافع بود و چهار درم از وی بریان
کرده و کوفته با عسل لاغر از مواقف بود و چون با سرکه استعمال کنند

باروغن کنجد چرب کرده و عسر البول را نافع بود و دفتق وی
ملین اورام صلب بود که در پستان و اعضا عارض شود و سعفه
و نار فارسی اطلاق طبیعت کند و ادرار بول و صفت طحن کردن
وی چنانست که بگیرند کرسنه فربه سفید و آب بر سر آن بریزند
در زمانی نیک تحریک آن می کنند تا آب بخورد پس از آب بیرون
آورد و بریان کنند تا منقشر شود پس با سیاب خرد کنند و نمکی
نمک بپزند و مقدار ما خود از وی دو درم بود تا سه درم و خلطی بد
از وی حاصل شود و غذائی خشک بود و بسیار خوردن وی عوض
بول خون براند بغوث ادراری که در وی هست و مسهل خون بود
بمغص و گویند مصلح وی گلاب و جو بود و گویند مصلح وی گل ارمنی
و کاکنج بود **کرشف** قطن است و گفته شد **کرا و یا** کرا و یا بر گویند
و قرنباد قرنباد و بیونانی اقاروا و به لغتی دیگر تغره و این زیره
رومی است بشیرازی کرویه خوانند و در قوت نزدیک بانیسون
بود و بمعده بهتر از زیره بود و طبیعت آن گرم و خشک است در
دوم و گویند در سیوم و جالینوس گوید گرم و خشک بود در
اول و نیکوترین بستانی تازه بود بادها را بشکند و هضم طعام
بکند و بول براند و کرم بکشد و حب القرع بیرون آورد و قوت
معده بدهد و شکم ببندد و خفقان که از اخلاط لزج بود سود دهد
و مغص و مقدار ما خود از وی دو درم بود و اگر هر روز ناشتا در
دهن کنند و رها کنند تا نرم گردد و بخایند و فرو برند ضیق النفس را
بغایت نافع بود و نفخ معده و امعا و گرده و مثانه را سود دهد
چون بدان ادمان کنند بلغم که در معده بود بگدازاند و جالینوس
گوید سنگ امعا را نافع بود چون با غذا استعمال کنند مسمن بدن
بود و مقوی آن و گویند مضر بود بشش و مصلح وی سعتر بری
و بدل آن نیم وزن آن کمون نبطی و نیم وزن انیسون **کرویا فاسیه**

شامیه و کرویا رومیه جبلیه قردمانا ست و گفته شده **کرکات**
چند قوقی است و گفته شد **کرکرهن** عاقرقرحاست و گفته شد
کرکر صنوبر کوچک است که معروفست بتخم قریش و بشیرازی انرا
کاج خوانند و گفته شد **کرمدانه** صاحب منهاج گوید زعفران
و گفته شد و صاحب جامع قولی چند آورده گوید که عروق الصفرا
و هم گوید اصول ورس است و گوید ورس نوعی از انبات
کرسنه و کردمانه نیز گویند و جرمدانق و جردمانق و عاقفی
گویند تخم درختی است که در میم گفته شود و بعضی گویند
انجره است و خلافست و مولف گوید بتحقیق که این تخم نوعی از
ماذریون است و بغایت گرم بود و بشکل خوردانه بود و مسحق قبل
بود بغایت و مسهل مادرا صفرا و مره بود و دو درم از وی کشنده بود
و از خوردن وی حکه و ورم عارض شود و بکشد مداوای کسی که
آن خورده باشد مانند مداوای کسی که فرفیون خورده باشد **کشک**
بپارسی کلنبک گویند نیکوترین آن بود که باز چید
ه باشد و باید که چون بکشند بعد بعد از چند روز بپزند با سرکه
و دیگر با آب و نمک بپزند و صاحب منهاج گوید با زیره کرم بپزند
بعد از آن حلوا قند یا عسل بخورند و طبیعت وی گرم و خشک بود
و گویند سرد بود و شریف گوید دماغ وی و زمره وی جو با روغن
زنبق بیامیزند و سعوط کنند نسیان زایل کند و هیچ چیز فراموش
نکند و چون مغز وی در چشم کشند شبکوری را نافع بود و قضیبها
وی چون خشک گردانند و بیامیزند با مثل آن زنجبیل سوخته
و کف دریا و نبات و حب اجزا متساوی و در چشم کشند سفیدی
سفیدی که در چشم بود بسبب آبله بود باشد یا کهنه زایل کند
البته و دماغ وی چون با آب حلبه بگدازند و طلا کنند بر اورام
بن در حلبین نافع بود و چون تخم وی بگدازند با سرکه عنصل

مطبوخ بیاشامد چند روز بیابی نهایت کمال نافع بود و زهره‌ی وی
چون با عصاره‌ی مرزنجوش بگدازند و صاحب لقوه سعوط کند
مخالف محل لقوه در محلی تاریک چنانچه هفت روز روشنی نبیند
و روغن گردکان در محل لقوه می مالد بکلی زایل شود و چون زهره
وی با آب ورق سلق بیامیزند و سعوط کنند سه روز فالج و لقوه
را نافع بود و زهره‌ی وی بر جرب متقرح و بر برص لطوخ کردن نافع
بود **کدیه** گویند قثاء الکبیت و خلافست انچه محقق است
قثاء الحماریست **کردنص** بپارسی شکنبه گویند و نیکوترین
آن بود که از شکم بز فربه و میش بیرون آورند و طبیعت آن
سرد بود و عصانی و باید که با سکباج بپزند و خولنجان و فلفل
با ابتدا ... کرفس و آب زیره ملطفه و تا جای هر که ادمان خوردن
وی کند بلغم بسیار پیدا کند و دشخوار از شکم بیرون آید و باید
که بعد از آن جوارشات مسهله بخورند و وی دشخوار هضم شود و غذا
اندک دهد و جالینوس ... وی بلغمی بود و اولی آن بود که بپزند
در خولنجان و فلفل **کرک** بپارسی کرکدن گویند و آن حیوانی
بود که یونانی ریما خوانند و میان هر دو چشم سروی داشته
باشد بزرگ و بقوت وی بغایت بود تا بحدی که فیل بسر
آن سر و بردارد و گویند زهره‌ی وی چون بخور کنند با دها
و هر جای که باشد زایل کند **کزبره** و کسبره نیز گویند و نعنع و
یونانی فوتریون و بپارسی گشنیز و نیکوترین آن بستانی
تازه فربه و طبیعت آن سرد بود و تر بود در آخر درجه‌ی اول یا
دوم و آنچه خشک بود سرد بود در سیوم و بقراط گوید در وی
حرارت و برودت بود و نزدیک جالینوس میل بسخونت دارد
و مرکب بود از قوت متضاده و ... روفس
و غیر ایشان گویند سرد است اگر نه سرد بودی عصاره‌ی وی

نبودی به تبرید و جالینوس گوید اگر نه گرم بودی خنازیر را
تحلیل نکردی و بدرستی که این فعل بالخاصیت میکند یا از بهر
انکه جوهر وی لطیفست و غواص و زود نفوذ و غوص میکند
و جوهر سرد غوص نکند لیکن چون بیاشامند محلل حرارت بود
بردی و فعل سردی وی باقی باند اگر نه سرد بودی حمره را تسکین
نبودی و دردی مضغ تخدیری بود و چون تر وی با خشک
بخایند بوی سیر و پیاز زایل کند و عصاره‌ی وی با شیر زنان
تسکین هر ضربانی سخت بود و چون با سویق بر حمره و نمله ضماد
کنند نافع بود و همچنین بر شری و ورم خصیه که از گرمی بود
و نار فارسی ضماد نافع بود و چون با ارد باقلا ضماد کنند بر
خنازیر بگدازاند و چون با سرکه و اسفیداج و روغن گل جهت
اورام حار نافع بود و جهت دوار که از بخار مراری بود یا بلغمی
سودا بود خوردن وی ... چشم و ... واشامیدن وی خفقان
نافع بود و بخاصیت بخارات را ... کم کند ...
طعام مصروعان جهت بخار معده ... چون بکوبند و آب
آن در بینی چکانند قطع رعاف بکند خاصه چون ...
نوره ... آب وی کحل کنند و چون آب وی با شیر زنان
حل کرده در چشم چکانند ضربان را ساکن گرداند و چون با نبات
بیاشامند ... که از گرمی بود سود دهد و دفع ضرر
و چون خشک وی کوفته با عصاره‌ی ... مضمضه کنند و
تسکین ورمهای دهن و زبان ... بود زایل کند و گشنیز خشک
... مقوی دل و مفرح بود خاصه در مزاجهای گرم و درد ورم
... با سپیدی ... آب لسان الحمل چون بیاشامند قطع خون
و منع قی و جشاء حامض که بعد از طعام بود و خشک
وی بریان کرده شکم ببندد و بسیار خوردن ذهن را مخلط کنند

و چشم را تاریک و منی خشک گرداند و باه بشکند و نسیان آورد
و مصلح وی سکنجبین سفرجلی بود و خوزی گوید چون گشنیز خشک
بسایند و با نبات شربت سازند و بیاشامند قطع نعوظ بکند
و همچنین اگر با نبات سفوف سازند و تر وی چون با مرغ فربه
بپزند مرق آن جهت سوزش مثانه سودمند بود و خشک وی
وسواس گرم را نافع بود که سبب آن از شرب بود و چهل درم
از آب وی گویند کشنده بود و اگر مضرت وی بدل رسد و سدر
و غشاوه و جنون آورد و حال وی مانند حال مستان بود و با
همچنین چون از تر وی بخورند مقدار نیم رطل اختلاط عقل
و غلط آواز و سبات آورد و مانند مستان کلام وی فاحش بود
و از مجموع بدن بوی گشنیز آید و مداوای وی قی کنند بطبیخ شبت
و روغن زیت و بوره ارمنی و بعد از آن زرده تخم مرغ نیم برشت
بنمک خورد و فلفل و مرق مرغ فربه یا بط با نمک بسیار و فلفل
خورد و شراب صرف محکم اندکی بیاشامند و یا میبختج و ابو
الحسن گوید گشنیز تر چون آب وی تنها بسیار خورند زهر بود
و اگر با سبزه و تره گون از بقول منع آن نکنند و اگر با سموم بود
سمی بود و اگر با بقول بود بقلی بود **گزانگبین** چیزیست مانند
ترنجبین و آن طلیست که بر ورق طرفا می افتد و نیکوترین آن
آن بود سفید بزرگ دانه مانند مصطکی مرطوب مزاج را
نافع بود و سرفه و خشونت سینه که از رطوبت بود سود دهد
و مقدار مستعمل از وی هفت درم بود تا بیست درم **کسیلا**
قشوری بود مانند سلیخه سودا و آن دو نوع است یک نوع وی
سطبر بود و آنرا کسیله خوانند و یک نوع تنک و باریک بود
مانند شنطرح و آنرا کسیله گویند و نیکوترین آن باریک بود
که میل بسرخی داشته باشد و طبیعت آن گرم بود در حدود

درجه اول و خشک بود و خوزی گوید معتدل بود در حرارت و رطوبت
است و معده را نیکو بود و فربهی آورد و هم عود وی و حب وی
حرف بود و مقدار مستعمل از وی سه درم بود و اصحاب بلغم و
رطوبت را نافع بود سده گرده و رحم بگشاید و حیض و بول براند
و کرم بکشد و فولس گوید چون دود آنکه از وی کوفته بعسل بسرشند
و بر دندان که درد کند و جنبد بنهند محکم کند و درد زایل کند و اسحق
گوید مضر بود بمعا و مصلح وی کثیرا بود و بدل وی منات است
کسب السمسم بپارسی خره کنجد خوانند و کسب الخروع خره
بید انجیر و هر دو از سموم شمرده اند و نشاید که خورند و معالجه
آن قی کنند تا معده از آن پاک شود **کشک الشعیر** بپارسی
شیر جو گویند و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظتر از جو آب بود
و در تبرید و ترطیب کمتر از وی بود مزاجهای گرم و خشک را نافع
بود و دفع تب و تشنگی که از گرمی و خشکی بود بکند **کشوث**
اکشوث است و گفته شد **کلنج** نوعی از کماه است و کلیکان
و شحر نیز خوانند و آن در رمل روید و اکثر در ماوراء النهر و خراسان
باشد و در طرف پارس نیز می باشد و مولف گوید بشیرازی کل
کنده گویند و آنرا مجذر باشد و زنان جهت فربهی در حلوا کنند
و خورند و مست کننده بود چون تر بود و بمقدار گرده بود و
کوچک و چون خشک شود از گردکان بزرگتر بود و اندرون وی
مجوف بود و طبیعت آن سرد بود نه همچون انواع فطر و کماه
و خالی نبود از رطوبت غریبه با یبوست و جوهر وی حرارت
بنشاند و دیر هضم شود و غلیظ بد و مصلح وی مری و زیت و دار
چینی و صعتر و نمک و فلفل بود **کشنه کشت** نباتیست در هم
بپیچد مانند ریسمان تافته و عدد آن پنج بود و مولف گوید و
بشیرازی آنرا پیچک خوانند و از طرف هند آورند و طبیعت آن

شیخ الرئیس گوید گرم و خشک بود در دوم و ابن رضوان گوید در
اول جرب و قوبا را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ بود و رطوبات
فاسد و ابن ماسویه گوید ملطف و محلل بود و نافع بود جهت اصحاب
بلغم و رطوبت و بثور و ریشهای سرد ضماد کردن و ابن سرافیون گوید
بخاصیت منقطع شهوت باه بود و مقلل منی و شیر و مصلح ان
حب صنوبر بود و مولف گوید از خواص وی انست که زنان
شیر از اگر بچه کوچک شیر خواره بیا دگیرید در گهواره ایام
بگیرد و در سینه سر ایشان یک عدد بنهند قرار گیرد و دیگر گریه نکند
کصنیتون بادنجان بری خوانند و مرفاعی نیز گویند از بهر
انکه بر جامه می چسبد و ساق ان مانند نیک کز بود و بر وی خار
بود که بر دست بچسبد و ثمر وی مانند جوز خبا بود و گویند
دخار ناک بود و در باغهای شیراز بسیار بود و تخم ان محلل بود و
و دق آن چون خشک کنند و سحق زده در چشم کشند سفیدی چشم
زایل کند و الله اعلم **کعب الخنزیر** کعب خوک چون بسوزانند
و سحق کرده سنون سازند و سنونی قوی باشد و چون با سکنجبین
بیاشامند تشنگی بنشاند و نفخ که در شکم بود سود دهد **کعب
البقر** کعب گاو چون سوخته سنون کنند دندان متحرک را
محکم کند و چون با سکنجبین بیاشامند سبز بگدازد و محرک
شهوت باه بود و برص را نافع بود و با عسل مفرح دل بود و بدن را
فربه کند و جگر را قوت دهد و شربتی از وی سه مثقال بود و
چون در چشم کشند روشنی بدهد **کبنوی** بیونانی قفس گویند
و آن پوست بهار خرما بود و انچه از نخل بود آنرا کافور گویند
و قفو را خوانند و آنچه ماده بود کفری و کفغواه گویند و بکوبند
آن خوشبوی عفص تر بن کشنف بود که اندرون وی جرب بود
و وی قابض بود و چون در ضمادات دم سها کنند منع ریشهای

بد بکند و اسنر فامفاصل را نافع بود و چون در ضمادات شکم کنند
معده ضعیف را نافع بود و درد شکم و جگر را موافق بود و چون
موی بطبیخ وی بشویند چند نوبت موی را سیاه کند و چون
طبیخ وی بیاشامند درد اعصاب را نافع بود و درد گرده و مثانه
و احشا و قطع سیلان فضول از شکم و رحم بکند و قوت وی بدهد
و بهار که در اندرون وی بود مانند بکر بکر بود و حمار نیز چون بخورند
و چون بپزند همان عمل کفری میکند **کلیه** بپارسی گرده گویند
و وی معتدل بود در گرمی و خشکی و ابن ماسویه گوید سرد و
خشک بود و گویند سرد و تر بود و خلطی بد از وی متولد شود و
عسر الهضم بود و دیر از معده بگذرد و ابن ماسویه گوید محمود ترین
گرده بود خاصه چون گرم بود و صاحب منهاج گوید بهترین گرده
حمل بود گوینداولی آن بود که با سرکه و مری بپزند یا با نمک و
فلفل و دارچینی همچنان با پیه وی بخورند **کماه** انواع است
یک نوع غوشنه گویند و کفنه شد و در قطر نیز انواع ان
گفته شد **کماشیر** با سر جوبه گویند صمغیست مانند جاوشیر گویند وی
ظلیست و گویند بتحقیق صمغ کرفس کوهیست که قطر اساليون
تخم انست و وی در همه احوالی اقوی بود از جاوشیر و گرم و خشک
بود در دوم و گویند گرمی وی در چهارم بود بول و حیض براند
و بچه بیندازد و محکم بعونه قوی و بی نظیر بود در اسهال
آب زرد وی مریب و محلل بود **کمثری** بپارسی امرود گویند
وان انواعست و فاضلترین انواع ان نوعیست در خراسان
که آنرا شاه امرود گویند و ان انواع است و فاضلترین انواع
وان مانند ابنات تبسنه بود و خوش بوی خوش تنگ پوست
تنک بزرگ و بعد از وی سحتانی بود در سپید و ان معتدل بود و گویند
سرد و تر بود و یک نوع که آنرا حسینی خوانند سرد بود در اول

و خشک بود در سیوم و بصری گوید کمثری سرد بود در اول و خشک
بود در دوم و حسبنی سردتر بود در اول و آن نوع که شاه امرود
خوانند شکم براند و کثیر الغذا بود و کمثری بیشتر از فواکه نیک
غذا بدهد خاصه آنچه بزرگ و شیرین بود و آنچه ترش بود شکم ببندد
خاصه خشک کرده وی و قوت معده بدهد و تشنگی بنشاند
و مسکن صفرا بود و خلطهای صفراوی در ماده آنکه قابض بود
علاج کسی که قطر خورده باشد و اگر قطر کمثری بپزند ضرر آن کمتر
شود و خوردن وی منع از غذا منع صعود بخار از سر بکند
و بجا صبیتی که در وی است قولنج آورد و پیرا مضر بود و
مصلح وی ماء العسل بود با ادویهای گرم باز نجبیل مربی
و حب وی کرم را بکشد و بقراط گوید کمثری چون صلب بود
و سرد و مجفف بود شکم ببندد و آنچه رسیده بود نرم و
شیرین بود پس مسخن و مرطب بود و شکم ببندد و شیخ الرئیس گوید
مقوی معده بود و روفس گوید آنچه متولد شود در بدن از وی محمود
از آن بود که از سبب متولد شود و دشخوار هضم شود و از وی
گویند نشاید که آب سرد بر سر آن خورند و بعد از وی طعام غلیظ
بخورند و اگر یک سنگ که صادق بود بخورند باید که خواب نکنند
و بعد از آن شراب کهن صرف بیاشامند با زنجبیل مربی
و ابن ماسویه گوید زیت کمثری طبیعت ببندد و دابغ معده
و مقطع اسهال مرار صفره بود **کمادریوس** یونانی خامانطیس
گویند معنی آن صنوبر الارض بود و صاحب منهاج گوید تخم کرفس
رومی است و صاحب کامل گوید طرخون رومی است یا کمافیطس
رومی و بعضی گویند برگ و شاخ تنه است و هم خلافست و مولف گوید
حشیشی است که گلی بنفش رنگ دارد و با آخر تخم کرده و بشیرازی آنرا
ماشر دارو خوانند و تلخی وی زیادت بود از ایرزی و صاحب منهاج

گوید که بهترین آن بستانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیوم و گویند گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و گویند
گرمی وی در سیوم بود و گویند گرمی در سیوم بود مفتح و جلا
دهنده اعضاء باطن بود و در وی قوت مسهله بود و چون
بر صلابتها نهند و بر ریشهای عفن با عسل سود مند بود و چون
بیاشامند عرق النسا را نافع بود و سده جگر بگشاید و یرقان
سوداوی را نافع بود و چون مدت روز پیاپی بیاشامند
خاصه با شراب بول و حیض براند و مقدار شربت از وی یک
مثقال بود و گویند مضر بود به شش و مصلح وی انیسون بود و
بدل آن نیم وزن آن سیسالیوس و دانگ و نیم آن سلیخه و دیسقوریدوس
گوید چون با ماء العسل چهل روز بیاشامند عرق النسا
و علت جگر و گرده و معده را نافع بود و طبیخ وی چون بیاشامند
دفع ضرر خانق النمر بکند و چون با شراب بیاشامند احشاء
بالایی پاک کند و مسهل بلغم غلیظ بود و شربتی از وی یک درم
نیم بود و بدیغورس گوید بدل آن بوزن آن سیسالیوس بود و
دو دانگ و نیم آن سلیخه و ابن ماسویه گوید بدل آن بوزن آن
زراوند کرمانی بود و گویند بدل آن کمادریوس است **کمافیطوس**
یونانی خامادریوس خوانند و معنی آن بلوط الارض بود
و بعضی طوقریون خوانند و آن در جایگاه خشن و سنگستانها
و گویند برگ و شاخ اسقوا است و خلافست مولف گوید گیاهی
سبز رنگ بغایت تلخ و آن ورق قضبانی و تخمی بود اما اندک
تخم دارد بیشتر ورق بود و بشیرازی آنرا ازماداروی تلخ خوانند
و بهترین آن تازه بری بود که بعد از ادراک تخم گیرند و طبیعت آن
گرم و خشکست در سیوم و گویند در دوم و وی مفتح و ملطف بود
و چون با عسل بر ریشهای فرمن نهند پاک کند و چون بیاشامند

نانخواه وی یا باآب بپزند نافع بود جهت سرفه کهن و ابتداء استسقا
و حیض و بول براند و سپرز بگدازد و بچه بیرون آورد و شریف
گوید چون با آبی اندک بپزند و بپالایند و سه روز پیاپی هر روز
سی درم بناشتا با زیت بیاشامند کرم شکم بر براند و
مقدار شربتی از وی تا نیم دانگ بود و وی سودمند بود
جهت دردهای مزمن که در نواحی است و شش بگدازد و چون
سحق کنند با جلاب بیاشامند تشنج و یرقان و نفخ که در
رحم بود و سوء الهضم و ابتداء استسقا را بغایت نافع بود و بدل
آن عروق غافت بود و بدیغورس گوید بدل آن اسقولو
قندریون بود بوزن آن و بنا روف گوید بدل آن بوزن
آن سلیخه بود **کمون** بستانی زیره گویند و کرمانی و فارسی
و شامی و نبطی بود کرمانی سیاه بود و فارسی ابلغ رسیده
بود و جبلی برزدی زند و قوی تر بود از شامی و نبطی و کرمانی
را قوی تر بود از فارسی و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
و گویند گرم است در دوم بود کرم را بکشد و بادها تحلیل کند
و هضم طعام بکند و چون با آب وی روی بشویند لون را صافی
کند و بولس گوید کرمانی شکم ببندد و نبطی براند و ابن ماسویه گوید
چون بریان کنند و در سرکه خوابانند شکم ببندد و بادهای غلیظ
ساکن کند و مجفف معده و جرب را نافع بود و اگر زن با زیت
کهن بخود برگیرد قطع کثرت حیض بکند و چون در سرکه خوابانند
و خشک کرده سحق کنند سفوف سازند و بدان ادمان کنند باز
قطع شهوت طین بکند و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع
سیلان لعاب بکند و چون با سرکه سحق کنند قطع رعاف بکند
و چون تنها بخایند و آب آن در چشم چکانند خون را ببندد
و عصاره بری وی چشم را جلا دهد و بری وی سیاه رنگ بود

مانند شونیز و نوعی از بری هست که تخم وی مانند تخم سوسن بود و
چون با شراب بیاشامند گزندگی جانوران را نافع بود و سنگ
بریزاند و مقدار شربتی از وی دو درم بود و گویند مضر بود بشکم
و مصلح آن کثیرا بود و بسیار خوردن وی لون را زرد گرداند
و بدل آن کرمانی یک وزن و نیم نبطی بود و چون با سرکه بیامیزند
فواق را ساکن کند و چون با زیت و عسل بیامیزند و ضماد کنند
بر اثرهای سیاهی که در زیر چشم بود زایل کند و تخم خیار بر ورم
انثیین که از گرمی بود ضماد کردن نافع بود و بنا روف گوید
بدل آن بوزن آن کرمانی بود و گویند بدل آن تخم کرنب بود
والله اعلم بالصواب

باب اللام

لادن نیکوترین آن چرب خوشبوی بود که لون آن بزردی
زند و هیچ رمل و ردی نبود و در روغن حل شود و هیچ ثقلی
نداشته باشد طبیعت آن گرم بود در آخر درجه اول و گویند
در آخر درجه دوم و وی تر بود و گویند سرد و قابض بود و این
قولی دور است و گویند خشک بود و جوهر وی بغایت لطیف بود
و در وی قبضی اندک بود و منضج رطوبات غلیظ باشد و ملینی
معتدل و قوت بن موی بدهد و برویاند و با روغن مورد موی را
نگاه دارد اما بر داء الثعلب و داء الحیه تمامتر نیست که برویاند
و معالجه آن در داروهای دیگر بود که تحلیلی بسیار در ایشان
بود و چندان لادن و اگر لادن در [illegible] دامن بخور بچه مرده
و مشیمه بیرون آورد و مقدار ماخوذ از وی تا نیم مثقال بود
و ملین صلابت معده و جگر بود و قوت ایشان بدهد و چون
ضعفی و سردی در ایشان بود چون با پیه خوک حل کنند و بر
ورم مقعد نهند درد ساکن کند و چون با روغن گل حل کرده
حقنه کنند هیچ را نافع بود و گویند منفخ سن بود و گویند مضر بود

بسفلی و مصلح آن سنبل الطیب بود **لازورد** بپارسی لاجورد
گویند و نیکوترین آن برخشی بود و مؤلف گوید بخاصیت تفریح
و تقویت در وی زیادت بود که در نوع دیگر وی بسبب همسایگی
لعل و نوع دیگر زمانی بد بود و سبب همسایگی اسرب و طبیعت
آن گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم و قوت وی مانند حجر
ارمنی بود لیکن لاجورد ضعیفتر از وی بود در مسهل سودا و گویند
قوت وی مانند لذاق الذهب بود اندکی ضعیفتر و لاجورد مسهل
سودا بود و هر خلطی که غلیظ بود و با خون آمیخته بود و مالیخولیا
را نافع بود و ربو و چون زن نیم درم از وی در فرزجه کند
با یک درم روغن زیت بچه نگاه دارد در رحم تا بیرون رسد
و از افتادن ایمن بود و شربتی زیادت از وی تا یک درم بود
و درد گرده و مثانه را سود دهد و تا ثیل قطع کند و چون با سرکه
سحق کنند و بر برص طلا کنند زایل کند و موی مژه برویاند و چون
زن بخود برگیرد حیض براند و لاجورد مضر بود بمعده و مصلح
مصطکی با خمانا بود و بدل آن حجر ارمنی بود و گویند بدل آن
لذاق الذهب کانی بود **لاعیه** نوعی از یتوعات است
و گل زرد دارد مانند گل سنبت و ورق وی بزردی زند و ورق
اندک داشته باشد و در دامن کوههای بسیار بود و چون شکسته شود
شیر بسیار داشته باشد و زنبور عسل بر گل وی چرا کند و بعضی
گویند نبات شبرم است و فی الجمله طبیعت آن گرم و خشک است
در سیوم و گویند در چهارم و از خواص وی آنست که اگر
در مقامی که ماهی بود در آن آب اندازند ماهیان همه بر روی
آب افتند و لبن وی مسهل آب زرد بود و استسقا را نافع
بود و ورق وی چون بپزند و بخورند همین سبیل را کند و ورق
وی بکوبند و عصاره آن بپاشند مسهلی قوی بود و فعل وی

اقوی بود از لبن وی اما مغثی بود و بدل آن فراسیون باشد
لالا گیاهیست که از طرف مکه می آورند و جهت بواسیر
بخور کردن بغایت نافع بود خاصه نزف آن و درد مقعد را ساکن
کند و چون بپاشند خون را ببندد و طبیعت وی مسخن بود
و در وی قبضی بود و بسیار از وی مضر بود بمثانه و مصلح وی
حب الآس بود **لبلاب** قنبوله خوانند و آن نوعی از حشیش
است و معروف بود بعشقه و حلبوب نیز گویند و بشیرازی
مرسه خوانند و نبات وی بر هر نباتی که نزدیک وی بود باز
پیچیده شود و آنرا حبل المساکین گویند و طبیعت وی معتدل
بود در حرارت و یبوست و گویند گرم و خشک بود در اول
و گویند سرد و تر بود و وی ملین و محلل بود و اگر عصیر وی با روغن
گل بر پنبه در گوش چکانند که درد کند نافع بود و درد سر
کهن و سینه و شش و ذبول و سده جگر نافع بود و ورق آن
با سرکه سپرز را نافع بود و آب وی مسهل صفرا سوخته بود
و صاحب منهاج گوید شربتی از وی سی درم بود با نبات بی آنکه
بجوشند و غافقی گوید شربتی از وی نیم رطل که آب بود و جاگیر
چهل و پنج مثقال و نیم بود با بیست درم نبات و اگر بجوشانند قوة
وی ضعیف شود و نزفه که از حبس طبیعت بود و قولنج که از
سبب آن خلطی گرم بود و محلل ورمی بود که در مفاصل و احشا
شده چون با فلوس خیار چنبر مستعمل کنند قرحه امعا را نافع بود
چون با روغن بادام بپزند و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی
نبات بود و لبن لبلاب بزرگ موی بسترد و سلس بول شود و
ضعیفتر وی مسهل خون بود و بدل لبلاب ورق وی
خطمی و خبازی بود **لبان** خردل بری خوانند و آن درخت
مانند خردل بود نه بطبیعت و آن حرارت که خردل دارد ندارد

و در بطنه اخینه خوانند و آنرا بترکی قجی خوانند و آن تره بود.
از حماض و غذا بیشتر دهد و نیکوتر از وی بود بمعده چون
بپزند و بخورند و شریف گوید چون بپزند و در طبیخ وی طفلکان
که از ضعف اعصاب و برودت براه نمی توانند رفت چون
در آن نشانند و نافع بود تخم وی چون سحق کنند و با شیر بسرشند
و بر روی مالند کلف ببرد و حسن زیاده کند و لون نیکو کند
و اگر بر آن ادمان کنند نمش و برش زایل کند و چون با شراب
صرف باهم بیاشامند یا با میبختج سنگ بریزاند و اگر از تخم وی
لعوقی کنند و بیاشامند تا لعق کنند سرفه کهن را نافع بود

لبن

بپارسی شیر گویند و آنچه حلیب بود ابن ماسویه گوید گرم و تر
بود و گرمی وی کمتر باشد و دلیل حرارت وی حلاوت است
و همو گوید قوت وی در حرارت و وسط درجه اول و در رطوبت
درجه دوم و رازی گوید از قول جالینوس که حرارت وی زیادت
نبود بر برودت و برودت وی زیادت نبود بر حرارت و در
حرارت میان بلغم و خون بود بلکه بخون نزدیکتر بود و از بلغم دورتر
و ماسرجویه گوید گرم و تر بود خاصه چون غلیظ بود و صاحب
منهاج گوید لبن وی سرد و تر بود و حلیب وی تری کند
از غیر وی بود و همو گوید معتدل بود و مقوی بدن و چنین گوید
باید که نظر کنند و به بیند اعضایی که وی هضم می کند
چه طبیعت دارد و عضو که هضم می کند پس سرد و تر باشد
از بهر آنکه طبیعت وی سرشت و صاحب منهاج گوید بهترین آن بود
که بغایت معتدل القوام بود و بر روی ناخن بایستد و صالح
ترین شیرها شیر زنان بود و بعد از آن حیوانی که نزدیک بطبیعت
آدمی باشد در طبع و آنچه گوشت دارد و گوشت حیوانات
دلالت بر جودة البان و رداءة آن کند اگر از حیوانی مثل سگ و

و گرگ و شیر و یوز و سباع و امثال آن که گوشت ایشان حرام بود
بد بود اما گوشت حیوانی که خوشبوی بود مثل گوسفند و بز و گاو و
اسب و خرگور و آهو و امثال آن نیکو بود موافق بود و شیر حیوانی
که لون وی سفید بود قوت وی ضعیف بود و آنچه سیاه بود
اقوی بود و نیکوتر بود و دیرتر بگردد و در بهار رطوبت وی و رقت
وی زیادت بود و در تابستان ثخونة و حموضة نیکوتر بود و
این از جهت آنست که زرعی که آن زمان خورد ازسم و اغلظ بود
و آنچه در بیشها چرا کرده باشد غیر این ارطب بود و شکم را براند
و آنچه در کوه چرا کرده باشند اجف و اسخن بود و نیکوترین شیرها
شیر جوان سن بود و کوچک سن شیر وی تر بود و بزرگ سن شیر
وی خشک بود و شیر مرکب از سه جوهر بود جبنیه و مائیه و زبدیه
و چون از یکدیگر جدا شود هر یکی فعلی خاص داشته باشد و شیر
چون با عسل بیاشامند ریشهای اندرونی از اخلاط غلیظ پاک
گرداند و نضج دهد و غذایی نیکو دهد و دماغ بیفزاید خصوص شیر
زنان و زود هضم شود چون از خونی متولد شده باشد که در
غایت انهضام بود و اولی آن بود که چون شیر بیاشامند نخسبند و
هیچ غذایی بر سر آن نخورند تا وی بگذرد و نافع بود بغایت مزاج
گرم و خشک را چون در معده وی صفرا نبود و با عسل و نبات
هضم را یاری دهد و نیکوترین خوردن اوقات وی بهار بود که آن
زمان معتدل بود در غلظ و لطافت بود و حسنه در وی بیشتر
بود از تابستان و در زمستان نشاید که خورند و نشاید که تا چهل روز
که زاینده باشد شیر وی خورند بسبب لبانه و شیر وی چون باز
با نبات بیاشامند لون را نیکو بود خاصه زنان و فربهی آورد
تا بجدی که صاحب مزاج گرم و خشک چون در آب نیم نشیند زود
فربه شود و جرب و حکه را نافع بود و باه برانگیزد و شیر پخته که

سنک باتش تافته باشد یا باهن داغ کرده شکم ببندد و شیر خوردن مفرط بنج را نافع بود و کسی که ادویهٔ کشنده خورده باشد خاصه ذراریح و ارنب بحری و خانق الذیب و بیخ شوکران و دولی تریاق زهرها بود حتی افعی و وی در معدهٔ صفراوی مستحیل صفرا شود و منفخ بود و سده در جگر پیدا کند و مضر بود باصحاب سیلان دم و هیچ چیز مضرتر بر بدن انسان نبود از شیری که نا شایع باشد و شیر مضر بود با ورام باطنی و اعصام و اورام بلغمی و چون بسیار خورند برص آورد و شپش در بدن پیدا کند الا شیر شتر که وی برص کمتر اورد و شیر علاج نسیان و غم و وسواس بود و مضر بود به لثه و دندان و تاریکی چشم آورد و شکوری و خفقان که از رطوبت بود که سبب آن از خون یا از بلغم بود مضر بود و سنگ کرده و سدهٔ جگر احداث کند و اولی آن بود که بعد از وی مضمضه کنند بشراب و عسل یا پیش از خوردن وی بماء العسل مضمضه کنند و بعد از انکه خورده باشند بشراب صرف و چون جوشانیده بخورند و بعد از ان شیر بخورند نفخ وی زایل کند و اگر شکم بسته شود بسبب شیر مایه یا غیر آن عرق سرد آورد و غشی و حمی یا فصد بود و آنچه با شیر مایه بسته بود زود بخناق کشد و باید که از مملو جات اجتناب کنند که تخین زیادت کند و باید که شیر با آب ممزوج کرده بدهند یا فودنج بنج درم که در ساعت تحلیل کند یا شیر مایه یک مثقال بیاشامند که رقیق کرداند و نفخ و اسهال بیرون اورد

لبن حامض

نیکوترین ان بود که مسکه وی بسیار بود و چون مسکه از وی بگیرند و ترش شود انرا مخیض خوانند و بیاری دوغ گویند و چون مسکه از وی نگرفته باشند بپارسی ماست خوانند و طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند تر بود گرم مزاج را موافق بود و شیخ الرئیس گوید ماست و دوغ مزاجهای گرم مهیج باه بود از

بهر انکه مرطب و منفخ بود و وی دندانرا سود دهد لیکن خلط را خام و بطی الهضم و اسپرز را بود و لثه را از زیان دهد و دوغ معده گرم را نافع بود و خشک و دخانی بود از بهر انکه مسکه از وی گرفته اند اسهال صفراوی و دموی ببندد و تشنگی ساکن گرداند و باید که بماء العسل مضمضه کنند تا لثه را مضر نبود و اگر مستحیل بعفونت یا حموضت دوار و غشی و مغص در فم معده تولد کند و باشد که با تهیضه کشد باید که قی کنند و معده از وی پاک کنند بماء العسل بعد از ان شراب صرف یا مثلث یا فلافلی بیاشامند و روغن ناردین بر معده تکمید کنند

لبن البقر

دو قسم گویند شیر حیوانی که مدت حمل وی بیشتر یا کمتر از مدت حمل انسان بود ادمی را بد بود و آنچه مساوی بود ملایم بود و از بهر آن که شیر گاو مناسب تر و نیکوتر بود و مناسب تر از شیرهای دیگر حیوان بود و دسومت و غلظ وی زیادت بود و غذا بیشتر از همه چیزها دهد و فربهی اورد و بر شیر بگذرد و ربو و سل و نفث الدم و بثور بهای کهن را نافع بود

لبن المعز

شیر بز معتدل بود در میان شیر گاو و شیر خر و نزله را نافع بود و ریش حلق و عرق النسا که از خشکی بود و غم و وسواس و سرفه و سل و نفث الدم را نافع بود و غرغره بدین کردن خناق و ورم ملازه را سودمند بود و ریش مثانه و دسنطور یوس گوید شیر بز ضرر وی شکم کمتر بود از شیرهای دیگر از بهر انکه چرا کردن وی بیشتر در چیزهای قابض بود مثل درخت مصطکی و درخت بلوط و درخت زیتون و درخت حبة الخضرا و مثال ان از بهر ان بلغست که معده را نیکو بود و روفس گوید شیر بز اسهال دی ضعیفتر از شیر گاو بود و باقی در همه احوال مانند وی بود و طبری گوید تنهای کهن را و اسطلاق بطن را نافع بود از بهر انکه بسیار زود و اندک خورد و بر چیزهای تلخ چرا کند و بول براند

و گویند مضر بود با حشا و بدل آن شیر گاو بود **لبن اللقاح** لبن الابل
بپارسی شیر شتر گویند و وی در سوم تر و جبنیه کمتر داشته باشد
بغایت رقیق و مایی بود و سده احداث نکند چنانکه شیرها
دیگر و بلکه سده بگشاید و جگر را نرم کند و ضیق النفس و ربو
ما اصغر را نافع بود و قوت جسم بدهد و مرضهای سپرز را نیکو کند
و با بول وی چون بیاشامند استسقا را نافع بود و اگر با نیم درم
شکر العشر بیاشامند استسقاء گرم را نافع بود و چنین گویند که
استسقاء طبلی و زقی را سود دهد و غلظی که در جگر بود بگدازد
و ورمهای صلب جاسیه و بواسیر را نافع بود و شهوت جماع برانگیزد
و مقدار یک رطل تا دو رطل مستعمل بود و وی زود از معده بگذرد
و غذا کمتر از بیان دیگر دهد و بدل آن شیر برنجیا بود که در نبات جوشیده
دوشیده باشند **لبن النعاج** و لبن الضان نیز گویند
بپارسی شیر میش گویند و سیم و غلیظ بود و جبنیه و زبدیه
بسیار داشته باشد نفث دم و قرحه شش را نافع بود و باز
ندارد که چیز جماع بکند و قوت باه بدهد و ادویه سوخته را
نافع بود و زحیر و قرحه امعا و ربو و سرفه را نافع بود و دماغ بیفزاید
و لون صافی کند و همچنان شیر بز محمود نبود و وی گرم بود و ملایم بکند
و قراقر و مرار و بلغم آورد و قولنج **لبن الحمار** بپارسی شیر
خر در سوم تر و وی کمتر بود و رقیق بود و چون بدان مضمضه کنند و
لثه و دندان را محکم کند بخلاف شیرهای دیگر و سرفه و سل و
نفث دم را نافع بود و عسر النفس و مجموع مرضهای سینه و ریش
مثانه و مجاری بول بغایت نافع بود چون از حلیب وی بیاشامند
مقدار شربتی سی درم بامداد یا کمتر با شکر و ادویه شیرین داده
امعا را و زحیر را نافع بود و موافق نبود اصحاب صداع
و طنین و دوار و بدل وی شیر بز بود و گویند شیر مثبتر بود

لبن الخیل لبن الرماک خوانند بپارسی شیر اسب گویند جبنیه
در وی کمتر بود و زبدیه در وی بگذرد خون حیض که منقطع شده
باشد براند و چون بیاشامند مستی کند و ترکان از او قمیص خوانند
لبن النسا شیر زنان بول براند و تریاق ارنب بحری بود
و درد چشم را نافع بود چون در چشم دوشند و خشونت جسم
زایل کند خاصه چون با سپیده تخم مرغ بود و سل را نافع بود
چون بیاشامند همان زمان که از پستان بیرون آید یا بمکند
از پستان لیکن از زنی صحیح البدن معتدل المزاج بود و در
گوشت گرم و قرحه آن نافع بود **لب** بشیرازی زنجف خوانند
طبیعت آن سرد و تر بود و مصلح مزاج گرم بود و بدن را فربه
کند و وی بطی الهضم و خلطی غلیظ از وی متولد شود و دیر از
معده و امعا بگذرد و وی نفخ در معده و درد پیدا کند و حشای
وی دخانی بود و مهیج قواق و مولد خصی بود و چون با عسل بود
غذا بسیار دهد و مصلح وی بود **لباب القرطم** صمغی است
که از طرف مغرب آورند و طبیعت آن بغایت گرم بود و مفسد بدن
باشد و گویند بوییدن آن عطسه و رعاف آورد و سم هلاک
بود چون بر ورمهای صلب بمالند فراسیون بود و بدل وی
لبن السودا صفت آن در لاغیه گفته شد و جالینوس گوید
در قوت مانند فراسیون باشد و بدل وی **لبن اللاغیه**
شیر یتوعات مانند مازریون و حلتیت و سقمونیا و الجرو طینتا
و انواع آن حار و محرق بود و مفسد خون بود و اگر بر اعضای
چکد بسوزاند و مداوای آن در آبی که بغایت سرد بود نشستن
بود و بخورهای دیگر سرد مولف گوید شیر یتوعات خاصه شبرم
و لاغیه چون در قوبا بمالند زایل کند **لبن الیتوعات**
مغز خشک دانه گویند گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود و قولنج را

بگشاید و استسقاء زقی و لحمی را نافع بود و شربتی از وی سه مثقال بود
با سکنجبین **لبنی** میعه است آنچه سایله بود آنرا عسل لبنی خوانند
و میعه سایله خوانند و آن مانند عسلی بود و در وی جلادت بود
و آن صمغ درخت رومی است و دیگر نیکوترین آن بود که سایل
بنفسه خود و خوشبوی و زرد رنگ و سیاه نبود و طبیعت آن گرم
است در اول و خشک است در دوم و گویند تر است و وی منضج و
ملین بود چرب تر و خشک را نافع بود و سرفه مزمن بلغمی را و از صافی
کند و طبع نرم دارد و چون زن بخود برگیرد با شاید حیض و
بول براند و مسهل بلغم بود بی زحمت تا چون یک مثقال از وی
مستعمل کنند و وی مسمن بود و نزله را ببندد و مصلح وی بوزن
وی صمغ بادام بود که اضافه وی کنند و بدل وی چند بیدستر
و روغن یاسمین بود و گویند بدل وی جاوشیر بود **لحم**
مجموع گوشتها گرم و تر بود و کثیر الغذا و مولد دم اما بعضی از
بعضی فاضلتر و نیکوترین آن متوسط بود و فربهی و لاغری و وسط
عضل معتدل تر بود و خصی کرده فاضلتر از خصی ناکرده و
وی غذای قوی بدن بود و زود مستحیل بخون شود و صنعت
مجموع کننده شود **لحم الحملان** فاضلترین گوشتها گوشت بره
بود و نیکوترین آن گوشت حولی بود و طبیعت آن گرم بود در
اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و معده معتدل و مولد غذا
بسیار گرم و تر بود در اول و نیکو بود جهت بدنهای معتدل و
معده معتدل و چون بسوزانند و بر بهق طلا کنند سود دهد و
خاکستر گوشت سفیدی چشم را نافع بود و گوشت سوخته گزندگی
مار و عقرب و حرارت نافع بود و با شراب گزندگی سگ
دیوانه را سود دهد خوردن وی مولد بلغم بود و مصلح وی مثلث
یا حلوا شکر بود و مضر بود بکسی که غثیان داشته باشد

مصلح وی آن بود که با شهاها فلفل بپزند **لحم النعاج** گوشت
میشینه بود حرارت آن کمتر از گوشت بره بود و خونی بد از وی
حاصل شود **لحم الخنازیر** ترسایان گویند گوشت خوک
بهترین گوشتها بود و گوشت بری وی بهترین گوشت وحوش بود
و آنچه صحیح است بهترین گوشت وحوش گوشت آهو بود
و گوشت خنزیر بری اهلی زود هضم شود و بگردد و غذای اندک
دهد اما بعفونت تر بود و جالینوس گوید موافق انسان معتدل
المزاج بود و گویند قومی که گوشت آدمی می خورند اگر گوشت خوک
بخورند فرق نتوانند کرد لون و طعم و بوی و این دلیل ملاءمت
و مشابهت است و وی غلیظ و لزج بود و قطع لزوجت آن بود
که بحلوای قندی کنند و گویند که بشراب **لحم النعاج** گوشت
فضول آن کمتر از گوشت بره بود بزغاله شیرخوار که شیر نیکو خورده
باشد نیکو بود و اگر شیری بد خورده باشد بد بود و نیکوترین آن یکساله
بود و سبکتر و لذیذتر بود و گویند گوشت آن بحر سرخ بود و جسیم
ازرق بود حرارت آن کمتر از گوشت میش بود و معتدل بود در
رطوبت و یبوست و زود هضم شود و نافع بود برکسی که دمل و داء نهاد
اعضای وی بر می آید خونی معتدل نیکو میان لطافت و غلظ از
وی متولد میشود و چون بریان کرده بود مضر بود بقولنج و مصلح آن
عسل و حلوای قند بود **لحم المعز والاناث والتیوس** گوشت بز ماده
دیر و دشخوار هضم بود و غذای بد دهد و مولد خونی بود که میل بسیاهی
داشته باشد **لحم البقر** گوشت گاو را بهترین آن بود که جوان
سن بود و نیکوترین اوقات خوردن آن بهار بود و وی خشک تر از گوشت
بره بود و در تری کمتر از وی و گویند کمتر از وی و گویند گرم خشک
در چهارم و وی کثیر الغذا بود چون بسکباج بپزند منع سیلان ماده از
معده بکند و وی از اغذیه اصحاب کد بود و دشخوار هضم و غذای

غلیظ دهد و آنچه سیاه بود مرضهای سوداوی تولد کند و بهق و
جرب و سرطان و قوبا و جذام و داء الفیل و دوالی و وسواس
و تب ربع و سپرز پدید آکند و دارچینی و فلفل و زنجبیل ضرر وی
کم کند و در چنین اگر پوست خربزه در دیگ اندازند زود گوشت
پخته و مهرا شود **لحم العجل** گوشت گوساله نیکوتر از گاو و کبش
بود و نیکوترین آن بود که نزدیک زاییدن باشد و طبیعت
آن گرم و تر باشد و غذایی معتدل بود لزوجتی ندارد و خون
نیک از او متولد شود و مصلح اصحاب ریاضت بود و مطبوخ او
مضر باشد و مصلح آن ریاضت و استحمام **لحم الجاموس**
گوشت گاومیش غلیظترین گوشتها بود و کیموس بد دهد و دیر
هضم شود و در معده ثقیل بود و در طبیعت سرد و خشک بود
در جمله گوشتها گرمی وی در طبیعت مانند گوشت نعام و
گوشت سنور باشد **لحم الخصی من الحیوان** گوشت خصی کرده
بهتر از خصی ناکرده بود چون حیوان مزاج وی بخشکی مایل بود
و نیکوترین آن حملی جوان معز بود و ناصالحترین آن بود که میان
فربهی و لاغری باشد بلکه فاضلتر از همه گوشتها بود و گرمی
وی کمتر از خایه دار بود و زود هضم شود و خونی معتدل از وی
متولد شود و فربه آن مرطبترین بود و ملین طبع و لاغر آن
لاغری آورد و مجفف طبع بود و وی مرخی معده بود و مصلح آن
آب فواکه قابض بود **لحم الغزال** صالحترین آن گوشت
آهو بره بود با وجود آنکه مجموع گوشتهای صید بد بود و خون
غلیظ سوداوی از آن متولد شود و آهو بره بدنی وی کم
داشته باشد و نیکوترین آن خشف باشد و طبیعت آن
گرم و خشک است قولنج را سود دهد و فالج و مصلح بدنی بود که
فضول بسیار داشته باشد و وی مجفف و مسخن بود و مصلح وی

ادهان و حموضات بود **لحم الارنب** گوشت خرگوش بعد از
گوشت آهو بود و بهترین گوشت صید بود و نیکوترین آن بود
که سگ صید کرده باشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و
مرق گوشت وی صاحب نقرس و مفاصل نشیند نزدیک بود
بمنفعت مرق ثعلب بود و گوشت بریان کرده وی قرحه امعا را
نافع بود و شکم ببندد و بول براند و بهی آورد و مصلح وی بابزار
ملطف بود **لحم الابل** گوشت گاو کوهی اصل او بد بود
درد وی بکدرد و بول براند و وی غلیظ بود و تب ربع آورد ه
لحم الکباش الجبلیه والحمار الوحشیه گوشت گوسفند کوهی و
خر گور طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم غذایی بد دهد و
دیر الهضم بود و لحم الکباش سودمند بود بکسی که ذراریح خورده
باشد **لحم الخیل** گوشت اسب مصلح اصحاب تعب سخت و
ریاضت قوی بود و مشام متخلخل و وی مانند گوشت شتر بود در غلظ
و ارادت و تولید سودا **لحم الدب** گوشت خرس فرج دجاج
دیر الهضم بود و غذایی بغایت مذموم باشد **لحم السباع والذئاب**
گوشت دد و دام بواسیر چشم را نافع بود و قوت آن بد بود
لحم الحمار الاهلی گوشت خر خطر آن کمتر بود با صحاب کد سخت و
دایران متخلخل و وی بدتر از گوشت شتر بود و غلیظتر و تولید
سودا در وی بیشتر بود و وی بدترین گوشتها بود **لحم السنور**
گوشت گربه گرم و تر بود و گویند سرد بود و درد بواسیر را نافع بود
و مسخن کرده بود و درد پشت را نافع بود **لحم الخرور** گوشت
شتر بچه بغایت گرم بود و تر جگر را نافع بود و مصلح اصحاب کد سخت
و ریاضت بود و گویند مصلح اصحاب عرق النسا بود و در آخر
تب ربع نیکو بود و وی غذایی غلیظ بود و غلیظتر از همه گوشتها
و خوش و سخت تر تولد سودا کند و مصلح آن زنجبیل و ترتیبی بود

لحیة التیس نباتیست که برومی آنرا هوفسطیداس خوانند و بپارسی
سیلنج گویند و بعربی اذناب الخیل باصفهانی سنگ قابض و یابس بود
خون بینی ببندد و از رحم و مجموع اعضا و نیکوترین آن تر
تازه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و خشک بود تا سیوم
و گویند در دوم و گرم بود در اول اعضا را سخت کند و از بهر آنست
که در تریاق مستعمل است و در وی قبضی بود مانند تخم گل و ورق خشک
آن ریشهای کهن را نافع بود و عصاره وی نفث الدم را نافع بود
و مقوی معده بود و سود مندترین چیزها بود جهت قرحه امعا
و شکم ببندد و جراحتهای عظیم با صلاح آورد چون بران نهند
و اگر جهت عصب منقطع سنح باشد و ان تخم گل و گلنار است بوزن آن
لجام الذهب الجام الصاغه اذان الزاهب گویند نیکوترین
آن معدنی بود ارمنی و آنچه معمول بود از بول کودکان بود و سرکه
که در هاون مسین در آفتاب چندان می سایند که منعقد می شود و
طبیعت آن گرم و خشک بود و حاد و قابض و مسخن و معفن و لذاع
بود و سخت گوشت را اگر زیاده بود بگدازاند و در جراحتهای
بغایت نیکو بود و پاک گرداند و لجام الذهب را اشنگار الصاغه
خوانند و نه سنگ زرست و صفت آن گفته شد لسان الحمل
نباتیست مانند زبان بره بپارسی آنرا ورق با زنگ گویند و آن
دو نوع بود بزرگ و کوچک و کوچک وی را ورق از بزرگ کمتر باشد
و جوهر وی مرکب بود از مائیه را قبضه سرد باشد و با رطوبه قابض
سود مند بود بزرگ تازه و طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم
و ورق آن قابض و رداع بود و منع سیلان خون بکند و خشک
لذاع بود و اصل وی چون از گردن صاحب خنازیر بیاویزند
نافع بود و وی ورمهای گرم و شری و خنازیر و داء الفیل و صرع
و نمله و سوختگی آتش نافع بود و برگزندگی سگ دیوانه نهادن نافع بود

و گویند مضر بود به سپرز و مصلح وی مصطکی و سکنجبین بود و بدل
آن ورق حماض بود لسان الثور حشیشتی است که بپارسی آنرا
گاوزبان گویند و گویند نوعی از مرو است و بهترین آن شامی
یا خراسانی بود غلیظ ورق و بر روی نقطها بود و طبیعت آن
گرم و تر بود و گویند نزدیک باعتدال بود و در وی سردی اندک
بود و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود رطوبت آن کمتر
بود و گویند سرد و تر بود در آخر درجه اول و آنچه خشک بود
رطوبت آن کمتر بود و گویند سرد و تر بود در سیوم سوختن وی
قلاع را زایل کند و التهاب دهن و مفرح دل و مقوی آن و خفقان
و علت سودائی و شربتی از وی دو درم بود و سرفه و خشونت
سینه را نافع بود چون با نبات بپزند و گویند مضر بود به سپرز و
مصلح آن صندل سرخ بود و بدل آن بوزن آن ابریشم سوخته
و چهار دانگ وزن آن پوست اترج و گویند بدل آن بادرنبویه
است و هندبا و گویند مصلح آن هلیله پرورده است و بدل
آن دو وزن آن پوست اترج لسان العصافیر تخم درختی است
که آنرا بپارسی مهر خوانند و کشتارای آن تخم را تخم اهر گویند
و بپارسی زبان گنجشک و گنجشک اذوان نیز گویند و طبیعت آن
گرم بود در دوم و تر بود در اول و در ورق آن درخت قبضی
بود و ابن ماسویه گوید لسان العصافیر درد خاصره را نافع بود
و سنگ بریزاند و باه را زیادت کند و قوت مجامعت بیفزاید
بدهد و بدیغورس گوید خفقان را نافع بود و بدل آن در تحریک
باه بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن تودری سرخ و گویند بدل
آن نیم وزن آن بهمن سرخ بود لسان الکلب حماض را این
اسم می خوانند لعبت بربریه بعضی گویند چیزیست مانند سورنجان
و بعضی بعینه سورنجان گویند و آنچه محقق است سورنجان است

و در مصر بو کنه خوانند طبیعت آن گرمست در سیوم محرک شهوت باه بود
و باقی منفعت آن در سین گفته شد و بعضی گویند نوعی از پیروفست
و بدل آن بوزن آن جوز مقشر و بوزن آن نودری و نیم وزن
آن فلفل **لعاب** مختلف بود بسبب انواع و بحسب مزاج
شخص و قوت او منضج و محلل بود کلف و نمش را زایل کند و محلل قوت
مرده بود **لفاح** ثمر یبروج است بپارسی سابنج خوانند و مغد
خوانند و مغد اسم بادنجان و نیکوترین آن بزرگ تیزبوی رسیده
زرد بود و طبیعت آن سرد و تر بود تا سیوم و گویند در وی حرارت
بود و گویند خشک بود در سیوم بیخ وی نمش و کلف را قلع کند
لذع و تخم وی چون با عسل و زیت گزندگی جانور را ضماد نهند
نافع بود و ورق کوچک وی با دزهر عنب الثعلب بود و کشنده
بود و بوییدن وی صداع را نافع بود و وی منوم بود و بسیار از
وی بوییدن سکته آورد خاصه آنچه ورق وی سفید بود و باید
که با برم ببوییدن و چون طفلی بغلط از وی بخورد و قی و اسهال
پیدا کند تا بحدی که کشنده بود و کشنده وی اول خناق رحم پیدا
کند و سرخی چشم و انتفاخ مانند مستان و مداوای وی بقی با روغن
گاو و عسل کنند و بعد از آن انیسون و بعضی از اطبا گویند در آب
سرد نشینند و بدل آن نیم وزن آن جوز مایل است و نیم وزن
آن بزر البنج و دو دانگ آن خشخاش و گویند بدل آن بوزن آن
جوز القی بود **لک** صمغیست که از طرف دریا آورند و
مولف گوید انزا بشیرازی رنگ لاک و رنگ لکا گویند و از وی
نگین سازند جهت سرخی زنان و انزا بشیرازی استنه ها بنگ خوانند
و گویند ثقل آنست و خلاف ثقل انداز ومن خوانند و لک باید
که مغسول کنند و غیر مغسول نشاید که استعمال کنند و صفت
غسل وی چنانست که بگیرند لک منقی از چوب و بیک بکوبند

و آلی که ربوند چینی و بیخ اذخر در آن جوشیده باشند اندک
اندک بر آن میریزند و بدستها آن تحریک میدهند و بعد از آن
بجوی تنگ صافی کنند و در هم کنند و رها کنند تا در بن آب
نشینند و آهسته آهسته آب از روی وی میریزند تا الکس بماند و
خشک گردانند و بعد از آن دیگر سحق کنند و استعمال کنند و
طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و اسحق ابن عمران گوید
گرم و خشک بود در اول و اسحق بن عمران گوید گرم و خشک بود
در دوم خفقان و یرقان و استسقا را نافع بود و درد جگر را
و قوت آن بدهد و سده آن بکشاید معده را سود دهد مقدار
ماخوذ از وی تا یک مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند چند روز
پیاپی هر روز یک درم تا یک مثقال بود و چون با سرکه بیاشامند
چند روز پیاپی هر روز یک درم تا یک مثقال بود و چون نبات
بود بدنرا لاغر کند و وی مضر بود بنبد نها لاغر بقوت و گویند
مضر است بسپرز و مصلح وی و مصطکی بود و بدل وی رازی
گوید در تفتیح سده و ضعف جگر چهار دانگ وزن آن ربوند
و نیم وزن آن اسارون و چهار دانگ وزن آن طباشیر سفید
لوز حلو بپارسی بادام شیرین گویند و نیکوترین آن
بزرگ فربه بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و تری و تری
بود در دوم و گویند گرم و تر بود در اول و غذای متوسط دهد
میان کثرت و قلت و مسمن بود و سبوس وی سرفه خشک و نفث
دم را نافع بود و سینه را پاک کند و حرقه بول ساکن کند و چون
با شکر بخورند منی بیفزاید و شش و مثانه و امعا را نافع بود و با
بریان کرده معده را سود دهد و وی دیر هضم بود و مهیج صفرا
و مصلح وی شکر بود و بادی که از بادام متولد شود غثیان و کرب
و غشی آورد و مداوای وی بقی کنند و بعد از آن ربوب فواکه

ماند عفونت و سبب وی یابس و مجموع و آنچه در مداوای عفصل گفته اند
و بادام تر چون با پوست بخورند وقتی که هنوز صلب نشده باشد
لثه و دندانها را نافع بود و حرارت آن ساکن کند بسبب برودتی
و عفوصتی و حموضتی که در پوست بیرون وی هست **لوز مر**
نیکوترین بادام تلخ آن بود که بزرگ و روغن دار بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دوم و مسیح گوید گرم و تر بود در سوم
و در وی جلا و تنقیه بود و از خواص وی آنست که ششش را ایکند
و بر کلف روی طلا کردن نافع بود و دی شری و قوبا را نافع بود
و با شراب و عسل طلا کردن نمله را سود دهد و روغن آن درد
گوش را نافع بود و چون سر بدان بشویند با شراب خزاز را زایل
کند و اگر پیش از شراب پنج عدد بادام تلخ بخورند منع مستی بکند
و گویند پنجاه عدد و اگر روباه با طعام بخورد بمیرد و وی قوت
راد هد و بول براند و عسر النفس را و عسر البول را نافع بود و سنگ
بریزاند و مضر بود بمعا و مصلح وی بادام شیرین و نبات و حسن
بود و جملهٔ درخت وی در قوت مانند وی بود **لوبیا** فلوبیا
و لوبیا نیز گویند و ثامردان گویند سهل تر از ماش هضم شود
و بیرون آید و نفخ وی کمتر از باقلا باشد و نیکوترین آن
سرخ گویند طبیعت آن گرم بود در اول و معتدل بود در تری
و خشکی و گویند سرد و خشک بود و سرخ وی کمتر از غیر وی بود و آنچه
که آنرا در وی پخته باشند حیض براند خاصه سرخ وی و دم
نفاس و بول براند و بدن را فربه کند و سینه و شش را نافع بود
و مشیمه و بچه مرده بیرون آرد وی مولد خلطی بلغمی بود و مغثی و مولد
اخلاط بد و نفخ بود و ضرر آن کم شود و چون با زیت و مری و سرکه
با خردل و نمک و فلفل و دارچینی و سعتر مستعمل کنند و شراب
بر سر آن بیاشامند **لوف** حرفه البیت بپارسی سیکوش خوانند

و آن سه نوع است یک نوع را بیونانی دراقیطن گویند و آنرا
معنی لوف الحیة بود و لوف السبط گویند و آن لوف الکبیر است
و یک نوع را بیونانی لادن خوانند و ببربری ابرنی و بزبان اهل
اندلس حاره و آنرا لوف الصغیر و لوف الجعد گویند و نوع سیوم
بیونانی اریصادن می گویند و آن صرلس است و اهل مصر آنرا
دوبیع خوانند و لوف الجعد بمزاج سخن بود و از سبط و لوف
السبط ارضیه در وی بیشتر بود و مقطع اخلاط غلیظ لزج
مقطعی معتدل و بیخ وی کلف و نمش و قوبا را زایل کند و چون با عسل
طلا کنند و با شراب بشقاق که از سرما بود سود دهد و ورق وی
جراحتهای بد را نافع بود و ربو کهن را سود دهد و چون با شراب
بیاشامند محرک شهوت باه بود و اگر بیخ وی در بدن بمالند افعی
نگزد و ثمر وی مقدار سی حب با سرکه بیاشامند بچه بیندازد و لی
خوردن وی خلطی غلیظ متولد شود **لوطوق** خند قوقا لسانی
را بدین اسم خوانند و گفته شد و شنبین را هم این خوانند و
نوعی از نیلوفرست که در مصر وی را خزیمی خوانند و آن نیلوفر
دیگر را اعدابی گویند لطرس نوعی از سدر است و این قول
بغداد است **لولو** بپارسی مروارید خوانند و بهترین آن سفید
پاک بزرگ سفید شبیه بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و با
لطیف و دل را نافع بود و خفقان و غم و نفث دم را نافع بود و مقدار
خود از وی دو دانگ بود و ریشهای چشم را سود دهد و نشف
رطوبت آن بود و صحت چشم را نگاه دارد و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح آن کثیرا بود و بدل آن یک وزن و نیم آن صدف صافی بود
و این زهر گوید چون در دهان نگاه دارند قوت بدل دهد و نفع
بود **لیمو لیمون** نوعی از حامض بزرگست که در بستانها نهاده اسپها
رویند و صفت آن در حامض گفته شدست **لیمو** صاحب منهاج

گوید مانند اترج بود و فعل وی در دماغ سود دهد و پوست وی و ورق
وی گرم و خشک بود در اول و حماض وی مانند حماض اترج بود در
منفعت و قوت بلکه اقوی بود و نشاید که با پوست آب از وی
بگیرند لیکن بی قشر باید کرد و بعد از آن آب از وی بگیرند تا عصارهٔ
قشر با وی بر نیامیزند که برودت وی بشکند **لنوفر** نیلوفر است
و گفته شود **لینج** نلج است بپارسی نیله گویند **لیلیج**
نوعی از اقلیمیاست که در جزیرهٔ قبرس در معدن نحاس یابند
و گفته شده است والله اعلم **باب المیم**
ماميثا ممیثا نیز گویند و آن دو نوع بود یک نوع گل وی
سرخ بود و آنرا از غاغوبی گویند و یک نوع گل وی زرد بود و
نیکوترین آن زرد بود و از وی شیاف سازند و آن عصارهٔ مامیثا
و شیاف مامیثا نیز گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول
و قابض بود و رمدهای گرم را نافع بود و در ابتدای رمد نافع بود و
جشم بود و درد نیج را سود دهد **ماهودانه** و ماهوبدانه نیز گویند
و بپارسی حبة الملوک خوانند و آن از ماش بزرگتر بود و آن تیره بود
که بسرخی زند و چون در غلاف بود مانند لوبیای بود کوچک رنگ
غلاف وی سفید بود و چون بشکنند سفید باشد و صاحب جامع
در ماهیت اسم وی و تفسیر آن که گفته سهو کرده از بهر آنکه وی تفسیر
ماهوبدانه کرده است و گفته ای قایم بنفسه ای انه تقوم بذاته فی
الاسهال و حال آنکه ماهودانه خوانند نه ماهوبدانه و طبیعت حب
الملوک گرم و خشک است در دوم استسقا و مفاصل و عرق النسا
و قولنج را نافع بود و چون ورق وی بیزند با خروس پیر و مرق آن بیاشامند
وی کلفی تمام داشته باشد مانند تنوعات و اکثر از حب وی
شش عدد [illegible] حب سازند و فرو برند مسهل بلغم و مره دهد و مقوی
ماهی بود لیکن آب سرد از پی آن بیاشامند و شربت زیادت از [illegible]

یا نجح حب بود و اگر بخاید مسهلی قوی بود با فراط و اگر همچنان فرو
برند مسهلی باعتدال بود و معنی با قوت بود و موافق معده نبود
و لین وی چون بیاشامند فعل لین بنوع کند و مصلح وی انیسون
و کثیرا بود و بدل وی نیم وزن وی [illegible] و گویند بدل وی حب
الخروع است و گویند بدل آن یک وزن و نیم حب النیل است
ماهی زهره معنی ان سم السمک بود و آن پوست بیخ نباتیست
و درخت آن صاحب منهاج گوید مانند درخت شرم بود در از وی
و لون غبرتی بود و بصفرت مایل بود و مولف گوید درخت
ماهی زهره بدرازی یک گز و نیم باشد درازتر و کوتاه‌تر و گل وی
زردی خوش رنگ بود و میانهٔ گل وی سرخ بود اندکی و گل بجد
داشته باشد و برگ وی بیشتر زند چنانچه صاحب منهاج گوید
و اصل وی بکی بود و شاخهای بسیار داشته و گویند که نوعی
از یتوعاتست و طبیعت آن گرم و خشکست در سیوم و
نقرس و درد مفاصل و پشت و ران مبهار را نافع بود چون با ادویهٔ
مسهل مستعمل کنند و از خواص وی آنست که چون در آبی اندازند
که ماهی بود ماهیان مست گردند و بر روی آب افتند و شربتی از
وی چون با نبات بود یک مثقال بود و اگر در مطبوخ کنند با ادویهٔ
دیگر از دو درم تا سه درم بود و اگر در حب کنند با ادویهٔ دیگر نیم
درم بود و مضر بود و بعا و باید که بروغن بادام چرب کنند و کثیرا
و نشا و انیسون اضافه کنند و آنرا بیکران الحوت خوانند و سه
نوع بود دو نوع کوهی و یک نوع صحرایی و کوهی بقوت‌تر بود
و آنرا بوصیر خوانند و فلومس گویند و نوع صحرایی معروف بود
با هر دو **مازریون** خامالا گویند و آن دو نوعست یک نوع
را شخص خوانند و آن مازریون سفیدست و صفت آن گفته شد
و یک نوع دیگر مولف گوید بشبه از آن [illegible] خوانند و بپارسی [illegible]

گویند و ورق وی از ورق زیتون کوچکتر بود و از ورق مورد
بزرگتر بود و سبزتر و لون وی بزردی زند و نیکوترین این نوع
بود و گویند در قوت مانند شبرم بود و نوع سیاه وی گویند
از شبرم قوت تر بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم
بر بهق و برص و نمش طلا کردن نافع بود و با عسل بر خشک ریش
و جرب طلا کردن سود دهد و مسهل مایهٔ اصفر بود خاصه چون تازه
بود و در موسم گل آن بگیرند و مسهل کرفها دهد نزع بود و سودا
با ادویهای که مناسب بود و شربتی زیادت از وی دو دانگ نبود
و باید که مدبر کرده را مستعمل کنند که سرکه غایلهٔ وی بشکنند و صفت
مدبر کردن وی چنانست که بگیرند مازریون تازه و بزرگ و دو روز
در سرکه خو بسایند و بشایند و بعد از آن سرکه تازه کنند تا
سه نوبت تکرار کنند بعد از آن سرکه بریزند و وی را به آب سیر
سه نوبت بشویند و در سایه خشک کنند و اگر تعجیل بود در آفتاب
خشک کنند و اگر در سرکه خو بنشانند و بر سر یز نهند تا از
وی جگر را مضر بود و رطوبت جگر بخورد و جمیع جسد و اگر در حبی
و قرصی کنند نشاید از بهر آنکه در غایت قوت بود و ضعفا را
تحمل نبود و مازریون مدبر چون بکوبند بغایت خرد و کتیرا اضافه
وی کنند و بروغن بادام شیرین چرب کنند و اگر خواهند با ادویه
که مصلح وی بود بیامیزند مثل تربد و افتیمون و هلیله زرد و ورق
گل سرخ و رب السوس و کمون کرمانی و نمک هندی دوای موافق
بود جهت علل قرهٔ سودا که باسهال بیرون آورد و نافع بود در
بلغمی را و اگر خواهند که مایهٔ اصفر براند مدبر کنند با ایرسا و تربد
الیجاس و اسارون و مرصافی و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد
و تخم کرفس شامی و عصارهٔ وی غافت و عصارهٔ افسنتین
و کندر مصطکی بیامیزند و آب عنب الثعلب و رازیانه تر که کرفته باشند

و چون ثابت وصاف کرده بیاشامند و اگر طبیعت وی سخت بود
پس مغز خیار چنبر با آب بقول که گفته شد زیادت کنند مسهل آب
زرد بود و محروری مزاج در زمان گرم و در کهنسیرا استعمال کردن
بد بود و نوع سیاه آن کشنده بود و دو درم بکشد بکرب و قی
و اسهال و معالجهٔ وی بشیر تازه کنند و بیالی با جلاب و معالجهٔ آن
بزرگترین منفعت بطوس بود با تریاق طین مختوم و چون با آرد و
زیت آب بیامیزند موش و سگ و خوک را بکشد و بدل مازریون سه
وزن آن ایرسا بود و دو دانگ وزن آن حنظل ابهود ماسفندروی
ماسغود گویند و آن دوای هندی بود و آن ورق قضبانی بود
مانند شاهسفرم روغن از وی بگیرند مانند یاسمین و طبیعت وی
گرم بود و لطیف بود و بوی وی بسنبل ماند ماش مج خوانند و بتازی
ماش گویند و نوع سیاه گویند و جوهر وی نزدیک به باقلا بود
و نفخ وی کمتر و فاضلترین استعمال کردن وی تابستان بود و
نیکوترین آن سبز بزرگ فربه بود و طبیعت آن سرد بود در اول و
معتدل بود در رطوبت و پوست چون مقشر کنند و گویند خشک بود
در اول و معتدل بود در رطوبت و کیموس وی محمود بود و زود
از باقلا بگذرد خاصه مقشر وی و جهت درد اعضا ضماد کردن نافع
بود و اگر خواهند که شکم براند و هیچ نفخ در وی نبود بشیر خشک
و روغن بادام شیرین بپزند اما باید که ورم و تب صفراوی نبود
و اگر تب حاده باشد با نخالهٔ الحماض و کاهو و اسفاناج و جو کوفته بپزند
و اگر خواهند که شکم ببندد همچنان با پوست بپزند و آب سماق و آب
انار دانه و زیت اضافه کنند و بخورند حرارت ساکن گرداند و شکم ببندد
و اگر زیت و روغن بادام بود وی سرفه را نافع بود خاصه کهنی
با تب بود و وی ضعیف دندان بود و مضر بود باه را و دیر بگذرد و درد
نفخی اندک بود و دروی جلا نبود و باید که با روغن بادام بپزند و چون

وچون بکوبند و با آب مورد بسرشند و ضماد کنند بر اعضایی که کوفته
شده باشد قوت دهد و وی ملان را نیکو بود و در ضرر باه مصلح وی شیره
خشکدانه بود و بدل آن باقلا مقشر بود **ماس** بپارسی الماس
خوانند و آن چهار نوعست اول هندی بود که لون آن بسپیدی مایل بود
و بزرگی آن بمقدار باقلایی بود و به تخم جوز ماند و بمقدار کنجد نیز بود و
باشد که از باقلا بزرگتر بود لیکن نادر افتد و لون آن نزدیک
لون نوشادر صافی بود و نوع دوم ماقدونی بود لون وی مانند نوع
اول بود اما بزرگتر بود و نوع سیوم معروف بود بتوجیدی از بهر
آنکه لون وی مانند آهن بود و وی بوزن ثقیلتر بود و آنرا در زمین
یمن و بلاد سوته یابند و چهارم قبرسی بود و موجود در معادن
قبرسه و بلون نقره بود و طبیعت الماس سرد و خشک بود و گویند
خشک بود و گرمی وی بقوت تر از خشکی بود و چون درد دندان گیرد
دندانرا بشکنند و بغایت محرق و معفن بود و وی سم قاتل بود
و مداوای کسی که آن خورده باشد بقی کنند با آب گرم و روغن گاو و
بعد از آن شیر تازه بیاشامند و الماس با سرب یا به تیشه نتوان
شکست و چون بشکنند بیشتر سیه سو باشد و آنرا بعوی کار کنند
مامیران گویند نوعی از عروق الصفر است و از وی گرمتر بود
و آن چینی بود و خراسانی بود و چینی زرد بود و خراسانی تیره رنگ
بود و بتیزی زند و آن عروقی باریک بود و گره داشته باشد و طبیعت
آن گرم و خشک بود در آخر دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است
در اول و خشک در سیوم و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر
دوم و گویند در چهارم و گویند گرم است در اول و خشک است در سیوم
سپیدی ناخن و سپیدی چشم را زایل کند و روشنایی بیفزاید و کحل
وی یرقانرا نافع بود و معطس را و دردی ادرار بول بود و مقدار
از وی نیم درم بود و چون با سرکه سحق کنند و بر کلف طلا کنند زایل کند

و گویند مضر بود بگرده و مصلح وی عسل بود و بدل آن بوزن آن
عروق الصفر و نیم وزن آن آب مر بود **مارون** چنین گویند مرماحوز
و گفته شود **ماء** نیکوترین آب چشمه آن بود که از طرف مشرق
بود و نیکوترین آن بود که چشمه بیرون آید برمقابله شمال و بر سنگ
روانه بود و براق و صافی بود و سبک وزن و رایحه و طعم بد نداشته
باشد و چون آفتاب برآید تا بزود گرم شود و چون از وی زایل
شود زود سرد شود و زود از معده بگذرد و ثقل طعام خشک گرداند
ازان و طبیعت آن سرد و تر بود و تری آن در چهارم و مقدار بعد
از وی آن قدر بود که غذا را بانی دهد و با عضا رساند و رطوبات
آن نگاه دارد و بدن بسبب نضارت و تغذیه از وی بکند و وی ریشها
را بد بود و بسیار خوردن وی که از رعشه و سبات و نسیان آورد
و مؤلف گوید بسیار خوردن وی سه مضرت بزرگ دارد اول آنست
که آب سرد و ترست و چون حرارت غریزی را ضعیف کند و چون
همه قوتها که تدبیر کند بواسطه حرارت غریزی کند چون حرارت
غریزی ضعیف شود قوت جاذبه غذا بواجبی نتواند کرد و
ماسکه غذا را بواجبی نگاه نتواند داشتن و هاضمه هضم طعام
صالح نکند و دافعه دفع ثفلها نتواند کردن و دافعه دفع ثفلها
نتواند کردن و قوت حس و حرکت را نقصان ظاهر شود و خلل
در همه تن پدید آید دوم آنست که آب بسیار خوردن با طعام
آمیخته شود در رگها و ماساریقا بجگر رسد قوت ممیزه که در جگر بود
آن ابها از غذا جدا نتواند کرد پس ابها زیادتی با غذا آمیخته شود
اگر در میانه پوست شکم و عشا رسن بماند استسقا زقی پدید آید
و اگر همچنان بجمله عضوها رسد و استسقای لحمی پدید آید و چون گرده
نیز نتواند کرد ضعیف شود و ادرار بول کند سیوم آنست که چون
آب بسیار خورده باشد طعام را پیش از طعام ناهضوم بماند

و باندرون رگها رسد و مایهٔ بلغم مستحکم شود و بدان سبب بیماریها
بزرگ حاصل شود و نشاید که تشنگی برند که شهوت را قوت و
نقصان دهد و مجفف جسم و مظلم بصر بود و بقراط گوید نیکوترین
آبها آب باران خاصه که از زمین نیکو گیرند و قطرهٔ دلی که گیرند
در ماه کانون و وی شیرین تر و سبک وزن تر بود و سردی وی
کمتر از آب چشمه بود و وی سرفه را نافع بود خون چون اثر به
از جهت سرفه از وی بریزند و آب برف سرد بود به طبع و سبب
اگر با عتدال بیاشامند سرد معده و جگر بود و بر هضم قوت دهد
و مضر بود بدندان و حنجره و سینه و نقرس و امراض که از حشیا
بارد و عصب و مصلح وی ریاضت و استحمام بود و نشاید که ناشتا
خورند که کزاز آرد و قابض معدهٔ ضعیف و بدن ضعیف بود
که گوشت اندک داشته باشند تا قبان و صاحب سپرز و
یرقان را استسقا یا و بواسیر را نشاید که آب خورند و بعد
از مجامعت و حرکات محکم نشاید که خورند که مضعف حرارت
غریزی و نشاید که در شب به تشنگی سخت که حادث شود آب خورند
که حرارت غریزی بنشاند و استسقا آرد الا بسبب آن چیزی
گرم و خشک یا شور خورده باشد اگر اندکی خورد شاید و آب
گرم نیکوترین نیم گرم بود که حرارت وی لذیذ بود و وی گرم بود
بعرض طبیعت براند خاصه چون با نبات یا عسل بود و چون با
آب سرد ممزوج کنند و مصروع را نافع بود و ورم حلق و ملازه
و سینه را سود دهد و اگر به آب سرد ممزوج نکنند مصروع را
نافع نبود بلکه مضر بود و تشنگی ساکن نکند و اگر بسیار خورند
مفسد مزاج بود و مرخی معده و دماغ بود و ازان زیان بکارند
کند و هضم را فاسد کند و بسبب فساد هضم لون را زرد کند و سپرز و
جگر تورم کند و مهیج رعاف بود و باید که با گلاب بیامیزند

تا مرخی معده نبود **ماء اللحم** باید که از گوشتی محمود بود
مانند بره و حولی و جیش و سودمندترین چیزها بود جهت ضعف
دل و ضعف آن بقرع انبیق گیرند و آن مانند عرقی بود
در غایت قوت و منفعت **ماء الشعیر** بپارسی جو آب گویند
و فعل وی مانند کشک الشعیر بود که آنرا سبز جو گویند و در کاف
کننده وی سرد و مرطب بود حدت اخلاط بشکند و بو
براند و تبهای حاره را نافع بود ساده آن و اگر بلغمی بود بکرفس
در از یا بنر نافع بود و جگر گرم را سود دهد و خونی معتدل صالح
از وی تولد کند و تشنگی بنشاند و زود از معده بگذرد و جعا
زود بیرون آید و اخلاط سوخته با وی مستفرغ شود و مضر بود
با خشک سرد و مفتح بود و معدهٔ سرد را بد بود و دفع مضرت وی
بگلقند کنند **ماء الجبن** بپارسی آب پنیر گویند کلف و جرب را
نافع بود خوردن و طلا کردن و مسهل صفرا بود و یرقان را سود
دهد و با افتیمون مسهل سودا سوخته بود و حرارت جگر بنشاند
حدت صفرا و افتیمون و فاضلترین خوردن آن بهار بود و
مقدار شربتی از وی در هر روز به سه نوبت یک رطل بغدادی و میان
هر نوبتی دو ساعت بود با دانگی نمک هندی و نیکوترین آن
بود که از بز سرخ جوان گیرند ازرق چشم که علف خورد نه کسبه
و اگر احتیاج بود علف از دوجو و کاشنی و چاروب و رازیانه هندی
بدهند **ماء الورد** بپارسی گلاب گویند و نیکوترین آن تیز بوی
که بطعم تلخ بود و طبیعت آن سرد بود و گویند گرم بود این هر دو
قول جالینوس است و گویند سرد بود در اول و معتدل بود در
رطوبت و یبوست و مایل رطوبت بود مقوی دماغ و مسکن صداع
گرم بود بوییدن و طلا کردن قوت دل و معده بود بوییدن
و خوردن و لثه را سخت کند و درد چشم و حرارت آن بنشاند

و چون بیاشامند غشی و تپ دم و خفقان گرم را نافع بود
و مقوی جسم بود بعطریتی و قبضی که در وی هست چون بر سر
ریزند خمار را تحلیل دهد و صداع بسیار بر موی ریختن موی را
سپید کند و مقوی معده بود و مخشن سینه و مصلح وی جلاب
نبات بود ماء الکافور نیکوترین آن بود که مانند روغن
بلسان بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم محرور مزاج را
درد سر آرد و دفع مضرت وی بروغن بنفشه کنند که با وی
خلط کنند و سرد مزاج و پیرانرا و زمستان و در شهرهای سردسیر
موافق بود و ماسرجویه و بوحنا و رازی گوید درخت کافور
چون بشکافند این آب از وی روانه گردد و گویند کافور که با
پوست درخت مخلوط شده باشد بپزند و صافی کنند و آن
آب ذهبی رنگ از وی بگیرند چون در طعام کنند مگس گرد آن
نگردد ماء النون آب ماهی نمک سود را نون خوانند
و آن مانند مری بود در اکثر حالات و گرمی و خشکی بود و وی
کمتر از مری شعیری بود و چون بدان حقنه کنند درد ورک و عرق النسا
و قرحهٔ امعا را نافع بود و وی مقطع بلغم بود و ریشهای متعفن
که در امعا بود خشک کند ماء الملح دیسقوریدوس گوید قوت
وی و فعل وی مانند نمک بود و اشتهای طعام بیاورد و بول
براند و مرضهای سرد را نافع بود و مسهل طبیعت بود چون
خلطی باشد که مستعد دفع بود و سلس بندد چون در معده قوت
بقوت غذا به بدن بود و اگر زن بیاشامد فرزند نیک ناف سیا
کند اگر آبستن بود و اگر آبستن نبود و مضر بود باصحاب مزاج
گرم بود و مصلح آن ربوب فواکه حامض بود و صنعت آن یک
جزو عسل در ده کردی آب شیرین بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث
بماند و فرو گیرند و بپالایند و اگر خواهند که گرمی وی زیادت گردد

مصطکی و زعفران و زنجبیل و قرنفل و دارفلفل از یک قدری در
صره بسته با وی بجوشانند ماء البحر دوص است و گفته شد
ماء الفاتر شرابیست که آنرا خندیقون گویند و صاحب منهاج
گوید که از خمر با ارمثلث و عسل و داروهای گرم سازند و صاحب
جامع گوید که ماء العسل است و گفته شد ماء الجمه بپارسی آب که
گویند و صاحب جامع گوید که از جماعت بازرگانان شنیدم که
بطرف هند متردد بودند و از غیر ایشان از اقلیمهای دیگر که آن
آبیست پارسی که رنگ خاکستری دارد بغایت ناخوش بوی و چون کهن
گردد سیاه شود و مولف گوید آنرا از شکم ماهی گیرند که آن
ماهی را جمه خوانند در بحر چین بود و اگر آن ماهی را جزئی مثل
جوال دوز بزنند در حال درست گردد و اندرون وی مانند
کیسه بود پر از این آب و از خواص وی آنست که هر عضوی که
شکسته گردد مقدار دو مثقال بیاشامند و رها نکنند که بدندان
رسد که دندانرا مضر بود و در زمان آن عضو را درست کند اما
باید که باز جای بسته باشند و در حال بیاشامند فتبارک الله
احسن الخالقین و نشان این آب آنست که چون خورند در حال
آن شخص که استخوان وی شکسته است و اندک آب رسید بموضع
شکسته مائی عسل است و گفته شد ماء السوقلن با درمویه
است و گفته شد ماری ماهیج ماهی دراز است و گفته شد
و آنرا مارماهی خوانند ماطرنبون درخت قنه است و گفته شد
زرقاف منک انزجست و گفته شد مستثان درخت
کرمدانه است و آن نوعی از مازریون است کرمدانه تخم وی
و گفته شده است مثلث آب انگور بود که بجوشانند و
کف وی بگیرند تا چهار دانگ بسوزد و دو دانگ بماند بعد
از آن فرو گیرند و استعمال کنند و منافع وی نزدیک بمنافع خمر بود

وخونی صالح روشن ازوی متولد شود و هضم غذا بکند و چون با
بپا بپزند محروری را نیکو بود **مجنخ** نوعی از ریاحین است و
بپارسی خوش نظر گویند و طبیعت آن سرد و خشکست و گویند در
دوم سرد و خشک بود و گویند تراست و وی قابض بود منع
خون رفتن بکند و طبیعت ببندد و جراحتهای تر بصلاح آورد
و ریش تر را خشک کند و چون عصارهٔ وی در گوش چکانند
کرم بکشد و درد زایل کند **مج** ماش است و گفته شد **محروث**
اصل الانجدانست و وی بغوث و منافع حلتیت بود و بهترین
آن سفید سبک بود طبیعت آن گرم و خشک بود بر هضم یاری
دهد و معده را پاک کند و معا و محلل نفخ بود و مقدار مستعمل از
وی نیم مثقال بود و اسحق گوید مضر بود بشش و مصلح وی عسل
بود **محلب** درختی است مانند درخت بید و گل وی سفید
بود و ثمر آنرا حب المحلب خوانند و گفته شد **محموده** سقمونیاست
و گفته شد **محاجم** اهل اندلس مخلصه را بدین اسم خوانند **مخلصه**
محاجم خوانند و الوج و آن سه نوع بود و مولف گوید یک نوع
بشیراز وی کازربسک خوانند و بپارسی بدیل شامی و یک نوع
کشنیز کوهی و یک نوع تریاق کوهی و هر سه نوع تخم ایشان
مشابه یکدیگر بود و اما در نبات و جای رستن با یکدیگر اندک
تفاوتی باشند نبات کازربسک خشن بود و تخم وی بغایت تلخ
بود و گل وی ازرق بود و در کوه و سنگستانها بود و اما تریاق کوهی نبات
کشنیز کوهی املس بود و بلندتر بود و تخم او هم بزرگتر بود و هم تلخ بود
و در مرغزارها روید که در دامن کوه بود و گل وی بسرخی زند و نوع
سیوم در رمل روید و نبات وی کوچکتر بود و گل وی سفید بود
که در وی زردی و سیاهی بود و مولف گوید بهترین آن باشد
شبانکاره بود که از کوهستان شبانکاره آرند هر کس که یک تمه

ازوی بیاشامند از گزندگی مار و عقرب و مجموع گزندگیها یکسال
ایمن باشد و شربتی ازوی یک درم تا یک مثقال باشد با روغن
زیت و اگر مار یا عقرب یا افعی گزیده باشد بیاشامد از مضرت
آن خلاص یابد و مولف گوید حجر التیس که بپارسی پادزهر خوانند
دار اهل کوهستان آنجا خیزد چون حجر التیس بسودن بآخر
رسد در میان آن دانه یا قدری چوب باشد و آن دانه یا چوب
از آن مخلصه بود و بدان دانه پادزهر جمع شود و بمرور ایام
می بندد و بزرگ می گردد و غذای آن گوسفند گویند و بغیر از مار
و مخلصه نیست فی الجمله در وی تریاقیه هست و مولف گوید
شخصی در نزول آفتاب بحمل سه روز هر روز یک مثقال مخلصه
با شراب تجرع نمود در آن سال چند نوبت وی را زهر دادند و
بر وی کارگر نشد مثل دو دانگ و نیم الماس یک نوبت وی را
دادند و یک نوبت زهرهٔ افعی و چند سمیات دیگر و بر وی
هیچ عمل نکرد چون تفحص کردند در آن سال مخلصه خورده بود چنانچه
یاد کرده شد و این مجربست و بتحقیق و مخلصه وی را از آن جهت
نام نهاده اند که از همه زهری خلاص میدهد **مخاطه** مخیطا
گویند و دبق گویند و بغیر دان سپستان است و گفته شد
مخ بپارسی مغز گویند و وی لذیذتر از دماغ بود و نیکوتر و
و موافق ترین مغزها مغز ساق گوساله و ایل بود پس گاو پس
گوسفند و پس بز و طبیعت آن گرم و تر بود و مسخن و ملین و
کثیر الغذا و بهترین آن بود که در آخر تابستان بود و وی
محلل و ملین صلابات بود و چون زن بخود برگیرد فرزند از
مغزها مجموع صلابت رحم را نافع بود و اعضای صلب نرم کند
مجموع و شقاق دست و پایها و مصلح معده بود و مشهوت و
مغثی بود چون بسیار بخورند و مصلح آن اباریز گرم بود و صعتر

ونمک اندجان باشد **مخيض** بشیرازی دوغ خوانند و نیکوترین
آن بود که از شیر گاو جوان گیرند و در بن خامض گفته شد
مداد و نیکوترین آن بود که سبک وزن بود و سیاهی بغایت
بود و طبیعت همه انواع آن گرم بود و مجفف الا هندی که
بولس وبرا از مبردات شمرده است و چون بر ورم گرم طلا کنند
نافع بود **مرجان** در بسد گفته شد **مرزنجوش** اذان الفار
گویند و گفته شد در الف و طبیخ وی استسقا را نافع بود و
پنج درم از وی شربتی بلغمی را سود دهد و عسر البول و مغص را
نافع بود و اسحق گوید مضر بود بمثانه و مصلح وی تخم توذرک است
و بدل وی افسنتین رومی است و گویند و وزن آن مرماحوز
و گویند بدل آن ورق یاسمین است و گویند بدل آن شاهانک
است و گویند بدل آن نیم وزن آن فلفل **مران** ما لبا خوانند
و آن درختی است که بار نیک دراز بود و از چوب وی نیزه سازند
و در ملک شام بسیار بود و ورق وی زرد بود و در وی قبضی بود
و بتخفیفی عصاره و ورق آن چون بیاشامند یا ورق آن را
با شراب ضماد کنند گزندگی افعی را نافع بود و پوست درخت وی
چون سوخته به با آب بر جرب مالند قلع کند و نشاره چوب
وی کشنده بود چون بیاشامند **مر** صمغی است که بیونانی
سمرنا خوانند و وی خالص بود و مغشوش و غش آن بعضی
از بنوعات کنند که انار باریاش خوانند و فادالبس گویند
و آن نوع کشنده بود و نیکوترین مر آن بود که بسرخی مایل بود
و خوشبوی و رزین و صافی بود و بغایت تلخ باشد و طبیعت
آن گرم است در سیوم و خشکست در دوم و وی مفتح و محلل
ریاح بود و در وی قبض و الزاق بود و در داروهای بزرگ
مستعمل کنند از بسیاری منفعت آن و وی منع عفونت کند

تا بحدی که میت را نگاه دارد از تغیر و نتن و اثر ریشها زایل کند
و چون در دهان نگاه دارند بوی دهان خوش کند و اگر با سنبل
یا ترمس با عصاره سداب حقنه کنند حیض بیاید و بچه بیرون
آورد بزودی و اگر مقدار باقلای که آن بوزن دوازده قیراط
بود بیاشامند سرفه مزمن و عسر النفس و درد پهلو و سینه و اسهال
و قرحه امعا را نافع بود و چون در زیر زبان نهند و آنچه
حل میشود فرو می برند خشونت قصبه شش را نرم کند و آواز
صافی کند و کرم بکشد و ابن خزار گوید چون سحق کنند و با پیه
مورد بسرشند و زن بخود برگیرد بوی منتن که از فرج وی بود
زایل کند و اگر مر بزیت فلسطین بسرشند و بر وی طلا کنند بر
انگشت ابهام پای دانست قوت مجامعت تمام بدهد مادام
که بر ابهام وی بود چون سحق کنند بسرکه نیکو تا مانند مرهم شود
و در سر مالند درد سر و صداعی که سبب آن ندانند زایل کند
و رازی گوید درد گرده و مثانه را نافع بود و نفخ معده و مغص و
درد رحم و مفاصل و زهرها را نافع بود و کرمها را نافع بود و
بیرون آورد و محلل اورام بود و ورم سپرز را سودمند بود و چون
با شراب بیاشامند گزندگی عقرب و استرخاء معده را سود
دهد و مسهل آب زرد بود و اگر وزن نیم درم با زرده تخم مرغ
نیم برشت بیاشامند منع خون رفتن با فراط بکند و اگر با
سداب و زن بخود برگیرد بچه بیندازد و اگر با شراب حل کنند
و بر خوبی که بر سبب جسم منعقد شده باشد طلا کنند تحلیل
دهد و اگر در آب حماض یا نارنج حل کنند و بر سعفه طلا کنند زود
بران مداومت نمایند زایل کند و خشک گرداند و چون با روغن
گل و سرکه حل کنند و بر جرب ریش شده و حکه و غیر آن طلا کنند
ساکن کند و اگر بر شعیره مالند خشک کند و بر کلف مالند سود دهد

وچون با کندر و زعفران بخود برگیرند تزحر را نافع بود و رایحه
وی مصدع منوم و مسدر بود و گویند مضر بود بمثانه و مصلح
وی عسل بود و بدل وی بوزن وی صمغ بادام تلخ بود با قصب
الذریره و قسط تلخ و فقاح اذخر **مرداسفرم** آس بستانی است
و در قوت مانند بادآورد بود و گویند بهترین آن رومی بود و
طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم صرع را نافع بود و مقوی
معده و جگر بود و چون بخود برگیرند گرم معتدل بگشاید **مرباطن**
معنی ان ذوالف ورقه بود و صاحب جامع گوید حرنبل است
و گفته شد و طرفیان انرا خذمانه خوانند **مراسیر** هوم
المجوس است و هوم الهرابذه خوانند و گویند طبیعت آن گرم و
خشک است در دوم بحقیقی بغایت بود و مجوسی گوید بشنگ مثانه را
بریزاند و بول براند و صاحب منهاج گوید نیکوترین آن گل
وی بود و انچه تازه بود طبیعت ان سرد و خشک بود باعتدال
خون را ببندد و از جراحتها چون بکوبند و بران نهند و چون بپزند
و آب ان بخورند بول براند و فضول بگدازد و معرفت وی دریا
کننده شود **مرو** آنرا اقسام است نوع خوشبوی وی مرماخوز
خوانند و بشیرازی مرو خوش گویند و گفته شود و نوعی دیگر
که بوی وی کمتر بود وی را اسطوسا خوانند و طبیعت وی گرم بود
و تر و تخم انرا بشیرازی مرو رشک گویند و نوعی دیگرا نرادار
دار رنگ سبز گویند و ان مرو سفید بود و وی معتدل بود در حرارت
و رطوبت و در وی تفریح بود و گویند بدرستی که لسان الثور است
و گفته شد و یک نوع دیگر حزاما گویند و هم گفته شد و یک نوع
دیگرا رد شیر دارد خوانند و از شیراز نیز گویند و انرا بشیرازی
مرو تلخ گویند و به لفظی دیگر مرماهان و مرماهوس گویند و طبیعت
آن گرم و خشک است در دوم مجفف و محلل نفخ بود و بلغم و سده بگشاید

وصداع سرد و درد معده که از بلغم بود سود دهد و اسحق بن
عمران گوید دارما برد سفید است لا امر و تلخ که خود و حب مرد و
سفید ندو این نوع مشهور بود بمرو سفید لیکن بر تقدیر مرو سفید
غیر لسان الثور باشد و نوعی دیگر هست که آنرا مبتهار خوانند و ان
کاو چشم است و گفته شد **مرقشیثا** ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی
و شبهی بود و هر جنس مشابه بود بهر جوهری که بوی منسوب بود در
لون و انرا حجر النور و حجر الروشنایی خوانند و از بهر روشنایی
چشم و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم مقوی چشم بود و
دیسقوریدوس گوید قوت وی سوخته و نا سوخته مسخن و محلل بود
چشم را جلا دهد و منضج اورام جاسیه بود چون را بیخ خلط کنند
و گوشت زیاده بخورد در ریشها و رازی گوید چون از گردن کودک
بیاویزند نیز سود و اگر در مرهمها کنند نیز محلل بود و قاطع دم بود
و بدل ان مغنیسیا بود و اگر در سرکه سحق کنند و بر برص طلا
کنند سود دهد و زایل کند و گویند محلل ماده بود که در زیر چشم
بود و قوت چشم بدهد و با سرکه بر ریش طلا کردن **مرداسنج**
مرداسنگ گویند و بپارسی مرداسنگ گویند و بیونانی لیبدرخوس
خوانند و نیکوترین آن اصفهانی بود براق که بسرخی زند و
طبیعت وی لیثرغی مایل بود و مغسول وی بحال سرد بود
و قابض و مجفف و از خواص وی انست که چون در سرکه اندازند
سرکه شیرین شود و اگر در نوره بود بد نرا سیاه کند و وی ماده
مرهمها بود و بوی بدن خوش کند خاصه بوی بغل و کاغذ را
زایل کند و آتش سیاهی و خون مرده دانرا که و منع عرق بکند
و گوشت در ریشها برویاند و مغسول وی چشم را جلا دهد و خوردن
وی نشاید از بهر انکه کشنده بود بول ببندد و نفخ در شکم پیدا
کند و قبض زبان بکند و باشد که قولنج اورد و باشد که اطلاق

بول و غایط بکند و خناق آورد و مداوای وی قی کنند بعد از ان شراب
و زنجبیل و مری و اسفیداج و چون طلا کنند در شب بغل و قضیبها
سوی دل کند پس اولی آنست که با روغن گل بیامیزند و رازی گوید
که کسی که ان خورده باشد مداوای وی قی کنند و بابلی که در شبت و انجیر
پخته باشند و بعد از ان مقدار سه درم مر با آب نیم گرم بیاشامند
و لحوم الخرفان و سرکه و خمر سیاه از عقب بدهند و بدل ان افلنجه بود
موی بپارسی ابکامه بتازی خوانند و انکامه رعنق گویند و انچه
از وی سازند گرم و خشک بود تا سیوم گویند گرم است در اول
و خشک است در دوم اخلاط غلیظ پاک کند و نشف بلغم بکند و بوی دهان
خوش کند و دبیلهای عفن و درد رگ و عرق النسا و رطوبت معده را
نافع بود و جهت حقنهای قولنج سودمند بود و سگ گزیده را
سود دهد و رازی گوید مری عمل نمک کند و الا از وی لطیف‌تر و اقوی
بود و شکم براند قطع لزوجات بکند و ملطف اغذیه غلیظ بود
و معطش و مسخن معده و جگر و مخفف ان و چون بیاشامند اندکی
بیاشامند که رهبا بکشد و اگر در چشم کسی کشند که دبرا آبله پیدا
کرده باشد هیچ در چشم وی بر نپاید و اگر برآمده باشد بکدازد
و چون بدان غرغره کنند و جذب بلغم بسیار بکند از دماغ و خیک
و ورم بناگوش پاک گرداند و چون منفجر شده باشد و نوعی از اشکاعا
دبا داورد و در فعل نزدیک است بانیشان **مرطیس** سنگی است
که در وی خشونت صخری بود و بلون لاژورد بود و چون سحق کنند
بوی خمیر کند و اگر بوزن سه جو از وی بیاشامند درد دل را نافع
بود **مرنج** جوز هندی است و ان حبی است هندی ماننده جوز
و طبیعت ان گرم و خشک است در سیوم و گویند در دوم و گویند
خشکی وی در چهارم بود و گویند گرم بود در اول و وی لطیف بود
و محلل و مسکن ریاح بود و سده بلغمی بکشاید و چون ... را

بر بخار آن دارند صداع سرد را نافع بود و وی منشف رطوبت معده بود
و مقوی آن و مقدار مستعمل از وی یک درم باشد و منع قی بکند
و بوی آن مصدع بود و مصلح آن ریباچین سرد بود و بدل
آن مرزنگوش و اگر از جهت شکر بود بوزن آن اشنه و باز
دو دانگ ان زعفران و مرزنگوش و مر با خوزه و جمسفرم و
ترنجمشک دبا در نبویه همه قایم مقام یکدیگر نند در ابدال **مرغی**
جامه مرغ گرم و تر بود حرارت وی از ضعف کمتر بود و ملایم
طبع انسان بود و بدینرا نیکو دارد از نرمی بسیار که در وی هست
و مسخن کرده و مقوی پشت بود **مرم** نوعی از رخام سفید است
و نیکوتر ان بود که از معدن جزع آورند و یونانی اسطر بطوس
خوانند و بعضی گویند اسطر بطوس جزع است و نوع طش
گویند اسطر بطس چون بسوزانند و با نمک اندرانی سحق کنند
نیکو دندان و لثه را بدان بمالند نافع بود و لثه را محکم کند
و اتش سوخته را درست گرداند و دیسقوریدوس گوید چون
نیکو بکوبند و سحق کنند و بر محل سوخته اتش افشانند خشک کند
دبا رانیج در نفت بیامیزند و ورمهای صلب بکدازد و چون در
موم روغن کنند در معده را بیاکن کند سالم ترین زهرهای مرغان
زهره مرغ و دراج و کبک بود اما مرارة جوارح بتفاوت قوت
نداع بود خاصه کبار از بنشان و اختیار آن بود که لون وی زردی
طبیعی بود و اگر زنکاری و لاجوردی بود بد باشد و طبع ان
گرم و خشک بود در چهارم و چون با نطرون قیمولیا را بیامیزند
جرب و ریش سر را نافع بود و مجموع زهرها تاریکی چشم را نافع بود
خاصه مرارة جوارح خصوص خشک کرده و ابتدای نزول آب را
مفید بود و مجموع مرارات طبع براند و اسحق گوید بقوت ترین
زهر چارپایان زهره شیر بود پس کفتار پس گاو و بر کرک پس خرس

پس بزیر آهو پس میش و هر یکی بجای خود گفته شود مرارة الظبا
سودمندترین زهرها جهت چشم زهرهٔ آهو نر مرارة الحمار
الوحش زهرهٔ خرگور داء الثعلب و دوالی را نافع بود و مالیدن
دبر اثر و رهها طلا کردن مرارة الذئب زهرهٔ خرس شیخ دگر از
که از جراحت عصب بود و سردی نافع بود و شریف گوید گر زهرهٔ
وی چون با عسل و فلفل بگدازند و بقطره طلا کنند زائل کند
و موی نیکو برویاند خاصه چون پنج شش نوبت مکرر کنند
و اگر با سکنجبین بیاشامند درد جگر را نافع بود و بسفور نبوس
گوید زهرهٔ خرس در منفعت نزدیک بزهرهٔ گاو بود چون لعوق
کنند صرع را نافع بود و در خواص ابن زهری آورده که چون در
چشم کشند با عسل و آب رازیانه چشم را روشن کند مرارة البقر
بغوث ترین زهرها از چهارپایان زهرهٔ گاو بود پس گشا رود
و بند و بهترین آن زهرهٔ گاو نر بود و آن در مرهمها کنند جهت
منع جراحتها و دردهای سخت و با نطرون و فیقولیا چون سر را
بدان بشویند خراز را نافع بود و مفتح افواه بواسیر بود و تریاق
گزندگیها و مقدار ماخوذ از وی تا دانگی بود و دوی طنین و درد گوش
که از سردی بود چون با روغن گل در گوش چکانند نافع بود
و وی مضر بود بجگر و زهره و مصلح وی کثیرا بود با عسل مرارة
التیس نیکوترین آن زهرهٔ دگر جوان بود که بشراز آنرا عوج
گویند طبیعت آن گرم و خشک بود و دوالی و داء الفیل را نافع بود
و دانهای که بر گوش بود و تریاق گزندگی بود و مضر بود بجگر
و زهره و مصلح وی انیسون بود و عسل مرارة الخنزیر بیش گویند
نافع بود چون طلا کنند بعسل و فلفل و بر محل موی برویاند مجرب
مرارة الضبع زهرهٔ کفتار نیکوترین آن بود که از کفتار بزرگ
گیرند و گرم و خشک بود و مسهل بلغم بود که در سر باشد و مقدار

مستعمل از وی تا دانگی و نیم بود و مضر بود بزهره و اسحق گوید مصلح وی
عسل و صبر بود مرارة الاسد زهرهٔ شیر نیکوترین آن بود که از
شیر جوان گیرند و آن گرم و خشک بود و تاریکی چشم را نافع بود
و ابتدای نزول آب و انتشار خاصه زهرهٔ کمیک که آن بهترین
زهرها بود در این زحمت مرارة الکرکی زهرهٔ کلنگ گرم لطیف
بود چون با آب مرزنگوش سعوط کنند لقوه را نافع بود والله اعلم
مرارة القنفذ زهرهٔ خارپشت که بپارسی زهرهٔ چکانه خوانند
اثر ریشها که در چشم بود ببرد و مجذوم را چون بیاشامند نافع بود
مرارة الارنب زهرهٔ خرگوش چون با آرد جواری و کندر و شنداب
بیامیزند و در میانهٔ شراب بیاشامند بخواب بروند همیشه
و اگر خواهند که از آن خلاص یابند سرکه او را بدهند و بدل وی
زهرهٔ بیس بود مرارة النمر و الافعی و الارنب البحری کرم کشنده بود
کسی که اینرا خورده باشد تلخی دهان عارض شود و زردی چشم و زود
بکشد و اگر باقی بماند بیشتر از چهار ساعت نشان خلاص است
و هر چند زهرهٔ افعی بود عجب بود اگر از آن خلاص یابند و مداوای
وی بشیر تازه و معجون طین مختوم و رب سیب و شیره تخم توزک
و تریاق فاروق و جواب کنند و اگر غشی نتوانند نمود ماء اللحم
فراریج دهند و شراب با اندکی مسک و دواء المسک نیز مناسب بود
مرارة الرخمه زهرهٔ رخمه که بپارسی مردارخوار گویند بشرابی
خرد و بعضی گویند بکرد و براموش اگر خواهند با زیت نافع بود
گوش را با روغن بنفشه چون در گوش مخالف چکانند
در شقیقه را سودمند بود با ب بر چون در چشم کشند سپیدی ببرد
زهرهٔ وی چون خشک بود در ظرف آبگینه در سایه در چشم
بلوغ کشند در جانب گزیدن سود دهد اگر چه افعی گزیده باشد
و دیگری گوید چنین است و بعضی گویند مجرب بود جهت سم

کردم و نار و زبور و صاحب منهاج گوید ظن من آنست که لطوخ
کنند مروربه یعصید است و آن نوعی از هندبا بری بود و
رازی گوید مروبه صیفی از کاهو تلخ است که بشیراز وی روانه
دنافع بود مرزقوشی خوانند و این نبید نیست که از گندم و جو و گاورس
و غیر آن سازند و ترکان آنرا بوزه خوانند اسکیه و خوش بو
و مست کننده بود مزمار الراعی زمارة الراعی گویند و گویند
عصی الراعی است و گفته شد مرنج درخت بادام تلخ است
و در لوز مر گفته شد مسک بپارسی مشک خوانند و نیکوترین
آن تبتی بود و گویند ختنی و این را فدنقل از مسعودی کند
که در کتاب مروج الذهب آورده و در معادن الجواهر گفته که
فضیلت مسک تبتی بر ختنی دو وجه است یکی آنکه آهوی تبتی
بر سنبل چرا کند و بهمنین و آهوی ختنی بر حشایش دیگر و دوم
آنکه اهل تبت قطعا از نافه بیرون نیاورند و همچنان رها کنند
و اهل ختن از نافه بیرون آورند و غش های وی کنند به مثل
خون و غیر آن از نوعهای که غش توان کرد و نیز ختن را راه
دورست و بدریا گذشتن و بسبب نم و اختلاف هوا بوی
آن و قوت آن ضعیف گردد و نیکوترین مسک آن بود که رنگ
وی زرد بود و رائحه وی نفاخی بود و از آهوی گیرند که جوان
بود و بعد از غایت نضج بود چون از وی گیرند و فرق میان
این آهو که نافه دارد و آهوان دیگر در لون و شکل و شاخ و
صورت هیچ نیست الا بغیر آنکه این آهو را دو دندان است
بشکل دندان فیل و خوک نمایند یک وجب زیاده و کمتر و گویند
قوم آنجا بشکار روند و اگر تیر زنند نافه وی تیر زند خون که در
نافه بود خام بود و پخته و رسیده نباشد و بوی وی اندک بود
داشته باشد پس چند مدت رها کنند تا بوی بسهولت از وی برود

و از ماده هوا مستحیل بمسک گردد و این دلیل است که میوه که بر درخت
نارسیده بود و نتوان خورد چون از درخت فرو گیرند
و چند روز رها کنند پخته شود و توان خورد و فی الجمله نیکوترین
مسک آن بود که در وعاء خود نضج یافته باشد و در سده
خود مستحکم شده باشد و از حیوانی بود که مستحکم و تمام المواد بود
و طبیعت مسک گرم و خشک بود در دوم و گویند در سیوم
و گرم است در سیوم و خشک است در دوم ابن ماسویه گوید عرق را
خوشبوی کند و قوت بدل بدهد و تنهی عن زیادت کند و مره
سودا زایل کند و چون با ادویه بود که مصلح وی بود در بن رحمت
مسخن و مقوی اعضا خارجی بود و اگر بروی نهند و اعضا باطن
بپاشانند و جماعتی از اطبا فارس و اهواز ذکر کرده اند
که در وی رطوبتی هست و بدین سبب است که باه را یاری دهد
و سرعت انزال دفع کند و قوت جماع هر چه تمامتر بدهد و مرازی
گوید چون در طبیخ حل کرده بپاشانند بهمن را کنده کند علتهای
سرد را سود دهد و طبری گوید ملطف و مقوی اعضا بود و چون
بدان سعوط کنند معدار نیم عدس با هم چندان زعفران
صداع که از سردی بود زایل کند و قوت دماغ بدهد و حکیم
ابن حنین گوید اگر در داروهای چشم کنند قوت چشم بدهد
و اسحق مرطوبی مزاج و پیران را موافق بود خاصه در زمان سرد
و سرد سیرها و مصدع جوانان و محروری مزاج بود خاصه در زمان
گرم و گرمسیرها و فی الجمله نافع بود و مجموع علتهای سرد که در
بود و سده بگشاید و ریاحی که عارض شود در چشم و جمله جسد
نافع بود و شکم ببندد و زردی روی زایل کند و عمل سموم باطل
کند و خفقان را نافع بود و شیخ الرئیس گوید وی اجل تریاق است
لاهل بود و قرص سنبل و مفرح بود و توحش را نافع بود و تقوی دل

گرمی وی بکافور کنند و از آن خستگی برود غن گل و بنفشه و ابن رشد
گوید رباح را غلیظ کردن نافع بود و صاحب منهاج گوید مقدار
ماخوذ از وی قیراطی بود و شرب وی مضر بود بدماغ گرم و مصلح
وی کافور بود و گویند بدل آن چند بید ستر در درد عصب
و در همه فعلها الا در بوی خوش تنها و گویند بدل آن هم
مرزنگوش است و مسک **مسحوقا** مسحوقیا و مسحوق قنا نیز
گویند و آن زبد الغوار براست بپارسی کف آبگینه گویند
و ماء الزجاج خوانند و آن آبی بود که بر روی آبگینه ماند کف
پیدا گردد و بعضی گویند آب خمرهای سبزست هنگام ساختن
و بعضی گویند تیم آبگینه است بغایت حار و حاد بود و سپید
چشم بود و مجفف رطوبت بود و حکه و جرب چون در حمام
اعضا طلا کنند نافع بود و بدل آن آبگینه سپید است و قلیمو
مسن سنگی است الوان که کارد و شمشیر و غیر آن بدان تیز
حکاکان چون بر پستان لطوخ کنند و خصیه کودکان رها کنند
که بزرگ شود بر داء الثعلب لطوخ کردن موی برویاند و اگر بسرکه
بپاشند ورم جگر سپرز و صرع را نافع بود اما مسن زیتی سبز را
چون شکسته کنند و بر آتش بریان کنند و سحق کنند با سرکه و
نطرون حکه و قوبا و خنازیر و سرطان و آکله را نافع بود و
چون سحق کنند تنها و در چشم کشند البته سپیدی چشم ببرد و از بهر
اینست که شیافات که جهت چشم سازند بروی سازند و اگر وی را
بسوزند و سحق کنند و بر سعفه و خشکی آتش پاشند نافع باشد
مشمش بپارسی زردالو گویند و فیصی خوانند و بیونانی
ارمنیاقن خوانند و نیکوترین ارمنی بود و طبیعت آن سرد و تر
بود در دوم و دیسقوریدوس گوید خوش طعم تر از شفتالو بود
و بمعده نیکوتر از وی بود و خوزی گوید مسهل صفرا و مولد خلط

غلیظ بود و خشک کرده وی چون بخو بسایند و نقیع آن بپاشند
مسکن تشنگی بود و مبرد معده بغایت و تبهای حاده را نافع بود
و اگر در معده طعامی بود فاسد کند و نگذارد اولی آن بود که اگر
در معده تفتی طعام بود بخورند و از پی آن سکنجبین بخورند و گویند
نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون با شراب منه ممسک خورند
و اگر مغز استخوان وی بخورند غثیان و غشی ازو و مداوای وی
نفی کنند بسبوب فواکه ترش مانند غوره و نارنج و لیمو و
روغن استخوان وی مر اسیر را نافع بود **مسک هندی** سعد
هندی است و گفته شد **مشکطرامشیع** مشکطرامشیر گویند
و آن فودنج بری بود و بشیرازی زنگ گویند چون گوسفند بوی
چرا کند بعوض شیر خون از پستان وی بیاید و طبیعت
آن گرم و خشک بود تا سیوم و گویند خشکی وی در چهارم بود
رطوبات لنج از سینه و شش ببرد و ادرار دهد و شراب وی غلظ
را نافع بود و غشی و کرب و حیض و بول را ادرار دهد نواصیر را اندمال
خشک کرده برپرانند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و مصلح
آن رب مورد بود یا بلوط و جالینوس گوید چون دانگی از وی سحق
کنند و با روغن بلسان بیاشند و زن بخود برگیرد درد رحم را
زایل کند و اسحق گوید قولنج را نافع بود چون دانگی از وی با دانگی
سقمونیا و یک درم کثیرا و ده درم خمیره بنفشه و به آب گرم بیاشامند
و اریباسیوس گوید کسی که شهوتش قطع شده در هر سه روز
یک روز نیم درم از وی با سه درم تخم خربزه و ده درم مسکه میش
و بیست درم عسل بخورد شهوتش زیاده گردد و وی از غایت
افراط و ادرار که در وی هست بعوض بول خون براند و چون بیاشامند
بخور کنند بچه بیندازد و وی مضر بود بسفلی و گویند که اصلاح
وی بسرکه خمری کنند و بدل وی گویند فودنج است و دیگر جا لبنی

گویند که بدل آن دار دار عدس مر است و دو وزن آن و نشا بود گویند
بدل آن اکلیل الملک است و گویند بدل آن شقایق است **مصطکی**
بپارسی کندر رومی خوانند و بسریانی کیاروی و بیونانی سخینوس
وانرا علک رومی گویند و گفته‌اند آن صمغی سفید بود و سیاه بود
آنچه رومی و سفید باشد و آنچه که سیاه بود معروف به نبطی بود
تخفیف در وی سخت‌تر از تخفیف مصطکی سفید بود و قوت
قبض در وی کمتر بود و وی لطیف‌تر از کندر بود و گویند حدت وی
کمتر از مجموع صمغها بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم
و گویند که حدت او بسیار است و طبری گوید تر است و قبض در
اجزای وی یکسان بود یعنی در عروق و ورق و قضبان و اغصان
و اطراف و ثمر و لحاء آن و عصاره ورق آن و قشور بیخ آن
قایم مقام اقاقیا بود و استطلاق بطن و نفث دم ببرد و دیسقوریدوس
گوید قوت مجموع درخت وی قابض بود و قوت ثمر وی و ادراق
وی و قشر بیخ وی مساوی بود و اگر طبیخ ورق وی بر ریشهای
کهن و بر استخوان شکسته و بر اعضای ریش ریزند نافع بود و
قطع سیلان رطوبات مزمن از رحم بکند و بول براند و چون بدان
مضمضه کنند دندان متحرک را محکم کند و جرب را نافع بود تا حدی
که جرب مواشی و سگ و اگر از شاخها مسواک سازند دندانرا
جلا دهد و جالینوس گوید مرکب بود از قوی متضاده یعنی از
قوت قبض و تسخین و تلیین و بدین سبب است که اورام معده
و مقعده و امعا و جگر را نافع بود و خاییدن وی بلغم از سر بکشد
و سرفه بلغمی را نافع بود و نفث دم و مقوی معده و جگر بود و
محلل رطوبات بطن و مسکن مغص که از رطوبت بود و چون با روغن
زنبق سعوط کنند صداع سرد را سود دهد و چون با زیت بکدازند
شقاق لبها نافع بود و چون در ضمادات کنند درد امعا را زایل کند

و چون با آب سرد بیاشامند رطوبات معده را دفع کند و بلغم را
بکدازد و اشتها بیاورد و ورم جگر و نفث دم را سود دهد و نیز
گویند مضر بود به مثانه و مصلح وی آن بود که در سرکه خوب بخیسانند و
خشک کنند یا کثیرا استعمال کنند و صاحب تقویم گوید بسیار
ازوی مستعمل کنند سنش را بد بود و مصلح آن صمغ عربی بود و قند
و بدل آن یک وزن و نیم آن صمغ البطم است و گویند بوزن
آن لبان که آنرا کندر دریایی خوانند **مصل** ثمر غوشیخ است و
قابض بود و شکم را ببندد و اگر زیاده خورند قولنج سخت آورد
مضع طبیعت آن سرد و خشک بود در دوم و ابن ماسویه
گوید در سموم و سودای مزاج را بد بود و مضر بود به معده و
سفلی و کیموس بد دهد و اگر با گوشت فربه بپزند ضرر آن
کم شود **مضحن** نیکوترین آن بود که رسیده و تر بود و آن
خشکتر از نخته بود و آنچه با سرکه و کرویا بود گرم و خشک بود و
آنچه بهری بود بی سرکه بغایت گرم و خشک بود و وی ملطف بلغم
بود و منشف رطوبات بود و آنچه با ابازیر بود و سنجوارش منضم بود
و تشنگی آورد و اگر به سرکه بجوشانند بعد از آن بریان کنند
تشنگی بیاورد و آنچه بی سرکه به آب بجوشانند و بعد از آن مطنجن کنند
و مری قدار حینی در آن کنند تشنگی بیاورد **مغفار** صمغ اجاص
است و گفته شد **معا** نیکوترین زرده آن بود که از خوکی گیرند
و گوسفند فربه و طبیعت وی سرد و خشک بود عصبی مصلح
کسی بود که غذای دخانی بود و وی دوالی در ساقین احداث کند
از بهر آنکه خون که از وی متولد شود بد باشد و میل بسیری آرد
و باید که پاک بشویند و بسکباج بپزند و با ابازیر **معده** چون
معا بود در احوالها و وی مصلحتر از معا بود سرد و خشک بود والسلم
مغاث بهترین آن بغدادی و سفیدی بود که میل بزردی داشته

باشد و طبیعت آن گرم و تر بود در دوم و گویند که خشک بود مقوی
اعضا بود و مسمن و ضماد کردن شکستگی و کوفتگی و الم و تفرق و
صلابت و مفاصل و تشنج را نافع بود و ملین صلابات حلق و تشنج
بود و باه را برانگیزد خاصه تخم وی و مقدار ماخوذ از وی یک درم بود
و گویند مضر بود بمثانه و مصلح وی عسل بود و در ضمادات بدل
فلت و گفته شد **مغره** نوعی از طین سرخ است و بیونانی
ملیطوس خوانند و برطسیقون و بشیرازی گل سرخ خوانند و بجای
آن مستعمل کنند و نیکوترین آن مصری بود و طبیعت آن شیخ الرئیس
گوید سرد بود در اول و خشک بود در دوم و فوسس گوید قابض
باشد و بخفیف نیکوتر از طین مختوم بود و جراحتهارا باصلاح
آورد و کرم بکشد و چون در سرکه حل کنند بر حمره و مجموع ورمهای
گرم طلا کنند نافع بود خواه ریش شده و خواه ریش ناشده و اگر
بر سوختگی آتش طلا کنند دفع ماده بکند و ورم بگدازد و ریش را
خشک کند و طبیعت ببندد و درد جگر را نافع بود و اگر باب لسان
الحمل حقنه کنند قطع افراط خون حیض بکند و خونی که از معا منقطع
روانه بود **مغنیسیا** صاحب منهاج گوید مانند قرقیشا بود
و نیکوتر و گویند کلبست سیاه رنگ که از کوه کاشان می آورند
و مؤلف گوید آنچه محقق است سنگیست الوان بغایت سست و
اکثر سیاه رنگ بود که کبرنجی زند و نقطهای سفیدی ان بود و
آبگینه گران استعمال کنند جهت آنکه آبگینه را سفید کند و آنرا
سنگ مغنی خوانند و رنگ برکان گویند و در ولایت شیراز در
قریه فاروق و هیبت که آنرا برکان خوانند و از آن ده خیزد
و آنرا سنگ برکان از بهر آن گویند که از کوه کاشان می آورند
و مؤلف گوید آنچه محقق است قابض و مفرد و مجفف بود و
مقوی معده بود و سنگ گرده بریزاند و در دواهای چشم استعمال

کنند و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و مضر بود و بدل و مصلح
وی گویند عسل است و بدل آن مرقشیثا **مغد** لفاح بری است
و گویند بادنجان است و گویند نوعی از گیاه کوچک است
لیکن قول اول و دوم صحیح است و صاحب منهاج گوید بادنجانست
و گفته شد و لفاح بری را مغدا خوانند و هم گفته شد **مقل**
صمغیست که آنرا کور خوانند و معروف بود بمقل ازرق و مقل
مکی و مقل الیهود و عربی بود و صقلبی بود و غیر مقل مکی که آن
سرد و ترم است گفته شود و نیکوترین وی آنست که صافی و بلون
ابریشم بود و از رنگی که بسرخی مایل بود و زود حل شود و منبع
جرکی و کوپی در وی نبود چون بخور کنند خوشبوی بود مانند
اظفار الطیب و دانچه غار کنند و طبیعت وی گرم بود در سیوم
و گویند در آخر درجه اول و خشک بود در سیوم و گویند سرد
بود و گویند تر بود و رازی گوید گرم و تر بود در دوم طاعون را
نافع بود و دیسقوریدوس گوید چون بلعاب دهان روزه دار
حل کنند چون مرهم کنند و بر ورم خنجره نهند نافع بود و چون
بخور برگیرند و بخور کنند انضمام رحم بکشاید و بچه بیرون آورد و
هر رطوبت که باشد پاک کند و چون نیک بیاشامند سنگ گرده
و مثانه بریزاند و بول و حیض براند و اگر در مسهلات کنند
منع سحج بکند و اگر بیاشامند زهر بدین جانوران را سود دهد و با
هرفه کهن را نافع بود و قوت مجامعت بدهد و فربهی آورد و
منفخ سیح کرده و مثانه بود و مسهل بلغم و سودا بود و مقدار ماخوذ
از وی یک درم بود و وی خنازیر را زایل کند و با نره که بر سعفه طلا
کردن نافع بود و فسخ عضله و صلابت اعصاب و تعقد ان
گزاز دردی پهلوان و درباح را نافع بود چون بیاشامند یا خود
برگیرند بواسیر را نافع بود و خون آن ببندد و تحلیل اورام و سقلی

دا الثعلب و خون بسته بود و عرق النسا و نقرس را نافع بود و اسحق گو
مضر بود بجگر و مصلح آن زعفران بود و گویند مضرست بشش و
مصلح وی کثیرا بود و بدل آن بوزن آن صمغ البطم و نیم وزن آن
کندر دریایی بود **مقل مکی** ثمر مقل دوم است و صاحب
منهاج گوید ثمر درخت مقل بهش خوانند و چون تر بود و چون
خشک گردد فول خوانند و اندرون وی استخوانی بود و اگر
پخته بود خارج آن را مکه خورند و لذیذ بود و در اندلس بار سیاه
خورند و عفوصتی تمام داشته باشد و آبی اندک و بغایت
خشن بود و قابض و بارد شکم ببندد و قوت معده بدهد و گو
وی پخته تقطیر البول را نافع بود و این ثمر را مقل مکی خوانند
مقلونیا ملوتیا گویند و گفته شد **میرونس** و مغدونس نیز
گویند و آن کرفس ماقدونی است و منسوب بماقدونیا روم بود
و آن فطراسالیون است و گفته شد و فلومس و بوخیر نیز گویند
و آن ماهیزهرج است و گفته شد **ملح** بپارسی نمک گویند
و آن انواع است ملح عجین و ملح اندرانی و سیاه و نفطی و سیاه
و غیر نفطی و ملح هندی سرخ رنگ و ملح مراجه تلخ بود و نزدیک
بهورق بود و نیکوترین آن درانی بود و سفید و تنک و بپارسی
آنرا نمک طبرزد گویند و طبیعت آن گرم و خشک و قابض بود
در دوم و دیسقوریدوس گوید قوت وی قابض بود و جلا دهد
و محلل و منقی بود و گوشت زیادت از ریشها بخورد و دردارو ها
و اورام بلغمی و حکه و نقرس و جذام و قوبا مستعمل کنند و بادها
بشکند و منع عفونت بکند و غلیظی اخلاط بگدازاند و چون با
زیت و سرکه و عسل بیامیزند و بدان تحنک کنند خناق را ساکن
کند و با عسل ورم لهات را نافع بود و با بزرکتان بد گزیدن عقرب
و با پودنه کوهی و زوفا بر گزندگی افعی طلا کردن سود دهد و با

زفت و قطران و عسل گزندگی مار شاخ دار و با سرکه و عسل گزندگی
هزار پای و زنبور را نافع بود و گزیدن نهنگ را نافع و چون سحق
کرده در کتان کنند و در سرکه انبز فرو برند و بر عضو گزیده
مالند نافع بود و چون با سکنجبین بیاشامند دفع مضرت افیون
و گزیدن و خطر کشنده بود و ابو جریج گوید چون با غذایی که سرد
بود مانند پنیر و ماهی خلط کنند از طبیعت خود بگردد و با تجدی
گرم و خشک گردد و بر اسهال و قی یاری دهد و بلغم لزج از معده و سینه
دفع کند و معا را بشوید و هضم طعام را یاری دهد و مواد نقرس و طحول
خراج را و بخار را مضر بود و چون با سرکه حل کنند و بران مضمضه کنند
قطع خونی که از بن دندان آید بکند خاصه که قلع کرده باشند
و اگر گرم کرده در دندان نگاه دارند درد دندان را نافع بود
و نمک اندرانی چشم را تیز کند و ناخنه و سفیدی چشم را تنک و
ضعیف کند و سبل و درد معده سرد را نافع بود و مسهل بلغم غلیظ
خام بود و مقدار شربت نیم درم بود و نمک سوخته دندان را
جلا دهد و صفت سوختن وی نمک را بشویند و رها کنند تا خشک
گردد پس در دیگی کنند و سر دیگ بنهند و بر سر آتش نهند تا
سوخته گردد بر گردد بنگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز ایستد
آن زمان سوخته بود و نمک تلخ مسهل سودا بود بغوث و رازی
گوید بسیار خوردن نمک محرق دم بود و مضعف بصر و مقلل منی
و حکه و جرب آورد و صاحب منهاج گوید مضر دماغ و بصر و شش بود
و مصلح وی آن بود که بشویند و چیزی اضافه وی کنند و گویند بدل
آن نیم وزن آن نوشادر است و گویند نیم وزن آن بورق بود
ملح العرب بوره درخت عرب خوانند و وی اقوی ترین بوره‌ها
بود و گفته شد **ملح هندی** نمک هندی گویند گرم و خشک بود
در دوم و لطیف‌تر از انواع ملح بود **ملح نفطی** نیکوترین آن بود

که منتن الرایحه بود و طبیعت آن گرم و خشک بود باری و بلغم گرم و
خشک بود مزاج را مسهل سودا بود و مقدار شربتی تا نیم درم بود و
مضر بود بمعا و مصلح وی هلیله زرد بود **ملوخیا** ملوکیه گویند
و آن نوعی از خبازی است و آن بستانی بود و بشیرازی خطمی
کوچک خوانند درخت وی مانند درخت خطمی بود اما گل وی
سرخی کوچک و نیکوترین ملوخیا آن بود که سبز و بزرگ بود و
قضبان وی بسرخی مایل بود و طبیعت آن سرد بود در اول
و تر بود در دوم و گویند سرد و تر بود در سیوم التهابات را نافع
بود چون بر معده و سینه ضماد کنند سیلان حیض را نافع بود
و احتلام و موی را همچنین و صداع و درد چشم گرم را نافع بود
چون با آرد جو ضماد کنند و اسحق گوید سده جگر و زهره بگشاید
چون از آب وی سی درم بیاشامند و گویند مضر بود بمثانه
و مصلح وی گل بود یا گلاب **لوبیا** فقلونیا خوانند و آن
و آن حبی بود دراز گویند بشیرازی لزا جبار دراز خوانند و آن
مانند خیار زه بود و طبیعت آن سرد و تر بود و زود هضم شود
من سر طلبی و سنگی که بر درختی افتد آنرا من خوانند مانند
ترنجبین و گز انگبین و بید انگبین و شیر خشت و امثال آن
و باز ما سرجویه گوید گرم و تر و معتدل بود در یبوست و رطوبت
سینه را نیکو بود و خشکی را و رطوبت آن بنزداید و خشونت
نرم کند و سرفه که از رطوبت بود و حبیش بن الحسن گوید
گرم بود در آخر دوم و خشکی زایل کند و وی نیز دیگ بگرمی بود
و نیکوترین آن بود که لون وی صافی و هیچ چوب درخت با وی
آمیخته نبود اشتهاء طعام را نیکو بود و طبیعت محکم دارد
و مادر صفرا را سود دهد چون بیاشامند و ضماد کنند بر سر کم
و چون مقدار دانگی سعوط کنند دماغ را پاک کند و بادهای

غلیظ ازوی بیرون آورد و مقوی ادویه بود چون با وی خلط کنند
در شربت **منثور** خیری را بدین اسم خوانند و گفته شد نوعی
از خسبجاش است که آنرا منثور خوانند **موز** درختی است که
مانند نخل و ثمر وی را موز خوانند و در طرف دریا بسیار باشد
و بطعم شیرین بود و مانند خسبجاش با پوست بود و طبیعت وی
ابن ماسویه گوید گرم بود در وسط اول و تر بود در آخر آن
و غذا اندکی دهد و زبری حلق و سینه و شش و مثانه و سرفه
که خشک بود نافع بود و باه را تحریک دهد و گرده را نیکو بود و بول
براند و شکم و بسیار خوردن وی مولد سده بود و صفرا زیاده
کند بحسب مزاج و وی بر معده ثقیل بود و مصلح وی نبات بود
که با وی بخورند یا عسل و پیش از طعام باید خورد و بعد از آن
سکنجبین بخورد و بعد از غذا نشاید که خورند تا آن زمان که
غذا بگذرد و بخاصیت سم کلاب است **موردر** بری است و
نیکوترین آن رومی بود و طبیعت آن گرم و خشک است در سیوم
صرع را نافع بود و چون بخور برگیرند کرم را بکشد **مو**
بیونانی میون خوانند و بعضی آنرا اثامیطقون خوانند ساق
نبات وی و ورق وی مانند شبت بود و لیکن ساق وی غلیظتر
بود و بدرازی دو گز بود و بیخ وی را مو خوانند و بوزن و لون
غاریقون بود و لیکن بزردی مایل بود و اندک تلخی دارد و خوشبوی
بود و این بیخ مستعمل است طبیعت آن صاحب منهاج گوید
گرم و خشک است در سیوم و نیکوترین آن پاک سفید روشن بود
و حیض براند و ملطف بود و گرمتر از سنبل بود و نقرس
و درد مفاصل را سود دهد و جگر سرد را و عسر البول را نافع بود
آشامیدن و ضماد کردن و درد مثانه و گرده را که از بادها
بود معده نافع و مغص و درد رحم و سینه را سودمند بود و چون برا

بجوشانند و زن در آب آن نشیند حیض براند و چون ضماد
کنند بر زهار کودکان بول براند و اگر زیاده مستعمل کنند صداع
آورد و اسحق گوید مضر بود بسپرز و مصلح وی تخم کرفس بود
و بدل آن بنیم وزن آن جوزبوا و نیم وزن آن سنبل و گویند
بدل آن نیم وزن آن فلفل سیاه بود و گویند بوزن آن
جوزبوا **مومیائی** نیکوترین آن معدنی بود که از ولایت
داراجرد خیزد و بسفوزنبوس گوید که مومیائی بقوت
زفت و قیر بود و چون با هم بیامیزند هم طبیعه باشند
الا مومیائی که منفعت بسیار تمام دارد و طبیعت آن گرم
بود در سیوم و لطیف بود و محلل و شیخ الرئیس گوید گرم و
خشک بود در آخر دوم و در اول مقوی روح بود و بخاصیه
ورمهای بلغمی را نافع بود و خلع و کسر و سقط و ضربه و فالج
و لقوه خوردن و طلا کردن در شقیقه و صداع سرد و دوار را
چون حبه با آب مرزنگوش سعوط کنند گرانی زبان را قیراطی
سعتر فارسی بیاشامند و منع نفث دم بکند و خناق و درد
حلق را قیراطی با سکنجبین با رب توت و قیراطی از
وی با آب کمون و خفقان را نافع بود و حبه از وی فواق را
سود دهد چون بطبیخ کرفس بیاشامند و قیراطی از وی بطبیخ
نانخواه مثانه را نافع بود و دو حبه از وی با قیراطی گزندگی عقرب
را نافع بود چون با شراب صرف بیاشامند و هم چندان با
با روغن گاو چون بر موضع گزندگی بمالند نافع بود و ابتدا
جذام و برص و داء الفیل هفت روز پیاپی بطبیخ افتیمون
هر روز نیم دانگ بیاشامند و در صرع که از سردی بود و سوء الهضم
هر روز دو حبه بشراب صافی بیاشامند گزندگی مار و عقرب و
کسی که زهر خورده باشد هر روز دو حبه با آبی که انیسون در وی

در معده و بودنه کوهی در آن پخته باشند بیاشامند و رعشه
که ظاهر گردد در اعضا بسبب برودت هر روز دو حبه با آبی
که سعتر فارسی و راسن جبلی در آن پخته باشند و جهت اختناق
رحم مجموع علتها که زنان را پیدا شود از سردی دو حبه با آب
سادج هندی بیاشامند جهت تب ربع کهن هر روز نیم دانگ
در آبی که پست بادآورد در آن پخته باشند و بیاشامند
و این خاصیتها و زیادت ازین دارد اینجا کوتاه کردم لیکن
آنچه از ولایت داراجرد خیزد و معروف بشبانکاره بود
این منفعتها دارد غیر فرنگی که آن معمول از آدمی است و غیر
انواع دیگر که از کوهها یا از آب خیزد و آن قفر الیهود بود
و منفعت آن بمومیائی نزدیک بود و صفت آن گفته شد
مولوبدانا نیکوترین آن بود که بلون مرداسنگ بود و باز
جالینوس گوید بقوت مرداسنگ بود و در مرهمها گوشت برویاند
و مولف گوید بشیرازی آنرا کرماله خوانند و چون به آب بسایند
و در شب بغل بمالند گند آن ببرد **موقنون** نوعی از سموم است
نزدیک بیش و مداوا اگر کسی آن خورده باشد مانند مداوای
بیش کنند **مها** صاحب منهاج گوید سنگیست بحسن بلور و گویند
بلور است و صاحب جامع گوید نوعی از آبگینه است که در معدن
با مغنیسا جمع می شود و مهره می گردد و در بحر اخضر یابند و در
صعید مصر و آن سنگیست سفید یکرنگ و نوعی دیگر هست
که حسن و رنگ وی کمتر و صلبتر بود و چون نگاه کنند ظن برند
که ملح اندرانی است و نوع اول که گفته شد بلور است بتحقیق و
ابو طالب بن سلیمان گوید مهره نی صفت چون زن در زمان
زاییدن از خود بیاویزد بر و سهل گردد زاییدن و هرمس گوید
گرانی زبان و کسی را که سخن تباه گوید چون سحق کنند بسرکه و نمک و

مر و زعفران و نوشادر و با عسل حل کنند و زنان بدان تحریک
سپید مند چند نوبت از آن زحمت خلاص یابد و کسوفرا طبیبی گوید
بهر سودمند بود با رتعاش و سل که عارض شود کودکان را و زنان را
که نیک بخار از ایشان آید چون بر پستان طلا کنند شیر آسان
بیاید و بیخی گوید چون به آب سحق کنند سپیدی چشم را زایل
کند **مسن** درختی است بزرگ و میوه آن را قطوس خوانند
و ثمر وی بزرگتر از فلفل بود و سیاه رنگ و مغز وی سپید و بهترین
بود معروف را نیکو بود و شکم ببندد و وی لطیف و مجفف بود و
نشاره چوب وی نزف دم و سل زنان را نافع بود و قرحه امعا
و ذرب را و بسفود بنو بس گوید طبیخ از نشاره چوب وی چون
بیاشامند یا حقنه کنند قرحه امعا و زنانی که رطوبات فرزند
از رحم ایشان رود نافع بود و موی را سرخ کند **میعه**
و شوبانی میعه سائله را اصطرکی خوانند و عسل لبنی نیز گویند
و ثقل و برا میعه یابسه خوانند و بهترین آن خوشبوی بود
و بشیرازی ابزا لجوز خوانند و در وی قبض و تجفیف بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود و گویند نیز بود مسخن و ملین بود و منضج و گویند
دماغ را پاک کند و جذام را نافع بود و طبیعت ببندد و مقدار
مستعمل از وی تا یک مثقال بود و سرفه و زکام را نافع بود و نزله
که از رطوبت بود سود دهد و چون بخور برگیرند یا بیاشامند
حیض فرود آورد و از خواص وی است که بخور کردن وی قطع
بانجه عفن کرده و باه را سود دهد و لیکن صداع آورد و اسحق گوید
مضرت کشنش و مصلح وی مصطکی بود و صنعت میعه سائله
در لبنی گفته شد **مشهار** کاوچشم است و گفته شد و صاحب
جامع گوید مشیار و مشیها رطیلا قون است که آن نوعی از حی
العالم است و گفته شد **منجنج** بپارسی کنجوشر خوانند **میویزج**

بپارسی زبیب جبلی گویند و صاحب جامع گوید حب راس است
و این خلاف حب راس غیر است و میویزج بپارسی مویز کل
خوانند و بهترین آن مصری بود سیاه رسیده و معروف بود
به میویزج بحری و طبیعت آن بغایت گرم و خشک بود در سیوم
محرق و اکال و حریف بود و نی صنعت سپش را بکشد و خاصه
چون با زرنیخ بود و تنها بر جرب ریش شرم نهادن نافع بود
و چون از حب وی با نخده غذ بیاشامند فی البوس لزج او
و وی مضر بود بسر و مصلح وی کثیرا بود و بدل آن گویند
عاقرقرحا و در خوردن وی خطر بود و قرحه متانه پیدا کند
میبوسوس شراب سوسن است و در مرکبات صنعت وی در
اشربه گفته شود **باب النون** **نارجیل**
رانج خوانند و بانخ گویند و آن جوز هندی است و بپارسی نارجیل
خوانند و بشیرازی گردوی هندی و نیکوترین آن تازه بود که
بغایت سپید باشد و آبی که دران بود بیشترین باشد و
طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود در دوم و خوب تر بود
گرم بود در اول درجه دوم و تر بود در اول باه را زیادت
کند و عذاب البیار به دمنی بیفزاید و مسخن گرده بود و تنظیر البول
را نافع بود و روغن وی بواسیر را سود دهد و کهن وی کرم را
بکشد و حب القرع بیرون آورد و طبیعت ببندد و وی بر معده
ثقیل بود و پوست وی منضم نشود و از بیخ که پوست التنه
باید خراشند و با شکر بخورند کرم شکم وی عثمان و کرب
و غشی آورد و مدادای بقی کنند و بعد از آن بر نوب فواکه
ترش **نانخواه** نانخه و نانخواه و نانوخه و نانخاه گویند
و بشیرازی زنیان گویند و نانخواه اسمی پارسی است یعنی این نیز
طالب الخبز بود یعنی طلب کننده نان و نیکوترین آن تازه باشد

خوشبوی که مایل بسرخی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیوم
و گویند گرمی وی در دوم بود و سنگ بکشاید و در ادویه بهق
و برص استعمال کنند و دیسقوریدوس گوید چون با شراب
بیاشامند حیض و عسر البول و گزندگی جانورانرا نافع بود و نیز
خبص براند و ابو جریج گوید طبیخ وی بیخ را بکشاید و وی تنهای
کهن را نافع بود و با رسی گوید قطع قیح که در سینه و معده بود
و مسکن ریاح بود و طعام را هضم کند و درد دل و غثیان و کسی
که طعم طعام نداند نافع بود و چون طبیخ وی بر گزندگی عقرب ریزند
درد ساکن کند البته و بولس گوید مسخن معده و جگر بود و آشامیدن
وی ادرار ماسویه گوید کرده و مثانه را پاک کند و طبری گوید که
سنگ بگدازاند و کرم و حب القرع بیرون آورد و صاحب منهاج
گوید با شراب بول براند و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و
اسحق گوید مثقالی از آن مقلل لبن بود و مصلح وی ترمس بود و چون
با عسل سحق کرده بیاشامند یا بسرشند و طلا کنند بهر دردی که
باشد در هر موضع که بود و ورم انرا تحلیل دهد و چون زن بدان
حقنه کنند رحم را پاک کند و رطوبات عفن خشک کند و بوی
آن خشک کند و چون بروی طلا کنند ثبور لبنی را زایل کند
نارنج صاحب منهاج گوید پوست وی گرم بود در دوم
و حماض وی سرد و خشک بود در اول محلل ریاح بود از دماغ
وی لطیفتر از اترج و مانند وی بود در فعل و شریف گوید درخت
وی مشهور است و ثمر وی مرکب از قوی مختلف بود و پوست زرد وی
گرم بود و لطیف و حماض وی سرد و خشک بود در سیوم و تخم وی
و بیخ وی گرم و خشک بود و پوست وی چون خشک کرده سحق کنند
و به آب گرم بیاشامند محلل مغص بود در زمان و اکراد ماکان
شرب وی کنند با زیت گرم دراز از روده بیرون آورد و تو

تر بود در روغن خو بسابند و سه هفته در آفتاب نهند در منفعت
مانند روغن ناردین بود و چون از آن دو مثقال بیاشامند
گزندگی مجموع جانوران که سم ایشان سرد بود نافع بود و هر چه
که عارض شود سبب گزندگیها و حماض وی بناشتا خوردن
جگر را نافع بود اما جگر ضعیف کند و معده سرد مزاج را بد بود
و التهاب معده گرم را نافع بود و اثر سیاهی از جامه سفید ببرد
و اگر سنگ در وی خو بسابند بگدازند و اگر عروق و تنهای با رنگ
وی جمع کنند و خشک کرده بیاشامند و سحق کنند شود خنده
تر بن دوا نایی باشد که جهت دفع زهرهای کشنده که سبب
آن سردی بود نارمشک نا غیبت خوانند و آن از قماع
رمان هندی است و نادیل آن بپارسی مسک الرمان گویند
و صاحب منهاج گوید فقاحی و قشوری است و اقماعی بود
مانند بساسه و مولف گوید فقاحی است مانند تخمی سرخ رنگ
اندک برگ سبز در میان آن بود و اسحق بن عمران گوید از جراح
خیزد و فی الجمله منفعت وی مانند منفعت سنبل بود و نیکوترین
آن خوشبوی بود و طبیعت وی گرم بود در اول و خشک بود
در دوم و گویند گرم و خشک بود در سیوم لطیف بود و معده
سرد و جگر سرد را عظیم نافع بود ملطف اخلاط غلیظ بود و
محلل آن و شیخ الرئیس گوید بدل آن بوزن آن دانگ و نیم
آن زنجبیل بود و نیم وزن آن پوست پسته و دانگ آن سنبل
بود و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن آن کمون کرمانی
و دو دانگ آن قسط بحری و گویند بدل آن نیم وزن آن
سنبل و نیم وزن آن زنجبیل و نیم وزن آن قسط ناردین
سنبل رومی است و مولف گوید آن بیخی است بلون مشابه
مامیران و مروق الصغر بود و بشکل اسارون بود و نیکوتر

آن تازه فربه بود خوشبوی و آنچه بسبعیدی مایل بود بد باشد
وطبیعت بادرین گرم بود در دوم و خشک بود در سیوم
و چون در کحلها کنند موی مژه بر دیاند و بول و حیض براند
و ورم رحم را نافع بود و در طبیخ وی نشستن و یک درم
از وی فالج و لقوه را نافع بود و اسحق گوید مضر است بشش
و مصلح وی کثیرا بود با عسل و بدل وی سنبل هندی بود **نارکیوا**
زمان استعمال است و انرا اخشیجاش گویند و کعبه سند و نار کبوتر
خشخاش سیاه است **نطاف** بپارسی قبطه خوانند آنچه از
شکر بود معتدل بود موافق مزاجهای سرد و پیران بود
ولیکن صداع آورد و مولد صفرا بود جوانانرا خاصه و آنچه
بنفشه بود نافع بود کسی را که درد سینه و شش آید و سده د
خلطی بلغمی بود و آنچه بکنجد بود کثیر الغذا بود نافع بود سرفه و سینه را
لیکن ثقیل بود و مرخی معده و آنچه بکردکان بود بغایت گرمی
معده بلغمی را نافع بود کرده و لیکن صداع آورد و تعدیل آن
بخشخاش و کاهو کنند و آنچه بابادام بود اندک گرمی آمیخته با
سرفه که از رطوبت بود نافع بود **نبق تر** بپارسی کنار نیز خوانند
و عرب نبق و ما گویند و طبیعت آن سرد بود در اول و تر بود و
گویند خشک بود در اول و آنچه سبزتر بود سردی وی کمتر بود
آنچه مایل بحموضه بود سخت سرد بود و وی طبیعت براند و گویند
حکم وی و سبب و امرود مساوی بود و آنچه معتدل بود از وی شکم ببندد
و غیر معتدل دافع قوت بود از بهر آنکه هضم نشود و صبح هیضه بود
و وی مولد بلغم بود و از بهر آنست که محرور مزاج بعد از وی سکنجبین
خورد و سرد مزاج را کلنگبین **نبق یابس** که رخسک سرد و
خشک بود و سردی وی کمتر از سردی تر بود و در وی تخفیف و
تلطیف بود و قابض بود قوت معده بدهد و شکم ببندد و منع قی

واسهال که از ضعف معده باشد بکند خاصه چون بریان کنند
و با استخوان بکوبند و غذا اندک دهد **نبیذ التمر** شراب
خرمایی نیکوتر آن بود که از رطب می سازند و طبیعت آن
گرم و تر بود بدنرا فربه کند و مسهل بود و غذا بسیار دهد و
مسخن بود و وی غلیظتر نبیذها بود بغیر از دوشابی رسیده
آورد و تولد خونی تیره بود سوداوی و مضر بود با عصاب
و حواس و انار ترش مضرت وی کم کند **نبیذ دوشابی**
نیکوتر آن بود که از سیلان رطب سازند و آن گرم و تر بود
حرارت وی کمتر از خرمایی بود و دیرتر بود و بادانگیزتر بود
و مولد سده بود خاصه چون تازه بود **نبیذ العسل**
گرم بود بغایت و گرمتر از خمر بود و نیز خشک کند رطوبت
معده و سرد مزاج و مرضهای سرد بلغمی را نافع بود چون با
انار ترش می سازند و وی خمار آورد و تیزتر از خمر و مضر بود
محرور مزاج را نافع بود و مولد صفرا بود و صداع آورد و دافع
آن بود که بانار دفرو برکنند و نقل آن نبیذ آزد و اگر خمار عارض شود
رب فواکه ترش مانند رب غوره و اترج و مانند آن خورند
نبیذ الغابید والتین مسهل طبیعت بود و صفراوی مزاج
را موافق بود و کسی که علت کرده و فتانه داشته باشد
در سینه و شش را نیکو بود و مسخن بدن بود و مسخن وی جرب
و حکه آورد و فی الجمله جمیع نبیذها مضر باشند از شراب
نبیذ الزبیب گرم و تر بود و حرارت وی دون حرارت
خمر سیاه و غلیظ بود و چون افاده میکنند پس بطبع وی
باشد رطب معده را نافع بود لیکن منافع وی نزدیک بود
بخمر و مسهل بود و اگر عسل با وی گرم و خشک بود سرد مزاج را
و مرضهای سرد بلغمی نافع بود و ادرار بول کند و مسخن کرده و

مثانه بود و سنگ وی و فضولی که بود بیرون آورد و شکم ببندد
و آنچه از مویز مجرد بود غذا بیشتر دهد و خونی که از وی
متولد شود متین و غلیظ‌تر از خونی بود که از شراب رزد
مستحیل شود و بسودا گردد و سودایی مزاج باید که اجتناب نماید
از وی نبید التمر جیّد مسکری نیکو بود و مسخن و ملین نبود مفید
بود جهت درد پشت و گرده که از خلطی سرد بود نبات الرعد
بهترین آن سفید شفاف پاک بسیار بود و طبیعت وی معتدل
بود حلق را صافی کند و سرفه را نافع بود و موافق سینه و شش
و قصبه آن بود از لازورد اضافه وی کنند سودا را نافع
بود و مضر بود بمعده حراری و مصلح آن فواکه مر بود نجب
پوست سلیخه بود و نجب اسم هر قشری بود و مشهور نوعی سلیخه
طیب نحاس بپارسی مس گویند و آن انواع است
یک نوع سرخ بود و بزردی زند و معدن آن قبرس بود
و از فاضلترین انواع مس بود و یک نوع سرخ روشن بود و
یک نوع بسیاهی مایل بود و بصنعت زرد کنند و یک نوع طالیقون
و آن گفته شد و مس چون بسوزند روسختج گویند و وی حریف
و در وی قبض بود و چون بشویند نافع بود و نیکوترین آن بازه
شبهی دقیق بود المسرف سرخ از هر دو طرف و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیوم و در وی حدت و قبض بود کردن شراب
از ظرفهای مسین مسهل بود و باید که حذر کنند از آنچه چیزها در
وی رها کنند از شوری و تلخی و ترشی و شیرینی و غیره
گوشت و اولی آن بود که چون چیزی در وی بپزند چون گرم
از وی بیرون کنند و رها نکنند که در آن سرد شود که مضر بود
و زنجار وی سم است و گفته شد در زا نحام مرغ آبی گوید
ابن ماسویه گوید گوشت وی اکرم لحم طیور بود و افضل آن گرم

و جرب قوت چشم بدهد و منی بیفزاید و مصلح بدن بود و صاحب
منهاج گوید صحیح آنست که دیر هضم شود و از بهر آنست که با آب
مستعمل کنند و از پی آن ثلث بخورند با بعضی از جوارشات
نجاع بپارسی پشت مازو گویند و طبیعت آن سرد و خشک
بود نخاله بپارسی سبوس گویند و طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول و در وی جلا و تلیین بود و شعته بسیار سینه را نرم دارد
خاصه حسویی که از آب وی و شکر کنند و وی محلل ریاح و بلغم
بود و چون در موضعی که نفخی بود گرم کرده در کیسه کنند و بکمید
کنند نفخ را تحلیل دهد و با سرکه نرم کرده بر جرب متقرح ضماد
کردن نافع بود و با شراب پخته بستانی که نیش در وی بود
ضماد کردن ورم آن ساکن کند و شیر روانه کند نخاله با ورق
ترپیزه پخته کنند بر گزیدگی عقرب ضماد کردن نافع بود و اگر در
سرکه خوابانند و بر آتش نهند و دود آن زکام را نافع بود
ند بپارسی نیشته خوانند و آن مرکب از عود و عنبر و مشک
بود بخور وی مقوی قلب بود و دافع سموم نرجس عبهر
نیز خوانند و بپارسی نرگس گویند نیکوترین وی مضاعف بود
و بشیرازی انزاسعنت رزده گویند و طبیعت وی معتدل بود
در گرمی و خشکی و لطیف بود و گویند گرم بود و خشک بود در دوم
و گویند در سیوم سده دماغ بگشاید و زکام سرد نافع بود و
در وی تحلیل قوی بود و صداع که از رطوبت بود سود دارد
مصدع سرهای گرم بود مصلح وی بنفشه و کافور بود نرد
طلاییست مرکب از صندل سرخ و گل ارمنی و قوفل و اقاقیا
و حضض و اسفیداج و مرداسنگ و دهنهای گرم را نافع بود
و در مرکبات گفته شود نرزوک مؤلف گوید صاحب منهاج
و صاحب جامع صفت وی نگفته اند آن گیاهیست کوهی که در

آن بورق خیار زه مانند یخ وی را دو النمر خوانند و گویند پلنگ را
از زایدن دشخوار می باشد چون یک بار بزاید بقدرت
حق تعالی این یخ بخورد دیگر آبستن نشود و مهره بقدرت
حق تعالی در بدن وی پیدا شود گویند در پس سر وی باشد
و گویند در بن دنب و گویند در شیران بود و در میان سرگین
وی باشد و مولف گوید آنچه محقق است در بن دنب وی
بود و باقی خلافست و آنرا حجر النمر خوانند و بپارسی نزل
پلنگ خوانند و هر جراحتی که ناصور شده باشد آنرا باب
بشویند و طلا کنند نافع بود و هر زنی که حلقه وی تعلیق کنند
دیگر آبستن نشود و هر مرد که با خود دارد هیچ زن از وی
بار نگیرد امتحان وی آنست که اگر در شیر گوسفند اندازند
شیر بر یکدیگر شود و اگر کسی با خود دارد و در اندرون دکان خباز
رود نان نهاد در تنور افتد و بزرگ از یک دانه بیرکوحکتر بود
و بسیار دور کنار داشته باشد دلوریان عملی سازند و عملی را
بکار دتوان نزد اشند و زرگی نتوان نزد اشند و مطلق رنگ برنگ
نوبت پلنگ داشته باشد سیاه و سفید **نسرین** در
خینی خوانند و آن دو نوع است یک نوع سفید بپارسی
گل مشکین خوانند و یک نوع نسرین و قوت وی نزدیک یاسمین
بود و روغن وی را ثنا ندرو غن نرگس بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
در اول و شیخ الرئیس گوید در دوم و گویند در سیوم و وی منقی بود
بلطف بود و سردی اعصاب را نافع بود و کرم گوش بکشد و طنین
و دوی وسع بینی و درد دندان را نافع بود و مسکن قی و ذرب بود
بود و چون چهار درم از وی بیاشامند خاصه بری دا صحاب
مره سودا که سبب آن از عفونت بلغم بود سود دهد و منقی
دماغ و مقوی دل و دماغ بود چون ادمان نوبیدن وی کنند

و تحلل ریاحی بود که در سر و سینه بود و بعطسه بیرون آورد
چون سحق کرده در حمام بخود مالند بوی بدن خوش کند و عرق
و چون خشک کنند و هر روز نیم مثقال از وی بیاشامند چند روز
بیابی جوانی را نگاه دارد و مانع نشیب بود و چون بکوبند و بر کلف
روی مالند زایل کند **نسر** و شریف گویند مرغیست بغایت
بزرگ بود و ثقیل الطیران بود و بپارسی آنرا کرکس گویند و در
طیران چون بلند گردد از مشرق بمغرب پرواز کند و هم در آن
روز باز گردد و این از عجایبهاست گوشت وی گرم و خشک بود
چون بخورند تشنج را نافع بود و غلیظتر از گوشت مرغان بود
و دیر هضم شود و کیموس بد دهد و مره سودا تولید کند و نزدیک
بگوشت کلنگ باشد و هم جنس وی و گویند زهره وی چون در گوش
نهند کری ببرد و چون در چشم کشند هفت نوبت با آب سیر
طلا کنند بیرامون چشم نزول آب را نافع بود و با عصاره ندقه
تاریکی چشم ببرد و چون کحل سازند و غلظ اجفان و جرب آن
و پیه وی چون بگدازند و در گوش چکانند کرم کری را نافع بود
خاصه چون بیابی این عمل کنند **نشا** بیونانی امولن خوانند
و بپارسی نشاسته گویند نیکوترین وی سفید بود که آنرا سرا
خوانند و طبیعت آن سرد و خشک بود در اول و گویند سرد بود
در دوم و تر بود و چون با زعفران بر کلف روی مالند نافع بود
چون بپزند با سه چندان آب و قند و روغن بادام اضافه کنند
سرفه و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را نافع بود و
ریش چشم را نافع بود و چون بریان کنند شکم ببندد و با شراب
گزند کی افعی را سود دهد و گویند که نشاسته غذا کمتر دهد
از هر چه از گندم سازند و دیر تر گذرد و دیر هضم شود و سده
آورد و گویند تولد سودا بود و مصلح وی چیزهای شیرین بود

مانند شکر و عسل و بدل آن گرد آسیاب بود و گویند زر مغسول
نشاره طبع وی طبع درخت بود و نشاره چوب کهن بود
خورده که مانند آرد بود چون ضماد کنند بر ریش تر بصلاح
آورد و چون با سم خبذان انیسون بشراب یا بسرکه بسرشند
و در خرقه کتان کنند و بسوزند و سحق سازند و بر قرحهٔ نمله
افشانند مفید بود و شریف گوید نشارهٔ چوب ارز گرم
گرم و خشک بود و چون با حنا بیامیزند و بر جرب تر مالند
زایل کند و چون دود کنند گزندگان بگریزند و پشه بکشند
و منفعت نشارهٔ عاج در صفت فیل گفته شد **نضار**
درخت گز چون در کوه روید نضار خوانند و چون در زمین
روید اثل خوانند و گفته شد **نعنع** بپارسی هبزارما(؟) گویند
و بشیرازی رافونه(؟) گویند و نیکوترین آن تازه بستانی بود
و بهترین آن خشک کرده بود و طبیعت وی معتدل بود
در وی رطوبتی فضلی بود و گویند گرم و خشک بود در اول
و در وی قوت مسخن و قابض و مانع بود و وی لطیفترین بقول
بود و دسقوریدوس گوید عصارهٔ وی چون با سرکه بیاشامند
قطع نفث دم بود و کرم دراز بکشد و محرک شهوت جماع بکند
و چون با آب انار ترش شاخی یا دو سه شاخ بیاشامند
فواق و غشی و هیضه ساکن کند و چون با نمک ضماد کنند
بر گزندگی سگ دیوانه مفید بود و اگر دو شاخ از وی در پستان(؟)
بمالند و رها کنند شیر را نگاه دارد از جراحتی(؟) وی بغایت
معده را نیکو بود و شریف گوید چون بخایند درد دندان را
نافع بود چون بر موضع گزندگی عقرب نهند سود دهد و اگر
با سویق بر دمّل ضماد کنند بگدازد و اگر بر پیشانی نهند
با آرد جو صداع را ساکن کند و گویند بغایت موافق معده بود

چون با قدری عود یا مصطکی بخایند فواق و خفقان زایل کند
و مقوی دل بود و مفرح و یرقان را نافع بود و بسیار خوردن
وی حکه در حلق پیدا کند و گویند مولد ریاح بود و مضر بود
بسفل و مصلح وی کرفس بود و گویند بدل وی پودنه جبلی(؟) بود
نعام بپارسی شترمرغ گویند و جالینوس گوید گوشت
نعام و بط کثیر الفضول و عسر الهضم بود و رازی گوید
گوشت وی غلیظ بود بغایت باید که اصلاح وی مانند
اصلاح گوشت بط کنند و ابن رضوان گوید پیه وی چون
بگیرند در اول تابستان و آخر بهار و در هر موضع که درها(؟)
بنهند مار را دفع بگریزد و چون بوی وی بشنوند عقرب از ...(؟)
و گویند پیه وی محلل اورام حاره بلغمی بود محلل قوی
و بر گزندگی عقرب ضماد کردن و در انشا(؟) چکیدن نافع بود
و دردهایی که از سردی بود سود دهد **نفط** سیاه بود و
سفید بود و نیکوترین آن سفید بود و طبیعت آن گرم بود
و خشک در چهارم و اسحق گوید در سوم است و وی لطیف و محلل و نافع(؟)
سدد بگشاید و درد رکبتین و مفاصل و لقوه و فالج و سفیدی
که در چشم بود و نزول آب و ربو و سرفهٔ کهن را نافع بود و
چون نیم مثقال از وی به آب گرم بیاشامند مغص و بادها
و سردی مثانه نافع بود و بچه بیرون آورد و بر گزندگیها نافع بود
طلا کردن و کرم دراز و حب القرع بکشد و اسحق گوید مضر
بود به شش و مصلح وی سرکه و کتیرا بود و بدل نفط سیاه
قطران باشد **نمام** الملک خوانند نمام و سیسنبر گویند
و نیکوترین آن بود که سبز تیز بوی بود و طبیعت وی گرم و
خشک بود در سوم و گویند در دوم و شیخ الرئیس گوید
دفع عفونات بکند و کرمهای شکم بکشد و ورمهای سرد و قلع...

صلابت و کرم بکشد و حب القرع و کجه بیرون آورد و سنگ بریزاند
و چون ببرگه ببرند و با روغن گل و سرکه بیامیزند و بر سر طلا کنند
نسیان و صداع و اختلاط ذهن را نافع بود و چون با شراب
بیاشامند فواقی که از امتلا بود زایل کند و بر گزندگی زنبور
ضماد کردن با یک مثقال سکنجبین و یک مثقال از آن آشامیدن
نافع بود و بوییدن وی صداع سرد را سود دهد و محلل فضلات
بلغمی بود از دماغ و بدل آن بادروج **نمل** بپارسی مور
میخوانند و شریف گوید از قول تیادوق که مور بزرگ که در
گورستانها بود چون سحق کنند و بر برص لطوخ کنند بعد از آن
که تنقیه کرده باشند زود زایل کند و چون صد عدد از وی بگیرند
و در پنج درم روغن زنبق اندازند و غرق کنند و سه هفته
رها کنند و بعد از آن در قضیب مالند نعوظ تمام آورد و اعضا
قضیب را قوت دهد و چون تر آب سحق کنند و در شیب بغل طلا
کنند بعد از آنکه موی برکنده باشند دیگر موی نروید و اگر بروید
طلا کنند ضعیف و بی قوت باشد و چون مکرر کنند دیگر نروید.
نمر بپارسی پلنگ خوانند و ارسطاطالیس گوید خون وی
چون بر کلف مالند و رها کنند تا خشک شود زایل کند و مغز
وی چون بگدازند بر روغن زنبق و بخود برگیرند درد رحم را نافع
بود و پیه وی گرم و خشک بود و چون بدان دخان کنند فالج
را نافع بود و هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و جاحظ گوید اگر آدمی
پیه کفتار را اعضای خود بمالد و برابر پلنگ رود در جایگاه
وی و پیش وی بنشیند پلنگ را قوت نبود که حرکت کند و زهره
و زهرهٔ وی سم قاتل بود و گفته شد **لزاریس** نوعی از قثاء
بزرگ است و انجر العدس خوانند و سوک العباس و مسواک
المسیح گویند در قثاء گفته شد **نوره** کلس است بپارسی

آهک گویند و نیکوترین آن سفید و سست بود و آب ندیده وی
بغایت گرم بود و ملطف و محرق بود و آب رسیده وی چون دو
یا سه روز بروی بگذرد نه محرق بود بلکه مسخن بود و مغسول وی مجفف
بود بی لذع گوشت زیاده بخورد و سوختگی آتش را نافع بود و
مغسول وی معتدل بود و خشک و نوره بر هر موضعی که خون روان
بود چون بدان نهند قطع خون بکند و وی مضر بود تجفیف چون
در حمام طلا کنند و اولی آن بود که بعد از آن روغن بنفشه و
گلاب و نغل عصفر و تخم خرفه و ارد برنج بمالند و اگر اعضا سوزد را
و دانه بیرون کنند آنگاه از روغن گل و ارد عدس و سرکه و گلاب
طلا کنند نافع بود و خوردن وی کشنده بود و علامت خوردن وی
آن بود که دهن خشک شود و درد معده و سوزش آن و عسر البول
و مغص و اسهال خون که بسبب قرحهٔ امعا پیدا کند و نوره با بول
بیرون آورد و سردی اعضا و غشی احداث کند و خفقان و
مداوای وی بقی کنند با آب گرم و روغن شیر تازه و روغن
گل و جلاب و شوربای فربه از مرغ و روغن بادام و لعابات
بدین عظیم نافع بود **نوشادر** معدنی بود و عملی باشد و ابن
تلمید گوید نیکوترین آن طبیعی خراسانی صافی بود مانند بلور و
و غافقی گوید گرم و خشک بود در آخر سیوم ملطف و مذیب
بود و سفیدی چشم را نافع بود و ملازم افتاده را محکم کند چون
در حلق دمند با ادویهٔ دیگر و خناق بلغمی و ملطف جلا بود و
چون در آب حل کنند و در خانه بیفشانند مار اینجا نگردد و اگر
در سوراخ مار دود کنند بمیرد و چون سحق کنند به آب سداب
و بیاشامند علق که در حلق چسبیده بود بکشد و شریف گوید
چون بر روغن گل بیامیزند و بر برص بمالند بعد از تنقیه آن
برص را زایل کند خاصه چون بر آن ادمان کنند و رازی گوید

۴۵۷

بدل آن بوزن آن شب و بوزن آن بوره و بوزن آن نمک اندرانی
بود **نوی التمر** بپارسی استخوان خرما گویند گرم و خشک بود
و در وی قبضی و جلایی و چون بسوزند ریشهای بد را نافع بود
و اگر سوخته وی غسل کرده سحق کنند و بمیل بر مژهٔ چشم کشند
موی برویاند و چون در چشم کشند ریش چشم را نافع بود و اگر
خلط کنند با سنبل الطیب نیکوتر بود در مژه رویانیدن و
طبیخ وی سنگ بیرون آورد و نافع بود **نوی الهلیلج الکابلی**
استخوان بلیله کابلی نیکوترین آن بود که بزرگ بود و آن سرد و
خشک بود در دوم و عسر البول را نافع بود و مقدار ما خود از
وی یک مثقال بود و گویند مضر بود بسپرز و مصلح وی شراب بود
نهل خربی است و گفته شد **نیلوفر** لینوفر خوانند
و بسریانی کرنب الماء و بیونانی نیمفا خوانند و حب وی را حب
العروس خوانند و گویند خلافست و بهترین نیلوفر بغدادی
بود که گل وی آسمان گونی بود و طبیعت آن سرد و تر است
در دوم و سردی او بغایت زیادت تر از سردی بنفشه بود
و گویند که سردی وی در سیوم بود و بیخ وی با آب بهق را عظیم
نافع بود و گل وی منوم بود صداع گرم را سود دهد و منع احتلام
بکند و شهوت باه بشکند چون یک درم از وی با شراب خشخاش
بیاشامند و منی ببندد بخاصیتی که در وی است و بیخ وی و تخم
وی درد مثانه را نافع بود ضماد کردن و تخم وی ترف سود دهد
و چون در آب بجوشانند و بر سر ریزند کرا از زایل کند و نیلوفر
مضر بود بمعده چنانکه بنفشه و خوردن وی مضر بود بشانه
و مصلح وی نبات بود و بدل وی بنفشه با خطمی سفید و اصل
نیلوفر هندی حلم پیروح داشته باشد و نیلوفر زاد و یه
قلبی بود و قومی که تعدیل آن بزعفران و دارچینی کنند **نیل**

حشیشی است عصارهٔ وی را ابنلج خوانند و بنجره و بیرا عظلم گویند
و نیکوترین ورق وی سبز بود که بسرخی مایل بود و طبیعت آن
گرم بود در اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است در
اول و گویند معتدل بود و متوسط میان تری و خشکی و قابض
بود منع نفث دم بکند و کلف و بهق را زایل کند و داء الثعلب
و سوختگی آتش و جراحات بد که در اعضاء صلب بود و در ریشهای
عفن و سرفه سخت کودکان که قی کنند نافع بود و عصاره و
بیخ همچنین بود و اسحق گوید مستسقی چون بیاشامد سود دهد
با فلوس خیار چنبر و اگر عصارهٔ وی بسرکه حل کنند و بر ریش
سر مالند نافع بود و اگر ادمان کنند بر خنازیر منفجر ضماد کرده
صلابت آن بگدازد و اسحق بن عمران گوید بدل ابنلج بوزن
آرد جو و دود انکه آن ماجیثا بود والله اعلم بالصواب

باب الواو

واجبا بلغة اهل یمن
نیلاب است و گفته شد **وبر** فرو است و گفته آید **وبر الارنب**
فرو خرگوش است چون بر شریان در بنده نهند با صبر و اقاق
کندر و سفیدهٔ تخم مرغ منع خون رفتن بکند **وبر اللقاح**
بپارسی پشم شتر بود سوخته چون سحق کنند و در بینی دمند
خون باز دارد **وج** عود الوج خوانند بیونانی اقوردن گویند
و بپارسی اگر و قوت وی نزدیک به ایرسا بود و زراوند
و نیکوترین وی فربه سخت خوشبوی سفید برگره بود و طبع آن
گرم و خشک بود در اول درجهٔ دوم و گویند در سیوم لون را
صافی کند و مجفف رطوبات مفاصل بود و باه را زیادت کند
و گرانی زبان را سود دهد و بهق و برص و تشنج و گراز و درد پهلو
و سینه و جگر و صلابت سپرز و مغص و فتق را نافع بود و بول
و حیض براند و گزندگی جانوران را سود دهد و سفیدی چشم بر

وتا رنگی که از رطوبت بود و اسحق گوید صفرا و بلغم را سود دهد
و شربتی از وی یک درم باشد و گویند مضر بود به سر و اصلاح
وی بتخم دار نا کنند و بتغورس گوید در شکستن بادها و تقویت
جگر بدل آن بوزن آن کمون کرمانی و دو دانک وزن آن بود
جبنی و اسحق بن عمران گوید بدل آن بوزن ربع وزن آن
عود قرنفل بود و گویند بوزن آن زراوند **دحشیرق** در یمنه
خراسانی بود و طبیعت آن گرم و خشک بود گرم و حب القرع
بیرون آورد و شربتی از وی یک مثقال و بدل وی شیخ ارمنی
بود **ودع** بپارسی کنجک خوانند و بزرگ وی سفید بهره و کوچک
وی کوشک ماهی خوانند و آن نوعی از حلزون است
و حلزون شیخ بود و وی بهمن بود و بسجد بود و ودع دراز و بچه
و در قوت مانند صدف باشد و بخاصیت مانند شیخ بود
وزغ شیخ الرئیس گوید که بشکل وزغ باشد و سام ابرص بود
و دنب وی دراز بود و سر وی کوچک بود و وی غیر سوسمار است
و مخالف وی در شکل سر و بدن و گوشت وی بغایت گرم بود و
خاصه چون طلا کنند به و گوشت وی در او قوت جاذبه بود
و جذب سلی و شوک بکند و سرگین وی مانند سرگین سوسمار سفیدی
چشم زایل کند و موی بر داء الثعلب برویاند و کلف و قوبا را نافع
بود و شریف گوید چون بکشند و همچنان با خون در دیگ اندازند
و با روغن بپزند تا مهرا شود و جهت قرطسه که در سر کودکان بود
هیچ معالجه نیکوتر از این نبود و رازی گوید به وی چون قضیب
مالند مالیدنی بغایت قضیب را بزرگ کرد اند و بدل به وی
سقنقور بود **ورس** نباتی یمنی بود و نبات وی مانند
نبات کنجد بود و گویند یکسال بکارند و ده سال باقی بود و ثمر بدهد
و نیکوترین آن بود که تازه و سرخ رنگ بود که بزردی زند

و مانند لون عصفر و بشکل گل بابونه بود خرد و طبیعت آن گرم
و خشک بود در دوم قابض و لطیف بود و کلف و نمش را نافع
بود طلا کردن و چون بپاشند نضج را سود دهد و سنگ بریزاند
و درد گرده و مثانه سرد را نافع بود و مقدار شربتی از وی یکدرم
بود و اسحق گوید مضر بود به شش و مصلح وی عسل بود و گویند
جامه که بوی رنگ کنند مقوی باه بود پوشیدن آن **ورق**
جل خوانند بپارسی گل گویند و هر نوری و زهری که بود آن را ورد
خوانند و گل سرخ را جوجم خوانند و گل سفید را و ثمر نیکوترین
آن تازه فارسی بود که هنوز تمام نشکفته باشد و رانجه وی قوی
بود بغایت سرخ بود و طبیعت آن مسیح بن الحکم گوید سرد بود
در اول و خشک بود در اول درجه دوم و گویند در سیوم و متوسط
بود در غلظ و لطافت و تخفیف وی اقوی بود از قبض وی مقوی
اعضای باطن بود و لثه و اسنان و مصلح نتن عرق بود در حمام
چون بخود بمالند قطع آن بکند چون سحق کرده مستعمل کنند و سیج
بن دان و ثعلی را نافع بود و گوشت در ریشهای عمیق برویاند
و صداع را ساکن کند و اقماع وی نفث دم را نافع بود و معده و
جگر را نافع بود و سبع که از حرارت بود در جگر بگشاید و حلق را
نیکو بود و چون با عسل بپزند و بدان غرغره کنند و مسکن وجع معده
بود چون پر مرغ بر آن طلا کنند مجرب است و بطبیخ وی حقنه کردن
قرحه امعا را نافع و نزد وی مسهل بود ده درم از وی ده مجلس براند
سه درم از وی نافع بود حرارت تب ربع را و خشک وی نه مسهل بود
و چون با عسل بپزند و بر معده ضماد کنند قرحه را نافع بود و چون در
دهان نگاه دارند بثر و قلاع را زایل کند خاصه چون با عدس و کافور
بود و بوییدن تازه وی صداع گرم را ساکن کند و قوت دل و
دماغ بدهد و در بعضی مردم زکام آورد و مصلح وی بوییدن کافور بود

وجون بر روی وی خیسند قطع شهوت و قوت باه بکنند و دفع
مضرت وی بجب الزلم کنند و شیخ الرئیس گوید جوهر وی مرکب
بود از گرم و سرد مانند مورد و سردی وی در دوم بود و گرمی وی
در اول و در وی تلیین بود و یبوست بود و بعطریت ملایم جوهر
روح بود و غشی و خفقان گرم را نافع بود و چون آب وی اندک
اندک تجرع کنند ورد النفیر ورد النفیر خوانند و ابن ماسویه
گوید آن گلیست که اندرون وی سرخ بود و بیرون زرد باشد
و طبیعت وی سرد و خشک بود و بشیرازی آنرا گل فحبه خوانند
ورد منتن گلی است بد بو که بلون مانند گل سرخ بود و انرا
ایقون خوانند و طبیعت وی گرم و خشک بود و بیخ وی مخرق بود
مانند عاقرقرحا ورد الحمیر نوعی از عود الصلیب است و گفته شد
ورد الخطمی گل خطمی است و گفته شد ورد الزینه شقایق
نعمان است و گفته شد ورد الجب بنفشه است و گفته شده است
ورد صینی نسرین است و گفته شد ورشان بپارسی
مرغ اللهی خوانند گوشت وی شکم ببندد و دشخوار هضم شود و
باید که بسیار بپزند ورق الخوخ بپارسی برگ شفتالو گویند چون
بر بدن طلا کنند قطع بوی نوره بکنند و اگر آب آن در گوش چکانند
کرم گوش بکشد و چون بر ناف ضماد کنند کرم شکم بکشد ورق
الطرفا برگ گز خشک و قابض بود و چون بپزند و بر سر زنهند
با آب آن بر روی ریزند نافع بود و مقوی لثه مسترخی بود ورق
الدلب برگ چنار نیکوترین آن تازه بود و طبیعت آن سرد
خشک بود و در ورمهای گرم که در ازل بود نافع بود و وی بد بود
بحلق و بینی و چشم و گوش و از خواص وی آنست که خفاش
از وی بمیرد ورق الغرب برگ و ذک چون بکوبند و بر جراحت
پاشند گوشت ابر دیاند و آب وی چون بیاشامند کسی که

علق خورده باشد نافع بود ورق الکرم بپارسی برگ رز گویند
چون بکوبند و ضماد کنند بر سر صداع که از گرمی بود ساکن کند
و ضماد کردن با رامک بر تهیگاه قطع اسهال بکند و خاییدن وی
مقوی لثه مسترخی بود ورق الآس نیکوترین آن بود که از سر کهن
گیرند و طبیعت وی معتدل بود در میان گرمی و سردی و گویند
گرم و خشک بود و قابض محکم بی لذع ورق الاجاص
برگ آلو سیاه چون با شراب بپزند و بدان غرغره کنند نافع
قطع سیلان مواد از ملازه و حلق بکند و چون مضمضه کنند منع
سیلان مواد از لثه بکند ورق البلوط سرد و قابض بود و اگر
تجفیف داشته باشد چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت
بر دیاند و ریشهای خشخوار را اصلاح آورد ورق الزیتون
معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و چون بسوبانند
قایم مقام توتیا بود در داروهای چشم و چون بسیار که بپزند
درد دندان را نافع بود و آب پخته وی چون در دهان نگاه دارند
قلاع را زایل کند و ورق زیتون بری چون بر داحس طلا کنند
نافع بود و چون با آب غوره بپزند چندانکه مانند عسل گردد و بر
دندان خورده طلا کنند قلع کند ورق السمسم برگ کنجد سرد و تر
بود چون بکوبند و موی را بدان بشویند دراز و نرم گرداند
و خشکی از وی زایل کند و ورق الکبر در صفت کبر گفته شد
ورق الجوز مجفف بود و در وی قبض بود و چون بخایند و بر
ریش نهند و بثرها که در دهن بود سودمند بود ورق النبق
برگ کنار معتدل و مجفف و قابض و لطیف بود و مقوی شعر
بود و منضج اورام و در وی تحلیلی بود ورق السوسن معتدل
بود در گرمی و سردی و خشک بود در اول مجفف قرحها و
بثرها بود چون بکوبند و بر آن پاشند بی آنکه بگزد و ورق سو

سفید صلابت رحم را نافع بود **ورق الخلاف** برگ بید در وی
مرارت و اندک قبضی بود و طبیعت آن سرد و خشک بود عصاره
وی درد سپرز و صلابت آن و شحم اینرا نافع بود و مسهل صفرا
و محترق سودا و بلغم بود و صرع و گزندگی عقرب را چون بیاشامند
از وی تا یکدرم بشراب و چون ضماد کنند از بیرون هم نافع
بود و وی بول براند با سکنجبین و اختناق رحم را نافع بود و مفتح
و نفس سودا بها گشنده و باقی هر ورق که هست در صنعت آن
چیز گفته شد اگر در اینجا دیگر باز خواهیم بطول می کشد **ورد
الغلیق** گل سه گل گویند سرد و خشک بود و قابض و مجفف
باختلاف دم را نافع بود و نفث آن و ضعف معده **ورد اللوز**
بهار بادام سرد بود و مقوی دل و دماغ بود **ورد السفرجل**
هم سرد بود و مقوی دل و دماغ بود **ورد التفاح** سرد بود و مقوی
دل و دماغ بود **ورد الکمثری** طبیعت و منفعت بهار بادام
و سیب و به و امرود همه مانند یکدیگر اند **ورد الخیری** در خیری
گفته شد **ورد الباقلا** گل باقلا سرد و تر بود و مسکن حرارت
دماغ بود و چون سحق کنند در هاون رصاصی و در آفتاب نهند
خضابی نیکو بود موی را **ورد الخشخاش** سرد و تر بود و مسکن
گرمی و خشکی بود که در دماغ حادث شود و چون بر سر ضماد
کنند نافع بود و منوم بود و مسکن صداع گرم بود **ورص**
نوعی از سلامندر است و بجبلی گو حلبز ازوی بود و از خوا
وی الیست که عقرب فرو می برد و گوشت وی سم مهلک است
و اگر در شراب افتد و بمیرد آن شراب سم قاتل بود و گویند در عه
حرباست و بتحقیق گفته شد **وسخ** نباتیست که در سنگ
میروید و کوهی بود و در بهار روید و بوی لیمو کند و ورق النیل
و طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم و در وی قبض و جلا بود

موی را خضاب کند خاصه چون با حنا بود **وسخ الاذن** چرک گوش
چون بر داخس طلا کنند و شقاق لب و گزندگی افعی چون بشکافند
و چند نوبت بر آن نهند نافع بود **وسخ کوابر النحل** ابن سمجون
گوید عکبر است و گفته شد و صاحب جامع گوید خطاست و مولف
گوید بتحقیق آنرا موم یا بی نحلی گویند و بزبان عکس داران انرا
برموم خوانند و دیسقوریدوس صفت آن گفته که آن علکی
خوشبوی بود مانند میعه و آن بتحقیق موم یا بی نحلی است
و در عکبر گفته شد و طبیعت وسخ الکوز گرم بود در دوم نزدیک
سیوم و جذب بلیغ کند از بهر آنکه جوهر وی لطیف بود
و اگر بخور کنند سرفه کهن را نافع بود و چون بر قوبا نهند زایل
کند و مولف گوید در دفع خوف و کسر افتادن از جایی
همان عمل کند که موم یا بی **وشق** گرم و خشک بود و مسخن
قوی بود و در وی اعانت باه بود و محرک جماع و گرده و نشت را
نیکو بود و محرور مزاج را مضر بود و اصلاح آن پوشیدن وی
ایمن باشد از هوا سپر **وعد** باد نجان است و گفته شد
وحل انگور سیاه است و در عنب گفته شد **ولیغ** گل سفید
دد ورد گفته شد و طبیعت آن سرد و تر بود در دوم

باب الها

هال قاقله صغار است و گفته شد **هاکول** گویند جعفیل است و گویند بتحقیق تراب
الهالک است و گفته شد **هبید** حب حنظل است و گفته شد
هالبه حمار قبان است و عتر قبان گویند و آن جانوریست
کوچک بسیار پای که در زیر جویبار آب بسیار بود چون با شراب
بیاشامند عسر البول و یرقان را نافع بود و چون بدان تحنک
کنند بعسل یا طلا کنند بر مرغ خفقان را نافع بود و چون تخم کرده
در پوست انار کنند با روغن گل و گرم کنند و در گوش چکانند

درد گوش را نافع بود و اطهور تنفس گوید که اگر در خرقه بپیچند
و بر صاحب جنب بندند زایل کند **هدهد** بپارسی مرغ سلیمان
خوانند و غافقی گوید گوشت وی چون بپزند با بت و شبت
و صاحب قولنج بخورد و آب آن بیاشامد نافع بود و در
خواص آورده اند که چشم وی بر کسی بندند که نسیان بر وی غالب
بود دفع آن بکند و اگر بر کسی بندند که از رنج جذام ترسد مادام
که با وی بود ایمن باشد و اگر نیز ابتدا کرده باشد موافق بود و
اگر بوی بخور کنند در خانه گزندگان همه بگریزند و اگر آدمی با خود
دارد و برابر خصم رود و بر وی ظفر یابد و حاجتهای وی گزارده شود
و اگر هدهد کشته همچنان درست بر در خانه بیاویزند هر که در آن
خانه بود از چشم بد ایمن باشد اگر لحیه شیب هدهد با خود نگاه دارد
مردمان او را بغایت دوست دارند و اگر بال وی نزدیک مور بخور
کنند بگریزند و گوشت وی چون بخور کنند مسحور را نافع بود یا کسی
که او را از زن بسته باشند گشاده شود و دل وی چون خشک
کرده بکوبند و با طلا بیاشامند قوت باه بدهد و لحیه شیب
دندان خر را از زیر دنبی که در بال وی بود در پوست بندند و
بر ران راست مرد بندند چون خواهد که مجامعت کند قوتی
عظیم دهد **هرنوع** فرنوه خوانند و آن ثمر درخت عود است
و بمقدار فلفلی بود و اندکی لطیف و کوچکتر بود و بر وی طرایق بود
و از وی بوی عود آید و طبیعت وی معتدل بود و گویند گرم و تر بود
و صاحب منهاج گوید مقوی معده و منضج بود و طبیخ وی بول
براند و سنگ بریزاند و اسحق ابن عمران گوید در دهلوق از نافع
بود و شکم براند و بدل وی بوزن وی قاقله صغار بود و الله اعلم
هرقلوس بقلة الیهود به گویند و آن نوعی از مند بابی است
و بعضی گویند نوعی از اشجار است و بقلة الیهود به شریف گویند

و صمغه است و آنچه محقق است آنرا هرقلوم خوانند و بپارسی تره
دشتی گویند و آن انواع کاشنی دشتی بود و در هند با کفته سود
هرطمان قرطمان گویند و آن حبی است میان گندم و جو و
طبیعت وی معتدل بود میان گرمی و سردی و میل بتری داشته
باشد و گویند سرد بود و گویند بغایت گرم بود و خشک بود
و مجفف بود و خشک وی بغیر لذع و در وی قبض و تحلیل بود
هزارجشان هزار فشان نیز گویند و معنی آن بپارسی هزار
گز بود و ببربانی فاشرا گویند و گفته شد **هزار اسفند**
حرمل است و گفته شد **هشتفیفل** فلنفل است و گفته شد
هشت دهان عود هندی است و طبیعت آن گرم و خشک
بود در سیوم و بخاصیت نقرس را عظیم نافع بود و بدل وی
قنطوریون با رنگ بود **هلیون** بطبخ است و گفته شد
هلیفا حلیمو است و آن سلق جبلی است و در حماض
گفته شد **هلیون** بپارسی مارچوبه گویند و مارکیا خوانند
و اهل مغرب و اندلس اسفراج گویند و بهترین آن بستانی بود
تازه و طبیعت وی گرم و تر بود و گویند معتدل بود و گویند
گرم بود و ورق آن مانند ورق رازیانه بود و صفت تخم وی
گفته شد و وی مفتح سده احشا بود و محلل آن بود و طبیخ
وی عرق النسا و یرقان و درد معا را نافع بود خاصه طبیخ
اصل وی چون با شراب بپزند و طبیخ آن بیاشامند گزندگی
رتیلا را نافع بود و باه را زیادت کند و دشخواری زادن را
سود دهد و منقی گرده و مثانه بود مسخن معتدل و تقطیر البول
که از برودت بود و پیری را سود دهد و درد پشت و رگ کهن شده
و سینه و شش را نیکو بود و طبیخ وی چون بنک آنرا بیاشامند
بکشند و گویند چون سر و گوشت بیارم کنند و در شیب خاک کنند

بلبون بروید و آب تخم وی سنگ گرده و مثانه بریزاند چون با عسل د
قدری از روغن بلسان بیاشامند معده را مضر بود و ادوی
آن بود که بجوشانند و بعد از آن با گوشت بپزند و مری و زیت
اضافه کنند و طبری گوید اگر بیخ وی خشک بر دندان نهند قلع
کند بلی وجع و اگر بیخ وی نیخ کنند و بر بن دندان نهند که فاسد
شده باشد قلع کند و اگر درد مند بود درد ساکن کند و مجهول
گوید طبیخ اصل وی باه را زیادت کند و بدل آن جنجل بود
هندبا بپارسی کاسنی خوانند و بری و بستانی بود و بری را
بیونانی تنغولسس و فنخورنون گویند و ورق وی پهن تر از باغی
بود و بمعده نیکوتر بود و بستانی را بیونانی اندیقیا خوانند
و آن دو نوع بود یک نوع ورق وی پهن بود نزدیک بکاهو
و یک نوع باریکتر بود و در طعم وی تلخی بود و نیکوترین آن بستانی
تر شیرین بود و فاضلترین آن کاسنی شامی بود و آنرا انطوبیا خوانند
و طبیعت آن سرد و تر بود در آخر درجه اول و گویند سرد و خشک
بود در اول و خشکی وی در دوم بود و بری را طرخشقوق خوانند
و بپارسی تلخ و رازی گوید اقوی بود از بستانی در جمیع احوال
و غصارهٔ وی استسقا را نافع بود و سدهٔ جگر بگشاید و دفع
سمها بکند خاصه عقرب و زنبور و مار و تب ربع را نافع باشد
و چون آب وی با زیت بیاشامند گزیدن را نافع باشد و پاد زهر
ادویهای کشنده بود و مقوی قلب بود و سپیدی چشم را زایل کند
و سدهٔ جگر و سپرز بگشاید و هندبا بستانی برودت در وی
بیشتر بود که در بری مقوی قلب معده بود و حرارت خون و صفرا
بنشاند چون آب وی بگیرند و بجوشانند و کف از وی برگیرند
و با سکنجبین بیاشامند سده را بگشاید و رطوبات عفن
پاک کند و تبهای دراز را نافع بود و کاسنی کیموس نیکو دهد و

و فاضلتر از کاهو بود در تفتیح سده در تابستان و تلخی وی زیادت
گردد بسبب گرما پس اندک میلی بحرارت داشته باشد نزدیک با غذا
و ضماد کردن خفقان را سود دهد چون با آرد جو ضماد کنند و با
اسفیداج طلایی مبرد بود و نقرس و درد چشم گرم را ساکن کند
و مسکن غثیان و مهیجان صفرا و حرارت معده بود و شکم ببندد
و تب ربع را نافع بود و بطی الهضم بود و مصلح وی رشا گو بود
و نوعی از کاسنی بری هست که آنرا خندریلی گویند و کاسنی
شامی که آنرا انطوبیا خوانند معتدلترین کاسنیها آن بود
و کیموس وی نیکوتر بود و مسیح گوید وی میان کاسنی و کاهو بود
و طبری گوید لطیفتر از کاهو بود و غذا اندکتر دهد و چون ورق
وی بکوبند و بر ورم گرم نهند بگدازد و سرفه کند و آب وی با
آب رازیانه تر یرقان را نافع بود و بیخ وی از تخم وی نافعتر بود
و پوست بیخ وی مستعمل بود و منافع بسیار دارد
هوم المجوس مرانیه است و گفته شد و آن درختی است که در حوالی فارس میرود
مانند درخت یاسمین و مجوس در وقت زمزمه استعمال میکنند
و شکوفهٔ آن بمشکطرامشیع میماند
هیوفاریقون هیوفاریقون گویند و او فاریقون و اندروسامن نیز میگویند و فوربون
هم می خوانند و آن رازی رومی است و آن قضبانی و زهری
و حبی است سرخ رنگ بزرگ سماق بغدادی بغایت سرخ اگرچه
صاحب منهاج آورده است که سرخی وی کمتر از سماق بود و همو
آورده که حب بلسان است و هر دو سهو است و طبیعت آن گرم
است در سیوم و خشک است در آخر آن ملطف و محلل اورام بود
ضماد کردن و ورق آن سوختگی آتش را نافع بود و چون بپزند
با شراب و بیاشامند چهل روز بیابی عرق النسا را نافع بود و چون
بپزند با شراب و بیاشامند چهل روز بیابی عرق النسا را نافع بود

وحیض و بول براند و کزازرا سودمند بود و ثمره وی مسهل بود
و بچه بیفکند و آب برگ وی نقرس را نافع بود و دیسقوریدوس گوید
بدل وی بوزن وی پنج اذخر و نیم وزن وی پنج ثمر بود
موجرج موفسفیداس نیز گویند و آن عصی الراعی است
و گفته شده موفسطیداس صاحب منهاج گوید عصا
لحیة التیس است و گفته شده مرفیلوس خس الحمار است و
گفته شده میشر کنکر بری است و درازی قد آن یک گز بود
و زیاده تر بود و میانه تهی بود و شکوفه وی پهن بود و بلون
بنفشه و به آخر سفید شود و میانه آن شکوفه مانند پنبه شود
و اگر از آن پنبه در گوش کسی رود کری آورد مرون قصب است
و گفته شده میزارما نعنع است و گفته شده والله اعلم

باب الیاء

یاسمین و سجلاط نیز
گویند و شیرازی گل یاسم خوانند و آن سفید بود و زرد بود
و گویند ازرق نیز و عیسی ابن ماسویه گوید دو نوع است
زرد و سفید و سفید بقوت تر بود در حرارت و یبوست
و خوشبوی تر بود و مسیح بن الحکم گوید طبیعت وی گرم و
خشک بود در آخر درجه اول و دوم و سیوم و ملطف رطوبات
بود و کلف را زایل کند و صداع بلغمی را نافع بود و بوییدن
ریاح غلیظ که در دماغ بود تحلیل دهد و نیز مقوی دماغ بود و صاحب
لقوه و فالج را نافع بود و منضج شکم و عرق النسا را نافع بود
و نوع زرد وی محلل و مسخن بود هر عضو سرد را و مزکوم را
نافع بود و محروری مزاج را صداع آورد و مصلح وی روغن گل
و سرکه بود و دیسقوریدوس گوید کرم که در روده و حب القرع
بود بیرون آورد چون خشک وی سحق کرده با هم چندان عسل
بیاشامند و شریف گوید چون یاسمین سفید سحق کنند

و از آب وی بیاشامند سه روز هر روز مقدار ده درم قطع
نزف ارحام بکند و چون خشک کرده سحق کنند و بر موی سیاه
باشد سفید یاقوت نیکوترین آن سرخ رمانی بود و وسواس
سوداوی و خفقان و ضعف دل را نافع بود و گویند چون از
خود بیاویزند منع جمود دم می کند و وی بغایت مفرح بود
تا حدی که در دهان نگاه دارند تفریح بخشد و دو نوع است
یبروح صح
یکی سنجه تفاح و یکی را یبروح الصنم خوانند از بهر آن و
مولف گوید در حدود کرمسیر شیراز نزدیک قلعه شهریاری
می باشد و قد آن یک وجب کوتاه تر بود و دست و پای
دارد و بلون سفید بود و بعضی گویند وی را سگ
می کند از زمین و آنرا اسکند خوانند و ابن معقول گفت
و نیکوترین آن بود که فربه باشد و طبیعت وی سرد بود
در سیوم و خشک بود در اول مخدر و مست بود و اگر ورق
وی در برص طلا کنند زایل کند و بر ورمهای صلب و دنبلها و خنازیر
طلا کردن نافع بود و یبروح را چون بکوبند و بر مفاصل
ضماد کنند زایل کند و اگر کسی را احتیاج بود بقطع عضوی
در شراب بخورد بیهوش شود و از خوردن وی همان عارض بود
که از خوردن افیون و وی مسبت و منوم بود و اگر در شراب
کنند مستی زیادت آورد و بدترین آن پوست بود و بوییدن
ورق وی آنچه سفید بود آنرا سهاق نبود و مسبت بود و
مداوای وی قی کنند با آب گرم و شبت و عسل و مصطکی و سعتر
و مرو سفید و نیز تا زمان آشامیدن و یبروح را در محبت خواص
بسیار است و گویند اگر کسی با اسم شخصی که خواهد چون یبروح
برکند هم در زمان هر عضو یبروح که بیندازد آن شخص را همان
عضو جدا کند و بسیار خواص دیگر دارد که غیر طبی است

بدان سبب اینجا یاورده ایم **ینبوع** بپارسانی که ویرا لبنی محرق
مسهل منقطع بود اینرا ینبوع خوانند مانند شبرم و عشر و لاغیه و
مازریون و غرطبنیا و ماهودانه و علفا و امثال این و اصناف
آن بسیار بود و همه بدباشد و اقوی ترین از ینبوعات
لبن بعد ازان تخم بس بیخ بس ورق و طبیعت آن گرم و
خشکست در چهارم و آن بود که در دوم یا سیوم و از خواص
وی آنست که در برکه آب اندازند که ماهی در آن بود بر روی
آب افتد و لبن وی موی بسترد و چون لطوخ بدان کنند
خاصه در آفتاب و آنچه بعد ازان بروید ضعیف بود
و اگر مکرر کنند دیگر نروید و اگر بر دندان خورده حکانند
قلع کند و بواسیر را نافع بود و مسهل بلغم و اخلاط غلیظ
بود و منفعت هریک از ینبوعات در باب خود گفته شد
و گویند بدل آن در استفراغ بلغم و مائیه نیم وزن آن بار
سکبینج بود **یخضض** نوعی از کرفس بزرگست و اینرا
مشرفی خوانند و انواع کرفس گفته شد و گویند بطراسالیون
یدن فستوس است و گفته شد **یرقه** بپارسی موش دشتی
گویند و گوشت وی غذا بسیار دهد و شکم براند **یرلوع**
نصب است بپارسی نی گویند و در قاف گفته شد **یرابیع**
هلیون است و گفته **یشف** یشب خوانند و گفته شد
یعقوب کبک نر است و در قبج گفته شد **یعضیده**
خندریل است و گفته شد **یغمیص** ریباس است و گفته شد
یقطین نزد یک عام کدو بود و در لغت هر درختی که ورا
میان افراشته بود مانند کدو و خربزه و حنظل و خیار
کدو و امثال آن بود **یلنجوج** عود هندی است و گفته
شد **یام** شغشبین است و گفته شد **یلبوت**

خرنوب نبطی است و صفت خرنوب نبطی و شامی گفته
شد و طبیعت وی سرد و خشک بود در سیوم و گویند
خشکی وی در دوم بود و گویند گرم بود و آن در صحراها و
بن دیوارهای بستانها روید و ثمر وی مانند کرده گوسفند
کوچک بود و بلون سرخ بود که بسیاهی زند و در مصر
الکلی خوانند و دانه خرنوب شامی مانند یکدیگر بود و
بطبیخ وی مضمضه کردن درد دندانرا نافع بود و در طبیخ
وی نشستن مغلی سفلی بود و وی سودمند بود جهت
سیلان حیض مفرط خوردن و گرفتن بخود منعص و اسهال
نافع بود و برثالیل مالیدن سخت زایل کند و خلط وی
ثقیل بود خاصه چون تر بخورند و بشیرازی گوور خوانند
ینبون نافسیاست و گفته شد **یبق** بلغت
اهل اندلس انجره است و گفته شد **یتمه** بپارسی
نباتی است که اینرا الیس خوانند و میل دارو نیز
گویند و در جراحتها کنند و زخمها را نافع بود والله اعلم

تم قسم المفردات بعون الله وحسن توفیقه
والصلوة والسلام علی خیر خلقه
ومظهر لطفه محمد وآله و
صحبه اجمعین وسلم
تسلیما ابدا
کثیرا



قسم المرکبات

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین اما بعد
بدانکه این رساله دوم است از کتاب اختیارات
که ذکر خواهیم کرد در مرکبات مستعمل والله الموفق و
المعین باب الاول فی المفرحات خفقان و
وسواس را سودمند بود و دل را قوت دهد و نشاط آورد و
خاصیت این بسیار است اینجا کوتاه کردیم مفرح یاقوتی
مروارید ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی
دو درم زر محلول نقره محلول از هر یک یک مثقال حجر
لاجورد یک مثقال و نیم لعل و عقیق و کهربا از هر یک
سه درم طباشیر سفید و صندل مقاصری از هر یک
پنج درم کهربا و گل نیلوفر و زرشک بیدانه از هر یک پنج
درم صندل سرخ و طین مختوم از هر یک دو درم کشنیز خشک
و تخم گل از هر یک سه درم در بعضی نسخها افتیمون کشنیز درم
می کنند و در بعضی نه ساذج هندی زرنباد و درونج عقربی
از هر یک یک درم و نیم عود هندی و پوست اترج و گاوزبان
از هر یک سه درم و بهمنین از هر یک دو درم با درنجبویه
و ریوند چینی از هر یک دو درم و تخم کاسنی و کافور قیصوری
و عنبر اشهب از هر یک سه درم مشک ترکی نیم مثقال و
ابریشم سوخته سی درم و شیر امله و هلیله کابلی از هر یک
بیست درم گلاب و نبات مصری از هر یک یک من شراب
سیب خاص و آب انار شیرین از هر یک ده مثقال اگرچه که
در نسخهای دیگر شراب سیب یکمن و آب انار چهل درم گفته
باشد اما بتحقیق نسخه که مستعمل است اینست بقول حکما د

و شراب به بیست درم داروها کوفته و بیخته مجموع با نبات و
بگلاب بسرشند و شراب سیب و به آب انار را اضافه کنند
و در ظرف چینی کنند و چهل روز در میان جو نهند بعد از آن
استعمال کنند شربتی نیم مثقال تا یک درم مفرح معتدل
خفقان و وسواس و ضعف دل زایل کند صنعت آن
مروارید ناسفته و بسد از هر یک پنج درم با دو درم و نیم صندل
سفید و سرخ آمله مقشر طباشیر از هر یک چهار درم گاوزبان
پنج درم تخم کاسنی دو درم و نیم درونج عقربی یک درم ساذج
هندی و دو درم نیم افتیمون ورق گل سرخ از هر یک سه درم
زرنباد دو درم تخم بالنگو تخم فرنجمشک از هر یک دو درم
نیم و در بعضی النسخها سنا مکی سه درم می کنند و در بعضی نه زعفران
و عنبر اشهب از هر یکی یک درم کافور نیم درم مشک
ترکی دانگی عود خام پنج درم کشنیز خشک دو درم و نیم تخم
خشخاش سفید بنفشه و گل ارمنی از هر یک دو درم زر
ورق یک درم نقره ورق یک درم و اگر زر و نقره هر یک
یک مثقال بود شاید و لعل نیم مثقال جمله کوفته و بیخته بشراب
سیب خالص یا شراب حماض بسرشند و شربتی یک درم تا یک
مثقال و اگر شراب سیب خواهند صد و شصت مثقال
شراب سیب و اگر شراب حماض بود صد و هشتاد و پنج مثقال
باید و اگر نیمی شراب سیب و نیمی حماض کنند بهتر بود والسلم
مفرح سرد خفقان گرم را سودمند بود و قوت دل بدهد
صنعت آن ورق گل سرخ و طباشیر از هر یک دو درم
کشنیز خشک بریان کرده و صندل مقاصری از هر یک یک درم
مغز تخم خیارین و مغز دانه کدو از هر یک چهار درم تخم خرفه
بوزیدان بهمن سفید و گاوزبان از هر یک دو درم زرشک

ونشاط آورد
که

بی دانه شش درم مروارید ناسفته وکهربا وبسد از هر یک نیم
درم در بعضی نسخها کافور نیم درم وزعفران دانگی می کنند
و در بعضی نه مجموع کوفته وبیخته نبات بعرق بید مشک
بقوام اورند وداروها دران لت کنند شربتی یک درم
تا یک مثقال **مفرح گرم** خفقان سرد وضعف دل را
سودمند بود **صنعت آن** گاوزبان وبالنگو وبهمنین از هر یک
هشت درم املج درمثلث خوب بپزند و خشک کرده و
بریان کرده بیست درم تخم فرنجمشک هشت درم عود خماری
ده درم گل مختوم ومروارید ناسفته از هر یک یک مثقال
زعفران یک درم قرنفل وبسد وکهربا وزرنب وکشنیز خشک
از هر یک دو درم کبابه سه درم ورق گل سرخ وصندل مقاصیری
از هر یک پنج درم عسل هلیلج چهار یکی یاقوت وزر محلول
ونقره محلول از هر یک نیم درم دارچینی دو درم زرنباد
سه درم درونج عقربی یک درم نیم منقی نیم من قند سفید یک من
نیم کهربا وبسد باید که سوخته باشد داروها کوفته وبیخته
وقند صافی کنند وبقوام اورند وعسل وهلیله ومنقی کوفته
بر سر آن کنند وحل کنند وداروها بدان لت کنند شربتی یک
مثقال باشد **مفرح دلگشای** ضعف ووسواس سودائی و
خفقان زایل کند ودل را قوت عظیم بدهد ونشاط بهر چند
تمامتر بیاورد **صنعت آن** مروارید ناسفته سه درم بسد یک درم
کهربا یک درم لعل یک مثقال یاقوت زرد نیم مثقال ابریشم یک درم
زرنباد نیم درم تخم بادرنبویه سه درم سادج هندی یک درم
درونج عقربی نیم مثقال پوست بیرون پسته سه درم پوست
اترج سه درم گاوزبان پنج درم هندلس از هر یک سه درم کشنیز
خشک دو درم ورق گل سرخ سه درم دارچینی یک درم آمله مقشر

پنج درم عصاره زرشک ده درم طین ارمنی دو درم تخم فرنجمشک
سه درم طباشیر سفید دو درم عود خام یک مثقال کافور قیصوری
نیم درم زعفران دانگی عنبر اشهب نیم مثقال مشک ترکی دانگی
نیم زر ورق ونقره ورق از هر یک نیم مثقال شراب حماض
مصری نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به اصفهانی
بیست مثقال داروها کوفته وبیخته بدان لت کنند شربتی
یک درم نافع بود **مفرح دواء المسک حلو** ضعف دل ومرضهای
سودائی نافع بود وبادی که زنان را بستن پیدا شود نافع بود
صنعت آن مروارید ناسفته وکهربا وبسد وابریشم مقرض
وزرنباد ودرونج عقربی از هر یک یک مثقال بهمنین و
سنبل الطیب وقاقله وقرنفل سادج هندی اشنه از هر یک
یک درم جند بیدستر یک درم ودر بعضی نیم درم می کنند وابنعل
وزنجبیل از هر یک نیم درم مشک خالص نیم درم داگر دانگی
بود شاید کوفته وبیخته با سه چندان عسل بسرشند که آتش ندیده
باشد بسرشند شربتی یک مثقال وقوت آن تا سه سال باقی
باشد **مفرح دواء المسک تلخ** سودمند خفقان وورم حلق
ورطوبت معده وقوت دهد جگر را **صنعت** سنبل الطیب
ومر ومشک ترکی وسادج هندی از هر یک دو درم زعفران و
نانخواه وتخم کرفس از هر یک چهار درم صبر اسقوطری وافسنتین
رومی از هر یک هشت درم زیوند چینی شش درم جند بیدستر
یک درم ونیم مجموع کوفته وبیخته بغیر از مر را بخود بسایند
وبگدازند وبالا بندد بر سر ان کنند وبا سه چندان عسل مصفی
بسرشند شربتی نیم درم تا یک درم وقوت آن دواء المسک
تا سه سال می ماند **مفرح شیخی** نسخه مولف قوت دل ودماغ
وجگر ومعده بدهد وقوت پشت وگرده زیادت کند ونعوظ

تمام آورد و منی بیفزاید و باه را قوت دهد و اشتها طعام
پیدا کند و هاضمه را قوت دهد **صنعت ان** قرنفل پنج درم خولنجان
سه درم و کبابه سه درم قرنفل و جوز الطیب قاقله کبار و صغار
و تخم فرنجمشک ورق قرنفل از هر یک سه درم گاوزبان پنج درم
بادرنبویه پنج درم سنبل الطیب و اشنه از هر یک چهار درم
زعفران سه درم مصطکی سه درم بهمنین از هر یک چهار درم
ساذج هندی دو درم و زنجبیل و دار فلفل از هر یک یک درم
پوست اترج سه درم ورق گل سرخ پنج درم سعد هندی یک
درم و نیم خصی الثعلب و لسان العصافیر و بسباسه از هر یک
سه درم عنبر اشهب دو درم بسد یک درم مشک ترکی نیم درم لعل
یک درم مروارید ناسفته دو درم کهربا یک درم و زر ورق نیم مثقال
نقره ورق نیم مثقال جمله خوب بسی مثقال اگر بعسل خواهند
دو وزن ادویه عسل و اگر قندی خواهند سه وزن ان قند
و اگر معجون خواهند چنانکه بلع کنند بیست درم روغن بادام
داروها کوفته و بیخته بر آن چرب کنند اگر نبند خواهند چنانکه
تخته بود ده درم خشخاش با ادویه بکوبند و بپزند و نبند سازند

باب الثانی فی المعاجین معجون سقنقور

المأمونی الاعاظم بقراط زمان جالینوس العهد معین الملة
و الدین طبیب علیه الرحمه باه را قوت دهد و نعوظ تمام آورد
صنعت ان شقاقل و بهمنین و بوزیدان سورنجان
مصری بسباسه از هر یک پنج درم تودری از هر یک چهار درم
سقنقور با بجز ع مثقال خصی الثعلب پانزده درم کبابه سه درم
قرنفل قضیب گاو خشک کرده سوده مغز حب الزلم مغز
چلغوزه مغز حبة الخضرا مغز نارجیل لسان العصافیر خولنجان
قاقله کبار تخم شلغم دار فلفل از هر یک پنج درم زنجبیل سه درم

نار مشک فرنجمشک صندلین خشخاش سفید گاوزبان ورق گل سرخ
بادرنجبویه تخم بلبوس اسارون قرنفل پنج درم درونج عقربی
خیربوا کل قرفه ورق قرنفل جوزبوا اشنه اشنه سفید از
هر یک پنج درم زعفران پانزده درم سعد هندی و زرنباد
تخم بادرنبویه زرنباد مصطکی کزنه تخم کرز تخم اسپست از هر یک
سه درم عود خام پنج درم عنبر اشهب یک درم مشک ترکی
یک مثقال و نیم سنبل الطیب ده درم ساذج هندی سه درم لعل
یک درم یاقوت زرد یک درم لبنی سه درم لولو ناسفته پنج درم
کهربا سه درم بسد سه درم زر محلول سه درم نقره محلول سه درم
جزو اعظم صد مثقال و عسل بقدر الحاجه والله اعلم بالصواب
معجون لبوب منی بیفزاید و گرده و پشت را قوت دهد و
مثانه پاک کند از بلغم و ریگ و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را
قوت دهد و نشاط تمام آورد **صنعت ان** مغز پسته مغز
فندق مغز بادام و مغز چلغوزه مغز بن مغز حب الزلم مغز
کردکان مغز حب قلقل کنجد مقشر از هر یک پنج مثقال
مغز نارجیل ده مثقال اسقنقور فل پنج مثقال بهمن سرخ پنج
مثقال بهمن سفید ده مثقال تودری از هر یک پنج مثقال
گاوزبان پنج درم لسان العصافیر دو مثقال مغز دماغ گنجشک
پنج مثقال قضیب گاو سه مثقال بوزیدان سه مثقال بابونه پنج مثقال
فرنجمشک پنج درم خسک مربی پنج مثقال زرنباد و درونج و
زنجبیل و فلفل و بسباسه تخم بادرنبویه از هر یک سه درم عنبر
اشهب پنج مثقال مشک ترکی نیم مثقال عود خام ده درم
زعفران یک درم مصطکی دو مثقال مروارید ناسفته پنج مثقال
لعل دو درم یاقوت کبود یک مثقال زر محلول دو مثقال و نقره
محلول سه مثقال قند یک من و اگر بعسل خواهند همین بعسل والله اعلم

معجون عطاسی جهت دفع سرعت انزال مجربست **صنعت ان**
بلوط و کلنار و شونیز لسان خکرا از هریک ده درم کمون کرمانی
و نانخواه و کرویا از هریک پنج درم پوست بلیله پوست هلیله زرد
آمله مقشر هلیله سیاه از هریک سه درم کشنیز خشک ده درم مجموع
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف کرفته بسرشند شربتی از دو
مثقال با مداد و شبانکاه معجین عذا دو نوبت کباب مناسب
باشد **معجون لبوب کبیر** کرده را قوت دهد و قضیب را محکم
کند و نشاط تمام اورد **صنعت ان** مغز بادام و مغز فندق
و مغز پسته مغز حب الزلم مغز حبة الخضرا و مغز کردکان و
مغز نارجیل و مغز انجکک مغز جلغوزه مغز تخم خربزه کنجد
مقشر و خشخاش سفید از هریک ده درم کبابه قرفه خولنجان
قرنفل شقاقل مصری از هریک پنج درم مصطکی بسباسه لسان
العصافیر سنبل الطیب هریک سه درم بهمنین و تخم هلیون و نودری
سرخ و زرد و سفید بوزیدان مغاث تخم جرز شلغم و تخم اسپست
تخم پیاز از هریک شش درم خصی الثعلب فربک خوب ده مثقال
کرزنی و خسک مربی و کشن غرما قضیب کاو خشک کرده سوده
از هریک چهار درم مغز دماغ کنجشک نر که در وقت هیجان کرفته
باشند ده درم زعفران و زنجبیل و نارمشک و فرنجمشک و دارفلفل
از هریک سه درم عسل بقدر حاجت شربتی دو مثقال و غذا نخود
با قلیه با زرده نیم بخته با کباب یا پیاز خام یا آب گوشت
مناسب بود و از ماست و ترشی و سبزی احتراز کنند و السلام
لبوب نوع دیگر خاصیت وی انست که منی بیفزاید
و کرده را قوت دهد و نعوظ تمام اورد و سردی و ریک مثانه را
پاک کند **صنعت ان** مغز بادام مغز پسته مغز فندق و مغز
جوز شقاقل مغز نارجیل مغز جلغوزه مغز حبة الخضرا مغز

حب الزلم مغز حب قلقل کنجد مقشر نودری سرخ و زرد و تخم
جزر و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم پیاز نودری سفید لسان
العصافیر تخم انجره بهمن سفید زنجبیل دارفلفل کبابه بهمن سرخ
دارچینی خصی الثعلب قرفه خولنجان تخم هلیون از هریک
شش درم عسل سه وزن ادویه **معجون فلاسفه** مادة الحیوة
نیز کویند و این معجون منسوبست بفیلسوفان بلغم را دفع کند
و مقوی نفس بود و مفرح و قوت هاضمه بدهد و اشتها بیدا کند
و حفظ بیفزاید و ذهن را تیز کند و سردی و چکیدن بکمیز دفع
کند و بادها بشکند و منی بیفزاید و قضیب را محکم دارد و
درد مفاصل و درد پشت عظیم سودمند بود و دندان را محکم
کند و خاصیت این معجون بیش از حدست چنانکه اکر خواص
نوشته شود در دو ورق نکنجد واما مخصوص است بلغمی مزاج را
صنعت ان فلفل و دارفلفل زنجبیل و دارچینی پوست
بلیله آمله مقشر شیطرج هندی زراوند مدحرج عود بابونج و
خصی الثعلب مغز جلغوزه مغز نارجیل از هریک ده درم بابونج
پنج درم منقی بیست درم عسل کف کرفته سه وزن ادویه و در
بعضی نسخها راز یانه پنج درم **معجون نوشدارو** که انرا جوارش
مفرح خوانند و مفرح کندی نیز کویند و از معاجین هندی است
پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد و معده را قوت دهد
و غذا را هضم کند و رنگ روی سرخ دارد و بوی دهن خوش
کند و جکر را قوت دهد و از معاجین بزرکست **صنعت**
ورق کل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی
اسارون از هریک سه درم هیل و قاقله و بسباسه سه آمله
یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا باز سه رطل آید فرو کیرد
و در دست بمالد و صافی کند و یک من قند که انرا بماد

وعود الطیب و قرنفل و زعفران و سنبل الطیب و دار زرنباد از هریک دو درم صح

کعب الغزال بقوام آورده داروها بدان بسرشند و اگر
بعسل کنند یا قند شاید و قدری مشک اضافه می کنند
و بعضی نیز بخشک و مروارید ناسفته و ساذج هندی از هر یک
دو درم اضافه می کنند شربتی دو مثقال و نیم والله اعلم
معجون النجاح الکبیر سودمندترین معاجین بود فالج و لقوه
و صرع و تریاق همه رنجهاست که از سردی بود و باه را قوت
دهد تمام و بلغمی مزاج را هیچ معجون در امر باه به ازین مفید
نیفتد و این ایلیا دری بزرگ گویند صنعت آن عاقرقرحا
سونیز قسط دارفلفل و فلفل و ج از هر یک پنج درم بلیله ده درم
ورق سداب جنطیانا رومی و حلتیت و زراوند مدحرج
و حب الغار و جندبیدستر و شیطرج هندی از هر یک
پنج درم عسل بلادر چهار مثقال و نیم داروها کوفته و بیخته
بروغن کردکان چرب کنند و با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
و بعد از انکه شش ماه بگذرد استعمال کنند شربتی یک درم
تا یک مثقال و هر چند کهن شود بهتر بود انشاء الله مفرح
برشعثا جهت درد دندان چون روی نهند عظیم نافع بود
و جهت قولنج نیم درم فرو بردن اثر عظیم دارد تمام و جهار را
ساکن کند و قطع خون بکند صنعت این فلفل سفید و بزر البنج
از هر یک بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل عاقرقرحا و افربیون از هر یک یک مثقال مجموع کوفته
با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه کم
در میان جو نهاده باشند بردارند استعمال کنند والسلام
معجون حجر الیهود ریگ مثانه و گرده بریزاند صنعت آن
مغز تخم خیار بالنک مغز تخم خربزه مغز تخم کدو حب کاکنج از هر یک
پنج درم و حجر الیهود پنجاه درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف

دفردل ۴

گرفته بسرشند معجون کاکنج مسهل سودمند بود درد گرده و مثانه را
صنعت آن بزر البنج و رازیانه از هر یک هفت درم مغز
تخم خیارزه پنج درم حماض افیون و مغز جلغوزه بریان کرده
مغز فندق بریان کرده مغز بادام بریان کرده و زعفران از هر یک
سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا چهار درم مجموع کوفته
و بیخته بمطبوخ بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند والسلام
معجون عقرب جهت مثانه بغایت نافع بود صنعت آن
عقرب سوخته سه درم و جنطیانا رومی یک درم و نیم زنجبیل
یک درم فلفل و دارفلفل از هر یک دو درم پنج کاکنج پنج درم جند
بیدستر چهار درم مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال کنند بالغ را شربتی دانگی و
نابالغ را نیم دانگ معجون نجاح مسهل خاصه مسهل سودا
و بلغم لزج و خلطهای غلیظ صنعت آن بلیله سیاه پوست
بلیله پوست بلیله کابلی آمله مقشر افتیمون از هر یک ده درم
اسطوخودوس بسفایج تربد سفید مجوف از هر یک پنج درم
غاریقون سه درم حجر لاجورد و حجر ارمنی مغسول از هر یک دو
درم و نیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم والسلام
معجون خیارچنبر تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام
چرب کرده نمک هندی چهل درم بنفشه خشک بیست درم رب
السوس از هر یک هفت درم رازیانه و انیسون مصطکی
از هر یک پنج درم سقمونیا ده درم عسل خیارچنبر صد درم
روغن بادام چهل درم داروها کوفته و بیخته و سقمونیا بانفشه
سحق کرده داروها بروغن بادام چرب کنند و بعسل خیارچنبر
بسرشند و عسل صد درم و شکر صد درم بقوام آورده برسر آن
کنند و معجون سازند و باید که عسل خیارچنبر از آتش نرسیده باشد

شربتی پنج مثقال تا هفت سال نافع بود معجون سورنجان مستعمل
مخصوص است بادهای نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد پشت
نافع بود صنعت آن سورنجان مصری سه مثقال فلفل سیاه
دار فلفل و رق خنا از هر یک دو مثقال کمون کرمانی شیطرج
هندی از هر یک دو درم پوست بیخ کبر دو مثقال ملح نفطی دو
مثقال و نیم کف دریا دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده چهل درم زنجبیل هفت درم بوزیدان
پنج درم سقمونیا سه درم و پوست هلیله زرد پنج مثقال کوفته
و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند هفت مثقال
شربتی معجون مسیحی جهت هضم طعام و قوت مجامعت
و قوت پشت و گرده بغایت سودمند بود و اشتهای طعام
پیدا کند صنعت آن قرنفل پنج درم خولنجان پنج درم
درونج پنج درم و شقاقل مصری پنج درم مصطکی پنج درم جوز
بوا ده درم بسباسه پنج درم اشنه هفت درم زنجبیل سه درم
قاقله سه درم لسان العصافیر پنج درم سنبل الطیب ده درم
دار فلفل سه درم عاقرقرحا پنج درم نارمشک سه درم پوست
اترج پنج درم زعفران سه درم عنبر یک درم مشک نیم درم جرد
اعظم پنجاه درم روغن بادام ده درم عسل یک وزن و نیم ادویه
شربتی بقدر کفایت والله اعلم باب الثالث فی الجوارشات
جوارش سقنقور مستعمل منفعت کند گرده سرد را و باه را
زیادت کند و نعوظ تمام آورد و خاصیت این بسیار است
اما اینجا کوتاه کردیم اخلاط آن تخم هلیون تخم پیاز تخم گندنا
تخم شلغم تخم اسپست تخم جرجیر حب الرشاد گزر مغز حبة
الخضرا لسان العصافیر کنجد مقشر تخم ترب مغز جلغوزه از هر یک
سه درم زنجبیل شقاقل مصری خولنجان دار فلفل از هر یک پنج درم

دارچینی جوز الطیب بهمنین از هر یک دو درم سره سقنقور پنج درم
خصی الثعلب ده درم ذکر گاو خشک کرده سوده ده درم داروها
کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعضی اطبا
در این نسخه اسقیل بریان کرده داخل می نویسند و مرکب باید
که قطعا اسقیل در معاجین نکنند و ممکن نبود که آنرا بخورند
بسبب تلخی و شربتی ازین جوارش دو درم بود با مثلث یا با ماء
تازه یا با ماء العسل یا با شیر بنوشند نافع بود جوارش خبث الحدید
و این را فنجنوش خوانند سودمند بود جهت بواسیر و استرخاء
معده و تباهی مزاج و باه را زیادت کند و لون روی صافی
کند و دفع سرعت انزال کند و وقتی که چهل روز متواتر استعمال
کنند اخلاط آن پوست هلیله کابلی آمله مقشر هلیله سیاه
پوست بلیله شیطرج هندی سنبل الطیب فلفل دار فلفل زنجبیل
سعد کوفی از هر یک ده درم تخم شبت تخم گندنا از هر یک
چهار درم خبث الحدید مدبّر بسرکه چهارده شبانروز خوابانیده
بعد از آن خشک کرده در سایه بریان کرده بروغن بادام و دیگر
بار سحق کرده صد درم عسل سه وزن ادویه دارد و با بدان بسرشند
بعد از آن مشک ترکی دو درم اضافه کنند و در ظرفی آبگینه کنند
یا قلعی یا چینی و بعد از شش ماه استعمال کنند نافع بود شربتی
دو درم نوعی دیگر جوارش خاصیت وی آنست که گرده را
قوت دهد و نعوظ تمام آورد و منی بیفزاید صنعت آن
مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز جلغوزه کنجد مقشر از هر یک
پنج درم هلیون شقاقل از هر یک شش درم توذرین بهمنین
از هر یک سه درم تخم شلغم تخم تربزه تخم پیاز تخم انجره تخم گزر
لسان العصافیر از هر یک دو درم تخم اسپست و قند سفید از
هر یک بیست درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تا دو

مثقال بود و نافع باشد **جوارش جالینوس مشتمل موافق**
و این جوارش را خاصیت بسیار است همه اندامها را قوت دهد
و بوی دهان خوش کند و بادها بشکند و بسیار بول که از سردی
مثانه بود باز دارد و سرفهٔ بلغمی ببرد و باه را قوت دهد و لون
را صافی کند و بادهای ناصور و دیوانگی ببرد و دردسر که از سردی
بود نیک بود و نقرس و قوبا و بهق سود مند بود و بواسیر
ریگ مثانه و گرده دفع کند و سیاهی موی را نگاه دارد هر که
بیست و یک روز استعمال کند از این بیماریها خلاص یابد
و بعد از ده روز که ساخته باشند استعمال کنند **صنعت آن**
سنبل الطیب قاقله و سلیخه و دارچینی خولنجان سعد کوفی زنجبیل
زعفران قلقل سفید دارفلفل و قسط بحری و عود بلسان سازج
حب الآس قصب الذریره از هر یک دو درم مصطکی ده درم
قند بوزن ادویه مجموع کوفته و بیخته بعسل کف گرفته بسرشند
شربتی دو مثقال پیش از طعام و بعد از طعام شاید خورد
جوارش کمونی مشتمل سود مند است جهت سردی معده
و تبهای بلغمی و سوداوی و سردی و انتبین و فواق که از کثرت
بلغم بود زایل کند و از معاجین رومی است نافع بود **اخلاط آن**
زیره کرمانی در سرکه خوابانیده یک شبان روز و بعد از آن در
سایه خشک کنند و بریان کنند دو رطل بغدادی فلفل سی درم
و زنجبیل چهار درم و ورق سداب خشک چهل درم بوره ارمنی
ده درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند
یک مثقال تا دو مثقال مناسب بود **جوارش سفرجل ممسک مشتمل**
معده را قوت دهد و اشتها باز آورد
و قولنج بگشاید و مخصوص است بقولنج **صنعت آن** به اصفهانی
پاک کرده از پوست بی دانه یک رطل پاره کنند و در دو رطل

مثلث بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن فرو گیرند و از دیگ بیرون
آورد و بکوبند و بمنخل موئی بیرون کنند و یک من عسل صافی
بر سر آن کنند و بجوشانند تا نزدیک انعقاد دیگر فرود گیرند
و این داروها کوفته و بیخته بر او افشانند و بزنند تا یکسان
شود **ادویها اینست** زنجبیل دارفلفل دارچینی از هر یک
ده درم هیل قاقله صغار زعفران از هر یک سه درم مصطکی
پنج درم سقمونیا مشوی ده درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده سی درم شربتی از این جوارش از پنج مثقال
تا هفت مثقال با آب گرم نافع بود اشامیدن جهت قولنج
جوارش سفرجل ممسک مشتمل شکم ببندد و معده را قوت دهد
و قی باز دارد و رنگ روی نیکو گرداند و اشتهای طعام پیدا کند
اخلاط آن به اصفهانی از پوست و دانه پاک کرده دو رطل
پاره کنند و سرکه بر سر آن کنند و بجوشانند تا مهرا شود و
بکوبند و یک رطل عسل صاف کرده بر سر آن کنند و باتش
آهسته بجوشانند تا منعقد شود و فرو گیرند زنجبیل و فلفل و
دارفلفل از هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه از هر یک
دو درم زعفران دو درم مجموع کوفته و بیخته بر آن افشانند
و بجنبانند که یکسان شود شربتی چهار مثقال **جوارش تمر**
قولنج را بگشاید و عسر البول را نافع بود **اخلاط آن** بوره ارمنی
زیره کرمانی قطراسالیون زنجبیل و فلفل سفید از
هر یک دو درم و نیم سقمونیا پنج درم تخم بهیردن بی دانه و مغز
بادام سفید کرده و ورق سداب از هر یک ده درم تمر در سرکه
خوابیده یک شبانروز و بکوبند و بغربال دوبه بیزند و عسل کف
گرفته سه وزن بر سر تمر کنند و داروها بدان تمر بسرشند شربتی پنج
مثقال تا هفت مثقال به آب گرم جهت قولنج نافع باشد

جوارش عود مستعمل هاضمه را قوت دهد و اشتهای طعام پیدا
کند و معده را قوت دهد و بلغم و رطوبت دفع کند **صنعت آن**
قرنفل سه درم قاقله کبار دو درم عود خام پنج درم زعفران
یک درم سنبل الطیب دو درم مصطکی سه درم بسباسه دو درم
جوز الطیب یک درم قرفه دو درم پوست اترج پنج درم زنجبیل
یک درم دار فلفل یک درم نبات ده من **جوارش عنبر مستعمل**
عنبر اشهب یک مثقال نبات یک من نبات را بقوام آورند
و از سر آتش فرو گیرند چنانچه رسم است و بتبر بزنند تا سفید
آید و عنبر در آن اندازند و بتبر در پاتیله حل کنند و بزنند نیک
و بعد از آن بر روی سنگ ریزند و بکارد ببرند و بردارند
و استعمال کنند **جوارش مصطکی** سودمند بود سردی
معده و جگر و بادهای آن و بلغم دفع کند و آب رفتن از دهان
باز دارد **صنعت آن** مصطکی دو مثقال و نیم قند سفید
یک من مصطکی به آب تر کنند و در هاون سحق کنند آن زمان
که تبر زده باشند نزدیک آن بود که بر سنگ ریزند و بردارند و
استعمال کنند **جوارش املج** املج در شیر خوب بیابند ده درم
عود خام پنج درم پوست ترنج سه درم پوست بیرون پسته
سه درم مصطکی پنج درم کوفته و بیخته قند سفید یک من چنانچه
ذکر رفته شربتی دو مثقال بعضی سنبل و خولنجان و بسباسه
از هر یک مثقالی داخل میکنند و بعضی نه **جوارش فواکه**
مولف گوید که این جوارش پیش از من کسی ترکیب نکرده است حکما
و این صنعت خاصه منست معده را قوت دهد و قی باز دارد و
دل و روده را قوت دهد و دفع صفرا و شغل بدان کردن دفع
خمار بکند **صنعت آن** آب انار ترش و شیرین و آب سیب
و آب حماض و آب لیمو و به اصفهانی و بلخی و آب غوره و آب

زرشک و آب سماق و اگر کیلن بود آب کیلن نیز اضافه کنند مجموع
مساوی مجموع بجوشانند مساوی تا یک من باز یک چهار یک آید
بعد از آن از سر آتش فرو گیرند و قند صافی کرده بقوام زیادت
آورند چنانچه نزدیک آن بود که ببندد فرو گیرند و در تبر زدن
آن آبها می ریزند و تبر می زنند تا چندانکه خواهند بعد از آن
بر روی سنگ ریزند و ببرند و بردارند و استعمال کنند و باید
که آبها که جوشانند همه با هم بجوشانند بغیر حماض و لیمو بعد از آن
که فرو گیرند آب لیمو و حماض بر سر آن کنند و بکار برند چنانچه
ذکر رفت **جوارش انار مستعمل** بگیرند آب انار ترش و
بقوام آورند چنانچه در فواکه ذکر رفت و نبات بقوام زیادت
آورند و هم بدان طریقه بسازند **جوارش زرشک مستعمل**
بگیرند آب زرشک تازه و اگر تر نبود زرشک خشک که بغایت
سرخ و خوب بود بجوشانند و داغ کنند و بپالایند و بقوام آورند
چنانچه گفته شد و بسازند و بخورند **جوارش غوره مستعمل**
آب غوره بقوام آورند نزدیک رب غوره و قند به قوام زیادت
آورده در تبر زدن آب غوره بدان میریزند و بعد از آن بر سنگ
ریزند و ببرند **جوارش نارنج و حماض** قند درین دو جوارش
زیادت تر از قوام لیمویی باید چنانچه در قوام انار و فواکه باشد
و آتش لیمو بکنند از آتش ایشان می باید و صنعت این مشهور
و معروف **جوارش نعنع** قند صافی کرده بقوام قرص کرده
آورده سرکه و نعناع بچاشنی نهند چنانچه ترش شود و طعم
نعناع روشن بود و بعد از آن بر سنگ ریزند چنانچه عادت است

باب الرابع فی الاطریفلات اطریفل بزرگ مستعمل
سودمند بود بواسیر را و لون نیکو گرداند و باه را زیادت
کند و معده را قوت دهد **صنعت آن** پوست هلیله کابلی

هلیله سیاه پوست هلیله زرد امله مقشر پوست بلیله از هر یک
ده درم کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطریفل تا سه سال می ماند **اطریفل کوچک مستعمل**
سودمند بود استرخاء معده و رطوبة آن و بواسیر را دفع
کند و ذهن را نیکو گرداند **اخلاط آن** پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه پوست هلیله زرد امله مقشر پوست بلیله از هر یک
ده درم کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند بعد از دو ماه استعمال کنند
و قوت این اطریفل تا دو سال می ماند شربتی یک مثقال
تا دو مثقال **اطریفل کشنیزی مستعمل** جهت صداع که از بخار معده
عظیم نافع بود **اجزای آن** پوست هلیله کابلی پوست بلیله
آمله هلیله سیاه کشنیز خشک اجزا مساوی و بعضی بلیله
نمی کنند مجموع کوفته و بیخته و بروغن بادام چرب کرده با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند شربتی
یک مثقال تا دو مثقال نافع بود ان شاء الله **اطریفل الا**
اترج مقشر ده درم حب النیل پنج درم قسط پنج درم تربد ابیض
مجوف پنج درم قنبیل سه درم ترمس سه درم افسنتین رومی
سه درم شیح ارمنی سه درم افتیمون و اطریفل سه درم ملح
نفطی خردل ابیض شحم حنظل سه درم سعد و اسن هر یک سه
درم عسل صافی سه وزن اجزا شربتی دو درم تا سه درم بغایت
نافع بود **باب الخامس فی المربیات اترج مربای مستعمل**
طبیعت وی گرم و خشک بود و قوت معده بدهد خاصه که با پوست
مربا کرده باشند **صنعت آن** بستانند اترج بزرگ که اندازه
خوانند و با تو کوبند و زردی آن پاک کنند و ترشی جدا کنند و

بعد از آن گوشت با نمک در دیگ اندازند و با آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس بیرون آورند و بفشارند و عسل شهد سفید
بر سر آن کنند و به آتش بغایت آهسته میجوشانند تا بقوام
آید و اگر قند خواهند همچنین سبیل **شقاقل مربی مستعمل**
مجامعت را قوت دهد و باه را زیاد و نعوظ تمام آورد **صنعت آن**
بستانند شقاقل تازه و اگر تازه نبود از آن خشک بخیسانند
یکشبانروز و آن آب بریزند و یکشبانروز دیگر بخیسانند و سیوم
روز همچنین کنند و بعد از آن آنرا مقشر کنند و بجوشانند تا نیم
پخته شود پس عسل صافی بر سر آن کنند و بجوشانند با آتش نرم
تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرفی سبز کنند یا چینی تا چهل روز
و بعد از آن استعمال کنند **مربای جوز مستعمل** باه را زیادت
کند و استسقا را نافع بود و قوت پشت بدهد و سینه را
نیکو باشد **صنعت آن** بستانند جوز تر بزرگ خوب و پوست
آن بخراشند تنک و بارها بعد از انگشت کوچک کنند و چوب
اندرون آن بیندازند و با قدری آب و عسل بجوشانند تا نیم
پخته گردد و بعد از آن بیرون آورند و دیگر عسل صافی بر سر آن
کنند و اندکی بجوشانند و فرو گیرند و در ظرفی کنند تا چهل روز
بیرون ظرفی می شوید **تفاح مربی مستعمل** جهت قوت معده
و دل بغایت نافع است **صنعت آن** بستانند سیب اصفهانی
پنجاه عدد یا صد عدد آن مقدار که خواهد و در دیگ کنند و با آب
بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند
چندانکه سیب رنگ را بگرداند و تر مرده شکل شود و بعد از آن
فرو گیرد و در ظرفی چینی یا سبز کنند و بعد از این چهل روز مستعمل کنند
و باید که پوست سیب بخراشند **سفرجل مربای مستعمل** قوت
وی زیادت از مربای سیب بود در تقویت معده **صنعت آن**

بستانند به اصفهانی خوب شیرین و پاره کنند پاره‌های کوچک و با
آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر آن کنند
و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف کنند و بعد
از چهل روز استعمال کنند کمثری که مربی جهت قوت
معده بغایت نافع بود صنعت آن بستانند ملچی اصفهانی
لی کرده و با آب بجوشانند چندانکه رنگ بگرداند و بعد از آن
در ظرف سبز کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند ادرکی مربی
مستعمل حرارت ساکن کند و طبیعت نرم دارد و تشنگی
بنشاند و نافع بود صنعت آن بستانند آلوچهٔ اصفهانی
بانجاسی و با آب بجوشانند تا نیم پخته گردد و قند صافی کرده بر سر
آن کنند و با آتش آهسته بجوشانند تا بقوام آید ادرک
مربی کدو مستعمل سینه را بغایت سود دهد و تشنش و مثانه را سود مند
بود که دردی ضلابتی باشد اجزای آن بستانند کدو تازه
نازک و پوست آن بخراشند و مغز آن بیندازد و پاره کنند
مانند انگشت و در دیگ اندازند و با آب بجوشانند تا نیم
پخته گردد و عسل بر سر آن کنند و قدری آب و بجوشانند تا بقوام
آید و اگر تعفن می خواهد همین سبیل مربی خیار کدو مستعمل دفع
حرارت و تشنگی بکند اجزای آن بستانند پوست خیار کدو
و سه شبانروز در آب نمک در آب خوابانند و بعد از آن بیرون
آورند و یک شبانروز در نمک و آب خوابانند و دیگر بیرون
آورند و سه شبانروز در آب خوابانند و بعد از آن بر سر
آتش نهند و قدری عسل و آب بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود و بعد از آن فرو گیرند و بنهند تا آن آب بپالاید
و دیگر در عسل مصفی اندازند و بر سر آتش نهند و بجوشانند
تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف کنند و بعد از چهل روز

استعمال کنند مربی وج مستعمل جهت لقوه و قولنج ریحی بغایت
نافع بود و مصروع را بغایت سود دهد صنعت آن بستانند
وج تنکی فربه و سه شبانروز در آب خوابانند و بعد از آن
بیرون آورند و قدری آب و عسل بر سر آن کنند و بجوشانند
تا نیم پخته شود و بیرون آورند و عسل مصفی بر سر آن کنند و
بجوشانند تا بقوام آید و بعد از چهل روز استعمال کنند
جوز مربا سود مند بود معده سرد را و گرده سرد را و
باه را زیادت کند صنعت آن بستانند گردکان تر که هنوز
پوست آن صلب نشده باشد و پوست آن صلب نشده باشد
و پوست ازوی جدا کنند و در دیگ کنند و عسل مصفی بر سر
آن کنند و بجوشانند با آتش آهسته دو سه جوش و بعد از آن در
ظرف کنند و بعد از چهل روز استعمال کنند و تا چهل روز که
استعمال کنند دست از شستن ظرف باز ندارد والسلم
مربا بادام مستعمل سود مند بود سینه را صنعت آن
بستانند بادام فربه و مقشر کنند و در دیگ کنند و دوشاب
در آب چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن کنند و بر سر
آتش نهند تا دو سه جوش سبک بزنند و فرو گیرند و سه روز رها
کنند و بعد از آن بیرون آورد از دوشاب و در دیگ کنند
و عسل شهد بر سر آن کنند و دو سه جوش سبک بزنند و فرو
گیرند و در ظرف کنند تا چهل روز ظرف می شوید و بعد از آن
استعمال کنند مربا بنفشه مستعمل سینه را نرم کند و سرفه
که از حرارت بود زایل گرداند و خشونت حلق دفع کند
صنعت آن بستانند گل بنفشه خوب تازه و باید که قطعا
دنبال با آن نبود و در دست بمالند تا کشته شود و اگر خواهد با
قند بکوبد و در هر یک من بنفشه دو من قند سفید کنند و بعضی در

هر یک من بنفشه چهار من قند می کنند و در آفتاب می نهند
تا چهل روز هر بامداد و شبانگاه درهم بر کنند و بعد از چهل
روز استعمال کنند **حلنجبین شکری** سودمند بود بلغم را و قوة
معده بدهد و بغایت ماضمه را نافع بود **صنعت آن** بستانند ورق
گل تازه یک من و قند سفید دو من و اگر خواهد چهار من و همچنان
در خمیرهٔ بنفشه گفته شد بسازد **حلنجبین عسلی** سودمند
بود سردی معده را و استسقا و سردی جگر و سوء الهضم که از
سردی بود **صنعت آن** همچنان گلقند است که گفته شده است
حلنجبین به مستعمل قوت دل و دماغ و معده بدهد و از
جمله مفرحاتست **صنعت آن** بستانند گل به و همچنانکه گلنگبین
می سازد بسازد **حلنجبین گاوزبان** ازاده و به دلیلی است ماده
سودا را دفع کند و خفقان زایل کند و سرفه بلغمی را نافع بود
صنعت آن بستانند گل گاوزبان و در هر یک من گل
گاوزبان دو من قند اضافه کنند و بکوبند و هرچه حلنجبین سفرجلی
و حلنجبین لسان الثور است باید که قندی بود و اگر عسلی خواهد
بهمین عسل و نیم قند اضافه کنند بهتر بود و جهت تفریح و دفع
ماده سودا عظیم نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب السادس فی الاشربه والربوب المستعمله

شراب عناب سرد و تر بود جهت سرفه و غلبهٔ خون و احتیاج
ماشرا و جدری و حصبه و درد سینه بغایت نافع بود **صنعت آن**
بستانند عناب جرجانی یک چهار یک و در ده من آب بجوشانند
تا بازده دانگ آید فرود دست بمالد و صافی کنند و یک من قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی
از ده درم تا ده مثقال شاید **شراب نیلوفر** سرد و تر بود و
سودمند بود جهت سرفه و درد سر و سینه و شکم نرم دارد و جهت

معده و خشونت سینه بغایت نافع بود **صنعت آن** بستانند
یک وقیه نیلوفر خوب تازه و بجوشانند و صافی کنند یک من
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی
از ده درم تا ده مثقال نافع بود **شراب بنفشه** معتدل بود در
سردی و تر بود سودمند بود جهت ذات الجنب و ذات الریه
و درد گرده و بول براند و شکم براند و سینه و حنجره و سرفه
که با تب بود عظیم نافع بود **صنعت آن** بستانند بنفشه تازه
و گل آن بگیرد یک چهار یک ریزد و بپالاید و یک من قند صافی
کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که
مسهل بود پنج نوبت بنفشه مکرر کنند چنانچه یک من و چهار
یکی بنفشه تر بود خشک بود یک وقیه خشک عوض یک چهار
یک بنفشه تر کنند **شراب دینار مستعمل** ذات الجنب و حرارت
جگر بغایت نافع بود و طبیعت نرم دارد و تشنگی بنشاند و
سوء القنیه و استسقا را سودمند بود **صنعت آن** بستانند
تخم کاشنی بیست درم پوست بیخ کاشنی تازه سی درم نیلوفر
ده درم گاوزبان ده درم ورق گل سرخ بیست مثقال تخم
کشوث در کتان بسته پنج درم ریوند چینی پنج درم و اگر پنج
مثقال بود شاید که ادویها بغیر از ریوند بجوشانند و صافی کنند
و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام
آید و ریوند چینی سوده بجز بیخ نیشتره بگیرد و بر سر آن کنند
شراب بزوری پوست بیخ کاشنی سی درم تخم کاشنی
بیست درم رازیانه ده درم تخم کرفس ده درم پوست بیخ کرفس
ده درم بجوشانند و بپالاید و قند صافی کرده یک من و نیم
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید **شراب زوفا مستعمل**
جهت ضیق النفس و ربو و سعال بلغمی بغایت سودمند بود و

صنعت آن بستانند عناب سی دانه سپستان پنجاه دانه انجیر
سفید بیست دانه مویز طایفی بی دانه پنجاه دانه بنفشه پنج
درم پرسیاوشان هشت درم تخم خطمی و تخم خیارین از هر یک
پنج درم بیخ سوس خراشیده هشت درم و در نسخهٔ دیگر فراسیون
پنج درم اضافه می کنند بجوشانند و صافی کنند و یک من قند
صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و در دق و سل
شراب خشخاش سرد و تر بود سودمند بود سینه و دماغ
گرم و بیخوابی و نزله و رنجهای سینه بغایت نافع بود و حرارت
بنشاند صنعت آن بستانند خشخاش بزرگ با پوست صد عدد
نیم کوفته کنند و در دو من و نیم آب بجوشانند اگر آب باران بود
بهتر باشد تا بازده دانگ آید فرو گیرد و بپالاید و قند صافی
کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و بعضی از
سبزه خشخاش با پوست بستانند خشخاش بی پوست نیم کوفته کنند
و بجوشانند چنانکه ذکر رفت و بسازند نافع بود شراب صندل
سودمند بود جهت ضعف دل و جگر گرم و تب محرق بستانند
صندل مقاصری و بسودهان بسایند بیست مثقال و اگر بگلاب
خواهد یکشبانروز بگلاب خیسانند و اگر ترش خواهد بغوره
یا بسرکه هر کدام که خواهند صندل در آن خیسانند آن مقدار
که کفایت باشد و بعد از آن بپالاید و قند صافی کرده یکمن بر سر
آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب لیمو سرد و خشک بود
و اندک حرارتی دارد و باشتها قوت معده بدهد و صفرا بشکند
و هاضمه را یاری دهد و دفع قی بکند و خمار را سودمند بود و
تبهای صفراوی زایل کند و تشنگی بنشاند صنعت آن
بستانند لیموی خوب و آب آن بگیرد و قند صافی کرده بقوام آورد
زیاده و قندی گلاب و آب لیمو آن مقدار که کفایت بود بر دیگی

ریزد و اگر یک جوش بزنند شاید و اگر خشک خواهد از آتش
فرو گیرد و بر سر آتش آهسته نهد و آب لیمو بر آن میریزد
و بهم میزنند تا آن زمان که تمام شود شراب حماض ترکیب
وی مانند شراب لیموست که گفته شد و منافع آن هم منافع
لیموست بلکه زیاده تر شراب سیب بهترین آن بود که
از سیب شامی یا اصفهانی بپزند و طبیعت آن سرد و خشک
بود و قوت فم معده بدهد و خفقان را سودمند بود و قی ساکن
کند بستانند سیب اصفهانی خوب شیرین و مقشر کنند و دانه
از وی بیرون آرد و بکوبد و آب آن بگیرد و بهر یک من آب
نیمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شراب به مستعمل صنعت آن مانند شراب سیب است
که گفته شد اما به ترش و شیرین هر دو باید که کنند شراب فواکه
قوت معده بدهد و جگر را نافع بود و قی دفع کند و صفرا بشکند
و زبان آبستن را نافع بود شراب فواکه آب به و آب سیب
و آب بلجی و آب انار ترش و شیرین آب سماق و آب زرشک
و آب کبیل مساوی بگیرند آب غوره و حماض و لیمو قدری اضافه
کنند شاید آن آبها بجوشانند تا بنیمه باز آید و بهر یک من
آب یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و اگر نیمن کنند
بهتر باشد و بجوشانند تا بقوام آید شراب تمر هندی
طبیعت نرم دارد و صفرا بشکند و دفع حرارت بکند و قوت
معده بدهد صنعت آن بستانند تمر هندی زرد تازه پاک
کرده از دانه و خوشه یک من در چهار من آب بنهند تا باز
دو دانگ آید و فرو گیرد و بپالاید و دو من قند صافی کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید شراب انار ترش
قی باز دارد و قوت معده بدهد صنعت آن بستانند آب انار ترش

و بجوشانند تا به نیمه آید و بهر یکمن آب انار نیم من قند صافی کرده
بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر قدری آب
نعناع تازه اضافه کنند شاید **شراب نعناع** بستانند آب
انار ترش و شیرین که با هم ان گرفته باشند و بجوشانند تا
باز نیمه آید بعد از آن آب انار جوشیده یک من و آب نعناع
تازه نیم من و قند صافی کرده یک من بر سر آن کنند و بجوشانند
تا بقوام آید **شراب اجاص** بستانند آب آلو سیاه خوب
فربه یک من و بشویند پاک و در پنج آب بجوشانند تا بقوام آید
بنیمه و فرو گیرند و بدست بمالند و صافی کنند و یک من و نیم
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند بعد از آن باز
استعمال کنند **شراب گل مکرر** و این مسهل صفرا بود و دل
بنشاند **صنعت آن** بستانند ورق گل سرخ بی تخم یک رطل
و در پنج من آب بجوشانند تا رنگ وی بالا آید و دیگر یک رطل ورق
گل بر سر آن کنند و همچنان کنند تا هشت نوبت مکرر کنند و باز
قند صافی کرده دو من بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید
شربتی ناسی درم تا چهل درم شاید با سکنجبین قدری و آب
برف **شراب ریباس** شکم ببندد و قی باز دارد و دفع خمار کند
صنعت آن بستانند ریباس قلاچی خوب و سر و بن آن بیندازد
و بکارد چوبی پاک کنند و هاونی سنگین بکوبند و بگذارند تا باره سبز شد
و بفشارد و در قدحی کنند چینی کنند و زمانی رها کنند و باز قدحی
دیگر پالاید آهسته چند نوبت بپالاید و هر بار آنچه در بن
قدح باشد نریزد تا تمام صاف شود بعد از آن قند صافی کرده
بقوام زیاده آورد نزدیک بمشاشتی و آب ریباس صافی بر آن
میریزد و باید که دیگ سنگین باشد و هیچ بند نزده باشد و آتش
وی آهسته بود تا تمام شود **شراب غوره** قایم مقام ریباس

در طبیعت بگیرد آب غوره خوب و صافی کنند و بجوشانند تا بنیمه آید
و بپالاید و صافی کنند و بهر یک من قند یک من آب غوره
بر آن نهند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر خواهد که بغایت
ترش نشود بهر یک من قند را نیم من آب غوره بنهند و با تش
نرم بقوام آورد **شراب مورد** بگیرد مورد دانه تازه و بکوبند
و آب آن بگیرد و صافی کنند و بجوشانند تا باز نیمه آید و اگر دانه
مورد تازه نبود بستانند دانه خشک یکمن و در چهار من آب
بپزد تا یک من بماند و فرو گیرد و بدست بمالد و صافی کنند و
یکمن قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و
فرو گیرد و استعمال کنند و این سرد و خشک بود شستن و سینه
را نافع بود و قوت معده بغایت بدهد و شکم ببندد والسلم
شراب توت بستانند توت سیاه و آب آن بگیرد و
صافی کنند و بپزد تا بنیمه آید و پنج رطل از آن در سه رطل قند
صافی کرده بجوشانند تا بقوام آید سود مند بود جهت درد
گلو و خناق و ورم گرم **شراب انار عذب** بستانند انار عذب
و آب آن بگیرد و صافی کرده بجوشانند تا باز نیمه آید و بهر یکمن
آب انار جوشیده یک من قند اضافه کنند و بجوشانند
تا بقوام شربت آید **شراب انجیر** قوت کرده بدهد و باه
بیفزاید و بخوط تمام آورد و منی بیفزاید و مثانه را پاک کند
از تمام علتها و قوت مجامعت بدهد بستانند نخود یک من
و در پنج من آب بپزد تا باز دو دانگ آید و بعد از آن بستانند
انجیر خوب دو من و در پنج آب بجوشانند تا یک من و نیم بماند
و بپالاید و طبیخ نخود بر سر آن کنند و نخود و انجیر بیندازد و
یکمن و نیم عسل شهد بر سر آن کنند و دارچینی و خولنجان و
قرنفل و سنبل الطیب از هر یک یک درم زعفران شاخ نیم درم

مجموع نیم کوفته در صره بندد و در آن اندازد و بجوشانند تا بقوام
آید و فرو گیرد و استعمال کند شربتی پنج مثقال لعوق کند پیش از
غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر با آب گرم خورد هم شاید والسلام
شراب گاوزبان دل را قوت دهد و توحش سودایی را زایل
کند بگیرد آب لسان الثور مقطر یک من و آب بادرنجبویه یک من
و عسل صافی یک من بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید
و زعفران یک درم در آن حل کند و اگر بتعجیل خواهد شاید و اگر
گاوزبان تر نبود بستانند گاوزبان خشک چهل مثقال و در یک من
گلاب خوبسانند و بجوشانند و بپالایند و یک من عسل کف گرفته
بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید شربتی ده درم نافع بود
شراب بالنگو بستانند بالنگو تازه یک من و گاوزبان خشک
سی درم بجوشانند و اگر آب بالنگو خشک بود سی مثقال و بپالایند
و یک من عسل کف گرفته بر سر آن کند و بجوشانند تا بقوام آید
و بعضی در شراب بالنگو مصطکی میکنند و اولی آن بود که نکنند
اگر احتیاج بدان بود و طبیعه طبیب بود ترکیب آن و اگر قند
خواهد بنهند بجای عسل که گفته شد **شراب اسطوخودوس**
اسطوخودوس ده درم پرسیاوشان ده درم عود الصلیب ده درم
بیخ مهک پنج درم گاوزبان پنج درم رازیانه پنج درم تخم کرفس
پنج درم تخم خطمی پنج درم بنفشه پنج مثقال گل سرخ پنج مثقال
منقی سی دانه سپستان سی دانه این ادویه در شش رطل آب
بجوشانند تا بازدو رطل آید و بپالایند و یک من قند صافی کرده
بقوام آورند چون سرد شود در ظرف کنند شربتی ده درم تا
ده مثقال نافع باشد **رب سیب** آب سیب کافوری
یا اصفهانی یا شامی بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرد و در ظرف
کنند شربتی ده درم و استعمال کند **رب به** بگیرد آب به

ترش و شیرین و چنانچه ذکر رفت در سیب بسازد و هم رب
بدین نوع بود **رب غوره** بستانند غوره دانه تازه و بکوبند
و آب آن بگیرد و بجوشانند و مانند غوره بسازد که نیکو بود والسلام
میبه آب به ترش و شیرین ده رطل شراب کهن خوشبوی
پنج رطل تفل به را در شراب خوبسانند یک شبانروز بعد از آن
بجوشانند و بپالایند و باز بر سر آب به کنند و باز هم بجوشانند
تا نیمه باز آید و فرو گیرند و بپالایند و باز بر سر آتش نهند
و عسل یا قند آنچه خواهند دو رطل و نیم در آن اندازند و دارو
در صره بسته اگر خواهند در آن اندازند و بجوشانند و زمان
زمان گسته داروی بمالند تا تمام شود زنجبیل نیم درم هیل نیم درم
قرنفل نیم درم مصطکی نیم درم عود نیم درم زعفران ربشه دانگی
مشک دانگی **سکنجبین ساده** سنج تشنگی بنشاند و
معده را از بلغم پاک کند و تشنگیها را موافق بود و جگر را
قوت دهد و صفرا را بشکند و ضعف محروری را نگاه دارد
لیکن باه را نقصان دهد **صنعت آن** قند صافی کرده در سرکه
سفید بر سر ریزد آن مقدار که کفایت باشد و قدری گلاب و اولی
آن بود که در دیگ سنگین بسازد و بجوشانند تا بقوام آید و باید که سرکه
در او زایل کند تا چون بقوام آید سرکه خام نباشد **سکنجبین به**
قوت معده و جگر بدهد و اشتها پیدا کند و سده بگشاید
دماغ را عظیم سودمند بود **صنعت آن** بگیرد به اصفهانی
گواری خوب خوشبوی و از دانه پاک کند و بکوبند و آب آن بگیرد
و یک من آب به و یک من قند صافی کرده و یک چهار یک بر سر آن
کنند و بجوشانند تا بقوام آید و اگر چند پاره به در آن اندازند
شاید **سکنجبین بزوری بارد** سده بگشاید و استسقا و سوء القنیه
زایل کند و بول براند و تشنگی بنشاند و تبهای تیز را سودمند باشد

صنعت آن تخم کاشنی و تخم خربزه و تخم خیارزه و خیار بادرنگ
از هر یک پنج درم پوست بیخ کاشنی پوست بیخ رازیانه از هر یک
ده درم مجموع نیم کوفته کنند و در سه رطل آب سی مثقال [illegible]
بخو بیسانند یک شبانروز بعد از آن بجوشانند و بپالایند و یک من
قند صافی کرده بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید والسلم
سکنجبین بزوری گرم سده جگر و معده بگشاید و بول براند
و معده را از فضول پاک کند و استسقا و سوء القنیه نافع بود
و تشنگی بدروغ ساکن کند صنعت آن پوست بیخ کبر پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم تخم کرفس
رازیانه انیسون تخم کاشنی تخم کشوث از هر یک پنج درم عصاره
غافث ریوند چینی از هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در سه رطل
آب و چهار یکی سرکه خو بیسانند و همچنانکه در سکنجبین بزوری
سرد گفته شد سکنجبین بزوری ریوندی تخم کاشنی تخم خربزه تخم
خیارزه تخم خیار بادرنگ از هر یک ده درم نیم کوفته تخم رازیانه
سه درم پوست بیخ کاشنی بیست یا بجده درم ریوند چینی پنج مثقال
نبات یکمن سرکه چهل [illegible] گفته شد بزوری ریوندی [illegible]
چنانچه در شراب دینار ذکر رفت سکنجبین عنصلی سرکه
عنصل یک چهار یک عسل مصفی یک من بجوشانند و
تا بقوام آید جهت ضیق النفس و استسقا و ربو و سعال بلغمی
و سعال قدیم بغایت نافع بود سکنجبین بزوری معتدل سده
جگر و سپرز بگشاید و بول براند و تبهای مرکب را نافع بود تخم
کاشنی تخم کرفس تخم رازیانه از هر یک سه درم تخم خیارزه و تخم
خربزه از هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کاشنی
از هر یک ده درم و مجموع نیم کوفته به یک چهار یک سرکه و سه رطل
آب خیسانیده ذکر رفت و یکمن قند صافی بقوام آورد شراب عود

عود قماری و سک بغدادی هر یک پنج درم سنبل دو درم قرنفل
دو درم مصطکی دو درم جوزبویا دو درم و نیم کوفته در چینی
کنند و اندر دو من گلاب بجوشانند و سه درم صبره می مالند
تا گلاب بر نیمه آید صبره از وی بیرون آرند و یکمن قند
بر سر آن کنند و بقوام آید و دانگی مشک اضافه کنند شربتی ده
درم نافع باشد باب لا فی اللعوقات لعوق سپستان سودمند بود خشونت
حلق و سرفه و سینه و شش را نرم دارد و ذات الجنب و ذات
الصدر را نافع بود سپستان دویست دانه مویز طائفی بی دانه
چهل درم فلوس خیار چنبر ده مثقال بیخ مهک خراشیده نیم کوفته
چهل درم مجموع در شش رطل آب بپزند تا با زده و دانگ آید
فرو گیرند و در دست بمالند و صافی کنند و یکمن قند سفید بر سر
آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید لعوق زوفا سودمند بود
ربو و سرفه کهن و سینه و شش را از اخلاط غلیظ پاک کند
بستانند ابرسا و زوفا خشک از هر یک بیست درم ابرسا نیم کوفته
کنند و با سه رطل آب بجوشانند تا با یک رطل آید بدست بمالند
و صافی کنند و یک رطل قند صافی کرده بر آن نهند و بجوشانند
تا بقوام آید لعوق اسقیل سودمند بود جهت ربو و سرفه
کهن چون از رطوبت غلیظ بود بستانند اسقیل بریان کرده
سه درم ابرسا دو درم فراسیون و زوفا از هر یک یک درم
کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند و استعمال کنند لعوق خیار
چنبر بنفشه پنج مثقال عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه
مویز طائفی سی دانه بیخ مهک خراشیده ده درم خشخاش نیم
کوفته بیست مثقال زوفا سه مثقال رازیانه سه مثقال
ابرسا نیم کوفته سه درم کثیرا سه مثقال صمغ الوسیاه دو درم
پرسیاوشان پنج مثقال انجیر سفید بیست دانه بجوشانند و

بمالد و صافی کند و فلوس خیار چنبر بیست مثقال دران حل کند و
قند سفید بیمن اضافه کند و باز دو جوش بدهد و مغز تخم خیارین
و مغز بادام شیرین از هر یک پنج درم مغز به دانه سه درم باقلا
سفید کرده ده مثقال خیاری سه درم گل خطمی پنج درم حلبه سه درم
کوفته و بیخته و بدان سرشته و بیست مثقال روغن بادام
شیرین اضافه کند لعوق خشخاش سودمند بود نزله و ریشها
سینه و خون رفتن آن و سرفه گرم مفید بود بستانند صد
عدد خشخاش بزرگ و دانه و دانه آن بیرون آورد و در پنج رطل
آب خوابانند یکشبانروز و بجوشانند تا بقوام آید و قند دیگر
و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یک پنج درم کوفته و بیخته
بدان سرشته لعوق رب السوس سودمند بود فضول لزج
که در سینه جمع شده باشد و رب السوس و کثیرا مغز بادام تلخ
سفید کرده تخم رازیانه از هر یک جزوی کوفته و بیخته با عسل
کف گرفته سرشته و روغن بادام اضافه کند شربتی یک
تا دو مثقال بطبیخ زوفا بیاشامند مناسب باشد انشاالله تعالی

باب الثامن فی السفوفات

سفوف حب الرمان المستعمل
سودمند بود اسهالی که از ضعف معده و روده بود و قوت ان
بدهد انار دانه ترش و شیرین بریان کرده بیست درم تخم مورد
بلوط و سماق و زیره کرمانی پسته سنجد گشنیز بریان کرده خرنوب
نبطی خرنوب شامی از هر یک ده درم سک و عفص در آب از
هر یک یک مثقال کوفته سفوف سازد شربتی از پنج درم تا پنج
مثقال و مجموع سفوفات قوت آن تا دو ماه باقی است بعد از
ضعیف شود سفوف مقلیاثا سودمند بود اسهال کهن را
و زحیر و ضعف معده و بواسیر را بغایت نافع بود حب الرشاد
بریان کرده یک چهاریک زیره کرمانی سبز که خوابانیده و خشک کرده

بیست مثقال بزرکتان و بزر کراث اهلیلج اسود از هر یک
ده مثقال مصطکی پنج درم هلیله سیاه در روغن زیت بریان
کنند و داروها همه کوفته و بیخته بغیر از حب الرشاد که آن
نیم کوفته باشد و بعضی هلیله کابلی در روغن زیت بریان
کرده اضافه می کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال بر سر آب
سرد باز خورد سفوف الطین مستعمل سودمند بود پیچش را و
اسهال مراری و آنرا سفوف نشاسته خوانند بگیرند تخم ریحان
تخم مرو نشاسته تخم حماض صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک
ده درم صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر و نشا و تخم حماض
نیم کوفته کنند و تخمها دران میان کنند و خلط کنند و باید که مجموع
بریان کرده بود بغیر از طباشیر و گل ارمنی که آنرا احتیاج
نیست بریان کردن و بگلاب تر کنند و بروغن گل چرب کنند
شربتی سه مثقال تا پنج مثقال فرو برند و اگر برب به یا رب
مورد خورند شاید بعضی با ذنک اضافه می کنند سفوف
الخرنوب سودمند بود اسهال و استرخاء معده خرنوب
نبطی بی دانه و زیره کرمانی مدبر بسرکه حنا تخم برسم است و سماق
و بیخ کنار و حب الآس و بلوط و گشنیز خشک بریان کرده
و مصطکی از هر یک مساوی کوفته و بیخته شربتی یک مثقال
با ده درم رب مورد سرشته و لعق کند سفوف انبرباریس
سودمند بود ضعف معده را و قی را بدهد و شکم ببندد
نانخواه سماق زنجبیل انار دانه ترش بریان کرده و زرشک
بی دانه بیست کنار از هر یک دو درم قند سفید بیست درم
مجموع کوفته و بیخته استعمال کنند سفوف سماق مستعمل
سودمند بود جهت اختناق سماق ده درم تخم مورد انار دانه ترش
بریان کرده از هر یک مثقال و نیم مجموع کوفته و بیخته شربتی پنج درم

استعمال کند **سفوف هلیله مستعمل** خاص مسهل نقرس و مفاصل و
عرق النسا است و سورنجان مصری هفت درم پوست هلیله زرد
هفت مثقال سنا مکی ده مثقال بوزیدان سه درم ورق گل سرخ
پنج درم پوست بیخ کبر سه مثقال ورق خطمی سه درم زعفران یکدرم
مغز بادام مقشر سه درم قند سفید هشت درم سقمونیای مشوی
یک مثقال مجموع کوفته و بیخته بغایت سحق کرده شربتی دو مثقال
بر سر آب سرد باز خورد و بعضی سقمونیا نمی کند **سفوف سورنجان مستعمل**
این مسهل هم جهت مفاصل و نقرس و عرق النسا بغایت نافع بود
سورنجان مصری ده درم سنا مکی هفت درم مغز بادام مقشر
سه درم پوست هلیله زرد سه درم زعفران نیم درم قند سفید سی
درم سقمونیای مشوی یک درم و اگر ماده بلغمی بود احتیاج سقمونیا
نیست و مرکب باید که داند که چون ماده بلغمی بود تربد پنج درم
عوض سقمونیا کند شربتی دو مثقال بر سر آب سرد **سفوف
سرطان** جهت مسهل بغایت نافع بود سرطان نهری سوخته
ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سیاه و سفید مغز
تخم خرفه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته استعمال کنند و باید
که سرطان را بگیرند چون زر شسته باشند بعد از آن سوخته کنند

باب التاسع فی الحبوبات **حب ایارج فیقرا**

سودمند بود مرضهای سرد و معده را پاک کند از همه خلطها
ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده یک درم حب النیل افسنتین غاریقون سفید
از هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ و نیم شحم حنظل دانگی کوفته
و بیخته بآب رازیانه تر سرشته و حب سازند هر یک بعدد
نخودی و این یک شربت است اگر خواهد در عسل کرده ایند
فرو برد و اگر خواهد در میان شکر سرخ پیچد و فرو برد و

همه حبوبات مسهل را قوت تا دو ماه می ماند بعد از آن ضعیف
و بهتر آن بود که در روز ساخته باشند و در پشت غربال در سایه
نگاه دارند و سحرگاه استعمال کنند **حب صبر مستعمل**
صبر اسقوطری یک مثقال تربد سفید مجوف خراشیده
بروغن بادام چرب کرده یک درم حب النیل و غاریقون و افسنتین
از هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی از هر یک دانگ و نیم مقل و کثیرا
از هر یک دانگی کوفته و بیخته بآب کرفس تر سرشته و حب
سازد و این یک شربت است **حب سورنجان مستعمل مولف**
سودمند بود درد مفاصل و نقرس و عرق النسا را **صنعت آن**
صبر اسقوطری تربد سفید مجوف سورنجان مصری از هر یک
مثقال ماهیزهرج یک درم حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم
کثیرا شحم حنظل از هر یک دانگی نمک هندی دانگی و نیم کوفته و بیخته
بآب کرفس تر سرشته و حب سازد این یک شربت است و
حب بنفشه مستعمل جهت درد چشم و سر و شقیقه سودمند
بود و دماغ را پاک کند و جهت درد گوش نافع بود بنفشه خشک دو
درم تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده یکدرم
رب السوس و پوست هلیله زرد افسنتین از هر یک نیم درم
سقمونیا مشوی بمقدار یک دانگ کوفته و بیخته بآب خالص تر سرشته و
سازد و این یک شربت است **حب شیار مستعمل** سودمند
بود جهت درد معده **صنعت آن** صبر اسقوطری سه درم پوست
هلیله زرد و ورق گل سرخ تربد سفید مجوف خراشیده بروغن
بادام چرب کرده مصطکی از هر یک یک درم کوفته و بیخته سرشته
و حب سازد و در سایه نگاه دارد تا خشک شود شربتی از یک مثقال
تا سه درم در وقت خواب فرو برد و بخسبد **حب مقل مستعمل**
هلیله سیاه و پوست هلیله زرد آمله مقشر پوست بلیله از هر یک

یک درم مقل ازرق چهار درم مقل را در آب کند و خو بساید و
بعد از آن در هاون کند و بساید تا مقل حل شود و داروها کوفته و
بیخته بدان بسرشد و حب سازد شربتی دو درم نافع باشد
حب غاریقون نسخهٔ صاحب ذخیره سده بگشاید و استسقا و
و بیماریهای جگر را سودمند بود صنعت آن غاریقون پنج درم
مر پنج درم تربد سفید مجوف پنج درم ابرسا سه درم ایارهٔ فیقرا
پنج درم انیسون و فراسیون سه درم تخم حنظل دو درم انزروت
دو درم سقمونیا مشوی کرده یک درم کوفته و بیخته حب سازد
شربتی دو درم و قوت آن تا شش ماه می ماند حب المسک
مستعمل مولف بوی دهن خوش کند و قوت دل بدهد سنبل الطیب
یک درم قرنفل مشک تر نعل [illegible] کبابه قرفه بسباسه فوفل
خولنجان سعد کوفی از هر یک یک درم قاقله جوز الطیب از
هر یک نیم درم پوست ترنج یک درم زنجبیل یک درم ساذج
هندی یک درم مشک تر نیم درم با آب به و گلاب و صمغ
عربی حب سازد حب السعال سرفهٔ بلغمی را نافع سود
مند بود صنعت آن رب السوس شش درم از هر یک سه درم نشا
کثیرا صمغ عربی مغز دانهٔ کدو از هر یک یک درم نبات مصری
نیم وزن داروها کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشد و حب سازد
نوعی دیگر جهت سرفهٔ خار مغز بادام سفید کرده مغز تخم کدو
و نشا صمغ عربی خشخاش سفید از هر یک یک درم رب السوس
دو درم باقلا مقشر سه درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشد
و حب سازد نوعی دیگر جهت سرفهٔ بارد پوست بیخ رازیانه
تخم کرفس رب السوس بریان و نشا مغز بادام تلخ کوفته و بیخته
با [illegible] خالص حب سازد نوعی دیگر جهت سرفهٔ یابس
نشاسته صمغ عربی رب السوس اجزا مساوی کوفته و بیخته

با آب خالص حب سازد نوعی دیگر جهت سرفهٔ رطب فلفل و نبات
مصری مساوی کوفته و بیخته حب سازد والله اعلم بالصواب
باب العاشر فی الاقراص قرص اندرون خوردن مستعمل
این نسخه از آن حسین ابن اسحق شیرازی است و اختیار نسخهاست
و این قرص از ادویهٔ تریاق فاروق است صنعت آن
دارشیشعان اسارون از هر یک شش مثقال دارچینی بیست و
چهار مثقال فوتنج شش مثقال حماما بیست و چهار مثقال سلیخه
شش مثقال اقحوان سفید بیست مثقال مصطکی شش مثقال
زعفران دوازده مثقال مجموع کوفته و بیخته بشراب ریحانی
بسرشد یا بماء العسل و در قرص ساختن دست بروغن بلسان
چرب کند و بعد از آن در سایه خشک کند و این قرص را قوت
تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف میشود والله اعلم
قرص اندرون خوردن که در تریاق غوده برند بابونج سفید
و سرخ و سماق و فراسیون و قضب الذریره و عیدان بلسان
از هر یک مساوی کوفته و بیخته بمثلث بسرشد و سه روز
هر دو روز یکبار بسرشد و بعد از آن در ظرف آبگینه نگاه دارد
و قوت این قرص هم تا دو سال بر جای ماند قرص الافاعی که
در تریاق فاروق مستعمل است این قرص بعد از دو ماه استعمال کند
و قوت این تا دو سال باقی است بعد از آن ضعیف شود
بگیرد افعی اشقر جوان ماده و نشان نری و مادگی آنست که نر را
دو قلاب باشد و ماده را چهار قلاب و هر دو قلاب در یک
غلاف بود و نشان افعی آن بود که سر و روی وی پهن بود و چشم
وی سرخ بود و گشنده و شکم وی صلب بود و نشان جوانی وی آن
بود که سریع الحرکه بود و در رفتن سر وی مانند چهار انگشت از زمین
برداشته بود و باید که موسم بهار چون آفتاب بحمل آید و پوا بکند

وتا نور شاید لیکن چون آفتاب بجوزا رسد نشاید وچون
بگیرند باید که هم در آن زمان یا روز دیگر ویرا بکشند که اگر رها
کنند حدت سمیت وی زیادت شود وکشتن وی چنان است
که سر ودنبال بر هم نهند ویک ضرب سر ودنبال وی چهار
انگشت جدا کنند به تیشه چنانکه تیشهٔ تیز بر وی نهند وسنگی
محکم بر تیشه زنند یا چوبی محکم چنانکه قطعا هیچ پوست بر وی
نماند وبیک ضرب جدا شود وبعد از آن پوست از وی بکشند
وآلات شکم آن بیندازند وچند نوبت بشویند با آب شیرین
واگر یک نوبت با خاکستر بشویند شاید وبعد از آنکه پاک شسته
باشند در دیگ سفالین کنند یا مسین قلع داده وآب بر سر
آن کنند چنانکه کفایت بود وچوب شبت چند شاخ در آن
اندازند ونمک وبجوشانند واگر نخودی چند در آن اندازند
شاید وبجوشانند تا مهرا شود بعد از آن فرو گیرند واز دیگ
بیرون آورند واستخوان از وی جدا کنند وآن گوشت وی را
بکوبند کوفتنی بغایت وبوزن آن نان خشک کوفته اضافه
کنند ودیگر بکوبند نیک بعد از آن اگر خشک صفت بود
قدری از آن آب که در وی جوشیده است اضافه کنند بعد از آن
قرص سازند قرصهای تنک مثل ناخن بزرگ وباید که دست
بروغن بلسان چرب کرده باشند در قرص ساختن ودر
پشت غربال در سایه نگاه دارند تا خشک شود وباید که قطعا آن
نم در وی نمانده باشد بردارند ودر ظرف آبگینه نگاه دارند وبعد از آن
استعمال کنند **قرص اسقیل که در تریاق فاروق میرود** بستانند
پیاز عنصل کوچک ودر خمیر گیرند ودر تنور نهند تا پخته شود
بعد از آن بگیرند مغز آن که بغایت نرم شده باشد پس در هاون
بسایند وبوزن آن آرد کرسنه اضافه کنند وقدری شراب ریحان بر آن ریزند

بسرشند ونیک دست بروغن گل چرب کنند وقرص سازند
وبعد از دو ماه استعمال کنند وقوت این قرص تا دو سال
باقی است **قرص فوفیون** که در متردیطوس مستعمل است
وانرا فومون خوانند میویزطایفی بی دانه چهار درم
علک البطم بیست وچهار درم مرصافی واذخر از هر یک دوازده
درم دارچینی ومقل ازرق واظفار الطیب وسلیخه وسنبل
رومی اکلیل الملک سعد حب الغار از هر یک سه درم
قصب الذریره نه درم زعفران قفر الیهود دو درم ونیم آنچه
کوفتنی باشد بکوبند وانچه نقوع کردنی باشد نقوع کنند در مثلث
وبا سه وزن آن عسل کف گرفته بسرشند وبعضی از اطبا
بمثلث تنها می سرشند وقرص نمی سازند ودر سایه خشک
می کنند **قرص طباشیر ملین مستعمل** سود مند بود تبهای ملتهب
صفراوی ودموی وتشنگی ساکن گرداند وسرفه وخشونت سینه
بغایت نافع بود طباشیر سفید چهار درم ترنجبین سه درم
مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بادرنگ مغز دانه کدو از هر یک
دو مثقال نشا وصمغ عربی وکتیرا وخشخاش سفید از هر یک
یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بنکو بسرشند وقرص سازند هر یک
یک مثقال **قرص طباشیر معتدل** سود مند بود جهت تبهای تیز
ورفتن خون از شکم ورق گل سرخ شش درم صمغ عربی
نشا کتیرا از هر یک چهار درم تخم حماض وطباشیر سفید از
هر یک سه درم کوفته وبیخته بلعاب بنکو بسرشند وقرص
سازند شربتی یک مثقال **قرص طباشیر ممسک مستعمل** سود مند بود
جهت اسهال صفراوی ودموی صمغ عربی ده درم تخم حماض ده
درم نشا ده درم ورق گل سرخ پانزده درم سماق وزرشک
بی دانه از هر یک هشت درم مجموع بریان کرده طباشیر هشت درم

کل ارمنی ده درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازد و قوت این
قرص تا شش ماه باقی است شربتی یک مثقال نافع بود
قرص کهربا بنسخهٔ منهاج مستعمل خون رفتن از شکم باز دارد
کهربا بسد مروارید ناسفته تخم خرفه از هر یک پنج درم شاخ
بز کوهی سوخته و پوست تخم مرغ سوخته کثیرا و صمغ عربی از هر یک
سه درم کشنیز بریان کرده خشخاش سیاه و سفید از هر یک
شش درم ودع سوخته و بزر البنج از هر یک دو درم مجموع کوفته
و بیخته بلعاب بنگو بسرشته قرص سازد شربتی یک مثقال
و قوت این قرص تا شش ماه می ماند **قرص طباشیر کافوری**
مستعمل سود مند بود جهت تبهای محرق و دق و تشنگی بنشاند
و سعال زایل کند طباشیر سفید ورق گل سرخ صندل مقاصری
مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار بالنگ تخم کاسنی تخم کاهو بسرشته
شربتی یک مثقال و قوت وی تا شش ماه باقی باشد والسلم
قرص گلنار مستعمل خون رفتن از شکم باز دارد سلیخه رومی گل
ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم ورق گل سرخ گلنار اقاقیا
از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته باب گلنار تر بسرشته
و قرص سازد شربتی یک مثقال و قوت ان هم تا شش ماه
باقی باشد **قرص انجبار مستعمل** جهت سحج بغایت سود مند بود
انشاء الله عرق انجبار چهار درم ورق گل سرخ و صمغ عربی
کثیرا از هر یک سه درم نشا و گل ارمنی و بسد و طباشیر
و رب السوس و گلنار از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته
و بیخته برب مورد بسرشته و قرص سازد شربتی یک مثقال
قوت این قرص هم تا شش ماه می ماند **قرص زرشک بزرگ**
سود مند بود تبهای بلغمی و تبهای کهن و ورم جگر و معده
عصاره زرشک مغز تخم خیارزه از هر یک سه درم ورق گل سرخ

و ترنجبین از هر یک شش درم تخم کشوث و رب السوس و طباشیر
و تخم کاسنی و مصطکی و سنبل الطیب و عصارهٔ غافت از هر یک
دو درم فوه و لک منقی ریوند چینی از هر یک دو درم
زعفران یک درم کوفته و بیخته باب ترنجبین قرص سازد و
شربتی یک مثقال و قوت ان تا شش ماه می ماند **قرص**
زرشک کوچک زرشک بی دانه پانزده درم تخم کاسنی تخم [illegible]
مغز تخم خیار بالنگ از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم
ریوند چینی سنبل الطیب از هر یک یکدرم کوفته و بیخته بلعاب
بنگو بسرشته و قرص سازد و تا شش ماه قوت این باقی باشد
شربتی یک مثقال **قرص بنفشه** بلغم و صفرا دفع کند
و دماغ پاک کند از اخلاط و تاریکی چشم زایل کند و درد سر
صفراوی بغایت مفید بود **صنعت ان** بنفشه خشک چهل
درم تربد سفید مجوف خراشیده بیست درم رب السوس ده
درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم سقمونیای بریان کرده چهار درم
کوفته و بیخته شربتی دو مثقال و پنج دانگ با ده درم شکر سرخ
و باید که در شب قرص سازد و در پشت غربال نگاه دارد و
سحرگاه در جلاب شکر سرخ حل کرده باز خورد قوت این قرص
تا چهار ماه باقی است **قرص ریوند مستعمل** جهت تبهای کهن
و صلابت جگر و سپرز و ورمهای ان و درد ان بغایت سود مند بود
صنعت ان ریوند چینی شش درم فوه لک منقی تخم کرفس انیسون
عصاره غافت از هر یک دو درم کوفته و بیخته باب بسرشته
شربتی یکدرم تا یک مثقال و قوت آن بعد از شش ماه ضعیف شود
قرص کاکنج مستعمل مغز تخم خیار بالنگ حب کاکنج مغز بادام
سفید کرده رب السوس نشا صمغ عربی کثیرا دم الاخوین کندر
دگر از هر یک ده درم تخم کرفس دو درم افیون مصری یک درم

کوفته و بیخته قرص سازد شربتی یک درم تا یک مثقال و بعد از
شش ماه استعمال کند و قوت این قرص تا دو سال می ماند
قرص سرطان جهت مسلول بغایت مفید بود صنعت آن
طین ارمنی و طین مختوم و طین رومی نشا و ورق گل سرخ
از هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر
سفید نشاسته مغسول از هر یک پنج درم رب السوس
سه درم کوفته و بیخته با آب لسان الحمل بسرشند و قرص سازد
شربتی دو درم با شراب انار عذب نافع بود قرص گل
جهت سل و دق و نفث دم نافع بود صنعت آن وزن گل سرخ ده
درم سنبل ده درم رب السوس ده درم طباشیر ده درم عصاره
غافث ده درم کوفته و بیخته با آب بسرشند و قرص کند شربتی
یک درم و قوت وی تا شش ماه بود قرص غافث مستعمل سودمند بود
جهت تبهای کهن و تب ربع و سده بگشاید و یرقان و درد جگر
و سپرز زایل کند عصاره غافث بیست درم سنبل الطیب ده
درم طباشیر چهار درم کوفته و بیخته به آب بسرشند و قرص
سازد شربتی یک درم و قوت آن تا شش ماه می ماند والله اعلم
باب الحادی عشر فی الایارجات ایارج روفس
نافع بود و تفسیر ایارج دوای الهی است و ایاره سالم تر از حبوب
و مطبوخات بود ایارج روفس تخم حنظل بیست درم صبر اسقوطری
پنج درم سکبینج و جاوشیر از هر یک هشت درم خولنجان ده درم
کمادریوس بیست درم فلفل سفید فطراسالیون زراوند مدحرج
دارچینی و سلیخه زعفران و زنجبیل جعده فرصافی از هر یک
دو درم کوفته و بیخته صمغها بشراب خوش بسایند تا حل شود
و با سه وزن ادویه عسل کف گرفته بسرشند شربتی دو مثقال
تا چهار مثقال باقی که افتیمون و شاهترج و هلیله سیاه و مویز

طایفی و غاریقون و اسطوخودوس و کمافیطوس و بسفایج و
کاوزبان در آن جوشیده بود و نیم درم ملح هندی بجرع فرماید
و قوت این ایارج بعد از شش ماه تا چهار سال می ماند
ایارج فیقرا سودمند بود جهت امراض سر و رطوبت معده
و درد مفاصل و قولنج و فی بلغمی و فالج و لقوه و استرخاء
گرانی زبان اخلاط آن مصطکی زعفران سنبل الطیب حب
بلسان اسارون سلیخه دارچینی عود بلسان از هر یک یک
مثقال صبر اسقوطری هشت مثقال بعضی شانزده مثقال
می کنند کوفته و بیخته در ظرفی آبگینه کند و قوت آن تا چهار
سال باقی باشد شربتی یک مثقال تا دو درم با ادویه
دیگر که صنعت آن در جهت ایارج گفته شد ایارج جالینوس
سودمند بود فالج و لقوه و تشنج و استرخا و خلطهای لزج دفع
کند و مثانه را سودمند بود و کسی را که منی بغیر ارادت از وی
جدا شود صنعت آن تخم حنظل غاریقون اسقیل مشوی اسق
سقمونیا خربق سیاه هیوفاریقون افربیون از هر یک یازده
درم بسفایج افتیمون افریطون مقل ازرق کمادریوس سلیخه
فراسیون از هر یک نه درم مر صافی سکبینج زراوند طویل
فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر
فطراسالیون از هر یک چهار درم بعضی از اطبا زعفران و صبر
از هر یک چهار درم می کنند کوفته و بیخته و صموغ در مثلث حل
کرده بعسل کف گرفته بسرشند و مجموع با هم نیکو بسرشند شربتی
از دو مثقال تا چهار مثقال با آب که هلیله کابلی و افتیمون و مویز
منقی و نیم درم نمک در آن جوشانیده باشند بیاشامد و این
ایارج بعد از شش ماه تا چهار سال قوت دارد ایارج لوغاذیا
این ایارج مبارک است و بسیار منفعت دارد بدن را پاک کند

از همه اخلاط و فضلها مختلف از قعر بدن برد و خلطهای لزج
عفن محترق دفع کند و این مسهل بی زحمت بود و سودمند بود
فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صرع و جذام و داء الفیل و برص
و بهق و قوبا و سعفه و شقیقه و صداع او درد و دوار و
صمم و وسواس و شهوه کلبیه و تغیر عقل و عسر النفس و درد گرده
و مثانه و نقرس و درد مفاصل و عرق النسا و درد گوش و داء
الثعلب و داء الحیة و ریشهای کهن را همه نافع بود و حیض بسته
بگشاید **اخلاط آن** شحم حنظل پنج درم اسقیل مشوی غاریقون
سقمونیا خربق سیاه و اشق اسقوردیون از هر یک ده درم و
نیم افتیمون انزروت کمادریوس مقل ازرق صبر اسقوطری
از هر یک سه درم حاشا و [illegible] هیوفاریقون فراسیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران و دارچینی
و جاوشیر بسفایج و سکبینج و جندبیدستر و مرصافی فطر
اسالیون زراوند طویل و عصاره افسنتین افربیون سنبل
حماما زنجبیل حنطیانا اسطوخودوس از هر یک دو درم کوفته و
بیخته صموغ در شراب خوب بیابند تا حل شود و همه را بعسل کف
گرفته بسرشند شربتی چهار مثقال و قوت این بعد از شش ماه
تا چهار سال بجای ماند و اولی آن بود که بشبهنگام فرو برد
و صباح جلابی از بسفایج و زوفا و افتیمون و پوست
هلیله کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس و میویز طایفی و
قندی نمک بجرع فرمایند نافع بود ان شاء الله تعالی والله اعلم

باب الثانی عشر فی الشیافات

شیاف کندری بوره ارمنی پنج درم کندری سی درم خطمی بیست درم شکر سرخ
پنجاه درم شحم حنظل پنج درم شیاف سازد **شیاف خیارچنبر**
خطمی بنفشه از هر یک سه درم بوره ارمنی نیم درم سنامکی دو درم

عسل خیارچنبر پنج درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازد والله اعلم
شیاف زحیر نشا دلج اسفیداج مر زعفران شیاف مامیثا
اقاقیا کندر دربابی افیون از هر یک جزوی به آب مورد تر
یا آب گشنیز یا آب سماق بسرشند و بر شافه را قدری ریسمان
با این شافه سازد و استعمال کنند **شیاف ابیض** صمغ عربی
و نشا و کثیرا از هر یک جزوی اسفیداج رصاص پنج جزو افیون
سه جزو کوفته و بیخته بسرشند با سفیده تخم مرغ یا به آب باران
نافع باشد والله اعلم

باب الثالث عشر فی الترباقات

تریاق فاروق تریاق بزرگ خوانند طبیعت آن گرم و خشک است
سودمند بود گزندگی جانوران و مجموع زهرها و داروهای
کشنده و شربتی از آن بقدر حاجت بود اندک آن یک
طسوج است و زیادت این دو مثقال و چون بر موضع گزندگی
طلا کنند سودمند بود و قوت دل بدهد و جمیع مرضهای سرد
سودمند بود و اگر خواص این نوشته شود دراز گردد و سعال
و عسر النفس و درد سینه و تشنج و نفخ معده و قولنج و استسقا
و برص و بهق و جذام و اوجاع مفاصل و مجموع مرضها که از
سودا و بلغم بود نافع بود و صرع و صداع و تاریکی چشم و
درد شقیقه و بواسیر نافع بود و بول براند و حیض بگشاید
اخلاط آن اقراص عنصل چهل و هشت مثقال اقراص
مخلصه چهل و هشت مثقال اقراص افاعی [illegible]
[illegible] فلفل سیاه و افیون مصری از هر یک بیست و چهار
مثقال ورق گل سرخ تخم شلغم بری ثوم بری ایرسا غاریقون
رب السوس و روغن بلسان از هر یک دوازده مثقال دارچینی
بیست و چهار مثقال و بعضی دوازده مثقال میکنند مر و زعفران
زنجبیل و راوند چینی [illegible] قوتنج فراسیون قسط و فطراسالیون

اسطوخودوس فلفل سیاه و سپید و دار فلفل کندر دکر مشکطرامشیع
فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سودا سنبل الطیب جعده از هر یک
شش مثقال لبنی تخم کرفس سیسالیوس حرف بابلی کاذریوس
نانخواه کمافیطوس عصاره لحیة التیس ناردین اقلیطی شیح
جبلی ساذج هندی مو جنطیانا رازیانه طین مختوم زاج محرق
که تمام سوخته باشد حماما وج حب بلسان هوفاریقون صمغ
عربی قردمانا انیسون اقاقیا از هر یک چهار مثقال دوقو کندر
مقل الیهود جاوشیر قنطوریون باریک زراوند مدحرج
سکبینج از هر یک دو مثقال جندبیدستر دو مثقال و بعضی چهار
مثقال می کنند عسلی که از کل جا تنا باشد ده رطل شراب خوب
کهن یا هشت رطل و رطل باید که بوزن بغداد بود و صمغها
و عصارات بشراب خیسانند تا حل شود و عسل بر بریان
کنند و یک شبانروز رها کنند بعد از آن ادویه کوفته بیخته بروغن
بلسان چرب کنند و بعسل مطبوخ بسرشند و در ظرفی نقره
یا رصاصی یا چینی یا آبگینه کنند و باید که ظرف را پر نکنند و بعد
از یکسال و بعضی بعد از شش ماه جایز داشته اند و بعضی
گفته اند که نشاید که استعمال کنند تا پنج سال بر آن بگذرد
یا هفت سال و بعضی گویند که مستعمل نشاید که کنند الا بعد از
ده سال یا دوازده سال و آن زمان در غایت جوانی و قوت
بود تا سی سال و چون از سی سال گذشت تا بشصت سال قوت
آن باقی است و هر خواص که گفته اند همچنان داشته باشد
لیکن بعد از شصت سال مر مرضها که بدان نافع است همان
عمل نکند اما دفع سموم و ملدوغ و نهوش بکند و آن بقوت
معاجین بزرگ بود **تریاق اربعه** تریاق کوچک خوانند
سودمند بود گزندگی جانوران خصوص عقرب و باد غلیظ

که در معده بود روده و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان سودمند
بود و اگر زنی را بچه بزیان رفته بود یا مشکل زاید یک
مثقال فرو برد سهل گردد **اخلاط آن** جنطیانا رومی حب
الغار مر صافی زراوند طویل از هر یک مساوی کوفته و
بیخته با سه چندان عسل کف گرفته بسرشند شربتی یک
مثقال با آب سرد بعد از دو سال عمل وی باطل گردد والسلم
تریاق غاروق سودمند بود جهت گزندگی جانوران و باد
غلیظ که در روده بود و درد جگر و سپرز و صرع و خفقان
و لقوه و فالج را سودمند بود **اجزای آن** حماما مر صافی و
سنبل هندی ساذج هندی لک منقی مامیثا قرنفل ریوند صینی
فیمولیا قسط تلخ جنطیانا رومی از هر یک دوازده مثقال
فقاح اذخر عصاره لحیة التیس مقل ازرق از هر یک هشت
مثقال عاقرقرحا دار چینی تخم رازیانه تخم کرنب و کوکرد جو
تخم شبث اسارون قردمانا افربیون افیون ناردین اقلیطی
فقاح الکرم کل باقلا تخم کرفس کوهی دوقو افتیمون افریطی
از هر یک سه مثقال کبیرا خشخاش سفید فلفل سیاه از هر یک
سی مثقال بزر البنج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق گل
سرخ اقراص اندروخورون از هر یک نه مثقال تخم سداب
یک مثقال دانه اترج مقشر سماق شامی منقی از دانه
پاک کرده دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال عصاره
قیصوم بیست مثقال فقاح المر چهار مثقال نیم و ورق اترج
سیزده مثقال صموغ و عصارات در مثلث خیسانند و باقی
ادویه کوفته و بیخته بروغن بلسان چرب کرده با سه وزن عسل
مصفی بسرشند و در ظرفی چینی کنند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی تا یک مثقال شاید و قوت آن تا هفت سال

باقی باشد و بعد از آن باطل گردد **مثرودیطوس** که از تریاق
شمرده اند سودمند بود زهرهای مختلف و گزندگی جانوران
و سگ دیوانه و قولنج بگشاید و فالج و لقوه و استرخا نافع بود
و سده جگر بگشاید و ورمهای صلب نرم کند و سینه را از
اخلاط پاک کند و رطوباتی که در شکم بود دفع کند و درد معده
و امعا و فواق و غلاظ و خون رفتن باز دارد و قوت باه
بدهد و گونه روی نیکو گرداند و اشتها طعام پیدا کند و
سنگ مثانه بریزاند و بچه در رحم نگاه دارد و ذهن صافی
کند و جوانی نگاه دارد و دفع همه زهرها بکند و خاصیت این
نزدیکست بتریاق فاروق **اخلاط آن** مر و زعفران و غاریقون
زنجبیل و دارچینی علک البطم و کندر از هر ده درم سنبل الطیب
کندر ذکر خردل سفید عیدان بلسان اسطوخودوس اذخر
قسط سیساليوس کمافیطوس فنه رانتنج دار فلفل عصاره
هیو فسطیداس جند بیدستر جاوشیر میعه ساذج هندی از
هر یک هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سفید سورنجان
جعده اسقوردیون دوقو اکلیل الملک جنطیانا دهن بلسان
حب بلسان فوفیون مقل از هر یک هفت درم سداب دو
درم تخم سداب ده درم اشق با ذربن مصطکی صمغ عربی
فطراسالیون فردمانا افیون رازیانه ورق گل سرخ
مشکطرامشیع از هر یک پنج درم انیسون وج فوه سکبینج
واسارون از هر یک سه درم اقاقیا هوفاريقون سرهستقنقور
از هر یک چهار درم و نیم صمغها در شراب کهن ریحانی خوبساند
و حل کند و باقی داروها کوفته و بیخته با شهد چندان عسل سرشته
و بعد از شش ماه استعمال کند شربتی یک مثقال و قوت
آن تا هفت سال بماند **زرنباد** که جهت گزندگی عقرب

نیکو بود بستانند زراوند مدحرج و پوست بیخ کبر از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته با شراب نافع بود انشاء الله والله اعلم

باب الرابع عشر فی السنونات

سنونی که دندان را
جلا دهد بغایت بگیرد شاخ بزکوهی سوخته و نمک اندرانی
و کف دریا از هر یک جزوی بیخ نی سوخته دو جزو ساذج هندی
ربع جزوی سنبل چینی جزوی همه را کوفته و بیخته و سحق کرده
سنون سازد **سنونی** که بوی دهان خوش و بیخ دندان را
محکم گرداند و دندانرا قوت دهد بستانند شاخ بزکوهی د
سوخته کنند و نمک بعسل معجون از هر یک دو درم سماق و
گلنار از هر یک یکدرم سعد سوخته جو سوخته از هر یک سه درم
کوفته و بیخته سنون سازد **سنونی** جهت حفظ صحت دندانها
بگیرد شاخ بزکوهی سوخته جزما زج سنبل الطیب سعد از هر یک
جزوی نمک اندرانی ربع جزوی همه کوفته و بیخته سنون سازد
سنونی که بوی دهن خوش کند و بن دندان سخت کند
بگیرد صندل سفید و پوست ترنج خشک کرده دادخرد املج
از هر یک سه درم قاقله کبار و بسباسه و قرنفل و عود هندی
و مصطکی و مشک از هر یک دو درم کوفته و بیخته سنون سازد
سنونی که سیاهی دندانرا ببرد بگیرد فنبیل ده درم فلفل چهار درم
جماما سه درم ساذج هندی دو درم مازو سوخته نه درم کوفته و
بیخته بمسواک بمالد **سنونی** که گند بینی قطع کند بگیرد قلقطار
سک پوست انار قصب الذریره قرنفل نسرین مساوی بکوبد و
به بیزد بینی را بفتیله که بشراب ریحانی تر کرده باشد تر کند و
از آن داروی کوفته در بینی دمد و فتیله دیگر در آن داروها بیاغارد
و در بینی نهد **سنونی** جهت خوشیدن دهن نوفل اقاقیا
سماق پیدانه طباشیر گلنار ورق گل سرخ آرد جو مجموع مساوی

کوفته و بپزند اول قدری سرکه و دو چندان گلاب بر سر هم کنند و نیم گرم
کنند و بکتان پارهٔ دمن بدان بشوید و بعد از آن سنون بسازد که
بکه نافع بود **باب سی اثنی عشر فی الادهان** **روغن بنفشه**
بستانند بادام شیرین و سفید کنند و هر یک بادام بدو نیمه کنند و
خشک کنند و بهر یک من بادام نیم من گل بنفشه در میان آن کنند
و بشب در شیب جامه خواب می اندازد و بروز همچنان پهن
می کنند و چون ده روز بگذرد اگر دیگر بنفشه مکرر کنند خوبتر باشد
و تا چهل روز بر روش کند و بعد از آن روغن بگیرد و اگر بعوض
بادام مغز دانهٔ کدو باشد شاید بلکه در دفع رطوبت زیادت
بود که در بادام **روغن گل بادام** بادام در میان گل خوابانیده در
بنفشه ذکر رفت بپرورد و بعد از آن روغن بگیرد **روغن گل سرخ**
بگیرد ورق گل سرخ و در قنینه کنند و روغن کنجد بر سر آن کنند و
چهل روز در آفتاب بیاویزند و بعد از آن فرو گیرد و استعمال کنند
روغن گل سفید همچنانکه روغن گل سرخ گفته شد بسازد و روغن
یاسمین و خیری و سوسن و زنبق و نسرین و نرجس و شقایق
و امثال آن همه بدین نوع سازند که گفته شد **روغن شاهسفرم**
بگیرد آب ریحان یک من و یک چهاریک روغن کنجد بر سر آن کنند
و قدری آب و بجوشانند تا آبها بسوزد و روغن بماند **روغن خسک**
بستانند زنجبیل چهار درم خسک نیم کوفته ده درم بجوشانند و صافی کنند
و بیمن روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند **روغن قسط** سودمند بود در درد جگر و معده و سردی
مفاصل و استرخاء آن **صنعت آن** قرنفل ده درم سنبل ساذج
میعه سائله برسا قرفه اشنه قسط از هر یک بیست درم راسن
خشک سلیخه عیدان بلسان از هر یک ده درم قرصانی پنج درم
مجموع نیم کوفته یک شبانروز در آب شیرین خیسانند بعد از آن

بجوشانند و صافی کنند و باید که آب پنج من بود و با آتش آهسته می جوشد
از اول روز تا آخر روز و بعد از آن بپالایند و دو من روغن
زیت یا کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند **روغن جنطیانا** بابونه اکلیل الملک خشک نیم کوفته
مرزنجوش دواله سنبل ورق حنا از هر یک ده درم جنطیانا پانزده
درم جوز بوا و بوزیدان و سورنجان از هر یک پنج درم و
عاقرقرحا سه درم روغن زیت یا کنجد دو من تا نافع باشد
روغن کدو آب کدو یک من روغن بادام یا کنجد یک چهاریک
یک بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن مصطکی**
سودمند بود جهت ضعف معده بستانند روغن کنجد نیم من و
مصطکی خوب ده مثقال و در قنینه کنند و دیگی پر آب کنند و آن
قنینه در میان آن آب بیاویزند و با آتش نرم می جوشانند
تا مصطکی به یکجا بگدازد و بعد از آن استعمال کنند **روغن بابونج**
بستانند بابونه در سایه خشک کرده بیست درم و با نیم من روغن کنجد
در قنینه کنند و چهل روز در آفتاب بیاویزند و بعضی بیست درم
حلبه اضافه می کنند و اگر بابونهٔ تازه نیابند بستانند بابونهٔ
خشک بیست درم و بجوشانند با چهار من آب تا باز بنیم آید و بدست
بمالد و صافی کنند و یک رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب بسوزد و روغن بماند **روغن شبت** روغن کنجد نیم من تخم
شبت در سایه خشک کرده هم در قنینه کنند و چهل روز در آفتاب
آویزند **روغن حنا** بستانند ورق حنا و بجوشانند و صافی کنند
در روغن کنجد بر سر وی کنند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
روغن زردهٔ تخم مرغ بستانند زردهٔ پخته و بدست بمالد و قدری
نوشادر سوده بر وی ریزند و در قنینه کنند که بگل حکمت اندوده
باشند و قدری مو یا لیف بر سر قنینه نهند و در پشت قنینه آتش کنند

و در شیب قنینه کاسه بنهد که روغن دران رود روغن مورد
بستانند آب مورد تر سه رطل و روغن کنجد یا بادام یک رطل و
بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و چون فرو خواهد گرفت
پنج درم لادن دران بگدازد و اگر مورد تر نبود بستانند مورد
خشک دو من و نیم و بجوشانند و صافی کنند و یک رطل روغن
بر سر آن کنند و بجوشانند تا روغن بماند روغن نارجیل روغن
بادام و گردگان و امثال آن بطریقه روغن کنجد باید گرفت و
امثال اینها والله اعلم

باب السادس عشر فی المراهم

مرهم شادنج جهت بواسیر و شقاق عظیم نافع بود صنعت آن
روغن بنفشه و روغن گل بادام از هر یک دو درم عصاره لحیة التیس
و گل قبرسی و گل ارمنی و شادنه شسته از هر یک سه درم
افیون نیم مثقال و چهار حبه موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم
زعفران یک درم داروها کوفته و بیخته و بغایت سحق کرده موم
با روغنها بگدازد و در هاون کند و نیک بمالد و داروها بدان ریزد
و سحق می کند تا یکسان شود مرهم سفید گوشت برویاند و جراحت
را نافع بود صنعت آن موم اسفیداج از هر یک دو درم روغن گل
چهار درم موم بر روغن بگدازند و اسفیداج بران ریزد و در
هاون بمالد بغایت و اگر حرارت زیادت بود قدری کافور اضافه
کنند و اگر از جهت سوختن بود و گزیدن جانوران مرداسنج
پنج درم اضافه کنند با اسفیداج و روغن چون بسازد و سرد
شود قدری سفیده تخم مرغ با آن بزنند نیک تا یکسان شود
مرهم سیاه گوشت فاسد بخورد و گوشت نو برویاند و بیشتر
جراحتها را سودمند بود صنعت آن مرداسنگ نیم رطل زیت
صافی یک رطل و ربعی موم صافی ربع رطلی زفت رومی بیست درم
علک پنج درم علک و زفت و موم با زیت بگدازد و مرداسنگ

بران ریزد و در هاون می مالد تا یکسان شود و منعقد گردد
مرهم خل گوشت برویاند و ریش خشک کند مرداسنگ ده
درم کوفته و بیخته با چهل درم سرکه بپزد و چهل درم زیت در هاون
کند و بساید بمبالغه تا یکسان شود و اگر خواهد ده درم دار زرد
کوفته و بیخته اضافه کند و بغایت سحق کند مرهم داخلیون جهت
خنازیر و سلع بغایت نافع بود و جهت ورمها صنعت آن
بستانند حلبه بزرگ و خطمی سفید از هر یک کیلچه و هر یک بجوشانند
یک شبانروز و بعد از آن بگیرد از لعاب هر یکی یک رطل و نیم
و از مرداسنگ یک رطل و نیم و بغایت سحق کند و با زیت
بجوشانند سه رطل تا نزدیک انعقاد و لون آن تغیر کند
بعد از آن لعابات بجوشانند و بعد از آن مرداسنگ و روغن
و لعابات همه بر سر هم ریزد اندک اندک و باتش نرم میجوشانند
تا همه منعقد شود مرهمی که جهت سوختن بغایت نیکوست و
همه اعضا که سوخته باشد نافع بود صنعت آن بستانند اسفیداج
اسرب ده درم دم الاخوین چکیده و مرداسنگ از هر یک مساوی
و بغایت سحق کرده و موم سفید قدری در روغن کنجد و موم را
با هم بگدازد و در هاون کند و چند نوبت باب سرد بشوید
و بعد از آن داروها سوده بران افشاند و بمبالغه بمالد
و دیگر بار بشوید و استعمال کند نافع باشد والله اعلم و احکم

تم الکتاب بعون الملک الوهاب المسمی باختیارات بدیعی
فی یوم الاثنین خامس عشرین شهر رجب المرجب
سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه الهجریة النبویه
صلی الله علیه و آله و سلم
کتبه العبد سلطان علی شیرازی

صفت نخجوتشش

نافع بود لقوه وفالج ورعشه مفاصل ونقرس واسترخاء اعضا و درد معده [illegible]
خاصه مرطوب را وحرارت غریزی را بیفزاید ورنگ روی نیکو کند و درد پشت [illegible]
وشهوت زیاده کند ومنی بیفزاید وجمله رطوبات از بدن پاک کند واشتها طعام آورد
وبوی دهان خوش کند وخواب آورد وپیری دیر آورد وتمام اعضا را قوت دهد
وسردی کم کند صفت آن بستانند آب انگور یکصد من گوشت
پخته دو من پوست ترنج بیست درم تخم رازیانه ده درم انیسون ده درم سنبل [illegible]
ده من گلاب یک من عسل صاف سه من قاقله صغار وکبار از هر یک سه درم دارفلفل
سه درم عود خام ده درم زعفران سه درم مشک واشک قرنفل سه درم برنجاسف سه درم
جوزبوا سه درم کبابه سه درم مصطکی دانه سه درم سلیخه ده درم خیربوا سه درم سعد کوفی
سه درم اسارون سه درم زنجبیل ده درم دارچینی ده درم خولنجان ده درم عاقرقرحا
ده درم سنبل ده درم عنبر ده درم بالنگو دسته سوسن سبز دسته
گوشت واب انگور بهم بجوشانند تا گوشت جدا شود آنگاه صاف کنند
وباطرف دیگر کنند ومشک وعنبر وزعفران در گلاب حل کنند ودر خم ریزند

[illegible] شود ودر خم معلق آویزند ودر [illegible]
وباقی داروها را [illegible]
[illegible] ادویه شراب [illegible] وبعد از آن [illegible]
[illegible] مرفوع کند وبا سفال [illegible]
شربتی ۵ درم تا ده مثقال شراب [illegible]

مسهل السوداء

ایارج فیقرا ۷ درم هلیله زرد درم افتیمون درم هلیله کابلی درم افسنتین رومی درم ملح هندی ۳ درم
سه درم
گل سرخ [illegible] عسل [illegible] سنا مکی ۱ درم چهار درم

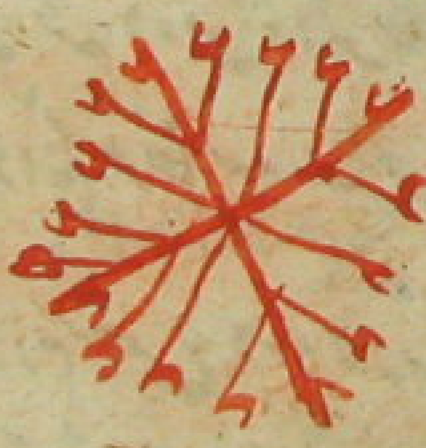
مسهل السودا

ایارج فیقرا ۳ افتیمون بسفایج غاریقون ملح هندی اسطوخودوس
مثقال مثقال ملح درم ۳ درم درم
لاجورد مغسول [illegible] شربتی ۳ درم تا [illegible]
درم

باب در دانستن روز ها سر ماه و سال روایت میکنند که روزی امیر المومنین علی علیه السلام نشسته بود سه عرب از در مسجد درآمدند و بر رسول سلام دادند و گفتند یا نبی الله ما در بیابان ایم نشسته ایم و روز و هفته و سر ماه را نمیدانیم و نمیدانیم که عید کی است و سرگردان مانده ایم حضرت رسول علیه السلام اشارت با امیر المومنین امیر کل امیر علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه کرد و گفت ای حلال مشکلات مشکل ایشانرا حل کن شاه مردان ابن عم و داماد رسول علی ابن ابی طالب از آن عربان سوال کرد که شما چه کسانید و نام شما چیست گفتند که ما یکی پدر و دو پسر ایم من که پدرم بوده ابجد و نام پسران من یکی ابجد هوز و یکی بده زاح و نام پدر من حرف است و حرف سال را بیرون آورد بدین قاعده که آنچه از هجرت رسول علیه السلام باشد ده طرح کند آنچه باقی بماند هشت هشت طرح کند آنچه بماند سال را از آن بدانند و حروف نشان بایند مثلا از هجرت هشتصد و نود و چهار سال رفته باشد و پانزده سال را انداختیم هشتصد و هفتاد و نه باقی ماند و هشتصد را انداختیم هفتاد و نه باقی ماند هفتاد و دو را انداختیم پس حرف سال ز باشد پس بدین قاعده عمل باید نمود و حرف سال اینست که مکتوب شده ب و د ا ه ج ز ه اگر یکی بماند ب و اگر دو بماند و و اگر سه بماند د و اگر چهار بماند ا و اگر پنج بماند ه و اگر شش بماند ج و اگر هفت بماند ز و اگر هشت بماند ه و نام پسران ماهها بیرون آورد چنانکه باز نموده شد محرم ز ماه صفر ب ماه ربیع الاول ج ماه ربیع الآخر ه ماه جمادی الاول و ماه جماد الآخر ا ماه رجب ب ماه شعبان د ماه رمضان ه ماه شوال ز ذو القعده ا ماه ذو الحجه ج و چون خواهی که بدانی که سر ماه کدام روز است اول سال را حساب

کند و حرف سال را بگیرد و بعد از آن بحساب جمل بین که چند است و آن ماه که می خواهی که بدانی حرف او را نیز بحساب جمل حساب کن و شش دیگر بر سر آن عدد سال و ماه بیفزایی و ببین تا که چند است و بعد از آن هفت هفت طرح کن اگر یکی ماند یکشنبه و اگر دو ماند ~~و اگر بماند~~ دوشنبه و اگر سه بماند سه شنبه و اگر چهار بماند چهارشنبه و اگر پنج بماند پنج شنبه و اگر شش بماند جمعه و اگر هفت بماند شنبه قاعده اینست

والسلام

طلسم سبزه		بگیرد یک قاشق پارهٔ خاک یک ذره آتش بر بالای خاک نهد و این طلسم را بر بالای او و قاشق را بر بالای سبزه نهد

نسخه یخنه جوش

صد من آب انگور با سی من گوشت بخته و دسته نعناع پاره کرده و دسته گل و زبان بارکرده
و دسته بالنگو پاره کرده و دسته تیسینه پاره کرده پانزده درم تخم رازیانه نوده درم
انیسون و پانزده درم دارچینی و پنج عدد به پاک کرده پاره کرده بجوشانند با گوشت
بغایت مهرا شود و صافی کنند و بر سر آتش نهند و دو من عرق گل و پنج من عسل در ان کنند
و این داروها که یاد کرده می آید کوفته در کیسه کنند جز زعفران و مشک دانگی و زعفران
سه درم محلول کرده در میان ان کنند و اخلاط اینست قرنفل و بسباسه و جوزبوا
و دارفلفل و خولنجان از هر یک سه درم مصطکی عود هر یک پنج درم زنجبیل قاقله کبار صغار
هر یک پنج درم فلفل سنبل هر یک دو درم

نسخه دیگر

آب انگور صافی کرده صد من گوشت بخته ده من و اگر خواهد بیست من عود خام
ده درم زعفران پنج درم مشک خالص دانگی قرنفل بسباسه جوزبوا کبابه هر یک ...
مصطکی پنج درم سلیخه دو درم بهمن سه درم سعد پنج درم زرنباد سه درم زنجبیل دار
دارچینی دو درم سوسنجان پنج درم عاقرقرحا دو درم گلاب نیم من سنبل دو درم
گوشت و آب انگور بهم بجوشانند با گوشت مهرا شود انگه از گوشت صافی کنند
و سی من اب چشمه بر سر نهند و می جوشانند تا مرد می برند تا بیست من دیگر
آب انگور رود بعد از ان صافی کنند و در حبی حصر اکنند تا بجوشد و صافی شود
انگه از ان ظرف با ظرفی دیگر کنند و مشک و زعفران در گلاب حل کنند و در میان
سر ان کنند و باقی دارو ها خرد کوفته در کیسه کنند و در میان شراب اویزند

و در سفینه یکبار می مانند تا قوت شراب بار دهد انگه که صافی شود در قرابه کنند
و سرش محکم کنند سری بیاه درم بر دو من شراب انگوری نهند و می خورند جلاو غذ [illegible]
و فالج و لقوه و معاصل و نقرس و استسقا و درد معده و استسقا ... علی الخصوص
مرطوب را و زنان را سود دارد والله اعلم

[illegible] که [illegible] که اگر [illegible]
که [illegible] کشته شد [illegible] بود سه
کلام کلام کلام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
۵ درم ۸ م
۱۰ ۲۰ م
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صفت کشنة

عود مشک زعفران صندل لادن گل سرخ

٤ درم نیم درم دانگی ٢ درم ٢ درم ٢ درم

جعده سنبل اشهب دوالمسک داروها کوفته

نیم درم ٢ درم ٢ درم ٢ درم

وبیخته قدری گلاب در هاون و دانگی عنبر اشهب [illegible]

ممزوج کند و قبیله کند و بعد از حاجت

حب سازد

مثلث

زعفران افیون مصری صبر سقوطری صمغ عربی

١ ١ ١ ١

همه کوفته و بیخته حب سازد [illegible] نخودی بوقت

حاجت با گلاب بر روی [illegible] مالد و [illegible] شد و [illegible] شقیقا

[illegible]

صفت آنکه بادها بشکند   شیاف خلوتی

اکثر داروی چشم

و آماس باز دارد   مس سوخته اقاقیا کثیرا صمغ عربی زعفران

٣ درم ٢ درم ١ درم ١ درم ١ درم

سنبل الطیب [illegible] کوفته و بیخته باب باران شیاف سازند

١ درم

شیاف اسود

که بادها را بشکند و آماس را ببرد صفت اجزاء

[illegible] زعفران مروارید ناسفته [illegible] افیون مصری

یک درم نیم دو درم یک درم یک درم یک درم نیم

اقاقیا شیاف ماميثا کوفته و بیخته از زوال ابیرون کنند

سه درم دو درم

شیاف دینارگون [illegible] السلام

و با آب باران شیاف سازد

که سبل رقیق را ببر دارد صفت اجزاء زرد چوبه نشادر عروق مغسول

١ درم ١ درم ١ درم

صبر شیاف ماميثا کوفته و بیخته از زوال ابیرون

١ درم یک درم

کنند و با آب باران شیاف سازند

شیاف که بر طبقهٔ ملتحمه گوارش شده باشد

آملیما ... اسفیداج ارزیز سوخته کحل اصفهانی
هفت درم هشت درم هشت درم هشت درم

صمغ عربی کثیرا سرب محرق ورشه مرمکی
هشت درم هشت درم هشت درم هشت درم ا درم

افیون مصری بابونه ... نشاسته
یک درم

معجون کنند

... کلیاد بلوط ... سودا ... دیگر
دو درم درم دو درم درم

زنجبیل کرمانی کندر ... شاه ... بلیله
پنج درم درم پنج درم سه درم سه درم

املج ... خلک عسل سوری ا درم
سه درم درم

خفقان و وسواس وضعف دل سودمند بود جگر و معده و گرده
و مغز را قوه دهد و لون بغایت صافی کند و نشاط تمام آورد
و مادهاء سوداوی دفع کند و جهت قوه دل بغایت سودمند بود
و خواص این بسیارست اینجا کوتاه کردیم یاقوت سرخ دو مثقال
یاقوت زرد چهار مثقال یاقوت کبود چهار مثقال یاقوت
سفید چهار مثقال لعل سه مثقال زمرد یک مثقال بجد و نیم عقیق
چهار مثقال جزع سه مثقال لولو ناسفته چهار مثقال بسد دو مثقال
کهربا دو مثقال حجر لاژورد دو مثقال تخم فرنجمشک پنج مثقال ابریشم
محرق سه مثقال ورق نقره سه مثقال پوست بیرون پسته چهار مثقال
امله مقشر ده مثقال پوست هلیله کابلی ده مثقال بادرنجبویه چهار مثقال
گل نیلوفر سه مثقال صندل سرخ و سفید و تخم بادرنبویه و قرنفل
و دارچینی و کبابه چینی از هر یک سه مثقال گاوزبان پنج مثقال
عصارهٔ زرشک پانزده مثقال عود قماری چهار مثقال بادرنج
دو مثقال درونج عقربی چهار مثقال طین ارمنی دو مثقال

طین مختوم چهار مثقال طباشیر سفید پنج مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک
یک مثقال و نیم زر ورق و نقره ورق و گل دارچینی از هر یک چهار
کافور قیصوری نیم مثقال قاقله کبار سه مثقال سنبل الطیب
هندی و بهمن سرخ از هر یک دو مثقال بهمن سفید چهار مثقال
اصفهانی یکمن آب به اصفهانی یکمن آب حماض نیمن گلاب
عرق بیدمشک دو من نبات مصری دو من نبات با عرقها
بدان ریزند و داروها بدان سرشند شربتی نیم درم تا یک

والله اعلم

تمام

صحیح

معجون اسرار الاطبا

این نسخه از آن مولانای
معظم شیخ الزمان شمس الملة والدین ابن هلال ازدی
نور الله قبره خاصیت این معجون بسیارست اما مخصوص
بچند چیز که گفته شود اول آنکه باه را زیادت کند
دل و دماغ را قوت دهد و نشاط آورد و قضیب
محکم دارد و گونهٔ روی را نکو گرداند و استعمال کنند
بعد از مجامعت تا از عرق النسا و نقرس و نقصان
مجامعت و نقصان منی و از جملهٔ مرضهای عصبانی
ایمن گردد ان شاء الله تعالی **صنعت آن**
شقاقل و خولنجان و خصیة الثعلب و بهمن سرخ
و سفید و وج و تودری سرخ و سفید و لسان العصافیر
از هر یک پنج درم سرهٔ سقنقور سه مثقال حب البان

وحب البلسان وفلفل سفید ومغز تخم خربزه ومغز
تخم خیارین وتخم جرجیر وتخم جزر وتخم کندنا
وتخم پیاز وتخم شلغم وتخم اسپس وخشخاش
سفید وخسک دانه وتخم تربزه وتخم شبت وتخم
جزر شامی که آن دوقوست وتخم بلیون وحسک مزی
ازهریک دو درم دارچینی وقرنفل وسنبل الطیب ودارچینی
واسارون وبسباسه وکبابه چینی وسعد کوفی ودار
فلفل وقرفه وجوز الطیب ونارمشک وعود خام وعنبر
اشهب وزعفران ازهریک یک مثقال مشک ترکی دانکی ونیم
نارجیل ومغز بادام ومغز پسته ومغز حب صنوبر کبار
ومغز حبة الخضرا ومغز حب القطن وکنجد مقشر ازهریک
هفت درم زنجبیل وبوزیدان وقسط شیرین ومغز حب
الزلم ودروغ عقربی ازهریک دو درم ادویها باهم بکوبد

ومغزها باهم بکوبد وعنبر ومشک وزعفران باهم بعد ازان
باسه چندان عسل کف گرفته بسرشند ودر ظرفی
کاشی یا چینی نگاه دارند شربتی از سه درم تا سه
مثقال نافع بود ان شاء الله واین معجون درین خواص که
ذکر کرده شد آزموده است و مجرّب

معجون لؤلؤیی این نسخه از آن جالینوس است
واین معجون را هفت منفعت است قضیب را سخت کند
واوعیه را بگشاید واعصاب دماغی را قوت دهد
وشهوت زیادت کند ودر خون تغیری پیدا کند چنانچه
منی بلذت هرچه تمامتر بیرون آید ونعوظ بسیار آورد
ودوستی مرد در دل زن زیادت کند صنعت آن
مروارید ناسفته وبسد ازهریک یک مثقال انیسون وبهمن
سفید ازهریک یک درم کاکنج واصل اللبلاب ازهریک

نیم مثقال فقاح اذخر و سپند و کزمازک از هر یک نیم درم
بلیلجه و دارچینی و اسارون و مصطکی از هر یک
دانگی و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یک دانگی با هم چندان
عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی آبگینه کنند
و در وقت خواب و هنگام مجامعت یک مثقال آن با
فانیذ بخورد و این بغایت مجربست
در آنچه ذکر رفت والله اعلم بالصواب

~~معجونی که منسوبست بجناب مرحومی خواجه رشید علیه الرحمة~~

منع تقطیر بول میکند و در دفع سرعت انزال نیز دخلی
تمام دارد صنعت آن کبابه چینی و فوفل
و قرنفل و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و مصطکی
و نانخواه از هر یک سه درم عسل سه وزن ادویه
شربتی یک مثقال تا دو درم مناسب باشد و غذا
کباب یا آب گوشت یا زرده تخم مرغ نیم برشته

معجون افلونیای رومی مستعمل

سود مند بود قولنج را و سپرز و سبل و تشنج و درد
احشا و ساکن کند و سرفه زایل کند و درد جگر را سودمند
بود و درد دندان چون بروی نهند ساکن گرداند
صنعت آن زعفران پنج درم فلفل سفید و بزر البنج
از هر یک بیست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم

تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج
هندی و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان و فرفیون
از هر یک یک درم داروها کوفته و بیخته بروغن بلسان
چرب کرده باشند چندان عسل کف گرفته بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند شربتی مانند نخودی از بهر قولنج
و درد گرده نافع باشد و آزموده و مجربست

معجون افلونیا بارسی مستعمله

سود مند بود قولنج را و بادها صنعت آن فلفل سفید
و بزرالبنج از هر یک پنج درم افیون ده درم
زعفران پنج درم و بعضی از اطباء طین مختوم ده درم
میکنند و سنبل الطیب و مر و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک
دو درم جند بیدستر یک درم زرنباد و درونج عقربی از هر یک
نیم درم مروارید ناسفته و مشک ترکی از هر یک نیم مثقال

کافور اصلی نیم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان
عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه استعمال
کنند شربتی یک درم و هرچند کهنه تر شود بهتر باشد
و قوت این معجون تا سه سال می ماند